MS BW
IVANOW
0035

001591414

35

Tilismāt-i-e-khayāl
(epistolography)

35

محسن الزمان نواب محسن الدوله بهادر

Lucknow
10.X.21

طلسمات حساب از خزانهٔ عامره کریمی
محسن الزمان نواب محسن الدوله بهادر

بسم الله الرحمن الرحيم

١

... بی دخت که به رو پرورست گلشن برای بهار حمد سخن عارض گلگونهٔ معنی دیده و داد
رقم پیچیدهٔ نزار از شاخ آهو میناید و نکهت پرستی نهال بخشش نامهٔ کافوری شمیم سواد نافه ...
طوطی طبع بلند خیالان با وصف آینه بوسی های کمال در نگارستان ستایشش سر به حیرت ...
نغمه مقام نشانشان با همه اصول دلنوازی ها در بزم مدار تحقیق ترانهٔ گلبانگی از تار زبان ...
جرعهٔ بزم سوادیش بادهٔ تمنا در خمکدهٔ فلک سراپا جوش : و برنگ افروزی چهرهٔ مهر سحابش ...
شفق گلستان پوش : شبنمی که در خاک راه تماشایش اشک خونین ریخته گرداب چشمهٔ خورشید ...
پرواز اوست و خاری که در هوای سوادیش ناله جنون انگیخته موسیقار نه فلک و ابره ...
او سحاب بنان سایه ایست از دود مجمرش و ریاحین رضوان نفحه ایست از بخور عنبر نفس و ...
امکانش جلوه گاه لامکان صفحه ایست از نامهٔ مور در شکنجه و در نزهتکدهٔ ایجادش نیلوفر اسما ...
در بحر عدم گرفتار سرپنجهٔ خامهٔ جلد نویسان در جلوه ریزی جمالش طوفان وحشت در قدم و نما ...
از شعشعهٔ حیرت عطایش صد مشرق تجلی در زیر دم مثنوی بهار از فیض عامش گر برد بو ...
از شاخ آهو : چمن را به جودش گره ها آب : مینای غنچه ارد گوهر ناب : سواد ...
خورشید : بلاگردان رویش ماه و خورشید : به وصفش قطعهٔ رنگین نگشتی تا ... سر ...
از الطافش گشته پر زر : شده چون چاه یوسف چشمهٔ نور : سواد دیدهٔ معنی مداد کنه بیاض ...

2

سوادش ؛ دلم از یاد نامش میشود داغ ؛ باسم اوست گویا این معما ؛ اما بعد حمد و ثنا عاصی ربا معصیت مفطور
احقر نول کشنده فتح الرقعات ابواب المقاصد علیه فی الدهور بر ضمیر منیر تجلی تخمیر روشندلان صبح نفس و اوج
دقیقه رس عرض حال بدین منوال مینماید که از مبادی انتشار زبانشیر صبح شعور تا حال که القدم خمسین و شهور
نیمه راه از عمر عزیز طی کرده در خدمت منشیان فطرت بلند و اوستادان دانشمند از جسم و جان و روح و روان
توقع شاگردی دارد و سبب تسطیر این سطور آنست که از مدت مدید و عهد بعید خاصه بر معاصیه را شوق فراهم آوردن
منشات سحر خیز و رقعات دلاویز قبله امال و کعبه اقبال سرآمد منشیان بلند فطرت و زبده نثر طرازان
عالی طبیعت خورشید اوج فصاحت پروری گوهر بحر بلاغت گستری رهنمای طریق رشد و مرشد سبیل ارشاد و
زبده اهل صباحت خلاصه ارباب بلاغت ناهج مناهج سنت کریمی صاعد مصاعد متانت گستری والد ماجد
عالیقدر ملا کبور ام اوام الله ظل جلاله و ضاعف قدره و درجاته مد ظله العالی المتعال مثنوی سخن فهم و سخن سنج و
سخن دان ؛ فروغ محفل دانش پسندان ؛ چو کرد طبع با کش نکته پرداز ؛ ز شوخی لفظ بر معنی کند ناز ؛ کلام
کارها پنهانه او ؛ زبان داده سخن را خامه او ؛ زند طبعش چو موج از لعل شاداب ؛ پریشان نسخه جل ابرو
اب ؛ چو این سخن را تازه سازد ؛ فصاحت را بلند آوازه سازد ؛ صباحت را ز لطفش آب در جو ؛
فصاحت را ز نثرش رنگ بر رو ؛ کجا نثری چو نثری او روان است ؛ تفاوت از زمین تا آسمان است ؛
دل از دیوان گردون کرده تضمین ؛ ز اوصاف نثرش نظم پروین ؛ به رنگین معنیش گل کرده تحسین ؛
بود چون نظم گل این نثر پر رنگین ؛ چو نثر تازه انشا را بر او نوشتند ؛ سخن را سر نوشت از نو نوشتند ؛ عبارات
نسخه عمر از روایت ؛ اشارت دستگاه نکته دانی ؛ ز تحریر او اوراق شیره جان ؛ سیاهی میکند حل آب حیوان ؛ دوات
از خامه چون وصفش نگارد ؛ ز حیرت در دهان انگشت دارد ؛ به توصیف کلک او کماهی ؛ ز چشم حور به
گیرد سیاهی ؛ ثنائی لفظ او کردم چو بنیاد ؛ ز معنی بیت را شد خانه آباد ؛ بدرجه تمام بود فقره فقره بهم رسیده
و چندین بیاض بسواد برده شمعستان تعلیم در طریق رهروان وادی انشا پردازی افروختم و ذریعه
تسویدات سعادات دو جهانی و مباهات جاودانی افرا اندوختم و بقول ان برترتیب دیباچه و تقسیم ابواب
و فصول یاران سخن پرور و محبان صداقت گستر برداشته جا بجا شهرت تمام دادند و صیت ها گرفتند
قسم بصاحب کلام قدیم و آیت تقسیم و نون عظیم که ... لب مرجان قناعت و قلت استطاعت برکز
جناب تصنیف دیباجه بخاطر نگذشته بنابر آن دلمندان ... از حضرت قبله و کعبه دارین خو نسخه اعجاز طراز در قلم

اراده

سحر پرداز منصه‌ی تصنیف و دیباجه شوند کدام سعادت برای هیچمدان بهتر ازین خواهد بود که قبول رسانده است

مصرع نیکو کند مصنف تصنیف را بیان : چون این معنی بسبب اکثر موانع از تشتتات صورت نه بست لاجرم برخی

از آن مسودات را بطریق اختصار از آن جنگهای وحشیه و بیاضهای فخیم در یکی از شهور سنه سبع و سبعین

و مایه بعد الالف که این قطعه از تاریخ سال خبر میدهد قطعه بحمد الله که طبع قبله‌گاهی : چه نیکو پایه معنی بیفروخت :

پی تاریخ سالش هاتف غیب : طلسمات خیال وی بفرمود : در اجزای علیحده ثبت گردانیده به تحریر

دیباچه سعادت اندوز جا و دادن شدم هرچند من هیچمدان هیچ نشناس راچه یارا که این یارا و اختیار

نمایم اما بقول مولانا نورالدین ظهوری که مناسب حال فرموده قوله از آنکه خوشنفس نفسی نبود چه تحریر

دیباچه بفرمودند فواید اغراض منظور و ملحوظ است آری بدفع عین الکمال باغ عقد لآلی است هوار صدفی

ناچار است و فضای جانفزای باغ و بستان را خار و خس در کار کافور در جنب فیر کشیدن بجز بعد از

نعناب حسیدن حکمت است و شیخ محمد صالح هم درین باب جرس جنبانده قوله که گلستان را از خار بست

گریز نیست : و بحر را بر ساحل از خس و خاشاک چاره نه : و مع هذا امید آنکه بپذیرند بپذیرند از [illegible] طفیل [illegible] ها ها

رشته و الیس بدیدبر که گر بیکرد [illegible] ابرینجا سر رنباد در نموده آنکه گنجینه بدعت را به هفت طلسم

نمحه موسوم به طلسمات خیال نمودم طلسم اول مشتمل بر عرایض و صحائف که بجناب حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی

و وزرای نامدار و امرای کامکار و دولتمندان عالیشان ذو المجد و الاحسان در تهنیت و مبارکباد سنه جلوس

اند طلسم دوم مشتمل بر رقایق حسن طلب و حسن ارسال و حسن رسید که از جانب بزرگان روزگار و خود

بدوستان مرقوم نموده اند طلسم سیوم مبنی بر مکاتیب صاحب رسالت شوقیه و سفارش نامه و مصاحبت

و دوست او در ملازمت و ذریعه ملاقات بزرگان زمان و اعیان دوران و تعزیت نامه مسجات

است طلسم چهارم متضمن بر مکاتبات فصاحت سمات معاملات مالی و ملکی است طلسم پنجم محتوی بر بعضی

رسائل و القاب است طلسم ششم بر مدایح و لعرو سراپا محبوب غنچه دارد طلسم هفتم مشتمل بر بعضی قصاید

و منقبت و غزلیات و معمیات است خاتمه مشتمل بر ختم کتاب بیت چه دیباچه بهار دلکش است : چو

رنگ بی‌چمن نازک ادائی : ندارد هرگز اثر فیض خداداد : چنین دیباچه الست بی ازل باد :

طلسم اول مشتمل بر عرایض و صحایف که بجناب حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی و وزرای نامدار و امرای کامکار و دولتمندان عالیشان

ذو المجد و الاحسان در تهنیت [illegible] نگاشته فرموده اند عرایضه در سنه جلوس خلافت حضرت احمد شاه بهادر بادشاه غازی

جلوس مبارک [illegible] بجناب نواب عمدة الملک خانعالم [illegible] خان بهادر نصرت جنگ

نوید میمنت رقم و سعادت انجام که بمیامن جلوس کرامت مانوس بندگان اعلی حضرت قبله و کعبه جهانیان
و زیب مسند اقتدار و مدار سلطنت لا رحمة للعالمین بخت بیدار تخت فرمان روائی و جهانبانی
درجه علیای بلند پایگی تا از معارج اوج جهای آسمانی گذرانیده و سریر دولت مصیر کشورکشائی و اقلیم ستانی
با علای مدارج قدر و مقدار و والائی بر این پستی های عرش برین بکرسی نشانیده بقیه صفحات ساحات اوق
بهار پیرو در نشو و بیشوایان و دین متین مظهر انوار اتاک تعبد و ایالت مستعین لفر هما سایه خجسته اختر تبارک مقامات
بفرق فرقدان برسانند و تاج آسمان پایه فرخنده گوهر تاج سر افرازی از اکلیل ماه می ستانند تقبیر و قطمیر نکده
بیت المعمور و حایز الطبقه این نوید بهجت اساس خرم دل و نشاط اندوزی روز بازار و بشارت انبوه آرا
دو جهانی بر روی کار آمده و کافه انامی و اداء عالم جسمانی را باهتزاز این روایح بشاشت الانفس فرخنده
دفیروزی رونق و رواج مسرت و ارتیاح جاودانی بدیدار گردیده بفروغ بهرای تجلیات رفیع بروری و
درخشند که ماه تا ماهی بر نشار نور و سرور رشت و به نضارت افزای بهارستان سبز بختی و شگفتگی از زمین
تا آسمان زد نمای حور و قصور ترانه خرمی و دلکشای از نفیر العالمین مقربان ملاء اعلی سراپا جوش دمادم
رنت و نوای زمزمه فرحت و جانفزای از تارهای بسجه سیان عالم بالا ترانه ریز نغمه حامد اعلام از اوج
مهر جام بتقدیم لوازم سجدات تهنیت و ادای تسلیمات مبارکباد این همایون بشارت عالم فیروزی و آفاق
کشا بیها فرفرخ ناصیه سعادت ابدی و انوار جبهه دولت جاوید فرا اندوخته بر شام و سحر از حضرت تعالی
سایه اکبر المسالت میباید تا فسحت اباد عرصه گیتی بفروغ اشعه لمعات جهانگیری و عالم ستانی بایسی
نیر اعظم شهنشاه انجم مطلع انوار دلکشای رشت ظل ظلیل سلطنت ابد مقرون و سایه فرقدسای به خلافت
همایون بر سر جلوه پرواز آن جارسوی عالم ارکان مخلد و مبسوط داشته الی یوم القیام خجسته و مسعود گردانا

تهنیت خلافت در بهار گلبار سال دوم جلوس مبارک از جانب نواب خانعالم بهادر حمد ایزد خجسته زمان جلال
افزان که باهتزاز روایح کرامت و کامگاری لهز یاحین بهارستان خلافت و شهنشاهی یعنی قدوم
ابد اتصال دوم سال فرخنده فال جلوس همایون و وجه لرزه و ملوه جهانیان آب و رنگ طراوت و
برگ و بار سبز بختی از سر گرفته زنان شگفتگی و نضارت نخل زمین کام رانی دوانید و نخل تمنا و امید عالمیان
نشو نمای حضارت بهر یک پرده تمنا پذیرفته رشته اسمار جاوید انشتاد ما کی بهجت للوفد نیاز
ادای تسلیمات تهنیت و قواعد سجدات مبارکباد این جشن همایون بتقدیم رسانیده بجناب حضرت مجیب الدعوات

بهشت میباید که او تعالی نیر عالمتاب سلطنت ابد مدت بلوامع تجلیات ابهت و اجلال نیر ازل مآل در جهان سوی گیتی بر
منور و درخشان داشته فروغ برای عرصه ربع مسکون دارا او فرزند کامکار فرخنده حامد شاهنشاهزاده طرف نواب بقضا حکمت اعلا در جهان بدا
چند افروخته ایام میمنت فرجام که بمیامن طلوع نیر دولت و اقبال از مطلع کرامت اوصاف ایزد منعالی نعمت و ولاد
سعادت التصال نازه نهال اقبال اثمار ایزد و امانت لختر برج سلطنت و جهانبانی گوهر درج خلافت و فرمان
روای بادشاهزاده جهان و جهانبانیان مخلوق تقصدت ایزد سبحان عالم بهار گلشن آرزو به نشو نمای طراوت
و شکفتگی بهار برای فسحت زمین فرمان آمده زمزمه تهنیت و شادمانی از هر طرف سامعه افروز مقدسان بلاد
ابلاغ گردیده و طبقه بهجت و کامرانی بر والای عالم بالا رسیده خانه زاد فدویت نهاد و اداب تهنیت و مبارکباد
این همایون روز جهان افروز باز اران اسعادش روحانی حقد بر سانیده در جناب حضرت مجیب الدعوات
بادای لوازم دعاگستری روحانیان عالم علوی را ترانه پرداز نغمه و لنو از آمین ساخته ایزد تعالی
و تقدس این نوباوه سرابستان عالم پروری و خاقانی را در سایه مراحم و عنایات بیرون حد دو جهانی
در درجه حیات ابدی عمر و جاودانی فایز ساخته بهار برای گلشن جهانبانی دارا او بجناب شاهزاده المعالی احمد جاه بهادر
و فرزند کامکار فتح اعدا ابدا عرضه انتشار فدوی عقیدت نشان نصار الله خان جبین عقیدت و اعتقاد
به سجدات عتبه فلک رتبه مجلی و نورانی ساخته و فرق عبودیت و افتخار بسایه سامی آستان ملک
نشان باوج کیوان بر افراخته بموقف عرض عاکفان پیشگاه عظمت و اجلال و ایستادهای بارگاه کرامت
و اقتضای قبله و کعبه دو جهان شاهزاده عالم و عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانبانیان بر سانیده این
مقام محجسته انجام کلبانگ بشارت میمنت بشارت سامعه افروز اکناف کیهان گردید که جماعه طاغیه
رخامت فرجام بدسرانجام که بسودای جهالت خام و اغوای منداز با تمام قدم جرأت و جسارت
در وادی ادبار نهاده بودند بضرب صمصام نصرت ارتسام بهادران فوج فیروزی لوای دولت
و اقبال و مجاهدان ظفر برای جنود عظمت و اجلال منهزم و ذلیل و کشته و قتیل گشته بهمه ذلت و
ضلالت و نکبت و بطالت رهگرای درکات تحت الثری گردیدند و نسیم جانفزای فتح مبین
فتحا مشابر پرچم اعلام ظفر اختصام لولبای دولت ابد پیوند فرابعره بهارستان دنیا و امال جهانبانی
بر شکفتگی و کامرانی جاودانی بر فدویت نهاد از ... تهنیت و مبارکباد
این همایون نوید ... جاوید بتقدیم رسانیده برسم شام و سحر بصدق طویت و صفای اعتقاد نصرت
فتح مطلق

عرصه کون نهان شده
و جهانی را کوکب تمنا تجلیات
ذات و بختیار فروغ ...

فتاح مطلق مسالک میسازد که ظهور این فتح عظیم عنوان فتوحات ابدی و فتح الباب نصرتهای سرمدی حسنی
بر نامه پیشانی بخت روزگار مسعود الحال فرخنده و مسعود و خجسته و محمود گرداناد و آفتاب عالمتاب عظمت و اقبال ابد الدهر
تابان و درخشان باد الصحیفه عرضیه مرسله بجناب خلافت حضرت محمد شاه بادشاه غازی از جانب راجه جی سنگه
ملقبه بسوائی مشعر فتح قلعه سربانور بعرض میرساند چون ثبوت مقهور شقاوت مقطور زمیندار پرگنه جیدی وی که از مدت مدید نجار
تمرد و انحراف در کام سر بهمیغ فرمن گردن کشیده بود و همواره به پندار استعلاء قلعه‌های سپاه و استظهار اسباب
خون گرفتگی و فساد طریق عصیان و طغیان پیموده ماه از ارواء افراز ملهوفان بیدست و پا مبلغت و بمقتضای
قباحت سرشتی و دنائت سرنوشتی چون از تیره بختان خواب بسته غفلت اندیشه را که در اقتضای ملعونه
شور بختی و ضلالت چون شبی برکشیده شریک ادبار خود ساخته و دست تطاول بمال و ناموس رعایای مسکین
غریب و جوار فرا ساخت در ینولا که فدویت نهاد از پیشگاه جلایل تفضلات حضرت خلیفه للرحمانی بنیابت
صوبداری عز امتیاز یافته در تالیف قلوب و ترویج ضمایر کافه انام از خاص و عام حسن ترود و جد و سعی
بتقدیم میرساند باطلاع اضطرار و اضطراب احوال کثیر الاختلال تهنیت خورده‌های تصادم تظلم و تعدی الصلح آن
مخمور صهبای نخوت و بطالت بلاکه از جوش بیم پیوسته و خود فراموشی رنگ غفلت تمنای تعقل زده در قعر جاه نومی
خون خوردن بنشاط در بهار ازرو دوشت از ارتکاب شیوه استکبار و اعتساف و تا سیس بنیان فساد و اصلاف
باقسام مواعظ و انواع تهدید با سلوک مراسم ملاطفت و امتناع در عهده داشته اما از آنجا که سیار ساعت دخیره سما بادان
گام حز و ناهنجش تیره و مظلم نموده سراج المنور عقل انبالی را بلطمه صرصر هوا جنس تیز که خاموش ساخته بود از
واژون طالعی و تیره روز بهانه فیولت ارگوش هوش بر نیاورده بر باده سوابق و انگهان ملمزه
بر شعله زار سورش و بر خاش افشاند لابد العزم تنبیه و تادیب آن غوی محبط و قاحت و بلادت بتاریخ
یازدهم شهر ذیقعده چهار گهری روز بر آمده با جمعیت همراهی از سر حد قصبه دی ابادجهون پیشتر سبیل یلغار تا حدیقه
قلعه سربانور آن را که به استحکام و متانت و دیوارهای رفیع و برج و باره‌های وسیع و خندق بسیار دور و عمیق
در عرض خجسته گروه مدور ساخته و گردش تا عرصه گروه بیک فصل یکقدم راه هزاران جاه‌های پر فریب
تیره و تار رنگ و سیه زار مستبدرات آهک و تراکم رستنی خاردار و نشیب و فراز جاده‌ها و شوارع
گذار و ملاحم انواع حر ... و تا ... سریع السیر ... طایر ذی بال ... عبور ... امکان
و حانت ... از جمله محالات ... ملجای نفور نحبت قرار داده بود ... وارد ... آن

مقهوران غرور باتفاق اهل گرفتاری های مرده باطن گنبد دون قلعه متحصن و محصور گردیده بسر داد آن گوله های توپ
و رهکله و چخماق و تفنگ انداختن حقه های باروت پر از پیکان تیر خدنگ سر از شرارت و نوحه بیکار شعله افکن
ساخت قدری درگاه والا از هر چهار طرف ملچارها بعهده های فوج و سران لشکر تقسیم ساخته و رعد اندازی توپهای
صاعقه بار و آتش بازی بانهای سحاب کردار در پله ارکان هدم اساس هستی مقاهیر شقاوت تخمیر مستعد و سرگرم گردید
مساویل نکبت نهاد و ملاعین مایه فتنه و فساد هر صبح و شام با غوای بخت نافرجام و از روی خام با تمام رساله
از حمود ملخ [illegible] جهنم مستعد درکات بوار بیرون قلعه برآمده بشعله افروزی نائره بیکار آتش ذلت و ضلالت
در خرمن حیات خود می ریختند و یکه تازان میدان وغا و شیر مردان عرصه هیجا بعزم قتیل و اسیران گروه نکبت
انبوه و امن تهور و جلادت بر میان زده به ترک و تاز جان ستان و گیر و دار نصرت نشان و دمار از روزگار
آن بد نهادان تشبهن کفر و ظلام بر آورده جاله بهای صحرای عنا و رهگرای وادی فنا میساختند و بسیاری از فوج
بادشاهی اکثر بهادران نبرد کین و غازیان شهادت اندیش در عین فعله و تردد های دشمن کشی شربت
شهادت چشیده درشت هر راه عقیدت و اعتقاد گوهر جان نثار میساختند و جوانان بیکبار طلب مرحمهای
کاری چهره گلنار سعادت گردیده بین اقران سرخروی کونین می اندوختند تا عرصه یکماه و پانزده روز
همچنین هنگامه محشر نمون رستخیز بلا انگیز بود از انجاکه اقبال عدو مال بادشاهی و تفضلات ربانی کمال
حضرت ظل اللهی ملحاب و کامل ارباب فدویان عقیدت است مجاهدان فوج فیروزی دیار
برین تاب توقف و تاخیر نیاورده بتوسل تمام کوچه های سلامت به پائین قلعه رسانیده مانند نگین بحلقه خاتم
تنگ در کشیده و بتاریخ غره محرم الحرام که طلوع صبح نصرت و ظفر بمیش ور داشت در تردد و استعداد شدید
که از نقب و نردبان اندرون قلعه در آمده فتنه نکوهیده این ضلالت سرشت سلاطین حقیقت [illegible] کوته براق از تیغ
و تن از جان جدا ساخته داخل جهنم سازند و الحق سنگباران مردود نکوهیده کردار ناهموار اسلام
خون خاله رسیده درسر این دانش [illegible] علیلی ناوالی بعوده نشتر خدنگ چالاکند از رگ شان آید
جمیع رفقای شقاوت کرالیش که باغوای طالع نا ساز کار بسر تک ادبار ان گرفتار دام نکبت و
انکال گشته بودند از دریافت این معنی آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت شاید خویشتن صادق یافته
[illegible] سبب [illegible] الامان [illegible] موافق [illegible] با اختیار [illegible] خنجر و ادبر جانب روی
فرار راه مینمود [illegible] جان بسلامت ربایند بهادران ظفر قران مانند عقاب [illegible] عصابه [illegible] شکسته

5

بال کرم لبراگر دیده بسر پنجه جلادت و خونریزی آن آتش بنیان شهود و شجاعت درار ساختند و بر بعلی ایشان علف
سیوف اقتدار و ربیع زبر ابدار گردانیده ارکشته ها پشته ها بر روی زمین پدیدار آورده چنین نسیم بدگهر بخت بدرگه آن
ترصد کیفر اعمال ضلالت استمال و منتظر بکوارش افعال و خامت مآل چون اینهمه نکبت و نکال بچشم ایشان بدیده
اسیری بمشاهده مشوعه با جمیع اعمام و اطفال در ممکن جهنم نشان صعوه جان را به پنجه شاهین قضا گرفتار یافته مضطر
و بیقرار چاره کار فراموش ساخت آخر الامر بتاریخ دویم شهر مذکور بمجرد طلوع نیر فتح و فیروزی بهادران الفرنج
رستمان هجوم آورده ان منکوب منخذول را بحبال سطوت قهر الهی دست بر بست حسرت حمه اسیر زنجیر لقید بر و
مبتلا می ابتلامی بلا نمودند نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات دولت و اقبال ابد اتصال جهانبانی و الویه ظفر طراز خاقانی
وزیده چمنستان گلشن گیتی را برنگ و بوی کام بخشیده و کامرانی شگفته و خندان گردانید بمفتوح شدن چنین قلعه
مشکل کشای و حصول این نصرت فیروزی انتها خارج از حوصله خیال خاطر زلوان عقیدت پاک بود محض محض.
بر دارزی انوار دولت و اقبال کشور گشایی و میامن توفیقات گیتی ستانی و فرمان روایی خدیو بر کمال است
که فدویان را بدین نوازش کبری سربلند و ممتاز فرموده سرمایه سعادت دو جهانی ارزانی فرموده ایزد عز
و جل زینت سرت ظفر پیرا بعاکفان پایه سریر سلیمانی و ملتجیان عتبه خلافت و جهانبانی مبارک و فرخنده
گرداناد نیر کشورکشایی ابد الدهر زاید النور باد در مبارکباد عید قربان بجناب خلافت حضرت محمد شاه بادشاه غازی.
در نمود سعید میمنت مواعید که ناسکان مناسک عرفان و شاعران مشاعر رحمت ایقان که حاجیان
کوه صفا و طایفان بیثرب رضا اند باعث انوار تجلیات نشاط و مبانی مقدم سعادت اقتران عید قربان جلوه
دل متوقف بمس کماراز انابة اعدای دین را در مسلخ عقوبت و منای عذاب مانند بادی قربانی آن بزیر خنجر
بخنجر میر بند و خلیل مانند از سخت کلام لا احب الآفلین بر گرد مشعر باطن مشاهده فروغ انوار شاهد حقیقت
میکنند خارستان سرای اندیشه و اتقان موافق ایمان بسر نوشت نوبهار طراوت چهره گشا می نخله مجمعه مسعار
و بوستان عید خاطر رهروان صفه امکان بفیض جلوه مهمان نشاط پهار دلفریب بوادی عروس
نیک شده بدیده نظر برعقوبتهای وساوس شیطانی در رمی الجمار بهای کشتی تر دوات و اینچ نذر بجناب نه زاران
بمناسک عفار ریخته اند و بکوس سرچشمه سعادت جا کرده ازدر زمزم حجاز و لها چندین موج های لسان اب انگیخته
فدوی عقیدت انجام همواره در وادی مرابزان بندگی و بادیه واقعه عبودیت بپای سر شتابان است
آوان بهجت نهایت سمات عید جهان افروز بصدق دل و صفای طویت ادای مراسم تهنیت جلوه

دولت ابد اتصال قبله و کعبه امانی و آمال که روحانیان عرش برین را القدیم سجدات منشفاه بیش است. تاج الکبریایست و ملائکه مقربین را هوای طواف جنابش در سر او از درگاه رب العزت بمسایف سحری و قعود

وایی سند عاملینا باد که ایام بکام خجسته عید قربان بروح بسعادت سنت ابراهیمی است اولیای سلطنت ابد طراز

در رزم هیجا سر بر کام از ذبح اعادی دولت عدو بکذار زحلیلتیغ دولت بذبح جفا و غم فانی باشند **در مبارکباد عید الضحی**

بجناب خلیفه عقیدت سرشت لعراف صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید درود نامحدود

تحفه بارگاه صاحب کریمه لولاک وارث منطوقه ما ارسلناک صلی الله علیه و سلم بر خته اداب تهنیت و مبارکباد

قدوم میمنت لزوم عید قربان که رهروان مروه تسلیم را بموقف کعبه صفا رسانیده و سالکان عرفه تعظیم را کامیاب

ثمره رضا کردانیده مستجاب باد حدان مساجد عتبه ملایک مطاف قبله روحانیان عرش برین مظهر انا ران الله

تحت المحسنین بقدیم رسانیده سر نامه سعادت مدارج حج اکبر و شرایف سجدات جاودان لصفحه اوفی و او افر

وامی اند و رد همواره نغمه محراب اقبال ورسیع کامرکی جهرکشای عید قربان باد **در مبارکباد عید الفطر بجناب**

خلیفه الحمد الله حمداً متوافراً و شکراً متکاثراً که شارعان شرایع فرائض و شمع شبستان صیام صوایح

رضای حضرت واهب ذو المنن که بموجب کلام بشارت التیام الصوم لی و انا اجزی به از لقدیم بلوازم صیام

سنت الاسلام و تسلیم مراسم وظایف اوراد و اسمای عظام سعادت ارتسام ندای ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون بجامع معتکفان معابد تلاء الصلوة و مستجان مساجد عالم بالا میرسانند و بمقتضای آیه کریمه استغفار و

شام تا سحر و سحر تا شام ناصیه ضراعت و ابتهال بر زمین خاکساری گذاشته افتتاح ابواب دولت

دارجنت مرکبان شده احرام لا لیوم القیام از جناب واهب الانعام مسالت مینمودند در این ایام

خجسته فرجام بطلوع هلال عید فرخنده و سعید کلید فتح الباب مهمات و مقاصد و مفاتیح کنوز ارادت و امید

یافته مطالع اشکرا بیحد تجلیات لوامع شکرانه معبود حقیقی لنور برای حین جان و فروغ

افزای ناصیه عقیدت مستامنان اند قدومی عبودیت التیام با سعد اوجبه سائی بارگاه مسجود الجباه

هلال مانند ملعم خمیده در زمره حلقه بگوشان سر فراز سعادت آمد فر بهارت با دوام او

قبالت این جشن خجسته اقران سرمایه تو سعادت ابدی و پیرایه کراتهای سرمدی باد دختر

زند نسبات سلطنت را سعادت سرمد بهرکاب روحانیان طلایع بخت بر افتاد نغمه بر ترانه این

مبارک تهنیه نوع ز شعر هلال عید سعید بقدوم تجلیات نور نشانیها منقیان ارشارت ابد مرحبا بادمست

حرام

6

در مبارکباد وزارت بجناب نواب ... جنگ بهادر خداوند مشتری طالع خجسته بار اختر در بزم فیض رسا بها بجال عید کامرانی باد
ابو المنصور خان زبدهٔ ... الله خان جنداً فرخنده ایام سعادت فرجام وخجسته زمان میمنت اقتران که بمیامن ... خلافت
عنایات سبحانی و نتایج بعضلات ... حضرت اعلی خاقانی مسند علیای منصب وزارت عظمی ... وحید
قایل الجود ... طراز مفاخرت های ابدی و مباهات جاودانی از سر گرفته سرمایهٔ ... اوج
اسباب ثبات و امن جهان وجهانیان شده بشیوع انوار تجلیات این نیر بشارت ... اوج
دو جهانی عالمی ... کوکب از روی تمنا باوج سعادت و اقبال صعود کرامت و افضال نموده و از رشتهٔ جانهای
جهانی عقدهٔ امید کشوده خصوصاً عقیدت خصال را که بغیر جناب فیض مآب ملجائی ندارد صبح آمال و امانی
از مطلع کامرانی دمیده و غنچهٔ تمنا بنو بهار بشارت و نشو و نمایهٔ بیکران شکفته و خندان گردیده
بهانا دعاهای سحری کمترین بدرجهٔ اجابت رسید و مناجات دایم عقیدت گزین از لب روح الامین
نغمهٔ آمین شنید ظهور این همایون لطیفهٔ میمنت و کامکاری محض یاوری اختر و مساعدت طالع خجسته
بنداشته جبین نیاز بسجدات شکر و سپاس واهب العطایا بر زمین منت گذاشته ادب
تهنیت و مبارکباد بصفای طویت و اعتقاد بتقدیم رسانیده هر شام و سحر از جناب مجیب الدعوات
مسالت مینماید که سایهٔ همایون ذات بابرکات بر مفارق عبودیت اندیشان عموماً و بر
تارک عقیدت کیش خصوصاً مستطاب داشته بمدارج دولت و اقبال لایزال فایز گرداناد

در مبارکباد نوروز بجناب سید محمد خان بهادر درین هنگام بشارت فرجام که قدوم میمنت لزوم نوروز
عالم افروز که عنوان شکفته روئی گلشن بهار و آغاز سرسبزی و نضارت باغ ربیع تازه روزگار
خسرو انجم بعیش شاهنشاهی لوای نیر اعظم از سیر و شکار ماهی عنان عزیمت بگلگشت رنگ آمیزی
گارگاه فروردین معطوف ساخته هواداران نسیم و صبا صحن چمن را بفرشهای زمردین سبزه رونمای
فردوس جنت گردانیدند و مطربان ناهید نوای قمری و عنادل به نغمه پردازی ترانه های دلکش
نوروزی اهل عجم و عراق را در مقام عشاق گشته بضابطهٔ معجزه نگار نوبهار ریاض عالم رشک جنان
... گل را بحلقه های ... سنبل ... ولفریبی فروده ... شکفته دیدار جویبار روان
... سرو ... جدول ... بجا لقای ... روزیان ...
نسترن ... ادای میمنت ارشکوفه های بوقلمون بصبای رنگار رنگ ... رنگار اوراق

خنده و کامگاران یاسمین و سمن بکمال شگفتگی نثار ریاحین با و از روانهای شبنم شاداب گوهر عقد لؤلؤ بدامن
کشیده چون بر فراز چارپالش نقطه ربیعی جلوس فرموده از تماشای لطائف گستر بهار بزم طرب سرخوش باده
مسرت و ان‌ها گردیده بگفته اغانی نوا و ابوالفرحان واکوی ادای وظایف دعای دولت خداوند نعمت مهر
سپهر کامکاری سرو جویبار شهریاری شگفته طالع بهار اقبال خجسته اختر فرخنده مآل نواب صاحب و قبله مدظله العالی
غزل خوانی نموده روحانیان عرش برین را با آهنگ دلنواز این ترانه پرداز هزار گونه بهجت و انبساط
کرامت بخشیدند بهار برای گلشن گیتی ورود مقدم این روز فرحت اندوز را با کمال نشو و نمای سرسبزی و شادابی
نوبات فرخنده آیات آن نخل برومند سعادت و اقتباس مبارک و همایون گردانیده سرابستان آمال و امانی
بارور اثمار دولت و کامرانی گرداناد و دوی عقیدت سرشت ادوات تسلیمات بسیار کبار بتقدیم رسانیده
ادعیه ازدیاد مزید جاه و حشمت و روزبان بیاز و تا آفتاب جهانتاب فروغ برای درجات شرف
و تجلی بخش عرصه روزگار و رنگ افروز بهار این نوبهار است کوکب دولت و انجم آمال آن مشتری جاه
طالع خورشید اقبال بهزاران یمنیت و فرخندگی نور افزای درجات شرف بوده بهارستان شادمانی
و نشاط و مایلانه برگ و بار مسرت و کام ایشان شگفته و سرسبز جاودانی داراد در مبارکباد عید الفطر المستدام الله
والقدس شانه که هلال عید فرخنده و سعید یمنیت جاوید با اقتضای کلام حضرت خیرالانام علیه الصلوة و السلام
ادخال السرور فی قلوب المؤمنین خیر من عبادة الثقلین دلهای عبادت کیشان ایام صیام و جانهای
معتکفان صوامع ریاضت مدام را پیرایه اضعاف بهجت و سرور دستگاه کامرانیها بیمنت موفور ارزانی
داشته انگشت نمای روشن دلیها و چهره‌گشای سعادت ما محصور گردیده بهمین سجدات شکر آنکه
این موسم نور و زرک حیله وظیفه خوانان ماه و دو هفته کرده بسر رست و بقیض تسلیمات و تهنیت
مقدم آیین هنگام جهانفروز از کاغذ روحانیان هلال عید نماید مبارک و برجاه مسندنشینان سپهر برین
را از نماز رهائی سبحه نوای شادمانی در گوش است و معتکفان معبد علیین را از پرده‌های دل زمزمه
البشری و در جوش است ار او بیت فرجام بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم مراتب شکر و سپاس قدوم بیمنت لزوم
این هنگام سعادت التیام سحاب حضرت ایزدی بجود ساخته از امدیم سجدات مبارک با خط طالع
[illegible] تمامی حظوظ شاطعه [illegible] تا مصرع [illegible] دوفق افزای [illegible] کوکب طالع بلند اختر
فرخنده اقبال [illegible] فلک‌پناه در تهنیت شب برات از طرف صفدرخان بخشی [illegible]

صوبه

صورة نواب خان ناصر خان بهادر گوهر شب چراغ آئینه نورانی از فروغ انوار تجلیات عالم فروز بهار افروز نیّر
گوهر خورشید تابانی و نورافزای چهره صبح درخشان تواند شد نسخه محفل میف ساخته بوجه من
الحمد لله المنور که بضیا گستری های رشحه ... تکارم البرکات روس سواد بیاض لیلة القدر جمعیت آیات که عالم
عنوان کارنامه تنخواه ارزاق و پیرایه کارنامه الانفس والافاق است پرتو اندوزان فیض ازل النهیج انوار
عنایت و افضال قیام ارادت در شبستان آرزو هزاران شمع سعادت افروخته اند و در وسعت جهان الطاف
لم یزل بطلوع انظار کرامت و نوال رسام طالع صد مشرق تجلی بدامان دل اندوخته چمن زار عالم امکان
از لمعه بوارق گلهای آتشین بلطافت و بهار گلزار ابراهیم رسیده و فسحت آباد عرصه گیتی بفروغ لمعات تجلی طرز
آتشین و نمای بهارستان کلیم گردیده عقیدت سرشت به تنویر مصابیح تهنیت و مبارکباد سرمایه روشن و نیهال
جا بهای فراهم ساخته هر صبح و شام از حضرت خالق اللیالی والایام مسئلت دعا مینماید که همواره در فضای این فرخنده
نشاء دمانی هزاران شبهای کامرانی مقدم طلوع بدر دولت و اقبال و در بامداد طلوع صبح کرامت و
اجلال گردانیده بر نشئه کده مسرت و نشاط بفروغ شمع بهجت و انبساط نورانی باد در مبارکباد عید الفطر از جانب میرزا
اسید علی بانعیدیاب بیک مستخلص باعجاز ایا ریح الصائم قم فبادر الاسحو بانلغ سلاما فقل لعبد البخت والهمه آیه کیمه
امید لعهد عیش مدامی؛ مبارکباد و فرخ باد و خرم؛ بهار مقدم عید مکرم؛ بنام ایزد شگفته زمانی که از طلوع هلال عید
همیشه مواعید که بر صفحه رنگین سپهر بسم الله در حلقه جا لقرائی و بر جبین نامید نعمه سر اکا نچه ابروی دلکشا
زیب انجمن آرایان بزم بهجت و انبساط از موج خیزی نشئه دلفزائی ساغر تمنا لبریز باده سرور جاودانی
ساخته اند و چمن پیرایان گلشن راحت و نشاط بخنده ریزی نوبهار تر و تازگی در سرانجام شگفته نهالها
بهار وجان پرداخته اند و از آن گردش چشم ساقی ساغر دلهای صافی مشربان سرشار بیخودی و لبریز بهار
و نهالها از نسیم نغمه مطرب غنچه تمنای گلشن برستان تازه بهار تر و تازگی و خنده ریز ببانگ ترانه ... آهنگ
عشاق نوائی از پرده دلها برکشیده تارهای رگ برگ گل را بحمت زخمه مژگان بلبلان بنغمه نوا ...
مینای ... رغولیله زار سر محراب قدح بهاران عرض سجده شکر جبین نیاز فرساز است و پیاله ... ریحانی
زاهد ... طلوع کردن مقصود اهل عید بینمای ست ... تحسین مقدم عید است چند انعه عیش در دلها که
از موج نغمه غنچه های ... گلها؛ بزم بی برستان ... ست و مخمور است؛ الا یا ایها الساقی ادر
کاسا و ناولها؛ نیازمند حلقه ... تقدیم تهنیت دعوای مبارکباد این فرخنده روز عالم افروز

بجای سواد صبح کو برکات برکات قیام کن

بیمن ورود این مطلع تجلیات شرف و سعادت و حاوی دوال مطرح انوار فیض و کرامت ساخته تمرات سرور عای
دولت بو و بی شکر و اند که تا جنگاه عید تمام نوید چهره کشای بشارت و خوشنودی جاوید باشد بموارد
روزها گر بر رونق فرین عید بهجت و نشاط شبهای میمنت اکین لیلة القدر خرمی و انبساط و مبارکباد
دار و غگی غسلخانه بنواب مقرب الحضرت روز افزون خان بهادر از استماع نوید خاطر افزای بشارت گستر و
تهنیت از کشای روح پرور تفویض امر جلیل القدر داروغگی غسلخانه مبارک بیمامن تفضلات حضرت
گیتی ستان بذات بابرکات نواب صاحب مشفق و مهربان و اضافه منصب بخرامی ذات که بلطف کسب حال الله تعالی
بر قدر فرزاید و تضاعف یافته القدر سامان نشاط ها و اسباب فرحت و سرور نشاط افزای قلوب جار ممدان
همیم گشته که غنچه دلها از هبوب نسیم فرحت و اهتزاز از روایح انفاس بهار برای شگفته رو بهای جاوید است
بنا نا کوکب آرزوی مخلصان از مطلع کامکاری باوج بشارت و انشراح رسیده و نخل تمنای خوانخواهان
نشو نمای نشاط و مایه ثمر برگ و بار از رسا ج گردیده کریم فیاض این مژده میمنت و کامکاری و نوید کرامت و
بختیاری بذات بابرکات مبارک فرخنده ساخته فتح الباب ارتقای دولت و عنوان ترقیات و درجات
گرداند و بهیت سحاب فضل بسیط گلشن عمر و دولت بهار نضارت و خضارت جاودان اند و حمّه ابد الدهر
شگفته و خندان بادا بنواب جاوید خان بهادر مبارکباد داروغگی دیوانخانه باستماع نوید تهنیت انجمن آرای
جلایل تفضلات حضرت جهانبانی نسبت بذات بابرکات و تفویض داروغگی دیوانخانه معلی القدر بسعی
و انشراح عاید حال خیر اشتمال گردید که شمه از آن در وسعت ابلاغ بیان نمیگنجد همانا گلستان آرزو بار روز
نشوها یافته و ریاحین تمنا سرمایه شگفتگی جاوید یافته اوتعالی و تقدس ظهور این مژده و کلک فرخنده
همایون ساخته مقدمه ترقیات و اسباب دولت و کامرانیها گرداناد از انجا که بمقتضای خلوص مصافات حمیم
نو اب صاحب و مشفق راد رسم حال متوجه احوال خود دیده اند و از ادات گرامی چشمداشت هزار گونه تفقد و
مهربانی نصب العین و امید ترصد که بمقتضای الطاف قدیم هنگام نیک تقرب احوال خانزادی و عبودیت
موروث و نیاز مندی و محبت و جانفشانیها بکار سرکار والا مفصل بعرض مقدس رسید و در باب اضافه منصب
و عطای جاگیر مرام توجه و رافت قدیم مرعی و مبذول گردد که بمقتضای نیاز مندیها مشکور الطاف نمایان
خواهد بود تهنیت خدمت بخشیگری نواب ساو ات جانی بهادر و و انجار جنگ از طرف نواب کلکته خان بهادر
در این هنگام میمنت فرجام نوید تهنیت و انشراح گسترده افروز جانها گشته که از پیشگاه جلایل الفضل عزیز

وسیله عطایا

از تنزیل عطوفات جناب جهانیان مآب منصب والاقدر میر بخشیگری دربار جهان مدار بذات بابرکات تفویض یافته برنگ

آیین بشارت فرخنده اشارت جیب و دامان امانی و امال بانواع افاضی بابرکات الله و اد ابر امالامال گوهر

کام دل‌انبیای جاه و بخت گردیده و خشن آرزوی و تمنای هواخواهان صمیم برشحات سحاب خرمی و شادمانی

دو جهانی بهار انضارت و نضارت پذیرفته عقیدت کیش که هر شام و سحر از حضرت مجیب الدعوات ادعیه

مدارج دولت و اقبال و استعلای مراتب حشمت و اجلال بدرگاه فعال لطف‌ای طویت مسئلت نمود حصول

ظهور این لطیفه کرامت و کامکار بها بیاوری طالع خویش پیوند رشته اداب تهنیت و مبارکباد با هزاران عقیدت

و اعتقاد سجاه از ایزد سبحانه ذات کرامت ایات را ابدالدهر بسلامت داشته بمدارج دولت و اقبال الی الابد

فایز گرداناد نواب امیرالامرا سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ از جانب نواب جناب عالم دربار در نیولا و فور مراحم و جلایل

تفضلات حضرت پیرومرشد برحق نسبت بذات بابرکات و تفویض انتظام مهام کافه انام بحسن تدابیر جناب

بندگان جناب بیگانه از نوشته وکلا دریافت نموده چندانکه در حوصله بشری نگنجد مراتب شکر و سپاس بدرگاه

واهب العطایا بتقدیم رسانیده القدر ابواب میمنت و کامکاری و اسباب نصرت و بختیاری بر روی روزگار عقیدت

اثار گشاده و اماده یافته که شمه از ان در حیز تحریر و تقریر نیاید از انجا که بصدق طویت و صفای رسوخ از معتقدان

جناب فیض‌مآب است و بخلوص اعتقاد توسل بمیامن افضال بر کمال نموده سود و بهبود خود دانسته

عاطفت اند و از عنایات بیغایات امیدوار بزار گونه منصبات بزرگ و مدارج عظمی است ظهور اینهمه علو درجات

حشمت و جلال محض بیاوری طالع خویش پیوند رشته ایزد سبحانه سایه کرامت و پیرگاه بر سر عقیدت کیش

مستظل داشته بر وفق ارزو و تمنای هواخواهان صمیم روز بروز بر مراتب دولت و اقبال بیفزاید و متصاعد

دارد او عقیدت کیش تا مقدور در تقدیم لوازم خدمت و بندگیهای جناب عالی اشتغال سرمایه اندوز سعادت دارین

بوهم داعیه انداز و کو تمام بادای اداب عبودیت و انقیاد مستعید و ممتاز بوده از معتقدان صمیم دامن دولت

باشند بمقتضای خانزادی موروث درگاه والا مخصوص در زد وایتمام در سرانجام و انتظام کارهای بادشاهی و

محافظت ملک و تنبیه اشقیا بظهور رسانیده مکرر مسعود شده است و هم از خارج مفصل بعرض رسیده لهذا از معتقدات

شمه بعرض مقدس نیز رسیده اینهمه دلسوزی و جانفشانی و محنت و تردد را که ان بهیر و شد اگر در حضور انور اعمال

انهمه محنت و مشاق صعوب و دشواری ممنوع بمیامن تفضلات عالی مورد انواع نوازش و افضال جناب

مقدس شده و تحسینات اتو و انسان بهم رسانیده هر صورت خبر از ذات بابرکات و بکر برابر انمیدانند عقیدت و اراده

که حقیقت حاوی زلالی عقیدت و تربیت و محبت و حقایق بیها که در کارهای سرکار والا اسجا آورده حتی المرض

نمایند تا برسد در باب اضافه منصب و مراتب و عطای جاگیر که مدار قوت بر آنست التفصیل میشود و لی سر دو [illegible]

[illegible] رکیاره دیوانی صوبه از جانب والا [illegible] عالیجاه صاحب مشفق مهربان سراپا احسان [illegible] جاریمود چون الطاف و بنای صوری [illegible]

دیگر انها سانه باطن القدر جوشش ببنای [illegible] که غواص فکرت [illegible] ادوام قعر نهانخانه عمان سراپا [illegible]

تحریم و قیمه [illegible] و در از دوانی در قصور مرتبه قطره از آن بحر ناپیداکران در بند نفس [illegible] سانه کرد [illegible]

مایلف حال شوقی الا ممارلکم [illegible] لطفی لعد بر ضمیر عطوفت تخمیر بر من [illegible] مکشوف میگرد

[illegible] ایام خجسته و جام بهجت [illegible] ارف مسروشش همیون حال و ملهم لغارت الاقبال [illegible] فیض برا

[illegible] و کلبانک تهنیت و آهنگ شادمانی از پرده دلهای اقاصی و ادانی بلند آوازه کرد [illegible]

جناب حضرت جهانبانی و جلایل عطیات اعلی حضرت خاقانی مسند حشمت و کامرانی خدمت علیای [illegible]

صوبه [illegible] بفیض گلشن نزاجی و بهار پیرائیهای وجود فایض الجود کرامی بوستان [illegible] چمن زار [illegible]

[illegible] در آغوش تمنا یافته رونمای حدیقه رضوان و چهره گشای فراوانی مینو و جنان گشت الحمد لله تعالی

[illegible] بد ازروی مخلصان [illegible] عنایت ملکوت [illegible] جاودانی [illegible] جلوه [illegible]

[illegible] و دولت شگفته و غنچه دلهای هواخواهان برا [illegible] بیم خداوندی کرامت [illegible]

جاودانی در جبین [illegible] لطافت و جاوداني [illegible] مقدم بهجت [illegible]

بجوی تمنا باز [illegible] مسند عالی مراتب دولت در [illegible] طالع [illegible] گشت [illegible]

حال خود [illegible] دولت [illegible] اراده مصمم مرکوز خاطر داشت که بتقویت گذارش لوازم مبارکباد چند

[illegible] در حضور مسرت موفور دریافته این [illegible] هزاران جوشش باطنی و جذبه شوق

استقبال نماید لیکن [illegible] مضایقه‌های تردد افزا که شرح و بیان [illegible] ادراک [illegible] بیدار

[illegible] از توجهات [illegible] استعانت و استمداد خواهد نمود از تحصیل این نعمت عظمی [illegible]

ماند [illegible] ظهور این عنوان جریده حشمت و اقبال [illegible] همایون [illegible]

[illegible] عرض مبارکباد صوبه‌داری در باب علوم لعد [illegible] عقیدت و اعتقاد که [illegible]

با همه اضافت دانش [illegible] در بیان کم و کیف [illegible] از آن [illegible] مایه دار [illegible]

[illegible] صنعه [illegible] که میزان [illegible] ادراک [illegible] تشنیع [illegible]

نه بی معرف [illegible] تا ظرف مجهول و کم قطرهای جامد و غایب مصدر نه انتهای لذت تشنه و منقلب [illegible]

بدرود عرض آن تحریر رسید از گوی برگی والتی مطلع انوار نامتناهی قدرت مجموعه انفصال نقطه دایره کمال مشتری [illegible]

رقم دیوان قدر مرح چشم نسیم و صبا ما کتوبی بزم تعالش درحقی جلی بدلر جاروب بوالحواه و روشن [illegible]

واز سیاق لصعایر رو عجمی ابلاغش از تحت کوثر زبان میرسانده درین زمان میمنت ترجمان پاستماع [illegible] جاوید

تفویض لطافت و [illegible] روری با الوف بهجت و بهتری و امعان اسباب سعادت و کامرانی این بشارت جاودانی

خواستن [illegible] قدر بشارت دلفراحی ولبریز صهبای خوری و نیروی عیشها گشته که حسن مشترک و وهم و خیال باطن

نه نسبت [illegible] صورت خویش را در مایه کمال حرمان یافته با ستداد سرمایه امادی و انعامات گاهی

بازیگوش درانداز گوش و گاهی با حدقه چشم منظر هم چشمهای رسم و حرف حرمی و نشاطهای بجوی

ازشوه [illegible] آمده که انوار مصباح دلالت بهای حاشیه قدم مقتدای بهجت و نشاط برسیع را خبر از رهوت جدید

نمیدید و ملال هجران از موشکافیه در رشته یابیده بلانیروی ها دخیل امده و بر وقف انواع حروف استکمال

اساس وقف گشتگی و جانفرسایی میکند منطق سرایان عالم دعا به تصدیق کلمات شانت و ابطال که حرکات

ایام دحصول تصور میکند اسباب سرخوشی و کامرانیهای نظری مدهی یافته و صنع و بهتری ایلبف موجات [illegible]

و ملال القدر مبهج مباهج و عطایای جانفزای گشته ابدو لقایس صحبات طرب پرور بهار آثار حوادث از وجود عالم

موجود دلقوم درحاشیه با انحلال معمیات فرح فقیر بدل یکیر چمیم سپند شعله بلاوار جوشش جار موجه طرب فطرت بی

سمع [illegible] نحر شان مسند عشرت اعتلا مهندسان نظراب اسماء لسرف اوراق سعدین افتاب و طلوع

نیرهات سعادت ملیت درراجه طالع یافته سر افتخار بفرق فرقد و کلاه افتخار با [illegible]

لواسیجان قانون رنده و ما برکنار رود نوا به ترانه تهنیت در بربعه و لنوازی بارمزنه خورمی

در پرده دل نوبت ساخته با نهات عشاق صدای نوروزی از خصیص عرب و عجم باوج ناهید

رسانیده [illegible] این [illegible] این زمزمه را حبذ و ما ارانی کساعنه افروز لب بن [illegible] دانسته زبیس جرامان

[illegible] سعادت اتصال مبارک و فرخنده دارآو و اصول بحر عروض [illegible] امده بر لعطیع

مجمع قافیه ادا و دلیل قاطع تاد مهمان گرامی چند در مبارک باد و با فتح مقبل الحمد لله تعالی شانه

که بمبانی الکلف و [illegible] اسب بال نوالصاحب خورشید اقبال درجات اماده و امالی

انحدار ابد برجال لعطایای حالیل [illegible] بقبل میمنت ها و حرکات بمعراج سعادت ارتقا [illegible]

و ... رفعی قدر و مقدار بلند پایه ساخته و معالی نوابان حشمت ابهت بنیاد را روز افزون ... ظل ظلیل المنیع
معالی ... کار ... به نهایت رسیده که اگر به بروبازان فلک نیز پایه پاده بر قباب سپهر عمارت ... بعید
بر نجابت و مخالفان قریب بنهایت کج راهه با فراط حضرت جهانبانی ... کل ... اگر ... که اگر
... علیا بلهم ... سبحان الله مبارک فعلی که بطلعت همایون
سایه ظل فردوس پناه نورانی جاده طی منازل فلک فراموش و همای منصب علیای ...
... سعید بابان را کنجک هلال بر تمامش خامه معجز پرداز اگر معانی ها ... علیای ...
گذار و در ادای لوازم این شادکامی مانند جرطوم قباب خط به سبب ... و سبحانه
در رو این همه نه بلندی بخت مسعود مبارک و فرخنده گردانادا دایم ... تعالی
در مبارک باد تولد فرزند به نوابان کرام جنب در این موسم و الگ که از فیض قدوم بهجت لزوم ... ا
حدیقه ... و اتصال نعمت ولادت صاحبزاده ... اعیان ... اسان
جانها چمن ... برگ طراوت و شگفتگی رسیده و بر جهد و ... کلها
... دکار جانان دلها دمیده و ... غنچه آرزو ... گلشن ... روی
وشنیده ... نسیم ... خوش ... در طرف ... آمده گلشن
هواخواهان ... سبزی ... برگ و بار ... طراوت و تازه ...
بر ... رضوان پاینده این گل چمن بهار بستان عقیدت ... تقدیم ... مبارکباد
باد ... این قطعه چمن ... ریاض ... تازه ... اندازه ...
... بوستان ... غنچه آرزو ... شگفت ... بخشی
نخل سر سبز ... امید که ... گلشن ... نخل سر سبز ... کامی ... ب
عنایت و الطاف ... حدیقه عمر طبیعی و حیات جاوید ... باد و ... [illegible]
تولد صبیه ... از روی ... الطاف ... از بد که ... بهجت ...
گرامی ... السعادت ... ولادت ... السعادت صبیه ... مخزن الطاف ...
... صورت ... عالم ... از وقایع ... خط و ...
... علی ... خود ... آتشفشان ... ما ... از ... بحار ... بلند ...

بیمن ...

... از ...

۱۰۱

از ورای سحاب‌های ظهور و بروز فیضان انوار تجلیات افضال موحد حقیقی کرده و درج امور [illegible]
و چراغ کاشانه مضمون للکبیر الانام اولی الامین فیض وصول مقدم مبارک آن [illegible]
عالم ایجاد را از بنیایل افضال و تجلی بشاشه بیدا نشانده و در تقدیم سجدات شکر و سپاس [illegible] ادای
[illegible] آن [illegible] سایند و دعاگوئی باقتضای [illegible] علیه لوازم مبارکباد این موهبت عظمی
[illegible] بجا آورده از حضرت مجیب الدعوات امیدوار است که بیمن قدوم میمنت لزوم آن
قره باصره [illegible] حیات کامرانی و ابواب شادمانی بر روی روزگاران باز [illegible]
[illegible] داشته شبستان آرزو بفروغ شمع ولادت فرزند ارجمند منور و مبتهج گرداند
[illegible] و کمال [illegible] در مبارکباد سالگره بنواب عمدة الملک امیرخان بهادر از طرف خود بقدوم میمنت لزوم
جشن فرخنده سالگره مبارک و میامن که بر عقده و اللیالی واسطه العقد لالی شهور و سنین
و سررشته حیات افزایش حبل المتین عقد ثریا و نظم پروین است عالم انس و جان [illegible]
امانی و آمال بعقده‌های کامرانی دلها و جانها روح و روان را اسیر رشته ادای جاودانی [illegible]
عمر دراز کامرانی افاده عقیدت فرجام و بر ادعیه اجابت قرین بر رشته تهنیت منسلک ساخته
باد [illegible] قطعه تاریخ این سال کرامت استمال لفظ سعادت دا فتح کرد در گره روزگار می‌بندد
[illegible] مقدم فرخنده این سالگره • که حیات ابدی پیرو اقبالش باشد کف [illegible]
[illegible] سال همایون فالش که به لفظ بقا در گره [illegible] باد [illegible] سال ابد اتصال به
عقدها [illegible] پیرایه حیات [illegible] جسم جاودان [illegible] باد در تهنیت سالگره ارقام یافت
[illegible] تهنیت ارتسام [illegible] تهنیت‌ها [illegible] نور [illegible] عالم [illegible] جشن سالگره همایون
[illegible] عمر هزار سال با صد هزار سال در گره رشته دراز و با ساکنان ارض و سما [illegible] رشته
های امید و عقده امید جاودانی گشوده کامپرداز [illegible] در گره [illegible] سعادت
جاوید [illegible] عقیدت [illegible] التیام [illegible] تهنیت و مبارکباد این [illegible]
[illegible] این رباعی عقده [illegible] افتخار در گره روزگار می‌بندد نظم
[illegible] عمر تو جلوه [illegible] خواهم [illegible] فرمان [illegible] خواهم [illegible] این رشته که دارد گره
سالگره [illegible] خواهم [illegible] در تهنیت صحت بنواب وزیر الممالک [illegible] از طرف نواب

عالم پناه خبر افزاینده ایام بهجت فرجام که موسس داروهای حکمت العین ... مزاج ...

... امتزاج متوجه قانون ... و اعتدال جاوید ... بداراالنعیم ... اشارات

الطاف ... رحیق شربت گواراى صحت و جوارش خوشگوار ... طبیعت ... ج رسیده

الحمد لله ... تحلیلات افضال سرمدى عصاره اجابت ... صومعه ... ستان

روانهای قدسی ... و نوبت اجابت سمات و جانهاى عالم علوى ... ارب

روح آلامین نعمه این شنید ... عقیدت ... که مناسب ... کردیدکه ...

انها داشته دوام صحت و اداى ... ایات ... تعالی ... بود جان ...

روح کستر ذخیره حیات ابدى و عشر جاوید ... و خنده از ضعف ... اخلاط ...

... نجات یافته چهره تمنا ... براافروختند ... عقیدت ...

... مبارکباد این ... لطیفه ... الهی ... جان ... و بسحر از حضرت

واجب الوجود تعالی ... تقدس ... که همواره ذات ذات الکمالات ...

... از عوارض و اعتلال طبیعت و جسمانی مصون و محروس داشته ... الغراض ...

دوام ... دارالملک حیات ابدیه ... بقا ... جاوید ... کردانا در تهنیت صحت

بنواب ... رستم خان فوجدار سرکار بنارس از جانب ... خان باثر القلوب ...

... عاب ... در شرح حلاوت حیات فراخیک ... از دل

در ... فیض ... گوارا ... شربت های بیمار جانفزای احباب ... که ...

داروى حکمت العین ... مطلق ... صحت امتزاج کرامی متوجه احیاى ... شفا ...

ذخیره اندوز ... وصول لذت شمول ... مفرح القلوب ... کانی

... بلغا ... سرمایه ... های ...

و حیات ... جاوید ... زلال ...

... صحت ... اخلاص ... اخلاط ماده ...

حرارت صفراء ... ساینده ... ارواح ...

... روح ... چون ... کانی

وچه باز در مزاج وا شد زمانه با اعتدال حلی کرا شد و چنگ بهو بهار به بهاران بیش زمانه جاوید

بهار سنه بصحبت خمر درا او اسپ توار هم بهجت هاست این آن رب جان پرور بدین قطعه تاریخ عمر [illegible]

از سر گرفته لذت ابد در [illegible] شگفته ها میشود   خوشا نوای حلاوت سرشت روح افزا

به بزم جشن و طرب این نوا مبارکباد   سروش گفت پی سال این نوید نشاط [illegible] آید

زین سعادت مبارکباد تا معجون [illegible] سوالات کیفیت اجزای مختلف الطبایع مزاج عالم آب

حکیم [illegible] ذات شریف و عنصر لطیف [illegible] از خواص کرم و سر ذر زمانه و نرو چنگ روزگار

هر چه اعتدال طبیعه دانسته لذت افزای حیات ابدی و لقای جاوداید گرداناد

در مبارکباد محافظت صدمه بان نواب وزیر الممالک ابوالمنصور خان از طرف نواب نظام بهادر تحریر یافت   با اصغای خبر مصائب برداری و [illegible] معاندان بد سر انجام

که در سوار [illegible] سر دادن یان فرنگ جسارت و گستاخی [illegible] آمده بودند چندان اضطرار و

و اضطراب لاحق حال فدویت اشتمال گشته که نمیتواند گذارش نمود الحمد لله و المنة

که حفظ و حراست سامله پروردگاری در [illegible] به فضل و عنایت [illegible] نوابان [illegible]

محروس و داشته حافظ و ناصر یار یاران جناب [illegible] گردد و [illegible] به مقاصد

[illegible] انجامید شکر و سپاس این موهبت عظمی و عطیه کبری [illegible] عنقریب نمود [illegible] ساخته

از حضرت مجیب الدعوات مستدعیست که سایه همایه [illegible] از [illegible] فیدو [illegible]

عبودیت [illegible] امداد [illegible] مبارکباد   در مبارکباد [illegible] نول کشن راجه بنگال

[illegible] افروز [illegible] از خوشی نگری حسن ملاحت [illegible] طرف شورش و تماشا

بلند [illegible] و بعض [illegible] جلوه شیرین [illegible] گل [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] چند گلهای [illegible] رواج [illegible] الکس و عوارف [illegible] فرمای بهار [illegible]

شگفته [illegible] بهار [illegible] رنگ [illegible] گلدسته ها [illegible] بزم [illegible]

[illegible] رنگ لاله و گل [illegible] بدله [illegible] بهار [illegible] گلهای [illegible]

[illegible] از خوان [illegible] شگفته [illegible] در [illegible] گل فروغ [illegible] رشته

[illegible] گلزار [illegible] فروردین [illegible] گلستان [illegible] گلهای

چون ابیات های رشته لطافت اختری از بت عدلیف انجست حبیبه ترانه دلبار ... بلند
اوراق نمایند و سعادت کیشان عالم روحانی بتمهید اسباب تهنیت ... حظوظ ثعالبی را
زنگها از تجلیات فروغ گستر ... تحفه چدبابان کشیده زمره ... بوم ... سیار و نق
و رواج بازار ... از بهار افزای سرسبزی شادان الله ... بهار برو ...
ملحوس ... فروغ پیرای دستهای روشن جبان خورشید ... سرسبزیه ... صفا
در آستین گل گوش را واز ترانه این نوروز نشاط ... و گوش ... این موسم
وحدت ... نشاط این هوا وارغنم بلکی بتمهید مراسم تهنیت و مبارکباد این فرخنده موسم سعید
میمنت مواعید طلبها ... بهار او عجبه ماثوره را ... ساخته ...
اجابت مبلکردانند اندرین موسم ... عالم ... مبارکباد ... از مقدم ... بوت و بال
بهر تمهید دعای این طرب ... شام ... زبان ... مبارکباد ... همواره ... لسان
قضا ... رسته ... و ایام را گلهای رنگین ... معقد ساخته ...
میمنت ... روز ... مستقیم ... آن گلدسته برای ...
تهنیت و شادمانی گلهای آمال ... آراسته ... حیات ابدی و بقای ...
در مبارکباد دلیوار ابیات معاصران که ... ... جوش ...
وصل ... فرخنده ... عالیه عنبر زلفان کاکل ... اکر
... برای چهره خورشید ... را دامن ... و اکر
فروغ بارقه تجلی ... چراغ ... جهانفروزی ... انوار
ازل مانند ... جان ... تمنای ... تجلی ... انوار ... باران ...
طوطی صفا ... فروغ لمعات ... خورشید ...
... زهی ... ؛ ...
... ؛ ... ؛
... ؛ ... موسم ... روح ...
... عالم ... را ...
...

ناحیه معشوقه شیرین کار دوران بجلوه‌های گامبخشی و کامرانی حلقه لعوتیس گون بگوش زمان
مطلع تجلیات نوروزی فرخ و نگار عجب گردانیده بفیض قدوم میمنت لزوم روز نوروز دولت افزا جهان
جان و جان جهان را روشنی اندوز چارباز گلشن طراوت سرشته و از هجوم رایحه لطافت نسیم بهاری
12 غنچه دلهای بیدار جانبان چمن چمن شگفته و بعشعه پرور رعنائی مهر تابنده چراغان شمع فلک
در رواق [illegible] افروخته و بموافقت تجلیات فلک و زوال مانند کامرانی مهتاب سیار رهنما گشته چمن
فروغ جلوه‌گری نموده زرهای سرخ و سفید بکدار اسپ طرب و دست نشاط ریخته گشت زمین
نسبت فلاک نمایند و گلهای بوقلمون چنانکه از حدیقه و گلزار خوش نظر خندنده روی بو انغاره شفق مینا
بیت ز نوبهار و نوای زمانه سرور است :: جهان ز جوش چراغان نمونه طور است :: ز بس زر سرخ
و سفید نثار روی زمین :: چو آسمان ز هجوم نجوم پر نور است :: الهی این روز نوروز و شب افروز
همواره بخیر و خوبی و عشرت و دولت و کامرانی بر بندگان حضور خصوصاً و بر عالم و عالمیان عموماً مبارک
فرخنده گرداناد عرضه مبارکباد فتح مستطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ از طرف اکبر خان مرزا الله
کمترین فرزندان عبودیت کیش محمد اکبر خان حسن طالع و ناصیه بخت بلند فروغ سجدات عقیدت نورانی
ساحت عرش و صفه بارگاه ارجمند میمنت انتساب منور یافته به تواتر تفضلات جسیم و عنایات [illegible] جهات
[illegible] قطع [illegible] پاس [illegible] رسم استعجال احتیاط نموده مقدم [illegible] شده [illegible] اعظم داخل الله آباد گردید
آنچه احوال [illegible] معلوم عقیدت سرشت گشته [illegible] صوبه‌داری و انقلاب
انتظام کارها [illegible] مواضع و [illegible] باطل [illegible] خصومت و [illegible] الاختلال و بسبب
گرفته [illegible] دیری [illegible] قوی [illegible] ضعیف یافته [illegible] عظیم [illegible] چنین [illegible]
[illegible] مالکهای [illegible] گردیده بود که [illegible] درسند [illegible] که در بند [illegible] تا [illegible]
[illegible] صوبه‌داری متعلقه [illegible] و [illegible] را از [illegible] بر
[illegible] کرده‌اند [illegible] ماشاء‌الله [illegible] نظر [illegible] که [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] مردم [illegible] بود با جمعی از مریدان [illegible] کوره و [illegible]
و [illegible] از [illegible] که در [illegible] گشته بود [illegible] بسبب
[illegible] جمعیت [illegible] داخل دایره گردیده [illegible] قلعه

خود بایک [illegible] از معهود سپاهها و به تمامی کمر [illegible] جانب راه رفت او فیروز [illegible] بر [illegible]

و دست اظهار نحوت و دو جانب سر سپه بود چریده سوار از دیده جوش [illegible] بر سیده

[illegible] نمودار سینه نامه اعمال [illegible] نظر در تشنه بیاد [illegible] افعال سر [illegible]

و ملال [illegible] نظر گوشمال هیچ بود از بلند آواز کلیها صدای کوس فیروزی [illegible] لوله فوج نصرت [illegible]

[illegible] پیاده شد و فتح مسافت یک پرتاب تیر بیرون قلعه برانده [illegible]

جاگیر او با برق [illegible] صلابت آثار جون بیش [illegible] از فوج ظفر موج بهادران [illegible]

و تفنگچیان شهامت [illegible] دامن [illegible] بر کمر زده از تیر و بندوق مقابله دفعه در انداران [illegible]

که [illegible] بهادرانه یورش آورده [illegible] اجل [illegible] طعمه صمصام جون [illegible]

[illegible] از روی [illegible] که [illegible] صلح [illegible] بود [illegible]

قرب و جوار [illegible] شقاوت شعار عقد ضلالت و مواثیق [illegible] مستحکم [illegible] نمودار [illegible] پیرامون

لشکر اسلام [illegible] از عرصه جنگ و تفنگچیان [illegible] جنگ [illegible] زیر تیر و تفنگ [illegible]

[illegible] محاذ [illegible] و تنگ کارها [illegible] هنگامه [illegible]

و [illegible] دلاور در هوای معرکه [illegible] بود جون [illegible] شد و از شیب [illegible] فراز ان [illegible]

کاهی [illegible] بود [illegible] از روی خون [illegible] و افرا [illegible]

[illegible] کوب [illegible] به تحت [illegible] کوب [illegible]

و از تیر و بندوق برابر [illegible] حباب [illegible] بهادران فیروز [illegible]

[illegible] بهادران [illegible] در آتش [illegible] لاجرم [illegible]

[illegible] انجام [illegible] مصلحت [illegible]

نور طلیعه [illegible] بود که جلد و [illegible] تاخت او [illegible]

تا [illegible] طاغیه [illegible] رسید [illegible] جماعه [illegible]

[illegible] جمع گردید و دلاوران صفوف نصرت [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible] و نصرت [illegible]

[illegible] واصل [illegible]

گویی چوگان قضا سر انجام مخالفان بپایمال استحکام از جا رفته خبر فرار چاره گرایی در دامنه

سراسیمه وار براه فرار رفته اند روی ذلت و ادبار بهزیمت قلعه دراوردند درین فراخنای پیکار

بهادران قلعچه در انده هریکی را از ان فرقه تمام بضرب شعله افشان تیغ بیدریغ پاره پاره ... چون ... تسبیح

نموده به نکبت سرای دار البوار سرنگون در انداختند از فضای پروانی واوات عدو ... قبله الامال 13

واثنای فتح نمایان نصب اولیای دولت وجاه جاوید انی کردند در همان روز نوروز قلعچه مسکن ... ی

تعلقه ... نواب ذوالفقاری سرنواری مفتوح ساختند ودر یکی نهانه رفعت ... مذکور نیز از مدافعین حمایت

... انقیای امید فوجی وارد که دراندک فرصت سرانجام معاملات نواحی سرکار ... ره میکور ...

وجهی بصورت بدبر کرده وجمع کثیر سرکشان بتحریک هوس گوشمال و احتیاج فتنه بزور جوع نمودند

فتح ونصرت جنگ ... اقبال ... ورمبارک باد فتح بسید عارف علیخان بهادر از طرف ... یار خان

... از ازل ... مبارک نشان فتح تیغ جهانگ نبود ازالایان فتح درین هنگام بشارت

و ایام سعادت التیام صدای شادیانه فتح وفیروزی ونوای طنطنه نصرت وبهروزی سامعه افروز

... بیمن نصرت الله الله اعز ... اکر دیده که بدست ... دستیاران جلادت شعار ... ونرک ... ریر ... عرصه

کارزار جماعه طاغیه اشقیای بدنهاد وفیه سفیه ... بعناصر ضلالت بنیاد حد ... الی یوم المعاد ... نکبت

... آواره صحرای نکبت وابطالت ... سرگشته هامون ذلت وضلالت گشتند

و ... مقهور ... بعاقبت ... بمقتضای سرنوشت ... ودلکت ... فحمسه ... ستان

جهنم کردیده ... بمجای قبایح بخویشت واضطرار ... ره ... رو ... بسعادت ... و ... اسیر ... نحیر

بهادران ... وتحت ... که در حصن حصین ... که ... از ... نصرت ... عیاب ... در فیه

... ... بعلک ... و از سوارع خونخوار ... بعد از ... بحساب ... والد ... عرصه ...

... معرکه ... از صعود ... بیمن ... آسمان ... بصورت ... بر حوبه ...

... ... للفیضه بمقدار ... فیه ... استظهار در اید ... ابن ...

... امارت ... بر ... عسکر ... دوالت ... ... قلوب ... قلبیه ...

قلوب ... ... نهانی ... الفلک بلند آوازه ... ودای دولت ... امانحاب

... واوا ... صد ... کلمات ... و ... ... کار ... حصه ... بعرصه ... سکار ...

بسیار بهجت [illegible] همه بر روی روزگار پدیدار آمد دعاگویان [illegible] اندیش [illegible] امواج [illegible]
در ایام استحکام [illegible] اکثر تنگنای خاطر [illegible] ذخایر [illegible] حصار [illegible] محلسه [illegible] عمر و [illegible] ابواب [illegible]
رسیده [illegible] است و از وفور سامان مسرت و انبساط و اعتصام امواج آن باب و [illegible]
بر [illegible] و دعا [illegible] چون رسید [illegible] و هر جا میرسید [illegible] که همواره از [illegible]
دل و صفای نیت داخل لشکر دعا بوده ظهور این روز بهجت افروز را [illegible] از [illegible]
از درگاه نصرت بخش حقیقی جل شانه مناجات می نمود و حصول [illegible] ابواب بهجت [illegible] و [illegible]
راحت و حوری بر روی روزگار اخلاص آثار [illegible] ده و الحال که از [illegible] فرو [illegible]
این صبح همایون فال [illegible] مقدمه طلوع نیر اعظم [illegible] گونه میمنت و اقبال ساحت مبارک و فرخنده [illegible]
و اعلای [illegible] نصرت احتشام و عرصه کافرستان [illegible] کاهی [illegible] ساده [illegible] روز [illegible] فتحهای
نامیه و اصناف مسرت [illegible] ایران مظفر و منصور دارا و **از طرف [illegible] خان نواب محمد علیخان**

بهادر غضنفر جنگ در مبارکباد فتح قلعه کوالیار [illegible] عرض نواب صاحب [illegible]

[illegible] در این روزها [illegible] جانفزای تهنیت و شادمانی [illegible] روح بخشی ها می بند کان گردیده [illegible]
نامه [illegible] و گفتار [illegible] روزگار [illegible] گوالیار [illegible] استظهار اسباب [illegible] و استکبار
[illegible] حقها [illegible] ارباب سعادت و [illegible] مقصد [illegible] ناگ [illegible] اودر
[illegible] ظهور آثار [illegible] و بحر [illegible]
نصرت و بهره وری [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] بر روی [illegible] روزگار
[illegible] اطوار [illegible]
[illegible] و [illegible] اسلام و [illegible]
[illegible] حجام [illegible] خالت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] و طلیعه صبح نصرت و [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] عرصه [illegible]
[illegible]

دعا [illegible]

ونمودها فتوحات و بداستین عالی ابد اثر کیچه حوادث از دست وجهانی را در اقلیم حرفی علم بر جدید
برافراخت بنام نصر حصول این فتح و نصرت تازه رافع الباب فتوحات بی اندازه گردانیده بر جمیع پیش
خرامان موکب اقبال بشارت بگوش گردانا شمشیر نصرت واقبال عرصه جهان گیر هند بال نظیر بر دریها
علم بالا در مبارکباد فتح احمد ابدالی بنواب نجیب الملک سادات خان ذوالفقار جنگ
14 نوازه بجانب قبیله قدردان مد ظله العالی باستماع نوید میمنت جاوید بنده کوس شمال افاضه بر بانگ کمد برعیه باطل
کوشش و فریب طریق عصیان وطغیان بمجموعه کام وشان واده نکبت کشته بودند بهمگنان بخروعنادوسر
بدلوار عرصه سحاب تیغ مجاهدان موکب ظفر پیرای خاقانی ز وغازیان جنود نصرت لوای یتیم سیاه
ان اجل ارقه های نکبت سرشت بکوبیده فرجام بالا بخطه برق شمشیر اسبار وطعن نیزه اردها کردار و خنجر
خار الدار قتیل و ذلیل سته رهگرای باد بد دار البوار گردانیدند جهانیان الوان مسرت و نشاط
عالم عالم بسامان شان کشته از اسباب طرب دوی روزگار تمنایان جهت المد لشکر کن وه اماده کردید
اداب تهنیت ومبارکباد این نوید نصرت جاوید بجاآورده از حضرت امید بی غز وجل مستدعیست که بمواره
فتوحات تازه و نصرتها بی اندازه عاید حال جهات اشتمال ذوکشته فرخنده و مسعود گرداناد عزیزالدین رات
متضمن تهنیت ومبارکباد این فتح عظیمی که عنوان کارنامهاست تا بسامانی تواند شد سحاب عالم بلند بر
حضرت بابا ابراده عالم و عالمیان دام اقباله ارسال داشته امیدوارست که مفضلات عالی الطاف مبارک
تمکید و واصل بود و جواب سرمایه افتخار جاوید ابد حاصل نماید ظلکم محمد و باد عریضه مرسله جناب خلافت
حضرت ستعد عالم بادشاه غازی در مبارکباد فتح از جانب عمدة الملک بتعالم بهادر ظفر جنگ
جیبی جانی بحوادث عقیده واتقیاد کورا بی ساخته بذروه عرض معتکفان بارگاه بود انجاه قبله حقیقی
هفت اقلیم کعبه ارباب تحفت ودوهم بر ساند دربن مقام میمنت فرجام که طبیعه صبح بیروز بی
جمال مژده ایدک الله نصرا عزیزا جهرکساب برا روبه جانب اقبال عموم و عشایان عرصه بشارت کرده
و جمالها فرا خی عوید تهنیت جان بد فتح و بیروزی سا بعالم بر خاص و عام عرصه هفت اقلیم کردانیده که بنتایج
مبارک غیب مبانیت وسلم جاه دفعه که چندین العبا یث فتح و بیروزی درجست و جهان واث افواج نصرت امواج
بارگاه خلافت فتحا بیعزم... بغنیم کسنا برای سواره جلادت و احلال میدان مبارزت
و فتکان ... ظفر قرین ... اشتعال افته شعله افروزی ... و مکار ... ازموکب ظفر پیرای

بهادران ظفر لوا و شیرمردان عرصه هیجا پای جرأت در جلادت فراتر گذاشته [illegible]
ارکان استیفای تیره روزگار بضرب سهم [illegible] های ادبار و تیرهای [illegible] و [illegible] خار گذار
بدار البوار فرستاده داد شجاعت و جلادت زیاده از حوصله تصور [illegible] بعرصه ظهور رسانیدند
متخالفان [illegible] در حریم الحاقیت تاب مقاومت غازیان فیروزمندی نیاورده راه ادبار و فرار بر قرار اختیار نمودند
اوراق صحرای نکبت و ادبار [illegible] نسیم بهار فتح و نصرت از مهب افضال ایزد متعال [illegible]
اعلام نصرت اعتصام بندهای جناب خلافت [illegible] روح پروری [illegible] زبان
جان نثاران عقیدت اشتمال را [illegible] فراوان شگفته و [illegible] کام [illegible] و جاوید
گردانید علام قدوسیت [illegible] که [illegible] النفس لفضلات [illegible] حضور [illegible] برای اعلای
مدارج [illegible] و [illegible] مسرت [illegible] بارزان [illegible] و [illegible] مناجات
[illegible] جهان فروز از درگاه خداوند متعال [illegible] بسجود حمد و سپاس
کار ساز [illegible] ساخته از تقدیم آداب شکر [illegible] و تسلیمات تهنیت و مبارکباد
سعادت اندوز [illegible] مفاخرت و اعز ارجمند جهانی [illegible] و تقدس [illegible] کار [illegible]
[illegible] مغیابات [illegible] اشعه تجلیات صبح فیروزی را مقدمه طلوع [illegible] خورشید فتح و ظفر
گردانیده اعلام نصرت فرجام [illegible] و [illegible] ارتسان سعادت اقتران [illegible]
مسکون [illegible] فرستاد و [illegible] القاب بجناب خلافت شاه عالم بادشاه غازی [illegible]
فتح از جانب نواب موصوف تحریر یافت ناصیه عقیدت و [illegible] السعادت
[illegible] و القاب [illegible] عرش بار یابان بارگاه ملایک سجده گاه خلافت و جهانبانی
[illegible] آستان سلطنت و فرمانروای حضرت قبله و کعبه عالم و عالمیان
[illegible] در [illegible] بخت اقتران نوید [illegible] فتح و نصرت [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] استعفای [illegible] و خاتمت [illegible]
[illegible] خدنگ [illegible] آسمان جاه [illegible] عالم
[illegible] جان نثاران [illegible] حضور [illegible] و اسباب [illegible]
[illegible] گردانید علام [illegible] بارزان [illegible]
[illegible]

طلیعهٔ صبح نورانی حالت مناجات دلست تسبیحات حمد و سپاس ایزد بی‌همال بصدق عقیدت
و ارادت بجا آورده از تقدیم ادای تهنیت و مبارکباد سعادت اندوز جاوید انبساط گردید تعالی القدس
حالت شانه فروغ عالم افروز این عید سعید سحرگاه نهالت اقبال را مقدمه طلوع خراسان مهر سلطنت
و اجلال گردانیده زوزبه برومند دم و فتوحات تازه و شمایم فیوضات بی اندازه منتشر ساخته شیر اراده
شکفته دلهای گلشن هستی بهار خلافت و کشورستانی نادار او بمقتضای خانه‌زادان پایدار نثار 15
مبارکباد آن از مباهات و کامرانی گردیده از فضل و کرم علام بروری و درجه پذیرایی باشد آفتاب
عالمتاب سلطنت و جهانبانی و خورشید تجلی جاوید خلافت و کشورستانی تا انقراض صور دوابر باد

عرض مبارکباد عید الفطر بجناب خلافت پناه عالم بادشاه غازی از طرف نواب
خان عالم بهادر جبین جان بسجدات عبودیت فروغ اندوز ساخته بموقف عرض معتکفان
پایه سریر خلافت مصیر قبله جهانبانی روزگار مسجود سلاطین اقتدار میرساند ایزد کارساز بنده
نواز ورود میمنت لزوم مقدم سعادت توام عید سعید اضحی که سرمایهٔ بهار پیرایی بستان امانی و آمال
جهانیانست بذات ملکی و ملکات قدسی بارگاه سپهر اشتباه سلطنت و جهانبانی و دبستان
ملکیت بستان خلافت و کشورستانی ابدالدهر مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداناد بهار تازه
سال سعادت اشتمال عیدهای تازه و جشنهای بی اندازه منتهی بهار پیرایی باغ جهانستان دولت و اقبال
سعادت ابد اتصال دارا و غلام خانه‌زاد اداب سلسلهٔ تسلیم تهنیت و مبارکباد این روز عالم افروز
را بمدار این صدق عقیدت و اعتقاد بجا آورده باستان مبارکباد سعادت اندوز همت
از پیشگاه فیض الهی خانه‌زاد گردد که درجه پذیرایی یابد کوکب عالم افروز سلطنت و جهانبانی بکمال
تجلیات جهانگیری و کشورستانی ابدالدهر فروغ پیرای درجات بلند باد علم دوم بیت جناب
خلیفه و حسن ارشاد و حسن رسید که از جانب بزرگان روزگار رخ نموده همتوم
الله الله در جواب مطلب از جانب مرزا کوچک ... خان آصفی ...
اشتیاق خود بحضور فیض افزاید ... دریده دل تراشیده ساز گشتند ... از بار لقای تو ... ارزو ابد
هرگه یاد عزت آوازه ... نزهت نسیم تر از دو شاخه ... گویند این خصال ثنای
بار سنایی ... زنده لطف ... مقامات موسیقی پر ز رخسار گاه ... گوچک و بزرگ

جستجوی ارباب ترنم و غنا نمایند و بدست [illegible] زیر حبس فاتحه گرد از پرده افتاد [illegible]
سر تحریر بالة خسروی ادا دارد لیکن تا این دم سنجد که اینک نواهای مخالف [illegible] های بلکونتش بهم رسد و شعبه
ازان اصل و فرع زنگوله سد مجلس حجازیان شوق بمکرده و از حقایق عراقیان است گردد بلوسه بیوای
مستغنی [illegible] اصول اسنایش [illegible] و در بادای راه منتظمه نغمه سرایی به الزیف خوبان الفقش
سنبل الروح میکوبم و در بند شانه گردانی میبود و اگر شمامه بوستان را کلوبه نسخه الصبا مجوابم معلوم
خبرا میشود بهفته نماند که غزال دمیقام پایه خبر طنبور زنداده و پی این دست در رود و مساز [illegible] بره برند
ارد از انجاکه عشاق [illegible] بی زر در نغمه دلشید و لکش قانون دلنوازی بچنگ [illegible] ابد الد ارزراه نوای حسن [illegible]
ناهید الحان را که بضرب مضراب روح نوازش چوده بار بند تار تا رکرده و آوازه دستان [illegible] حجت
سار [illegible] سعدی [illegible] اصفهان و عراق رسیده روانه این سمت فرماید [illegible]
خلیج تواند بود [illegible] فرحان فرحان [illegible] رور رشاد کامیها [illegible] خبر تیسیا از حضیض تا اوج
خواهد رسانید همواره نعمها [illegible] اهل مسرت و کام را در هر گوشه بزم نگارش ان همایون طالع
خجسته اختر لب زنواب بهجت و شادمانی دگر بالد در طلب تصویر کنیها و دوله تصویر از ضویر نگا
مصوری گر انگر نقاش از بت چین ساز توان بصورت ای وداد جان شیرین ساز مرا سم ارزد
دیمنا الفقد که [illegible] صفحه با کمن عقیدت از رسام نقش وربست ده اگر رسمه از ان بر لوح بیان نهشت [illegible] بموازنه
قلم می تراید [illegible] جمال انتصار [illegible] چون نقش تصویر محال فکر [illegible] عاطفه
جهره [illegible] طلب میکرد [illegible] کاد صانع بوقلمون تماشای [illegible] صورت
مسری مقاس [illegible] جمال صنعت بی کمال صانع پرده همواره از پرده [illegible] جمال
بی مثال [illegible] حقیقت [illegible] نقش و طراز عالم صورت [illegible] کارخانه ما معنی [illegible] باید
[illegible] صفحه روزگار [illegible] اوراق [illegible] صورت [illegible]
بهبود مستقیم [illegible] طراز [illegible]
بسته [illegible] تصویر کنیها و [illegible] کتاب
باطن [illegible] انوار [illegible] عالم
و باطن [illegible] افتاب عالمتاب [illegible] پرده تصویر [illegible]

ای گل تو چو شبنم تو بوی کسی وا اندی : نعت صورت سلام علیکم که حقیقت همه دست برای من بد عاجز چون این
تحفه گرانمایه درکارخانه شریف که طرح نوارق الطاف الهی است نیسان داده اند بیانانه باشد ... احسان
نمود امیدوار است که ایشان ... لوح جمله نقشهای لوح محفوظ نقش فیض سعادت دستگاه مهجب ... لکن
درباره نجات عقبی اندراجی چه چون ... کامل گم کرده وادی خود شناسی در طریق خداشناسی
هدایت فرمایند در طلب گلاب ای باد نرم خلقت موجه بلبلها گلاب : وی بوی نو بهارت رنگ بلبلها گلاب
ز نسیم گلشن لطف نو آمد در چمن : قطره شبنم شود بر عارض گلها گلاب اگرچه موج خبر بهار رواج
الطاف آن صبح بهار شگفتگی و دلگشایی که در بزم بلبلان فرمایند چمن را از اخلاق ... قطره
های رسیده ابر بهاری گلاب ... عذار شاید گل می‌بندد و هنگام بهار ... های گل الطاف
در موجهای گلاب از گلشن نسیم ... سرشار عرف بهار ... باشد این هوا و گلشن ... الغد سامان
نزد ما غنچه اندوخته که ... بهار ... باطن ... بوجه زبان ... نباشد ... مبادی
دل غنچه باید چندان ... تبسم ... خنده زیر ... بهارستان ... اعراض
... از معامله ... روح پرور ... تازه ... گلاب جا...
امیدوار ... دیده خاطر چمن ... بوی نفحه عطر ... اوراق گل در گلشن ...
گرم اضطراب ... [illegible] ... رنگ گل ... الشنبین
... قطره شبنم ... انتظار ... اگر ... گرامی‌های
... چمنستان این تمام کنند ... نظر ... ایشان بهار
... سرشار ... صهبای گلشن ... امیدواری ...
... سکفته ... بوده باشد بهار
تا ... : بهار ... در طلب سرمه ... چشم ...
... : ... سرمه ... مژگان ... نگاه
... : ناظر حقیقی ... عین الکمال ...
نگاه ... محفوظ ... الابصار ... بمقتضای ... نظر ...
جهان ... نظر ... نور نظر از ...

بینی خبر کی انگشت مردم دیده در حلقه نظری نظر بند است جیب ... صبح کاسی بخت بصری نظر ...

نهاده و کاسی برعین بیان مسموع چشم هیچ کاه چه اما بر بوی از شفا منظر باید و بعد یک چشم زدن

آرام نیست اکثر صاحب نظران جا ریش از روی عین حکمت ما چار و ابصار ... مفتاح گشته [illegible] حقیقت علاج

این خیره چشمیها و البته نگاه تو جهه روشن سوادی صفا جو بست که الا قرئی السواد اشارت از اوست انوار

اوست و جعلنا اللیل لباسا عبارت از خانه ابرار او مردم چشم بتان در شرح لطافتش صد رنگ ملاحت انگیز

از زبان تره او اعاده و سواد وی خوبان از فیض لا خبیس باغ غزالان ختن چشم سحر ... نظر یافته

انوار شبها را مردم این سواد بخواب هم ندیده آید و دیده منتظر شوق و بیدار بنشین از رأفت نظره میدید دراز

مژگان خار در پا وار داران وانایی سواد بیاض روزگار چشم است که آن از نظر او فتاده گردش سپهر

مجال ... بیش ... ز گردش گوارند یاد دیده تماشا نظاره حسن فروغ بیرانش کشاده از چشم جلوه دور از آن

این همه نگاه گرم ... بالراس والعین ادای سپاس بد نظر دارد و نظر بر نگاه ... به اخلاص از قول این

توجه اخلاص چشم ... منتظر ... کرد قبول ... که از ... العین در اینجا رسید تا از وصول

آن حق النظر ... مراتب مردم نوازیهای آن نور افزای چشم بینای جا چه علم الیقین ... عین الیقین

یعنی الیقین شود و غبار صحن دولت سرمه رواز دیده حور سعید باد **در طلب تنباکو** تازه بهار گلشن

زراعت و نونهال بوستان اقبال سلامت گرد و دعای ارشعر ... که ... نایره تمنا بالا پروازی

قلم حواله نامه صحیفه باخته چون گل تمنا و کیمیا گر جگر سوختها ... لاجرم از شرح این سوختن ... دم

در ... بسیاری ... برگ ... تر و ما ... روزها این ... دارد ده دودمان

او ... سلسله جنبان ... مهری و جنت ... جهانی ... کار ... ابداعی فراسیم ...

جمن ... وحدت ... نمی خواند که با ... خوبان ... مهری ... سوری ... تا جان

مقصد ... که با سواد ... همه ... هم ... سوز ... افروز

قلیان آثار ... صاحب ... دو دل ... رود ... بیعت ... روز ... لقمان

غنچه طبیعت ... و بار ... آنکه ... تمنا ... انجام

که ... کار ... ان ... ...

سخن ... در ... تمنا ... ...

گل نمیکنند که این ساده‌ها تکلف بجا گویی انجا از مزرعه ضمیر منیر اخلاق گزیده که بوی از تلخ مزاجی ندارد
ما بجای آب سماب حق زده که در تصور حرارتهای آتش مثال دود پروازی نماید که رازی تند می
او دود از نهاد بر آمده و در آتش اگر از هم صحبتی او جگر سوخته گیدا خاطر لعل و در آتش از گرمی این
سودا بریان است و دل نالد گشته از تلخکامی این حسرت صد داغ سینه سوز بر زبان از آن
برگ افزای صد برگ دل فیروزی امیدانست که بمقتضای سرگرمی بازار کرامت خورمی
مانند در سینه جای رونق افزای بزم بگزینی فرمایند هر آینه از گرمجوشیهای شگفتگی و شادمانی
لسان زبان گل بصد بهار کامرانی خندیده دم بدم ادای سپاس نتواند نمود همت دهنهای
احباب بسبز و برگ نشاط شگفته و خندان و جانهای اعدا در آتش ناکامی جگر سوخته
و بریان باد ایضاً در طلب کسب کمال بجناب فیضمآب برگزیده حق و جلی حضرت محمد ناصر
افضل از طرف خود مرقوم فرموده اند چند افرخنده روزگاری که مثل از طلوع تشنید
صبح وجود جمیع افراد کاینات در نهج بابید الران تجلیات الهیت فروغ بهرای جلوه جمال
داینا بوده به لشته سرشار وحدت سرخوشیها داشتند چون یک ناگاه بمقتضای حکمت
بالغه کنت کنزاً مخفیاً محبت جولان بعرصه ظهور برآمدن نزهت سرای صور علمیه حباب
احدیت بموج خیزی در آمد با شاخ حکم بانده کاف و نون از فسحت آباد سواد اعظم وجوب
منزل آنان در گلستانهای کشور امکان رخصت گردیده بمصداق اول ما خلق الله العقل
قافله سالارهای عقل اول بر قرار سلم [illegible] تبدریج مدارج توجه بعالم
سفلی نمودند لیس بعضی را از آن جمله که مستعد تحمل امانت ربانی بوده بعد از سیر منازل
عقول عشره و نفوس و افلاک چون آنها راه عناصر و موالید گذری اتفاق افتاد در
طی مراتب ارضی و هوائی و قطع منازل رطب و یابس چندی عسکر نعرصه رسانیده
تا بهم سلسله را الشریف قبول صورت آب ازرایی شد و من حیث الباطن
[illegible] فروغ معرفت احکام نظری و عمل ارم حرکات و حیوانی
منسوخ گردید شده و بعضی با طفولیت عراقی عرف لغت فقد عرف با جمال
ابد توانایی و جوانی دار السرور صاحب اعلام فرمانروایی گردید

لیکن بما ورث جسمانیات فانی و حظائظ لسعادات اجل باب السبحان لکشت عدو رطم خبرت

وخیالات بسیار یاد است میباشد اگر فی الجمله گاهی نظر بابید های نوکرده اعلوا صافی حاد در تصور ها ابتهم

تصدیعات برهیچ که بسر منزل مقصد ابد انتبه بود از فی روحانی ازکام جان می باید بیزار تسبیح

وتهلیل از جناب حکیم مطلق شده عجب آن می بود که بمضمون کل شیء یرجع الی اصله از طرق

سعادت از قطره مدریا بود حد خط بسیج نقطه اول رسانند اما چون اولاد ر وصول این سعادت

جا ودانی پرده ظلمانی هوای عقیبی و حیوانی حجتیم حقیقت بین محجوب ساخته این لعوبه لمعات

مصابیح انوار علم وحکمت احتیاج سالیه دارد و همواره خوبانی معلم لطف الست حسن ذوات

ذات الکمالات کسبی دوستی آن کاشف دقایق معقول ومنقول واقف مدارج فروع و اصول

مصدر آثار من یوتی الحکمه مظهر انوار علم الانسان که در جاری معجزه پرور بهای کلام جان فزایش

احیای موتی مناهج روحی دست دو کانست و در بیدرش معنی کسر بهای خضر نسیر نش جوهر اول

طفل ابجد خوان درین زمانه در دفع منکرات جهول مصباد در اسنین دارد لهذا از جناب

ارباب امات آن دلیل کامل اثبات معنی فضلیایم امیدوارست که اگر این وامانده طریق دانش

والهی یا که ابنه فیض بدایه لغه خلق الانسان ضعیفا در بیان خویش موافق می باید بر تو انوار

تعقل وتعلیم شمع هدایت بر سر راه افروخته بود و از حسن کرامت و عنایات احسن کار

حسن الله دلیل بدیع و تعمید نخواهد بود خورشید هدایت هم ارشاد ولامع النور باهر

چون خاصیه چون دل میجوشد آمد ریخت ام دل سراپا خون شد اما سبز تخم در نظر تجلید

رنگ حنا از بهر بهال شد ام این نگار شد بست بدبکر بلکی اگر چه بر لب حنا ماند لیسر جوشش سبحه

ابر اگر ابیت های سبار برگ و بار سبز بها حسن سیرت لشکه در دل میدواند ریشه انهم سبز بهاری

اجاز دید بست و رد زبان لطف شگفته رو بهاست تبلی لشکه دون سبز ونما سببی یا بوی ش نیاساید

بر هم بهارش در بسیار جفا سوده یا دل بند رنگ تخلیص بها و از دو مینای دل رسانید چو

کجا سلیقه ها حق طالع چمن در الوکس از آن وقت جون را بنا دوست و بای شاید در رو و روانی و امثله

بهای سرخ بها الیوم ۵ تحت سبزی رنگ هم ام محو حنا میچو انتم ارحام لی رخ برجوان ملعب تا سبجه

بمقتضای سبزی و خنده رمز انهای نو بها اخلاق تحرانهای خال الان آن رنگ طراوت لسبز

بسد بسید

طلب سفینه‌ی بود و سرور کتب دل شکفتگیها فراخت بلبل ورد و سر پنجه کامرانیها را نگار بست قید یکی لیلیهای [illegible]
و سر سبز آن بهارستان یکرنگی و دست یکدست رسیده از رسایی نمود و حالت حبوبه زیر سپهای سبزه پایمال
18 از روندست او سر التماس کرده اگر در نگارخانه کرامت بابروی یالونی سحر بزنگ تبسم و بهار بیراست بیجا
گرد در رنگ امیر فیها بهارستان شوق و تماشای گل چون بخندیدن رنگ و جمال حسن گلو ارتش خواهد داد
همواره رنگ افروز چهره معانی باشند **ایضاً در اظهار شوق و ارسال غزل در مقدمه‌ی ملاقات**
گفتم که نام تیره روزیها خود فامت این وعده ملاقات گذشته روز قیامت از آن مقام که لقدوم بهار روم
غنچه دلهای افسرده خاطران را رنگ لب شکفتگی و سر خنده زیر پیهای جا دهد فرموده‌اند باز بهنگامی روم
صبح بار سامعه برانجه مزاج نسیمی از گلشن طبع همیشه بهار بلبلت افزای مشام اشتیاق گردیدن غنچه پیمان
چمن آرا بلبل نگار را ناله و نوای شوق گرم کرد از چون که آتش بر آن جا بود از پهلوی دل می‌شکند و
تحت البخت سینه شکافته اوراق حرارت دست فرسوده سموم هموم ملکیند بمقابله تلف مروم [illegible]
خبر نگاه این هجوم در حباب جمعیت آن انبه مغنی نام سخن توشت برای تنبیه ابر قطرهای
اشک بکیسه بر سحاب دارد اگر بخار موجه زلال وصال لب تشنه‌های وادی انتظار را از جوشش چشمه چشم
سحاب فرو نشستن پهلوی دریاد بی بحر عمان میرسند سیراب جرعی و سر سبزی چمنهای بهار و تر دماغ
سر جوش و لغزاغیه‌های بسیار فرمایند ابروی تازه ملک مینوانند و از اشعار گهر ردیف که از بحر
طبع مواج غواصان نسخه سخن و آشنایان محیط دانش ساحل پیدایی رو نهاده‌اند البس ابرادی فروغ
کسر بهاگوش گهر دن شاهدان معانی را مطلع نواکب نو لغب خسته این حلقه بگوش بسلک آن اورده
که ابیاتی چند همراه وزن بحر و لغت بیدنموده که شرف اصلاح استاده معانی و فطرت معنی شق
سخن در پیها حاجات نماید لهذا اوقات [illegible] واسطه حصول این سعادت تصور نموده
[illegible] میر صد مهر [illegible] است **غزل** تا چند میسوزی بقفس [illegible] سامان گهر [illegible]
[illegible] امان گهر : صاف دل [illegible] می‌عفرا [illegible] : [illegible] نامه سامان گهر
[illegible] چون صحبت دست بیاید : [illegible] اسفنین بر موج [illegible] جان گهر
[illegible] چون [illegible] و نام [illegible] : [illegible] بیرون کند سر از گریبان گهر
[illegible] : [illegible] گهر : [illegible]

بسبب عوارض را الذنب از کام نهنگ
بیرون آورده تا لعبهای جنگ :: چون صدف سیراب گردد از لب حیوان گهر ::
تا قعر دریا بکف افتاده و امان گهر :: از اثر آن قطره یعنی بیوده حامله :: در خور آن است افزون قیمت [illegible] گهر
زبانه کوه دیدار اوست ولیس **بمیر عبدالله و قوم فرموده اند** بسبب [illegible] مهربانی [illegible] تعریف آن از عهده
آن کوشیده شود و باید دانست که اگر خبر لفظ دلالت کند بر جزو معنی آن از لفظ مرکب گویند چنانچه رامی السهم
رامی دلالت کرده بر ذات تیرانداز و سهم دلالت کرده جسم تیر [illegible] و سهم [illegible] خبر لفظ شد
که ترکیب آن لفظی مرکب [illegible] و آن لفظ مرکب [illegible] دو قسم شود یکی [illegible] دوم خبر [illegible] انشا گویند
معانی آن انشا و باشد یعنی پیدا کردن فعل امر و نهی [illegible] بکن و مکن و خبر آنرا گویند که محتمل صدق و کذب باشد
چنانچه گویند که زید قائم است احتمال دارد که زید قائم باشد و آن تمام باشد و چهار [illegible] رابطه است
و نیز باشد لفظ مرکب ناقص چنانکه [illegible] مسند علیه در آن مذکور نباشد و آن نیز بر دو نوع باشد
تقییدی و غیر تقییدی لفظ مرکب ناقص تقییدی آنکه ثانی قید اول باشد چنانکه غلام زید که ثانی [illegible] شد
غلام باشد که اوست و لفظ مرکب ناقص غیر تقییدی چنانکه گویند [illegible] هل ان رجل [illegible] عالم [illegible] تقیید [illegible]
پس لفظ مرکب تام را که مسند و مسند علیه در آن مذکور باشد یعنی مبتدا و خبر [illegible] جمله و کلام خبر [illegible] شد
و منطقیان قصه و تصدیق و پارسیان [illegible] و عبارت [illegible] این دو قسم است نظم و نثر والله عالم بالصواب

در بیان تصویر سخن از کوه [illegible] تصویر [illegible] چون در بزم [illegible] تصویر [illegible] عضو عضو تمام
[illegible] بمعنی [illegible] انجمن تصویر [illegible] بمقتضای کلام [illegible] طراز [illegible] تصویر [illegible]
[illegible] نگارخانه [illegible] صورت [illegible] شده بود و این لفظ [illegible] القلم [illegible]
[illegible] صورت [illegible] بمعنی احسن الصور [illegible] صورت [illegible] طالع نقش [illegible]
[illegible] بمعنی مصور نقش و نگار [illegible] رسم صورت [illegible]
[illegible] لطافت [illegible] طرح [illegible]
[illegible] ساخته و طراح [illegible]
[illegible] طراوت [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible]
[illegible] صورت [illegible] :: [illegible] نقش [illegible] ::

از بردم و بیده اند بر بار برگان جامه مرغوب ساخته کلدوز لفظ الکسوه را الاعجابه رکال نگار بر بند کرده چون خوان شیرین
چلکر مینا ستائش ز بهار صورت نموانند لاجرم از نزاکت پرداز بهای این صورت لسان بلبل تصویر
سخن بسته نگارستان بلکه بهار [illegible] نقوش رنگ آرایک ادعیه اجابت طراز جاوید بهار نیاز و تا چهره پرداز
سینه و مثال و صورت گیری بی زیب و رنگ کوه تا گلگون نقش گل گلگون بر صفایح ایجاد نگار بر لوح طالع ان رب
اینر صور معانی نقش مراد و مطلب دو مرتبه باد **در رشید دست چهار ماه** بماه و دستگیر مدت سالها ان سلاطین
نایره از روی و ابتهج ثمناه القدر در کانون باطن عقیدت مواطن منور و شعله خیز است که بهند و بی
فکرت مرمولا می اوهام بد سیار بی دست شاه خامه قیسی از ان بر سر جلم بیان کرده است که آتش
وابسته و دلها نسوز لاجرم بهمزبانکت زبان را از شعله برور بهای این نوا محرق ابله ز هر بزه بالای شمرد
از ضمیر بجا بخمیر روشن میباز و دست شاهی که در بیولا از غایت عنایات دست بسته باین منقش انوار
سعادت مرحمت گشته و چون مشعل سر بر تجلی نور افزای لوادین بها کو و روشنی بخشی جد و جهت جلم
صفا جوهری که خنجر پا بدار آتش در صف شعله بازان معرکه آتش فشانی چون [illegible] ذوالفقار حیدر بکر و روشن
گوهر بجا که پیکر حجر پیکر تا منش با وج دلفروز بهار چمن خانه حور انکس جهر اندر بهار برای جشن جلو سوز
شعله ها دست [illegible] بازین است و با قیاس گلهای آتشین بهاباید ریخت گلچین در هوای دلفروز بها
ات اعرف لسار بار شاخ شجره طوبی گلهای نخل در حسب کناره گل دستش منور افتاد [illegible]
تجلیات اخگر چون پنجه خورشید بهاری سر انگشت تجاهر بر کی شعله او چون دست آتشین
برویان نگاه می از هجوم نجوم اخگر چون بدگلگ ها منور و نور افشان است و در نو بهار الشعله از ار
مانند هلال [illegible] شفق بحایان شمند است سر بر ادرش [illegible] بلند است شعل [illegible] بی
سرگرفته بار است چهره آتشین بر سر خار است گلهای نورانی در بر آتشخواره است دانه
آتشین و در پیش ماه باره است [illegible] سواد [illegible] نگاه آتش فشان [illegible]
[illegible] چون بد منصاب [illegible] **رباعی** باد ذیب شاه با
[illegible] جلم : گل کرده از بهار نور [illegible] جلم : و دست [illegible] شعله اب سودا : دل آتش افروخته و در دل جگر
سوز [illegible] هجوم نجوم [illegible] نور افزای جلم آسمان است [illegible]
بخش [illegible] نور [illegible] روشن دل و داد

ایضاً در تعریف روشنائی روشنائی بخش دیده مردم سلامت قدرتی بود که مردم روشنی گوهر که بود آن
جوهر سواد شش لیلامی لیل القدر رنگ بجور شکسته از چار سوی سواد نقطم مه ها بی نانی سینه نامه قلم و
افرینش عتاب بخشیده بود و رموز آن نقاد و چهار دمان و دوده چشم و ذرات سر بلکن کردند و پیرایه سر نوشت
نامه های و شکست های عنبرین بدادی که ابروی معشوقه الفاظ را وسمه لطافت آفرین سواد
دلفریب رسالت نامه وجهی مشکین سواد خم صفحه نامه را سیاه رنگ و رو بی ملاحت آگین روشن خطه
چین گردانیده سواد رسالت را بال بخشیده لستنیه با باده رنگ بالای بنیاد آن الفاظ رعنا بسته
ساخته او دموجه مشکین بس نفحات روشن سواد سیاه نشانات لطیفه عزالان الفاظ ملدام عنبرین
انداخته بود و در چین ورق نامه که سایه اثر است ازو بر زلف سخن عالیه سا صفت ازو
چون مردم دیده لیکه مبارد نور در چشم دوات رنجهای صفت ازو معنی نشان را اکثر سواد
نقطه اتش باشد نقطه سویدا خرد دل کعبه جای حرف نبست و روشن سواد آن سالی اکثر خط دلکش از
چون شب هزار سینه خرد اعتبار و مقام سخن را نماینده سواد الوجه و با فته باد و راکب معنی و الدلیل
شناخته باشد سواد دیده سواد شش از نور افریده اند و در پرده ظلمتش آب حیوان سخن یا دیده در تحریر نزار
سپاس این کلمات بخواستم که دفترها سیاه کنم و داستانی دراز بر نگارم اما خامه حرف زبان
لعذر بریده زبانی لیکه نقطه مفرد یا مرکب از نسبت بیاب بخواند و رسالت خط عنبر به سیه میکشد و از این
خجالت سر به پرده لیفه پوشیده در خط متنوعه لاجرم تقدیم نوازم او عتبه بانو ره روشن تعلیق
سواد دلفروزی یابد شمع ارواح افروزند ظلمت و نوران دانای سواد و مباحث روزگار سلار اسبب حشیمی
چاران حب نقط انتخاب گران داراد در تعریف قلم شهسواری که منعم گرد ره جولان شش افتاب
از مره خاروب گشته صدا لسیلم نهفت سر به پای چشم بسته عنبر خطاب سر به گردی است که عنبر در
صف کالین بر اتب مردم نوازیمی مطلع نظر و کشته از زبی عشق عتاب سر به نور انوار
که راز و بسته در پی این نظر یافته النظر را لماست لطف نسبت بوقه مانند نور نظر بر اخت جلاء او
معنی نور آفتاب نور بخشم حقیقت بین ملاحظه لطیفه در رخشنده دل بالا بر انجم العین اعتبار مشاهده
منظور داشته منت بر چشم نهاده دیده ضعیفان امیر که در چشم جا داده چشمه جهان نظران نور العین نوبنده
والا النظران اهل بینش دیده در علی منظر نظر باصره سر رشته رنعت سواد بینش که بود و آن عبارت نبلد حقیقت

زینت نور به بیرایش بهار تجلا بداد هر نگاه چند بصیرت چشمان او چشمان الله تعالی بعینه بعین الله تجلی
منظری که از فیض نور گستر بهار در چشم خوش نگاهان غائب دیده و روشن سواد که بجوهر فروغ پیروی‌ها
منظور انظار او اولی الابصار گردیده تا بروی چشم نمک بتابد بعین الیقین دیده‌اند که دام و چشم
نظر و زیر سینه‌ها نقش و دل بسته‌اند و چون بر سواد و نقش نگاه میکند بچشم خود می بیند که بمعنی مسطور
نور بر بیاض دیده از خط عبارتش نگاشته‌اند همه از عبارت جلی کلماتش و تو به سفیدی البصر است
با سواد اهل حسن بیرایش سیاهی فوج نظر است لیکه از موج غبار او عیان شد نور چشم ؛ چون سواد و دود
شد و زیر نامه منظور چشم ؛ با سواد و نقش را چه گلعذارست کاندیک نظر ؛ نافه مشکین شد
از وی حقه کافور چشم ؛ مردم دیده لشکرانه این نگاه نقصان اگر از هزار هیکلان زبان
اوزنگه بیان بدعا منظر همه لله الاجرم بوسته ابرو گرد از تقدیم سجده نماز رو کاهی باللذات سنی
نموداره چشم و حرالقوم ~~اهل معانی~~ شد و دیده از رو بلبل المحوابر کامرانی بلبجاب بالا
ایضاً در بر سید اشعار و لیت بهار بیرای گلشن سخن و رب و جانفزای لاله معنی نمای چون
گستری و معنی دستهای سلامت صبح تجلی بیاض سرالسان معانی و مهر نور ارجمال فرقان
نکته و آب معنی صحیفه را با کرامت و جهانی که موافق بهار شعر فروغ معانی بیش القاسم
صبح نور افی در زیر عیار خجلت گریبان دل دریده و بر سینه دوامنهای بخله تازه بهار بیقانی
گل زبان سخن رونمای چمن را جنت و فرادس رضوان گردیده تا چند احرای نظم و نثر کم
اند راجع کاه طبع استمالی سخن حرب افزای سر سبزه نظم برون شده و روی سلفی و روی مشید نبهای نمود
و خاطر افسرده فراج سالها از بوقلمونی‌ها بی رونکار طلعت اند و نغمارها بوده از استماع سخن
نکته‌ها داشت بر وشن سواد بهای الفاظ موزون و حالات بلندست السروالی کوکب بعیب
بر وا ایند نمیدانند و زغوامض نظم سخن برگزیدی نماید بار و فایق هنر زبان معنی نماید بشفیع آن سیاه
نقصی الفاظ مشکبارش باو نحو اساس خطاب او وحش موجه بی خار بیانه حجاب است و دل زحمه سوار
سخن سراین لطف زبان شگفته بهار نکتا شاد و گلشن مینو و بعدن خالی جنت دور او ش
جان انگیخته تنهارم بر منحوه طراز رحیم بی جانو حیال از خسرو سخن‌سنجان نکته برداز پیکر غنچه
بخسیر لمعه انوار انشقه قرشی نظم معانی بر شم نکدان و ابو بیچ سخن فروغ تجلی مهدو و نیک الکبری نافه

مشکبار اخلاقش زبس سخن گستر است که بهمت حسن خط خطا میکند * خنده گل بهار یاد داد
بهار روشن ضمیر * شاید حسن کلامش که قند ریزد قدم * سخنوری که چراغ نور میشود از رو
اگر کند حرفی برو صحیفه انشا رقم روح القدس موجه بسته کلامش اگر بر مرهم معانی الفاظ
فیض بیم دبستان ظهور عیسی سخن در عالم امکان خارج از حیات معهود و حلاوت بهمای لذت
الفاظش اگر بر گوینده خشمان مانده بمعنی و سر جوان معنی بجنبید و حصول چاشنی های
نکات دلپذیر در مذاق طبعیت ها محال بود اثر و سخن آفرین این انتخاب نسخه جامع تکوین
را انبساط طبع شاید آن خیالات بلند و الفاظ رنگین تر دست داشته فروغ چراغی برم دانش
و فرحت کبری ایام اگر دیگر هم گاه گاهی تعاقب چشم گوهر ابدار معانی که از موج خیز بحر طبیعت
بساحل ضرور رو نهاده جیب و دامان صفحه بیاض عبرت معدن و رشک بدخشان فرماید تحفه عزیزان
و ضیافت دوستان مع قطعه باشند ورنه هم نسخه کمال منت بر جان دل اخلاص منزل
خواهند گذاشت **در ستایش باران** زهی ابحر نوالت همت طبیعت ابحار موج لطف نوال
ز بیم ابر کف همت تو گوهر تر کند ز دامن ستان کلاه باران همیدانم که با هر روی کدام
الفاظ تر و معانی ابدار سر گشت عنایت خاصه باران از زبان قلم تراوش یابد در تعمیم
که هر جوشش های ابر طوفان بار از راه تا ماه [illegible] آب گرفته این تر دامن را در زیر سایه
رحمت ابر در بخشید و ابهامی تازه بجوی نمنا او و در رشته سخن اگر همه رنگ ابر بهاری
گره و قطره از موج خیز طراوت و تر و تازه صفحهای خاطر شاداب سر چشمه گذارش [illegible] شاید
از انجا که در هوای [illegible] این نوازش [illegible] قطره زدن ابی با [illegible] نمودن
و قطره های باران تا کنشت شمر و [illegible] تقدیم لوازم [illegible] تعرض این
رشحه [illegible] قلم کار [illegible] * بار کرم [illegible] قرار کردند * از نسبت [illegible]
بهار [illegible] لطف [illegible] باران * قدر [illegible] قرار کردند * ظل [illegible]
محیط [illegible] **در ستایش باد و گل** [illegible] هوا [illegible]
[illegible] در بوستان [illegible]
صاحب [illegible] سخن [illegible]

جام انبرد باد کشید که هوای جنت از شکر و جیب الفاظش دمیدم باد بهاری معروف دم مسیح
هوا و ابر بی اعجازش نقش معنیش در جان فزای موصوف نشاط آوری هوای دلگیر عنبر
21
طاهر بزرو جانم در سیر و رود خواندن و لشکر و جیب نسیم عنبر بیزش شکوفه بینه منا در انداز شگفتن
از رخساره الفاظش جان نوازش گوش طرب بر بستان نغمه بور روز صبا شنیده و
با اعجاز نمایی رایحه روح پرورش صبا رانی عرق خجالت بر چهرهٔ محیط گردیده باد سحر
اگر هواخواه با شکل الفاظش نبودی غنچه لب بسته دهان را باید بهوب لب از تبسم نگشودی
بلباس سبزه ای الفاظش پرده نکهت گل از رنگ جان صبا دوخته اند و بعطر انواع
مهمله جان پرورش فوج نسیم شعله وار افروخته مانند عاشقان بیدل بر دم نفس سر از
پیکر میکشد و چون بوی گل رایحه مشک عنبر بمشام هواخواهان میدهد در تحریر شکر و حشم
آن نامه حلم کار عند بادی ~~[illegible]~~ بی قلم چون شاخ نرگس گل کند عجب
باد عیسی ببالا و بمد و نفس : بیشتر باد و نشان نسیم باد فروش : خط اعجاز نزد حلیف و اردد
باد عیسی در استنبش وارد شکر و سپاس این عطیه جان پرور موهبت روح گستر ادا
نمودن باد مست نمودن است لاجرم دعای مرقبات عمر و حیات در زبان می نماید
تا صحن چمن بمشعاری نسیم و هواداری صبا شگفته و خندان گردد گلشن آرزو و چمنستان
تمنای آن صاحب کرامی منزلت باید از نسایم رحمت الهی منظور بادرب العباد
در رسید آیینه نحو ترتیب : تا چهره تراشیده آینه آفتاب : میپرور دو خیال تو در سینه آفتاب
بر گرفت وصال باینه رسیده خواهد شدن تا ز عکس روی آینه آفتاب روشنگر تجلی مهر و ماه آینه
بخت آن محرم اسرار خلوتکده صفا از زنگ حوادث ... [illegible] روشن ضمیر دار آید
[illegible] افعیر صورت ... کرد خیال ... [illegible]
[illegible] کردید ... [illegible]
[illegible] اد است ... [illegible]
[illegible] الصور ... [illegible]
[illegible] سوره ... [illegible]

چشم شوخ آفتاب از هجوم غیرت صفای روشن آن قطره ریخته اضطرابات ورزیدن و قاصر لسان خامه در
خیال صاف جوهری او چون خطوط شعاعی روشن بصیرت و تاب معنی بست مرآة الجمال
از صورت لسن روشن و صورت حسن ماه طلعتان از صفای معنی منیرین ست تازه روی جوی
ماه ور نهاده اوست : روشنایی خرد از شمع فکر اوست : خوبرویان را آشفته مهمان حسن
ست خبر و سبز خنجر خوان حسن : ب حسنی کیفیت معنی عیان : روی صورت گر نبودی
در میان چون نمایان دارد آینه بمقابله کرم : حسن خلوت لبس ساز و در نیرم : بادای نابهیه
متوجه صفات نمایان با این آینه همه تن دهان گردیده چون صاف شریان عرض جوهر و عافیت نماید
که با آینه خورشید از روشنگری جارح است بر جمیر بینر الصفا دل از زنگ کدورت غباری
مشتبه بهار لفصله و کرمه ایضا در مسمید اینه نوشته ای از بهار لطف تو شادابی روزگار در گلشن [illegible]
نوا چاق نو بهار : موج نسیم فیض تو هر جا که بگذرد [illegible] سبزه رویید وار خار خشک تا
تا جا چمن گشته نو بهار بانفعال ابر و منفعل شکفته و خندان گلشن عمر و حیات
آن تازه نهال بستان اقبال با هزاران هم رحمت الهی و رشحات سحاب نامتناهی ابدالدهر
مثمر و بارور باد چمن چمن میوه تحلیت و خوشه خوشه اثمار دعا که با فراط حلاوت و شیرینی
آن مقام ترانه پردازی نوای این طایر سدره المنتهی دارالفیض موجه عسل [illegible]
و این شان نمایان گردد و تحفه محفل منیف ساخته طراوت افزای برگ و بار دهقانیه شود
چهار خوان آینه سرسبز شیرین و خوش [illegible] بمقتضای شیرین اخلاق عمیم الاشفاق
برای این خوشه چین فصل و تمتع گزین الطاف عنایت شده بود و مذاق خاطر را حلاوت [illegible]
تازه زوج میوه شیرین کام ساخت حمد شکر که بار نخل الطاف کل کرد نهال ارزو هم
سبحان الله تازه ثمری که حلاوت [illegible] سبزه [illegible] باغ لذت شیرینی و شان [illegible]
[illegible] تازه از دلبری و جان [illegible] نقد حلاوت و [illegible] حسن لطافت [illegible]
با [illegible] چمن و [illegible] شاخ [illegible] شکفته [illegible] بهار [illegible]
در [illegible] شاخ [illegible] حسرت [illegible]
[illegible]

جلاوت سلیمان خسروانی از بوستان بهار پرورده اوّل بهجت انگیز از طلعت انوار جمالش شمع کامرانی

افروخته بوسه که بمیان لعل نوشین لبان ابحیوان یافته و نگاه نازنین شاهدی

که با حسن لب و شیرین ادا و سحر ساحت ادا کرده بوسه شاهد لب زعفرانی پوشش عاشقانه

جامانه جلاوت در بزم مشتاقان یا شکر خنده انس سروکار و شاهدان شیرین ادا

پیوسته از پی جریدار خامه فطرت در بیان پردازی شاهی و رطب اللسان و با طوطی

شرح اوصاف عذب البیان ای از نسیم تازه دل و خرم صد برگ طرب بباغ لطف دارم این تازه

ثمرهای عطا کرده نو از نخل امید که برخوردارم تا نسیم عنایات سبحانی طراوت بخش جانها

عناصر گلزار جهان است گلبن آرزو و گلستان تمنای را به یاری طارهای در رواج و رواج کامرانی

و ثمار جاودانی و نضارت برای حدائق آمال و امانی باد الیضا در تهنیت گلکول فیض مشمول اگرچه در عالم

ظاهر دیده آرزومند مهر یاب از اطراف و زیارت آن آستان خیر و برکت که مطرح اشراقات

قدسیه و فتوحات یزدانی تواند شد مترصد حسن اتفاق است لیکن از آنجا که مقتضای فاطر السموات

صفایح ارادت باطن با درجه عظیم و سائل قسم ارزانی شده همواره و خدیکده خاطر بنور سرور حضور معنوی

کرامت صحیفه بسیرت که ناطق احکام خیر و صواب در بوده کتاب انجادوا فی سبیل الله بود با مجلول سعادت

مشمول و صول نموده نقش با طوطی ملاک که همواره مقتضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و در انجام اسباب

مدارج نور الحکمة بکار بود از دریافت مضامین هدایت مشحون فقد افلح من زکّاها و در جنات

فی وسیله ادراک مفهوم این نمایش کرجات فیه الی الله بر طبق کلام حضرت مقدم المخلوق محمد الاسمائی صلی

الله علیه وآله ادخال السرور فی قلوب المؤمنین خیر من عبادت الثقلین بقدر حال رفتار احوال کاشانه در دو شان

و حصول رضای خاطر ایشان علی‌التخصیص مید امید است که دم بدم تلطف و الطاف ما پرکت حال

... استمزاج بخیر موصله در عایه خیرها فرمایند و اسطه حصول مطالع فضلا علیهم کثر الله امثالهم

توجه ... زیاده مید کی ... القاب در تهنیت نوروز نوشته از زبان صغرا از جانب عمدة الملک نوشته

باز نو بهار مجالست شاه سلیم ... مقرب در بارگاه یزدانی و دعا در گاه

همواره ... جشن ... نوشته ... روز چهارشنبه آخر ماه

صفر ... خاطر مشتاق ... همواره خوبی ... در جای

گروهای بارگاه احدیت میباشد و ذوق نوا ملت[?] ... منهج و خورشید گردانید از انجا که خاطر همت مشتاق
دریافت احوالات کلامی میباشد از صدای ... ... لقدر فرصت بر غایت ... تا اورا باشند زیاده ... پیوسته باید

طلسم سوم مبنی بر مکاتیب صاحب رسالت شوقیه و سفارشنامه[?] ... و دوست اوز ملازمت
در قرب ... ... نواب مشیر الدوله بهادر ... جنگ از طرف نواب خان عالم ... الله خان
بهادر ... یافت

نوال الصاحب و کهف مهربان مخلصان صبح امید ره گم کردگان ظلمت هجران سلمه
میخواستم که تحریک حرکه مسحب مضطرب و انجار و جانی حرفی چند از حکایات شکایات فراق و ماجرای
جالفرسایی اشتیاق بزبان قلم حواله مجموعه بورسی طبعت[?] ... انجمله ... و بیم عقاب مشیره ان نفس
حین عتاب ... ... تمام ... اعتراض امد که با ... بهزار گونه درد و ...
و ملال ... سازش مجموعه توقعات فضل الهی منتظر طلوع اشعه تجلیات دلفروز میمنت
خاطر نبودی حالانکه نسیم روح پرور بشارت فرخنده ... [?] ... معال اغماره[?]
... و رواج فواتح نوبهاران بشارت از ... مشام ارزو ... سعید اظهار ... و
اضطرابات ... شوریده که ... از طرق ... بعید ... حل ... ضرر و تحلیل ... نیابد داد
تا از ... ... سامان دل شکفتگیها ... جلوهای کرمی ... باجار دل شوریده را ...
نقابات شرح شوق ... ... مکشوف ضمیر منیر تجلی تخمیر ... ... پرتو ...
نو ... ... معاودت گرامی ... ... افروز ... ... برد ...
دل خستگان و درد ... حیرت کار فرمای ... ... ره گم کردگان ظلمات ... و اخضر ...
و بلبل ... ... شده ... جوانان کامرانی ... گردانید غنچه ... افسرده ... ... زیاده ...
سامان ... گرفت ... ... از حضیض ... ... الحمد الله ... المنه
که ... ... سبب مخلصان ... ...
... ... اسم ... ... صبح امید ...
... ... نگاهی ...
از ... ... رسیده ... ...
رفیع ... ...

23

منتج گردانید و سر البتان ارزو را بهبوب روایح کام [illegible] از گلزار بشارت و طراوت از رایحه فرح ابد

در شعوصه اگر جامه شکیبا بچاک پیروزی مخلصان منیاز است [illegible] بوده بنور قدیم زمام ابتهاج سر افرین باشند

بسند آز [illegible] و بی بخواند بود [illegible] بعث و نیاز [illegible] باد **ایضا بنده بنواب امیر الدوله بهادر از طرف نواب موصوف**

تا سوخت بداغ تو [illegible] جگر [illegible] پروانه و [illegible] گردید بهم [illegible] از سر مژه طوفان بلا بر سر خویش

ابر باب [illegible] و دیگر چشم [illegible] نواب صاحب و مشفق مهربان مخلصان مهجور سلامت چه نویسم از شور

لطاول و لغادم [illegible] جور روزگار جفا کار امروزی سبب که از شعله افروزی نوایر [illegible] جرب جدای ان

سر چشمه لطف و کرم جگر خون و دل کباب بیسار [illegible] انکلف [illegible] مراتب عطوفت و قدردانی و الفت و مهربانی

ان ذات [illegible] الکمالات [illegible] [illegible] بر ارکو [illegible] السماء علا و طلبی [illegible] و [illegible] برای [illegible]

[illegible] از تلاطم بحر محیط اشتیاق طوفان [illegible] موج [illegible] بیکرانی است عرض کردم [illegible]

[illegible] رسیدن اخبار دیده و بدار طلب ساحه [illegible] عنوان عشق نهان کرد در مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] الحمد الله و المنت که در [illegible] وصول کرامت صحیفه [illegible]

نمیفه [illegible] دل [illegible] منزل [illegible] روز و شب بانتظار و [illegible] اخبار [illegible] صحت مزاج و [illegible]

[illegible] از دست داده بی اختیار [illegible] و السراج [illegible] محصور [illegible] افزود

[illegible] بیجان [illegible] دلهای خستگان [illegible] مهاجرت [illegible] و [illegible]

[illegible] خود رفتگان [illegible] مفارقت [illegible] بداغ [illegible]

[illegible] و دل [illegible] اشتیاق [illegible] مردم [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] و غنچه افسرده دلهای مهجوران [illegible]

دل [illegible] کامل [illegible] دل خستگان گردید دعا [illegible] مخلصان

[illegible] ارشد [illegible] طالع [illegible] الله تعالی [illegible] نظر

[illegible] الولد [illegible] و فیروزی [illegible]

[illegible] مخلصان [illegible]

[illegible] **ایضا بنواب [illegible]** [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] و [illegible] جدایی و ملال [illegible] الا [illegible] ملال

واتو شکاری و باما فرمای ان شوق سر آباد طلوع | بعید که گرفتار سست شوق و ربح دارد لیکن و میان زیست
نماید نشده اند که زمانه با هنجار بلکه انه قصه بطالع منجمه بر سر همه می باشد بسر کرم حالت پیدا می آید
مخلصان یکدل و یکجهت که از توجهات کیمیا اثر ایشان بالطاف و رشحه باشد اگر [illegible] بر خاطر بار
بخاطر نمی کرم فرمایند خود فراموش گردیده باشم و پیام تسکین [illegible] شوریده حاجات باشد
محو الضاف شد بر قطعه که حالت دل بچه قدر بملالت رسیده باشد در خدمت بر فقات تبلیغ نمایند تا تماشا
موجب تصدیع و تکلیف کلامی گردید معلوم نیست که بمطالعه شرف اندوز میشود یا از بار سابع
حاملان در راه ها ضایع میگردد فی الواقع اگر تحریرات کرامی میرسید نقش کمالات که شگفتگی
دلی محو جواب نویسی میشد و حالا شوریده از بس بتلاطم رنج مهاجرت فی الجمله رو بساحل طمانیت [illegible]
هر چند جلوس [illegible] نزول رسیع الثمال [illegible] ربا محتاج رسمیات ظاهری نیست مراتب یکدلی و وحدت [illegible]
که از فیض ای فیاض منقوش خاطر نیاز بار گردیده بر مرات باطن صفا گستران فروغ بخشش این [illegible]
اندازه خلعه بعد لیکن باعتبار ظاهر که رضیمه تعاقب دو بار اوری مخلصان [illegible] مصه طهور در آید جای [illegible]
تعجب و استعواب [illegible] غریب عذب که تم [illegible] و قدر نشناسیهای اسباب جایز نخواهد بود از شمایل دل [illegible]
را ایج حصول نعمت مواصلت کثیر البهجت بروز و شب نمائی بی پایان دارد از حضرت مجیب الدعوات
بدعاهای سحری و ثنا بس نیم شبی همین آرزو دارند که زود تر جلبات مفارقت بر تقطع [illegible]
و تجلیات وصال مهجت اشتمال نور افزای دیده و دل اشناخان گردد امین و عالم جلوه جهان بین [illegible]
احوالات مخلص از خارج مسموع میشده باشد همه حالت جای شکر و مقام حمد و سپاس [illegible]
تا محتص خاطر عبور فرمایند و نامه و پیام لیکن خاطر شوریده بمقتضای کمال [illegible] خواهد بود [illegible]
بهجت و سیادت دوام باد **ایضا بنواب محب الدوله عبد المجید خان بهادر** [illegible] همواره از [illegible]
و کلام [illegible] نموده حسرت بر زمانه طمانیت [illegible] با مجهور حاجات میماند لیکن حزین در [illegible] رونا
بالفعل [illegible] که از [illegible] تر [illegible] بر خاطر نیاز ما تنبیه [illegible]
گردید [illegible] از انجاکه [illegible] مطالعه [illegible] و حوالات [illegible] هم دل [illegible] صفات [illegible]
[illegible] شده اند تو محکمه از مخلصان [illegible] نسبت [illegible] ازمانه [illegible]
و اقران [illegible] بی اندوخته باشد حقیقت احوال [illegible]
[illegible]

نظر بر وفور اشفاق دیرین یقین واثق است که همواره امور وارادات الطاف رعی وبیدل خواهد بود

24 به راوجی [illegible] وهولکر کامل مشتمل بهجت و شادمانی وبوستان از مسرت کامرانی اثمار ولیاقت

مربت انبساط وجلالت شجرت محبت که او ما حب زبان سمو المکان بر شجابت سحاب

تفضلات سیر [illegible] قطرات عنایات که شکفتگی شگفته و خندان باد درین روزها

باطلاع نوید خبرت وانشراح کلامی فراح بهجت امتزاج خاطر فیض مظاهر مسرت اندوز شادمانی

شده بمقتضای وثوق روابط محبت و وفاق صمیم که از قدیم فیمابین مستحکم ومربوط است همیشه

دریافت اخبار بهجت آثار روز وشب ومی از دیاد نظر بر صفای یکجهتی همواره منتظر فیض مرده های

اعتدال فراح سرور بنیاد محصور از رابی باید داشت عزت آثار برای رو داد احوال آنجا

متضمن که ارشاد خواهد نمود از آنجا که ارتباط خلت و وفاق دیرینه مقتضی توقعات بسیار

است واز هم جنس ما جنس ذاتست عمده منظور وملحوظ نظر است که بپاس بر انست توده و داد

لازم الازدیاد در کارها قسمی ابرام توجه و مهربانی بظهور رسد که موجب مزید استحکام بنیان

وفاق گردد وبذکر توجهات شریف رطب اللسان باشد زیاده جمعیت و شادمانی باد

بنواب شجاع الدوله بهادر نواب صاحب مشفق مهربان اسبد گاه شاد زیدان سلامت الکریم بمعنای

اتفاق ار تحلیم رفایم ما بجلوس ماز زمند بهای صمیم قدیم خوشوقت افزای خاطر الطاف مظاهر بود

لیکن باطن [illegible] مواطن همواره همان روابط یکجهتی و یگانگی که از قدیم مستحکم است سر [illegible] خاطر

صغری وصل سانحه مذکوره سحاید گرامی رطب اللسانی و کامیاب ابرار گونه شادمانیهاست ولغبط

ذات شفقت آیات هم نظر بر صفای روابط اتحاد وبیرون از مخلصان ماز رسند تصور فرمود

پیوسته بمقتضای الطاف وشفقت متوجه احوال ما نیاز اشتغال خواهند بود دربنجا و همه حال از

[illegible] ارم سقط الغیب وذکر محاسن [illegible] اشفاق واعطاف کلامی ذخیره اندوز [illegible]

[illegible] کامرانی [illegible] باشد [illegible] منصوریت [illegible] اشفاق [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] اعتدال [illegible] مطالب گردد خصوصیت [illegible]

بجای [illegible] منفید [illegible] شرح حاله نمود یقین که در هر معرفت [illegible]

امید واثق که [illegible] بنواب خانزاد خان بهادر غالب جنگ

خلف رشید نواب ممتاز الملک سربلند خان بهادر از جانب نواب خانعالم بهادر الحمد لله تعالی که از نقد کشش بیانی
انفصال کارست رسیمال میمنت ... ها وصول مسرت موصول کرامی بدایع الخلافت عالیه
سرمایه حصول وانبعاث خاطر نیازمند ... کردید ... نسبت همه توجه و تفقد ... ناحال ...
کرده ایقاظ منزل مقصود و نوید صحیح ... خامه عطوفت ... سبب ... خاطر نیازمند
در عالم توقف و اتحاد مقام کمال تعجب و استغراب مطلق است اگرچه سلسله محبت ... ازلی
و اتفاق ... که با کلف رسمیات ظاهر در انضباط آن محال ... داشته باشد
و قوام قویم مستقیم وحد ... فطری در بستن و استحکام مبانی وفاق طبع محتاج رسم و تعارف
مراسمات روزگار نتواند شد لیکن از انجا که بمقتضای جذبه شمیمات قلبی خاطر ...
حال منتظر اخبار خیریت و مترصد اتصال مکاتبات مسرت ... عدم اتصال ...
... هرگونه تعلق و اضطرار طبعیت میکرد و ... بمقتضای توجهات عطوفت
... مفاوضات مسرت افزا که در معنی مواصلت ... نعم البدل ...
... منصور شده یاد فرمایند نیازمندان مکنون خاطر عاطر باشد ... بطور قایم
الطاف ... محصور ... ارزانی شود بنواب شاکرخان بهادر صاحب ...
بارگه در عالم ظاهر جلبابات دوری صوری ضروری بالغ وجدان نعمت مواصلت ...
... مسرت ... نوید خیریت و اعتدال مزاج ... خاطر مشتاق
... بمقتضای جذبه محبت و اتحاد فطری طبعیت ... انعقاد ...
... دریافت اخبار ... در انتظار حصول ... از انجا که اتفاق
... الخلافت ... داده و ... صورت ...
... نوید صحت ... باطن ... مواطن ...
... امید ... خندی ... الفت ...
... خاطر ... صحت ...
... طرح ... خند اند
... دریافت مژده صحت و اخبار خیریت ...

بر خلاف ماضی تحریر مکاتیب انوار الاثار العم الله دین نمایده جسمانی بصور ساخته با حجاب این مراتب

مسرت نامه ابای طبیعت مشتاقان نباید بود محمد الدوله عبد الحمید خان بهادر بحر راتب الرحمه همواره از وصول سجات

دعوات عز حضور با سعید رانک بودند بعد اعتدال مزاج لازم الابتهاج خاطر نیاز مآثر

بسر نامه طرب انبساط انشراح تا محصور حصول بجا بود لیکن چون درین روزها بسبب انفصال

اشتیاق نامجات الطاف پیرا اسباب جمعیت وانبساط وافر وسامان بهجت وارتیاح

واقعی نمیدوخته باطن نیاز مواطن پیوسته بهدوش اضطراب وانتظار میباشد از آنجا که از ابتدا

خورده شفقت والطاف قلبی وشمول توجه والتفات باطنی که مقتضای صفای مصادقت

ولا الفت قدیم صمیم ذات با برکات است استظهار قوی ومعاشرت مسدانه بوقع که از

انفصال صمیم راسخ متصور بوده بوصوف صحایف شرایف سرمایه ارتیاح واطمینان می اندوخته باشند

بحقیقت احوال نیاز مند [illegible] مفصل گزارش مینموده باشند نظر بر وفور توجه واشفاق

دیرین از وثوق الطاف [illegible] حسیمه است انواع مهربانیها است یقین کامل که

در هر مراتب عطوفت والتفات مرعی ومصروف خواهد بود بشاه بزی درویش هر چند در

عالم معنی همواره دیده دل مشاهده حقیقی سرمایه اندوز لذت وصال روحانی است لیکن اشتیاق

ملاقات صوری وتمنای مواصلت جسمانی که از کمال جذبه محبت در خاطر است شرح وبیان نمیگنجد

او تعالی [illegible] وجوه از نعمت وصال [illegible] اشتمال منشرح ومسرور گرداند نمایق اشتیاق

ومحبت [illegible] رقم [illegible] گردید از انجا که تحریر [illegible] نعم البدل سرور مواصلت است

گاه گاهی به سطیر [illegible] انشراح [illegible] باطنی سرا پا شوق وشفقت [illegible] بروایح

الفت [illegible] طیبات [illegible] مستمر گشته منتج حسنات [illegible] همان

[illegible] باد [illegible] حقیقت [illegible] شاه [illegible] محمد

[illegible] خواهد [illegible] نواب ابراهیم خان بهادر مظفر جنگ [illegible] التحیت و

[illegible] از آنجا [illegible] عطوفت [illegible]

و [illegible] طرح نیاز [illegible] از فضل [illegible]

[illegible] باشند [illegible] باقی اخبار

صحت و سلامتی ذات شفقت سمات رفعت و منزلت بوده بتمنای سرشار انتظار باین است
از روی باطن با نجاح انجمع در این ادوار انشکاه نسبت بدان رسالت صفات خلوص نوال روز دواما
صحت و جمعیت کامنست زهد که خاطر کرافت نشانه به سطر شعار خیر بنیاد ایالات و انجار
های محبت برآورده برابر اطمینان خاطر پر سرور باطن و ظاهر ارتباط مبیع بوده باشند
به رانی دیانه بان رقیمه سعی افراد وصول راحت و سرور موفور بمعو از صفای روابط و بود و
وفاق و بر بن و حرف مبایعت جمله در انتظام کارها بمقتضای لوازم محبت و استنباع مرقوم
بتفصیلی که مرقوم نموده بودند از سر الله و از ابتهاج فراوان گشت و بهم مستحق پناه حبیب الدین علیخان
از مراتب توجهاتی که در بر امور بظهور رسیده و میرسد مفصل نگاشته شد بمعرض تحقیق
شان این مخالفت و منازعات صمیم باشد و کارها بی مرجع و مصروف شود و چرا چنین باشد
که شان سلسله محبت و اتحاد [illegible] بمواد مواصلت و ودلو در مدارج
ولصاعقت از انجاکه در هیچ امر ساده جدا ابنها در میان نیست [illegible] پاس مراتب و استقبالها
مطمح نظر و مرکوز خاطر مستحق پناه شیخ حبیب الدین علیخان گذارش حالات خواهند نمود تفصیل
انتظام این امورات بلا ارجوع تصور نموده بتفصیله حسن انتساق کارها باشد بموجب اطمینان
منظور لوازم مساعی خاصه مرعی خواهد بود به راجی نهال چند رقیمه سعی انتماء وصول و مسرت
انشراح خاطر گردید آنچه از مراتب محبت و استنباط قدیم مرقوم نموده بود [illegible] انکه
[illegible] مراتب همواره مطمح نظر و مرکوز خاطر است و پاس آن در همه وقت منظور و ملحوظ احوال
از نوشته مستحق پناه شیخ حبیب الدین علیخان مفصلات دریافت و موجب اطمینان خاطر
او سنجیده نمایند چنانچه دل میخواهد بحسب این ظاهر و باطن [illegible] چون اتحاد
[illegible] یقینست بمقتضای [illegible] الصدق و وداد [illegible] جانی [illegible]
لوازم [illegible]
[illegible] به بالاجی راو [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

26

موزونیت در اشفاق بالکلی صاحب بهیچ نحو جدایی [illegible] و همواره پاس لوازم یگانگی و ودا[د]
مطمح نظر [illegible] بر امور یقین [illegible] که طریقه اشفاقات [illegible] ضوابط یکجهتی و وداد از
طرفین [illegible] بنحو باید مرعی و مسلوک [illegible] بچگونه کنجایش [illegible] نخواهد بود و همواره خواهان اخبار
بهجت [illegible] انجام مکاتبات خیریت [illegible] باید داشت **بنواب خانزاد خان**
بهادر غالب جنگ نواب صاحب مهربان مشفق [illegible] زاقت [illegible] بیش از زیاده ایام وصول الطاف
شمول [illegible] ابتهاج [illegible] محصور افزود و یاد آوری اشفاق و اعطای [illegible] دادا [illegible]
و مبارکباد فتح [illegible] زر [illegible] مغفور [illegible] قلم [illegible] گردیده ظهور [illegible] لطف
[illegible] اقبال [illegible] و الطاف [illegible] قدس [illegible]
[illegible] و مسعود [illegible] بمقتضای [illegible] مجلس [illegible]
به برادری ریاست حقیقت [illegible] مساعی و توجه [illegible] انتظام امور [illegible] از
بمقتضای [illegible] مفصلات [illegible] و [illegible] ابتهاج [illegible] موجب [illegible]
وفور [illegible] انضباط روابط محبت و اتحاد قدیم گردید ظهور [illegible] جرات بود و [illegible] مفصلات
[illegible] و [illegible] که بطرز خلوص مصادقت [illegible] و [illegible] باران [illegible] مهربان
زیاده [illegible] محبت [illegible] و [illegible] و ثوق
[illegible] موجب اظهار و [illegible] امر [illegible] ارتباط قدیم مطمح نظر
خواهد بود **به ابوتراب بیگخان از جانب نواب جان عالم بهادر نصرت جنگ**
مهربان [illegible] امور [illegible] محصور گردید بمقتضای محبت [illegible] فواید
[illegible] حفظ الغیب [illegible] بظهور رسیده [illegible] حسب [illegible]
[illegible] ابتهاج یافته [illegible] خاطر و ذریعه [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] از مهربان [illegible] خاطر [illegible] 1
[illegible]
دیگر [illegible] انتظام [illegible] تفصیلات [illegible]
[illegible] داده [illegible] ودام

حسن انضباط پذیرفته یقین که در سر انجام امور [illegible] مطالب [illegible] بسلوک [illegible] امید دید همواره

بارقام لفافه حسرت [illegible] خاطر مشتاق ابد افزوده الحمد لله **ایضاً از جانب نواب موصوف بجعفر علیخان بهادر**

خامه‌های قلم بیان مکاتبه بوده و اتمام [illegible] تحقیق و [illegible] تنقیح گردانیده و یقین که خصوص مودت

و پاس مراتب یکانگی و یکجهتی [illegible] در کارهای [illegible] سنداره [illegible] ملحوظ [illegible]

سجایا و شفقت و رضی الدین حسن مفصل [illegible] باشد موجب مزید سرور طبیعت

گشت چرا این همه حسن سعی و لوازم اتحاد بظهور رسید که بمقتضای وثوق [illegible]

و خلوص قدیم صمیم از آن مهربان زیاده برین [illegible] امورات مطمح نظر [illegible]

حقیقت انجام [illegible] مشفق مذکور مفصل [illegible] گردیده باشد از اتحاد [illegible]

محبت و اتحاد [illegible] و وثوق تمام است یقین که در انجام کارها [illegible] نواز [illegible]

حمیده بعمل خواهد آمد **ایضاً بسید جعفر علیخان بهادر** مکاتبه بوده و اقبال [illegible]

خاطر است آنچه از روی [illegible] کمال اتحاد و تعلق و [illegible] اخبار خیریت [illegible]

و پاس مراتب حفظ الغیب [illegible] خامه قلم [illegible] فی التحقیق [illegible] صفای [illegible] و الطاف

یکجهتی [illegible] بخوبی متحقق باشد ظهور [illegible] انجذاب باطن و اشتغال [illegible]

وجدان حقایق حالات چرا نباشد در [illegible] بسبب بوده [illegible] بحضور نواب [illegible] الممالک

بهادر [illegible] اتفاق نشده الحمد لله که حالات [illegible] تحقیق خیریت

نواب العطایا [illegible] از آنجا که [illegible] همواره [illegible]

مکاتیب [illegible] **ایضاً براجه مجدی از جانب نواب موصوف** [illegible] اتحاد [illegible]

[illegible] باشند [illegible] ابلاغ [illegible]

[illegible] قدیم [illegible] اتحاد [illegible] مراتب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سطور سابق [illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible]

همایون در تعلیم محمد شهباز همواره طایر سر طایر در گلشن بازار الطاف همای اوج ایجاد بخت اوج

همای اوج اقبال محمد همایون منسرح داره چمن باد ار بدولت بنهای زرافه اشتیاق همانقدر

باید نوشت که طایر ... هم و خیال ... بر و که ... ان سوخته بر و گداخته بال نکرده و والا

نوشت کشیده ... الم ... بالمره شمار بال کبوتر جاهی نه بندم فرخ اسواره نماید

در صورت سمند براید هر آینه طوطیان از رو ... شکر ... شوق لبسه صید عا

بعد از آنکه تحریر ... بند و محمد شهباز که در صید ... باز ... باشد فکر ... نوای

معنی ... بلند پرواز با بال و پر براورده ... و عقاب ... از چندان ... کار

... بعرض شاهین نهاد ... خرج ... چون طایر ... بال پرواز فاخته

طعمه جره بازان فکر ... اگرچه طوطی شیرین گفتار است لیکن ...

گرفتار صعوه ... عقاب صد عقاب ... کاهی دم ... ارسن

اضطراب دم ... گاهی خطاف گردار ... ماهی ... نالهای ... شد

... فاخته ... کوکو دل ... در جستجوی سمت دار ... پرواز دارد ... عصفور

در ... خفاش ... حرکت ... نیاز دارد و در صحبت ... بوروی ...

خنده ... و تعلیم ... طوق ... گردن قمری ... قفس ...

باشد ... بود این ... سوخته در ... جا ...

طیبان ... پرواز ... جون ... چغد و بوم ... مانند ...

عنقا ... وفیض ... مفقود الوجود ...

سبک پروازی ... کار ... و رواج صید اندازی ... و ضعفان

... پرواز خواری نظر ... چمن ... گلشن ...

... اتفاق ... قربان ... مطلب ...

... ... طوطیان ...

... سوخته ... شمع ... کرده ...

فرموده ... زاغان ... بلبلان ...

این بی بال و پر در وحشت سرای امکان اگرچه رنجهای رنجه قفس ملک بعد و جهد طول امل

رشته و رابندی پرواز بسته اند تا به بال پرواز شکسته از توجهات [illegible] در سبیل رشته [illegible]

واضحه بنوا و نوبوس بسته مبدا آنست در [illegible] فرزند و نوبوس [illegible] عادت اندوخته

و حرف روشن ثانیه بر زبان حروف بس عشق بس نجم افروز عالم بالا گردید تا [illegible] طلوع خورشید

الطاف علامه بر ظل پران شب پرواز هوای لطف بی سپهر مراتب مخصوص زبان

و نعاهای همیشه آن صحیفه مسلسل و قف [illegible] در هوای اجابت داعیه دلکش نمود

طایر سدره المنتهی رابعه پرواز این گروه انبیا پیران هوای استقبال آن نهال اقبال

عندلیب گردار باب شراز کرده بمقتضای گل امروزی بال خبر ابه‌های نیسان اند

و فاتحه الحمد عزیمت آن گلشن جاوید بهار و در سر و انشاء ازین هوا داری [illegible] کف

گر از جامعه خامه برگ گلی بر آب شگفته روبان [illegible] بالین بر بلندی پرواز

بجانب هر چند گفتم آن بلبل نو سفارش پر در شرح احوال شکسته پروازان هوا نگرفت

بیت

دار روی این دل در دام افتاده صدها هزار داستان تری از تو نخواهد بود

قاصد چو سخن ساز بود نامه چه حاجت : مکتوب کسی بر پر جبریل نه بسته است

منقار از ترانه سنجی لب بسته و [illegible] بلبله [illegible] نامه [illegible] مشتت

سلیمانیست بلکه بر بال جبریل پیچیدن کلام سلیمانی افزایان دانسته [illegible] این دلیل

کامل از دام هوا افتاده غالب گشته در هوای گمان زمزمه سرائی الهی [illegible] دلکش بیچ

بالغاق افتاد و امیدوار است که از سپهر بلند پرواز که سر و قف [illegible] لفظی بی کرامی

چشم طرح [illegible] و کلاه چند [illegible] بند بهشت [illegible] و عنایت خاص گرو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الله از جانب نواب عمده الملک امیر خان بهادر بر راجه [illegible] راجه جی سنگه نوشته

سبحانه سبحان [illegible] دولت حضرت اعلی خاقانی [illegible]

بیجا از

28

و چون بر ارتفاع جهت و شادمانی امارت و ایالت مرتبت آصف دولت سپهر ابهت مهاراجه

[illegible] جیت سنگه [illegible] سراید بلاد هندوستان راجه [illegible] مهاراجه [illegible] سلمه الله تعالی

[illegible] و ولعد [illegible] استغراق [illegible] ملک [illegible] مع الله [illegible] موضع

از قدیم الایام [illegible] فقرا و ساکین و دیگر [illegible] تعلقه درگاه [illegible] الکین [illegible] العاشقین

سالک مسالک هدایت بادی مبانی ولایت حضرت شاه سلیم چشتی قدس الله سره

العزیز مقرر است [illegible] سطور [illegible] متصرف [illegible] مداخلت [illegible] از انجا که

تعدد [illegible] در سرانجام کار و خدمت سرمایه حصول سعادت [illegible] ببدن [illegible] نمود

که [illegible] بردارد و [illegible] حاصلات [illegible] بطور صرف [illegible] اخراجات درگاه

میشده باشد از طرف نواب عمدة الملک امیرخان بهادر بنوازش علیخان [illegible] رام وکیل

در [illegible] منصب [illegible] سوار و خطاب سید محمد [illegible] محمد طاهر و

منصب [illegible] ذات [illegible] سوار و خطاب [illegible] خواجه [illegible]

محمد صالح خان [illegible] مرتبت [illegible] مرحوم و [illegible] که [illegible] از انجا که

[illegible] حساب [illegible] رابطه [illegible]

[illegible] وجوه [illegible] سرانجام [illegible] از جمله کارها

[illegible] سرانجام [illegible]

[illegible] از جانب نواب موصوف برای [illegible] رام وکیل سید محمد حسین

که [illegible] منصب [illegible] صوبه [illegible]

[illegible] فوت شده [illegible] منصب [illegible] دستخط

[illegible] محمد جعفر [illegible] استحقاق [illegible]

[illegible]

[illegible] منصب [illegible]

[illegible] از طرف نواب موصوف

بجواب جعفر [illegible] بیادر، حکیم مصطفی بور علیه مرکنه فرمایت کداره و روحیه مدام مجالس علام حیدر [illegible]
بغیر ربت از ابتدای سنه ۱۲۴۰ فصل ماضی الیحال مربط ممعه و این جمیع [illegible] [illegible]
جمیع انجماعه [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] جان [illegible] رفیق قدیم [illegible]
رالطه اخوت و قرابت قریبه درمیان [illegible] نظر بر مراعات رفاقت [illegible] احوال [illegible]
لکار برادران [illegible] که [illegible] سطور [illegible] و اکذارت نامه ایضاً از جانب میر سید محمد خان حسنه
برادر [illegible] رام راجه [illegible] بنارس تحریر یافت زبدة الاقران و عمدة الاعیان [illegible] رام در حفظ
الهی باشند [illegible] محمد ابراهیم [illegible] [illegible] معلم [illegible] ازولایت رسیده هندوستان آمد
بالیحال [illegible] قدیم [illegible] والصباط تمام دارند و از [illegible] صاحبان [illegible] ظاهر امروهان [illegible]
انها را بواسطه معروف و معاملت [illegible] شد بر طرف [illegible] درمیان او و رد
[illegible] عبور [illegible] انها [illegible] کرده [illegible] بمیکذارند که [illegible] آمدند [illegible] [illegible]
[illegible] مسطور از [illegible] مجلس [illegible] و از اختیار [illegible] و [illegible] را باز انها [illegible] معاملت
و [illegible] درمیان [illegible] کار [illegible] مزاحمت و معارضت از آن زبدة الاقران [illegible]
[illegible] و تعجب [illegible] باید که [illegible] احوال [illegible] از [illegible] انها [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] ارادة داشته باشند [illegible]
زبدة الاقران [illegible] [illegible] موجب [illegible]
[illegible] با انها [illegible] الحمد و ستایش [illegible] جناب میر سید محمد خان [illegible]
از ادراک [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] علوم [illegible]
[illegible] و [illegible] الحکمة [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] کالانعام بل هم اضل [illegible]
[illegible] علم [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]

پرورش یافته‌اند و از الطاف رضا و تسلیم موج بنیای دمیده‌اند و در همه حال بحکم لطف تعالی الله با ان حکم با برجهد
لیس جاریست من توکل علی الله فهو حسبه و سیاست بندی امامیان کار بلند الله تعالی آنچه بخواهد و حکم به
الله تعالی آنچه اراده او نوشته از آنجا که از آغاز سپهاجیه گشت کلکه محض انفس عموم مردم بدنیا بالطبع
آمیزه اند تا جاری تکلیف اصطحاب از ره تحصیل سرمایه بدل با حلال مجبور و به رعایت حفظ تو به
دسعه حسما و از انجام اسباب تدبیر منازل و سیاست تمدن مامور بوده و نظرات توجه و تفکر تو جمل
مطلوب معاش از حضرت حکیم علی الاطلاق الصمد سبحان و تعالی در خور مقدم صاحب کمالی محبت
مینماید المنت الله تعالی شانه و تقدس که بحکم من الله بقصور دیگر با موفق و الوصول الیه مشغول مسول نیاجات
هم شبیه از موج خیز بهار بحر رحمت لیروی اجابت ورود دعا های سحر بی از لب روح الامین
سینید بعینه بطلوع صبح حاجت و اقبال مقدم همایون فال در عرضه تمامی سکه این سرزمین
برهان کامل جمیع آیه کریمه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین جلوه ظهور کرد و امید وار است
که آثار فضائل منهای بیرکا تعالی این ضعیف خلف سالک که ابعض مرصوصه فقد خلق الانسان ضعیفا
نوبت ناصیه کیش یافته لی نظر بمفهوم احسن کما احسن الله الیک و معنی تخلقوا باخلاق الله
گستاخی فلاح وارهاند بر لسنه نحلت سیر انبهم کرامات و الطاف برکت و بار ان الله یحب المحسنین
تسیرات طراوت بهاری خبر اکم الله خیرا خواهد کرد و بد الصادرت اویز ملازمت در زمان لعلم مجم صدر مقادیر
کواکب انقلاب کوکب طالع سعید بیا همواره با نور سیراب و قابل و در جانب الصاعد دارا و دور
دور انقلاب که تقدیر گردش و حرکات ثوابت رصدی و اشکال و مناظر و اجتماع سیارات
علوی و سفلی است بغیر ساعه احکام تازه و آثار مسعود و از مدارج اختیار جلالت ظهور لمعه بروحی
بهره و این منجم بیبر لکلها نیها و قاعده شما بمقتضای نظرات ربیعی بیوان و درجه کمالات بولی خرفت
از نصاب تعبیر نهج منزل و مقامیه زحوع و استقامت و وقوف را مستند ساختم بنظر سعادت و
ما بین جود و سلاطین السعی و [illegible] از ۱۲ نور طینه الاصفیاء اقبل جان در الیز [illegible]
اذا با جرأت نظار میمنت و [illegible] لیما باشند سعد اکبر و در جاه ملت ظهور کوکبه نظر
جاسع و رسیان بود و آرایش نشانه زمانی سالار خصوص مکاره با وقع مقاصد بر سلکنده و به بساند
خاطر اخلاص دعا بر توجهات مشتاق لیلا و نهارا میل کلی جنان دارد که نامه ملتمس ارین

[illegible]

طالع ایلا کوکب اقطار و آثار دیدند اختر حسن قرین العباد شرف اسپهبد مخروطه طالع
و حرف عقد کوکب نظرات راجع این شرف بمدارج طالع اختر صعود که بجاه ازار دارند حلول بمقام
احکام در این باب که از عکوس این برج بنجد اقران سعادت وجدان با مختارات ساعت بطالع
سما و التحویل انحائی تحادیله ان کران شرف اوقات متصحح لواالملک استبشار اکبر نجوم و قلوب از رو
الاتصال فی سعادت این درجه بدیع یابد نیابد مساعدت سعود نافه بجمیع نوادر کامانی از خر کند عقوبت
ازل فیض انوار درخشان روشن دست آویز ملازمت بانوار بیداریده صبح اقبال آفتاب گرداند خواهم
مواطن عهد باطن و منظور بامناظر دربا خاطر مرکوز همواره نیل کرم مواهب امواج الالی و دریا و
بما ذره از انوار کامگار منجنیق امواج لاهم فلک و مهری سیر کرم تجلیات رعایت از ندکه انداز
تیمینیات سماوات بر جانبه از ابر عمان بحر موج سیارات سد سیه قطره و یابان تابان خورشید جهت لالا
فی رنگ نور درم اصال موجب شمس الشمس جنین اگر آفتاب خورشید بروال حب الصب لوالات
الجنوم الشمس لوا فلک امان و سقف و منماند انوار نجوم بزاران مطلع کنگ جاوه مانند
وسیم ذره اوج کارست امیدوار بطرب باد مسر المحصب از کف ابنجه لعاب و انعاج لالای
خطوط چون طالع خط نسبه زر انظار منظور باب آفتاب اخبات کالعابی حضور مجر وف لبر
نکوتی بطلان انتظام بتقدیر الله بالعه قدرت دست آویز ملازمت کند منور سعی شعا
درگاه تابع برگزیده جناب در مانی فیض سه اوراز جدف لو بی آن کافه عموم کرده الشده منفصل و ابنجا و
مبایستند اصطفیات ممتاز و محصوص بابات کا اقراینه اجمع سعادت و فضائل فنون زیور کی داد نیز
ارقاد علیه نفه انبطاط ماهی منهای فضل میان از بنیده سایه تقدیر عبودیت حدت اسم کا
بعوض باب بعد و بود اجمال مطمئن تجمع طبع اسطقسات خلاف در حسن اجراء وراث
معاطی دیده کن ایس برجهات افضال میمانی با زند بظهور بشته در آن طغرا بخطاب نه حبود
و نموده نقد زنشان و مخائل ترتیب حکیمی اسباب ابی موانع انبساط وجه یارا است از
مراده توجه مهی اکتساب و روحانی فضایل بوجعها که سرکار ثانیت میمنت ذات این که ابنجا از برید اعلم
کرم و فضل بوصف منز عبودیت و بندگی جمیله میامن مراتب اثبات عبودیت علم ابواب ثانی سجاده درکار برگزیده
نظام لواقع سفید دیوان دکان چهاجیه دیبا و عنوان از تحسین و ابر کامل ارادت دست آویز ملازمت القا

ثبت بلوغ و ارتجاع مقتضی آن شد که بر فرق [illegible] از اقوال [illegible] نوع انسانی لقد استعداد
موجود آید و فضایل و خصایل با همه خلوص طویت و صدق عقیدت در جناب مستطاب
خاص که مقرب بارگاه سبحانی و مورد الطاف بی‌غایات ربانی و [illegible] حمیده و کمالات
[illegible] جاودانی آید و به محبت سر الناس مخصوص و ممتاز گشته مقدم لوازم خدمت و کسب شرایف
عبودیت از [illegible] اوقات حواس حسب [illegible] در [illegible] طبقات طبعی مطمح آمال بود
بدایع تعدیل نفوس حیوانی و حرارت کمالات ناطقه انسانی به منصه حصول در آرند تمهید
تفضلات و عنایات آن گروه مکارم و معالی و اراده [illegible] وقفه این جمهور موالی
مقاصد فضایلهای ترتیب مبادی و مبانی [illegible] بر وفق حکمتهای ازلی اساس شایسته
پذیرفته باعث انتظام حالات و مآل کافه افاضل و ادانی نوع انسان از انجا که ذات [illegible]
مظهر [illegible] متعالی [illegible] مفیض فیوضات جاودانی و اسباب [illegible] و کامرانی از اطوار [illegible]
رحمت [illegible] علوم عبودیت ارسام [illegible] حسب [illegible] خواست [illegible] انتساب [illegible]
امیدوار عبودیت و مدرک [illegible] ذریعه ملازمت بجناب نواب خان عالم بهادر رفعت پایه
سخن [illegible] ثنای بلند اقبالیست را [illegible] سحر [illegible] بار خاور [illegible] صبح دریوزه [illegible]
و [illegible] خم کمندش [illegible] موج [illegible] که [illegible] کلاهش [illegible]
[illegible] گره [illegible] غنچه امید [illegible] غبار [illegible] از خاک رهگذرش [illegible] سرمه بردارد
دیده خورشید ۞ گردش افلاک و انجم تا ابد برکام او ۞ دامن هر ذره خورشید است از انعام او
[illegible] در زمین و غنچه خیزد در آسمان گر علم گیرد [illegible] تیغ چون از شام او [illegible] سبحانه ذات
عالی درجات آن خداوند فرخنده طالع همواره سرمایه افتخار زمین و زمان و نسخه کامروایی
جهان و جهانیان گرداناد ایضاً ذریعه ملازمت ای [illegible] خداوند متعال ۞ اوج قدر و
دولت ز معراج خیال ۞ [illegible] جهان در دم [illegible] صبح [illegible] ۞ [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] و [illegible] برور [illegible]
و [illegible] جام [illegible] فضایل و [illegible]
و [illegible] در صف [illegible] کافه روحانی [illegible] دل [illegible]

نبدارانغه خبرای علوی نوای شکر از لطف و عنایت خداوند والامقام نعمه بخش بزرانه
خورشید [illegible] و ثنا اما بهاست اکثر علیکم ولادت سرو مهر روزگار از کرم کبرای قهر کالی دو بلیه بی
از این گلشن همه بهار [illegible] ساداتان شگفته جو میند بود است که زمانه نو خمول [illegible] دیوال
گردان جرادی از نو ماه دستان شمار افلاک این ریاض طراوت [illegible] و اکثر [illegible]
لبان حسک فراجیه شبهر [illegible] از سر [illegible] گردش اسمانی بر سر [illegible] کوثر [illegible]
نعمه المعطی کومه بجانب که [illegible] با جمات [illegible] ابرو یافتگان موجه افضال
این سرچشمه فیض گستر مهاست که [illegible] عقیدت [illegible] دست تمنا بدامن امید زده ارمغان الطاف
ایزدی منرصد است که [illegible] سحاب [illegible] زینت و عنایت خداوندگان جناب [illegible]
گلشن [illegible] سیر [illegible] و نرد [illegible] جاوید [illegible] اندوخته [illegible] ابرو
[illegible] حاصلات [illegible] بحر عمان کرامت موج خیز کام بخش ~~[illegible]~~ ذریعه عزت حکمت با نعیم پروانی
بمقتضای فیوضات ازلی و رحمت رحمانی در هر زمانی از ازمنه [illegible] برگزیده [illegible] درگاه احدیت
با وجود ذات الکمالات شان [illegible] فضایل و کمالات [illegible] انجابت
معنی فضلا [illegible] کبرا [illegible] ساطع [illegible] مبارک و [illegible]
عالم صورت [illegible] و آداب [illegible] بر سر [illegible] حاصل [illegible] اسباب
خیر مطلق و سعادت [illegible] انجام [illegible] خلایق و جمهور [illegible]
و اللائیبوه از [illegible] استطاعت [illegible] وصول [illegible] فراغت [illegible]
تهذیب [illegible] حیوانی [illegible] جوهر روحانی [illegible]
[illegible] صورت صانع ایجاد عالم علوی و عقل [illegible]
[illegible] الحمد لله والمنه [illegible] تفصیلات [illegible] زبان [illegible]
ذات [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] فضل و عنایت [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] امیدوار است که [illegible] سعادت [illegible]
در [illegible] فاضله [illegible] جوهر حسن عقیدت [illegible] نور [illegible]

ایضاً دستاویز ملازمت هر چند در جناب مستطاب روشن ضمیران فیض ازل که از فروغ
انوار فطرت نهایی و بی نهایت بمطالعه سواد صفحه هستی بی مضمون سرنوشت کافیه آفاق و انفس زادوانی
ثروت افکار رسا و تعمق اوهام نغز بی ادراک میتوانند فهمید اسباب تمیز و اعراض جوهر اولی
و دستگاه کامیابی سرچشمه کمالات جوهری و هیولایی هالست لیکن از انجا که ذات کرامت آیات
باریابان بزم امکان و ارباب رجال تفضل و فیض عام بمقتضای آیه کریمه احسن کما احسن الله الیک
بر سر هر دانا و نادان ظل ظلیل مکرمت و نوال مبسوط داشته سرسبز انواع شگفته دلی و کامرانی
نامی جاوید ابدی میفرمایند عقیدت سرشت با فواضل بزرگانه ارزو منمایی باطن دست امید
بدامان عنایت و کرم بخشی بازده منتظر صد نظر و فیض سامانی هالست نو بهار رحمت و گلبن
آمال سرسبز خنده ریزی باد **ایضاً دستاویز ملازمت** حکمت شامله ربانی و قدرت کامله یزدانی
برای رفاهیت احوال کافه برایا و تمشیت مهام جمهور انام در هر زمانی از ازمنه مقربان جناب
احدیت را که بمبانی تکمیل جوهر نفسانی و حصول فضایل حکمیه در اکمال افراد انسانی توجه ظاهر
و باطن مصروف دارند در میان جماعت با انواع اسباب سعادتهای صوری و معنوی خاص مطلق گردانند
عوام خلایق را در سایه تفضل و عنایت این گروه عالیشان ترتیب میفرمایند تا خاطر کوته
نظران بتقاضای استطاعت ذریعه حصول بدل بانیحال و رمامن طمانینت مقامی بروان [illegible]
از برای ایشان ساخته بلند مدارج باطن و معرفت نقش ملکی کمالات بشرف انسانی بعرصه ظهور رسانند
چون درین عصر لطافت کرامت و عنایات حکیم مطلق و فیاض برحق ذات کرامت آیات
بمزید اسباب حشمت و کامکاری و ارتقای مدارج امکان و کامرانی مقصد آثار احسن کما احسن الله
الیک ساخته جهانی را در سایه کرامت عمیم پرورش میدهد احقر العباد هم بعلاوه وری
طالع و میامن بخت شرف استیلام دریافته امیدوار دستگیری و فیض سامانی هالست
ایضاً دستاویز ملازمت هر چند در حضور تجلی ظهور روشنده لایی که بحر وجود انوار فطرت نهایی
اینجی و لمعات اشعه فیض مرادی از سطوعه سواد نقطه سویدا دقایق عظم و معانی حقایق
و حقایق کافه انفس و آفاق در انی میتوانند نمود اظهار تمیز و عرض کاردانی نمونه کمال
بیجوهری و هیچمدانی است لیکن از انجا که سحاب گوهر بار کرامت فیض سامانی قبله مخلصان

فلیبع ولیف بی نظیر انه رحمت رحمانی هموچنانی تفصل ولو برق فی مانند جار موجه سحاب بیع
بر سر برادر حسنه و فقر ملس رنجهای ابر سحاب شکفته روی فرخنده فی ما می جاودانی لطف
نونهال اوقات و کامرانی امراز امینقر باید عقیدت سرشت هم جمعیت اسباب و وفور سامان
بالی مانی سبز پنجه برار کونه امال و امانی بجهت داوان حالت و اقبال تمام جهانی بار زده
از مبادی عنایت و مراسم فیض بخشی و قدر والی امیدوار الطاف ربه نسب و نگاه مهربانی
نونهار حالت و کامرانی سرسار خنده رنگی و شاداب تکلف نیاز **الصادوست اویز ملازمت**
بجنب نواب بقا الله خان بهادر نصیر جنگ تهنیت الحمد لله والمنة چنانچه در هر بلکه
بزم موج خیزی مشیان دولت گوهر بار خداوند ور با نوال گلشن امید جهانیان سرسار طراوت و نشو و نما
جاوید ساخته در صف رزم بحظه برق شمشیر عدو سوز خرمن حیات مخالفان بشعله زار ابره ...
اگر جفا دیدگان سیلی روزگار را هنجار از سعیده مازی لام هرین حیات ... خواهند رسید
در حالت که زمانه با همه سرکشی از حلقه بگوشان این آستان کرامت ... اگر سهم کسید کار
اسامی سپهر ... گردش ... بدین علیه سرفرو دارند دارند ... که فلک
با کمال رفعت از فردوستان این بارگاه ... افزان ... نظر برین عقیدت سرشت نیز
امیدوار است که برسحاب ... و افضال ... انعام حسنه و امان ...
گوهر کامرانی رخته ابروی جاودانی ... **در استمالت اعز اخص جناب اقدس**
و تغییری منصب تحریر یافت میرسید از استماع خبر ... اثر انفصال جلایل ...
شاهنشاهی و موقوف ماندن منصب ... نواب ...
و اسباب لشکر و نام برقه داران ... کارگذاران دیوان ...
والطاف بادشاه ...
مند ماهی ...
درین همه حالت ...
منده خاطر ...
قدیم را با جاودانی ...

که در نیولا کار با بر بید ارادت الله با تمام رسید امید قویست که اثر نبرده خود را بار دیگر در این ب
زیاده سر ما سبق جلوه فرما فرماید و فدویان مبارزان لشکر ظفر اثر سر نواب رفته تحویل مقصود در اند
ظل مکرمت مخلد باد **در عبادت مرض باد فرنگ** بعد تقدیم لوازم بندگی و القاب بعرض میرساند
ایدون باید که خبر ملالت اثر ساعه از فدویان عقیدت ثنا گیر دیده که از استیلای حرارت
زمام سحاب بوستان اعتدال مزاج صحت امتزاج تهنیت با ملایم خورده و با عوارض عارضه عظیم
معارضه شاخ سبز جوانی سالکه متم خطا ناط عمر ولذا بذنفا بی است تبدی ارزده فواد دل
ادعیات سلامتی ذات ستوده برکات که سر لبته لطراز اجابت آراسته دار محلس صدق بطون سر عاجزانه با
بدرگاه کافی مطلق و حکیم بر حق فائز و دامان ملکروانه چون دیر به رسم نه وواز دقیق این کار
مکاره ثبت چنانچه در بی بر سیمی حماری و دنبال بر لک خارجی با سر انجام ابد همچنین ورس برحمار
ولعد از رجای سک رغبار زرانی کبندان رالله الرحمن در اقرب ارمنه مصداق این خیر الکلام
سلامت مزاج وهاج وصحت ذات برکت آیات بود در یاض عشرت و محفل بهجت با مراد و بجای
تو جهات انبساط گستری و اتمام امنی بروری بالصاحب ملک سرمی کهروری زیاده سرسبق معمار بیرای
جاوداد و مقامه آرای عیش و امسال گرد نوشم داروی فضل الهی صرف دار استفای حال
غیر مالع بر بالد **بجناب اقدس در رسید خلعت ماتم** میرساند نوبر عو خلعت سرا با مکرمت
که از پیشگاه انفضلات خانه زاد نوازی و علام پروری در باب واقعه خانه زاد افتخار جان با مرحمت
و سفر در خانه زادی عنایت شده بود سر مباهات و افتخار باوج فلک دوار رسانید بندگان عالی در هر حال
از مشیت قضای ایزدی بتمنا خیر رضا چاره دیگر نیست از انجاکه باعتقاد خانه زادان وجود فیض
حباب سعادت و رسانه حالت خداوند نعمت سپردن بهتر از دوام زندگانی و عمر جاودانی
بر صبح و شام از حضرت خالق الایام مسألت می‌نماید که آفتاب عمر دولت مختلفان بایه سریر
عرش مصیر و وجه فیض لاک ابد الدهر منور و نورانی داشته غلامان و خانه زادان را در سایه
الفضل و اقبال خداوند نعمت بتقدیم لوازم فدویت و جانفشانی بسعادت هر دو جهانی عظیم عز حاصل باد
در تعزیت وفات نظام الملک بهادر بنواب عماد الملک بهادر نورسیده خبر مصیبت کستری نوشتند ر با دو سانحه
ملالت اثر غنیمه پیدا نشست افراد جاطر محزون گردیده که نواب صاحب و قبله مغفور نور الله مرقده

این سپنج سرای نشست بنیان غفران عزیمت بدار الملک تقدس معطوف ساخته و از خارزار این
خراب آباد صورت دامن همت در احیده بگلگشت ساتین جنت و ریاض رضوان توجه خاطر
مصروف فرمودند از حدوث این سانحه سور البلیه طوفان ترشح خونین از چشمه چشم ابر خورشید
عالمی را غرقه موج خیز ماتم و اضطراب ساخته و تواتر بالهای آتشین از کانون سینه های پر سوز کشیده
جهانی را مشتعل نار تحسر و تحیر گداخته خصوصا مخلص مار رسید که از صفای عقیدت و تقسیم
باطن تولیت موروثی با انجناب مغفرت انتساب داشت خار خار بورقع القدر جراحت سرای
سینه رنج رسی گردیده که مرثیت جگر از گداز رسیدن حرف تا به زمین نشیب و آلام نشست و نیران ماتم حیدان
کدورت افزای خاطر غمگین شده که هر بد نفس مهجور جگر سوز شعله های شعلة انگیز شیون و ملال
از آنجا که بمقتضای کل شیء هالک رسم اقباد الفدام جلوه بردار آن گلشن سپنج ابد
امور طبعی و حرکات عبرت است و احدی را از این امر اضطراری گریز نه لاجرم نظر بر بی ثباتی
این جهان فانی ره نورد جاده شکیبایی گردیده دامن رضا و تسلیم بدست آورده دعای تعالی
عمر و جمیل نواب الصاحب و ملو عالیات و ازواج و لواحق و ذات با برکات را ابد الدهر سعادت و شفیع
لقمان عمر طبعی و مدایح حالات سرمدی رساناد ایضا در تعزیت وزیر الممالک قمر الدین علیخان
بهادر بنواب معین الملک در نیولا خبر وحشت اثر مصیبت افزا سامعه سوز مخلصان [illegible]
که حضرت نواب الصاحب قبله مغفور مبرور طاب الله ثراه از این کهنه رباط حدثان عنان توجه بگلگشت عالم
بقا و بهر ملده ملا اعلی معطوف فرمودند و خاطر ملکوت ناظر و نعمه زار این سپنج سرای [illegible] عنان
فرا گرفته بهار افزای گلشن جنت و فراد بس رضوان گشتند از حدوث این سانحه عافیت
گداز سوختن ربا و واقعه جگر گداز آتش غم بر عالمی چون مردم دیده لباس نیلی در کشیده و جهانی
لباس لخت های جگر بخون ناب رنگین و [illegible] غلطیده با لهای و اختر [illegible] برکردون
رسیده و شعلهای [illegible] ولیلا العالم بلا حصید خصوصا مار رسیدند که توسل [illegible]
معطوف [illegible] و شماره مشمول مراحم بوده شده به کرامت و تفضلات عمیمه اعلا
استظهار قوی می داشت از این ظلمات حیرت دود و هجوم تمهیم مهموم تخلف تمنای [illegible]
لذت زندگانی تلخ و نیران ماتم و ملال شعلهای آتشین از سینه خون فشان برانگیخته

اعضای

داغهای کهن تازه گرداند مصیبت و اندوه یافته و غمهای دیرینه تجدید پذیرفته ملال الکین رفته
از آنجا که بمقتضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة علایق اسباب این نشأه کون و فساد گسستنی
و گذاشتنی است و از خارزار این دار بوقلمون سررشته تعلق گسیختنی و دل برداشتنی لاجرم رضا
برضای او تعالی باید داد و دامن رضا و تسلیم بدست آورده سلامت ذات بابرکات شما را از
حضرت مجیب الدعوات مسالت مینماید و سایه اشفاق نواب صاحب و مشفق را بجای تفضلات ایجاب
عنوان باب میداند بمقتضای تشفق و الطاف قدیم یکی از مخلصان صمیم منظور میشده باشند الغاً

در تعزیت

باستماع خبر ملالت اثر

واقعه شهادت نواب صاحب قبله مغفور سرور القدر غم و الم بحال ما بر استمال راه یافته که اگر شمه از آن بتحریر
در آید نوک قلم بالهای آتشین از زبان قلم بر لب آمار از آنجا که بمقتضای وعده کما بدأکم تعودون جمیع جلوه
پردازان انجمن هستی را از این سرای بوقلمون بگلگشت بهارستان کل من علیها فان قدم توجه بیرون امر اضطرار
و از مشیت و هو علی کل شیء قدیر احدی را چاره دیگر نمیدارند لاجرم راضی برضای او تعالی بوده
دامن رضا و تسلیم بدست آورده منصدی نظر برسی این دار نشست اساس غبار کدورت و ملال پیرامون
خاطر نبرد سرای خاطر عاطر را نخواهند یافت الغاً در تعزیت

باستماع خبر وحشت اثر ملال انگیز و
وقوع واقعه جانگداز رسیده خبر که خاک صاحب مهربان مغفور شان نشفع الله برهانه از این دار حدثان
دامن عمر فراچیده رخت سفر بجهان جلوه بستند و از چمن زار بنرنگ و بوی گلشن گیتی نسیم سا کرده
مهابات جزای روضه رضوان شدند حقا که شعلهای بحزن و ماتم از جگر آتشین کشیده خرمن شکیب
را بشرار صاعقه اضطراب انداخت و طوفان سرشک از دیده خونفشان جوشیده بجرعه تحسر
و مجور طه جگر خواری ساخته توم صبر کدورت و ملال ترکیب و بلیت بومای او را ساخته زرند کافی
رنجیده و شمه حوادث و هموم و دامن غبار کدورت در پرده دل سخته دیده رند دیده بافراط خون
ساغر بافته رسیده که حباب اسا هوا دار الفاس والبس گشت و چشم غم کشیده
تخم حسنی کشته حقا که بهار رسیده که لاله کردار در سینه اند و زداغهای آتشین اثر
گرفته صبر نشسته و باغ جنون بهم پیش لب بسته کرد بدار از آنجا که در این نشأه کون و فساد جمیع
ذی حیات بر وقت معین نزد بارهای مقرر از منصه شهود و جهه نکتم عدم و نقاب احتجاب خواهند

ارمید و مدامی لقای و مامی ذوق و نیز یار زمانه تو قلمون نقش برات منوان دید لهذا نظر بر علام
خیر الانام خاو اجاره اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون راضی بر جای مالک الملک
گردیده کوه گران سنگ صبر را بر دل اندوهگین گذاشت امید که آنمهربان هم بمقتضای بشریت
و خواد اینگونه حال را انباشتن ملال بجزا رشیده طریق اضطرار اختیار نمایند و فیض و اسباب
واماندگان بر دارند خداوند تعالی صبر جمیل کرامت کنند الله در تعزیت نواب دبیر الممالک
ازان بار که بمعیت برادرانی فهیم الدین خان بهادر بنواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر
سانحه ناگزیر حضرت نواب صاحب مغفور ساحه آشوب مخلصان صادق گردیده و الطاف نامه نامی
مشعر بر وقوع این واقعه بسبب افزا یا بالفاظ تسلی بخش و مضامین لفقد انتما وصول طمانیت فرموده
سرمایه تقویت دل تسکین خاطر نیاز مآثر گشت مخلص هواخواه متواتر به تبلیغ رقایم نیاز منصدیع
گرامی خدمت لازم الصحبت گرده لیکن از نارسائی حاملان که در راه تلف شده سلک ارادت بخایق
خلوص از لطف عطوفت گستر مهره اعتبار نه بندد و خته و هیچ جه ارزو بهمیان گستر باید الحمد الله که ذات
مراتب و ثوق اندناطه که قبله گاه مرحوم را در جناب مغفرت انتساب متحقق بود مخلص میباشند
همواره مشغول تفضلات آنحضرت رضوان منزلت گشته اعتصام بحبل المتین عنایات عمیم داشت
با نیک گزیده منظور نظر و مرکوز خاطر فیض مظاهر گرامیست و مبارشند هم زیاده ازان در شیند نمای
رشوع ضمیم مستعد اولی برفق تمامیه هواخواهان مراتب حجبت که کامرانیها باشند امید
سرمایه انشراح و ارتیاح مخلصان گردانند احوال نیاز اشتمال و سدا انداز محبت و جانفشانیها که در انتقام
کارهای سرکار دولت و استیصال اشقیا بتقدیم رسیده و میرسید از خارج بیرایه ابراز یافته باشد
ازینجا که تعدد و انیها هیچ خانه اول قدیم در منتظر رونق و رواج ندارد و از بودن اینجا در اختیار
اینهمه محن و سباق خاطر فراچیده کناره جو میباشند لیز و بهیجان بسبب زوال بوجدان نعمة
الفصال و حالت قرب و حضور کلایه سرمایه فخر و سرور بعرصه ظهور رسید تا بمقتضای
صفاء نیاز مندیها با بس مراتب بصادقت و مصافات تقدیم تقدیم نمود از هر بود و
دنجاو جدید لیو و نمایی فرا اندوز در صدد که یکی از مخلصان ببر با حضور بوجه یا برادر عطوفت نامی
پیرایه و ارتیاح می اندوخته باشد الله در تعزیت نواب هادی علیخان حضور نواب نظام الدوله

ونوشته الله خان پسران نواب موصوف از جانب نواب نامدار عالم سیاه در جانب المشفق مهدیخان

سلامت در بیولادار تو نوشتجات وکلا معلوم شد که نواب الصاحب و قبله مغفور از این جهان فانی
به روضه جنت گذر و حظائر قدس متوجه به گلگشت چمن زار قدس و عالم جاوید اقامت گزیده از این خبر
کدورت اثر الفت جزع و فزع مجال امتناع را استیلا را یافته که نشئه هوزان در حوصله
شرح و بیان نمی گنجد بی اختیار سر پنجه بخون تراوم در گریبان دل جا کها نمی بیتابی زده
لیکن از آنجا که از تقدیر قادر قدیر احدی را چاره و گزیر نیست و جمیع ذی حیات
را همین سال و سرشت لاجرم نظر بر بی ثباتی این سرای شش بنیان طریق اصطبار اختیار
نموده بعضی از بستگان الصاحب مهربان هم غبار غم و اندوه را بخاطر گرامی راه نداده دامن
رضا و تسلیم بدست خواهند آورد الفقره راجه گمان سنگه و کهمان سنگه پسران راجه جگت سنگه مرحوم
در تعزیت راجه مذکور رقیمه اتحاد ضمیمه مشعر بر حدوث سانحه ناگزیر جناب شوقی احوال برادر
اتحاد و صفت مصحوب بعز وصول مختوم در یافت این سانحه ناگزیر مستحدث فراوان نیست و ملال گردید و تاسف و
نوع عهد زحمت حمیم کشید از آنجا که از تقدیر ایزد قدیر تقیه را چاره و گزیر نیست نظر بر بی ثباتی
این دار بی بقا باید از همه حالت راضی برضای الهی بودن رسم و آیین و قیمه شناسان
کارگاه تکوین و ایجاد است بمقتضای نفع و وداد بر زبان قوم خامه اتحاد گردیده که اگرچه
انتظام امور ریاست بحسن سرانجام دارد لیکن توجهه و شفقت آنطرف موجب تسلی
خاطر میتواند شد چه بستگی های فیمابین امروزی نیست همواره کارهای طرفین واحد
متصور بوده پاس مراتب یکجهتی از قدیم همواره مرعی و مسلوک نظر بر یمعنی بمجرد
دریافت اختلال کارهای آنجانب از وصول رقیمه اولاامر نور خاطر بوده که معتمد
با تعبیه اولادان سمو المکان رخصت نموده که بمراتب پرسش تقدیم رسانند
و بهمه جا برای تشفی و انتظام کارها هر گونه تدبیر که بخاطر انشراح مرتب باشد
آگاه شده اطلاع نمایند بعد ازین مکاتبه بود وابستگی و احوال رود و لعب ... ابراز یابد
جمعه اوقات و مسافت خوشحال جهت را که از معتمدان قدیم است رخصت نموده شد
بنخ... ارسال ... حوالی ... خبر ... روابط و وفاق دیرینه بر روز در آید

بنگاشته آرزو داد حالات دماغ الضمیر باطن مطلع باید کرد انبه که در باب لوازم نمود و قسمتی که باید

حراست حرمت آنها منظور و ملحوظ [illegible] منصبی برکشانیت فصاحت [illegible] معالی مآب

و ملکات [illegible] جناب خلافت [illegible] عالم پناه [illegible] غازی [illegible] جناب [illegible] مهابت

بجناب مستطاب بندگان حضور خلافت دستگاه کرامی و عتبه کیوان و سمای سلطنت [illegible]

مرسانید درین روز با خانه زاد مورود الطاف [illegible] از ساحه تفضلات بادشاهان قدسی مآب

حبل المتین دیگر برای ارتقای مدارج سعادت و افتخار بندگان بزیارت شقه های خاص

میمنت اختصاص که از رحمت رحمانی و مطلع سعادت نامتناهی عبارت از آنست

ذخیره اندوز مفاخرت گردانیده از آنجا که از ابتدای پرورش یافته مراحم و عنایات

خداوندی است ظهور این معنی موجب کمال السبب و القیاض خاطر عقیدت مظاهر گردیده

بمقتضای گوهر بندگیها بجناب والا در انتظام و انصرام کارها که در بار العالیه بموجب

ارشاد و کرامت بنیاد بمشیت آن مامور است لوازم خدمت غلامی و عبدی بجا آورده

که تقدیم میرسانید و میرسانند از روی اخبار بعرض مقدس معلی برسیده باشد الحمدلله

و اقبال بیزوال شاهنشاهی تا حال در آبادی ملک پادشاهی که از صدمه تاخت و تاراج حادثه

باقی نمانده است و کرداوری مال واجب سرکار والا و رسانیدن زرها به تنخواه داران و فقرا و معافی

[illegible] مصروف انگاشته طاعت و عبادت خود [illegible]

امور سرکار والا میشوند چون تنخواه داران حضور البته از بدو اجل [illegible]

اند و کمی [illegible] این قدر جاگیر لاجرم [illegible] مداخل و مخارج اینجا مفصل بنشی الدوله بهادر

نادرجنگ فرستاده که در مقدمه تنخواه داران و غیره بقدر مداخل اینجا صورتی معین و مقرر کرده

برنگارند که بموجب آن زرها بهر یک رسانیده رفع [illegible] و تقاضا هر روزه [illegible]

در [illegible] نصیرالدوله بهادر تجویز نموده نوشته [illegible] غلام خانه زاد [illegible]

اند [illegible]

[illegible] غلام [illegible]

که در خاطر عقیدت مظاهر [illegible] فی الجمله [illegible]

از هیبت مجموعه و اسباب ضرورت میداشت در کارهای عمده و تقدیم لوازم عبودیت و جانبازی و دعاهای
موروثی سرمایهٔ سعادت و افتخار جاوید و ابدی حاصل نمی‌نمود از فضل و کرم بنده‌پروری
امیدوار است که از این صورت هم در وقت جلوه ظهور رسید اکنون که نوازش و مراحم خاقانی در مفتوحیت احوال
غلامان پروری بوده بشرف اصدار منشور جهان‌مطاع سرافراز و ممتاز بخریطه یافته‌اند مرا برای 35
حصول طمانیت و اعتبار خانه‌زادی پیرپا و سایهٔ عظمی و ذریعهٔ شرکت می‌تواند کرد بدین خورشید
جهانتاب خلافت فرمانروایی و نیر نورانی حجاب سلطنت و کشورگشایی ابدالدهر منور
و منجلی باد محجبات خلافت مآب محجبات خلافت مآب ناصیه‌سایان بارگاه قدسی سجده‌گاه
مسجود النجباه قبله و کعبه خواقین روی زمین المؤید بتائیدات ملک المعین حضرت
پیر و مرشد آفاق دام اقبالهم میرسانند احوالات رویداد ایشجا و لوازم خدمت فی
شدویت بندگی و غلامی و بمقتضای خانه‌زادی موروثی در سرانجام و انتظام کارهای
سرکار والا ایشجا آورده و میآرد متواتر بعرض مجمعه نظر انور اطهر میگذشته باشد این
که بوریه‌ها خاص بهیبت اختصاص از مدت سعادت اندوز رنجهای تمیع
بر احوال پر اختلال خود سخت متفکر و متردد است و هر چند که قیاس میکند هیچ رهی هم نمیبرد
که با وصف اینهمه پرورش و نوازشها هیچ حسودی که همواره سالمحال خانه‌زاد موروثی بود
بلکه دائم تقصیر و خدمت و بندگی از پاکی خاطر دریا مقاطر بنده‌های آستان ملایک آشیان
بالطوع یافته بشرف صدور کرامت ظهور احکام قدسیه ذخیره اندوز افتخار جاوید و ابدی
قسم نمی‌گردید باریابان حضور پرنور النور که غلامان عقیدت مرام عرض و ولیعهد تفضلات دوام
خاص متعلقان انتخاب قدسی باشند فی الوجوه حبل المتین بودند برای ارتقای مراتب
سعادت و افتخار دنیا و آخرت و دیگر بالعموم [illegible] با اینهمه سعادتهای
[illegible] نتیجه چند از حیات مستعار که باقی دارد محض متعب و مستظهر [illegible]
و تفضلات بنده‌های محجبات خلافت [illegible] از حضرت کارساز بنده‌نواز
[illegible] دارد [illegible] تجلیات آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانگیری [illegible] حیات
خاقانی [illegible] فرو [illegible] عرصه [illegible] و غلامان عقیدت [illegible] در حضور

مورد الطاف بتقدیم لوازم خدمت و محبت و جانفشانیها منظور انظار تفضل و کرم بخشیده بوده
بین الامثال والاقران بسعادت ابدی و مفاخرت و افتخار جاویدانی باشد درین وقت
میمنت اقتران که موکب خلافت و کوکبه کشایی [illegible] فرخنده های کامیابی انتساب
[illegible] حوصله و اقتدار خود از تقدیم مراسم خدمت و بندگی و کامرانی های جاوید حاصل
نمایند غلام عقیدت فرجام از محرومی ایشان بمیمنت نوامان خفیه حسرت و تاسف که عاید حال
عقیدت اشتمال خود داند هرچند که از محرومی نشیبهای روزگار ناهنجار بانقیاد سعادت و ظاهر
از فوج و غیره لوازم ضروری از سرمایه سرانجام خدمت های نمایان تواند شد با خود برآورد مگر بمیامن
فضل و کرم خداوندی آنکه در حضور پر نور حاضر میبود بیک نگاه توجه و تفضلات و غلام پروری
آنچه که باید در یک لحظه سامان و سرانجام می توانست یافت و تمناها می دید که از مدت مرکوز خاطر
دارد بعرصه ظهور جلوه پیرا می شد لیکن چون اختیار انکار [illegible] هم محض بانقیاد و اطاعت حکم حضور
پرنور است و نظر بر پاس مرضیات بندگان حضور پرنور سر رشته رضا و تسلیم از دست
نداده دل بچون و چرا نه نهاده در اینجا مانده است اینجا هم تقدیم لوازم خدمت [illegible]
جناب والا اینهم جانبی که دارد سرمایه سعادت و عبادت دانسته بنفسه که روز و شب
مصروف محنت در [illegible] انتظام ملک و آبادی رعایا و گردآوری مال واجب سرکار
والاست از زبان خود بعرض رسانیدن خود فروشی است یقین که از روی [illegible] اخبار
بعرض والا رسیده باشد بتفضلات الهی و اقبال بانشاط همه جمع سرکشان بخوبی [illegible]
حلقه متابعت و انقیاد [illegible] در گوش اطاعت رسیده بر جاده مستقیم [illegible]
و مالگذاری حاضر اند و از تشخیص محالات و سررشته حاضری و مال ضامنی و غیره و تجویز نموده
در تحصیل زر بالفعل که باید در پیش دارد و زر بابت حصه فصل [illegible] بمعرض و صوابدید [illegible] بعد
خرج [illegible] و غیره که بخواهد ارسال رسیده تفصیلات آن از روی افراد [illegible]
اقدس رسیده باشد حالا از بابت فصل [illegible] بعد وصول [illegible] ارسال [illegible]
چونکه صورت [illegible] از مداخلت اینجا [illegible] تمام [illegible] حضور [illegible]
معروض [illegible] الدوله بهادر [illegible] از حضور [illegible]

[illegible]

و نسیم عنبر الدوله بهادر در اصلاح و انفصال امور متعلقه به او که بجهت رفع التماس ایشان و مهم نواب شد
مرجع الخدمت بود و بنده رسید و انتظار بیحساب کشیده مانند و الحال نیکخواهان از لطف و مراحم چه علی بود و جمیع
نیکخواهان بجوی تمام زیر بار و صول یافته اظهار دلخواهی بحضور انور میکنند حالا این مقدمه موافق
خاطرخواه اینجا صورت نگرفت غلام با متعدد و منتظر است که عاید به او قسمت نموده بر بنده اگر این مقدمه از
راه بر وستان بپیش رفت شده بود بلی علی العموم تحویلدار ساینده اگر عمده بود بس نموده بود و این صورت
پیش رفت آن غلام مجبور و بی تقصیر است اگر مردم از زبان غلام بحضور انور نالش نمایند
امیدوار است که پذیرا نکرده که غلام سراپا تقصیر نظر بر بی تقصیری و بیگناهی خود از روی اهم عواطف
حضور پرنور چشم داشت و لرزان است و از دیر اینهمه مدت که و عنایت که درین مدت
در جناب قدسی مآب بهزار استکانت و خضوع [illegible] امیدوار است که بتفضلات
بموجب ضایع نکرده و الطاف ابتکار بقبضه اقتدار خداوند مختار است بجناب خلافت مآب شاه عالم بهادر
بجناب اقدس مآب [illegible] حضور [illegible] گنجور رسانند نشغه خاص کرامت اختصاص که از [illegible]
تفضلات [illegible] پروری [illegible] که جبه های ادویه جسم با نسخه اجزای بیماری ان [illegible]
اقدس اعلی گذشته منظور نظر فیما اثر گردیده و درجه پذیرائی یافته موجب استرضای [illegible] مقدس
معاشر عز و رفعت از این فرمود خانه زاد و عقیدت [illegible] بزیارت مضمون فیض مشحون ان حرز
بازوی سعادت سرمایه مفاخرت جاوید و این حامات نموده اوقات بیلان نیل تفضلات
جناب عظمت مآب سعادت اندوز گردید ابر و سحابه [illegible] با این همه خانه زاد نوازی ها باید
ملک ملکات باریابان جناب بعد از القاب [illegible] الدهر برمفارق خانه زادان ارادت [illegible]
مستظل و ازاد اوقات سلطنت را ابد الدهر باد بجناب خلافت مآب شاه عالم بهادر جبین عقیدت
[illegible] عبودیت و انقیاد نور اشیانه بعرض باریابان جناب خلافت مآب [illegible]
[illegible] مدسقه خاص کرامت اختصاص [illegible] رسیده [illegible] هزار [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] آفاق [illegible] اقبالهم و [illegible] سعادت و افتخار [illegible]
[illegible] مفاخرت [illegible] جناب [illegible] از راه فضل و کرم غلام پروری [illegible]
[illegible] هزار [illegible] وصول [illegible]

و رسانیدن که چاره از این غلام عبودیت فرجام [illegible] که مهمات بندگی را از ماه [illegible]

که وقت تحصیل فصل خریف بود [illegible] خانه زاد موروثی شده چنانچه تنخواه فصل خریف ارسال

حضور گردیده حالا که در فصل ربیع صرف و اصلاحات [illegible] بمیان آمده از جمع خریف که جمع ربیع

روانه شده حضور انور بقدر کم از آن خاطر مسعود موجب تعجب است از قصور عامل و بیشکار حواله بود

این همه مراتب تفصیل و دریافت خانه زاد عقیدت نهاد گردیده غلام فدویت سرشت ترتیب یافته

حضور موفور النور خانه زاد موروثی درگاه آسمان جاه است و جان و مال خود فدای خاک پای

بندگان حضور است تنخواه رسیده لیکن تا ممکن چه طاقت دارد که از عاملان و بیشکاران بقدر [illegible]

[illegible] نقصان مالواجب سرکار والا تواند شد ارسال نمودن [illegible] و اصلاحات شش هزار روپیه

برای آنست که جمعی کثیر از رعایای متعلقات جاگیر [illegible] آمده داد و بیداد نمودند که [illegible]

اینقدر زر در ابتدای فصل خریف بطریق [illegible] برپا که [illegible] معمول [illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible] وصول کرده گرفته اند این زر مالواجب [illegible] مجری نشود [illegible]

[illegible] متعلقها [illegible] برای استمالت خاطر رعایا گفته بود که مالواجب سرکار [illegible]

[illegible] بحضور انور معروض داشته [illegible] [illegible] حواله

غلام [illegible] سرکار است که این همه زر [illegible] مجری داده [illegible] نقصان

مالواجب سرکار والا [illegible] از آنچه [illegible] هیچ [illegible] مجری [illegible] و دوام دام

بوصول رسانیده [illegible] فرو گذاشت نتوانند کرد [illegible] هزار و [illegible] روپیه

[illegible] از [illegible] ارسال حضور

گردیده [illegible] سرکار [illegible] العلاقه غلام [illegible] عاملان و بیشکاران [illegible] و اصلاحات

از [illegible] درست کرده [illegible] جاگیرات [illegible] خرج [illegible]

[illegible] که عاملان و بیشکاران [illegible] تفاوت و تجاوز نتوانند [illegible]

از [illegible] نکرده [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] داشته [illegible]

[illegible] ناصیه [illegible] باد [illegible]

کرامت همه اختصاص ورود سعادت فرموده سرمایه افتخار و اعتبار از همه جهات بر افزاید و فرموده از فضل
و کرم حکیم لایزال الالفضال اشرف تعاون یافته که از حضور انور بهمراه نجف خان بهادر ارشاد شده بود
که در هر ملک و هر مقامی که لشکر فیروزی ورود اقبال فرماید جنس سکه آنجا در طلب تنخواه بتفصیل
خواهد شد چون حالا لشکر نصرت اثر بدار الخلافت نزول حرمت و اجلال فرموده این خانه زاد
موروثی جنس سکه دار الخلافت در وجه تنخواه بهادر مسطور میرسانیده باشد علام عقیدت ارباب
مرتبت مضمون شقه مبارک سعادت اندوز مفاخرت و امتیاز جاودانی شد خانه زاد موروثی
متابعت حکم واجب الاذعان سرمایه نجات دین و دنیا میداند لیکن احوالات ما اختلت حقیقه و کسرت
تنخواه داران حضور انور طرز جناب فرسبی باب عرض نموده نهم کاغذ مداخل و مخارج ارسال حضور
گردانیده بعرض رسیده باشد درین صورت که احوال کسرت تنخواه ها من داده باشد گنجایش
زر بازی حرف سکه دار الخلافت بابت تنخواه بهادر مسطور که مبلغ کلی می شود درینجا نمی بیند
تفصیلا بموجب تقدمه مجبور و بی تقصیر است واجب الیسته بوجه رساند بجناب خلافت پناه عالم بهادر
موقف عرض باریابان جناب میمنت مآب خلافت و جهانبانی و عتبه بوسان آستان
کرامت نشان سلطنت و کشورستانی میرساند خانه زاد موروثی بمقتضای خلوص ارادت
و اعتقاد همواره بارسال عرایض عقیدت مشعر احوالات اینجا و مراتب فدویت
و جانفشانی که در جوش سرانجام کارهای سرکار دولت و آبادی ملک و گرد آوری مال و اجناس
تقدیم میرسانیده و میرساند سعادت اندوز جاوید گردیده با این همه احوال خرابی و ویرانی
ملک که از حد بیرون باخت و تاراج حالیست باقی ندامت نظر بر خانه زادی موروثی جانب و الا رجوع
گرد آبادی ملک و استمالت رعایا بی قرار و بر و مر زوعات از امداد لو تقاوی و تعهد و پیمان و
[illegible] اخبار بعرض حضور [illegible] ظهور رسیده باشد بفضل الهی و اقبال بی زوال
وظیفه [illegible] فدویت و [illegible] مهمات [illegible] در سر انجام و انتظام
[illegible] و عبادت [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] تنخواه [illegible] سرکار [illegible] حضور انور
[illegible] بهادر مسطور [illegible] حقیقت تنخواه [illegible]

همواره جانب حضور پیش غلام فرستاده غلام نیز به اجابت حضور بسر و چشم ... آورده

تعظیم بجا آورده هر یک را المقدور حالات تنخواه و استمالت ... کم و بیش ... اخراجات کرده

تا امروز بالقدر پنج لک روپیه در وجه تنخواه رسانیده چون جا بدلو ... تنخواه در اینجا

هرگز مد نظر نداشته کاغذ مداخل و مخارج و محاصل و چکله و فهرست اسم نویسی تنخواه داران

و اخراجات ... وغیره پیش نصیر الدوله بهادر که از حضور انور مختار کارهای صوبه و چکله

اند مفصل ابلاغ داشته از آنجا که بهادر موصوف درین روزها برای ملاقات نواب

وزیر الممالک بهادر روانه فیض آباد شده اند تا حال از حضور منقح نشده و غلام متواتر

نوشته اند که کاغذ با اسم حضور انور ارسال داشته چنانچه کاغذ مداخل و فهرست اسم نویسی

تنخواه داران مذکور بحضور گرامی ظهور مدتی است جناب خلافت مآب ارسال داشته تقاضای

تنخواه داران روز بروز المقدور در افزایش است که فرصت کارهای دیگر ندارد از فضل ... درم

غلام پروری امیدوار است که کاغذ مسطور مفصل ... [illegible] ... از

سرکار والا ... ارشاد شود که موافق مداخل و مخارج اینجا تنخواه مردم ... فرمایند

که بموجب آن ... کرده رسانیده شود و رفع ... تقاضای هر روزه از مردم گردد

و غلام ... حضور والا مواسله بنام ... جناب خلافت مآب عالم بهادر بحضور ...

عتبه بوسان بارگاه ... قبله ... کعبه سلاطین ...

... خاص ... اختصاص ... در جواب عرضی ... سعادت ...

و دیگر ... هزار روپیه از محصول ... اتفاق ...

... سعادت و افتخار ... مفاخرت و امتیاز ... ارزانی ...

تفضلات ... پروری و مراحم ... نوازی ... الطاف و عنایات ...

... نوازش و عنایات ... پروری ... کمترین ...

... کارفرمای الطاف ... [illegible]

... جناب خلافت مآب ... خانه زادان ... [illegible]

... [illegible] ... جهانگیری و فرمانروایی ... [illegible]

چهار ماه سال عرضه اخلاص کمترین خانه زاد دولت ابدمدت [illegible] که غیر از تفضلات بندگان آستان کرامت اقتران

برای ارتقای مدارج ظاهر و باطن حبل المتین و تکیه‌گاه ندارد و دعا و عبادت جهانبانی در تقدیم لوازم بندگی [illegible]

جناب قدس [illegible] میداند همواره در سرانجام و انتظام کارهای که به میامن تفضلات و [illegible] خداوندی به من نسبت

آن مامور گردیده مصروف فدویت و غلامیت با اقبال عهد و بال خداوندی جمیع کارهای اینجا

از آبادی ملک و گرداوری مال‌الواجب سرکار دولت‌مدار و رسانیدن زر [illegible] مقدور به تنخواه‌داران

انتظام [illegible] دارد و دقیقه از دقایق حزم و احتیاط فدویت مهمل و نامرعی [illegible] از انجمله

تنخواه‌داران رساله [illegible] و محاصل [illegible] رسیده [illegible] تنخواه و از [illegible] جانب [illegible]

برای دریافت کاربرداران جناب خلافت‌مآب [illegible] کاغذ مداخل و مخارج و [illegible] تنخواه‌داران

ارسال حضور کرامت [illegible] منیر الدوله بهادر [illegible] و تنخواه‌داران

را [illegible] منقح شده آمدن کاغذ [illegible] و [illegible] تمام [illegible]

[illegible] لک روپیه که کم [illegible] از روی حساب [illegible] معلوم [illegible] در وجه تنخواه

[illegible] انتظار منقح شده آمدن کاغذ مذکور [illegible] دارد که هر کس [illegible] از تنخواه‌داران

ضروری و غیر ضروری کاربرداران حضور [illegible] مداخل [illegible] تجویز کرده ارشاد فرمایند

زر تنخواه [illegible] مذکور [illegible] رسانید و اگر چند روز [illegible] همین صورت [illegible] منقح خواهد شد

هم موجب [illegible] تنخواه‌داران [illegible] خاطر [illegible] تقاضای

هر روز [illegible] که روز و شب [illegible] مهلت [illegible] سرانجام کارها [illegible] تشخیص و تحصیل [illegible]

[illegible] اعتراض [illegible] این مردم [illegible] صورت [illegible]

[illegible] مبالغ [illegible] که روز و شب [illegible] و هر لحظه [illegible] کار [illegible] حقیقی

[illegible] دعا [illegible] آسمان [illegible] کاربرداران

[illegible] کاغذ [illegible] منقح [illegible] تنخواه‌داران [illegible]

[illegible] هزار روپیه از محصول [illegible] قسط ماه [illegible]

[illegible] اعلی [illegible] قسط ماه [illegible]

[illegible] بموقف عرض [illegible] حضور [illegible]

بجناب جلالت‌مآب [illegible] عالم بهادر

خلافت و جهانبانی و عشبه توسان جناب کرامت مآب سلطنت و شوکت ... بجهت

ازین نتوانستم احوالات سرانجام امورات اینجا و رسیدن تنخواه اینجا حضور انور زیاده بر اجل

جعلی و شورش تقاضا هر روزه انتها بر کاغذ مداخل و مخارج و فهرست اسم نویسی تنخواهداران

ارباب حضور میمنت ظهور نموده ملاحظه اقدس گذشته باشد تا امروز کاربرداران هیچ منقح کرده

ارشاد نموده‌اند و تقاضای ایشان هر روز بیش القدر و افزایش است که فرصت کارهای دیگر هرگز

دست نمی‌دهد غلام از وانمانده باشد و فریاد انم زدم و اندیشه اعتراض حضور اقدس به

جواب دارد نه روز آرام و این همه احوالات مفصل نیر الدوله بهادر هم علی الاتصال می‌نویسد

و داد بیداد می‌نماید که اگر صورت تنخواهداران موجب حال حاصل جعلی درست که بر منزل‌ها بخوبی

به تنخواهداران نمی‌توانند رسید و رفع ماشکل اینها نمی‌توانند شد و الا درین مجمل هر روز شورش ابتدا

در هر ... خواهد بود و هم به هیچ صورت درست نمی‌توانند از انجام جواب ایشان ... هیچ منقح

شده نمی‌رسد از فضل و کرم خداوندی اگر کاربرداران حضور میمنت ظهور ... کرده

کاغذ مداخل و مخارج و فهرست اسم نویسی تنخواهداران منظر نمی ... ملاحظه ... درست

راموافق محاصلات اینجا درست کرده عنایت فرمایند که غلام موجب آن راه رفیه بخوبی ...

هر یکی بله‌بند که رسانده و رفع ماشکل ... نتواند شد و الاحوال فصلی ... هم ... رسید اگر

اگر خدا نخواسته در انفصالات نمی‌شود چندی دیگر همین منهج می‌گذرد شورش ...

هزار نمی‌رسد و هر کس یافت و دست به دست گرفته برد و هر کس نیافت واویلا نموده به حضور

انور شکایات و شعایات ... غلام تقصیر ... هم ... می‌رساند و ... کرده ...

اعتراض حضور والاحوال که غلام سراپا تقصیر ... تقصیر ... نمی‌توانم در ارقام ...

هم بحضور اقدس و هم به نیر الدوله بهادر قصور نکرده اگر منقح نشود غلام مجبور ... امیدوار

است که مورد عتاب حضور نگردد بجناب خلافت ... عرضه عشبه توسان ...

... استدعا بندگان جناب خلافت ... شوکت ... شد ... والا

می‌رساند ... خاص کرامت اختصاص ...

خانه ... احکام ... شرف ... ازین ...

39

محمد سلیمان خان بندهٔ درگاه ... عامل معزول برای انجام موجب تمسک واجب الاداست
غلام بقید تمغه مبلغ ... وقوف کرده ارسال حضور اقدس نماید خانه زاد هر بارت مضمون نشقهٔ انور
سعادت اندوز گردیده احوال بدپردازی و دغابازی گردهاری چه بعرض مقدس معلی
رسیده باشد که پیش از مداخلت غلام زر خطیر از تنخواه داران وغیره متصرف شده در دغابازی
برای انجام را غارت و تاراج نموده سوای مال واجب مبلغ کلی از زمینداران بسبیل مصادره باوان
گرفته [illegible] کارپردازان حضور انور رو داده به تقاضای تنخواه داران به راه فرار اختیار
کرده امروز در پای چمن رفته [illegible] غلام [illegible] موجب نشقهٔ
خاص [illegible] وصول تنخواه بیرم خان بهادر در [illegible]
جد و جهد [illegible] حالا هم [illegible] امر جلیل القدر تا مقدور در سعی و تلاش
قصور [illegible] نسبت این صورت معذورت [illegible]
اطلاع [illegible] حضور پرنور احوال مفصل معروض داشته زیاده حد ادب آفتاب جهانتاب خلافت
و کوکب [illegible] منور و منجلی باد [illegible] سحاب مستطاب عنبر بوستان بارگاه
سجده [illegible] خلافت [illegible] حضور پرنور سلطنت و فرمانروا حضرت قبله و
کعبهٔ آفاق دام اقباله [illegible] غلام [illegible] بعرض [illegible]
عرض [illegible] آستان [illegible] رسیده باشد [illegible]
مجالات [illegible]
واپس [illegible] انجام کارهای سرکار والا [illegible]
سعادت اندوز [illegible] اقبال [illegible] خلافت مآب [illegible]
[illegible] واقعی [illegible] منفعه و تنخواه داران
[illegible] عاید [illegible] خان بهادر رسیده بود از آنجمله مبلغ [illegible]
[illegible] هزار روپیه در تنخواه
[illegible]
[illegible] تنخواه داران [illegible] موجب [illegible]
تنخواه کرده

در سابق بضبط و تحصیل ارکارهای سرکار والا بهیچ‌وجه مجوز اهمال نیست من‌جمله محصول تعلقه [illegible]
محال قبول مرشد زاده‌های آفاق دام اقبالهم مبلغ [illegible] الف هزار روپیه سابق ارسال حضور انور
نموده بود و در قبول مبلغ [illegible] و دیگر ارسال داشته از فضل و کرم علامه پروری گفتار پرداز
حضور اقدس نا گفته بود که خلاهای [illegible] رسوله سابق و حال مرحمت فرمایند ظاهر است که بعرض
حضور والا رسانیده‌اند که باده‌های [illegible] سرکار والا علام موقوف ساخته [illegible] طلبیده است
نیست سرکس بعوض والا درست نمیده محض خلاف [illegible] باده‌ها [illegible] و برای طلب [illegible]
و تصحیح خود در اینجا آمده بود و بعد فراغ تصحیح رهانرو طلبخواه خودها گرفته پیش [illegible] سرکار رفته
حاضر شده‌اند و [illegible] مستمند علام خانه‌زاد موروثی جناب خلافت مآب بندگان حضور اعلی
اعلیحضرت و غیر از تفضلات خاص بندگان آستان عظمت نشان حبل المتین دیگر برای ترفیه احوال
و تعود و بهبود خود برار داده و لغایت دولت [illegible] بندگان حضور کرامت ظهور [illegible] یوم القیام
بر سر بنده‌های فدویت ارتسام مستظل و داشته اعلام بعرض [illegible] سلطنت [illegible] روایی
و درایات غالیات خلافت و کشورکشایی در عرصه ربع مسکون فرخنده [illegible] قرار داد
از فضل و کرم علام پروری امیدوار است که از کمترین بنده‌های جناب قدس مآب
منظور بوده مورد مراحم و عنایات خسروانه باشد [illegible] بحضور عظمت ظهور
بندگان جناب خلافت و کشورستانی حضرت [illegible] مرشد آفاق دام اقباله [illegible]
اختصاص که از پیشگاه خانه [illegible] پروری شرف صدور یافته بود و [illegible]
سرفراز [illegible] نموده از راه فضل و کرم ارشاد شد که علام [illegible]
یک هزار و پانصد گوله موجب [illegible] و پنجاه من باروت [illegible]
فیض گنجور نماید چون علام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برای [illegible] گوله‌ها و باروت [illegible]

دائم در انجام نوشته شده ورود ستاده و مردمانیکه از حضور انور برای این کار آمده بودند تاکید نموده
که روبروی خود تعیین بانند تمام زر مرتعار کرده ببرند با قبال میمنت اشتمال بندگان نجابت انتساب اقدم
امیدوار است که از تحصیل استعجال هماره بشده برسد زیاده حد ادب آفتاب جهانتاب
سلطنت و جهانداری ابدالدهر منور و منجلی باد والقاب حلاف [illegible] بموقف عرض ملتمسان عتبه
سپهر رتبه بندگان حضور پرنور و الانور خلافت و جهانبانی و حضرت میمنت مآب سلطنت و کشورستانی
میرساند و رونولا شقه خاص کرامت اختصاص از پیشگاه تفضلات بنده نوازی و غلام پروری
در روز سعادت فرموده کامیاب هزار گونه مدارج اعزاز و امتیاز گردانیده از لطف و کرم ارشاد میمنت مواد
شرف نفاذ یافته که حساب سی و نه هزار روپیه بجمیع تمام محال تعلق فرزند عطیه الهی افراسیاب دام اقباله
مبلغ چهل هزار روپیه حصه فصل خریف سنه باید و تا حال از عرصه یکماه در فصل خریف باقیست همگی الف
روپیه ارسال حضور اقدس ظهور گردیده حسب تواسط سابق اخراجات افراسیاب یافته بود
که چند [illegible] از محصول فصل خریف مصروف داشته باقی سال و تیر ارباب [illegible] خانه زاد حضور میرسانید
احوال [illegible] مذکور از شرارت و بد معاملگی تعلقداران و سعی و جهد تمام آباد نمودن رعایا
فراری و لوازم فدویت و غلامی که در گرداوری مال واجب داریم و بموجب عرض داشته
و با مقتضای خلوص عقیدت فدوی [illegible] مغفور و قصور [illegible] باوقات بندگان حضور
کرامت [illegible] فور عنقریب که صورت تشخیص محال مذکور متعلق [illegible] از یک روپیه تا چند هزار روپیه
بر حسب تشخیص بود مال سرکار دولتمدار موجب افراط بلاکم و کاست ارسال حضور انور
خواهد گردید [illegible] صورت و محال که یکدام از آنجمله [illegible] صورت فروگذاشت نخواهد شد بالفعل
مبلغ [illegible] فقط ماه [illegible] که بوصول در آمده بعد تحصیل [illegible] ارسال یافته آمده
[illegible] ارسال زر باقی فصل خریف سعادت اندوز [illegible] جهانی [illegible] غلام فدوی
دلشاد [illegible] کمال صدق و ارادت [illegible] تمام [illegible] سرکار دولتمدار اطاعت و عبادت [illegible]
[illegible] و سرا [illegible] از راه فدویت و خانه زادی لوازم خدمت و ملازمت
[illegible] محالات گرداوری مال واجب [illegible]
[illegible] والا [illegible] و ده روز [illegible] آن کارها
[illegible] زیاده حد ادب

بعرض مقدس معلی میرسیده باشد از انجا که مخابث دینی و اخروی مخصوص ... زادور با
لوازم خدمت و فدویت و حصول مرضات مبارک عتبه نوشیروان خطاب خلافت مآب است
همواره بدعای سحری از حضرت مجیب الدعوات مناجات ... ازدوله ... آرزوی ...
عبودیت سورت ترقیات مدارج جاه و اقبال بندگان نجناب والا نامراتب آماجگاه
آفاق گرد و واثق بهمه صدق ارادت و اخلاص خانه زاد موروثی منظور نظر وسیع بوده مورد
مراسم تفضلات خسروانه باشد از فضل الهی و اقبال بیزوال حضرت ظل سبحانی امیدوار
که اگر وقت مساعدت و طالع یاوری نماید در سرانجام کارهای عمده و مهمات عظیم مصدر خدمات
شایسته گردیده سرمایه سعادت و افتخار جاوید حاصل نماید سجاب خلافت بذروه عرض مقدس
ارسال میمنت انسان مذکور بجناب خلافت و جهانگیری میرساند شقه خاص کرامت اختصاص
که در جواب عرضه خانه زاد صدور یافته بود از پیشگاه تفضلات علام نوازی و بنده پروری
بود و روز سعادت فرموده سرفراز گردانید در باب ارسال و ارسال ... باروت ... علم ...
فرمایش کارپردازان حضور پرنور در انجا بنابر محقق نیست ... شده که ...
میمنت ظهور ... گوله و باروت مسطور بنابر نیست ... قرین
مقامات والا همچنان ... اعلام ... از فضل ... ایزد
الله تعالی در سرانجام بار برداری ... و غیره محقق عنقریب روانه دار الخلافه ... نماید
از فضل و کرم علام نوازی امیدوار است که از بندهای عقیدت ... منظور نظر مبارک ...
همواره مورد تفضلات بندگان نجناب خلافت ... و جهانبانی باشد ... جواب ...
خلافت و ... وسیر جهان ... سلطنت جهانبانی ... ابد الدهر ... باد سجاب خلافت بعرض
... میمنت ... بندگان نجناب سلطنت و فرمانروائی ... حضور ...
... عقیدت ... ارسال حضور پرنور ...
... گذشته باشد علام ارادت ... فردوس ... خانه زاد
... در سرانجام و انتظام کارهای سرکار ...
... بعرض بندگان نجناب خلافت ماب ... شده باشد ...

بعون [illegible] والله تعالی معاملات محالات اینطرف هم قرار واقع بعمل آورده در تحصیل مال واجب
سرکار والا مساعی زیاده نموده روز بروز در پیش [illegible] چنانچه احدی از متمردان هنگامه پرداز
تا به وظایف شرارت [illegible] بعضی [illegible] و زرها به موجب اقساط معروض وصول در آمده و می آید
و به تنخواه داران که به موجب پروانجات حضور قدسی آمده اند و می آیند رسانیده و می رساند
تا امروز زری که به تنخواه داران و منفعه و غیره رسیده و باخراجات ضروری در آمده از روی فرد
تفصیل بعرض حضور قدسی می رسد [illegible] خلوص [illegible] علاوه زری که در عرصه قلیل بمعرض تحصیل
در آورده و به رونق حکم جهان مطاع به تنخواه داران رسانیده و می رساند بعرض والا رسیده باشد
که در سالهای گذشته بایں [illegible] هیچکس رسیده اند هم از اقبال [illegible] جناب
خلافت مآب [illegible] خانه زاد موروثی است مال واجب سرکار والا قرار واقع [illegible] تشخیص
و تحقیقات در آورده موافق [illegible] حضور پر نور [illegible] میرساند و روز بروز [illegible]
[illegible] مداخل [illegible] و موجب [illegible] تنخواه داران و [illegible] علاوه نگردد
و [illegible] از روی [illegible] محصول [illegible] آفاق دوام [illegible] متواتر [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] باشد امید [illegible] موفور وصول نموده
علی الاتصال ارسال نماید علاوه عقیدت [illegible] به دست تفضل و [illegible] بندگان
حضور پر نور [illegible] و [illegible] دنیا و عقبی [illegible] و بصدق ارادت
از [illegible] جناب قدسی مآب والا [illegible] از فضل و کرم علاوه [illegible] امیدوار است
که [illegible] بنده [illegible] الاشفاق [illegible] همواره [illegible] رحم [illegible]
و نوازش بندگان جناب [illegible] باشد [illegible] عالم [illegible] خلافت و جهانبانی
[illegible] آفاق [illegible] جناب [illegible] امر جلیل القدر [illegible]
[illegible] حضور پر نور [illegible] الدوله بهادر [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] موصوف [illegible] انتظام کارهای
[illegible] سرکار والا [illegible] و انتظام [illegible] والاجلد [illegible]
[illegible] گردانده [illegible] بنده های عقیدت [illegible] حضور [illegible]

باعث خوشنودی مزاج مبارک است قبله و کعبه سلاطین هفت اقلیم سلامت عالیجاه عقیدت و
شب و روز در جناب مجیب الدعوات ادعیه و دارد که بقیه عمر در سایه تفضلات بندگان نجابت
اقدس بسر برده در کار و خدمات که باب مقدم لوازم خدمت جانفشانی که سرمایه سعادت و افتخار
دو جهانی حاصل نماید بیان خاطر قدسی مظاهر خواهند بود که علاوه بودن در حضور که نظر برای حفظ
اصلاح دانسته قبول نمیکردند و قسمی از جناب خلافت مآب بمبالغه و اصرار بسیار در باب از شاهزاده
بعذر و انکار غلام منظور نگردید بنا بر جانب اقبال و اطاعت حکم حضور مستقیم که مرا فی الحال
جاودانی تصور نموده اختیار کارهای اینجا کرده از همه حضور مخدوم و مهجور باشد بمقتضای
خلوص عبودیت و غلامی لوازم خدمت از خوش اسلوبی اینجا به کارهای اینجا از آبادی
ملک و استمالت رعایا و نرده مراوعات و گرداوری مال واجب کار والا بموجب مرضی
حضور انور باشد متابعت و استرضای بهادر موصوف قسمی که ملک اوله بعرض حضور
رسیده باشد در بولکه صوبه و جمله از حضور انور به تعهد بهادر موصوف آن بهادر
موصوف تعلیم عقیدت از آن نام نوشته است که کاغذ جمع خرج جمله اربع و لفرید بند
و اخر سال خود هم برای چند روز بالله اباد رسید که روبرو جمیع مقدمات تصفیه کرده جواب
غلام برای گرداوری کاغذ نقد دارد همان که از محالات فراهم شده می آید روانه
و خود بالفعل چند روز برای گرد آوری زرها در روانه شدن الله اباد تعجیل منتهی نموده اند
تا آخر سال در مراسلت زر که ها دقیقه مهمل نگذاشته بوصول رسانیده به خواهد رسانید
خبر رسانید بعد از آن باب برای تحقیق زرها باقیات در اینجا گذاشته خود سپاهی
می رساند هر چه جواب و سوال بیت ... بعرض می رسانید در صورتی که جواب سوال ... دیگر مرا
با نیکار بهر نماید غلام نامقدور الفصال کاغذ در اینجا متوقف بعضی غلط گرید ...
کرامت الله الحمد و المنة که از مدتها خبر ... بر برده است ... الله الا له بعد ...
حاکم ... مهمی ... سرکار ... ثمره ... جمیع
طالب احتیاج ضروری گرداند ... بعضور ...
عرض ... بخیات سعادت اندوز بوده ... سرخ کاری ...

رسیده بود از حضور پرنور ارشاد و مبلغ والا قدر اسعد بودند ارکه فی الجمله لباس و زینت مجموعه
با چیزی داشته و در حصول سعادت اندوز شده قابل سرانجام بیکاری نتوانند و الحمد بابت
حالتی که دار در شرف اندوز گشته اول در اینهم چنین باب موجب استخفاف حال است معهذا
جهت خانه زادی درگاه والا تمکین را که در این وقت که مزاج مقدس متوجه انتظام امور سلطنت
عالم با انجالت در مقام لیاقت که عالی باشد تفضلات کامرانی بی‌صورت خانه نشینی در گوشه
خمول انتاله واجب است شکر و دعا باشد از آنجا که حرمت و آبروی علاقان از جناب مستطاب
اکثر مزاج مقدس متوجه گشته صورت اصلاح اسمعیه القدر ها که در چشمان سرمایه برابر است به تفاخر
و امتیاز نتوانند شد و کارها بی بابت لوازم خدمت و حالتی ها نیز بجا آورده منظور نظر
تفضلات نتوانند گردید به همه نگاه مراسم و عنایات هرگاه جناب اقدس سرانجام نتواند یافت
غالبیه در بیمدت یک سال که در جمله سرانجام کارها سرکار والا مصروف بود این مقدمات
هم منظور نظر داشت که اگر مزاج قدسی متوجه احوال خانه زاد موروثی گردند روزی بحضور
انور مشرف اندوز شده در کارها بی بابت لوازم فدویت بجا خواهد آورد و نظر برین معنی
در بن عرض مدت تعداد هزار سوار و ده هزار پیاده به نجابت از جوانان چیده و پسندیده همراه
نموده رفیق گردانیده اگر مرضی مبارک باشد و صورت سامان اسعد او این همه سازد در انجام
سواران و پیاده و غیره باشند تفضل گردد فی الجمله تعداد جالب بیت مجموعه جمع نموده
سعادت اندوز حضور انور گشته و منظور نباشد مجالب وسیعی که بیست شرف اندوز
[illegible] درود النور بلکه در بن سنه (?) با این همه معاش قلیل این قدر صورت (?)
بالفعال مجال نخواهد ماند از آنجا که سندی بیچاره گشته حالت عذر نداره و هرچه مرضی

جواب [illegible] از جانب عالم

ل از ورود سند صوبه الله آباد
به مجلس اقدس براین مندرسه (?) رفته بود که استکه چند بله و در سنه انتزاع
خاطر (?) نور بخشید و فقه جوابی انها داده شکاه گرم روشن است و علاوه آن با عوام
تا ... باب ... استنباط جمعیت نبوده بسیار در جمله نوراسیون (?) آباد
بود ... مانند ... ماده در مجالات خالصه والا دولت مدابیت و اعتنا

عظیم و تاریخ دوازدهم ساعت هنگامهٔ عظیم برپا نموده بودند که مفسدین بدرگاه [illegible] معاملات [illegible]
بحکمت عملی مهمات گذاشته بر سبیل یلغار کوچ بکوچ [illegible] ربیع الاول [illegible] در سواد [illegible]
کوران رسید مفاهیر جلادت تخمیر بکمال [illegible] و استکبار پیاده هزار سوار و جمعی [illegible] پیاده [illegible]
مقابله و مجادله قتال نمودند مفسدین که بسبب گذاشتن افواج بر معابر و مناقذ [illegible]
مجادلات کوچهای طولانی [illegible] که هر یکی شش صد سوار همراه نداشت تکیه بر فضل الهی و امداد [illegible]
حضرت شاهنشاهی و عون عنایت ذوالجلال [illegible] فی الکافی [illegible] و گوشمال اشقیای
باطل سگالی بمقابله پرداخت و از طرفین به تیر و شمشیر و برچهی محاربه عظیم بعرصه آمد و تا چهار گهری
جنگ [illegible] در میان ماند آخر الامر مقاهیر تاب مقاومت [illegible] فرار [illegible]
مغفر کار [illegible] و [illegible] و اقربای قریب سی که هر یک سردار [illegible] جان داده
در [illegible] داخل جهنم گشت و [illegible] زخمهای متعدد برداشته رو بوادی فرار نهاد و فتح و نصرت
نصیب اولیای دولت قاهره گردید [illegible] خجسته [illegible] ازان [illegible]
[illegible] و [illegible] و اقبال [illegible] ظهور این همه لطیفه [illegible] الهی محض [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] سبحانه [illegible] ابد الدهر بر مفارق عقیدت کیشان مخلد و ممدود دارد
خبر [illegible] — نگارش که از افاغنه بد سرانجام در نواح فتح [illegible] هنگامه [illegible]
فتنه و فساد گرم [illegible] قلعه [illegible] از [illegible] موقعه [illegible] رسید [illegible]
[illegible] که روز رسیده [illegible] اشقیا [illegible] عقیدت [illegible] در جوار [illegible]
که منتظر رسیدن فدوی باشد چنانچه باوصف [illegible] باران [illegible] و طغیان [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه [illegible] موقعه [illegible] که [illegible] قلعه ملحق [illegible]
[illegible] شد و [illegible] قلعه رسید که فوج [illegible] اشقیا جدا شده [illegible]
[illegible] قتیل و قابل در فوج [illegible] مقام [illegible] راجه [illegible]
فوج [illegible] صبح روز جمعه [illegible] از طلوع آفتاب [illegible] راجه [illegible]
همه [illegible] چهار کروه [illegible] راجه رسیده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]

به ایشان نمود تا چهار پنجگاه پی در انجا استاده ماند چون با سبب جمعیت قلیل توقف امکان هیچ وایه
نداشت معهذا النظر بر اینمعنی که در فوج متعلقان راجه را الرودت که صفا جسم زخمی رسید تا کنون در جمعیت موجود
ولایت فوج مردم قبایلت انمعه کمتر سلحه و فیلان و اسپان و غیره اشیا که بعضی در فوج و بلهور بعد
دفعه بعد از جنگ از انجا رسیده و انچه در انوقت بوالسند برداشت همراه گرفته و رای
بیرهان سنگه و حسین علیخان را که زخمها برداشته بودند بمعیت تمام او روز دوشنبه یازدهم ماه [illegible]
رسانیده [illegible] و الان [illegible] پیجا جمع نمیرسد احوال فی و اندیشی فتنه برداران انملک برای
عالم آرای عالی متعالی روشن خصوصا در نیوقت که این الوس عظیم بلند [illegible] که پرگنه
کراری متعلقه صوبه الله اباد متعلق است سر هنگامه و فساد برداشته [illegible] نداشت فوج نماید [illegible]
بر داز [illegible] دشمن سنگه [illegible] و سنگه چند به و کهنه سر دفتر اشقیا که با وجه [illegible] دارند
جمعیت کشیر و اسم [illegible] خته و از مرتبه [illegible] شورش نموده [illegible] میخواهند که مرتبه [illegible]
[illegible] برپا [illegible] سوار [illegible] همراه ندارد [illegible] حفاظت ملک و [illegible] و دانش [illegible]
[illegible] بعضا [illegible] و اسب [illegible] الکا بنواب [illegible] از راه فضل و کرم
کرعرض [illegible] غلام مرتب [illegible] بخط خاص میمنت اختصاص کشته چهارم [illegible] ابتدا از حضور عالی [illegible] فتنه
بود [illegible] روز چهارشنبه ورود سعادت فرموده ارشاد شده که رفتن [illegible] بطرف
شاهراه رسیده بصفحه راه نماید و فدوی علیخان و جمشید بیگخان را روانه حضور [illegible] و انچه از
حضور ارشاد میشود موافق ان [illegible] توقف [illegible] تامل نماید ازانجا که غلام بمقتضای [illegible]
[illegible] که انقیاد و اطاعت احکام [illegible] ذریعه حصول سعادت ابدی میداند [illegible]
[illegible] امور [illegible] نواند نمود [illegible] فوج [illegible]
[illegible] ارشاد شده و انها سبب [illegible] اصلاح [illegible] و [illegible] درست [illegible] غلام
[illegible] رسیده و [illegible] فتنه برداز [illegible] ضلع هنگامه پردازی [illegible]
[illegible] غلام در [illegible] چنانچه مردم فوج [illegible]
[illegible] اکثری [illegible] مفسد [illegible] در [illegible]
[illegible] بطرف [illegible] بروزی [illegible] شده متفرق کشته [illegible]

فوج رسیده بالکل گذاشته پس فرود آمده بیست و سوم ماه مزبور به مستقر الخلافه ایلغار راه پیما [illegible] آمد
و فدوی تعلیقجات و جمعیت [illegible] خان با نعمت روانه حضور مبارک شد الکافی تحریر پروانه تفضلات شامله
سیزدهم شهر ذیقعده سنه ۳ در ورود سعادت فرموده سرمایه مفاخرت و مباهات بخشید مقتضای
فضل و کرم که باعث انتظام امور و اجتماع افواج ارشاد شده غلام زاده را مقدور نگاه داشت
فوج [illegible] موفور داشته و مردم جا بجا الطلب جماعه و اراذل [illegible] در یوم جلوس [illegible] عمده
که [illegible] باشد بهم نرسید ناچاری بهمین مردم متفرقه که بهم رسید نگاه میدارد و در تقدیم
لوازم خدمت اقدس [illegible] بقدر مقدور جد و جهد واقعی [illegible] و بعضی [illegible] و نوکران
و [illegible] نسل و سمال ساخته در مثبت امورات مشغول [illegible] و حالات ملک [illegible] معروض
داشته که درین روزها هر صغیر و کبیر از زمینداران این ملک بکار فتنه و فساد در رسیده [illegible] بر داشته اند
و عاملان را بدخل ساخته بهنگامه شورش عظیم برپا نموده اند غلام تاریخ [illegible] ماه [illegible] جلیله
کوچ نموده بعد عبور کوه [illegible] در فیض [illegible] دایره کرده و مفسدان [illegible] را که جمعیت [illegible] بر
فراهم شده بهنگامه و آشوب تمام داشتند تاریخ پانزدهم سوار شده محاصره نموده بعد [illegible] جنگ
با بیشتر جمعی [illegible] کشته [illegible] و بسیاری دستگیر اند و بقیه رو بفرار نهاده آواره صحرا
ادبار شدند [illegible] فضل [illegible] اقبال عالی متعالی نا ممکن در [illegible]
و [illegible] و دقیقه [illegible] شده [illegible] انتظام امور صوبه [illegible]
تعالی جمع [illegible] حقیقت [illegible] العرض عالی [illegible]
زیاده جرات [illegible] الکافی جواب [illegible] پروانه کرامت [illegible]
[illegible] اختصاص که [illegible] از جناب فیض [illegible] صدور یافته [illegible]
در ورود سعادت [illegible] سرفرازی [illegible] از راه فضل و کرم [illegible]
[illegible] حرف بحرف [illegible] اطلاع حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] اطراف [illegible] ملک [illegible]
لوازم [illegible]

[illegible]

خبر آمد که [illegible] افاغنه که [illegible] بلند است مضطرب و از خوف و هراس مستعد فرار اند و هر صغیر و کبیر
زمینداران هوای [illegible] در سرحد متصرف بعضی اماکن [illegible] یافته هنگامه پرداز
فساد اند غلام [illegible] که باراده تنبیه آنها قصد کوچ نماید جمیع مردم از شهر خورد و بزرگ مع قبایل
و عشایر همراه میشوند و هر چند بوجوهات استمالت نمایم قرار نمیگیرند ناچار بنابر محافظت شهر چندروز
[illegible] اینجا حضور [illegible] زیاده بر [illegible] سوار [illegible] سوای فوج پیش از این همراه
فدوی [illegible] رخصت نموده بود در [illegible] روانه ساخته که بر محالات شاهراه رسیده سد راه
افاغنه بوده [illegible] محالات نمایند و از اینجا هم عاملان را به پرگنات فرستاده در بند و بست
امورات مستعد است ان شاء الله تعالی خود هم زودتر کوچ نموده هر جا که مناسب و مصلحت میداند
میرسد و تا مقدور در انتظام کارها و تنبیه اشقیا لوازم فدویت و غلامی بتقدیم میرساند
الله نواب موصوف غلام بر لب دریای [illegible] مجاذی [illegible] واپرداخت و میخواست که [illegible]
و فدوی [illegible] را علی الصباح روانه حضور گرداند نیم شب [illegible] همراه [illegible] قلیل اجل [illegible]
رسیده [illegible] که از زمیندار [illegible] باراده فساد [illegible] اجتماع مردم نموده خیال هنگامه
پردازی دارد و [illegible] مذکور برداشته در توقف [illegible] گروه اکثر متهوران
مسطور رو براه [illegible] والا به تنبیه خواهد رسانید [illegible] حال غلام در پاس لوازم فدویت
و [illegible] مراتب جانفشانی [illegible] قصور ندارد و بفضل الهی و اقبال عالی جمیع شورانگیزان سزای
کردار خواهند رسید الله نواب موصوف رقعه [illegible] که بنابر سرفرازی غلام بخط خاص
[illegible] شده بود [illegible] ورود [illegible] فرموده ممتاز گردانیدند از راه فدویت [illegible] غلام
نوازی ارشاد شده که اگر جمعیت قلیل همراه است [illegible] و فدوی [illegible] را
[illegible] لطف [illegible] همراه باید [illegible] غلام هرچند که [illegible] قلیل همراه داشت لیکن نظر
بر احکام [illegible] حضور [illegible] که در روانه ساختن آنها [illegible] جمیع
[illegible] اضافه و غیره که [illegible] معطل ساخته [illegible]
[illegible] لازم [illegible] فراری [illegible]
[illegible]

اینها موقوف نموده آن سرکار تعالی از بنجا کوچ نموده لشکر آمد و بمقابله سر کرده

بر سید ار وبه تنبیه و کوشمال رسانیده راه ها از جنس و حاصل مقابه بر [illegible] الف مواجب [illegible]

بیش از بین عرض نیمه بحمد عبور از بطرف دریا و دابره نمودن در جا بدبا لبره و داخل شده [illegible]

ده هزار روپیه بابت رکنانه سلطانی سکون در خزانه سرکار عالی معروض جناب فیض مآب

نموده از نظر میمنت اثر گذشته باشد مجروح عبور نمودن غلام ما بن روی دریا قریب برده هزار

کس از مقاسید که در تولخ و لمو و بهار سکو رسش وقف و برداشته مقابله بردار استقامت نموده

با قبال عدو بال بندگان عالی اشعار هر کدام بدر سمتی روی ادبار نهاده متفرق و براکنده شدند

و اینمعنی در القلع بهم رسید و در اطراف لکهنو و غیره محالات هم آنچه از روی نوشتجات

عمال معلوم شد بفضل الهی و اقبال عالی اینهم حیث لطمانیت است و بهیچگونه مفسده در بیان

خاطر میمنت مظاهر بار یابان جناب میمنت انتساب از امورات اینجا مطمئن باشند الحال بتاریخ

امروز که چهارم ربیع الثانی است از بنجا کوچ نموده در تعلقه بهار داخل خواهد شد و دیگر

فساد انگیزی در سر داشته باشد لشکر ظفر اثر را بر اینها تنبیه فرار واقعی می نماید مواجب [illegible]

مبارکباد تنبیه اعدا و حصول فتح که بمحاربه و مجاهدت بهادران فوج منصوره حاصل شده پیش از این

ارسال داشته بنظر اطهر در آمده باشد در ینولا که نوید تشریف بندگان جناب عالی بحضور انور

ساعت افروز گردیده هزاران سپاس واجب متعال تقدیم رسانیده الله سبحانه تعالی بلند پایه

را بهزاران و بهم دهور و عصور بزیارت مبارک سند مخلد و مبسوط دارد حقیقت نمود میعاد

این مملکت علی الخصوص چند بلها که باشند مثل آن میدهد اصلا بادامی رز و جیب [illegible]

و برهمی مخصوص دیگر محالات تعلقه و صوبه که تو انستند سمر و چند بلها و بودن ممتاز شدند در [illegible]

هر کس بشهور رسید از آن با دامی زر نمی نمی شدند چنانچه تو الحاجب قبله ما و تعلقی [illegible]

النهایت می نمایند از آنجا که لطفهای طوبت [illegible] بی [illegible] شده [illegible]

نوازش شده امیدوار تفضل است مواجب [illegible] امید قوی عقیدت سرشت [illegible]

طوبت از منعطف جبل المتین تفضلات بندگان جناب عالی متعالی است و [illegible]

و قدس و تقاضای [illegible] اعلام حالت و اقبال مطالب از [illegible]

[illegible]

[illegible] داشته‌اند همواره اثر پرتو مرحمت سایه ذات مظهر فیوضات را الی یوم المعاد بر سر فدویان
راسخ الاعتقاد مستظل داشته ابدالدهر سلامت و آزاد و در بقولا عرضداشت متضمن تهنیت
و مبارکباد جشن اعلی [illegible] و ویکم بجناب حضرت پیر و مرشد عالمیان خلیفة الرحمن ادام الله
ظلال جلاله ارسال داشته از آنجا که در هر صورت معتصم بعروه الوثقای عنایات عالیست
و بغیر از جناب فیض‌مآب دستگیری را نمی‌دانند از فضل و کرم امیدوار است که بمیامن تفضلات
بندگان عالی متعالی از نظر مقدس و معلی ملاحظه [illegible] از دیباچه و [illegible] همچنان خواهد بود
حقیقت احوال فدویت اشتمال مفصل بر ضمیر خورشید تنویر روشن و هویدا که بسبب کبری
و کثرت مخارج و عدم تنخواه جاگیرات و رنه از مدتی انواع تکلیفات و پریشانیها کشیده
در تیوقت میمنت فرجام عالیه به مواهب افضال بر کمال بندگان جناب عالی متعالی بعطای اضافه
منصب و تنخواه جاگیر بهره یاب کامرانیها و فدویت سرشت باهمه اعتصام بحبل المتین
تفضلات [illegible] تا حال امیدوار تفضلات و عنایات [illegible] شداید پریشانیها گرفتار از آنجا که منصبهم
ارادت و صفای اعتقاد از معتصمان دامن حرمت و اقبال بندگان جناب عالیست و بغیر از جناب
دستگیری را نمی‌دانند از فضل و کرم امیدوار است که بمیامن فیوضات نوازش و کرم بخشیها درباره پرداخت
احوال عقیدت اشتمال هم مراتب تفضلات و دستگیریها مصروف و مبذول شده باشد که بنوعی
اینجا [illegible] بجناب بلجا ... و ماوای نیازمند **نواب [illegible] جان عالم بهادر** تقدیم آداب سپاس
تفضلات و عنایات عالیه که در حق کمترین مبذول شده و مسعود اندازه‌شناس و زبان با طوق فروتن
[illegible] آفتاب از لعل است [illegible] ... جز بخاموشی چگونه شکر عنایات
اگرچه به سجامه بر طبق آرزو هیچ نیست اندکی از بر عمر و دولت و جاه و حشمت مقدار کمترین خود
[illegible] فسلان همیشه بنعمتهم ساخته امیدوار است که بقیه عمر در ادای مراسم عبودیت
[illegible] سعادت جاوید [illegible] ... جایی ابدالآباد [illegible]
[illegible] ... **[illegible] جنت [illegible]** تفضلات [illegible] از جناب عالی در باب [illegible] انجام
[illegible] مصروف شده [illegible] سپاس این همه عنایات و دستگیریها [illegible]
[illegible] بر رونق ارزش هیچ اندک [illegible]

در زمرهٔ متوسلان راسخ تصور کرده اسباب رضامندی خاطر عاطر سعادت مظاهر حاصل نمایند امیدوار است
که بقیهٔ عمر مشمول عنایات عالی بوده باشد نواب صفدر جنگ ارجاب اولوالعزم در تسویل باصغای هنگامه
و آشوب مخالفان که در سواری بسر دادن بان فرنگ گستاخی کرده بودند الغدر اضطراب
و اضطرار بحال عقیدت اشتمال راه یافته که نمی‌توانند معروض دارند الحمد لله والمنة که در حفظ
و حراست ایزد بی‌همال احوال اولیای دولت گردید بلطف حافظ حقیقی عافیت بخیر انجامید
اولیای [illegible] سایه همایون ابد النهر بر مفارق فدویان صمیم مستظلان [illegible] اولو عقیدت کیش کشفا امانی ارادت
و اعتقاد اعتصام دامن حشمت و اقبال مدرکه العالی متعالیست و غیر ازین [illegible] تفضل ما ربابان جناب
معیت انتساب دستگیری بر سر عزیز اولو بمقتضای خلوص فدویت قسمی که بسر انجام کارها و اتصال زر سرکار
والا پرداخته و به پرواز و از خارج بعرض مبارک رسیده باشد امیدوار است که بقیهٔ عمر در زمرهٔ عقیدت
کیشان عبودیت سرشت بوده بتقدیم مراسم فدویت سعادت جاودانی اندوزد و مبلغ نه لک
تصدق ارسال داشته در صدد برای خواهد یافت نواب صفدر جنگ قدری [illegible] دام اقباله
[illegible] بجا کبیر فدوی بخواهد رسانید و از مدت ۳ سال کسان علی محمد خان متصرف بوده [illegible] محصول
انجا با اتصال بسر کار شده از انجا که غیر از جناب فیض مآب [illegible] امیدوار است
که [illegible] اول شده باشد [illegible] سرکار فیض آثار تعین شود که [illegible] اول [illegible]
خانه [illegible] نواب صفدر جنگ [illegible] مبلغی از محصول چکله [illegible] در سال ۱۱۵۰ [illegible]
جواهر [illegible] داخل سرکار ذو الاقتدار بوده و برای حصول و اخلاص [illegible]
[illegible] تقاضا [illegible] در میان [illegible]
و [illegible] تا حال به واخلانی [illegible] حاصل کرده و داده اند [illegible]
چون از طرف راجه [illegible] جهت [illegible] و اخلاص مذکور بار زر نقد [illegible]
فدوی [illegible] امیدوار است [illegible]
و تا [illegible] بار زر نقد بدهند نواب صفدر جنگ [illegible] عقیدت سرشت [illegible]
بخلوص اعتقاد اعتصام [illegible]
[illegible]

[illegible]

جهان بهمواجبت نیومات خاص بعطای اضافه منصب و تنخواه جاگیر و تقرر رساله ها کامیاب [illegible] گونه
مادب و کامرانیهاست و حالات برکنانی فدویت بان سبب بجاگیری و کثرت اخراجات
بر ضمیر خورشید تنویر [illegible] انجا که بعطای طوبت ارمغمان دامن حضرت اقبال [illegible]
مظهر عنایات دیگر امیدانند از فضل و کرم امید وارست که درباره احوال فدویت اشتمال هم مراتب 46
تفضل و دستگیری بهمه معروف و مبذول گردد **نواب صفدر جنگ بهادر** غلام بتاریخ سیوم انبجاه روز
شنبه [illegible] متصل رسیده و سید اصغر علی نایب [illegible] رانیجا با غلام ملاقات نمود و فردا که بتاریخ چهارم
روز یکشنبه است از انجا کوچ نموده بموضع [illegible] به میر رسید چون بهار ازدها و لکهنو نزدیکتر است
ان شاء الله تعالی زود به لکهنو رسیده به مقصد که در انجا مقصد [illegible] گردیده باشد و سید علی اصغر خان
مبدیه باقبال عدو مال [illegible] تعالی به [illegible] و کوشمال فرار واقعی رسانیده بجناب [illegible] و کیفیت
مفصل معروض جناب فیض مآب مینماید **نواب صفدر جنگ بهادر** پیش ازین حقیقت رسیدن افاغنه
باراده [illegible] تا فتح پور و فرستادن فوجهای [illegible] همراه علی قلی بیگ خان و [illegible] مخذول [illegible]
[illegible] اقبال عالی متعالی موقوف داشته بنظر فیض مظهر گذشته باشد امروز که بتاریخ دهم انبجاه
[illegible] راجه [illegible] [illegible] به غلام نوشته بود با نقل خطی که غلام در جواب آن مبارالیه نگارش نموده
بجناب فیض مآب ارسال داشته اگر ارشاد شود راجه مذکور را [illegible] ساخته در سلک [illegible]
جنابعالی منتظم گرداند **نواب صفدر جنگ بهادر** روداد احوال [illegible] معروض داشته
[illegible] خارج مفصل بعرض میرسیده باشد غلام زیاده از مقدور بمقتضای رسوخ ارادت
[illegible] فدویت و غلامیها که روز و شب بکار سرکار [illegible] آورده و میآرد تا حال [illegible]
که [illegible] از استحکام قلعه و تیاری پل [illegible] احتیاط لشکر مناسب وقت بعمل آورده بود و
[illegible] بحضور معروض داشته با وصف جنگ هر روزه [illegible] هیبت فوج حفاظت قلعه و استقلال
کارها چنانچه باید بر جانب چون مخالفان ازان طرف پیشرفت کارها ندیدند حالا با غنیم و اتفاق
اشقیای [illegible] [illegible] گذر [illegible] گذشته هر گذر [illegible] رسیدند که [illegible] انجا
[illegible] رسیدار [illegible] [illegible] ساخته متفق و رفیق گشت از ان طرف عبور نمود
[illegible] [illegible] الله [illegible] و غیره که [illegible] مستند رسیده [illegible]

در مقابله بوده از این طرف بر فوج بورسش نمایند رحیم خان فوج [illegible] لطف
فرا جهانها بر ظاهر لیکن بمقتضای فدویت خود بنا بر آنکه مناسب مصلحت میدانند در تقدیم آن بوجهی که لایق
[illegible] و فوجها از هر طرف بر گذرهای بند گوز فرستاده بودند بلوازم محافظت و احتیاط حاضر و
مستعد بوده و نظر بر استرضای خاطر [illegible] بتقدیم جمیع مقدمات بر وجه بموارد حسنه
در مبالغت [illegible] فرا جهانها چاره ندارند از آنجا که جمیع راجهای و زمینداران [illegible] تمام [illegible]
با اینها متفق و مطابقه پرداز رسالت [illegible] ملحال [illegible] نمیکنند اگر
در عرصه موکب اقبال عالی زود رونق افزای این ناحیه میشود [illegible] مخالفان چنانچه باید جلد تر
بعمل میآید و الا انشاء الله تعالی تا ممکن [illegible] در تقدیم لوازم فدویت از جانب اینها
تقصیر نخواهد نمود نواب صفدر جنگ بهادر ملتمس بعرض احوال مبادرت نموده بمقتضای خلوص
فدویت تردد و تدبیر آنکه مناسب مصلحت [illegible] در انتظام و استقلال کارهای سرکار بجا آورده
و هر از دور از خارج بعرض میرسیده باشد [illegible] چنانچه محمود خان
و [illegible] اراده عبور دریای گنگ بگذر [illegible] بیج پور رسیده با اتفاق زمینداران
میخواستند عبور [illegible] و فتنه پردازی شوند غلام [illegible] داروغه توپخانه
با جمعیت توپخانه و غیره بر گذرها [illegible] احتیاط تعین ساخته و غلام علی خان
جماعه دار [illegible] و جمع دیگر [illegible] زمیندار
[illegible] زمینداران بیج پور [illegible] بالفعل [illegible] در بیج پور قیام دارند متفضلات [illegible]
[illegible] در السلطنه [illegible] و تقدیم لوازم حزم و احتیاط دقیقه [illegible]
[illegible] اتفاق میشود از فدویت [illegible] نخواهد بود و چون بجز از جناب [illegible] بندارند [illegible]
از جان [illegible] مستعد و حاضر نواب صفدر جنگ بهادر ملتمس بعرض [illegible]
[illegible] لیکن در این روزها [illegible] و [illegible] و استظهار [illegible]
سرفراز [illegible] غلام [illegible] بمقتضای خلوص [illegible] تقدیم لوازم [illegible]
اندوه [illegible] خداوند [illegible] ظاهر و با عقل [illegible] هیچ امری که [illegible] مصلحت [illegible]
مراحم خصوصی [illegible] اگر [illegible] [illegible]

ازانجا [illegible]

از انجا که تجربه عمر دولت ابد اسن اقبال زده عبرا از جناب حضرت ملجای دیگر ندارند بار مقیم از جان
در بدن باقیست در تقدیم فدویت و غلامی بوجهی مقصر نخواهد بود و توجه دور تر السعادت قدمبوس
کامیاب گردانند که حقیقت زود و لوا مفصل بعرض رسانیده در رکاب سعادت تقدیم لوازم فدویت
و جانفشانی سعادت جهانی حاصل نماید افاغنه در اینجا چند سر لشکری ند حرکات بعوا بینها از
هیچ طرف پیش رفت نشد حالا بد ریافت و رود موکب اقبال سراسیمه مضطر اند اغلب که زود
رخت ادبار بوطن خود کشند بعد از معاودت اینجماعه طاعیه در باب غلام هر چه ارشاد شود بکار آرد
نواب صفدر جنگ بهادر
موقوف بعرض عالی متعالی مد ظله الله تعالی میرساند پروانه کرامت
عنوان در ورود سعادت فر موجب سرفراز گردانید ارشاد شده که چون داراه حضرت به اکبر اباد عبور فرموده
غلام اگر تواند بعد اوازه شدن اشقیا با جمعیت از راه کور السعادت اید در حضور گردد حقیقت بر خاسته
رفتن مغروران زنب روز هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۳ از اله اباد پیش ازین معروض داشته تا حال
با نتظار حکم حضور توقف در اینجا داشت حالا که چنین ارشاد شد بمجرد ورود پروانه با جمعی
که همراه است از انجا کوچ نموده ان شاء الله تعالی زود تر سعادت قدمبوس سعادت اندوز میشود
چون در اینجا کاری نبود و مردم معتبر در قلعه گذاشته شده راهی بزبان شکر هم عرض نمبت
حضور معظم نموده سعادت ملازمت میرسد ظلکم ممدود باد نواب صفدر جنگ بهادر حقیقت بر خاسته
رفتن احمد مغرور از اله اباد بموجب ارشاد حضور عرضداشت خود باحرام قدمبوس بندگان حضور
و داخل شدن روز ... مسجد روشن متواتر عرض نموده بعرض رسیده باشد درینولا از روی
اخبار دریافت نموده که شادل مغرور از دست افواج فیروزی شکست فاحش یافته مجروح و مغلوب
فرار نموده غنیمت فراوان بدست مجاهدان موکب ظفر ارتسام دارند سعادت لشکر و سپاهیش این
حقیقه ... انکه بعد بعرض رسیده اوات سلطان بهشت بجانب ارذالت ان شاء الله تعالی بمیامن اقبال
ابد و بال جمیع مخالفان بدسرانجام بمعرض مستاصل و مغلوب شده داخل اسفل السافلین میشوند
امروز که پنجم شهر ... انجاه ... مه فوج کرده روانه بیشتر شد ان شاء الله تعالی زود کوچ کنان حاضر
حصول سعادت حضور کامیاب جاوید میگردد نواب صفدر جنگ بهادر در اله اباد پروانه عالی در وقع
بعرض ... غلام ... حقیقت ... از راه دور از انجا که در حضور ... غلام ... غلام ...

هم سعادت حضور بنده است نظر بزرگ و رعیت و لابد برکات سعادت لوازم فدویت بجا آرد و خود را از نجابت و اصالت
فارغ ساخته حالا که مقدمه جنگ انفصال یافت تا حال هیچ در باب غلام ارشاد نشده و بوضع با موجب
از آنجا که غیر از جناب حضرت ملجایی و دیگری ندارد و تا مقدور هیچ حال از فدویت و غلامی مقصر نبود
و تحول بعد از فضل و کرم امیدوار است باین ترتیب وضع قسمیکه مرضی مبارک باشد بدستخط خاص
مزین گردد اگر تفویض خدمت و مرجوعات مرکوز مزاج مبارک باشد ارشاد شود که خاطر جمع دارد بدرستی با مور
حالا این و اگر بغلامی حضور سعادت اندوز باشد مردم سوار و پیاده که با جمعیت همراه غلام باشند حکم شود که جواب
سوال اینها بعرض میرسانیده باشد در صورتیکه باین مهادر سلک غلامی حالا جابجا سرفراز میشوند سرگشته مردمان همراه
هر جا که حکم شود حواله نموده و اخراجات را انده تخفیف داده بغلامی حاضر باشد بهر وضع تابع مرضی مبارک است
نواب صفدر جنگ بهادر مردم همراهی غلام بسبب اجرای کارها و تصدیع فوت یک سال پریشانی
گرفتار هر روز انواع شورش و مکابره وارند اسپان بعوض روبرو و مسقط وغیره از جهاه برای قیمت خرج
و سوال تا حال بدستخط مزین شده و قبوضات تمام بابت ماه رجب جاری شده و قبض اینها نمود معذلک
است و تصحیح ماه بجای هم بدون پروانگی حضور ملاحظه نمیشود و غلام و طرفه حبس و حبس فتاده چون مقدمه
سپاه است تا و قبیله اجرای کار اینها نمانده باشد استقامت نمیتوانند نمود غلام اختیار انکار مخصوص بموجب
ارشاد حضور نموده و در هر مقدمه مکرر معروض داشته اگر نگاه داشتن این مردم منظور مزاج مبارک باشد
قبض تنخواه ماه رجب بدستخط مزین گردد و برای غیره پروانگی شود که اسپان وغیره روبرو عوض اینها موافق
ضابطه برداغ رسانند و تصحیح ماه بجای آن بی ملاحظه منموده باشد و بخاطر جمع نوکری حضور بالفعل و الا
چون غلام منحصر بر نگاه داشتن این مردم نیست ارشاد شود که تن تنها بغلامی سعادت اندوز باشد در این
و معروض مکرر بجاللایق میکشد نواب صفدر جنگ بهادر احوال غلام کما ینبغی بذات مبارک معلوم
که بعد از شهادت عمده الملک که در چه صورت بر فدوی بی تقصیر از سرکار خواهد رسید و هم از ملک [illegible]
مرجوع [illegible] به التفات عالی پرورش یافته و حالا که [illegible] آنچه تا حالا که بمقتضای بنده پروری
از خوان احسان فضل و کرم مرحمت شود سر تا به اوقات لذا الحال باین استعداد در خدمت
کار اجاره و جمع رحمه الله [illegible] از هنگامه مرد و هر ساله [illegible] بجهت [illegible] و این مقدمه [illegible]
تا بعالم [illegible] و اتفاق خود مناسب بیند بعمل آید جاری کار حقیقت انشاء الله بموجب ارشاد [illegible]
[illegible] حضور

48

که ورنه صورت بندوبست انجام ز سرکار جلال رسید و هم از طلب رساله فراغت حاصل شد چنانچه حقیقت
مفصله انجا بکرر بعرض رسانیده و از خارج هم معروض شده باشد تا وقتیکه بتنبیه مفسدان نشود
از دست نایب سرانجام زر و انتظام کارها ممکن نیست و غلام در توقف تعلل شدن از جناب عالی
بوجهی بر خود گوارا نمیداند و حالت مستعد له بر ذات مبارک مستور نیست لهذا اقبال از بارگاه حضرت منصفان
خالصه نواند مرا عدو شما بر پاس حرمت للذلک کمال دارد و از فضل و کرم امیدوارست که در آنچه حفظ
آبروی غلام تواند بعمل تعقلات چاوندانه مبذول گردد نواب صمصام جنگ بهادر هر همه کارهای
جگله و مفسدی رسیدار انجانداریت مبارک روشن بهمه حال از دولتمند و امیدواری دقیقه
عمر بخلوص عقیدت در لوازم فدویت و جانفشانی مستعد و حاضر لیکن ازانجاکه مفسدان تعهد ا
و سرانجام زر و انتظام امور از دست نایب بوجهی صورت نپذیرد و غلام بدون ارشاد و بدایت
جمعیت عرض نمیتواند که از فضل و کرم امیدوارست که حین حالا با اقبال عدو مال جماعه مفسدان برآمد
رونق از بهار اعلام سعادت رخصت بسر فراز گردد برگاه ارشاد و حکم بلا توقف با جمعیت شایسته
در رکاب … نواب صمصام جنگ بهادر از حضور میمنت ظهور رخصت شده شانزدهم
این ماه بجاجمو رسیده کارها به انجا انچه دریافت شد از اندازه قیاس بحر نموده زمینداران با عقاد
قلعهای مستحکم و مقامه بر طرف دست از ادای زر مالواجب برداشته اند و کهنسالی شکسته بر … بهادران
در تصرف دارند و بکارها جرئت تا حال برای تشخیص رجوع نیست با مالگذاری چه رسد غلام بسبب
جاه … برای … استعداد او … فوج شکسته نگاهداشته به تنبیه مفسدان تواند پرداخت
و بدون … اشتعال و وصول زر این جماعه نا ممکن و … مقام حیرتست اگر … فضل و کرم … فدویت
… برای جندی از حضور تعین شوند به تنبیه بعضی مفسدان پرداخته به سرانجام …
نماید و الا غلام هم از سر کار و این زر نیز از سرکار در صورت تابع مرحمت و تا مقدور …
و جانفشانی قصور نداند طلکم محمد … نواب صمصام جنگ بهادر رو داد احوال و حقیقت
تقاضای … مرتبه … معروض گذشته باشد … برای ادای زر … شده
… و حالت غلام بذات مبارک روشن هر چند از روی معقولیت … شود
… از سوزش هر چند از بندۀ غیر …

از فضل و کرم امیدوارست که پروانه موقوفات تنخواه مذکور صادر شود که این کارخانهها
رهایی و سعادت آید باقی سرکار هرچه از زر وجه حساب خالصه بوده داخل سرکار خواهد نمود در صورت
توقف صدور پروانه موقوفات اینها نمیخواهند که هر محالات در اختلاف بمانند و غلام نمیگذارد
که تا مقدور اینها دست انداز توانند شد چون اینها مرضی خاطر عالی ظاهر هرچه مرضی باشد ارشاد
شود که بموجب آن بعمل آید **نواب صفدر جنگ بهادر** هرگاه که از دستخط وکیل حضور
دریافت نمود که از جهت بیشتر مرسوله غلام در چه چیز برای نیابت و بموجب مرضی متصدیان
خالصه محالات متعلقه [illegible] پادشاهی تفویض کردند ناچار از آنجا که پاس مرضی و نیابت [illegible]
عالی متعالی در هر صورت سعادت خود میدانند هرگاه خاکسار متصل قصبه [illegible] پور رسید
باتباع امر لازم الانقیاد فی الفور از گورکهپور [illegible] قلعه [illegible] گروه [illegible] متعلقان [illegible] از مدتی
بسبب پریشانی احوال [illegible] گذاشته بود و درین هرج مرج [illegible] همچنین جانب [illegible] در انجا گذاشتن
مناسب ندانسته نظر بر [illegible] همراه برداشته و هم از طلب تنخواه فوج که [illegible] خطیر [illegible] بهر صورت فراغت
نموده روانه حضور عالی [illegible] الله [illegible] رسانید و درین ایام مردم همراه [illegible] طلب تنخواه [illegible]
کمال [illegible] نمودند و روز و شب [illegible] تقاضا [illegible] که [illegible] در تقدیر [illegible]
احوال [illegible] و پریشانیهای غلام [illegible] مبارک روشن در کار خود [illegible] حیرانست [illegible]
از دست اینمردم حفظ حرمت و عهده برای نماید ظهور اینهمه نابسامانی روزگار محض از نیرنگی
زمانه و شامت ایام خود تصور نماید بهر صورت بخلوص عقیدت و صفای اعتقاد [illegible]
و [illegible] تعالی [illegible] و تکیه [illegible] اند [illegible] و همین مراحم [illegible]
جناب [illegible] امیدوار [illegible] که [illegible] به مراحم جناب عالی [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] مستطاب [illegible] **نواب وزیر** روداد احوال عقیدت [illegible]
و [illegible] الله [illegible] طلب تنخواه فوج [illegible] صادر [illegible] رسیده تا
[illegible] تقاضای [illegible] مردم [illegible] استقامت نموده [illegible] اقبال عالی
[illegible] فی الجمله [illegible] روز روشن [illegible]
[illegible] جناب عالی متعالی [illegible] از انجا که بخلوص [illegible]

بجا نسخ العقیدت سرکار است و پرورش غلام همه صورت وابسته بدامن حق طلب امیدوارست
که نمایان فضل و کرم در باب غلام هرچه ارشاد شود بر وفق آن بعمل آید رد نواب [illegible] جنگ بهادر
پیش ازین عرضی احوال ارسال داشته از نظر فیض منظر گذشته باشد که بموجب ارشاد حضور
دست مداخلت از کوراجیکله وغیره برداشته برای همراه گرفتن متعلقان باله اباد رسیده بود
بهر صورت خود را در تحت قدم میمنت لزوم رسانیده بلوازم بندگی سعادت اندوز باشد
در ینولا نوشته خانصاحب یاقوتخان جیو رسید که نمایان تفضلات بنده پروری و غلام نوازی
بمحالات چکله اتاوه وغیره از جناب عالی بنام غلام تفویض یافته اداب تسلیمات این همه نوازش و عنایات
بخلوص عقیدت بجا می ارد حرکه انقدر تفضل و تفقد منظور نظر گردیده که پرورش عقیدت
کیشان راسخ الاعتقاد خصوصا پرداخت احوال غلام عبودیت سرشت که غیر از جناب فیض مآب
دیگری را امیدگاه ندانسته همه حال وابسته بدامن حق است و در هر صورت امید بهبود الفضلات عالی متعلق
میداند نظر بر ارشاد حضور بمجرد وصول رقیمه خانصاحب ازاله اباد کوچ نموده انشاء الله تعالی
زود تر بمحالات مذکوره رسیده در انتظام کارها چنانچه باید بلوازم جد و جهد بتقدیم میرساند
از انجا که غلام بصدق باطن از بنده های عقیدت کیش جناب عالیست و بغیر دیگری را ندانسته
و نخواهد دانست از فضل و کرم امیدوارست که معروضه غرضگویان بی تحقیق در حق غلام منظور
نفرموده باشند و از بنده های صمیم منصور نموده بتقصیر مورد عتاب نگهو لغایت الهی در هیچ حال از اطاعت
و القیاد حکم و ارشاد مرضی حضور سرمو تجاوز نکرده و نخواهم نمود و بکار سرکار در جان فشانی قصور
نواب [illegible] جنگ بهادر احوال روداد مواثر عرضی معروضه که هرچه از حضور ارشاد شود
بجا الوازم طالعیت و شب است لاکن بجواب هیچ ازان سرفراز نشده ناچار بسبب تنگی سامان
ضرورتهای طلبخواه فوج زمینه و پریشانی و ناتمامی مدها بدرجه کمال رسیده در انجا توقف بمعه اراده
که اگر بهیچ سر انجام ضروریات صورت بندد بر جمیع اولاد در سایه قدوم میمنت لزوم سعادت اندوز گردد اخر
درین ضمن اخبار بگوش و مقاله اینجا اشتهار یافته و بمقتضای رسوخ عقیدت القدر بیحد و اضطرار
معاودت جنابعالی بمحال ... خواب و خور گوارا ... از مار ... طالع ... که
محجور ... [illegible] ... سرکار ... که ... [illegible]

خلوص ارادت شمیلدار که در وقوف توجهی بخط و شمه از حال بعالی خبر آنجا باشد همچنین از روی اخلاص
که به جلال و به مطلوب رسید بجناب فیضمآب رسیده بتقدیم لوازم خدمت و جانفشانی بسعادت اندوز
گشته ان شاء الله تعالی به عنوان که متوانند زود بحضور عالی رسیده بشرف قدمبوسی سرفراز میشود

نواب صفدرجنگ بهادر

بموقف عرض عالی متعالی مد ظله العالی میرساند امروز بتسلیم انجاه
با آنکه یک پاله بر روز طغیان آب از بیم شکسته و فرار توانست کرفت بهر طرق عبور نموده در سواد عظیم آباد
وارد کرد با قوات نصرت اشتمال فرود آورده بر کناره آب انجا بموبهان بر سر جمعی لکوران جهلوتر براه
بر عاملان انجا قدری هنگامه کرم بودند اگر قرار میگیرند باشند عاد اجابت شکفته شجاع انجا القبل بتنه
متصل الکهو میرسید میر صالح خان وغیره عاملان با مرکبات ملک از اضطراب و بی استقلالی تمام نوشته اند
که در مملکت بسم تو مفسدین هنگامه دارند بدیع استمالت و استقلال حال چنانچه باید نوشته ان شاء الله تعالی زود
بحال الکهو رسیده مفسدی اگر فتنه پرداز بهادارند همه سابه بنیه میرساند و تحقیق برچهار طرف الکهو و قلعه مسعود
عاملان پالکهو رد از هنگامه متمردان انصلع نوشته بود لهذا بر لعه بر ... نوشته که جمعیت قدیم
تا چهار صد بالفعل سوار جدید نوکر نگاهدارند نوکر نموده در ولایت انجا الدشت کفایه نمود و اعلام بر سر
برای فوج بر هم خورده ملکر تکلیف علیخان جیول تمام نموده که سر رشته درست کرده نوکر نموده بفیصله
درست نموده باشد حالا از عهده انجام میرسد و سبکه باید همه سال مشتمل بر خرج خرج گرفته
همراه کرده بنه بقایا بر لا منع پرداخته انتظام امور قرار واقعه بتقدیم میرساند ظلکم ممدود باد

نواب صفدرجنگ بهادر

بموقف عرض عالی متعالی مد ظله تعالی میرساند حقایق متواتر
معروضه گشته و هم از خارج بعرض میرسیده باشد اعلام موجب ارشاد در اینجا اقامت دارد
میر عبد الله میرساران و علی رضا وغیره عمله حضور برکاه میرسند باتفاق اینها تا مقدور
در کار سرکار لوازم فدویت و دولتخواهی بتقدیم میآرد و در همه حال تابع ارشاد باشد
ظلکم ممدود باد

نواب صفدرجنگ بهادر

احوال فدوی بموقف عرض عالی متعالی مد ظله العالی
رسنیده باشد که در حین حیات نواب عمده الملک مرحوم وجه معاش فدوی باو استقلال
والد مرحوم از ... جاگیر شهادت مغفور مرحوم رسوخ عقیدت و تصمیم همت اعتصام
...ها جناب ... بحکم خود ... زمره فدویان راسخ الاعتقاد تصور ... میباشد ... ارشد

۱۲ بجمعه ...

که کلبه عمر این معتصمان لمحه بتقدیم لوازم خدمت که سرمایه سعادت جاودانی است فراهم آید و در خدمات این حال است که وجوهات صرف اوقات و بر قبه احوال همه متصدیان توفیقات شایان جناب سیادت اله اگرچه بنابدولت عنایات نگارها به چکله پوره مامور لیکن با حصول دعاخوانی گذران اوقات و
50 حصول استعداد منکه روزی نگار سرکار خالق فانی اساسه الله اکنون خداوند لک دارم که تشریف توجهه
عمدة الملک مرحوم در جاگیر داشت پیش از وفات آن میر و بعلت تشریف توجه در سرکار والاالضبط در آمده چنین که از پرگنه امرچ و پرگنه شاه آباد به جاگیر دارد از مدت دو اطراف
و نیته ما و روپیه است وجه از استخدامت همه که مهم حال تنفصلات بندگان مستظهر و
عمر از جناب حسن ثبات و دیگر بر این همه امید وار است که همیشه فضل و کرم نقد گذران
حالی و آسایش های بلطایف حالیات سرفراز گفته که در همچشمان بعنایات سرمایه ابرو و اعتبار برآمده و خسته
بیهوده کاری و ضد متکلم امور کرده و تقدیم لوازم خدمت و حالت فی العنوان نیز شایسته نواند نمود
اگر در باب خدوی همین ارشاد است که مسماجر چکله کوره اجابت نموده نشسته تابع مرضیات
ناچار از رستم ما تسلیم بزرگان دست بر داشته بدستور دیگر مساجران گذران اوقات نموده
در کوشه دعای برقیات عمر و جاه مشغول باشد نواب شجاع الملک مرحوم دیوان کل بنگاله
حالعالم بهادر نواب صاحب مشفق مهربان امید گاه مخلصان سلامت اگرچه تا حال بحسب اتفاق
ظاهر از تبلیغ رقایم نیاز خلوص لمحه و وفاق خود را بمنصه ابراز نرسانیده لیکن باطن میانه
باطن همقصد به اقتضای رسوخ همواره بذکر محامد کرامی ذات الانسان و بپوسته بتذکار توجهه
و اشفاق سامعه لذت افزای کام و زبان است خدا و تعالی و تقدس بر وفق آرزو و تمنای
مخلصان صمیم مراتب عمر و جاه دو ترقی و تصاعد دارد خلوص عقیدت که تصمیم باطن که در
خفا بر طبق اعتقاد دارد و دوار اند امور دلنوازش و تفضلات لمحه از معتصمان دامن جاه ثبات
و اوقات است بر خبر تعقب ختمه میسر نگردیده باشد همچنان تقدیم لوازم نیاز مندیها بحب
گرامی خصم و مرسم نخاطر ما رباشد و تعقب لهذا امید قویست که تقبه عمر در مراتب رسوخ
دقیقه فهمیده باشد نیاز احوال نیاز انتشان بگذارش خان صاحب با تو پخانه حیو مفصل مرس میگردد
یعنی این مسافت تعقید و کرده بسیار در بر امور لوازم شفقت و الطاف آن عهد معروف خاطر باشد

و در جا و بهمه حال از مخلصان صمیم متصور فرمایند مشمول اشفاق و مهربانیها باید داشت ایام حشمت

و کامرانی بالمسرة مستدام باد از طرف گوسائین مالگیر بالداری بنام [illegible] دیوان خالصه دعاگوی خیر متعلقان

را وبه رضا و تسلیم همواره وسیله انجاح مهمات ظاهر و باطن و متعلقات صورت و معنی

ان نافع الخلق مستجیب الفقرا بالا سلیع بکرو به بوبه از عهد صوبداری خانجهان بهادر مرحوم و بکرو به

از حکام نظامت عمده الملک مغفور و به وجه بند و معاش فقرا موجب [illegible] و انجات بر آمدنی

سایر میر بحری بلده الله آباد مقرر است تا حین حیات عمده الملک مسرور بالنعرف بود تمام

و کمال بالاتصال در آمده کافی کفاف جماعه گوشه نشینان کنج خمول که غیر از ین قدر قلیل

وظیفه و لوازمی هیچگونه در وجه معیشت معین بر آمدی نبود از آن بار که قضیه نامرضی آن مغفور

بر روی کار آمده عمله نظامت در ادای آن اسناد عالی شید محدد و مینمایند [illegible]

عاید ساخته اند هر چند این طایفه اعتکاف گزین مقصوره فقر و فنا اند که دامن دل از الواث

زخارف جیفه هوا و حرص نفسانی مبرا ساخته در روانه [illegible] که توکل کرده هر چند از ان

از النس بسبب توکل علی الله [illegible] برگ [illegible] انرا میکوشند چیزی که از چند ابراد [illegible]

کفته لهذا باسط ارزاق جهانیان کافل آمال است لیکن از انجا که بمقتضای او جال الرزق

فی قلوب الفقرا خبر من عادت الیقین حصول رضا و معموری دلهای خراب سرمایه آبادی

ملک عالم امان و [illegible] جهانیان است و قدرت بالغه یزدانی در ضمن این معنی چندین حکمت های

بدیع که عقل و لورای [illegible] در یافت آن بعجز و قصور معترف [illegible]

نظر برا این معنی چون آن معتقد صمیم را در طریق خیر مطلق و سعادت تام سلوک صادق [illegible]

خود تصور [illegible] بر این [illegible] انجا [illegible] که الحال چون این مخال [illegible]

در [illegible] آن در کف کفایت آن معتقد صمیم مبسوط و مربوط است لازم [illegible]

سند محدد [illegible] ادای وجه مرقومه [illegible] الله که موجب ایام تعطیل

و [illegible] آینده روز بروز بلا نافه عاید [illegible] باشند که جماعه فقرا ارباب [illegible]

بوده بخاطر جمع [illegible] و [illegible] بزدانی [illegible] و مواظب [illegible] این معنی [illegible]

اجر [illegible] مجسمه حسنت در دولت آن [illegible] توفیق [illegible] باد

[illegible]

از طرف کوکلتاش خان بهادر برای اهل جنبه سیوک صافی عقیدت درست اعتقاد صمیم القلب

بعد از ... کامیاب بمقاصد عظمی باشند مبلغ ... روپیه روزینه از انجمله یکروپیه از عهد صوبه داری جنت آشیان جهان
پناه مرحوم و یکروپیه از هنگام نظامت عمدة الملک مبرور تمام و کمال بموجب اصل در امده
از روی قبیله مغفور مبرور رهگرای عالم بقا گردیده متصدیان نظامت دست از ادای وجه بالفعل
باز داشته سند حضور طلب مینمایند و این معنی موجب تکلیف جماعه درویشان که بغیر از ان خبر قلیل
ثمر معاش ندارند میشود هرچند قاسم ارزاق مکنونات عموما کامل امال جهانبانان و خصوصا
حامل الثقال کوکلتاش نشان است اما چون ان سیوک درست اعتقاد را در امور
خصوص القلب دانسته می شود و این محال بالفعل متعلق بخالصه شریفه نظم و نسق ان قبضه
اقتدار ان معتقد صمیم القلب است لهذا اگهارش میرود که حسب انجام کار کوکلتاشیان از وجه
فقر و فنا که از مهمات جهانبانیست بعد در زاویه توکل دامن رضا و تسلیم گرفته اند مثمر حصول
مقتضیات ظاهر و باطن و مورث استغراق ... باید که وانچه وجوهات
ما تقدم ایام گذشته بوصول رسد و اینده روز بروز بلا تامل و تعطل عاید میشده باشد و سند
باطل حال ... کرده بغیر سند ... مبادا ... این ساعی مجسته موجب مقدمه افتتاح
... سعادت ... از ادای ... اسباب ... و سرور ... خواهد بود والدعا

نولرانی از جانب ... خانعالم بهادر بتائیدات سبحانی و ... فتوحات اسمانی
... روزگار آمالت و ایالت مرتبت ابهت و شهامت منزلت ... باد
مفاوضه محبت طراز مضمن بر این معنی که ... بر ... رسید و سند
... و ... کار ... از ... طلبیده اند و بالفعال
... و ... خان و ... خان ... از سوار و ... میبود ... نباید بر
وصول ابتهاج بلا ... ارجمند ... شهامت مرتبت ... امور
... ربیع الاول ... که ... از ... حویلی کوررا ... که ... عرور
و ... آمده ... داشت ... سوار ... در ... بودند
بود در امده ... و ... خزانه ... مجاز ... سوار ...

رسیده بجنگ مشغول شدند و جمعی در پیوستند از بن هجوم زنجه لازمه مجادله بوجه بردوات نمایان بظهور رسید

تا که هر کی جنگ دست بهم کرده بود از انجا که فضل الهی و اقبال بی زوال شاهنشاهی شامل حال بنده های بادشاهی بود

کنگاور حسن مجروح شده با پانصد کس از رفقای عمده راه گریز داده و داود نت سنگه پسر مردن سنگه

زمیندار هند با اکثری که رفیق مقابله بود بالنفاق راه فرار پیمودند و از بنطرف میر علی جمعدار با سی

را بور خود و میر رجب علی با ده کس و کهان سنگه برادری بالت کس و کسل سنگه با پانزده کس و لقمه

شجاعت بظهور داده بمرتبه شهادت رسیدند فتح و نصرت نصیب شد لله سبحانه تعالی

حصول این فتح را بر آن رسالت منزلت مبارک و مسعود گردانا و چون بهوز تواتر مفید الطاف

کمال یافته اکثر تشریف التشهامت منزلت صورت بگیرد با تفاق بهم دیگر خرسند و خاطر [illegible] رسید

رفت و در روب داده بود و هم ملاقات بر یکدیگر موجب ازدیاد خوشنودی خواطر گردد [illegible]

ما بین خوش افزای عالمیان کرد و ایام کام بار برادر مولوی در بن روزها قیمه مسرت ظهور از

صورت انتعاش خاطر مشتاق نشده بمقتضای تصمیم یکجهتی و صفای [illegible] طبیعت

منتظر دریافت اخبار مسرت ورود آن الطرف میباشند با تو هم شد حال روز یکشنبه [illegible] سنگه پسر

بملازمت رسید بهر انفصال معاملات صورت نگرفته بعنوانیکه مفصل منظور [illegible] الملاحظه قسم

خامه اتحاد و حواله خان عوالی نشان میر محمد خان که در اینجا رسیده بودند در مراتب [illegible]

و پاس لازمه حسن رفاقت دقیقه نامرعی نگذاشتند و چرا نباشد که از ان [illegible]

زیاده برین خیر خواهی سرانجام کارهای عمده مطمح نظر و مرکوز خاطر است در بنولا خان [illegible]

بموقع انجا که کارهای طرفین واحد و بهیچوجه شایبه جدایی و جدایی را در میان گنجایش نیست

هرگاه لمصروف باتفاق افتد نظر بر یکجهتی های بی تکلف مطلع باید ساخت که ساعی [illegible]

رسیده بموافقت یکدیگر در سرانجام کارها [illegible] شایسته بظهور رسید برادر مولوی فعانوضه

[illegible] از بعض فرط اشتیاق و وصول [illegible] وفاق [illegible] در صورت [illegible]

[illegible] که در جنب اقبال تو الصاحب [illegible] و خوانمردی و شجاعت [illegible]

[illegible]

[illegible] اصلاح امورات [illegible]

لیکن له

یقین که بحصول اوقات ابتهاج نشان تدارک ایام مافات انشراح دلها خواهند فرمود مساوات و نقابت دستگاه
خان عالی شان امیر محمد خان رسیده حقیقت احوال آنجا دریافته آمد تعالی الله [illegible] مشترق [illegible] ایام
جمعیت و شادمانی بدوام باد برادر مهرابای از جانب گوری خان [illegible] بهادر راجه صاحب مهربان
سلامت مفاوضه بهجت طراز مصحوب [illegible] شیخ محمد عابد و با نامه سوار دیگر وصول انشراح بلا حد و شمار
نموده القاب و اداب ارشاد حباب العالی متعالی محض سعادت جاوید انست فقرات [illegible] جواب مفاوضه
مجملا رقم بر خامه بهجت طراز گردیده الحمد لله و المنت که ذات ستوده صفات معدن حسنات و انصاف [illegible]
ممالک و احوال [illegible] استوار که حقیقت [illegible] تمهای کشیده بر خو نظر [illegible] شکور [illegible] جمعی از اصل باقیه
تعهد و اصلاح افغی محالات جنگله گوزالراه رو در رود ابلاغ نمایند بعد ملاحظه نظر تعمق و تفقد قسمیکه
[illegible] و رفاه [illegible] باشد توجهات مصروف خواهند فرمود که از ذات ستوده صفات
بمقتضای نجابت [illegible] توقع و چشمداشت عمده مطمح نظر داریم مرقوم خامه [illegible] شده
که دستک [illegible] بنا بر تقید العالی زرها بر [illegible] تعین شده [illegible] از تعقیبات توقع و اتحاد
[illegible] حضور نموده رطب اللسان شکر و توجهات گردیده و چرا نباشد که در هیچ امر توجهی معاونت و
[illegible] از انجا که [illegible] رسانیده یقین است دلسوزان [illegible] تبلیغ خواهند شد
که [illegible] زرها زود بر معوض وصول در آرند برادر مولرای مفاوضه بهجت طراز [illegible] از
[illegible] ایام وصول مسرت و سرور نموده خاطر مشتاق را که به دریافت اخبار خیریت [illegible] ابتهاج داشت
بشارت ابتهاج و انشراح لا محصور نمود بمقتضای یکجهتی [illegible] آنچه از ارقام حالات اطلاع [illegible]
[illegible] رقم پذیر خامه اتحاد گردیده از مقتضای خلوص [illegible] معافات
[illegible] نموده یقین است که در آنچه [illegible] کارها توانند شد مراتب
[illegible] بعرصه ظهور [illegible] گردیده باشد که بسبب [illegible] پروازی [illegible] جنگله گوزا
[illegible] انها [illegible] بود [illegible] و غیره انتظام معاملات محالات [illegible] خاصه
[illegible] صورت پذیر نشده [illegible] خطر [illegible] برذمه زمینداران آنجا باقی [illegible] انتظام
در [illegible] شده و تقید [illegible] بنا بر العالی زرها [illegible]
[illegible] بعده [illegible]

و در ادای این افاضل و نسایل تمام دریغ [illegible] انجالله کارها واحد و نوجهی حیی و جدائی منظور خوب راجه
مرقوم تعقیب یابد سهیل نگار [illegible] باید نمود که مالواجب فی بلا اهمال و اتمال جز حیل و استعجال سارغ و عاجل
داخل سازد براجه نورای از جانب لواء محمود [illegible] مفاوضه بهجت طراز مورث انبساط و ابتهاج
خاطر گردید و منعه بانکه موجب صلاح وقت بر رفعت و علای پناه امیر قلیخان حواله شده بود مفصل بمعرض اظهار
رسانید حقیقت اخلاص و یکجهتی آن ساکت مرتبت زیاده از آنچه در حیز عبارت در آید مستغنی خاطر روز بروز
مزید و موسس و انجام امورات عمده حسب شیمه آن [illegible] را الله تعالی برام تفخیم اطلاع آن ایالت
مرتبت استقرار و استحسان یافته بعمل می‌آید رجعید آمال یابت گوارای طبعت معلوم [illegible] موجب
صوابدید آن منبع المعان و استظهار عنایات نوالجاجت قیر و از قبول تا گزیر بمقتضای محبت
صمیم خاطر مشتاق ملتفات بهجت آیات بشمر و دریافت لطف صحیحت [illegible] ان مزید بموارد [illegible]
مراتب منبسط و مسرور باید داشت مهاراجه نول رای مفاوضه محقق نگار [illegible] عواطف [illegible]
بلا احصا نموده لطفیات الهی هرگاه از کوشمال اشقیای المضلع و تجمیع کامل [illegible] لفظی که [illegible] مکان معرفه
ملاقات شریف صورت حالات که شوقهاء هر روز در غلیان است فی رنیوالت تا بر اطلاع [illegible] که ارتفع
لفظ امده دیگر سرو صدا ان نگار رشخ حان شهامت و عوالی شان میر محمد خان الکف
می باید براجه نورای از جانب حافظ الملک بهادر رقیمه لطف طراز وصول بهجت شمول نموده مورث انبعاث
وانبساط خاطر مشتاق گشت مرقوم خامه تفقد گردیده که بر تهیه اسباب [illegible] فی ذمه جمع لسیاه کم [illegible]
می نماید اکثر معتبر می از انجا بمواجهه روبرو مردمان ماشاءالله الفصال [illegible] عذر [illegible] معروف
هرچه یابنات [illegible] باحجه ممکن که در ادای این تقاعد نوانند نمود اجمع از مقتضیات الطاف
کلام تصور نموده [illegible] بیش از وصول آن معاوضه بهجت اشتمال ۲۹ شهر [illegible] رجب [illegible] رفعت
دستگاه محمد حافظ و عزت [illegible] رتبت [illegible] بانفاق فیوضیت [illegible] واجلی [illegible]
موجب الهود و دیگر محالات و جمعو اصلاح [illegible] بعهد حضور [illegible] روانه شد [illegible] انشاالله
با امروز فردا میرسند چون ذرا مرحساب که [illegible] نوشنودان در میان [illegible]
نغوب [illegible] یقین که بمقتضای ضعفای [illegible] والطاف [illegible] کاغذ
نامه [illegible] ازو جز [illegible] ابر دفعه موجب الله واجب بر آلبه متوجه گردید [illegible] واصل خواهد شد

و او فرمان

53

در مقدمات دیگر هم بشیم الطاف و انصاف غور فرمایند و در آنچه موجب رفاهیت جمع‌شدار و مقتضای
الطاف باشد توجه مرعی خواهد گردید مشیخت پناه شیخ محمد عابد وغیره که درین ولا بدر لنجر رسیده‌اند
هر روز از شدت تقاضا ساعتی فرصت نمیدهند و بدین صورت نمیتوان انجام زرهای سرکار
و انتظام امورات صورت نمیگیرد جمع‌شدار با مقدور شب و روز در گرد آوری زرها سعی
و الحوالات ان شاء الله تعالی هرچه سرانجام می‌پذیرد بلا توقف و اهمال ابلاغ می‌نماید براجه مولا رای
از جانب نواب جلالت [illegible] راجه صاحب مهربان سلمه الله تعالی پنهان نسکه از خدمت واقف منفعت
دستوری یافته [illegible] در [illegible] بیشتر جمع‌شدار رسید بمقتضای اشفاق و توجهات
باطن مقدور باینکه بلد [illegible] او حواله شده بود حرف بحرف بمنصه اظهار و ابراز آورده
[illegible] در رفع تقیید که بمیان آمده و آنکه از خدمت شریف در مقدمه مبالغه نموده از خود
ابن الوقت [illegible] نصب العین بوده نوشته روز و شب در تدبیر سرانجام زر مساعی موفوره بعمل دارد
و با حال [illegible] امر تقاعد و اهمال بر راه نیافته چنانچه پیشتر از رسیدن [illegible] الیه
یک لک روپیه تبلیغ پذیرفته و تدبیر [illegible] در میان [illegible] بعنایت الهی عنقریب
رفع [illegible] و مشیخت پناه شیخ محمد حافظ را [illegible] و کاغذ و جمع و خرج روانه خدمت [illegible] افادت
نموده [illegible] جمع‌شدار در این صورت [illegible] شریف [illegible] مقدم بر جمع امور میدانند و در ابتهاج
مرضی [illegible] تفاوت و تجاوز مطمح نظر [illegible] محبت از ابتدا [illegible] و التفات و الطاف [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] صفات را استظهار قوی میدانند و [illegible] توجهات و عنایات [illegible]
[illegible] صد انواع کامیابی [illegible] ان شاء الله تعالی در آنچه [illegible] راجه صاحب مهربان
[illegible] جمع‌شدار [illegible] تقدیر مقدور [illegible] دقیقه مهمل نخواهند گذاشت [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] فرین طمانیت باشد و در مقدمه پرگنه اکبرپور [illegible] که [illegible] و در
[illegible] چنین [illegible] مقام [illegible] وقت [illegible] فرصت [illegible] عامل
[illegible] بتهاون [illegible] خدمت [illegible] آنچه باید [illegible] گذارش
[illegible] جمع‌شدار [illegible] موجب [illegible] شریف [illegible] ایام [illegible] کامرانی
[illegible] باد القاب راجه مولا رای از جانب نواب جلالت [illegible]

عمده ملک چوبلی کرا بمقتضای بی سعادتی و تیره سری سالها تا حال بر وجه عادت رجوع نا نموده از طریقه
زمینداری و مالگزاری پهلو تهی دارند نظر برینه و گوشمال و تعاقب سپاه بر حال و نظم و نسق کار با چند
سوار از انجا بعضی شغل کار پردازان سرکار گرامی از انطرف نبابان چوبلی الیه اباد و کراری
نقد نمیتوانند که بطریق استدعای رائو بلبهدر اسن عامل کرا با جمعیت خود رسیده لشکر [illegible] سپاها
شوند چون دهات پرگنه جابل و کڑا و کراری با همدیگر مخلوط و رعایا باهم مربوط نبابان جاب و
کراری جهت تلاش رعایای فراری ها و جهابر دهات پرگنه کڑا منقر لیند با نها تاکید شود
که نسخه معتبر بر وجه عادات تقرب شدند فراریان [illegible] در هر موضع که [illegible] عاملات [illegible] حواله [illegible]
دار فراریان دهات کرا که در محالات متعلقه سرکار باشند عمال انجا تعین نموده حواله عاملات نموده
باشند [illegible] مراسله [illegible] از جناب [illegible] عالم [illegible] معاوضه عطوفت انتما وصول [illegible]
با محصول نموده و از نوشته [illegible] که جمعی جیع فصل [illegible] مرسله [illegible] ابدا [illegible]
مبلغی را که از سرکار [illegible] ارسال حضور شده ظهور [illegible] اشفاق از [illegible] توجه [illegible]
و شکر و سپاس چندین برف توجهات از احاطه شرح و بیان [illegible] ساختار [illegible]
بجمیع وجوه [illegible] اشتها [illegible] کردنست او [illegible] همه شفقت و الطاف [illegible]
داراد و بابت [illegible] زمین شنبه [illegible] محمد حافظ [illegible] حال [illegible]
گذارش حالات مفصل مرقوم باشد [illegible] محالات [illegible] کاران [illegible] تاکید
[illegible] رمضان [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] بلا توقف [illegible]
[illegible] از جناب [illegible] عالم [illegible] مبلغ پنجاه و [illegible] روپیه [illegible] ماه ذی حجه
[illegible] یافته در [illegible] بموجب [illegible] گرامی نوشته [illegible] مفصل
دریافت کرد [illegible] حقیقت [illegible] طاعنه [illegible] گذارش [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
شیوه [illegible] اختیار نمایند اصلا [illegible] قول و فعل [illegible]
تا [illegible] معاملات [illegible] توجهات [illegible]
[illegible] الطرف [illegible] مقابله [illegible]

[illegible]

چنانچه بصورت پذیرد و حاله که از بن تسلط معاملات اسباب کثیره و سعی تردد چه سنداران بوقوع گرده که
چه سنداران از الطاف و اشفاق کرامت توقعات قوی دارد و فکر سر انجام با انتظام جمیع امورات
چه سنداران سنه بتوجهات قلبی شریف مبلغ کلا بذمه زمیندار بیجاپور و مانده واجب الادا است ادای
باقی زر سرکار دولت و نواب ذو الفقار جنگ بمبانی الطاف کرامت صورت نمیتواند گرفت لهذا توجه
والطاف در باب وصول زر ذمه زمیندار بیجاپور و مانده مصروف گشته موجب مزید اشفاق و منت
نامتناهی خواهد شد الخ راجه بول رای از جانب خالق عالم بهادر چه قطعه معاوضه بهجت طراز که حاوی
مخاوی محبت و اتحاد بود با پروانه بندگان نجابت نصاب مشیخت پناه شیخ محمد عابد رسانیدند و انچه
زبانی میان الیه حواله شده با ظهار در اوردند سابق رقیمه الوداد در پاسخ ان معرفت موی الیه
فرستاده و انچه اتحاد کرده بود توجهات کلامی که بمقتضای تعهد بلکه جهتهای دیگر با در امورات چه سنداران
بعمل در امده دلیل است که تشکر ان را بهزاران زبان نمیتواند شرح داد بفضل الهی از مراتب محبت و وداد
با ایشان انچه با حسن خدمات کارها که عمده مطمح نظر است و تفضلات نواب صاحب قبله مد ظله العالی
در باره چه سنداران مصروف و مبذول است بنزد خاطر کرامت بوجه احسن ظاهر که بودن چه سنداران بن
کارها محض بتفضلات انجناب است و چه سنداران خود را از یکدل دانسته اند جناب تعالی نصاب امیدانند
در مولا رفعت و مشیخت پناه شیخ محمد حافظ و عزت اثار بیربنت رام با کاغذ جمعواصلباقی تعهد و واصلباقی
محالات متعلقه سنه بنت کرامت رخصت نموده احوال مفصل با ظهار میان الیه حواله گذارش خواهند نمود
و از انجا که ذات بابرکات منبع الطاف و الطاف خصوصا در امور چه سنداران است لهذا دیگران متوجه
انچه که کاغذ مسطور که بچشم الطاف و اعطاف ملاحظه فرموده انچه جای و باعث رفاهیت
چه سنداران خواهد بود توجه سریع خواهند گردید راجه بول رای از جانب خالق عالم بهادر مفاوضه بهجت طراز
مضمون مبارکباد فتح که فی الحقیقت بقوت چه ستی و بکجهتی اهالی ان ایمن منزلت دست داده
وصول یافته زبان مسرور محصور نموده رخصت الیه بدم که معلوم گردید تاکید نموده که زود و سارع تر برسد
و تقرر بموقوف ساعت کوچ بلغت مبارکباد و همچنین بر نعمت چه نوباکیده مخادر سنبو بلغ پور امورات تنقیح
موقوف و بحالش بانی اسم و در معرضه بدالنیمت میرسد و همین قدر حسن انتم انجمع المکان امورد
انجام یافته بعوض ... بلاوات الشرایح و الفواید ان می افتد انچه از معتمد ...

باستظهار نواب قاسم الدوله بهادر ارقام یافته الحمد لله که اینمعنی بران اتالیق ثبت متیقن شده
مشتاق از چهار سال بهمین موکل دوامها مسلا است لیکن حالا که اتفاق همه یکبار صورت یافته یقین است
که اینهمه موکل هم اینها از پی خواهد یافت **براجه نولرای از جانب جالعام بهادر** راجه صاحب مهربان سلامت
ذات توجه و الطاف سامی از نوشته رفعت و مشیخت پناه شیخ محمد حافظ مفصل دریافت نمود ظهور اینهمه
عطوفت لازم مقتضات توجه باطنی است چرا نباشد که هم شما از ذات گرامی برآورده حسینه اثبات
امورات عمده نصب العین دالوشکر الطاف وسیع که همواره در امور هم شما مصروف توجه و ...
از احاطه تحریر و تقریر بیرون است او تعالی از اید برین بپاس لوازم کما ینبغی ... های موبی موفق دارد
در منوال مبلغ پنجاه هزار روپیه بقرض ساهوکاران و گرومی اثاثه دست داده سوای زر کیه از اولان
سرکار سامی از تهریت فی وصول نموده میرسانند بر سبیل هندوهات اطلاع ... فرمان ...
تنخواه نیست حون حسن و فتح جمیع کارهای خود باختیار توجهات شریف ... رفاه احوال ...
شریف منظور یقینکه بپاس مراتب تفقد و رافت های صمیم در انچه عهد ... شما ... شد در خیال
مطمح نظر گرامی خواهد بود ... در ادای مالواجب سنجت ... چنانچه با وجود ... اولان ...
و ... اولان هم شما ... ماه ... انجام پنجاه هزار روپیه ... زبان والد ... اینمعنی ... اولان شدید
تعین هم شوند و وصول ... در ... و غیر از الطائف الحیل ... و تعلل ... نخواهد بود و نظر
بر ایصال زر سرکار والده ... هم شما ... اولان شدید مولد تعین شوند که ... فرصت ... خود
در زاده ... تمام زر تمام و کمال ... اجل ... راجبت ... رسیدار ...
به بلوند شده ... مرقوم ... که در این سال ... از محصول انجا ادا ... و ... بلیغ
... و وصول ... برساند واگر بانحال هم در ادای مالواجب تحیل و اهمال ... ازین سمت
بلوند شده بیاید و اطلاع ... ازین سمت عبور دریا ... نموده بایصال زرها ... در
امده بدون اینمعنی وصول زرها ... ایام ... مهم ... شاد ... ام ...
براجه نولرای از جانب نواب عالم بهادر راجه صاحب مهربان سلامت در منوال ... مبلغ ... هزار
روپیه ... تبلیغ یافته ... و کیل ... نوشته ...
کار ... و ... خرچ رخصت ... نمود ...

بنا بر جمیع ضرورات مقدم و شب و روز در تردد و دوند بیشتر تحریر یافت تقیید بلیغ دارد و متعاقب هندویات [illegible]
ابلاغ می باید خاطر الطاف مآثر از این رهگذر مطمئن باشد حقیقت پرگنه مهور به تفصیل منضبط است که بموجب احکام
گرامی در باب ارسال زر به دفعات متواتر تاکید می باید بعمهنه جوالا نانهه نگارش یافته که در تحصیل زر اوقات شد
ابلاغ دارد و آینده در ارسال مال الواجب سرکار لوازم مساعی موفور و تقیید بلیغ بجا آورده بروقت بمعرض
وصول در آید ما شاء الله جواب رسم نموده بود و از روی اخبار سرکارها معلوم می شود که زر رسم تحصیل نمی شود
چون نقد رسم تشخیص محالات در میان است و تحصیل و تشخیص بعمل صورت نمی بندد نبود لهذا در ابلاغ زرها
فی الجمله توقف گنجایش یافته ایام جمعیت و کامرانی مستدام باد راجه نوبت رای از جانب [illegible] مهادر
راجه صاحب مهربان سلامت قبل از این مبلغ پنجاه هزار روپیه منجمله قسط شهر ذی قعده سنه [illegible]
[illegible] مبلغ پنجاه و چهار روپیه دیگر تبلیغ یافته انشاء الله تعالی مال الواجب سرکار قسط بقسط
بلا لازم بعد دیگر بتمامی بمعرض ایصال خواهد رسید گاوان توپخانه که ناظر [illegible] نوبهار طلب شده
چون بالفعل نقد گاوان موجود نبود مردمان [illegible] را به خرید تعین نموده شد لیکن تا وقتی که
از جاها خریده بند رسند و در انجا فرستاده نوبهار را طلبیده شود عرصه [illegible] دراز می شد
حقیقت فساد [illegible] و هنگامه پردازی مفسدان [illegible] بر ضمیر الطاف تخمیر [illegible] و هویدا
بالفعل [illegible] پرگنه حاجیپور و [illegible] بوده و غیره بمقتضای [illegible] مال الواجب
نموده بود در این صورت رفتن [illegible] مفسدان [illegible] کارها مقدم [illegible]
[illegible] گاوان توپخانه [illegible] حاجیپور [illegible] و بالفعل
[illegible] رسیده [illegible] گاوان خریده شد
به سرکار [illegible] رسند و گاوان آنجا [illegible] توقف [illegible] کیفیت [illegible] استقرار
[illegible] انجاب [illegible]
و اخبار سرکارها [illegible] ابلاغ یافته انشاء الله [illegible]
از پرگنه حاجیپور [illegible] معاملت [illegible] صورت [illegible]
اطلاع [illegible] ایام [illegible] و کامرانی مستدام باد راجه [illegible] از جانب [illegible] راجه صاحب
راجه [illegible] صحیفه نامه [illegible] بدستخط شریف مرقوم [illegible]

نمبر روز پنجشنبه بعلم ۲۳ شهر ربیع الثانی الطابق ۱۲۰۰ موجب مرقوم شده الف والله تعالی لعل بیع ابن پنج سند
از دو پیچ هیچگونه انتظار که بر وقت مطلب حسب ایما فرمایند عبور دریا نموده بخدمت رسید بر معبر
شب بالعبور دراوره ماه چنانچه امروز بسبب بیگاه عبور دریا نشده و بواسطه توقف و عدم
گذشتن قصد آنجا جمعو هم نکرده فردا که روز جمعه است لکاه نیز از همین معبر شبو راج نمود عبور
نموده متوجه این فوج که اینجا شد و در ضلع سوار و پیاده خوب بهم نمی رسید قلیلی که بهم رسید
انتظار بابت وارو عه داغ و تصحیح هم نکرده موافق قاعده سرکار جوق نوکر نموده و ماهر جماعه داران
عمده جوانان خوب بیروانی ناطراف فرستاده اند و قعتا از هر جا که بهم رسید نوکر کرده بیچ شود
بنابر گذشتن که مرقوم شده گذشتن هر جا از معابر این ضلع سابق بموجب احکام برای جهت پلک
بر معبر دریا چه کنک متصل برکنه ظهور رسانیده شد بر قدر که دیگر بهم رسید از انجا
که تعلیم آمده نموده متعوذ اهم جمعیت و کامرانی مستدام باد القاب راجه مولرای ارجانب نواب عالیجاه در
مفاوضه شفقت انتما متضمن اطفای نوایر فساد مفسدان اعظم کوه حماریه بهادر
بهادران فوج و نبه گواران کوران بسبب یحاربه خان شهامت و عوالی شان رب العزت
بهادر وصول ابتهاج بلاحد نموده موجب انشراح بی پایان و مورث ابتهاج فراوان گردید
ناصر حقیقی همیشه منصور و مظفر دارد اندکی بود که از طرف باب کمات مرقوم شده
متحاویل هم متحدول و مشکوک شده باشد بفضل الهی از کوشمال اشقیای این ضلع و جمعیت
یقین که برهمان مفروره ملاقات تعریف صورت خواهد بست که سوفیها هم روز در علیان
در منوالد از اخبار برکاره و جواسیس معلوم شده که سد و سنگه بیماری ضعف مبتلا و بنوع
بنجاد العرصه اطلاع گرامی تعلیم آمده دیگر شرح احوال نکارش جان شهامت و عوالی شان
میر محمد خان الملک ف بر خاطر محبت تحریر میکرد و القاب راجه مولرای ارجانب نواب عالیجاه
عاطفت با مجابت که در مقدمه احوال متکفل خان و عزت خان و نقشه بلیغ هدویات و قسط مصحوب
شتر سواران ابر لعه یافته بوصول رسید درین باب خیر دل انبساط و اورون احوال مسطوره بیش ازین
مسجت و رفعت پناه شیخ محمد حافظ بالا فرستاده بوعده چنانچه منوالیه بمکارت بنام او بر وه بموجب
مرصع اسلام عسکر جمع انرا ابلاغ خدمت شریف نمود قسم علیحده برحد تفصیل نوشته

ونیز برای اسپان عربجان لشیخ محمد حافظ احمد شده بود که بزرگ ایشان خوب باشد لضبط داده بنای را ابلاد
چون همه اسپان به پیشم هم سنددار رسیده بودند جمالع را روانه خدمت سامی نموده و دربار هیر سبیل هندوستان
بلکه جعلت از دست سایه کاران را فراهم آمده و نساخته هیچ نیز منفصل گردیده الحمدلله تعالی عنقریب
شده باشد هم ابلاغ خدمت شریف می نماید راجه مولرای از جانب حالعالم بهادر عطوفت نامه سامی
متضمن برانکه روز پنجشنبه دایره شریف در اکبرپور حوالی آن با وصول عاطفت نامه هم سنددار ور کپتان بورریر رسید
اتصال انتزاع د انبساط بلا احد نمود و از مقدمه مفاد سید انضلع و عزیمت رسیدن خود و کپتان پورتر
سابق نگار رقم پذیر خامه اتحاد شده چنین مرکنه محیا و متعلق لشیام سنده بوده او فرار نموده لهذا
بواسطه استحکام تهیات وانتظام انجا امروز پنجشنبه است در پنجاه رسیده انشاءالله تعالی فردا
که شب یکشنبه هم روز جمعه است در کپتان پور سیده چند ضرب توپ و فوج استه تعیین شود و از مقاسید بری
کپتان پور نیز سیده انهدام قلعه و اطاعت و رعیتگری اختیار نماید همین فوج و توپها برای موضع
سهپور نگار خواهد آمد و از ان بعد یس از ان مقاسید انضلع در موضع سهور رسیده بنه رمیداران اذعان
می نماید راجه مولرای از جانب حالعالم بهادر کرامی نامه عطوفت شمامه مشعر ضبط و تبلیغ
اقبال احوال قرار یافتن انضلع و صول ملطف نمودهم سنددار از خدمت کلامی فوج بطوع بمکر تسخیر کپتان پور رسیده
چون تا ده روز نتیجه بندر از میدار کلوی متعلقه کپتان پور که بجهالت ازهم رد و افساد او بسامعه گذار سابقه
بنیاد خاطر قدسی شد بالفعال رفتن هم سنددار بنو از چند روز در توقف و مدفون بودن هم سنددار
مید بوازم التفحص و احتیاط انکار که مانع طمانیت و جمعیت نمیتواند شد لیکن ما بین ایام گرامی
نیابت نمودن او درین امور تاکید بلیغ و تقید وافی نگارش یافته و سنبوار سرکار اسلا و راشجای فرستاده
برجه بمواجهه سنبوار تعلق اید نیز قسم خواند تا وقت اگر یکی از معتمدان سرکار سامی تعیین شود
و جمعیت هم سیدار میتواند شد غرض تا بکپتان پورکه متضمن احوال زمیندار رسیده بود ابلاغ یافته
اند انجاکه بقیه در اخراج آن تفاوت حال و ثبوت ثانی صورت تواند گرفت بمقتضای الطاف
فوجی شایسته با هم ضرب الضرب جنگ گوله که لاف خواسته باشد زود تعیین شود که استیصال متفوت مذکور و جعل
ساختن مرتعلق اید امرور است و بشیجم جنگ کپتان پور بنیز رسید راجه مولرای از جانب حالعالم بهادر
راجه جانجی میرزا از ارسال مکتوب نامه سامی در سیالو موضع گیرسه و حوالی ایلچی و منظور گشت حال برای کپتان پور رسید

کار مواضع مذکوره تمام چنانچه در خاطر و تفصیل آن بر وجه شرح گذشته بر کلیه امام توره عاقی نمانده او تعالی
سبحانه همیشه مظفر و منصور دارا د شنبه رسیدار آن سر سورچیان که حاجمو که منفسد مغرری ابند او انهدام
کار این آنجا جرور بر محکم رفعت پناه شیخ محمد حافظ را عازم خدمت شریف نموده بهره یاب شده
مفصل گذارش نموده باشد قسمیکه ایما شود بعنایت الله ایام جمعیت و کامرانی مستدام باد

براجه نوازی از جانب خان عالم بهادر عطوفت نامه گرامی وصول نموده شد از چون از کوچ
کوچ نموده بر دریای مانکور رسید بسبب آنکه دریای مذکور کمال طغیان داشت و کشتی مطلق نبود
در برو دهم سامان کشتی و عبور فوج تمام روز بتوقف و دست داد بعد ازان قسم از انجا عبور نموده شب
در میان جنگل تنور رسید امروز اراده مصمم داشت که بهر صورت که دست دهد خود را بگرامی خدمت
رسانند متصل قبیع سامی شفقت نامه بمبالغه تمام بمضمون رسید که در آمدن اضطراب نکرده
در قبوح دایره نمایند هر چند که دل میخواست که بدون وصول سامی بیک لحظه جایی دیگر توقف
ننمایند لیکن چون در مقدمه مبالغه تمام مرقوم بود ناگزیر از برد نیا چار بهمان جا مرو رفته دو انجا ارتقی
نموده چون خاطر بدون رسیدن گرامی خدمت بمجلس طمانیت نمی پذیرد و طبیعت بامید ... اینمعنی
قرار و آرام نیست انشاء الله تعالی فردا صبح از حصول نعمت مواصلت سامی بهجت اندوز
میشود بالفعل در انجا مرو رفته در میان ست اگر فوج در کار خواهد بود از انجا بجلد نیز خواهد رسید
نظر بر مقدمه جنگ سندار فردا صبح صورت بگرامی خدمت میرسد الکا راجه نوازی برای از
جانب خان عالم بهادر گرد بیع صحیفه عطوفت انتما وصول بهجت ... نموده سرور نامحصور از رفت ... ست
مبلغ ... هزار روپیه بمحله رقیط ماه ذی حجه بعد ... بالطهو اطلاع یافته آنچه از [illegible] ... ان
با جمعیت ... هزار سوار و توپخانه مرقوم گردیده رسیدن ... الله عنقریب صلح و ازجمله ... است
است که تعلقداران ظهور مقتضای کمال خیره سری و ناعاقبت اندیشی ... اتفاق
و انحراف در ... بمجیت بخیالات خام اصلاح ... راه ... آنکه ... از اتفاق
و انجام کار ... خاطر ... رعو ... آبا
شدید ... ازین طرف ... لشکر ... خواهد شد
بموجب ... و جا جلنر ... حقیقت ... کرد

بابت ایام سنه ۱۱۵۶ فصلی از روی نقل افراد معلوم شد همه وصفا برنگیه از رهای تقاوی وغیره ارشد جمال نوشته اند
مقرر و منافیات پرگنات برضمیر لطف پذیر ظاهر که مبلغ خطیر بر ذمه زمینداران باقی و واجب الادا است بهمین سبب
از روای باقی سرکار والا و نواب ذوالفقار جنگ بهادر هنوز فراغت نیافته علی قلی خان آنچه از پرگنه اربل
به تحصیل در آورده در طلب سواران همراهی تنخواه در آورده و برین زرها نیز کفایت نکرده مبلغی علی حده بابت طلب
این ایام برمی آرد چون ذات سامی مظهر انصاف و منبع الطاف است بهمه جال اشتر خانی شریف مقدم
فسخ انجا کرده و در ارقام حساب گذر نگذارد و خالق داد خان بابت پرگنه جو بلی الله آباد زر که بابت سنه ۱۱۵۶ فصلی
بعوض وصول در آورده وا نمود و زر بعد و سند از زمیندار کاربرداران سرکار حساب و اصلات انجا تمام
و جمال از خان مسطور فهمیده بگیرند جمع داسی ... حقیقت تبلیغ یافته حقیقت از روی آن میسر نخواهد شد و
افراد باقی ده ساله یک نیز ابلاغ یافته به نول شکو ... لوازی نهور و صداقت دستگاه عزیز القدر
و بوران نول شکو محفوظ باشند چون بعضی کارها ضرور در میان آمده از انجا کوچ نموده لکنواباد رسیده شد
و با آنکه از محال ... مجاور ... وغیره الطرفها رفتن ضرور لیکن بانتظار عبور العزیز القدر تا حال که
در همین جا ... چند ان مقاصله ندارد مقام نموده شد از انجا که باین منزل هم از انجا نیز برد
... مسافت بعیده ندارد تا عبور آن صداقت دستگاه در انجا توقف است لهذا انگاریشم میرود که
هر امور ضرور که رو دهد مفصل اطلاع و شد که به انجام آن پرداخته اند و از حقیقت گذاره و عبور دریا مفصل
مرقوم نمایند که اطمینانیت خاطر دست دهد با امور دیگر پرداخته اند و چه خبر پرداخته اند به ... راجه صاحب
من امروز همین وقت پروانه تفضل نشانه عالی متعالی ورود سعادت فرموده نقل آن فرستاده مضمون در یافت
خواهند گشت اینجانب همین اندیشه و تدبیر سابق بمبالغه و ابرام تمام گفته بود که متعلقان بالله آباد و فرستاده
جمیع نوکران با فوجی که همراه است در انجا باشد بموجبیکه ارشاد خواهد شد بجا خواهد آورد در ان وقت ...
استمع قبول نموده حالا همان مقدمه پیش آمد ... صورت اینجانب بموجب ارشاد حضور عزیمت حضور مصمم نموده
... روانه ... اراده حضور ... از همین طرف باید رسید که با اتفاق ...
روانه ... شوم ... مفصل ... که اینجانب بانتظار ... موقوف ...
روانه حضور شود زیاده ... مراج ... الولا وصول نموده بر حقایق مرقومه اطلاع دست داد
... حضور که با اتفاق ... بانتظار ...

بزودی باید رسید و هر روز مردم که فراهم خواهند شد اشتغال ساخته همراه باید گرفت چرا که بندگان عالی برای کارهای
طلب حضور عذر نموده اند و در توقف کردن روزی مردم هر قسم پر ضرور برای سرانجام اخراجات چرا
اینقدر تردد بخاطر دارند سابق هم تقید معهود در قصور شده و حالا آنچه از [illegible] قصور نخواهد شد
مرقوم بود که از کدام راه عزیمت حضور مقرر شده از اینجا خود همین راه موسی بکر و اتاوا و غیره شاهراه قرار یافته
معلوم نیست که قدرت علیخان جیو از کدام راه اراده دارند اگر از همین راه قصد داشته باشند [illegible] بهمراه آن
که باتفاق بنده بعزیمت حضور منعطف گردند بنواب [illegible] جعفر جنگ بهادر بموقف عرض مخبران
حریم حرمت و اقبال عالیه متعالیه دام ظله میرساند اگرچه در مدت یکسال [illegible] خلوص صمیم و رود احوال
ثبات استمال بعز رسانیده لیکن صدق عقیدت و رسوخ اعتقاد که بصفای باطن در پیچ و تاب دارند بدان مبارک
روشن که بقیه عمر سر ثبات در ربقه اشتیاق حرمت گذاشته از مخصصان حرمت و اقبال است معروض پیشگاه
عتبه عالیه شده باشد که درین سال [illegible] هیچ محال از تمام [illegible] العلاقه تعهد عقیدت سرشت با قبض جابه
زر تعهد از روی حساب تمام و کمال بسرکار رسانیده و اصلا باقی نزد وکیل موجود است آنچه باقی [illegible] از ادای آن
سر مو عذر ندارد و منصبداران خالصه منفتح حساب تنخواه چهار لک روپیه مرتبه ها در همان ۱۱۵۵ [illegible]
و شدت تقاضای انها بدرجه ایست که حفظ حرمت دشوار از انجا که بغیر از جناب [illegible] دیگر امیدوار اند
امیدوار است که بمیان تفضلات ابنیه لعرض بنده کالعالی متعالی رسد و پروانه موقوفات تنخواه فدوی
صادر شود یا بموجب تعهد بر ساله ۱۱۵۵ تنخواه گردد که از شورش انها رهایی تواند یافت [illegible] در باره عقیدت
سرشت موجب کمال تفضل و عنایات میتواند شد ظل عالیه مستدام باد بنواب [illegible] بهادر نواب صاحب الطاف [illegible] مهربان
مخلصان سلامت رافت نامه سراپا تفقد و الطاف مصحوب سیادت و رفعت پناه میر [illegible] عبدالنقی وصول رحمت و
انتظار موفور بهجه کامیاب سرور نامحصور گردانید و مراتب عطوفت و اشفاق گرامی که بمیان توجهات قلبی
مصروف احوال ثبات استمال است بگذارش [illegible] ابراز [illegible] شکر آنهمه توجه و مهربانیها
از حوصله قیاس افزونست او تواریخ دیرگاه [illegible] جانب وداد که مرقوم خامه الطاف شده [illegible]
[illegible] که بمقتضای فکر [illegible] منظور و ملحوظ خواهد بود
ایزد کارساز بمراد خاطر [illegible] حیثیت مخلصان [illegible] دل میخواهد [illegible] شهود جلوه گر ساز و بما به نخشد
علاقات [illegible] بتکلف و اشواق از مخلصان صمیم گرامی است ذوات منبع حسنات [illegible] انتظار

38

مستقیم میداند بهر حال از نیازمندان راسخ تصور فرموده برای کار و خدمتی که منظور خاطر مهربان باشند بی تکلف اعلام

باید نمود که بصفای خلوص باطن از رسیدن خود حاضر است و امتیعه فریعه از ابتهاج و انشراح جاودانی به پیرایه ایام

حالات و کامرانی مستدام باد بنواب [illegible] بهادر نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت حقیقت برخاسته رفتن [illegible]

از کوتوال و برداشته بردن توپخانه جنسی و فیلان و اسپان و [illegible] دفتر و [illegible] و بارود و [illegible] عاملان و کارپردازان

و تحویلداران محالات و محرران دفتر [illegible] این رقوم جا به جا گردیده در این ولا نیز منقبض نبود و سوای [illegible]

[illegible] هم [illegible] و رعایای شهر و مهات را تاراج نموده این همه اموال که متعلق او بود همراه گرفته

راه فرار پیمودند یقین که ظهور این حرکات ناشایسته و برداشته بردن این اشیا بر خلاف مرضی کارپردازان

سرکار خواهد بود و الاحال مال نیازمند همه از سرکار است اگر از حضور ارشاد شود هر چه در ضبط خود دارد نیازمند [illegible]

جناب حوالت نماید اما در صورتی که کارپردازان سرکار او را طلب داشته اند و او همه اسباب برخاسته برد موجب

تعجب است رفعت و عوالی پناه محمد علی بیگ بخدمت مستفید می گردد و مفصل گذارش خواهد نمود از آنجا که جان و

مال همه از سرکار است تقیید باید فرمود که توپخانه و دفتر وغیره اشیای تمام سردار برسد که امتیعه موجب مهربانی

خواهد بود ایام [illegible] و کامرانی مستدام باد بنواب محمد قلی خان [illegible] تفقد و الطاف که در مقدمه تعیین فرمودن

[illegible] اولاد [illegible] وارد [illegible] غیره [illegible] رای و توجه در کارهای نیازمند بظهور رسیده از نوشته میر علی نقی

مفصل دریافت نمود و شکر و مهربانیها بتقدیم رسانید چرا که [illegible] توجه و تفقد معروض نگردد که ذات سامی را استظهار

قوی میداند و بهر حال تقویت تمام از توجهات شریف وارد اگر از جانب اینقدر اشفاق بعمل نیاید دیگر کیست که

در کارها توجه فرماید [illegible] و جواب و سوال که در اینقدر به [illegible] میر علی نقی در میان آمده مسموع گردیده تا [illegible]

اشفاق و الطاف که [illegible] بر حال نیازمند اینقدر که باید مصروف است لیکن ظهور امتیعه از [illegible] روزگار میداند

که تمام سال اینقدر [illegible] برایشان نمایان [illegible] و در رکاب عالی متعالی چندان زیر بار خسارت گردیده حالا که در اینجا رسیده

هر چه باقی بود نیز [illegible] حرام [illegible] این حرکات ناشایسته را داشته توجهات مال نیازمند همه از جناب عالی متعالیست نظر بر این چیزها دارد

و این خسارت هم علاوه بر آن [illegible] و دیگر تصور نماید از آنجا که ذات تفقد آیات [illegible] و مهربان خود میداند

و از توجهات کرامی چشمداشت [illegible] و اطلاع [illegible] ضرور بود که تا بحال اگر مقصد با حضور [illegible]

چون تب [illegible] هم در اینجا گذاشته نیازمند متعذر است [illegible] حضور نگردد و اگر [illegible] میر علی نقی

را رخصت [illegible] باید فرمود بنواب قلیج خان [illegible] نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان [illegible] مهربانها

که در باب خود بپرداخت مرجع شده از نوشته منشی میان محمد علی بیگ مفصل معبر گردید که [illegible] تجلوش تابش

زوال [illegible] مبارز شد بهانه تخصیص و رخدمت سراپا منشی دارد در ضمیر الشفاق که ضمیر خاطر حقیق ارزد که کمال ارزو همین است

که مستفید خدمت بوده لوازم رسوخ صمیم [illegible] منصب [illegible] ابراز رسانند [illegible] بهمچو وصول اشفاق نامه رفعت مناط بود که باز

از نوشته پروانه الطاف ساخته که دعوا جازت عزیمت گرفته بیاید تا حال جمع مردم سوار و پیاده را نهیت مجمع نمی نمود

فهمیده که نوشته شده مشتمل بر [illegible] چون از انها در اجازت توقف شده و درین [illegible] خبرگیری مردم سوار

هند اکثری مضطرب شده متفرق گشتند و انها که از رفقای قدیم و فی الحقیقت مبنای اعضا و خوارج اند

همه همراه ازین جهت که بروقت ضرورت بدون مردم معتبر کار از سوده از مردم جدید سرانجام کارها چنانچه باید معلوم

لاجرم بهر صورت تا حال جدا نکرده از مقتضیات اشفاق و الطاف توقع انست که نظر بر [illegible] و مرج احوال کثیر الاجلال

بلوازم غمخواری و توجه باطن منظور فرموده اگر زودتر [illegible] کامیاب شده کامیاب گردد [illegible] برداخت احوال

همه حال لطف و الطاف گرامیست زیاده ایام [illegible] و کامرانی در [illegible] باد [illegible]

خربوزه شیرین لطیف تر از سیب زنخدان خوبان از میوه خانه الطاف ان کرم فرما وصول نموده بو لطف

تنها خوانی و دعاگویی رطب اللسان و عذب البیان ساخت حلاوتش اگر لب تقریر بهم نهم لب [illegible]

مطلب طرازی در بیان توصیفش وا و شیرین کلامیها میداد و افزونی از لب اگر کام طبع [illegible] طبع سعد [illegible]

در لغزش [illegible] از شیر جوشش کلامه نمکین [illegible] منور [illegible] در شوند [illegible] سایه فالیز [illegible]

و خانه خشک مغز را در بحر لطافتش [illegible] بنگر در [illegible] فلک [illegible] توان خواند اما فلک [illegible] مغز

مشتری طلعتش توان گفت اما مشتری [illegible] گروی [illegible] که از خطش [illegible] وار

خانه برقوس [illegible] چون مشتری [illegible] اندوخته [illegible] مغز [illegible] از نظر افتاب اموخته

حلوای پخته اتش [illegible] عبارت از انست فرد سراپا لذت از [illegible] نا مغز [illegible] باشد میوه [illegible] جبین

نغز [illegible] نوباوه روح نباتی [illegible] کند از لذت او [illegible] بخوبی [illegible] بود [illegible]

حبس او [illegible] چنین شیرین [illegible] که [illegible] شهید است [illegible] زبان [illegible]

[illegible] الصورت شیرین اب [illegible] فرهاد [illegible] تحفه [illegible] عاشق پاره پاره جدا کرده [illegible]

ولقد [illegible] هجران [illegible] وقت [illegible] قسمت [illegible] رسیده هلال عید لذت [illegible] گردید و زبان [illegible]

پاره قند [illegible] جگر [illegible] بیت عزوبت [illegible] پیوند گردانند. [illegible] گوهر [illegible] دل

[illegible]

راحت جانی فرستنده بسمع علیجاه بهادر میر طالب خان بهادر فرنگ ساعات شب و روز ان نظیر روز بخت
قرین شادمانی باد این مشتاق دیدار فایض الانوار بانتظار دمیدن صبح جمال مسرت اشتمال
و رسیدن روز اتصال خجسته مآل در شبهای مهجوری شیشه دل پر غبار ملال و طائر دیده پر آب
گهریال گردار ساعت بساعت در کوفت و ناله آرام و خواب را دادا اما از درازی شب هجران تا خنده برشگفتن
که مهابیم نیست گهریال بیچاره بمقتضای شرکت درد از بهر ختم که سیری میگوید خبری میدهد و اطمینان
می افزاید لیکن گهرهای خوانده بخت سیاه او طاقت و کجا تواند که چون دیده انجم بیدار بوده درین معامله تغافل
نکند ناچاران منصحح میشود که گهریال فرنگی که در انتهای انقضای ساعات چنین شبهای بی پایان
محتاج گهریال دست و ناله و کوفت ان اضافه بهر قدر تلاش بهم رساند مقابل نتواند که در مرور
لیالی فراق و ظهور صبح وصال ان برگزیده آفاق فیض بخش خاطر مشتاق این مخلص و فی نفاق باشد حالق العیسی
والا اسراق موفق و نعیش باد   نیزه شماری خامه نجا دم دیروز نگاری
گلبن عطار روح و قسم در تحریر بدایع خداوندی مشتری طالع خورشید اقبال است که بموج خیزی سیلان
عبارت اسیر کشتی فلک بلند رانه سپهر پامال لای انجم و کواکب نورانی و نور انگیزی تجلیات سحاب
کاسه در بوره چند سیار انوار سعادت و کامرانی تر و ماغ موجه نسیان الطاف قطره های شبنم
بیدادمن گلها کار فرمای گوهر ثمین است و بهار پیرای رایحه اخلاقش و انتهای گوهر در نطق اصداف
رونمای غنچه یاسمین عبارت بله از خاک رهگذارش اوج گرای بلند پروازی گردد سر به مردار دیده
خورشید است و نسیمی که از گلشن مجالس بصحبه رشک شگفتگی گرد که ای غنچه امید المروزه گه نامه فیض
لمعه انوار جمالش پرتواندوز تجلیات کامرانی شود و هزاران مهر تورانی از رشک فستان حسن دو دامن متوانند
هزارین بخت و اگر غنچه ببند شب و بان نسیم صبح بهار رایحه اخلاقش خنده زیر شگفته روی و تر و ناعقاب
جا و دو نی کعبه چنین قرار انشس میسود جیحان از بلند پروازی نتاج چنین آشیانی بر سابم بی تواند
به آسمان انگیخت   مهار گلشن اقبال ان سپهر توان   که زو سحاب کفش بهر زبانه موج سحاب
سمند عزم خو ماروبا اقبال عدو   زمین تلمزه درآید گرد زمانه رجا   فلک بمهر نثار زمینش
در شب غنیش   هر اوج روز رشد بالای لالا   کند شگفته و سیراب غنچه تصویر   نمایی لذت خلق کلم
بر روی شبنم عبارت گوهر گرفت گوش آرزو خوشحون   ز نو بهار سحاب کفش جهان بسبزه و شمشاد

همواره تا چمن روزگار جهان با عنبر از نسائم الطاف ایزد منان شکفته و خندان است نو بهار عمر و حیات انچه بود
شکفته طالع بهار اقبال از رشحات سحاب فضل و افضال ایزد بیچون کمال الامال طراوت و نزهت ما عمر باد

محمد علیخان بهادر خان صاحب مهربان مخلصان سلامت انکه نوشته بهجت جاوید عرض نمود که برای انتظام امور
صوبه و فرصت و وصول مقدم سامی بدین ناحیه القدر سامان عشرت و بیان و مانی با انبساط اخلاص مظاهر راه یافته که
شمه از ان بتحریر نیامد الحمد لله والمنة که از روی باطن جلوه ظهور داد و اسباب حصول نعمت مواصلت نامی
که بهترین نعمای دنیوی است بروی و خوبی سر انجام یافت تو مهر شهید و مهر منزل و هر جا که رب
خورم ان شهد و خوش ان منزل و آباد انجا اولا فی ظهور این لطیفه فضل الهی همواره فرخنده و مبارک
گرداناد و رفعت و عوالی پناه برقندار خان و نهور خصوصیت و دستگاه پرسرام و راسنگهه مت میرسید مراتب شوق
و ارزومی خاطر بمقتضای محبت این گرامی الها در نهر ملکه باطن خوش ظلی اختیاری میرسید تلذذ ارشاد شبیه که گراها
مفصل پیرایه ابراز خواهد یافت ایام بهجت و کامرانی مدام باد

میر ... علیخان بهادر نواب صاحب مهربان سلامت
مردم فوج همراهی که نامبرده و بهلول و غیره اجانب که در لت خود داشت بدافعه تقاضای انها نموده شد
ملک قلندر خان و صادق بیگ جمعداران قدیم که در مدت مدید انواع مراعات فیه و منه تعیناتی
حرام نمکیها حقوق مرتب و رعایت فراموش خشته سر بسر بیجا کمال انها هر چند فهمانیده شد
که انچه از روی حساب واجب باشد موجب راه و رسم و دیگران بگیرند برتر براه راست نمی ایند الغرض هم سردار
باین حالت هم میتوانند که انها را از این حرکات ناهموار نشسته و پشیمان سازد بسبب انکه وقوع مکابره در
در پیشی شیب احتیاط وارد ادارانجا که بر قعود و اتحاد میر با جمیع مفریان واحد و انعکار هم فی تعقیب
از صاحب است بکرم علیخان جیو بمبالغه مرقوم گردید که به انها تفهیم نموده تهدید بعمل ارند که موافق دیگر مردم
فوج بازده خود سرا رفع انفصال نمایند مرتکب شرارت و بیجایی نگویند و الا انداست خواهند کشید زیاده ایام
ت و بار ی باد

از طرف نواب جانعالم بهادر به تونکان خان صاحب مشفق مهربان سلامت شفا و صحت سرا پا الطاف
مشعر نوید خیریت و انشراح سراپا وفور بهجت و سرور خاطر خطیر ما شد مرقوم بود که حضور شفا و بیتعلقی
سابق حسب تشخیص و نواب صاحب مشفق مهربان محمد قلیخان بهادر ارشاد شده بعضی وجوه و جمعیت و سواری
بسردار نمیفند معاف بسفر بیگ با خلعت و سند خبر ابالا بسر سند این مقدمه مقصد میسر نشد
چرا بنهم تعطل از جانب مفسد بات معروف بکرد دو ایام انبدا عبرا انتخاب دیگر برابر است معهود خود

والسلام بالخیر

وابسته نگاه شفقت و الطاف بندگان آنجناب عالیه اند و بخلوص عقیدت از مخلصان دولت جناب اند اگر

از آنجناب خبرگیری احوال اینها شود بعید نیست که به مراحم و عنایات سرفراز توانند گشت و او تعالی ابد الدهر

60 مسند نشین ارادت و حالت پر ملالت هم استدراک از خارج مسموع شده باشد و هم متواتر محامد بحضور عالی و هم بخدمت

نواب صاحب و مشفق مهربان محمد قلیخان بهادر مرقوم نموده بود انفصال نگاه نوشته اعاعبه و لب قزلباشی

کوه و جبال از جناب عالی متعالی چندی تعلقه نصف پنج محال جعله کوثر امامور شده هر چند القدر ها بود

که کافی کفاف توانم تا بروقت بکوشش قناعت اکتفا نموده از تفضلات عالی توقعات عظیم و چشمداشت

بسترگ داشت نمود تلافی نخ زمانهای سابقه و ادای باقیه طلبخواه رساله اصلاح شده بود که بابت

عمل بمیان آمده و چه سنداریا تمام حرف و تکلیفات بر لف برای پرورش متعلقان باالله آباد رسید

در هنگامه تقاضای قوم قسمی که مبتلا گردید که حفظ حرمت سواران مهر صورت از اثاثه و اخبار که

در رابطه داشت بدافعه تقاضای اینها نموده از چندی بارادهٔ حضور در باغ خلد آباد دایره دارد

بتخصیص در این روزها که خبر هنگامه ها به حضور مسموع شده از بس تعهدات و اضطراب یک لحظه بودن

اینجا برابر هزار سال میگذرد و خلوص عقیدت نمیگذارد که در بتوقف ساعتی از جناب عالی جدا باشد

لیکن چون حالتی باقی نمانده و مردم قدیم از آبا و اجداد رفیق اند و از مدتی تنخواه شان نکاهیده گشته

که روزی بکار سرکار جانفشانی خواهند نمود از بیرون شانی القدر سر و سامان نشده اند که حالتی

حرکت و جنبش باقی نمانده و اسباب روزی همه متفرق شده اینقدر استعداد نیست که سرانجام ضروریات

نموده بروانه حضور عالی شود با چار بنابر آن سر اسیمگی خیریت ده کار خود لنگ و در آن تفضلات

جناب عالی هرگز قصوری نیست چنانچه همیشه از زبان مبارک ارشاد میشود که تو را بجای فرزند خود میدانم

و از خود جدا نه لیکن بو قلمونی روزگار از مقتضیات شامت ایام خود است همه حال هم استدعا دارم

بحسن ضبط و انتظام و حکم عالی متعالی سعادت و عبادت میدانند و تا حال تقدیر مقدور در هیچ امر قصور نشده

انشاءالله تعالی ... بتفضلات عالی امیدوار هستند که کارهای عمده و امورات عظیم بانجام رسیدن سعی

[illegible]

منتج و میسر را باید داشت بانو جان خانصاحب مشفق مهربان سلامت ... نامه شفقت

اشتمال مشعر بخیریت مزاج گرامی و صول راحت سرور و تا محصور نمود و بیدار نه حمایت والا شرایع حافظ

منتظر و مشتاق افزوده از راه عطوفت و محبت بهای قلبی مرحوم گردیده که کارهای هم سندار فی الحقیقت

از آن مهربان است به توجهی در سعی و توجه در رفع مخالف [illegible] چرا اینقدر به اشفاق مصروف نگاهدارد که هم سندار از ابتدا

ذات گرامی آن متوجه و مهربان احوال میدانند و بتقویت و الطاف سامی چشمداشت های قوی دارد

الله تعالی و هرگاه حالا بر خاطر اشفاق مظاهر پیدا است که هم سندار بعد وقوعه شهادت نواب عمدة الملک

مرحوم دست توسل بدامن حمایت عالی متعالی زده لب به تفضلات انجناب کشاده اوروه غیر ازین دلیری های

ننموده و همیشه اند در ادای شرائط خدمت و محبت دقیقه از مراتب [illegible] فروگذاشت نکرده اند حصول

در بیست سال که زمانه در مقام تغیر [illegible] در رایف [illegible] باشد که در کارهای سرکار از احتیاط ناموس سرکار

و سلک [illegible] و محافظت اموال سرکار و فعله الله [illegible] مقابله [illegible] چقدر بوازم [illegible] و جان فشانی

بتقدیم رسانیده و هرگز در هیچ امر توجهی صرفه جان و مال منظور نداشته با اینهمه خلوص عقیدت

کوشش خاطری از جناب عالی متوجه احوال نمی یابد قسمیکه در شدائد فلک گرفتار گشت که بمقبولیت [illegible]

عالمی بهمیان تفضلات انجناب کامیاب از روی [illegible] شد و هم سندار با بتقدیر بند [illegible]

گرفتار این همه از [illegible] طالع و شامت ایام خود است نا ممکن با عتقاد [illegible] مصدر قصور [illegible]

که موجب این همه بی التفاتی باشد نگردیده است الله تعالی بقیه عمر مقصر [illegible] نمیدانند که بجزای

کدام عمل ناصواب مبتلا است بهر صورت حالا که ذات گرامی بمقتضای شفقت باطنی متوجه احوال

هم سندار است معلوم شد که زمانه در مقام سازگاری آید و امید واثق بهم رسید که احوال مفصل معروض

جناب عالی شد تدارک این صعوبتهای بعنوان شایسته صورت پذیر خواهد شد احوال معاملات [illegible]

و متفرق شدن جهار ده محال تعلقه روپیه [illegible] و باقیماند هیچ محال تعهد هم سندار و خسارت اخراجات [illegible]

و بر خاسته رفتن [illegible] رای بمعه [illegible] نوبجاره و فیل و دفتر و غیره نزد رای رام نراین و رسیدن تنخواه جهت [illegible]

مرتبه ها از خالصه شریفه با وجود بیباقی از تعهد محالات مسطور حقیقت سکه مفصل گذارش نموده [illegible] از اینجا که

ذات گرامی متوجه احوال مهربان میدانند و در هر مقدمه سعی و توجه موجب بیدار اشفاق تصور باید فرمود [illegible] از [illegible]

[illegible] ها [illegible] یابد و رفع شد اند تکلیفات [illegible] توانند شد توجه [illegible] که ممنون [illegible]

توجهات گردد جواب [illegible] تعلیقجات معاودت [illegible] حقیقت فتنه پردازی گنگا [illegible]

[illegible] اخراجات [illegible] با [illegible] بصد ر [illegible] و فساد عظیم شده بودند مقابله [illegible]

بالاتمام

با آن جماعه مقابله و قتل و انهدام آنها نمود و تلاش بسیار سابق مفصل معروض داشته بعرض اقدس رسیده باشد
در غول الانبیت که از یکطرف راجه هندو سنگه بحصول اینهمه جمعیت و خجالت که از قتل چند بلها کشیده خیال فتنه و
و تسخیر کرده دیده و از غم و غصه سخت بر خود پیچیده بهنگامه فاسده و پیکار از اطراف و جوانب اجتماع مردم نموده
جماعه کثیر افاغنه و رهله شقاوت نشان و چند بله زر بله هنیم او فراهم آمده و هر روز مقابله و مجادله در میان است
و از یک جانب روپ مقهور مطرود جمعیت موفوره از مرهته و بندیلهها باندلو و اعانت همراه گرفته نگاهداشته
فوج بمجمعه بر کناره دریای جمنا رسیده کشتیهای فراوان جمع ساخته در اراده از عبور آن سمت است و زمینداران
این ناحیه با مقهور رابطه خوانی و برادری و پیوند اتحاد و یکجهتی مربوط و مضبوط دارند همه با تکلم با او متفق
و در فتنه پردازی شریک و رفیق گشته هر دو را از نامه و پیغام استدعا و اغوای عبور او میه نمایند شورش
عظیم و هنگامه فتنه در محالات چکله و صوبه برپاست و رعایا و زمینداران از وقوع اینهمه فتنه و آشوب دست
از ادای مالواجب کشیده دامن و درم معروض ایصال در خزانه کمتر نظر بر خانزادی موروثی درگاه
والا با وجود قلت و قحل کثرت خرچ هیچ نوع صرفه جان و مال نکرده و زیاده بر مقدور جمعیت سوار و پیاده
نگاهداشته در تقدیم لوازم جانفشانیها دقیقه مهمل نمیگذارد و تا مقدور مساعی که باید بتقدیم میرساند
اما چون سکنه اینملک از صغیر و کبیر و لعبه فطهیر بحار شقاوت و انحراف در سر پیچیده بداعیه شورش و فتنه
انگیزی برداشته اند موافق این همه هنگامه و آشوب محض و البته فضل الهی است برای اخبارات نگاهداشت
و طلب تنخواه سپاه از حضور انور و ارقام احکام مطاعه متواتر معروض داشته لیکن تا حال هیچ لطف ظهور نیابد
کمتر مبلغ کابا در خزانه ندارد که نگاهداشت فراوان بمجمعه مدافعه و تنبیه فتنه پردازان نماید و منصبداران حقیقت
احوال خرابی ملک ساها هرگز در نظر نمی آرند و غیر از تقاضای زر عمرفری و کبر برزبان ندارند سخن از روز
اگر فشار است و غیر از آنکه هیچ جوبی که دارد و در شاهراه عقیدت نگار سرکار والا نثار نماید چاره ندارد از
وفاداری کریم امیدوار است که احوال اینهمه هنگامه و فساد و بمیان غیابیت نبد کانفعالی متعالی بعرض مقدس رسد
و ... که موجب اطفای نوایر فتنه و آشوب و بندوبست ملک کما ینبغی از حضور معلی بعمل آید سابق باوصف
این همه هنگامه و فساد که زمینداران ... از ادای مالواجب کشیده لذت ساهوکاران بموجب
نوشته ساهوکاران خود در نگارش شده و بابت انگاه مینمایند ... مبلغ ده هزار روپیه تنخواه
تنخواه تبض ... وجهل هزار روپیه بابت سرکار ... ذو الفقار خان ... پنجهزار روپیه

بیست و یازده هزار روپیه دیگر علی الحساب رسالدار شده چنانچه هم همین که از نظم و نسق محالات فی الجمله اطمینان
بهم رسد و سبیل ایصال زرها از محالات صورت گیرد شده و بابت علی الاتصال ارسال خواهند نمود بتفضل الهی حال
در ارسال زر سرکار والا کاهی هیچگونه تقصیر نخواهد شد و نخواهد نمود نواب امیر الامرا خان العارف بهادر حقیقت
انفصال معاملات و تعهدات موفوره کاربرداران سرکار بنابر ایصال زر بابقیه مکرر از نوشته وکلای حضور دریافت
گشته ممتاز شدند اما در هیچ حال از امر حساب تجاوز نیست و بنابر استرضای خاطر فیض مآثر نظر بر خسارت و نقصان
خود نکرده هرچه قرار یافته در ادای آن بلاعذر لیکن در ابتدای فصل ربیع که هنگام تحصیل زرها بود وقت
تعرض هم میرسد هرچند بر طبق مفصله امیر قلیجان بوکلای حضور خان سطور نگارش نموده که آنچه قرار یافته
جمع و خرج به دستخط رسانیده اطلاع دهند بلکه نظر بر انفصال [illegible] شدوی است پنجهزار روپیه بهم
که سرانجام داده [illegible] که هرگاه جمع و خرج به دستخط رسد همه بهم آنچه از روی حساب بر آید
بمنت ترسیل پذیرد در آن وقت کاربرداران شده و بر مذکور از وکلا گرفته با انفصال معاملات اصلا متوجه
نشدند والا تا حال هرگز این همه تقاضا نمی ماند الحال که مقدمه و مفصل و یکنجهری منقرر گشته در بدو سرانجام
آن ساعی لیکن بسبب [illegible] تحصیل زرها [illegible] سابق کاران هم دست از داد و ستد کشیده
اند چندی در ترسیل آن توقف به میان آمده ان شاء الله تعالی تا ماه کوار زرها بلاعذر ترسیل یافته
کاربرداران ارشاد شود که تا الوقت با وکلا نشود و تقاضا در میان نباشد زرها لحظات
الهی زود میرسد نواب امیر الامرا بهادر نواب صاحب و قبله قدردان مد ظله العالی تعالی عنایت نامه
که در باب تاکید تبلیغ زر بعنایت [illegible] بیست و نهم شهر جمادی الاول [illegible] زینت ایراد پذیرفته
عریضه در پاسخ آن معه هنودی پنجاه هزار روپیه مصحوب قاصدان ترسیل یافته منظر انظر در آمده باشد
و کیفیت انجالک بهم که شمه التماس نموده پرتو افگن ضمیر خورشید نظیر شده باشد ممتاز شدند که [illegible]
بندگان [illegible] ترسیل زر سرکار هیچ جهت قاصر نخواهند بود لیکن از [illegible]
والعلانت اطوار [illegible] ملک دیگر [illegible] کشته و صغیر و کبیر از [illegible]
کیفیت [illegible] انجالک و محبت [illegible] روزی [illegible]
و به تحصیل زرها [illegible]
رسانید هر حال [illegible] فضل [illegible]

62

کارهای موافق مرضی خواهد گردید بنواب عمدة الملک ... خان بهادر قبله و کعبه فرزندان سلامت حقیقت احوال نیاز اشتمال
از خارج مبرهن شده باشد در بنولا که بندگان نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر بتقریب تدارک هنگامه
و الکوبی که در ممالک از گشته شدن قاسم الدوله رو نموده بدین نواح تشریف میمنت ارزانی فرموده اند
نیازمند از کوراجهان آباد باستقبال بسعادت ملازمت بحضور رسیده بمقتضای مراتب تفضلات
تلطف و عنایات که زیاده از حوصله تصور تواند بود مصروف و مبذول فرمودند و هر روز بدل توجهات
روز افزون تقریب التماس احوالات دیگر سعی از حقیقت احوال آن قبله و کعبه فیض مآب گذارش یافته
توجه تمام اصغا نموده لوازم مراعات و عواطف اتم مبذول فرمودند نیازمند التماس نمود که اگر امر شود
بخدمت آن قبله بر نگارند بموجب ارشاد التماس مینماید که اگر از انجا مسجع از معتمدان کاردان
که بوقوف فهم و فراست متصف و معتمد بوجه احسن تواند نمود بسبیل وکالت در اینجا فرستاده شود
نیازمند هم در تقدیم خدمت و حصول و جاگیر سرکار تا مقدور مساعی موفور بظهور خواهد رسانید
بنواب عمدة ... خان بهادر قبله فرزندان سلامت لطف نامه سراپا الطاف بعد از مدتی که خاطر
منتظر اخبار خیریت بود ذریعه جمعیت و اطمینان تام گردید بمقتضای اشفاق تعلق طبعیت
بدریافت احوالات اینجا که رقم پذیر خامه عطوفت شده از مقتضیات تفضلات باطنی است
روداد این نواح اغلب که از خارج مفصل دریافت شده باشد نیازمند بموجب ارشاد نواب صاحب قبله
وزیر الممالک بهادر نایب صوبه اخترنگر اوده در سواد لکهنو سرگرم انتظام کارها و تنبیه و تادیب اشقیا است
اگرچه بالفعل از وقوع این هنگامه ها هر طرف آشوب شورش برپاست لیکن از فضل الهی امیدوار است
که روز بروز تواتر این همه آفات منطفی گردد و جمیع مفاسد مستاصل و منکوب شوند خاطر عاطر بهمه جهت مطمئن
داشته همواره از اخبارات صحت و سلامت فراغ و مزاج مطمئن بهره فرموده باشند بنواب ... خان ... بهادر
مقتضای محبت قدیم و اتحاد قدیم که فیمابین منتجی و مربوط است از جواب فی صحوح مزاج شریف ... الحمد لله
که ... مطمح نظر بوده همواره اساس مودت و وفاق در ارتباط و استحکام تمام در بنولا خواجه
نورالدین ... بعد از ... که بمقتضای شرارت و بدهنجاری با کسان آن شهامت شعار
بمیان آورده تجرد دریافت این معنی طبیعت را هیچ و تاب تمام رو نمود و حقیقت این مقدمه مفصلا بحضور مقدس
معروض ... بزودی ... رسیده ملحوظ ... این همه توجه ...

قسمی که باید بعمل خواهد آمد که در باب [illegible] در جاتم در قید ضبط خلاص کماینده فرستاده بی تخود و تعیین است که

و توجه [illegible] از محض [illegible] و [illegible] منصوره بمقتضای محبت‌های صمیم عباری [illegible]

نخواهد گشت و هیچ نوع کدورتی از این رهگذر بخاطر راه نخواهد یافت که [illegible] روابط قدیم [illegible] ارسال رسایل

کتابت [illegible] و وکیل را با حقیقت مفصل رخصت [illegible] مشروحاً گذارش خواهد نمود چون رسیدن [illegible] الیه در جهان

[illegible] مکاتبت [illegible] آن حقیقت [illegible] اطلاع مصحوب [illegible] سوار آن جلد مرقوم کردید **بدیوان اتابک**

[illegible] و [illegible] پناه [illegible] و معالی دستگاه مشمول عواطف والا باشند خطی که متضمن تهنیت و مبارکباد

فتح و [illegible] مقابر [illegible] ضلالت [illegible] و استحکام روابط خلوص و اتحاد مرقوم نموده بودند رسید

و [illegible] نموده [illegible] معالی دستگاه [illegible] بمقتضای صفای خلوص [illegible]

[illegible] پناه [illegible] نوشته بودند [illegible] فرستاده شجاعت و معارف دستگاه [illegible] حقیقت

[illegible] که از [illegible] شجاعت دستگاه [illegible] مفصل [illegible] خواهد یافت از اینجا که کار

[illegible] طرفین [illegible] جدای منصور [illegible] روابط اخلاص [illegible] مشهور

در آن [illegible] روی [illegible] متعلقه اخراج [illegible] خواهند نمود که [illegible]

[illegible] ظهور حسن سعی در کارها [illegible] از طرفین موجب [illegible] و انضباط نموده و اخلاص [illegible] انجام

کارها [illegible] خواهد بود و کاری که متعلق این ضلع باشد بی تکلف [illegible] خواهند آورد که جدای [illegible] منصور

مفصل [illegible] وکیل [illegible] البته الصلاح [illegible] باید موافق آن بعمل باید آورد

بدیوان امان دستگاه [illegible] در [illegible] مشهور اجتماع مردم نموده [illegible]

سابق قسمی که مشهور مطروده [illegible] اعمال [illegible] ده مال [illegible] و گوشمال [illegible] ظاهر است [illegible] بمقتضای

[illegible] و [illegible] این خیال محال [illegible] راه خواهد داد [illegible] مطرود [illegible]

خواهد [illegible] آن [illegible] روابط [illegible] قدیم [illegible] دارند و همواره [illegible]

[illegible] و [illegible] مرقوم [illegible] نوشته اند که [illegible] از اینجا اخراج [illegible]

[illegible] از اینجا [illegible] کنند و اگر [illegible]

[illegible] خواهد کرد [illegible] اعمال [illegible] خواهد شد خواهند [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] ضرورت [illegible] مملکت [illegible] خواهد [illegible] که

[illegible]

انضمیمه باعث ویرانی و مهمات تعلقات الشهامت پناه نواخته کرده بود و درانوقت که کتابت باسم سامی شهامت
فایده بخرابی بخشید بنا بر اطلاع نگارش یافته قسمی که حفظ اتحاد و بازیافت تعلقات الشهامت ایشان
از انست باهم پرداخت از طرف عمدة الامرا امیر خان مرحوم براجه جیپور الطاف نامه که با کلفت نوید
و عنایات بغایات حضرت اعلی خاقانی قرین حال فرخنده مآل الشهامت و ایالت مرتبت ابهت
و شوکت منزلت سمو نشان ولشکر ان یار بعد شوق مالوف بلکه فوق هر تصور پذیر گردانیده میاید که نمیقه بهجت طراز
که مضمون آن لبریز و فور محبت و صمیم اتحاد بود چهره وصول افروز گردیده مکنونات خاطر را مشعر ذخایر
که حواله بلکارانشم خصوصیت دستگاه گوکل چند شده بود موقع الیه و رای برانن مانیه باین گری گذارش
نموده بود و موجب استحکام مبانی و یکتادلی و وفاق گردید بالفعل نیز برفع انتظار حرم کلمه مشعر بر وصول
رقیمه و رسید سرار دنیا بخیر یافته متعاقب نمیقه یقرار که نظر بانتظام و اصلاح کارها معروض بیان در آمده
باین ارتباط معروض جناب مقدس معلی الاطلاع گردیده و دو حواله خاطر اشتیاق وابسته نمیر خط بخیریت الوالد
مسرت سرا باید همیشه رسیده مهجور باد

نواب صاحب مشفق مهربان قدردان
سلامت بر ضمیر عطوفت تخمیر ظاهر و مبرهن که مبلغ پنجاه هزار روپیه از عمل تعلقه نواب صاحب شهید مرحوم
مغفور در وجه مدد خرج کاسند مقرر و لیس از ارتحال نواب مغفرت مآب در خالصه شریفه هم بشرط بحال
و مجرای مدد خرج معاملات شده و لغایت سنة الحال مجری گردیده در سوالد کار پردازان خالصه شریفه
بشقه عظیم مجرای مدد خرج بدستخط نواب صاحب قبله و زیر الممالک بهادر رسانیده نزد راجه نولرای بهادر
فرستاده اند از انست اتحادی که گم شده بود که ای هیچ وقت محتاج تقریر و بیان نیست
والحمد الله که نواب صاحب مشفق هستم تا حال پاس لازم روابط دیرینه مطمح نظر داشته در هر امور مرعی
توجه و التفاتی که مراتبه از دیاد مواد مودت نموده اند نشده بر عین و مصروف مبذول میباشد تا وصف این همه
منحال الصدور کار پردازان مذکوره مصدر بی توجهی شوند مقام استعجاب و جای استغراب است اغلب که
بی اطلاع بوجه حالت سیقاست ظاهر که در صورت مجرای مدد خرج هم ز تعهد
تکمیل بسر انجام می پذیرد از انجا که بر توجهات شریف و ثوق کلیت اتفاق
انضمیمه را مفصلا بعرض نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده فرد مجرای مدد خرج بدستخط
[illegible] مصحوبه بهجت

افزایش غبار انضباط روابط محبت و اتحاد قدیم صمیم و وصول مسرت و انشراح نموده منتج گردید
آنچه از تعلق خاطر بدریافت اخبار اینجا و بمقتضای وفور جدیه محبت بمجرد اطلاع رسیدن هم شده از
بد مصلحت و [illegible] قاصدان خبر در دریافت حالات روداد فرقوم خامه اتحاد گردیده بود موجب
مزید انبساط گشت و هم عزیمت آثار جیبت [illegible] بالمشافهه بگذارش جمیع مقدمات و مدارج هم [illegible]
سرور خاطر افزود فی الحقیقت مراتب محبت و اتحادی که از دیر باز فیمابین متحقق و سرورید در
تزاید است مقتضی آنست که زیاده برین پاس لوازم تودد و وفاق از جانبین مرعی و مسلوک باشد
هم بنیاد ربط مزید روابط یکجهتی قدیمه که بوجهی جدائی متصور نیست قسمی که شایان هم شده بتواند
از حسن رسوخ اخلاص همدیان در کارهای سرکار عالی و [illegible] کالعالی بعنوان عرضه نموده خانچه [illegible] ازین
که رقیمه الولا مصحوب قاصدان و وصول انبساط نموده بود حقیقت مفصل در جواب بانقل شقه
دستخط خاص که از حضور عالی در [illegible] و رقم [illegible] ابلاغ [illegible] یافته مضمون در یافت
گردیده باشد معتمدا [illegible] شیخ عبد القادر [illegible] که مرد فهمیده و از معتبر [illegible] است جمیع مقدمات مافی الضمیر
روبرو گفته و فهمانیده رخصت اینجا نموده شد [illegible] حال و از اینجا رسیده گذارش روداد مفصل و بشرح نموده
در [illegible] احتیاط خصوصیت دستگاه حکومت سلام را باتفاق جیبت [illegible] روانه الصوب کرده شد
و آنچه باید روبرو گفته و فهمانیده شد [illegible] گذارش [illegible] دریافت [illegible] تفصیلات
[illegible] العالی [illegible] ان امارت منزلت [illegible] و از اینجا [illegible] که [illegible]
[illegible] رسوخ اخلاص همدیان عرضه [illegible] بمقتضای مصلحت [illegible] که موقوف سرانجام [illegible] سرکار
عالی [illegible] وفور تفضل و مراحم [illegible] و موجب [illegible] روز افزون [illegible] نظر [illegible]
[illegible] باید آورد که [illegible] حضور عالی [illegible]
[illegible] مطالب ما فی الضمیر [illegible] بحضور عالی معروض داشته بعنوان [illegible] سرانجام داده
و الی الاتفاق [illegible] صورت [illegible] دیگر [illegible] معتبر [illegible]
که وجه اخراجات [illegible] کار خواهند یافت [illegible] منظور خاطر باشد [illegible] عرضه
سرانجام [illegible] اصلاح [illegible] موقوف [illegible] مقرون اصلاح [illegible] براه جلیل [illegible]
رقیمه بود [illegible] ایام مصحوب [illegible] آثار جیبت سلام ابلاغ [illegible] خاطر افزود
[illegible]

بمقتضای خلّت و وفاق و بر بن تردد و انتظار خاطر بدریافت اخبار ابتهاج آثار وقوع سانحهٔ شورش
و آشوب بنگامه پردازی افغانان مرقوم بود مفصل دریافت گردید تفضلات الهیه و اقبال عدو مال
حضرت ربانیه جماعه مفسده که بخیال فاسد سنجار بمدار در سر داشتند بطنطنهٔ صولت و ابهت
سطوت جنود نصرت ورود تاب و توان باخته رخت ادبار بصحرای ادبار کشیدند و والد
قایم الدوله بحضور ایده الفضال معاملات نمود ملک بنگاله که با این همه وسعت و فسحت از مدتی
در عهده انبا بود تمام و کمال بضبط سرکار والا در آمده در تیول وکلای جناب مرشد زاده عالم و عالمیان
تفویض یافته نسق و نظام شایسته پذیرفت خاطر جمع شدار هم که بنا بر الطاف بی تواتر این همه شورش نهضت
انتصوب نموده بود بسعادت حضور نواب صاحب و قبله وزیر الممالک بهادر مستفید گشته تفضلات که زیاده
از حوصلهٔ خیال تواند بود در هر روز مصروف و مبذول است از انجا که بود دو یکجهتیهای آن بسالت مرتبت
همواره در نظر است و پاس آن مطمح نظر در باره انجاح مقاصد و مطالب تفصیلیه رقم پذیر خامه وداد
خواهند شد مساعی جمیله بمنصه ظهور خواهد رسید مفصلش با دیگر از عزت آثار مرقوم و مبرهن خواهد گردید

به بالاجی راو از طرف نواب جانعالم بهادر

نو بهار بهجت و شادمانی و چمن آرای مسرت
و کامرانی امارت و ایالت مرتبت ابهت و بسالت منزلت راوجی مشفق مهربان ملاذ و
استظهار مخلصان با هنر از نسایم رحمت رحمانی و رشحات غمایم تفضلات خاقانی و منصور و سرسبز
شادمانی باد اشتیاق نهمت مواصلت القدر که در باطن اخلاص مواطن شود نماداره شمه از آن با صفای
نامه و قیلان نتوان بشرح بیاید او تعالی بکمال میمنت و خورمیهای ازمنت شادان صوری و معنوی
و متبهج گرداند اگرچه انضباط روابط وفاق صمیم محتاج رسمیات ظاهر نیست لیکن از انجاکه بمقتضای
ضوابط محبت و یکجهتی ها در مرتبه بوجدان اخبار خیریت و اعتدال مزاج و هاج انتظار خاطر همواره در
تزاید است اگر تحریک سلسلهٔ رسل و رسایل سرمایه و فور لبسند خواهم گذاشت و یکتادلی شود مهار
مصحب قدیم ... ابطا جاوید گرده کی ... لهذا منبول الله شد بعضی مقدمات ابهت و بسالت منزلت
کشش راوجی جیو مرقوم نمود که بگذارش ... امر از خاطر گرامی میشود از انجاکه در هیچ امر جدائی و دیلمان
و مراتب تعهد و وعده زیاده بر مراسم اخوت متحقق نقش کرده انجاح پاس لوازم توجه و همیاری نگردید
باید همیشه مرعی خاطر ... ایام بهجت و کامرانی بادا به بالاجی راو مرهٹه درین روزها جدید نامه گرامی ورود

طمانینت و انشراح باطن اخلاص مواطن بگردیده هرچند علو مخالفتهای قدیم صمیم مهر اندوز سابقه با ابتهاج

رسم و عادت روزگار نیست لیکن بمقتضای صفای مصادقتهای دیرین خاطر خود را مائل همواره خواهان

اخبار خیریت و صحت طرفین بوده از حضرت رب العزت مسئلت و مستدعی است که ابن ازمن دیدار گرامی

را الفوز ببار مسرت بشیم و معمور بی اندازه از ان را فرمایند از انجا که وصول کرامت نامجات نعیم البدل

مخالصت صوری سرمایه ارتباط باطنی است تا وصول نعمت وصال مهجت اشتمال نگارش نامجات بمسرت

ابیات طمانینت افزای خاطر منتظر اشتیاق باید بود چندانکه دوام از سرکار ارفع از قدیم الایام از انتقال

قبله گاه نواب مرحمت خاتم حکم جاگیر جه سند از تنخواه و مدار اخراجات لاحقه منحصر بر وجه محصول انجاست

سالیست که رفعت پناه بارو جی سنگر متصرف گردیده و دوام انجا دست امید چنین بنظر از خلوص همتهای

صمیم جمیع کارها بیجا شمرده در حقیقت از ان لباب غرابت و در هر امورات عمده جنشمدانست مطلع

و مهجلو به در هیچ امر سابقه بحجاب وجدان متصور نباشد مراتب لکاکها در نیمه بر رفعت پناه مرقوم

نگارش نمود که کارها را جدا ندانسته دست مراحمت از تصرف جاگیر کوتاه بر دارند و عامل را از دخل

بر رسید ازان تقید نمایند که بلا عذر ادای مالواجب نموده باشند بر این اینمعنی موجب مزید مهربانی خواهد

بود او دستو بانک که از معتمدان قدیم الخدمت است بخدمت گرامی روانه نموده شد و تفصیل مقدمات باطنیه

را به ایشان حواله شده به تفصیلات گذارش خواهند نمود تا بعد ازین

و تفضلات حضرت شاهی اشتمال امارت و ایالت مرتبت و ابهت و بسالت منزلت

منبع الشان سلمه حسب قدیمی با معاوضه بهجت افزا مشعر از روابط محبت و دوستی صمیم

و تعلق خاطر بدریافت رود اد انجا و هنگامه که خاطر منتظر اخبار خیریت بود وصول الشراح نمونه منبع

فی تحقیق روابط یکجهتی و اتحاد مقتضی انیمه پاس خلت و وداد است و خبر اندا شد که چه ستمها

فیمابین امروز دستی و محبت بانکه نواب صاحب عفران منزلت را بان مهربان در میان بود همواره

لسبة نصب العین و نظر بر شیعه که بوجهی تصور جدا مهابت بیشتر از ابله مفردات مرقوم

گردیده بمقتضای یکجهتی خیالست که در تیوف فوجی از انجا همراه جه سند از باشند که اجه خوب

از سر کار عالی استعانت خواهند یافت و در اینصورت مطالب مافی الضمیر اتحاد منزلت

معروض داشته بوجهی حسن انجام پذیر حواله از انجا که بعضی امور ضرور به قابل تحریر نیست بلکی عفران

خود را زودتر پروانه این طرف باید نمود که آنچه باید رهبری گفته اند اشتیاق اخبار خیریت تصور نموده
همواره به ترقیم مکاتبات بهجت افزا مسرور و مبتهج باید داشت زیاده شادمانی باد

خان شهامت و عوالی نشان سمو المکان همواره مورد
مراحم والا باشند عریضه مرسله بعد از مدت مدید که خاطر به دریافت اخبار حالات انتظار داشت
موجب سرور خاطر شد و حقیقت برداشتن زخم بر چهره در محاربه افاغنه و موجب حکم حضور
رفیق الوله و جنگ کردن به نولا از رویه آن معلوم شد الحمد لله که خیریت با همه وجوه عاید حال آن
زبده روداد اینجا یقین که از خارج مفصل مسموع می شده باشد که از مدت یک نیم ماه احمد مقهور باراده
باطله تسخیر قلعه بالا و رخت ادبار به اله آباد کشیده باتفاق برتهی پت و بلونت و غیره راجه ها
و زمینداران آن ملک از هر طرف هنگامه پرداز است و در میان دارد لیکن از آنجا که در ابتدا نظر بر قلت
فوج و مردم همراهی جنگ صف صلاح ندیده نزد تدبیرات در سد از استحکام قلعه و تیاری پل بر
دریای جمن با این بینی دروازه و احتیاط لشکر در اریل انتظام لوازم جنگ و جدل با این بیست سته
بفضل الله بوده تا حال با آنکه فوجها از طرفین سوار شده مقابله چند بار می نمودند و هم قلعه و هم بیت قلو
توپ در قلعه و تیراندازی بان و تیر و تفنگ و شمشیر مجادله ها بظهور می رسید همان شم را اندیشه و تدبیرات
که مناسب وقت همان آمده بود هر چند که اشقیا از هر طرف سر کشیده حرکات مذبوحی بجا آورده
اصلا بوجهی پیشرفت نیست درین ولا ظاهر این همه سختی و جانفشانیها خلاف واقع بعرض عالی بنوعی
رسیده موجب کدورت مراجعت حقیقت زود لولی و طرفها مبحث و اختلاف مزاجها این قوام
تحدیث الصاحب مهربان رای رام نارائن جیو مرقوم خامه اتحاد گردیده و درین ولا هم رنجه باید
رقم پذیر گشته چون آن شهامت پناه را از خود جدا نمیدانم و خلوص باطن آن شان در همه جا و همه وقت
متحقق است مرقوم قلم و دوله از راه الصاحب مهربان استمزاج مرضی حضور دریافت نموده
مفصل مرقوم نمایند که چه صورت دارد از آنجا که همه حال نظر بر فضل الهی است و هر چه از
منزل مقربه مقدر شده و پیش می شود آنچه رضای او سبحانه تعالی است بظهور خواهد رسید همواره از
حقائق زود و لو مشفوعه مطلع منبعه باشند زیاده برقم باد رفعت و عوالی
پناه عزیز القدر در حفظ الهی باشند خط عافیت نمط وصول نموده احوال زود و لو مبرهن گردید

حقیقت احوال سابق رقم پذیر گردیده که حسب بمقاطعه جمله جهار گروه از دایره راجه صاحب رسیده شد
یکایک بر همت خورده های لشکر و رای تربابت سنگه و غیره سرداران جهی و نعش راجه در اینجا
رسید و قضیه نامرضیه راجه صاحب به تحقیق پیوست چون محافظت ناموس و متعلقان راجه بر همه امور مقدم
مطمح نظر بود رفتن پیشتر فایده نه دیده اشته از انجا معاودت نموده در قنوج عیال و اطفال راجه
و دیگر متوسلان را با احتیاط کلی همراه گرفته بمحافظت تا باینجا رسانیده شد و در اینجا چند روز توقف
فهمانیده و مبالغه و ابرام گفته شده که متعلقان و فرزندان راجه صاحب روانه الهاباد نموده
و راجه تربابت سنگه و دیوان نول سنگه و غیره با جمعی که همراه دارند بلکهنو که بدم سنگه نام شنید
اصلا این معنی را قبول نه نموده باراده لکهنو بر گذر شیوراجپور رفته عبور دریای گنگ نمایند
او تعالی به محافظت رسانید العزیز القدیر بجمیع وجوه مطمئن بوده هیچگونه واهمه و اندیشه بخاطر
براه نخواهند داد چون همه امور واحد و در هیچ امر انجا و درینجا اکر از اشقیا تمرد و فساد و اندیشه نمایند
بلکارند و فوج رفقه نیز از انجا خواهند رسید و همچنین اکر درینجا ضرورت بمیان خواهد آمد برای
رسیدن العزیز القدیر با فرستادن فوج قسمیکه مناسب وقت خواهد بود تحریر پذیر خواهد شد
در سر انجام کارها بی طرفین حسن اتفاق همه بلکه مطمح نظر داشته مستقل باید بود برخوردار [illegible]
اقبال نشان طالع جمعه و مردم محال سرکار که بالهاباد آمد قسمی لوازم محافظت بجا آورده مکان
بحفظ جهت استقامت بهم رسانیده باید ولکه هیچ تکلیف و تصدیع نکشیده بآرام و حفاظت تمام
استقامت نمایند و مراتب احتیاط از [illegible] درینجا بعمل می اید تا انکه ظهور این معنی
مزید خوشنودی ما خواهد بود. را ایصاحب مهربان سلامت قبل ازین بمقتضای
وثوق روابط محبت و اتحاد قدیم که [illegible] سینها [illegible] حقایق نمود
متواتر رقم پذیر خامه وداد گردیده باشد الحمد لله والمنة که اخبار خیریت و جمعیت [illegible]
توجه و التفاتی که بپاس لوازم مهربانی ها در انتظام امور [illegible] ملحوظ گردیده [illegible]
از توشیحات وکلا [illegible] اشرار و الشرایط [illegible] و انضباط [illegible] بود و وفاق
و دیرین میکرد دار انجاکه بر توجه مهربانیها [illegible] هیچگونه [illegible] نیست
در بیان [illegible] یقینی که در همه حال [illegible] این معنی مطمح نظر خواهد بود [illegible] خاطر گرامی [illegible] باشد

مبلغ پنجاه هزار روپیه

86

مبلغ پنجاه هزار روپیه از عمل نواب صاحب عمدة الملک مرحوم وجهه مدد خرچ جاگیرداران مقرر و
بعد از ارتحال آنجناب معرفت آنصاحب در خالصه سرکار هم بشرط بحالی و مجرای مدد خرچ معاف
شده و لغایت سنه ۱۱۵۶ مجری گردیده در ینولا متصدیان خالصه از راه کم توجهی با شقه عدم مجرای
مدد خرچ بدستخط نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده نزد راجه نولرائی فرستاده اند
و حالت سقامت محالات اظهر با وصف مجرای مدد خرچ هم بزعم بکمال دشواری سرانجام می پذیرد
توقع که بتوجهات شریف اینمعنی بعرض نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر رسانیده فرد مجرای
مدد خرچ بدستخط رسد که موجب مهربانیها خواهد گشت مفصل حبیب الدین علی خان ظاهر خواهد نمود
ایام جمعیت و شادمانی مدام باد
بیشتر ازین آنچه بمقتضای
محبت و اتحاد صمیم تواند بود بمتواتر برقوم خامه وداد گردیده یقین که باین سابقه ذهن نشین خاطر
گرامی شده باشد در ینولا تیغ سکه فرستاده ان امارت مرتبت و به نیجار رسیده از مراتب نود دو
قصیم که مرکوز خاطر و مطمح نظر است گذارش نمود و ظاهر ساخت که آن امارت مرتبت نظر
بر مراتب محبت و جمعیت فیمابین توجیه ارسنه برای فرستادن انطرف مهیا نموده اند و انتظار
دارند که هرگاه از اینجا مرقوم گردد روانه سازند اینمعنی موجب ازدیاد سرور گشت و چون الله
بار تحدیث نسامح رخصت انطرف یافته آنچه روبرو گفته شده باشد ابراز خواهد رسانید اصلح آنست
که فیلان مذکور زود تر رسیده شریک تردد شود و اصلا توقف درینمقدمه راه نیابد که این معنی موجب
و مزید تعلقات عنایات جناب نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر و باعث سرانجام جمیع مطالب
ما فی الضمیر آنمهربان خواهد بود نظر برین معنی هرچند مستعجلتر روانه نمایند مستحسن و اصلح و عین
مصلحت است توقعات اینجا خواهد رسید بعد رسیدن وجهه خرچ از سرکار عالی خواهد یافت
و منقصد انتظام منظور و ملحوظ است بوجه احسن بعمل خواهد آمد
مفاوضه مودت
آنچه منظور بتصمیم مراسلت و دو فیما بین بود و حصول مودة منتج حسن است آنچه از رونیافتن رد بعمور و مجالات
مشغله مروّت بتوقعات مقتضای صفای خلوص و اخلاص انشمامت بتصور نموده فی ابواب نسبان
جانسپی و ارتباط هم غرض است که مخالفان طرفین با منافق همدیگر داشته در تخریب و شنبه اینها سعی
باید بعمل آید درینولا باز شمول گشته که معبور سلطور باراده تسخیر و رستم اسنداد و شتاب

رفته چون کارها واحدست یقین که پاس روابط اتحاد و اخلاص او را بهیچ وجه رو نداده نوعی تلقی خواهند نمود
که دیگر مجال شورش و سری و هنگامه پردازی نیابد معتمد الشهامت پناه ... باید نمود که او
از جوهر نور تعقیب و تشدد و اخراج نمایند و در مجادلات متعلقه آن ... پناه هرگز استقامت نمی‌توانند نمود
هر اینه این معنی موجب استحکام روابط و اتحاد و مورث استرضای و انبساط خواهد بود
از روی اخبار سرکارها و زبان خوارج معلوم شد که ...
بارقه نا صواب نگارنده پرداز بهادر انشامت مرتبت استعانت و استمداد نموده و الشان فوج
بمعاونت او تعیین نموده اند با وصف ... سنتهای مورث وقوع این معنی موجب استعجاب گشت
مراتب یکجهتی های قدیم مقتضی آنست که مخالفان همدیگر بند اشته چنین مقاصد را رو با ... واداد
و پیش ازین مقهور مسطور قسم که گوشمال یافته و ... پناه آواره گشته ملک و قصبه خواهد نمود حالا هم
اگر اراده نا صواب خواهد کرد و بغلات تمام واصل جهنم خواهد گردید نا بابان که هر کنار دریای جمن
مقر کرده ... قوم شود که او را ازین خیال فاسد ... را ... منع نموده باز دارند که ...
گویک او ... در تعلقات آن ... پناه که فی الحقیقه از خود متصور است موجب تخلل
عظیم خواهد شد. به راجه نهال چند در ... از نوشته و کلا کیفیت بدل مراحم و عنایات
حضور انور و بدافعه این همه رنج و آشوب که باقتضای گردش فلک روزی چند عاید حال بهجت
اشتمال بود مفصل دریافت گشت و خاطر مشتاق را که بمقتضای وفور محبت و ... ازین
... تکرار ... و برده تمام داشت سرمایه سرور و محصول ... فرحت و ابتهاج الله والمنة که ... از رحمت
حسن انجام پذیرفت ... همواره لب ... جمعیت و ... از گزند روزگار محروس و محفوظ
دارند و از انجا که حصول ... مشتاق ... نموده تحریر مراسلات
مسرور و مبتهج می‌نموده باشند. به الهه قلیخان بهادر خان مهربان ... سلام ...
... قطعه تمسک ... اول متضمن رسید مبلغ ... روپیه و حواله نمودن ...
و ... شعر ... حواله ... جواهر ... شده ...
... فار ... ازین ... البته ... وصول ابتهاج نموده ...
درست نبود ... ازینجا نوشته ... شیخ حبیب الله خان ...
... خواهد

87

وصول شقه جواهر مل ساهو میرساند بموجب آن فارغ خطی تیار کرده حواله ساهو مذکور باید نمود که بموجب

ارقام شریف زربافرشتان مویبه الیه ساخته فارغ خطی گرفته اید نواب مقرب الحضرت [illegible] خان بهادر

کرامه نامه مفاوضه عطوفت انتما وصول بهجت نموده آنچه بموجب اظهار

هر هیچ سامل داخهای بتول نواب عمدة العالیه از واصلات معاملات سارنمند بر قوم خامه اشفاق

گردیده بود مفصلات ... ازانجا که بسبب بعضی وجوهات ناحالی بودن تیار نمیشد درخدمت

نواب قبله وزیر الممالک بهادر اتفاق شده تا امروز بوقف بود حالا که بفضل الهی ازینجا رخصت یافته

در چهار پنج روز بلکهنو رسیده میشود اول از جمیع کارها سرانجام این مقدمه مقدم دانسته واصلات را

بعنوان راستی تنقیح و تحقیق نموده حقیقت مفصل مو کاغذ واصلات تبلیغ سامی خدمت مینماید

مال واجب سرکار نزد هر کسی که باثبات میرساند بلا عذر العمال خواهد نمود چه ممکن که در مال سرکار

احدی مجوز تغلب و تصرف شود نواب مجد الدوله بهادر کرامه صحیفه رافت انتما وصول سرور نامحصور نمود

مبادی وجه درباره میر عبد الله اخبار نویس که رقم پذیر خامه اشفاق شده ازانجا که در کارها بوجهی

جدایی متصور نیست در رفقای سامی در حقیقت از خود انند زیرا که بموجب جواب بابت درباره مشار الیه

بر آمده بر سنبل شدوی میرسد بموجب البته تاکید شود که پروانه تنخواه از دفتر خالصه شریفه موافق ضابطه

حصول نموده رقوم میرساند مستحث و اشرف پناه شیخ حبیب الدین علیخان تنخواه منت مستفید گردیده نفس کم

بمقتضای توجهات باطنی بر وفق گذارش خان مسطور در سر امور لازمه شفقت و الطاف مرعی خواهند بود

نواب ... خان ازدیاد وصول رافت شمول کرامه مفاوضه شفقت انتما که الطور

فی الغول عبارت از الفت ... بود دل نیاز منزل لبریز منور و سرور نامحصور شده ازانجا که بمقتضای

خلوص رسوخ ارادت اخو کعبه الطاف قلبی است ذوات بابرکات سامی را رستکهار قوی و معاد ...

سند انند جنوبی در یافت اخبار صحت و سلامت خاطر نیاز ماثر همواره مترصد در این روزها از نوشته و کلا

... رعایا و تایید بدل مراحم و تفضلات حضرت پیر و مرشد بر کمال نسبت بذات بابرکات و تفویض

... که آن ... عطایای اضافه منصب و خطاب و عنایات نامی و مراتب موروث ابتهاج و انشراح

بی پایان گردیده عجب لذر و تمنا باهتزاز روایح ... دعای معمار طراوت و شگفتگی های

جاودانی از راه نساخت او تعالی و تقدس فروغ تجلیات این نشید صبح ثمین و کامگاری عنوان

طلوع مهر جهان فروز جهات و بختیاری و داشته مبارک و فرخنده گرداناد و روز بروز ابواب ترقی مدارج
بر روی روزگار بهجت آثار مفرح و مفتوح دارد تا برسد که از مخلصان صمیم منصور بوده تا بر لوح صحایف سوانح
مشمول توجهات الطاف قدیم باشد و مهمی که در نیخواه درو شم شده تا حال او تا که تا [illegible] بود و
همواره حبیبه که ایما شود و بجا آرد مفاوضه مودت اشتمال که مشعر بر تصمیم مراتب اتحاد
و تشیید روابط وداد مرقوم خامه محبت شمامه بود و موجب استحکام مبانی اخلاص و تشیید ارکان
روابط وفاق قدیم گردید به پاس لوازم آن توجه و دلالت آنچه از روی بنیاد آن [illegible] به ظهور مطرح و
و بر آوردن او لقلم امده فی التحقیق بی پایان صفای محبت همین است که در کارهای یکدیگر توجهی جداً
منظور نموده در سرانجام و انصرام آن از طرفین مساعی که باید به ظهور رسید و چرا چنین نباشد که
خلوص جانبین و روابط استحکام پناه امروزی نیست و از قدیم این مراتب ما بین طرفین متحقق و ملحوظ مقتضیات
محبت صمیم آنکه [illegible] باید بود که به ظهور [illegible] استقامت نموده اند بمودت
و سلسله اتحاد بر روز افزاید و استحکام داشته برای کارهایی که تعلق این نواح داشته باشند
بی تکلف مرقوم نمایند و این سوی هم بی تکلف نگارش می یافته باشد همواره با اطلاع اخبار
خیریت منهج و مسرت فرح نموده باشند برای ارباب الالباب در هنگام وصول نهمت مشمول
نمیقه الابتهاج سرور افزای خاطر مشتاق گشته بمقتضای محبت های قدیم همواره طبیعت منتظر ورود
اخبار صحت [illegible] از آنجا که تحریک سلسله مراسلات نعم البدل مواصلات است و وجدان سرور
دیدار یار قدیم یاد ارقام حالات صحت و جمعیت صحت و انبساط منحصر باید افزود حقیقت آن [illegible] یکدیگر
و ذریعه ای که از قلب بی دغل و بکرمی [illegible] لاحق است بر آن مهربان ظاهر است نظر بر وثوق روابط محبت
و اتحاد که فیما بین متحقق و مربوط است [illegible] چنان توقع که در هر وقت [illegible] اعلام کارها
بقبضه اقتدار کرامت [illegible] توجهات شریف جمیع امور آن [illegible] سعادت زیاده بر یکدیگر [illegible]
صورت سرانجام خواهد یافت [illegible] وصف [illegible] مراتب که بپاس لوازم مخالصت [illegible]
و تا حال در انجاح امور حرف [illegible] نگفته [illegible] استعداد تمام است [illegible]
احوال [illegible] که [illegible] توجهه [illegible] حبیب الدین علیخان حقیقت [illegible]
دریافته حبیب [illegible] مراتب [illegible] توقع [illegible] که [illegible] باید

لازم

لابد به سعی موفور بظهور خواهد رسید برای ارباب [illegible] هر چند در نهمدت وصول سانحه صحیفه سرمایه
ابتهاج و انشراح خاطر مشتاقان نشده لیکن بمقتضای روابط یکجهتی و حق سنجی‌های قدیم و صفای
محبت و اتحاد مستقیم که طبیعت همواره خواهان صحت و جمعیت گرامی است از نوشتجات وکلا وغیره
حضور بر اخبار خیریت و فرحت ذات گرامی اطلاع یافته سامعه را لذت نشاط و سینه را سرور انبساط
حاصل می‌شود از آنجا که ایصال مکاتبات نعم البدل نعمت مواصلت و موجب خواهش تعقد صمیم بوده خبر از قسیم
اخبار خیریت و جمعیت سرور افزای خاطر منتظر و مشتاق باید بود کارهای مستدرک که تعلق بحضور
انور دارد از نارسای کارپردازان همه ابتر و درهم و صورتی که موجب انتظام آن تواند شد
بدون توجه گرامی ممکن نیست چون نظر بر صفای خلوص مصادقت و ولا از آن مهربان در هر صورت
چشمداشت مطالب عمده مطمح نظر و در کارها توجهی شایسته حق پژوهی و حدائی منظور است البته بلوازم
سعی و توجه درین امر از ذات گرامی ضرور و متعهد است [illegible] فهمیده و معتمد و کاردان را که لیاقت جواب
و سوال و مداخلت در باره دارشته و فراست و فهمید [illegible] او با [illegible] شرف رسیده باشند تجویز نموده
مقرر باید کرد که در خدمت گرامی حاضر بوده بر طبق استصوابی شریف بکارهای در باره می‌پرداخته باشد
و تصدیق مراجب امر هر چه مقرر شود نوشته تا باید فرستاد که از اینجا دستخط کرده ابلاغ گردد
زیاده موجب از دیاد مواد محبت و اتحاد قدیم صمیم حوالهٔ [illegible] برای مجلس [illegible] هر چند مراتب مصادقت
و اتحاد قدیم مقتضی آنست که همواره طرق مکاتبات مسلوک بوده بورث از دیاد مواد مودت
و دلجویی شود اما چون روابط وفاق درین مبارزت بمراتب احوال خیریت و جمعیت ازینجا [illegible]
انجمن حضور دریافته خاطر مشتاق را سرخوش اطمینان و انبساط نموده مبلغ [illegible] در نبولاد وکیل دربار
مرقوم نموده که از حضور فیض گنجور نواب [illegible] وزیر الممالک بهادر زید ظله الله تعالی جمعوی خرچ
خصوصیات [illegible] احوال آن مهربان شده از مضمون [illegible] اطمینان تام که بخاطر راه یافته الحمد لله
که کارهای [illegible] خواهش بیرایه ظهور یافته وثوق کلی دست داده که امورات اینجانب [illegible] از
سابق [illegible] و انتظام خواهد یافت از آنجا که از هر شغلها چشمداشت طلبیت یقین که در رواج
کارهای و مجرای [illegible] جمعو خرچ مساعی [illegible] بعرصه ظهور خواهد رسید جواب عبد الحمید خان بهادر
اعطاف نامه سامی متعز اشتیاق توجه و التیاف وصول نموده الطاف سرور موفور نموده حضور انور

دل بتعاسک امحصور از راه بی حدّت بمقتضای مراقفت های قلبی و توجهات باطنیه مراتب مهربانیهای
قدیم را بالفاظ لطف آمیز و مضامین لفقد انتمام مرقوم خامه الطاف گردیده از مقتضای کرم بخشندگی
و برین تصور نموده شکر می کرد جواب بهمه لطف و کرم نوازش شد از حوصله بسیح و بیان افزونست و لطف
در ارای این همه بذل لطف و تفقد بر وفق تمنای مخلص بی ریا بمدارج کمالات بی پایان فایز گردانیده
ممتاز بند همواره در تقدیم مهمات بندها زیاده بر سابق مستعید و ذات منبع الحسنات را ملجای قوی و معاذ
شمرده دانسته از توجهات بی پایان متر صد بر آنکه نه مهمات بسته در باب مالی محمد در روز نیز آنچه
مرقوم شد تا حال اصلی از آن ها که البته در بنجا حاضر نمود و مباحثه ها این مقدمه در تعطیل مانده
الحال که محمد حفیظ بیر در و بیعنی مذکور حاضر شده در مهمه مبدء معاش و خیل نموده پروانه کذا است
داده شخص و بمدار این لطف قانونگوییم تقید و تهدید که البته بعمل آمده مخلص را حصول مرضیات گرامی
بر جمیع امورات مقدم و بکر برای کاری و خدمتی که بجا آورد و در سر انجام آن بجان و دل جاهد مینمایند
مهاه شیخ حبیب الدین علیخان بکرامی خدمت حاضر خواهد بود از آنجا که ممتاز مندرا امید اخوکرده
اشفاق و الطاف است یقین که در باره پرداخت احوال و انتظام امور بموجب التماس مشار الیه توجهات
که سایان عطوفت های قدیم باشد مرعی و مصروف خواهد گردید مرای بدم سند مراتب آمد و رفت و یله
از قدیم فیمابین در معاشت محتاج اظهار و تکرار نیست در بنولا پروانه جناب عالی بمشاهده مشرف گردید
خدمت صوبه داری اختر بکر لوحه بنام اینجانب قرعه و سعادت فیرحقه و لقاء آن تشبیع یافته
نظر بصفای محبت و هم سینه های بیریا که بوجهی مانعی و جدائی متصور نیست این کار را
از خود باید دانست اینجانب هم از قوه تر عبور در یا نموده بسر انجام معاملات هر محال صوبه موجب حسبن الحکم حضور
استقلال باید نمود که بجمیع وجوه مطمئن و مشغل باشند و پروانجات بنام هر که لازم اینجا مطلوب
باشد مرقوم باید نمود که نوشته فرستاده الله در هر صورت این کار را از خود تصور نموده بوجه احسن
دانسته با نیبن نامه سر انجام باید داد حقیقت احوال این مخلص از نامه سر بیرون جانب
ممتاز گردیده منکشف و مسیر ضمیر لطف تخمیر شده باشد موافق تفقد و التفات که از دیرباز
و توجهات قدیمه بحال مخلص بیریا که مرعی و مصروف شده و میشود مفصل آنچه که باعث و تکلفه خواهد
دریافت نموده این بهمه الطاف و اعطاف از مقتضیات اشفاق حسب عمیم گرامی است مهربانیهای

ان اکرم

69

این امر بر ... نتوند کانند یکی از هزار تفقد عنایت نمودند او رد او تعالی والقدس بر فوق اندر وی
و اعیان ... همواره قرین بهجت و شادمانی باید حاودانی و در شته بمدارج ترقیات بی پایان
فایز گردانا مخلص خود را بکمال صدق اخلاص نیاز مند صمیم نواب صاحب و مشفق تصمیم نموده با خدا عهد
که بدت العمر رفیق نواب صاحب مشفق بوده در استحضار ساعی دقیقه فرو گذاشت نخواهد ان ارادت تعالی از رفاقت
و محبتی که این مخلص بوقوع خواهد آمد زنهار از دیگر این امکان نخواهد بود مهر گاه مخلص را رفیق صمیم مستقیم
تصور فرموده بهمه وجوه مراتب و دستگیری امر عیب باید در شت و کیفیت جان نثاری و مراتب محبت و ودد
و مساعی موفوره شبانه روزی مخلص که با همه قلت بداخلی و کثرت مخارج صرفه جان و مال نکرده زیاده
بر مقدور جمعیت نگاهداشته در محافظت ملک بالا یی و تنبیه مفسدین و گرد آوری مالی سرکار روالا
گوش رسیده و مشکور شد معروض میشاه مطیع و نقش نشین خاطر اقدس اعلی شده باشد تدارک بلا
این همه محنت و خسارت و جانفشانیهای منحصر بر تفضلات جناب حضرت پیر و مرشد رجوع نواب
بی نهایات نواب صاحب مشفق است نواب جلوه جان خلوص رسوخ که قبله گاه مرحوم را انجذبت و
مشفقت متحقق بود بر عالمیان ظاهر نیاز مند که بمقتضای عنایات قدیم همواره مشمول اشفاق
ده خیند زاید بر سابق و داعیه رسوخ و مخالصت مصمم دارد و از عنایت و دستگیری آن ارگوهر
امید قوی و بیمان سترک تر صد در نیولا از نوشته و کلا وفور تفضلات جناب خلافت است ... ذات
بابرکات و ترقیات مدارج کامرانی و اقبال دریافت نموده الفقیه ابواب امال و امانی و اسباب
هیچ ... بر روی روزگار خود گشاده و آماده یافته رشحه از آن در خبر تقریر و تحریر
الکتاخی کنجایش ندارد الحمدالله که از روی نیاز مندی ظهور نمود و فصاحت الهیه در جالت بیک که
مبتنی و استظهار در حضور انور ندارد و ذات بابرکات را ترقیه احوال نیاز مند برگزیده و مشمول
تفضلات جناب تجاهانی ساخته او تعالی به شفقت و الطاف ابد الدهر ... و
گرد او آرایان از لغایه مراتب حشمت و جاه گردانا مخلص در سر انجام و انتظام کارها ... تا
و محافظت ... از دست مفسد قسمیکه بتقدیم لوازم جانفشانیها پرداخته از خارج منه و مشکف
ضمیر فیض تصمیر گردیده باشد با وصف این همه محنت و تحقق ملول در حضور انور با هیچ گس توسل
ندارد شمه از مطالعات بعرض والا ذمیر ... باعث ... دل شکستگیها ... اگر در حضور انور

استعداد احتمال شد ابد محب مشتاق و زرده جانفشانی نهانی نمود و بمیامن و شکرگذاری نوالهٔ نعمت بردار
مورد انواع تفضلات جناب حضرت قدر قدرت گردیده در همچشمان افتخار و امتیاز بهم
میرساند بهر صورت از دولت شوره صفات امیدواری دارد که حقیقت جانفشانی بدرجه
نیاز مند و محنت و مشقت ها که در ضمن شغل و مکاویه های بی پایان کشیده بر وقت بعرض
مطلع برسد فلانی را بوکالت دربار سرکار بفرستاد نموده بسعادت ملازمت بهره یاب خواهد
شد و کیفیت مفصل خواهد رسانید نواب [illegible] خان بهادر از آنجا که مکاتبه بدرازی
کشیده چند بار در خرج اخراجات و سرای اعمال که عاید حال اینجانب شده با منجمله جابر الملاء
شریف پیشتر ازین نوشته تبلیغ یافته پرتو افکن ضمیر اشفاق پذیر شده باشد چون از روی
خوارج و وکلا معلوم گردیده که نواب صاحب و مشفق توجهات و عنایات که در امورات قبله گاه
مرحمت خان بهادر مرحوم مبذول میفرمودند زاید بران بر احوال احقر مصروف میفرمایند
این همه لطف و عنایت را در حق خود صورت پنداشته هر چند ادای شکر و سپاس
آن مفقود خود میپندارند لیکن صباح و مسا از درگاه تقدس تعالی خواهان میباشد که دولت
با برکات ابد الدهر خلافت دارد و حقیقت [illegible] محنت و زرده جانفشانی
و فدویت و خانه زادی بنده معروض جناب [illegible] شده [illegible] موجب ازدیاد آبرو در همچشمان نوازش شد
نیل اعطاف قدیم مرجع بسته باشند نواب فخر الدین حسین خان مکاتبه طمانیت و وصول راحت نمود
خاطر منتظر را مطمئن گردانید و در باب اخبار خیریت و حالات [illegible] موجب [illegible] مطلوب شد
آنچه درباره صرف مساعی و بذل جد و جهد در معروض این کیفیت بجناب اقدس اعلی نواب صاحب
وزیر الممالک بهادر رقم پذیر گردیده بیشتر از آنکه [illegible] مرقوم شود حقیقت احوال [illegible]
برادر صاحب مهربان لطف عنایتان که عرایض بجناب نواب صاحب وزیر الممالک بهادر [illegible] حقیقت
حالات [illegible] در باب [illegible] از وقوع این سوانح [illegible] تردد و اضطراب [illegible] حال
بتحریر در نگنجد [illegible] که مطمح نظر بود از هر طرف [illegible] لوازم و جهد زیاده [illegible]
بظهور خواهد رسید عرایض برادر صاحب موصوف [illegible] عرایض خود [illegible] نواب صاحب وزیر
الممالک بهادر [illegible] آنچه [illegible] معروض [illegible] تفصیل نموده لیکن حالت حضور [illegible]

در بار طالم

که بابت الله ایلچی با حوال جود القدر گرفتار که اصلا خبر از دیلمی ندارد و مجلس با حوال کسی نمی پردازد و بهر صورت
انحال هم الله اکبر که دست بر سر بکه زاید بر مقدور لوازم سعی و تردد و ظهور خواهد رسید در همه حال منتظر الطاف
فضلت الهی بوده خاطر را متردد و بهار رحمت و همواره منتظر نوید خبر مسرور و منبسط باید داشت

نواب اعظم خان بهادر
غایت نامه تفضل انجو ورود فرموده مباهی و ممتاز ساخت بمقتضای
شفقت بزرگانه آنچه از ورود خاطر فیض مظاهر بدریافت کسل طبع مبارک مندرج بود کلفت اشتیاق شده
چیزی که اینهمه تفضل مرجع شود که اسباب ذات عالی را ملجای قوم و اضطرار قوی ساخته اند دیگر چیست
که اینقدر تفقد و عنایات مبذول فرمایند او تعالی ابد الدهر مستدام دارد و سابق حقیقت مفصل معروض داشته
که بنابر تخالف و تبدیل هوا و حرارت طبیعی بغلبه تمام عوارض مزاج بوده روزی چند علیل سخت داشت
و انواع تکلیفات بکسر او جاع که نصیب اعدا باد کشیده در ینولا بمیامن تفضلات و افضال حکیم مطلق
صحت و شفای کامل عاید طبع گردیده منشر اعتدال و منهج انشراح مزاج گشته و هیچگونه اثری از
کدورت و کرامی … زایش و تعلیل نوانده بود باقی نمانده خاطر الطاف مآثر از هوا دیم منزه و مبرا شد بحمد الله شکر
تقبید شده در خدمت حاضر بوده از بخارات احوال العزمی می رسید بالفعل از آنجا که دریافت صحت و سلامت
ذات فایض البرکات از منیات خاطر فاتر است همواره ارقام اصدار نوازش نامجات سرمایه سعادت
می اندوخته باشد

نواب اعظم خان بهادر
غایت نامه گرامی ورود تفضل فرجام مسعود و ممتاز گردانید
و از نوید اخبار خیریت ذات بابرکات سرمایه اطمینان بی اندازه بخشید بمقتضای شفقت و افضال
از آنکه انتهای خاطر فیض مظاهر بدریافت کسل طبع مبارک مندرج و اطلاع هنگامه … اتم و انتظار
… احوال که بشرف ارقام پذیرفته بود ظهور اینهمه اشفاق و الطاف از کمال فضل و عنایت بزرگانه
تعالی و … ذات بابرکات چیست که اینقدر غمخواری فرمایند درین ایام بسبب اختلاف هوا استیلای
حرارت جسمانی تحویض طبع گشته روزی چند باعث تصدیعات کمال بوده و اشتغال نو ابراهیم
علم … علقه زمانه احراق زده اگر نگارش خاتمجات … گرفت اما چون بهمه حال توسل
بحبل المتین … عنایت ارادت … او تعالی ولقد … او تعالی بی عارضه طبعی تکفل زایل و شفای
عاجل بهم … گردیده طبیعت مقترن صحت و اعتدال کامل گشت خاطر فیض مظاهر از همه مطمئن
باشد … عوارض هم … استطباع … آنجا که بدریافت اخبار خیریت و اعتدال

نزاج همواره منتظر میباشم امیدوار است که با جدار عنایت نامجات بهرایه اعتبار فرایند خورشید

جواب عطوفت‌نامه ... نوالفاصت و انگفق مهربان قدردان سلامت گرامی عطوفت نامه ابتهاج

اشفاق که مشعر بر ابتهاج طبیعت باضعف‌های متعارفه بحران النفس و دریافت عارضه جسمانی رقم پذیر خامه

الطاف شده بود وصول نمود منشیر نشاط بدریافت نسیم صحت و صحت ذات گرامی لوازم حمد و

سپاس ایزدی موده شد در همین موسم که ایام تبدیل و تخالف سوالات روزی چند بکسر مبتلی و حرارت

جسمانی عارضه طبیعت بود منبعث انواع تولیس و مصدر تکلیفات کمال بود و هم استعمال لوازم آن

در مکافیهای قلوه زمانه طغیان گشته الحق از کار خانجات راصدقه احراق رسانید از آنجا که

کارپردازان قدرت با وزیر امیر بزرگ گونه حکمت‌های بدیع مندمج در از دامان سراسر انجاد و سلا

ظهور شعبه‌های ناملایم بر حصول مهمات ولیل است بادشش المنة لله تعالی و تقدس که بنوش و آرزو

ارفصال سابقی برخی صحت و شفای عاجل تمامیمج حاصل گردیده مورث صحت و اعتدال طبیعت و ابتهاج

فرحت و انشراح مرابعات خاطر عطوفت مظاهر از شمیع قرین اطمینان باشد همواره باید که

اخبار صحت و سلامت مزاج وهاج منتظر التصور فرموده با ایصال الطاف نامجات عطوفت آیات فرحت بخشا

و کامرانی از انایی با بدرواشت جواب ... مکاتبه بود و کثرت اتحاد و افراد امتیاز در دو جانب

بدریافت اخبار کسل طبیعت و هنگامه طغیان الم مرقوم خامه وفاق شده بود سرور با محصور افزود

دانسته دل انگیز از ناباطلاع احوالات از مفصلات خلت و دل و بیربا تصور نموده در این ایام بسبب اختلاف

هوا که روزی چند حرارت جسمانی عارض طبیعت شده بود و صدمه الم هم دو اکثر کارخانجات رسید

اما چون همه حال نظر بر فضل الهی است عافیت اینهمه عوارض تجربیات انجامید و اعتدال طبع گرایید

سابه انتعاش ظاهر و باطن گردید الحمد لله والمنة که احوال تعاقب و تعالی شانه صحت و شفای

کلی حاصل است در باره تمشیت و تنظیم امور خالصه که تحریر بر بند برگشته چون در کار هیچ جدایی منظور ... گردد

السعدی همت جانان لوازم امداد و اعانت که باید بظهور رسیده و خواهد رسید خاطر آنجناب و دو دیگار

مطمئن باد پیوسته همه مبنی بر فهم مکاتیب بود داشتا است متبهج و مسرور باشید ... الطاف

جواب جان و جانان الطاف نامه سلامتی شفقت نهایت وصول الطاف فرجام که ماجرا ... لطایف و انشراح

خاطر افزود قسیم بر خاطر اشفاق گردیده و حقیقت فیروزیت جانفزای موزون شده و در گناه گشته ... و مرام

جانفزای

توجهات و اشفاق و محبت و مودتی که بکارگزاری و الا عدد انتظام ملک و نهضت استعجال تقدیم نموده و مرشد
بربیع توجهات گرامی منصور اعاکفان جناب مقدس سرّ مبذول انهمه عطوفت و کرم بخشیها از
کمال شفقت و الطاف قلبیه و لوازم رافت و مهربانیهای باطنیه و روابط محبت و حسن نیت
که قبله‌گاه مرحوم را بکرامت منجر میشد متحقق بود و صرف دستگیریها شده بر ضمیر کرم تصمیم روشن و زیاده
ازان در مراتب خلوص رسوخ مستعد و ازانجا که مصدر عواطف و توجهات بی‌پایان بوده ذات
گرامی را استظهار قوی و اعمال مشترک میدانند و اصغای طویت توسل ذات با برکات نحو و تصمیم
خجسته شکری که در خور انهمه بذل کرم و تلطف از احاطه شرح و بیان افزون و تکلفاتی که بعد از وقوع
سانحه ناگزیر قبله‌گاه مرحوم لاحق حال نیازمند اشتمال است بر خاطر عاطر پیر و مخدوم بوده او نامور بسبب تنگی
و قلت نقد و کثرت مخارج مبتلای انواع شدائد حالانکه بعنایت الهی تنفقدات باطنیه
مستظهر شده هر چند قوی که ضعایف ایام ناصیه همه بغبر اموشی تبدیل یافته و دیگر لوازم حسن خلوص
در وفاقت و دقیقه مهمل نگذاشته تقدیم مراسم خدمات و تردات بی پایان مصدر توجهات و ازانجا که
با عطاف عمیم مستظهر انواع مهربانیهاست بمقتضای کرم بخشیهای درباره پرورش و رفاه احوال
نیازمندان شفقت و التفاتی که باید مرعی و مصروف بوده باشد و از جناب ملایک مطاف بتفضل مراحم
و عنایاتی که موجب مزید اعتبار پرلیان حال او باشد سربلند نمایند و واسطه ازدیاد ابرو و مبخشیمان بجامعه
لازمه و وصول سافه استشفاقنامجات سرمایه حصول اجتطاط

نواب [illegible]

روحانیه و وسیله استعجال و حاجات بسرورکار را فی نیازمند پیر نیاکرده خاطر همیشه باثر رور [illegible]
اخبار خیریت بیانات منتظر و مترصد میباشد و ازانجا که بشر قسم احوال نیازمند اشتمال اهمال راه یافته نسبت
بجانب و مصالح اینجانب نمیپین که مهمی از خارج مصلحت هم لذا رسم یافته باشد لیکن ازانجا که صفای
خلوص ضمیر محتاج رسمیات ظاهری نیست و ذات میمنت انتساب با همه حال مشفق و استظهار قوی میداند
همواره زنجیره انگوره بر تری عمر و درجات گرامی را در زبان و مستعد عز ازدیاد شفقت و الطاف قلبیه
و محبت و اتحاد باطنیه است از استماع تقویض منصب علیای دیوانی فی خالصه شریفه نوبت میمنت
بعهدات تو گویا از ترقی دو نمای مخلص پیر باوج شادمانی فرو نهاده انتظار لقاء بعد از دیده و چمن مرام تمنا
پیغام ازان نوبهار کامرانی شگفته و خندان شده او تعالی و تبارک ابد الدهر خجسته و مبارک گرداناد
حقیقت احوال نیازمند اشتمال معتمد مهمته که کارها مفصل گذارش خواهد نمود از توجهات قدیم و از هر صورت میسر

اشفاق و الطاف است ترصد که بمقتضای عطوفت و التفات و برین باتصال تحفه با مسجات سرایه

سرور یا محصور از رای سبب باشد بنوع حال تمیقه بوده بسیار موجب وفور سرور خاطر

ارباب مراتب تا سفینها و حرف مسابق در انجاح امورات که مرقوم بود مسیحت دستر افت پناه

شیخ حبیب الدین علیخان مفصل گزارش نموده فی التحقیق بوده و اتحادهای قلبی مقتضای

این همه احبابی لوازم تا ستیها است و از محبتها بی ساخته زیاده برین چه نمود است گو خاطر

نیاز باشد زیر سرکار نواب صاحب قبله امیر الدوله بهادر که گذارش نموده بود بمسموع شده باشد

که بسبب اکثر رجوعات تا حال بودن تا شد از حضور نواب صاحب وزیر الممالک بهادر اتفاق نشد

و خاطر ضرور از آنقدر توقف و تعطیل بمیان آمده و الا دیر هم نشد حسب فارغ خطی که کار پردازان

سرکار حواله نگاشته هایی جواهر لال ساهو نموده آنها مضمون تسلی و مطلب درست بدار دلهای اینجا

هم مضمون که باید نوشت مسوده درست نموده فرستاده شد بموجب آن فارغ خطی [illegible] ساخته حواله نگاشتها

ساهو مسطور باید نمود که امحال چون رسیدن تا شد از نگوزا صورت گرفته هر گاه فارغ خطی

حواله ساهو مذکور شود زرهای باقی بدون کار [illegible] الله رسانیده فارغ خطی گرفته بمواره نمود خط

بنحو بر اخبار خیریت سرور خاطر داده است جواب [illegible] برادر عزیز جان من ابرن در بن روزها

رقیمه بهجت انتما سرور افزای خاطر شد طبعیت بمواره منتظر دریافت اخبار خیریت است برخلاف

ماضی نیز قسم مکاتبت موجب وفور سرور باید بنداشت بیشتر از بن بمقتضای محبتها تکثیره مرغ

جنگ که بموجب طلب فرستاده بودند ماده در راه تلف شد و نرکه در اینجا رسید قسمی خاطر [illegible]

وند نظر بود نبود در بنولا شنیده شد که مرغان بهوسر قسم اول در کارخانه ان برادر عزیز بحفاظت هستند

از محبتها بسیار بعید است با آنکه رغبت خاطر اینجانب بدین جانوران بهتر معلوم است این تکثیر را البته باید

بهجت خاطر گردیده بهر صورت حال امر قوم خامه محبت میگردد که یک جوره مرغ بهوسر قسم اول بدست بیل

بحفاظة الله ابلاغ باید داشت و اینمعنی را از عجز حیثیت خاطر منداشته بوجهی که [illegible]

دور خاطر نگذاشته این جنس را از محبت عزیز باید دانست در صورتیکه مرغ بهوسر موجود [illegible]

بجهات البته ضرور ضرور تبلیغ بانجام رسد که موجب کمال انبساط خاطر خواهد بود میان زینت سکه [illegible] علاوه

محی الدین علیخان را اجرای بهمین کار فرستاده شده و زحمت مقدمه [illegible] بیشتر بخاطر نماید آورد

که از اینجانب غرض بر نخواهد بود هر چند قسم اول و دوم نخواهد رسید سرور با محصور خواهد بود

بجه ادوار [illegible]

72

انچه از مهربانی زیاده و سادمانی باد — مکاتبه بود در انتها ما الطاف نامه نواب القاب

نواب صاحب صلوع مقرب الحضرت نواب معاد سرمایه مسرت و ابتهاج خاطر افزود انچه از مراتب خلوص
مودت و صفا و مواظبت قدیم که در حضور قبله مرحوم موجب ازدیاد و سبب اتحاد گردیده مرقوم بود از جمیع
بی ایه تحریر در آمده زاید بران همواره مرکوز خاطر است و اطوار لسند الضباط مبانی بود و والاه
در برابر همچگونه در هیچ امر نسبت به جمعی و جدائی متصور نیست و زیاده از سابق جهت نمودا شده حمله
در سرانجام کارها از آن مطمح نظر بغرض مقدس رسیدن حقیقت فدوی و خانزادی مورث بندگی
درگاه و تقدیم خدمت و جانفشانیها در انتظام ملک و تنبیه مفسد بذریعه نواب صاحب و حسن سعی انمهربان
مورث انشراح و انتعاش فراوان شد الحمد لله که باهم مراتب محبت و جمع شیئها چنانچه باید بعرضه
ظهور رسید بکلیفا که بعد سانحه ناگزیر قبله مرحوم گشتند نواب صاحب و انمهربان مفصل ظاهر
در بنولا نجابت نواب صاحب شمه از جمعی سمت ارقام پذیرفته از انجاکه بتوجهات نواب صاحب مسطور
هر صد انواع مهربانی و دستگیریهای و برضعایی سبیه انمهربان وثوق تمام بمقتضای محبتهای
ببر طور در سرانجام کارها فیما بین صرف سعی و جهد باید نمود که حقیقت حال جم شد انعوض اقدس رسید
وارخبات عالیجاه مآب بتفضلاتی که موجب رفاهیت و پرداخت احوال مزید ابروی و درچشمان بواند شد
ممتاز میشد باشد انشاء الله تعالی در باهم لوازم محبت و رفاقت نواب صاحب دقیقه فرو
گذاشت نخواهد شد [illegible] خطی که متضمن حقیقت ورود ولو اینجا سر و جا املاغه اشته بود و نزد
ممطالعه درآمده و مضمون مرقومه حرف بحرف دریافت شد و در عالم هرچه ارینیت و بطهور
می اید همه از تقدیرات الهی است و هیچکس را دران اختیاری نیست مهد صورت قضیه الشهادت
نوشته اند از باهم مرضی حضور انور و نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر بتوجهی انحراف ندارند
فی الحقیقت جمعی سرمایه شعور و بهبود مهمات حضرت الشهادت پناه بجمیع وجوه عاقل و دانا
بو نیک بد جمیع مراتب اعظم میدانند لازم است که اتباع امر و اقبال مرضی حضور اقدس و
نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر بوده باشند سر مو از آن تجاوز و تخالف نورزند و در هیچ حال
باهم جمعی را موجب ترقیه جان و مال پندارند که جمیع کارها و دوستی ان مندرج است از طرف
الکشاء الله تعالی در مقدمات مساعی جمیل بعمل خواهد امد — فتح جنگ سامو

ساکن بنگرام ارجندی با سید اصغر علی کنبوی زاده و فرستد در میان داشت لعبد الفضل حضور به مبلغ هزار
روپیه بذمه ساهو بند کور باقی برآمده بود البته وراوای آن حاضر و هیچگونه تحاور و مجال انکار ندارد لیکن سید
مذکور اورا در قید نموده مبلغ سه و سی هزار روپیه میخواهد ازانجاکه موجب البته در سرکار نواب صاحب و قبله مغفور
از وسیل قدیم داشت نظر بر قدیم پروری این مقدمه در حضور نواب صاحب وزیر الممالک بهادر ظاهر شود
و فیصله تفضل مبذول گردد که هرچه از روی حساب واجبی ذمه ساهو بند کور ثابت رسد بدهد و از
قید خلاص یابد شهامت و لیاقت منزلت اعتضادا مهربانان هموار مشمول مراحم الله باشند
درین روزها صحیفه مسرت افزا موجب انشراح خاطر گردیده و ازینجا که در تحریر رقیمه الوداد زاده نیابت مآب
آن بوکه راجه نول رای متوفی از قنوج با اراده مدافعه افغانان عبور دریای گنگ نموده انجناب سالم
طلب داشته چنانچه نظر بر ضرورت وقت با وصف شدت باران و طغیان دریا و انهار ازینجا روانه شده
از چون بمفاصله چهار کروه از دایره گاه راجه مسطور رسیده شد ناگاه خبر شکست خورده های لشکر
راجه از اطراف رسیدن گرفتند و خبر شکست لشکر و کارزار شدن راجه مفصل معلوم شد و اکثر سرداران
عمده ها زخمی و نعش راجه در آن وقت رسیدند با چارچون وقت از دست رفته بود در فکر بندوبست
ندانسته و محافظت متعلقان و ناموس راجه راکه در قنوج بودند ضرور دانسته ازانجا معاودت
نموده از قنوج جمیع مردم و قبایل و پسران راجه دیگر سرداران را معه نعش راجه همراه گرفته
با احتیاط و محافظت چهار و نیم ده روز بدا اکالون که پنج کروه از گوره فاصله دارد رسیده شد و ازانجا
عیال و اطفال راجه با اراده الهآباد عبور گنگ نموده شد و در نواح گوره داخل شد ازانجا که
نا برور یافت اخبار خیریت آن اعتضادا همواره طبع منتظر و مشتاق بتحریر مکاتبت ولایت قائم
صحبت و وداد مسرور باید داشت زیاده برقیم مبادرت نواب صاحب و مشفق مهربانان
بعد رسید آن مسئله سابق متواتر با رقام حالات پرداخته و مفصلات ارکان اربعه و کلاهای و غیره مشتهر گردید
باشد مراتب اشفاق و التفات که نواب صاحب و مشفق بمقتضای رأفت و عطوفت بحال ما مبذول
منبذول میفرمایند و از کار و کلاه دریافت میشود و سپاس آن اکثر بر سر زبان گرده و نمیتوانند داد
ازانجا که توسل موروثی بانتساب وسیله جان عالی دار و مهربانی نواب صاحب و قبله مد ظله العالی نظر
احیای تفضل و عنایات قدیم نموده مخلص را در زمره عقیدت کیشان تصور میفرمایند از توجهات
ازل قدم

73

کلیه توجهات و اعطاف میباشد حقیقت بر همه کارهای اینجا بسبب تمرد خسرو کج خیال‌های
مقهور که مقتضای شور بختی است بر ارجاع و انفصال معاملات تمهید بود و بودن مخلص از چهار ماه برای
این کارها و محنت فتره و شبانه روزی در مصلحه روشن و ظاهر خصوص‌ها که اخبار متنوعه بگوش این روزها
رسیده زیاده بر سابق هنگامه پرداز فتنه و فساد اند بسبب این هنگامه‌ها جمع زمینداران چکله و صوبه
از اواسی مالواجب پیچیده هوای نفسانی شقاوت در سر پیچیده اند و شور عظیم در این نواح بلند
شده هر چند مخلص کارهای بالا هر از جانب اینها قصور ندارد لیکن در چنین هنگامه‌ها صیانت ملک
و حفظ ابرو و دلبسته فضل او سبحانه از حضور انور برای نگاهداشت فوج نموده در سوال متصدیان حضور
از تاریخ یازدهم ربیع الثانی داخل بر طرفی نموده چهارم جمادی الاول بوکلا اطلاع کرده اند و نهم انماه از
نوشته وکلا بمخلص خبر رسیده اگرچه در چنین وقت هنگامه نظر بمحافظت ملک بر طرفی اینها خارج از صلاح
دولت است چون بنظرها چنین رسیده مقام ناچاری لیکن در صورت قریب تفاوت ایام که زیاده
هر یک کلهم روپیه طلب اینها میشود و میان [illegible] و مخلص از عهده این قسم [illegible] نمیتواند بر آمد چون
نظر بر ذات بابرکات [illegible] توسل ندارد و مترصد که در اینجا عهده برای مخلص از چنین خسارت کلی
و رفع تقاضای سپاه و حفظ ابرو تواند شد توجه عمیم صمیم مصروف گردد ایام حشمت و دولت
مستدام باد   رفعت و والاپناه عزیز القدر علیقلی خان [illegible] حفظه
الهی باشند بلباس شب [illegible] از تاریخ هشتم انماه روز سه شنبه سواران خبر رسانیدند که ان رفعت
پناه را با جمعه [illegible] جدل [illegible] کوشش‌ها و دلیرانه [illegible] جماعه [illegible] تاب ثبوت
نیاورده اواره صحرای فرار گردیدند بوقوع امر این شایسته موجب احسنت و آفرین فراوان است
از تردوات [illegible] طبیعت خرم و مسرور شد الحمد لله والمنة که اشقیا منهزم و
اولیای دولت قاهره مظفر گشتند و آنچه دل میخواست بمنصه ظهور جلوه گر شد باید [illegible] حقیقت
مجمعی مفصل بر نگارند [illegible] شد [illegible] نگارش یافت   سعادت و رفعت پناه
[illegible] دستگاه موید [illegible] مراحم والا [illegible] عرضه رسیله با نقل پروانه حضور میمنت موفور [illegible]
[illegible] معالی و حقیقت [illegible] مطالعه در آمد تفصیل انکه تقسیم که از حضور ارشاد شده
نگاهداشت فوج [illegible] در سوال شده [illegible] از جانب عالی [illegible] دام اقباله

بایم اینجانب در سعادت فزای موقع چنانچه بایست در حقیقه که داشته ارکوڑ اکوچ نموده بلکه بشیر الجیوش
عبور دریا دریشم است انشاء الله تعالی در عقریب بدان ضلع رسیده معمود اگر در اینجا اتفاق میافتاد نوع شایسته بهم رسید
معتمد اعتماد بسیده چه قدر بدان دوانند که مصدر یگانه پرداز می توانند شد بخاطر جمع در احکام امورات باید پرداخت
چون صفای رسوخ از قدیم متحقق است در تمشیت کارها باید سرکار لوازم مرافقت و اتفاق ملحوظ باید داشت
زیاده اتفاق بعد دیگر کارهای طرفین انتظام پذیرد زیاده تحریر نرفت
رفیع وضیع الاینان پناه در حفظ الهی باشند
از ورود صحیفه بشرایم حالات سرور افزای خاطر گشته اند هرچند در مدت از انطرف کاهی درج مقدمه مرقوم
نگردید لیکن چون صفائح محبت های آن رفعت پناه همواره نصب العین و مرکوز خاطر در همه حال و ایام
مراتب وفاق بامرتسم ومنقش لطیعت آینده بر خلاف گذشته بتحریر اخبار موجب مزید انتعاش باید نمود
هران رفعت پناه ظاهر است که خاطر بتماشای مرغان میل کلی داره در تمکلات قسمیکه خاطرخواه و قابل پسند باشد
طبیعت از تماشای آن مسرور شود و اصلا بند اشت نشد الکارشن پذیر میگردد که هم جوره مرغ خیال که بلکی کلان
و دیگری میانه باشد از هر جاکه بدانوا بهند قسم اول پسندیده بهم رسانیده و اگر نزد آن رفعت پناه باشند
از نزد خود خوب و بهتر ارسال نموده حواله سماجت دستگاه شغلام محی الدین خان باید نمود که مشار الیه اینجا
بعز رسید و سرانجام این مقدمه هم موجب کمال خوشنود شما باشد به هر گونه تردد و تلاش که دست دهد بعمل آید
ضرور ضرور اطلاع باید کرد و از مرغان جنگلی هند به که بهتر از اما می بود و بند نیز خبر باید گرفت اگر در حال مشار الیه
بهر جاکه از انها اطلاع یابند هم جوره قسم اول که یکی جوره کلان و هم یم میانه باشد گرفته باید فرستاد اگر نزد
صالح الله موجود نباشند آن رفعت پناه هم جوره نفیسم که میانه و کلان بوده باشد الله الله حواله حافظ محمد
نمانند انچه نفیسه باعث کمال خوشنودی باید دانست زیاده چه تحریر در آید
خان عالیشان عزت پناه اعتماد سعادت و اعتضادی
شان همواره مورد مراحم والا باشند از ورود خط محبت نمط سرور افزای خاطر گشته اگرچه صفائی
آنچه خاطر منحاج ریسمان نیست لیکن چون طبیعت مشتاق اخبار باشند بتحریر احوالات موجب دلخوشی باید داشت
حالی بتقاضای محبت مرغان جنگلی که از انطرف گشته بود وقت تحصیل دل میخواهد بتحفه قسم اول نمود و بعد از ینجا
رفت اینجانب بتماشای این جانور است لهذا مرقوم میشود که هم جوره مرغ جنگلی بلکی کلان و هم هم زمره باشد بتعجیل
قسم اول تحفه و بهتر و انتخابی در حلقه و سرکرده که بهتر از ان دیگر نتوانند بود و طبیعت از تماشای آن محظوظ
و مسرور شود البته ضرور ضرور باید فرستاد که موجب کمال انبساط خاطر خواهد بود زیاده چه نگارش نمود

استصواب حقیقت اینجا از خارج منفصل دریافت میشده باشد که از ابتدا تا ثبوت
مصلحت و تردد و اینکه مناسب مصلحت وقت مفید کار سرکار تواند شد حقیقت بعمل آمده و می آید بعد از معاودت
لکهنو و رسیدن الله آباد و دو آبه و پنجاب و غیره چون احمد خان مقهور بداعیه های فاسد از قنوج بکوره
رسیده اراده الله آباد مصمم نموده نظر بر احوال فوجی که همراه است بحیثیت وجوه مقرون بصلاح [illegible]
که بیشتر رفته متصل نموده شود که شاید اگر تدبیر نباید باعث کمال سبکی و برهمی کار میتواند شد ناچار
بمقتضای صلاح حالت وقت تدبیر محافظت قلعه متحصن و آلسته لوازم توپخانه و غیره سرانجام جنگ باشند
مستحکم نموده جا بجا برج و باره بمردم معتبر حواله ساخته و ما بین بنیه دروازه از محاذی اریل پل تیار
نموده بهیر و بنگاه در اریل گذاشته بهمه جهت مستعد گردید حال مقهور بالله آباد رخت اقامت کشید چون
تدبیر کارها از همه شود درست بود حرکات بدنوعی اشقیا بیشتر فرصت نیافت و هر شب و روز توجها بمقابله لشکر آنها
مستعد و مسلح استاده میباشد و خود در خبرگیری قلعه و بهیر و بنگاه لشکر و تعین نمودن چوکیهای
مستحکم بر معابر عبور و احتیاط طیل قسمیکه باید لوازم حزم و احتیاط بجا می آرد و بفضل الهی همه کس
بهمه وجوه مستقل و مستعد اند جماعه مقهور القدر جرات ندارد که پیشتر قدمی تواند نمود اگر احدی
با جل گرفتار نموداری میشود از دست قراولان فوج با گولهای توپ آواره صحرای عدم میگردد و اینقدر
لوازم تردد و احتیاط بعمل آوردن و خودداری نموده جنگ صف نپرداختن محض مقتضای صلاح وقت
منظور سرکار است و الا تا حال بهر حالتیکه است بتقدیم فدویت و جانفشانی نجات تمام حاصل می آمد حیث
با وصف اینهمه [illegible] اند بسبب دلسوزی سرکار که کمک مردم اینمقدمات از بنوع دیگر معروض [illegible]
مزاج مبارک متغیر میسازند از توقف و نیز تکرار [illegible] نموده میشود بهر صورت از انجا که در رسوخ
فدویت و غلامی حضرت اعلی تقصیر موقوف نداده و بجانفشانی از جان و دل مستعد و حاضر است بالله تعالی
تا جان در قالب دارد [illegible] در هیچ حالت از محنت و تردد منقص نخواهد بود حسب [illegible] این التماس
[illegible] دریافت آنحوالت اینمقدمه [illegible] همیشه منظور خاطر حضور باشد نموده که معروضه [illegible] تصور نگردد
در این [illegible] موجب استحکام آنجا خواهد بود زیاده بر قیم ننماید مرقوم شد
یکماه تمام [illegible] معامله [illegible] مشهور [illegible] داشتیم چون [illegible] شورش اشقیا [illegible]
فتنه و فساد بلند ساخته [illegible] حساب [illegible] نموده [illegible] معاملات [illegible] مذکور بحیثیت وجوهات

صورت نمی‌گرفت ناچار بعزم تنبیه و تادیب مقاهیر ضلالت جنگله از اینجا کوچ نموده در قصبه نهور رسید فرقه شقاوت منش

سکنه نور و متعلقه پرگنه جا نمود که بفتنه برداری و سرکشی‌ها مشهور و مرتب اتمل فتنه اندیبار اند بداعیه

هنگامه پردازی اجتماع جمعیت کثیر نموده و در میان اطراف و جوانب را فراهم کرده رعایا را با اغوای

شیاطین از بالکل از حیهار داشته بداعیه تصرف دهات و قرب جوار هنگامه عظیم بر پا ساخته بودند و وجدارا

سابق با وصف افواج شکیل که چهار ده پانزده هزار سوار و سامان توپخانه بسیار همراه داشتند کاهی دست

نمی‌یافتند اینجانب نظر بر محافظت ملک پادشاهی تکیه بر تائیدات الهی و اقبال بی‌زوال شاهی با جمعیت همراه

بر سر این مخاذیل تباهی باخته پیش از طلوع شمشیر صبح پیرامون آن سو لوا رسیده مقاسید مقهور که بغرور

وفور جمعیت و استکبار از اندیشه بر کنار فوج فیروزی معاقل بر بستر استراحت آسوده بودند بلطیفه هنگامه

کوس نصرت از گران خواب غفلت بیدار شده مسلح و آماده سفر جهنم با چهارده پانزده هزار سوار و پیاده

بر قسمی از پیرامون برآمده بمقابله و مجادله پرداختند و میداران و دهات آن نواح که با آن مقاسید پیمان شقاوت

و مواثیق باهنجاری مولد و شده داشتند با جماعه کثیر جهت کمک و اعانت سوی نحسان از هر طرف رسیدند

نموده فوج ظفرموج را مرکز وار در میان گرفتند و طرفین بشعله افغانی توابر خرابی و تفنگ و تیر و باران

قتال و جدال اشتعال یافت بهادران فوج ظفرموج تخمست نوله دین پروری و کافرکشی داد جلادت

و مردانگی داده بسیاری را از آن طاغیه باغیه طعمه شمشیر آبدار ساخته بدار البوار فرستادند چون از دو

جانب انبوه اشجار جنگله سخت خاردار و بسیار کم تاله و رفع چاههای دشوار گذار که عبور اسب در آن راه

دشوار بود مجاهدان ناموس پرست بعزم کافرکشی و دشمن مالی از اسپان فرود آمده و دامن همت بر میان

زده تیغها آخته و توپها بلند ساخته اندرون جنگل درآمدند و جدالهای از شمشیر و جمدهر زد و خورد نمایان

و تفنگها بیابان بعرصه ظهور رسید و قریب یک هزار کس از مقاهیر پیش از مقصد بضرب صمصام خون

آشام بهادران لشکر اسلام داخل جهنم گردیده باقی آن قلیل شکست فاحش یافتند و از کشته‌ها پشته‌ها نمودار

بقیة السیف جهت بی‌چاره کار نه بدار بنا فته را رو برار رحمداب روی ادبار بوادی فرار نهاده فتح و نصرت

اولیای دولت قاهره گردید مقاومت شدن چنین مکان مستحکم و قتل از مقدور بشری خارج بود محض بمیامن

تائیدات اقبال بی‌زوال پادشاهی است که بندگان را بچنین پرتوهای غیر مترقب کامیاب میسازد

رفعت ... ولوای لا مجبی و ... باشند نهال سلطنت ...

زوربر ...

کنوز حکم نقبید در انبهار رسید و جمیع مقدمات را که از نزد امنجد مت راجه صاحب مهربان ایمان شد بود و سرحد

گذارش نمود و مراتب محبت و جمع شبهای ان رفعت پناه که در حق تمسرانجام و انتظام امور این جانب

زبده حروف ساعی و حسن جهد لطهور رسید مفصلات ظاهر ساخته مسرور و منبسط گردانیدی فی التحقیق این جانب

را نظر بر صفای وفاق ان نواب پناه در همه کارها به انبساط طمانیت و جمعی تمام است یقین میدانم که همه

امور انتظام بحسن سعی و جهد موفور محبت ان رفعت پناه است در مقدمه آلی صالح رباقی که گزر

خدمت راجه صاحب مهربان تقید و تاکید بمیان امده این جانب سال از خود ساعی از کل فکر و تدبیر عقوبات

بت و باحال در تبلیغ زرها انتقال شده چنانچه هندوی مبلغ یک لک روپیه پیشتر از رسیدن مشار الله

بار بسرح جوهم انجاه ابلاغ یافته رسیده باشد تتمه بسرانجام هندویان میگردد بهمه پیشتر انشاء الله تعالی

عنقریب رفعت پناه شیخ محمد حافظ را با هندویات کاغذ جمع و خرج روانه انجا نموده به آن انجانب

باحسن اکثر صاحب راجه صاحب مهربان بر جمیع کارها مقدم و حفظ این مراتب بر لحظه مطمح نظر لفضل الهی

تا مقدور در هیچ امر قصور نشده و نخواهد شد این همه مراتب و مدارج منفعات بخدمت راجه صاحب مهربان

هم رقیم بدین گشته ان رفعت پناه نیز بعنوان بایسته گذارش و خاطرنشین نمایند در مقدمه پرگنه اکبرپور

نیز نمود جبیب که در انجا تهانه که قرار داد سه شنبه و شش ۱۱۵۵ بمیان امده معلوم شد بنابران تهانه که

را رخصت انجا نموده و انچه باید بمشار الیه گفته شد

به دیوان از مجی طلاعم ... راجه بور ...

رفعت و نواب پناه دیوان لانجی در حفظ الهی باشند بموجب رقم راجه صاحب مهربان مردی فهمیده

و کاردان را بنابر بندوبست محال جاگیر نواب ... الدوله بهادر پرگنه اکبرپور ... فرستاده شده

که جابجا لو جاگیر علحده نموده و درهم لت یک عامل ... درخواست شده نمود و رقعه که بمهر گرامی راجه صاحب

مهربان بود دیده و نموده شد مشار الیه بعرض رسید قلعچه مستحکم و مصالح بسیار اصلاحات و ... و جواب

سوال و ... بمیان اورده معلوم گشته بدون تنبیه واقعی رو براه نمی ارد چنانچه عرضه سنجی که بابت کار

ناموری شده ... فرستاده ام و انمعنی را در خدمت راجه صاحب مهربان مرقوم نموده ان رفعت پناه

اگر مناسب دانند عرضی را بمطالعه راجه صاحب مهربان رسانند و حضور ... تنبیه او مطمح نظر راجه صاحب باشد

ازانجانب نزد انجانب توپ ... توپ ... با فوج زود برسد که در تنبیه او بکار اید جواب انمعنی

زود تر یابد و رسانند زیاده تهیم نیافت ... عطوفت نامجات راجه صاحب مهربان

متضمن تاکید بلیغ شده بات تاکید و مبالغه تمام وصول اتفاق نموده از اینجانب باید که انشمفق بتحریر و ابلاغ

از خود بر آلت و سر روز تردد و تعقیب انمقدمه لاحق میباشد که ساعتی بل لحظه اصلا تغافل و تساهل در زبان

نیست هندو بی مبلغ یک لک روپیه حواله گماشته سواران شده خوانده رسانند متعاقب شده بات دیگر مصحوب

[illegible] سمیکه الماخ بی باید ور معرضه رفرزی توقف شده باعث آن بود که زمیداران برای انفصال تحصیل

فراهم نبود آنکه و تحصیل زر توقف داشت و معهذا اقبال جملۀ حرارتی عارض طبعیت بود بحال از لطف الهی

از تحصیل الغرا افزون داده الحال بالدو بی شده بات متواتر خوانده رسید اینجانب با هیچ جهت از دین

تدبیر غافل نباید دانست و انمشفق با مفصل بخدمت راجه صاحب مهربان گذارش نموده تمهان سنگه

را بموجب ارقام آن رفعت پناه رخصت نموده بهرچه سرانجام جمیع کارها اینجانب متعلق بان عالیجاه

است از رسیدها بی آن رفعت پناه مرقوم خاطر تسلی خاطر گیس ... البته برای یاد دهی خاطر خواهد بود

باهراوند در نبولا صحیفه الولاه متضمن شوق و آرزوی دریافت خبر خیریت و انضباط مهمات و دوستی قدیم

بخدمت راجه رایان صاحب باگرمل جیو مرقوم گردیده و لسطیر یافته که کارهای اینجانب متعلق حضور پانورات

همه اینجانب و در هم بمقتضای محبت و اتحاد صمیم برانند لوازم سعی و توجه در آن امور ضرور و معهذا الحق بیشتر

و کار والان را که لیاقت جواب و سوال و مداخلت در بار داشته باشند تجویز نموده بعهده وکالت

مقرر باید کرد و تصدیق مواجب او هرچه مقرر شود نوشته باید فرستاد که دستخط کرده ابلاغ کرده

باید ارم که آن خصوصیت دستگاه حرلطه مرسله بخدمت گرامی رسانیده اظهار اشتیاق و تصمیم روابط

[illegible] اتحاد داد از قدیم الایام فیما بین منتحی و مربوط است الحال با بنی دلبند گذارش نمانده بنده و دربار

مقرر نمودن شخصی بعهده وکالت دربار تعمل از ما و پذیرفته گذارش ساخته هرگاه که مقرر نمانند

تصدیق مواجب هرچه مقرر شود و تقرر کنند که دستخط نموده فرستاده شود و از حقیقت روبداد

انصرام مطلع سازند وزرابه پناه باخلاص اعظمی راجی گوپال رام در

حفظ الهی باشند حقیقت روبداد اینجا هر روز متواتر نگارش پذیر میشود و دریافت نشده باشد

امروز خبر رسیده که فوج افغانان بقصد الله آباد تا فتوح رسیده و بنگامه لشکر منصور قندار

طرف مردم مجمل خاطر در تردد بیشتر بر واقعات نیامده احیه پلوند سنگه و [illegible] رسانند

جان بمبالغه نوشته شد بعضی که از آنجا و آن رفعت پناه متعین [illegible] البته فرستاده خواب

دیوان [illegible]

دکوال انجمعیت بجیه نموده شد والا استحال موجب رفع بروانه معرفت شخصی مصلحت دانسته با مردم معتبر
فرستاده با انجا این مقدمه را مستحکم نمایند که جمعیت شایسته همراه کرده مردم محل را به نجات رسانند
انجمعیت را نقو لقرار بجیه ساخته مهیا و مستعد باشند که هرگاه خدا نخواسته هنگامه رو دهد روانه نمایند گویند
چون مقدمه ناموس بسیار نازک است اصلا تعطیل بمیان نیاورده و جواب سوال بامنها بجیه ساخته مستعد باید
بود قریب یکصد بیست کس سپاهی پیاده و پانزده سوار بالفعل بهر نو دهی موجود اند و دیگر هم بالقصد مقصد
و هفتصد یک پیاده نوکر نگاهدارند و در موقوف اصلا صرفه اخراجات نباید نمود که مال تصدق اثر و ارث
در توشکخانه قریب چهار هزار روپیه نقد و شانزده هزار روپیه یک زیاده را خنب طلا و نقره الات و غیره
خواهد بود و دیگر مال هم هست و معهذا پنجهزار روپیه لشکری نگر سابق هندوی و سالم و برای هندوی
ده هزار روپیه و دیگر تعدادات متعاقب میسر شد این همه مال و متاع که مردم جمع میسازند برای آنست که روز
حفظ ابرو کار شود که بر وقت بکار آید چنانچه از چنین وقت دیگر کدام وقت نازک خواهد بود که محافظت
ناموس و پاس نام و ننگ در میان است اصلا بر نقصان این چیزها نظر نکرده بر وقت روانه نمایند گویند
از هوا وارث پناه قدیم خدمت سرکار اند و حق نمک سرکار بر گردن ایشان است در موقوف از مقدمات
که لو شکر اصلا اغماض و اهمال نورزند و پاس محافظت ناموس را اهم تر از جمیع کارها تصور نمایند
اگر بار بردار کم باشد این اندیشه نخواهد نمود که این اشیا را چه قسم گذاشته شود بهر قدر بار بردار باشد
از اسباب ضروری همراه گرفته باقی در قلعه بگذارند اگر مهم شده هم انوقت چهل روپیه یکرابه پانزده روپیه میسر شد
و صرفه خرج رفتن به نکرده بر نودهی بیاورند و تکمیل نگاه دارند که هنگام ضرور تعذر باربرداری هم در و
هر چند که اندرون قلعه هم برای استقامت خوب است لیکن نظر برانکه در انجا این قسم شخصی که شایان
تعلقه گیری و محافظت قلعه نماید متصور نیست و بار هرگاه که اندرون قلعه استقامت باشد بر وقت
ضرور بر امدن دشوار باین اندیشه رفتن به نیارت بسیار اصلح مینماید فوراً
بااخلاص ابوطالب خان کوپال رام در حفظ الهی باشند عرضی مرسوله با نزدهم ماه مبارک رمضان رسید
جمعه چهار گهری شب گذشته بنظر در آمد حقیقت دریافت شد از رسیدن دانیره جوابات در
نواح موضع سوجها خبر بیست انبکا تحریر یافته اند الله تعالی دور شده بر رسیدن گذر نیست
نموده مشهود باید که از وزارت پناه تا رسیدن آنجانب بر گذر مشغول خدمه محال را اندرون

قلعه را قامت پذیر گردانند و فیلان و غیره کارخانجات مقرری را هم در پایین قلعه نگاه دارند بعد از آن بحضور رسیده مشمول مراحم خواهند گشت حد مسمی محال بحضور بیارند و در تعلقات تا کمی دانسته قسمی مرقوم شد عمل آرند تاریخ ۲۲ ذی الحجه سنه

وزارت پناه خصوص دستگاه مهمه و کفیه رای مخطوط باشند و کالت دستگاه

[illegible] سیله و بهروز تو سلم [illegible] از روز رسیده بود یکباره گذشته مطالعه شرف اندوز شده از خصوص دستگاه معروض داشته بودند که ... البته بحضور برسد از مطالب صحیح رسانیده معروض داشته وزارت پناه هم اطلاع داده شود خصوص دستگاه ها مقدمه باشد که بگذارش موقع البته معلوم شد اکثری از آن قبیل کتاب نوشته نصیحت و تحریر داشته باشد بعد رسیدن آن وزارت پناه بحضور [illegible] ابراز انصاف خواهد یافت لیکن عمده [illegible] اینها است که راجه [illegible] مراعی الصلاح زر ... کنید زیاده از حوصله و ... باشند اینها سلوک و منال او را بر دو اکثر روز برگشته در عرصه چهل هفته زر باقی تمام و کمال ... داده باید و در تعمیر ... بیرون و هند بسیار بر زبان او را رو ... اگر در رسیدن زر ها ... عرصه ظهور خواهد آمد اصلاح فرمایند ... نخواهد ماند و ... از حوصله تحمل و تامل گذشته نوبت بتقاضای شده که کاهی در معرض تعطل نامده حواله ... به بلکه به الفاظ نشده ... زبان قلم بتحریر آن راضی نمی شود آمد از درجه تصور بگذارش ... بعد کار ... که الخصوص دستگاه بمجرد ورود پروانه سرانجام جابدل هندوی مبلغ یک لک روپیه که مقرر رسیده روز تعطل ... که همه این ایام ... روانه شود و نوبت باین ... از عهد ... انتخاب ... جمیع مراتب بلکه خود ... و لطف ... بود و بارها از آن خصوص دستگاه گفته ... حرف و صوت می ... حالا آنچه مخطور و مقتضا ... بود لطفا ... مقدمات ... مقدمات بحضور ... خود را بحضور رسانند آن وزارت پناه تا حال ... روز منقضی گردیده در انفصال کارهای ... هر که متعلق و گرفتار ... معلوم نیست که ... خیال در خاطر ... فکر و تدبیر انعقاد امور ... کارها ... ظهور ... مقدمات ... منفعت ... خوشنودی و انجام ... بر خاطر ... مهمات ... ایمال ... آمده ... کارها ... تمام ... منقضی گردیده ... مهمات ... خواهد ... کدام کار ... و فهمیده ... کدام ... مستحق ... و اصلاح ... خواهد شد ... جمیع مجالات ... و انفصال کار ... حالا ... بحضور ... بعد ... رسیده ...

... ۱۹ ...

و تدبیر سرانجام زر شده و یک لک روپیه از جمله امور مقدم بل مقدم تر اند شده زود تر تعجیل آرند
و این همه تعقدات را اشرف [illegible] خیال کنند کارها بدین درجه رسانند که هیچ لطف ندارد از خط لقه و انا
و فهمید که ها است که محور این همه بوارج و مراتب شده فیصله ارشاد رفته مستعجلات تعجیل آرند
و تفقید مزید بندارند محمد قلندر بخش عرضه در مقدمه لقا و تعلیقه کلو [illegible] و غیره ارسال داشته بود
ملفوف میرسد هر چه که باید رو و عمل آرند که وقت از دست نرود برای ارقام حقایق [illegible] روز
حقیقت بالکلیه نگار شتافته که هر صبح و شام احوالات مفصل عرضه ممنوعه باشند از خاطر فراموش
میگردد برای دریافت احوال همچنان اخبارها در میان میباشند معلوم نیست که در عدم تحریر عرض الضر
چه صلاح اندیشیده اند باید که حقایق متواتر بجای الا الله از معروض داشته باشند الکید بکمام و دا [illegible]
انقلم سید شعبان سه مرقوم [illegible] وزارت پناه خصوصیت دستگاه مهینه [illegible] رابع
در حفظ الهی باشند بعد ازین حقیقت مفصل به دفعات نوشته شد در مولد شجاعت و معاونت
دستگاه رضا علیبیگ داروغه توپخانه را با جمعیت سه [illegible] سوار [illegible] شد بمجرد رسیدن
[illegible] الله برانده گرد آوری زر نموده شد و بابت زر اقساط سرکار [illegible] زود [illegible] آن
دارند که [illegible] نواب صاحب وزیر الممالک بهادر [illegible] تاکید بسیار زر اقساط منظور باشند [illegible]
جائی [illegible] هیچ جواب نمیتوان گفت در صورت زود زر [illegible] موقع و بر جانب [illegible] دایره
در [illegible] بکرور [illegible] است و انجانب [illegible] بعض امورات موقوف است ان شاء الله تعالی
در عرصه هفته و عشره رخصت گرفته میرسم [illegible] ارند که بمجرد رسیدن
[illegible] صورت باید جهت فرستادن جمع خرچ سال [illegible] و استادی به دفتر خاصه باید سپرد
[illegible] و کبوتر [illegible] نویسنده های سابق [illegible] همانها نوشته شد
چون بنابر حصول فارغخطی به از [illegible] وقت کامل به دست نخواهد آمد بنده از انجانب [illegible] برای
[illegible] توقف [illegible] نویسنده ها [illegible] نموده باشند والا [illegible] بمجرد ورود
پروانه روانه [illegible] کاغذ [illegible] ان وزارت پناه خوب [illegible]
بنابر حصول فارغ خطی به از وقت دیگر نخواهد بود نظر [illegible] نویسنده ها کاغذ زود باید
فرستاده [illegible] که تجدید [illegible] اکثری بابت [illegible] است از انجا میفرستند

سررشته نوکری نگاه داشت جدید کلهم را حواله مهمه و بناها تهیه بلند و فرو فرستاده از سوار و پیاده
نیز بیشتر فیما سالبه رجوع کرده و بعد از آن یکی را هم نزد خود نگاه خواهند داشت طلب آنها دفعه الیوم وزارت
پناه خواهد بود در صورت یکی سوار و پیاده های نگاه داشت جدید را بیشتر مهمه و بناها تهیه رجوع
نموده سید میر محمد خان نیز به آنها بر آیند و نسبت به تقطیع اکبر نور شاه پور تعیین شده معلوم باد چهارم صفر
قریب شام قلمی شد وزارت پناه خصوصیت و دستگاه [illegible] در حفظ
الهی باشند در باب رسیدن حضور متواتر تاکید واقعی و تعقیب موفور نگارش یافته لیکن تا امروز نرسیدند
انتظار از حد و حساب تجاوز نموده معلوم نیست که چه بلا پیش آمده و کدام صعوبت سنگ راه شده که
نظر بر ضرورت وقت و هنگام نکرده در این مهمات اهمال می‌دارند و تاکیدات حضور اثر نمی‌بخشد اما چه
تصور کرده اند و چه خیال آمده ظهور توقف و تاخیر اصلح و اصوب است از آنجا که روز رسیدن هم اینجا
مبارک میمون و فیروزی بعزم نهضت دایره ها مقرر است و کارها بسیار بر آمدن آن خصوصیت
دستگاه معطل و موقوف تاکید موفور رقم پذیر می‌گردد که بمجرد ورود پروانه هر جا که باشند سعی نمایند که
در یک روز بلا تقاعد و تساهل بحضور برسند اصلا هیچ توقف نکنند و باعث بلا لحظه و فیمه در هیچ جا
برای هیچ کار معطل نمانند خیلی مقام تعجب و محل استغراب است که با وصف آگاهی بر حالی ضرورت
وقت اینهمه تراخی و تهاون در میان آمده مهما تعجیل آورده اند حالا باید که بوجهی متوقف نشده
جلد جلد و زود زود بسرعت هر چه تمامتر سارع و تعاجل نمایند و تقید نگاه [illegible] بنده [illegible]
[illegible] از فوج دایره اقبال بحضور برسند و زیاده برین نوع متوقف نشوند اگر اهمال خواهند [illegible]
نخواهد بود و مردمان متفرقه کار آوری و انتهی و غیره محالات اطراف چنانچه [illegible] تاکید نوشته شد
همراه خواهند آورد و تقید خواهند نمود که یکی از سوار و پیاده ملازم حضور در هیچ محال توقف ننموده
در رو [illegible] باشند تاکید اکید بلکه قدغن بلیغ تصور نمایند بلکه [illegible] نوشته اند روز چهارشنبه غره رمضان
جانب قلمی شد وزارت پناه خصوصیت دستگاه [illegible] در حمایت الهی محفوظ باشند
عرضی که در آن باب [illegible] از تیر پروانه رنگین بر آن [illegible] انفصال یافته هام آن وزارت پناه صادر شد
تا حال جواب آن معروض نداشته اند بعد از امروز [illegible] جمیع مراتب و مدارج که بعمل باید آورد
توجه اسن [illegible] نزد آن وزارت پناه [illegible] هیچ دقیقه باقی نمانده که [illegible] اربا[illegible] تفضیل که

[illegible]

78

مشروح خاطر نموده باشند و در وقت رخصت ایشان از آن حضور صاحب دستگاه آنچه لازم بود جواب گفته شد

آنچه معلوم شد شش هزار و چهارصد روپیه از پرگنه ... که در جادو ... مقرر شده از آنچه انتقال

آنحضور صاحب دستگاه مقرر میسازند موافقت نمیکند و خیلی تفاوت در میان است ظهور این معنی اصلا پسند

نیست و قبض الوصول مبلغ ده هزار و پانصد روپیه که مقرر نمایند در حضور منظور نیست هرگز خیال قبض الوصول

بخاطر راه ندهند و آنچه جادو ... مقرر شده است تمام و کمال بلاتوقف ارسال دارند معلوم شد

که این مبلغ بر جمع ... زمینداران موقوف میدارند این چه معنی است و اینها چه اعتبار دارند که زر خود ...

اینها مقرر نمایند ... شخص از عمال باین کار که معتبر باشد باید نمود و وعده ... و قول و قرار نمود و

مستحکم که باقی در انحال تفاوت و تجاوز نشود باید نمود که بر وعده مردم از حضور رفته زر بطور باید

نشود که برای این مقدمه خفگی مزاج حضور از طرف ایشان بهم رسد و تدارک آن بدشوار کشد انوزارت

پناه مرضی حضور را بهتر میدانند کارها بر وفق مرضی بعمل آرند والا اگر دامی و درمی از جاوا تفاوت

خواهد شد از آنحضور صاحب دستگاه گرفته خواهد شد شرط است در صورتیکه قانونگویان از نمره و بلیت والا مبلغ از

و روبراه بیاورده در انفصال ... بجلد کری ... بردارند اینها ... نموده بحضور بفرستند که زر ... از اینها

گرفته شود از حضور شخص دیگر برای تردد و سرانجام مهمات متعلقه اینها تعین خواهد شد و چون سرانجام کار

... دیگر هم در همین عرصه زود باید نمود انوزارت پناه زود بر موجب که نگاشته شد از مقدمات

پرگنه ... گونده ... که در حضور عرض کرده رفته اند مجمعه نموده روانه ... شوند که عرصه وقت

... قلیل است و کارهای موفور در پیش آمد در یک محال اینهمه تعطیل نمیتوان خواهد ... انجام

امور این محالات دیگر چه قسم صورت پذیر خواهد شد اینهمه از این ... مطمح نظر داشته زود ... از امورات

انجا الفراغ نموده روانه محال دیگر شوند هر کاری که بعمل آرند موافق مرضی حضور باشد در صورتیکه

کسی ... خلاف مرضی بعمل خواهد آورد ... یاد امی ... مهمل خواهند گذاشت ... [illegible]

بخواهد بود ... بار خواهد آورد ... نوشته شد غره شعبان سنه ... مرقوم شد

عوض مرسوله ارسال گردید و خطوط که ... صاحب دستگاه شیخ محمد حافظ

... دستگاه شیخ عبدالله ... نوشته بودند ... از مطالعه در آمد ... دستگاهها رسیدن

... در الصنع و ظهور این ... ظاهر است که چقدر موجب ... خاطر شده و این معنی

بر طبع گوهر امی شود و لیکن چون بالفعل صلاح وقت منوط به تغافل و اغماض است از تدارک آن اهمال نمود
می آید شیخ عبد الرشید به مبالغه تمام از حضور درخواست رخصت نموده متوجه است که خود را در اینجا [illegible]
نظر بر آنکه وقت و هنگامه ها به هر طرف رخصت [illegible] الیه موقوف نموده اصل آنکه در این باب فتنه
سر از پی مفسدان اصلا کرده [illegible] سوار [illegible] اکثر [illegible] با مفسدین جمعیت قلیل
تدارک آن همه بکفایه و تنبیه مقهور جلوه صورت پذیر میتواند شد این همه اندیشه و تدبیرات که آن رفعت
پناه بخاطر آورده نموده اند در باب اصلاح مهمات [illegible] اصلح است که بالفعل آن رفعت پناه متعلقان
بالاتفاق [illegible] و خود با جمعیت پنجصد چهار صد سوار و پیاده ها که متفق شوند خود سالار معسکر گردیده
نتوانند شد عبور نموده بحضور برسانند ان شاء الله [illegible] به همان [illegible] جمعیت [illegible] چهار هزار سوار و
توپخانه و غیره جمعیت شایسته همراه آن رفعت پناه کرده برای تنبیه مقهور رخصت آن طرف نموده خواهد شد
که از گذر [illegible] عبور نموده تدارک واقعی بعمل آرند تا بر همه عالم ظاهر شود که مکافات کردار [illegible] چنین
میباشد بالفعل بموجب که نگارش یافته بعمل آرد و هرگز تجاوز و انحراف ننمایند که خاطر اینجانب درین است
مقرر [illegible] رفعت پناه [illegible] محمد پناه معروض داشته بودند [illegible] مفصل بعرض رسانید مقصد آن
سرکار [illegible] باشند که بمواجهه [illegible] نوکری سواران [illegible] تاریخ نوکری تا تاریخ موجود
خواهند یافت و ضابطه نوکر ملازمین معاف نموده شد باید که [illegible] موافق ضابطه سرکار درست نموده
بحضور بیایند توقف نشود درین باب تاکید دانند   عرضی که متضمن حقیقت ملاقات نمودن
با [illegible] خان و نواز خان جواب سوال [illegible] خان [illegible] و فولقرار [illegible] بهمان آمده ارسال داشته بودند
بنظر در آمد و مراتب خلوص و رسوخ خان متوجه [illegible] در سر انجام کار سرکار و فولقرار [illegible] قلعه [illegible]
و غیره متعلقه فتح قلعه [illegible] معروض داشته اند [illegible] اظهار این همه یکجهتی و مصادقت ایشان
از مقتضیات محبت و اخلاص [illegible] وجه اینجا شد که کارها بهمه جمیع وجوه واجب [illegible]
برای [illegible] در هیچ صورت [illegible] قلعه
[illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] خواهند [illegible]

که آن شجاعت دستگاه ساعی شده اول در قلعه کوسم تهانه سرکار نمایند بعد از آن ابه در قلعه گوور
تهانه بود حقیقت این معنی زود معروض دارند که هرگاه که از حضور برای محاصره قلعه کلو [illegible] اجازت رسید
محاصره خواهد کرد و بدون اطلاع حقیقت بحضور وارث و [illegible] در محاصره قلعه کلو
جسارت و ارتکاب ننمایند و بوجه احسن این معنی را منظور نظر داشته بقسمیکه مرقوم شد بعمل آرند
تجاوز و تخالف از آنچه در این باب تاکید رفته [illegible]

عرضی که مشعر بر حقایق جواب
و سوال راجه بلوند سنگه و باستماع حکایه فساد و افاعیه دایره نمودن در سرای بیگم ارسال داشته بودند
مفصل دریافت شد رسوخ خلوص آن والی پناه همواره مطمح نظر و مرکوز خاطر است و معهذا ذریعه
خان رفعت نشان امیر قلیخان از حسن عقیدت راسخ آن والا نصب العین داشته مفصل بعرض رسانید چرا
نباشد که آن رفعت پناه را از خود جدا نمی دانیم و از حسن فدویت و تقدیم محبت و سرودات ایشان آنچه باید بحضور
عالی متعالی عرضه نموده باید که بهمه وجوه خاطر جمع داشته بکارهای سرکار مشتغل باشند و [illegible]
بموجب حکم حضور باید بعضی امور ضروری در ضلع [illegible] در تنبیه و تادیب اشقیا و انتظام کار
های آنجا بهر گونه معاونت که در کارها خواهد بود بعمل خواهند آمد همواره با ارسال عرایض و اطلاع [illegible]
می پرداخته باشند

تهور و جلادت دستگاه [illegible] سنگه محفوظ باشند معلوم شد
که روپ [illegible] به اراده عبور دریا اجتماع مردم نموده و میخواهد چون شهامت و عوالی پناه راجه امان سنگه
روابط محبت قدیم متحقق دارند و معهذا آن تهور دستگاه از خلوص محبت و اتحاد ایشان همواره
باینها [illegible] نمایند و وقوع این معنی موجب استعجاب شهامت و عوالی پناه راجه [illegible] فهمیده
که مقتضای یک اتحاد او را از این اراده منع ساخته از محال متعلقه اخراج نمایند آن تهور دستگاه هم
این مقدمه را [illegible] خاطر نشان ایشان سازند که مقهور بوجهی مجال شورش و فساد نیابد و در
صورتیکه حضور حکم [illegible] بقسمیکه برای [illegible] معلوم صغیر و کبیر خواهد فوج سرکار که متعاقب آن
دار الملک خواهد رسید بفضل الهی که باعث [illegible] شهامت پناه خواهد بود در آن وقت [illegible]
باتمام سعی [illegible] خواهد رسید

خصوصیت و صداقت [illegible] سنگه محفوظ باشند
عرضی [illegible] خاص شرف اختصاص یافت آنچه تمنای حصول سعادت ملازمت و آرزوی [illegible] مرقوم که
مخصوص [illegible] عقیدت موکب [illegible] بهار [illegible] گریبان [illegible] اقبال [illegible] مورد [illegible]

ملازمت بسعادت اندوز شده بعنایات موکب اقبال ... خجسته مآل جواهر حسن ... تحصیل ... لوازم

عبودیت بجهت واقعه بجا آورده بهر وقت بمعرض وصول در ارد و بلند از ذکر واقع بتوجه بدیه ... باقی باشد

که موجب ظهور مخبری نواب ... بود بیست و چهارم ربیع الثانی ۲۳ مرقوم شد — عقیدت پیوند

... محفوظ باشند معلوم شد که تا حال زر بیکه برای اخراجات نواب القاب ... جالب

بر جلوه ... شده بود ... با وصف تاکیدات مکرر و متواتر انجام ... و اهمال و ... داری

زر مذکور ... باید که بمجرد ورود پروانه لحظه و لمحه توقف نکرده زود و شتاب ... بقاعده ... مبلغ

مرقوم بکسان نواب صاحب موصوف رسانیده و رسید گرفته بحضور رساند اصلا تهاون و تعطیل نماید

در این باب تاکید تمام بل اتمام دانند ... رجب ... مرقوم ... زبدة الاقران ... شد

محفوظ باشند میباید که در محافظت و محارست طرق و شوارع محالات آباد ... بمراتب مقاصد

مفسده ... بوده متوقع عنایات و رعایات باشند که در صورت ظهور امری موجب حسن مجری بحضور

عالی متعالی خواهد شد در این باب تاکید دانند ... شهر رمضان قلمی شد

شجاعت و امانت دستگاه ... محمد محفوظ باشند از نوشته ... عامل پرگنه ... معلوم شد

که زمینداران موضع ... پرگنه مذکور ... مبلغ ... واجب مصرف ... پرگنه هنگام

... آب گنگ اقامت ورزیده اند و شبها عبور دریا نموده زراعت انجا ... کرده ... اند

از انجا که کارها ... طرفین واحد باید که ... البته ... گرفته هر جا که ... بدهد

زمینداران ... باحتیاط ... رسانیده رسید گرفته بحضور

ارسال دارند ... البته ... ازانجا ... خواند ... ۲۶ ربیع الثانی مرقوم شد

... دستگاه ... حفظ الهی باشند رقعه ...

... خان و فوج سرکار ... عالم ... رسیده ... باید ... دستگاه

... جمع و استقلال تمام بوده ... البته ... انشاءالله تعالی ...

بحضور انفصال خواهد یافت ... ۳ ذی الحجه ... مرقوم شد

... دستگاه ... محفوظ باشند ... ۳ رمضان ...

در ورود ... دریافت ... انجانب ... رمضان ...

درا...

در آنجا با انتظار رسیدن فوج بلکه و مقام شد مردم تا بلکه تر دیگر کوچ نموده بحضور رسیدند از آنجا سیوم رمضان
کوچ نموده در مهیادن رسیده صبح و انقدر توقف که در رسیدن آنجا وقت داده محض بنا بر افراط شدت باران و فرو
گل ولای و طغیان نالها و دریاها و الا تا حال در آنجا رسیده شده و چه ممکن که انقدر توقف راه میبایست
که از وکالت دستگاه چنین نوشته اند برای فراهم آوردن مردم و غیره مقدمه متوقف شد کوچ بکوچ
جلد تر رسیده میشود و هیچ توقف نخواهد افتاد از صلاح جنگ بخاطر میاید بهتر است که چون راجه صاحب اینجا
را ملاحظه فرمایند تا رسیدن اگر جنگ موقوف تواند نمود اصلح است در هر مقدمه اضطراب نفرمایند ان شاء الله تعالی
عنقریب رو داده برسد از حقایق رو داده مطلع نموده باشند پنجم رمضان مرقوم شد
نظارت پناه خصوصیت دستگاه خواجه حضوری محفوظ باشند بیست و [illegible] جواب عرایض [illegible]
نهم رمضان [illegible] وقت [illegible] نظر در آید حقایق معروضه بوضوح انجامید وکالت دستگاه آمدن [illegible] بعد از اجتماع [illegible]
[illegible] طغیان آبها و منازل طولانی محض بجهت موافقت راجه صاحب است که یکجا بوده لوازم محبت [illegible]
بالفعل آورده شود راجه صاحب در آنجا مشغول جنگ و [illegible] بهتر اصلاح طبیعت کوارا [illegible]
رضا بفعل تجویز نمایند معهذا در هیچ صورت [illegible] نوشته راجه صاحب در آنجا مقام کرده شد
فردا با نجوم [illegible] باقیمانده کوچ نموده تا بر آمدن [illegible] رسیده میشود و بنا بر اطلاع ابوکالت
دستگاه نوشته [illegible] راجه صاحب [illegible] گذارش باید نمود که اگر [illegible] در آنجا
ضرورت داشته باشند [illegible] تعین فرمایند نظارت پناه خصوصیت دستگاه
خواجه حضوری محفوظ باشند در [illegible] خصوصیت دستگاه بعز الاتصال رسید و در باب ماجرای
احوالی اخبار صحت [illegible] صاحب و قبله حقیقی و هم [illegible] محل و خیریت جمیع مردم خورد و کلان موجب طمانینت [illegible] گردید
امروز [illegible] شیخ محمد حافظ [illegible] ملک حسن بیگ [illegible] در آنجا فرستاده
و جمیع [illegible] و نمایند [illegible] خواند نمود و بموجب [illegible] مصلحت وزارت [illegible]
[illegible] بعمل آورده و مجموع خرج [illegible] بابت [illegible]
مردم متعینه [illegible] و مجموع خرج دیگر هم روانه نمایند و تقید [illegible] عذر [illegible]
[illegible] مطلع نموده باشند [illegible] مرقوم شد
نظارت پناه خصوصیت دستگاه خواجه حضوری محفوظ باشند [illegible] جواب عرایض [illegible] معروضه

و دیگر مقدمه‌ها آنکه ضروری بود مکرر زبان نگارش یافته در نیولا بعضی امور ضروری
بود ارشاد شاه اعظمی راجه کوپال رام مرقوم شد بر مضمون آن مطلع شد بصلاح و صواب
بلکه بکمال قسمیکه بهتر و نیک و مصلحت وقت و مقارن هم را اندیشه باشد بر کیفیت بعمل آرند چون از طرف
مردم محل البته نگاهبانی هر طرف خاطر متردد و متردد باشد لهذا هر چه بخاطر رسید نوشته شد در اینجا
از روی تدبیر و آنچه محافظت و کمال احتیاط منظور باشد و آنچه و نواب همایان نباید و مقرون
بصلاح تواند بود بجا باید آورد و در مقدمه اخراجات اینجا آنچه باید نگارش یافته و بجای چند سوم [illegible]
مهاجنان هندوی نوشتن هر از قبول [illegible] هزار نقد و تا البته مبلغ هزار [illegible] و به هندوی می شد
و آن خصوصیت دستگاه میرسید که بمصارف ضروری صرف کانند و بجمع وجوه در امور [illegible]
حزم و احتیاط بتقدیم رسانیده باشند و امیره هم است عبور دریای گومتی نموده انتظام کارها
صوبه و دیگر [illegible] هزار سوار همراه و نگاهداشت جاری و اخبار لشکر نواب [illegible] الممالک
همت میرسید بفضل الهی بهمه جهت اطمینان است لیکن [illegible] بالفعل هر طرف [illegible]
و انتظام ملک چنانچه باید صورت نگرفته لهذا از طرف مردم محل خاطر متردد بود و می باشد خدای تعالی
بحفظ و حمایت خود مصون و محروس نگاهدارد و آن خصوصیت دستگاه بهمه نهج خاطر جمع دارند
و اثبات حفظ و حراست الفقره‌ها که باید و قسمیکه صلاح وقت داند بعمل آرند و حقیقت مفصل [illegible]
پروانه علیحده بنام [illegible] جمعدار نگارش یافته که بموجب آن [illegible] آن خصوصیت دستگاه در
هر امور لازمه [illegible] بجا آرد عرایض مرسوله بسوم جمادی الثانی
و تاریخ پانزدهم رسید مذکور رسید حقیقت مرقومه مفصل بوضوح انجامید معروض داشته بودند که مرقوم
بود معرفت علیقلی خان سعی نموده قلعدار [illegible] الله آباد [illegible] صاحب [illegible] بلند اقبال [illegible] گرفته بود [illegible]
اینجانب [illegible] بیست و ششم ماه نوشته بودیم اما اظهار [illegible] قلم جمیع کارها را [illegible] با حال
[illegible] الله بر ظاهر [illegible] احوال [illegible] و جمعیت [illegible] شود
[illegible] و وجه خرج [illegible] روپیه باشد البته حاصل کنند و [illegible] وجه خرج [illegible] شود
برای روانه نمودن [illegible] و خوراک فیل و غیره که نوشته [illegible] روپیه [illegible]
[illegible] هزار روپیه برای خرج [illegible] فرستاده شده [illegible] باشند

[illegible]

81

برای اخراجات ضروری که از قبل روانه نمودن چلیم و خوراک فیل باشد از جمله آن بخرج آوردن باقی زر

برای بازرد کهیب سالیه بابت تنخواه محمد فاروق و قسیام داسم که نوشته بودند منجمله هنوز بابت فرستاده شد

و تاکید که برای واصلات غلام علیخان مرحوم حسب تاکید و تقید پیشکاران خالصه شریفه نوشته بودند بوالـ

نیکافه میرداران چکله و صوبه همه در زرد وسا تمام در نتیجه نکاسید و جدال و قتال گذشته و نمیگذرد

بنابر این و بیماری و تحصلات توقف رو داده بود با وجود اینحال و نظر تاکید متصدیان خالصه شریفه

واصلات جمیع محالات بتقید تمام درسنگ دیده چنانچه نقول آن بمهر قاضی فرستاده که بکلر از محالات

متعاقه و متعهده راجه برتهی پت چون مهاراج البته نکاه صوبه اوده حسب الطلب راجه نولرای بدان سمت

رفته بود بابت برای اتهم سزا اولاد تعین شده در نیز صحبه که مرشد فرستاده بود و برای زر داخلی

تنخواه بهگت اودیرام از شکایت هندی بهگت سطر نوشته بودند تا حال داخل و سند و بلیر رسید

که موافق فرستاده می شد چه امکان که در فرستادن زر تنخواه بهگت مهاراج البته که مخلصان و خیرخواهان

سرکار اند توقف واقع میشد حالا که آگاهی شد با آنکه سند و رسیدی زر فرستاده شد و داخل

ما شیی گرفته زر دها بند داز بهگت مهاراج البته بگویند که تا دفع شکایت هندی موضع البته تواند شد

سزاوی که متصدیان خالصه شریفه برای دستور دیوانی سر بصد چهار روپیه دارند از ابتدا اصیر بصد

چار روپیه مقرر است مطابق آن رسانیده میشود و سر بصد چهار روپیه که میخواهند جا می بدارد و این

زر شهید هم نداده ایم که هر چه متصدیان خواسته باشند به هم فرداست که سر بصد و هر روپیه ماست

روپیه خواهند خواست گفت که از این بابت های بموجب [illegible] برآورد کرده و از آنجا حساب [illegible]

فرد حساب تنخواه داران که فرستاده بودند پنجاه هزار روپیه بابت تنخواه لاله نندرام بدست [illegible]

داخل شده بهیه حجت رای طاهر میشاید که از وصول زر بارها بلاله نندرام نوشته ام معلوم نیست که بچه

وجه از تقاضا [illegible] آن برمی نگارند تقاضا [illegible] اگر دارا [illegible] شهور مخصص بجایب نیز از دفعه [illegible]

که تعلق [illegible] پرگنه شهور [illegible] یک لک روپیه از سنه ۱۱۰۲ فصل تصرف [illegible] سنه ۱۱ فصلی بجماعت [illegible]

هزار و دفعه [illegible] الله [illegible] و نموده اند و سه ماه که در پرگنه مذکور بود [illegible] لکها روپیه زیر بار

طلب سپاه شده و هرگاه [illegible] پرگنه عمل و وصول بکدام باشد زر جاگیرداران کی است اگر متصدیان خالصه

زر از رو بلکر [illegible] محالات بدیا نیده و بجاگیرداران بگویند که بیرم [illegible] تنخواه تقید تام محالات بکلر حاصل

کرده بدینجا ارزر داده حالا واگر از سرکار خواسته باشد اصلا امکان ندارد و فرو بدز تولیت تنخواه از آن
ارزدهی مرسوله اینها در سالهای رسید بلکه از روپیه که از کوتهی فتح چند و بر رسانیده گرفته بودند و برات
ارسال داده شد و سوای ازین چنانچه سفارش بلکه و نیز از روپیه که در صورت ضرور خواسته باشند بخط کماشته ها
کوتهی ها جهی لال و لیهور داس ثانی در سالهای افزار جمع و خرج و حساب قرض ساهوکاران که فرستاده بودند
چون مفتح نبود معلوم شد مفصلا بر نگارند و منبر اعلام برلورد حکیم معالج جان را که بدرماه چهارصد و پنجاه روپیه
و پانصد روپیه خرج راه و پانصد روپیه پیشکش در طلب راضی شده بلکه این روپیه از جمله پنجهزار روپیه در
صوبه بنگاله از رزوانه شده باشند و پسر البته دو حجمه شده باشد داده زود روانه کنند و فیل موالی گنج سالانه قافله
خوب بهم رسیده و طلب های از راه باشد روانه حضور نمایند و بیشتر ازین بلکه نوشته که معاد علیقلیخان
داده فیل تمام بهم نبرسد بلکه اصلا العمل همه آمد عجب که باوصف وارزونیاز مندگان نواب صاحب و قبله نواب
ها دی علیخان صاحب بدطله الله تعالی فیل خوب نرسیده و این همه و بهم رسید باید که بجد شده فیل خوب قسم
سواری اکثر متفضلات نواب صاحب از خاصه باشد بهتر والا دو حلقه هم فیلان خوب باشند فیل تمام هم
رقم بگیرند مبلغ ده هزار روپیه که در وجه رعایت الله قلیخان و غیره متصدیان سرکار نواب ذوالفقار
الدوله بهادر بشرط مجرای مدد خرج دادن و باب حساب نوشته داده اند هرچند که تمام رسید تعهد هم
ممکن نیست چنانچه پنجهزار روپیه نوشته شد اما حسب رعایت متصدیان مذکور بابت بی حسابی بنحوی گرفته
بالفعال که نصف قرار یافته بدهند و نصف دیگر هم بعد انجام کارها رسانیده میشود از روی عرایض
معلوم شد که خرطه خط و بند و بابت پنجهزار روپیه نیابت سوم حاجی الله اجیه نواب صاحب
ذوالفقار جنگ رسانیده اند ظهور این معنی نیابت تعجب که نواب صاحب برای ارسال زر بالیدا
نوشته و بار از ینجا مد و بابت نزد شما نفرستیم و شما کم رسانیدند پس چرا از زر کم تا و انداختن کارها
نکنیم تا بدانکه برد ققت مد و بابت بجز بار زوار موصوف رسانند البته توجهات خود آن صاحب
بعدور نمیرسد تا باشد غرض بدستی مبارک حلوس در سال از روی عرایض معلوم گردید
که تا بر عدم سر انجام بانکره و غرض تا حال نگذرانیده اند باید خود بانواب صاحب عرض کرده
روز افزونی عوض و زر نذر برای گذرانیدن فرستاده بودند آن الآن رسانیده بدحل نیز بابت
سماها و این معنی که با وصف معاملات از بابت ساهوکاران او رسیده مد و تنخواه این بد انجام

بیاز رفته الم

پانزده اشرفی صورت بگیرد حسرت نام رود کلیم سرانجام پانزده اشرفی جیدان دستولی می بداشت
اگر از لاله نبد راین میخواستند با منجمله پنجهزار روپیه جریده متکفل رسانیدند بیجا نبود مهر طور رسانیده و در چنین
مقدمات احتیاط کلی باید داشت نقل طومار چند بلیه ها فرستاده شد و چون کل کلیور کماشته و کیل غلام
علیخان مرحوم را که نگاه داشته کماشته های سابق کم هستند در اصراف زر بیجا احتیاط بدارند
و زر بمحلات کنجهای سابق بفرستند که زر بیجا صرف توان کرد هر چه بمشار الیه خواهند دلو ذمه شماها
از کار مجری نخواهند شد و رسانیدن خط نواب خداوند خان انبیا بیجا و تحسین مربوط و ممنوع جهه
و لزوم باید داشت و بارای رایان نا کرمل هم کرمی اخلاص همه کارها به معرفت می رایان با خام و صوف
مرخص داشته عریضه که تاریخ سیوم جمادی الثانی است جهت ارسال که نوشته بودند و در عریضه
و بر لفافه سیوم جمادی الاول تعلیم داده بودند ظهور این معنی معلوم که از حواس با جلی ها شده
مرحوم دانا را در حال دل قوی و حواس قایم و بجا باید داشت شماها را غیر از آنکه در کچهری
نگشته اند مصاحبتی نیست عجب که با این حال با حیله ها هوش و حواس باشند در کارهای دیگر هم از
همین قلم متنبه و همه حال اینده احتیاط در کارها ضرور و زر بیله موجب تمسکات ازینها مو کارها
قرض کشیده به تنخواهداران نیز ارها بدهند و برای نذر مقدس سرانجام پانزده اشرفی صورت
نمیتوانید یافت طرفه تر مقدمه است بهر تقدیر سرانجام کارها مد نظر باید داشت و به تنخواهداران
قرض کشیده نباید داد   سجاعت و امانت دستگاه محمد حسین محفوظ
باشند زر خطیر و بر کیه با قیمت و ان امانت دستگاه در ارسال آن تجیله هر دار مهاد و توقف
میتمانند چه فهمیده و بکدام خیال باطل حوصله فراموش ساخته شود و سهو در نشستن تجرد و دو دهو
بیز و انه ها هزار روپیه باقی و پنجهزار روپیه بابت وعده آخر ماه جیت و پنجهزار روپیه که ذمه سامبر ندر
و عمره تعمیر شده زود در ارسال نمایند که بنابر مدد و بیع حضور ضرور مطلوب است الکن نقد عده
انحراف نخواهد ورزید فقط از اولاد رسانید خواهند رسید که از زر جر و توبیخ و قباحت
و فضایح آلفقد بحال نشده سجانه و لغه زر سطر بله نه میسازند چرا این همه وقت از جانب
ناشر و حق خود نگشته بعد تقی دولت و ضلالت خود سعی دارند و الغیاث حضور اند همیکند برای
به جنس انتکاری ربال الفه ... خواهد کرد ... و بال جان خواهد گردید

این همه تاکید و تقید سرسری نموده اسم و از جان و ابروی خود دانسته اید اگر حرمت خود میخواهید
زود سر انجام و سود الا انگشت و خفت بسیار خواهید کشید جسر شرط است ۲۳ شهر شعبان سنه قلمی شد

سجاعت و امانت دستگاه محمد حسین محفوظ باشند از بدی اینکه بحمد الله
راتبا براتها لیکن ارسال زرها فرستاده شده و معهذا اشتهار برای تقید اجمعی فرقه و تاکید و تهدید
بلیغ مرقوم گردیده با وجود این حال هنوز از تحصیل زر اثری پیدا نیست و انچه البته و لال قریب وارده
احصال انقیاد حکم حضور پیدا نظر ندارد و معلوم نیست که چرا اینقدر خود را فراموش کرده بجواب و خیالات
باطل میگذرانید و نقص و تاکیدات را حرف و حکایات پنداشته پنبه غفلت در گوش پیچیده است مگر
از عتاب و اعتراض حضور بیم و هراس در خاطر نیست اینقدر خود فراموشی از چه راه است والله بالله
که بیاد داشتم چنین افعال و اختیار اینقدر سرای ناشایسته عاید حال آن امانت پناه خواهد شد که زندگانی
وبال و جان خواهد گردید و هزار گونه ذلت و ضلالت پشیمانیها خواهد کشید اگر سود و بهبود خود مطلوب است
بمجرد ورود پروانه ساعتی توقف نه نموده زرها را [illegible] ارسال دارد و لحظه و لمحه اهمال نورزد در
صورتیکه زیاده برین دیر و درنگ خواهد شد قسم از اولاد [illegible] خواهند شد که انواع [illegible]
و غلط طلب بمیان آورده از بی باکی و لا اتهاد [illegible] تا هر عیب [illegible] یا اسم ابروی خود خبر آید نظر ندارد
و از چه راه دشمن جان و ابروی خود شده است اگر از خود سر انجام این کار نمیدانست [illegible] اول اطلاع
میداد و حالا هم مفصل معروض دارد که فکر او بر اصل کرده شود این نوشته را سرسری نداند که ثمره حال
بسیار [illegible] نیست و انجام نیک ندارد و انواع خفت و ذلالت بار خواهد آورد [illegible] است
که زرها [illegible] قسط گذشته و حال تمام و کمال زود [illegible] ارسال دارد و الا عنقریب مغضوب و معاتب
شده هزار گونه خفت و ندامت گرفتار میشود زر خطیر این اقساط سابق باقی و معهذا اقساط آینده
چنانکه هم منقضی گشته میشود [illegible] همه یکمرتبه [illegible] رسید بکاران ارسال دارد و الا ندامت
بسیار خواهد کشید جسر شرط است تاکید [illegible] ارقام رفت ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۲۳ رقم

شهامت و امانت دستگاه ابوالحسن بیگ محفوظ باشند [illegible] اخبار برکاره [illegible]
گو بمره معلوم [illegible] کرده [illegible] دستگاه [illegible] نورانیت [illegible]
خود نوشته و زاده [illegible]

ازینجا راه شد برکناره قانونگویان بخبر رسید تمام وکمال جمع نوشته داده اند و ظاهر میشاید که پرسیده اند زمینداران
بموجب تقریر توده دول مذکور قبول کنند حسب نمایند والا دهها بگذارد و مال سرانجام زر مال کرده که کاری میسر تمام
باوصف اینهمه که بدون اطلاع حضور این امانت دستگاه نمی میشد و مال سرکار را اداره ووابسته بموجب تفصیل
میدارند ازین راه لازمه هیچ تنخواهی دکارداهی تاان بود رسوای توده دول نوشته قانونگویان در هر موضع که کمی بهم
مدنظر میشود سرکار پیداشدند و لوازم کفایت آن لیستها بجای آورده حال اگر توده دول نوشته قانونگویان هم
بکلی وجود ندارد کنجایش بلفعه خود بعرض جمعی که انجام کار ها مدنظر ندارند و وقوع آمد بسیار نامستحسن بجای بیت باید که
بموجب حاصل مذکور قبولیت از زمینداران بگیرند و زر باقی که گذاشته اند بازیافت نمایند ومعهذا در هر موضع که
کمی ابتخص مدنظر باشد نظر بر کفایت سرکار رسوای حاصل جمع موضع با اضافه تشخیص کنند بلعدم کفایت و فایت حوالی
موجب ظهور میسر نمی کرده و در موضعی که فی الحقیقت مستقیم ولایق کمی باشد حقیقت آن را دریافت نموده بحضور عرض نمایند
تفتیش کمیله از حضور ارشاد شود و بعمل آرند و مقدمه تشخیص باجرای تمام که بوجهی کمی تا در تحت زمینداران باقی
نماند در سرکار تلف نشود و مبلغ وجه بر رعایا نرود و ضبطان نموده قبولیت بگیرند و درصورتیکه بدون حکم
مهیج بالکی خواهند وله یا بجای کنجایش ظاهر حکم آن اینهمه زر باز ازان امانت دستگاه بازیافت خواهد شد
و در تحصیل زر مذکور از سعی و تقید واقعی بجا آورده بموجب اقساط تمام وکمال بوصول آورده ارسال نمایند
دریغیاب بالکه تمام و انند چهارم شهر ربیع الثانی ۱۲۰۴ سنه قلمی شد عرض
نندلال ساهو بعنایت آمده و از لعقه بر انند بکر باجیت زمیندار بجهه بودن درادای زر جمع سرکار ذمه او بود
نمیدادند اهمت دارد حالت بدین طرف اتفاق افتاده جمعی روبه رعایای انجا گرچه است که سرکاه
خبر آمد آمد کسر میسر سبب واهمه و هراسی طریق فرار اختیار نمیکند رعایای اینجا هم رونوادی فرار
نهاده در مواله بکر باجیت ازینجا بور برگشته رفت و در قلعجات متعلقه او تهانه سرکار قایم گشت لکن از
بروارانند باکین رفت که در استماله رعایا و آبادی وبهات بپردازند چو لهربات سوار ربوع عقب
و حالت مواهی آن تاب بجای بین کری معروضداشت چهار چشم میرود که با طمینان خاطر ملازمت
وسوادهم نمود بازحضور بسازند و در کار و استماله رعایای مزرا بوده باو نیستند انجا اهتمام کار برکنند
آن ستار الله نوای مصدر تفصیلات حواله سن از جمع تمام القیم شهر ذیقعده سنه ۲۵ جلوس اقدس قلمی شد
عرض مهر و صداقت وشفقاه را او سربراه داشته مشمول عواطف الله باشند

موضع کاری عمل برابه بلکه [illegible] از قدیم محال جاگیر رفعت و معالی پناه کریم علیخان حواله و در سر دو سه روز خود [illegible]
یا ممبر ده انفصال گذشته محصول عابد خان [illegible] حصه محال مسکن زاند از انجا که خاص مسطور از رفقای سرکار است
قلمی میشود که ان مهربان و مشفق [illegible] نقد و باقی نقد بعمل آورده زر [illegible] بموجب نقل قبولیت معروض وصول یافته ورد
ارسال دارند و اگر یا ممبر ده توقف و اهمال نمایند کسان خود در محال جاگیر دخیل ساخته زر محصول بجان مسطور
مرقوم میرسانند باشند [illegible] چهارم شهر ذی قعده [illegible] مرقوم شد احوال زود و لو متواتر [illegible]
نموده از کمال طالع و شادمانی ایام بجواب نامه [illegible] بیگی سرفراز شد عقیدت کیشم [illegible] بخصوص از اوت [illegible]
متقضیان و [illegible] و اعتقاد خود تا حال در تقدیم لوازم خدمت [illegible] مبارک اصلا مقصد
تقصیر نشده چنانچه [illegible] علام [illegible] زبان مبارک ارشاد شده بود انشاء الله تعالی در برد خدمت
باحوال تفضلانه باید مبذول و مصروف حالم [illegible] با این همه رسوخ عقیدت که [illegible] اند [illegible] قصور خدمت
بجواب [illegible] هم سعادت اندوز [illegible] مهربان [illegible] راسخ العقیدت [illegible] باحال
نسبت [illegible] الله [illegible] توقف [illegible] در ضمن اخبار [illegible] خلوص ارادت
ممکن [illegible] یک لحظه از جناب عالی جدا باشد [illegible] مهربان [illegible] سحاب [illegible]
رسیده شرائط خدمت تقدیم رسانند [illegible] عالی [illegible] که میتواند [illegible] موفور سعادت
اندوز میشود بمقتضای شفقت لوازم تفقد و توجهاتیکه در باب [illegible]
و تقاضای کاربر [illegible] سرکار نواب امیرالامرا بهادر که [illegible] حبیب الدین علیخان [illegible] تعین
فرمودن [illegible] سرکار نواب صاحب قبله و وزیر الممالک بهادر [illegible] مصروف [illegible]
از نوشته خاص مسطور مفصل دریافت [illegible] از انجا که در همه حال [illegible] معاد مستقیم و جمیع کارهای مخلص [illegible] تحقیقه
ان سرکار [illegible] انتظار [illegible] مراتب [illegible]
باشد . نواب صاحب [illegible] مهربان [illegible] جلوس ارادت
و [illegible] مجلس [illegible] اگرچه [illegible] رسل و رسایل [illegible]
بزم حضور [illegible] از انجا که [illegible] نظر [illegible] جام جهان [illegible]
بر خاطر اشفاق مظاهر [illegible] گردیده باشد [illegible] قبله گاه [illegible] نواب [illegible]
جناب [illegible] تقدیم لوازم خدمت [illegible]
عطوفت [illegible] الاشفاق

عطوفت و اشفاق از انجناب مبذول و مصروف میشود بنا بر منشیه همان سررشته و سرینی که بحبل المتین
کامرانیها است سرمایه استحکام سلسله رسوخ گردانیده خود را از مخلصان صمیم کرام میداند و از بهر نجی
از ره وداد که اکثر زمانه در مقام سازگاری وارید بخدمت سراسر افادت شرف اندوز گردیده صفای
ارادت و اعتقاد مستقیم بقدر همه لوازم جدیت و بندگیها سرسبز و شاداب گردانید تا بوقوع مقامه دولت
که از چند سال در این ناحیه باعث شورش و فساد کلی بوده و در لوازم محاربه و مجادلهها نمایان مدتی مراتب
خدمت و فرود بظهور رسید حصول این نعمت عظمی منحصر بر وقت ما بدار انجا که محبت و جانفشانی
در این زمانه بغیر از دولت دیرینه بی ثمره ندارد و بوقلمونی روزگار الفقیر مبتلای رنج و تشویش خسته
و متفرقه احوال با نهایت نسبت و سر رو عزیمت با نجرم دارد که بهر عالی که بشیند این نعمت حضور مسرت ظهور
فایز گردیده بقیه عمر را بادای لوازم خدمت گذاری سعادت نماید با پاس ادب با انتظار اجازت با
متوقف دارد و بقسمیکه مراتب میمنت امتزاج اقتضا فرماید بعمل آرد و مترصد احکام است
زوال الطلعه و وفاقی که از حضور نواب صاحب و قبله شهید مغفور طاب ثراه فیمابین متحقق و مربوط است
همواره نصب العین و پاس آن هر لحظه مرکوز خاطر حقیقت اعتبار است بتحریک سلسله رسل و رسایل با آن
الشرایع و انتعاش صورتی یافته و لیکن بمقتضای آنکه … و انضباط سررشته محبت و قلع و اتحاد
روحانیه تمنای بعث و ابلاغ آثار همواره در تشکیک ربط سلسله جنبانی بی اختیار بهالت لقیه کی
طلعه انبعث بر ضمیر کرام همه پرتو اشراق میاندوخته باشند الحمد لله در یافت اخبار خیریت و استقامت
تشریف در سرزمین الله آباد که مرقوم رقیمه وفور سرور و ارتیاح خاطر مشتاق گردیده و انقیاد با نشرح طلعت بالا منسوب
که تجربه بمکیلجد او لغاء زود بمواصلت همراه گردانند سادات پناه میر معصوم از حضرت نمودی حقیقة
مفصل با مراز خواهد او در بیان لوازم مهربانیها بر وفق گذارش مشار الیه در هر مقدمه قسمیکه مقتضای
یکجهتیها باشد بعمل خواهد آمد همواره بتحریر رقایم بهجت شمایم سرور خاطر باید افزود
تهنیت دعوای نشان معالی اقران راجه لوکنشه شمول مراحم والا باشند حقیقت … شفق و
و بدو وضع حالات بلده الهی آباد الفخر به ایالت نشان بهم ظاهر خواهد بود بطرز … اطلاعت نعیب نمیکند
که عمده عمالی بلاد رسیده … شود از آنجا که صفای خلوص آن عالیشان تا این رشته مطمح نظر و توجهی
تصور فرموده و حد او دیر مبانی مخصوص استقامت شعار … بالا … همچنین وجوه … اصلح و احسن تر مینماید

و نظر بر سوابق بوده و در تحال ایشان در هر صورت طمانیت و جمعیت تمام منظور شد استدعا بناه میر محمد معصوم

رخصت یافته بعضی مقدمات اظهار نمایند انشاء الله دریافت حالیه بوده ظهور رسد شکفته گوی انتساب و دیگری که

انکار داشته باشد باید نوشت که با جمعیت همراه بوده محافظت و احتیاط در انجام سازند

نواب صاحب مشفق مهربان امیدگاه قدردان سلامت روابط ارادت در سلک قدیم مقتضی آن بود که در هر جا و هم

حال از ارسال رقایم احوال نیاز مندانه بهرا فرا باز خاطر عاطر مستدعی باشد لیکن چون معرفت در بر سبیل

نیاز مامحبت مقصر مانده به واسطه اختلال مرج و مرج این تولیت از خارج مفصلات مسموع گردیده باشد که در این

چند سال چه قدر رسم مبادی افغانان متواتر و جارب و برش زیاده منتکار گشته سابقین در قید استحصال

این نعمت عظمی نیافته و الا با نعمت ظهور حال خلوص روابط دیرینه که قبله گاه مرحوم امجد مبرور معتقد

مات منتهی بود روز بروز مترسم خاطر دارند بی آرزو دارد که تجدید سلسله خلوص قدیم با تقدیم لوازم

بندگی ها به جدید استحکام پاره حاصلات نماید الحمد لله ز نصرت کرامی بعزیمت انتظام ممالک

و آرزوی خاطر مخلصان بار که سرسبز شده او فیض زنده خدمت همایون کرده اما چون به تقدیر سابقی

درین وقت مراسم تقدیم لوازم ارادت طلب بی اختیار عزت که بر رای احوال مفصل گذارش خواهد نمود

اگر تقیه و اعطاف بی اکناف متوجه باشد تشفق و الطاف شود قسمیکه و چدان بهجت خاطر خواهد نمود

نواب صاحب مشفق مهربان قدردان فیاض عالی سلامت در خدمت با صفات استحکام سلسله

ارادت نیازمندیهای صمیم قدیم که در ظاهر باز ارسال نیاز بامحبت روابط خلوص اعتقاد خود را افراز خاطر عاطر

نداده ایشان که در مراتب عقیدت و رسوخ دیرینه یکسر متوجه انجام امیان الله باشد و بوقلمونی نتایج روزگار

با شخص اتفاق افتاده بود که اگر تحریک سلسله رسل و رسایل جناب والا با خدمت کرامی و دیگر ارکان

حضور دریافت مهمه مجالست که رسانده است زیاده از آن در مراتب جور و جفا دقیقه مهمل نمی گذاشت ...

حرمت است از رسمیات صوری باز داشته به خلوص طینت روز روشن ادعای ارادت ...

الطاف ایشان بود چنین زمانه غدار مقتضی آن بود که در حین کار جهان بر جهات ... سوخته

جلوه ظهور و سر رشته مدعی دقت خاطر ... در درگاه والا در ... جلوه

وقت جابر ناچار ... روزگار رخنه ... ناچاری اتفاق ... و دیگری اختیار ... بود و دوستی ...

مراتب محبت و خانواده که در باب ... بوده و دست ... ظهور رسیده ...

بودی ... تقدیم

دلشو ضمیر کرامت تخمیر گردیده باشد و در تلافی این همه رنج و تردد توجه بر پرداخت احوال همیان انداده که از بدایع
معطل محض پامال خارج و برکنار بوده در گوشه خمول معتکف و در زاویه نشین است و القدر پامال حوادث روزگار شده
کتابت و نامه اصلا نمانده الحمد لله و المنة که مستقیم حقیقی بدرد دل درماندگان رسید و قسمیکه تمنا می باید بود
سلسله امور سلطنت به انتظام اصلی مبدل گردانید فضل الهی امید قوی است که حسن عقیدت خیرخواهان درگاه آسمان جاه
منتج نتایج کرده معنی نظم و نسق شایسته بر روی کار آید از آنجا که نیازمند بصدق ارادت خلوص باطن خود را از
مخلصان صمیم ذات فایض البرکات میداند و از توجه و تفقدات کرامت همواره منتظر صید اشفاق و الطاف آن کنار
است درباب [illegible] و پرداخت احوال و رسیدن حضور انور با تقدیم خدمت بهره ور نجات قسمیکه مقتضای تفقد و [illegible]
[illegible] امیدوار است که توجهات بزرگانه مرعی و مصروف گردد و آنچه بالله تعالی الی بقیه عمر بدین پاس رضای خاطر فیض مظاهر
شرایط خدمت و رفاقت دقیقه مهمات خواهد گذاشت بجان و دل از تفقد هم بلوازم متابعت و در افت موید توجهات
مکرم امیدوار خواهد گردید نواب صاحب وکیل مهربان مخلصان شد مراتب توجه و تفضلات حضرت جنت
آرامگاه نواب آصف جاه مغفور با بجال قبله گاه مرحوم مصروف فی بذول بود و لوازم خدمت بعمل آمده مفصل
ملکوت خاطر الطاف مظاهر گردیده باشد مانزشتم همان سررشته خلوص قدیم را همواره مطمح نظر داشته خود را
از مخلصان صمیم کرامت میداند و اگرچه در ظاهر بسبب بوالعجبی که ایام [illegible] ماجرای از جمله ضروریات بود [illegible]
رحل و رسایل محرک سلسله خلوص و ارتباط قدیم نگردیده لیکن باطن نیازمند مواطن بمقتضای صفای [illegible] روز بروز
بذل مجاهده و تعاطف اشفاق و الطاف کرامت رابطه الفت است و دارت تفقد [illegible] سرگرمی میدارد [illegible] و
این همه محن و ماحق [illegible] سال شده [illegible] که عالی
حال نیازمند اشتمال گردیده و اگر روشن فرکار [illegible] و [illegible] رنج و الام مبتلا است قوی شده
بحمد الله و المنة که شاهد فضل الهی بر گلشن غنچه مبارک و سلسله امور ممالک با انتظام اصلی آراسته از
جمال تفقد و توجهات کرامت منتج صدق الطاف خلوص نیازمند بها احوال مخلص میباید رابطه کرامت العرض اقدس تو
و در باب پرداخت احوال قسمیکه مقتضای الطاف باشد توجه قدیم مرعی و مصروف شود و آنچه بالله تعالی
بقیه عمر در مراتب خدمت و رفاقت دقیقه مهمات خواهد گذاشت — ابد بدی خط مهمت مصطفی
موجب فرح و سرور گردیده در یافت احوال خیریت و طمانیت انتظار خاطر انتهای [illegible] صفای بلکه
نامی العزیز بدرجه ایست که این همه تقاعد و اهمال در ارقام حقایق احوال محال [illegible] باعث شده و دلو آنچه

تفصیل [illegible] از مسموع می شده باشد در پنجه سال که هنگامه و شورش افاغنه سر بر آورده فتنه و فساد
در لوازم حفظ و احتیاط اموال و عیال راجه دوای ارزت [illegible] و محافظت قلعه الله آباد و تقدیم مراسم
مجاربات نمایان و [illegible] فوایی متواتر در رفاقت نواب وزیر الممالک [illegible] در شرایط خدمت و جانفشانیها
که [illegible] و محنت [illegible] نقد و جنس [illegible] بسیار که بچندین وجوه از پیشکار روزگار گسترده شد مفصل
در این مختصر نمی گنجد بعد از رفع هنگامه و شورش افاغنه بکمال پریشانی احوال جندی [illegible] اکثر سپاه [illegible] کوچ را
موجب تفصیلات شده بود از سر سال مقضیان به نگری تقرر نمودند و ابتدای ان [illegible] الله الا رسید فیلان
و اسپان و رتهه و چهکره و خیمه وغیره اجناس که در قبض اختیار بود بطلب تنخواه فوج همراهی داده بجاه
که معطل و بیکار [illegible] غربت مبتلا [illegible] و مفلسی و حالت پریشانی و تکلیفات بدرجه رسید [illegible]
[illegible] مبادا حالا عزم بالجزم آن است که از همه سو دست برده و اکنون نظر بر توسل قدیم صمیم حقوق
بخدمت نواب صاحب و شفق مهربان نواب صلابت جنگ بهادر [illegible] مخلوص [illegible] لوازم رفاقت [illegible]
شود از انجا که النعمه القدر [illegible] سابقه [illegible] میدانیم در خدمت نواب صاحب [illegible] بعرض
[illegible] احوال الدت [illegible] بمقتضای غمخواری [illegible] که باید بعمل آورده اینکار [illegible] انجام
غیر از النعمه القدر دیگری متصور نیست لهذا [illegible] بمقتضای
نجابت و [illegible] در هنگام رنج و تکلیف لوازم [illegible] بدرجه کمال ملحوظ داشته اند و ثمره اخلاص و اختصاص
همین که در چنین وقت پاس مراتب [illegible] ظهور رسد خصوص از النعمه القدر که همه وجوه
[illegible] لازم که خریطه [illegible] بخدمت نواب صاحب [illegible] و دیگر
احوال [illegible] که برای رسیدن انجا اجازت مرقوم کرده اگر درین احوال که تکلیفات
[illegible] النعمه القدر [illegible] سرانجام اسباب ضروری [illegible] معاودت بعمل [illegible] اند
کمال [illegible] والا [illegible] اجازت باید نوشت بنده که [illegible]
و [illegible]

مکاتبه [illegible] اینجا که حاوی فتح [illegible]

[illegible] که [illegible] مصور شد [illegible] ظهور [illegible]
انواع [illegible] روزگار [illegible] از ذات [illegible] بکمال [illegible] و [illegible] خاطر [illegible]
احوال الدت جلوه ظهور [illegible] بمقتضای [illegible] در [illegible] بوصول [illegible]

[illegible] الفیاض

86

انقباض طبیعت روی بشگفتگی آورد و احوال بدینصورت است که در همین چند روز ها اخبار ناملایم باعث کمال تشتت
و تشویش بود اخبار منحوس اینکه بهر صورت در تعویق از حصول سعادت حضور عالی بسعادت اندوز گردیدند
چون لشکر متعلقان همراه و مال ما نیز بار انهاست نماند هر چند تمهید جهت اسباب ضروری بصورت سرانجام نما
ناچار سفر رفته بود که لست و پنجم همین ماه بهر حالیکه اتفاق افتد روانه شده الحمد لله دیدمت که در نواله
با همایون نامه تهنیت واسد تصفیه غبار خاطر و رفع کدورتهای طرفین باعث برآورده شادی و شادمانی
حاصل شد و تردد و اضطراب بطمانینت و انشراح مبدل گردید او را قبر جمیع هواخواهان جناب حضرت عالی که فرخنده
گردانیده و دلها احوال هم سند از نفس که بذریعه نوشتجات سامی معروض جناب عالی متعالی شده باشد و حالا که عرض
حضور دارد همه حال از میان تبدیل و بیرنگ تصور رفته گوشه خاطر فراموش نماید تخته میرصد است
که درباره هم سند از قسم بحجابی مرقوم گشته که منظور مزاج مبارک گردیده و اثر اجابت نمود سند از جانب
بتائیدات الهی و تفضلات حضرت شاهنشاهی در این حال از مهمات معلی
منزلت سمو المکان لحضال مهربان بادا اگرچه در این روزها وصول رقایم الولا مسرت بسرور و انشراح خاطر
نشده لیکن از نوشتجات و کلانوید خیریت و مراسم اخلاص تحاکی که بمقتضای یکجهتی ها قدیم منظور
و مرکوز خاطر گرامی است همیشه بعنوان دلپذیر میرسیده و موجب و فور بهجت و سرور میشد و حالا بهمه با
نا رسیده ها مطمح نظر بنده که روابط بوده و دلها بین امروز در اینوقت خفیه موافق صمیم از قدیم
متحقق و مربوط دو دلها احوال هم سند از واز کوثر از سنین بالله اباد برای بردن متعلقان و کمال
مطلب خواه فوج از خارج دریافت شد بکمال با چار با حال در اینجا متوقف بوده حالا عزم مصمم
در بهر صورت خود در اینجا رسانیده اند از اینجا که لحضال مهربان را در همه جا و همه حال استظهار
صمیم تصور نموده می آمد و از مهربانیها کلاهی خیر مندرست کار ها عمده مد نظر لیکن که جمیع وجوه در مرتبه
باهم توازیم اخلاص و یکجهتی ها بظهور خواهد رسید بعضی معلومات بتهور دستگاه بنده مرقوم گردیده مفصل
ظاهر خواهد بود همواره با ارقام اخبار خیریت و جمعیت سر مایه بهجت و انبساط باید افزود زیاده بهجت و شادمانی
همیشه بهشت افزا بعد از مدتی که طبیعت بدریافت اخبار خیریت منتظر بود
سرور با مقصود افزوده سرور خاطر از وقوع هنگامه و انقلاب اینطرف و حصول اطمینانها با طلاع رسید
حقیقت معلوم الا که مرقوم بود در حقیقت اینمعنی با اقتضای خدمه محبت قلبی است چه اثبات

کرم مشفق مهربانا چون صحیفه مبارکه ... [illegible] ... بعد از ورود ... [illegible] ... حالات ... [illegible]

سیادت پناه [illegible] که ... [illegible] ... قایل اند که شخص ... [illegible] ... کار نماید

و ... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... پرداز

... مشغول ... جمیع ... وقصبات وقریات از ظلم وتعدی فتنه برداران ... برابر شده و

... خلایق از ... اضطراب واضطرار ... و بلیات ... فتنه پرداز

در ... مشغول ... بتقریب ... بدفع ان ... کار ... انجام کار ...

معلوم ... که ... بیت ... ابرو ... حالا ... مقدور

و ... لوازم ... و صرف ... در انتظام امور ... در تردد ... اما ... کار ...

هیچ طرف ... انجام کار ... [illegible] ... جد و جهد ... در ... ازخود

احمد خان باراده الله ... اگر ... نماید ... سردار ... که

مستعد وانچه مقدور ... قصور ... خالص ... مخلصان

مستند ... الاتفاق ... موجب ... سرور خاطر ... الحمد لله که

که ... اخلاص ... محبت ... بمقتضای توجهات قلبی ... احوال ... سردار

مصروف ... روابط ... اتحاد ... باستحکام تمام ...

... مطالب ... سردار ...

... الله ... برای ... متعلقان ... طلب

فوج ... کمال ... در ... از خارج تفصیل ...

دیده باشد در ... احوال ... ارسال ... ازبارهای ...

نا ... هیچ ... از راه ... از آنجا که ذات ...

... احوال ... توجهات ... خاطر

... نظر ... توجهات ... ارسال ... اتفاق ...

ارتباط ... وحقیقت احوال ... مقتضای ... باشد ...

... سردار ... صادق ... الوداع ... ...

... [illegible]

مانده درین چند روز العزیز القدر رسیده و از آنکه گرفتار است که نصب العین همه ما و از کم توجهی برطرف
نعمت تمام دارد که یک قسم در همه جهت براطلاع احوال برسیده نیامده بنا بر همه چندین توقع از ذات صاحب دارم و تصدیع خرج
بدرجه نهایت است برای ادویه و معالجه و غیره تکلیف تمام میکند و امید که توجه فرموده امروز چیزی برای خرج
بعرض نمود عنایت نمایند که فردی از چند روز بازار رسیده اند گرفتار است و امید که مجلس مخلص بفضل الهی
و اقبال امید که انقالیست لیکن بسبب غلبه فالج دست و پای براحت از حرکت باز مانده و زبان را یارای گویائی به
حکیم بسیار مامور معالجت میکنند لیکن بدون پروانگی حضور در اینجا نمیتوانند آمد امیدوار است که در ینباب بحکیم
پروانگی عنایت شود و از طرف خرج تصدیع تمام دارد برای ادویه و غیره تکلیف میکشد و در هیچ وقت بهره قسم
امیدوار خبرگیری است که بجز جناب ذات دیگری ندارد بیش ازین آنچه باید در
جواب خط مرسله العزیز القدر مرقوم گردیده و مختصری از بعض مقدمات ضروری که شرح آن مناسب
نوشته آنکه درست معامله افتید و سالم شود در سبیل رمز و اشارة باجرلطف رقیمه بخدمت نواب فلان نگارش یافته
از آنجاکه وفور فهم و فراست العزیز القدر با این نسبه ذهن نشین است و از یک حرف مضمون کلی میتوانند دریافت
یقین که بمقتضای بعد از بسیار فطرت و فهم جبلی برتمامی ماجرای اینجا وارسیده تدبیری که باید بعمل آورده باشند
نمیتوان احتیاط مرقوم نموده می آید که از احوالات اینجا مفصلا نمیتوان نوشت یک نکته کافیست مختصر اینکه
از نوحلمونی زمانه و سیاه دروئی و طمع ارباب فرکار طبعت برجا نشسته تمام نمیدانم نموده اراده خاطر آنست
که در انظار فتهار سیده در مکانی چند روز نوشته تعلق بسر برده شود و هم خاطر میخواهد که اگر اتفاق
شود بحصول سرور صحبت نواب شهامت جنگ بهادر چندی حصول طمانیت و تسکین باطن شده کرده شود
چون آن رفعت پناه با همه حال جگر گوشه و بازوی قوی بلکه در غمخواری و محبت و دلسوزی بکار
بهتر از هزار خود میدانم و حسن محبت و اخلاص ودی العزیز القدر مو بمو منقوش باطن و مرتسم خاطر است.
در ایشان بعد مجال اعتماد باشد و برحسن محبت او وثوق کلی توانند بود در چنین کارها لوازم
دلسوزی بجا آرد عزیز العزیز القدر دیگری در اینجا نیست لهذا اراده مافی الضمیر خاطر در از دل
خود با ایشان و اظهار نگارش یافته باید که این مقدمه را اگر مصلحت بینند در خدمت نواب صاحب
مهربان شهامت جنگ بهادر بانیکه ممکن توانند بود بعنوان دلپذیر گذارش نمایند و حسن تدبیر و مساعی
جمله راه و رسم درست باید نمود و در صورتیکه گذارش این معنی در خدمت نواب صاحب قدردان مهربان بهادر

ضرور و مناسب مصلحت باشد بوسیله عمدة النواب شهامت جنگ بهادر در خدمت نواب القاب قدر دان گذارش

ساخته وشد بعد از انکه بعمل اورده کرسی نشین باید نمود حسب داخلاص نواب نعیه بناه مد نظر بهره طرز

مستحسن و صورت سرانجام این معنی مطمح نظر باشد حسب وجهه بجا اورده بانصرام باید رسانید وانچه بظهور رسیده شود

زود اطلاع باید داد و نتایج انتخاب نو شبانیده باید فرستاد که موجب آن بعمل اورده شود

نواب القاب و معلی مهربان مخلصان سلامت اگر چه حسب اتفاق دیده ارزومند تفرج و دیدار

زاید الانوار لبیه بر تجلیات کامرانی نهان شده لیکن بسامعه سراپا اشتیاق باشماع بدایع حسن اشفاق و اخلاق

الغدر رسانده لذاید روحانی کشته که روز و شب ناطقه مذکر مناقب و محامد از انجه کامیاب بر این بوده شاد باد

نامبارک شداو تعالی بر وفق ارزوی باطن منعمت مواصلت سراپا میمنت که کمال تمنای خاطر تمنا است

مبتهج و مستفیض گرداند حقیقت احوال بنابر اشتمال و محبت و جانفشانیها که در محاربه افاغنه از مساعی فطرت

حلوه الله اباادوف فیها می فرح ابادک وکوه کماون و غیر لوازم سعی و تردد بظهور رسیده مفصل از خارج مسموع

شده باشد بالجمله محض وسیاق چون بو قلمون زمانه در مقام نارسازیست کارپردازان حضور جهار رخ

محال از محالات چکله کوتر ارفر چند بطریق تعهد متعلق فرمودند اگر چه کافی کفاف خرچ بی تمنوا است شد

لیکن نظر بر اوضاع زمانه بکوشه قناعت اکتفا نموده بود از شروع سال محالات مذکور ... بتعویض یافت

از انجاکه در الدلاار رسیده بکمال بیکاری و نبات ها معطل و منتظر لطیفه فضل الهی است وار زوی خاطر است

که اثر تفقدات کرامه بمقتضای عطوفت و اشفاق لوازم توجه و الطاف مرعی فرماید چون سامی انجناب کرامی

کامیاب ساخته مراتب عنوفن بهار مید بهاکه از روبرابار و خاطر مضمر و مرکوز است تقدیم لوازم خدمت و دولت

چنانچه باید بمنصه ظهور رساند و بنیاب منظر اختیار است نعمت بسیار مراتب اشفاق و الطاف اقتضا

فرماید اعما شود · ذرات باز کرد تفقدنامه سراپا اشفاق مشحون بر

خیریت و اعتدال مزاج و ابتهاج در کوترا سپاسه و فور بهجت و سرور خاطر نیازمند گردیده نوید دیگر و شمول

صحایف الطاف مستدعی طمانیت و انشراح گشته بمقتضای خلوص نیازمندیها که تصمیم باطن متحقق و مربوط است

همواره انتظار مزید ابت جمعیت کرامه و رسایل و ادعیه طمانیت از قربات و خشمه سامیه فرزندان بستر

سرگذشت احوال بنابر اشتمال طول و دراز نسبا ندارد لیکن مختصر انکه چون بعد احتمال و پسابق نسبا و بلده

چکله کوترا از حضور نواب وزیر الممالک بهادر رسیده اگر چه بخشیدن وجوه استقامت انجا مرغوب نمود

بچند روز

88

چندی بنا بر ناچاری در انجا اقامت افتاد شروع سال کار پرداز ان حضور علاقه جگاید بود به نظر
مقرر نموده و خانه زاد از انجانب خجسته بواسطه اکثر توجهات بالغه امداد معطل نشسته
بود علم بخود و نیرنگی روزگار بچشم عبرت تماشا مینماید و همه حال راضی برضای الهی است از توجهات
باطن مترصد که از خاطر عاطر فراموش نگردیده بورود اشفاق نامجات مبتهج و مسرور میشده باشد
از مدتی وصول سامی اشفاقنامجات سرمایه انبساط روحانی
و ذریعه استحصال وحبور سرور و کامرانی نماز خود نیز با نگردیده خاطر رو بشیر بیافت حصول
اخبار خیریت آیات منتظر و مترصد میباشد و از انجا که در تر فیم احوال بنا بر استمال اهمال راه یافته
بمقتضای کمال اختیار میباشد که درین روزها القدر بمحن و مشاق سفرها و محنت [illegible] و ادات و این [illegible]
مبتلا بود که اصلاحی [illegible] ارجمند نداشت یقین که انمعنی از خارج بسامع خدمت سیم گذارش یافته
باشد لیکن از انجا که صفای خلوص ضمیم متحاج به تسمیات ظاهر نیست و دوات میمنت لات همه حال
تلق و استظهار قوی میداند همواره الوعیه ماثوره ترقی عمر و درجات گرامی و روز بان و [illegible] اعتنا
ارد بالشفقت و اشفاق قلبی و محبت و تفقدات باطنی است از استماع تفویض منصب علیای [illegible] نوابی
خالصه شریفه بذات میمنت سمات کوکب آرزو و تمنای مخلص [illegible] انتها باوج شادمانی فروغ اندوز
مدارج تصاعد گردیده و چمن زار متمنیات هزاران نوبهار کامرانی شگفته و خندان شد او تعالی
و تبارک ابد الدهر خجسته و مبارک گرداناد حقیقت احوال بنا بر [illegible] معتمد همه یگانه مفصل گذارش
مینماید از توجهات قدیم در هر صورت مترصد اشفاق و الطاف است ترصد که بمقتضای عطوفت و التفات
دیرین باتصال شفقت نامجات سرمایه سرور و محصول [illegible] مبتشده باشد
عرضی [illegible] نو بیم در قید [illegible] شد بر گونه بر طرح در آید حقیقت [illegible] و قوی و [illegible] که مفصل معروض داشته
بودند در باب [illegible] حالت [illegible] بهمه انتظام ملک و الصد [illegible] و مرج اینجا [illegible] نوشته شود
که قلم از تحریر و زبان از تعبیر قاصر است و قوت ناطقه مجال [illegible] ندارد محمل آنکه بعد از اجمال
[illegible] و مشاق سفر [illegible] گشته شد [illegible] بموجب حکم [illegible] و قبله وزیر الممالک
[illegible] سرکار [illegible] چکله کوڑا و کڑا [illegible] به نیابت صوبه اوده [illegible] بود هم [illegible] آنکه
از تمرد و انحراف راجها و زمینداران و فتنه پردازی اشقیای این دیار شورش عظیم در جانب [illegible] بود

بمقتضای حکمت عملی اجتماع افواج نموده اکثری از مفسدین را قتل و بعضی را استمال جهت تدبیر انتظام
ملک در پیش داشت درین هنگامه خبر نواب وزیر الممالک بهادر با افاغنه بلاغبه و میان آمده آنچه
نباید بمقتضای گردش فلکی بظهور رسید از وقوع این امر ناملایم در هر طرف باز فتنه و فساد بلند
مشتغل شده آنچنانکه در تمام سر شور و شر در آمد و سر بر زمین و در هر مواضع محالات معموران رشته فتنه
پردازی باب خارج خارج شده فتنه و فساد سر بر افراختند و در هر جا از ملک بادشاهی هر کسی که خواست
نام افاغنه بلا در میان نهاده تهانه خود قایم کرده بنای هنگامه پردازی مستحکم گردانید در چکله کوره
هم نایب افغانان با جمع کثیر از افاغنه و چندیله و غیره مفسدان اخراجی رسیده دخیل شدند و نایب سرکار
چون جمعیت قلیل داشت و از هر طرف هنگامه انها بلند شد با انها مقرون مصلحت ندیده شنیده کناره
گرفت چنین خبر آمد آمد افاغنه بطرف لکهنو اشتهار گرفت و در گذر مهدی گهات تیل لشکر جمعی
عبور نمودند بلکه ریورا نجات نواب وزیر الممالک باینجانب رسید که خزانه و غیره کارخانجات سرکار
و ناموس مردم با الهاباد رسانید و خبرداری خود هم ضرور است هر چند باینجا خواستم که از اینجا حرکت و
جنبش نمایم و اراده چنان بود که اگر اشقیا بدین طرف رخت ادبار کشند مقابله و محاربه در میان آید
لیکن بر مردم فوج نو نگاهداشت و فوج قدیم سرکار سرکار نواب صاحب که جمعداران افاغنه و غیره
که همراهی راجه نولرای بهزیمت یافته و راجه را با کشتن داده پیش انجانب فراهم شده بودند
و با افغانان راه و رسم و اخلاص و برادری از قدیم مربوط داشته را به عبور ازین طرف بجز نقض
و اغوا نمودند اعتماد نبود و هم بلکه را احکام نواب صاحب در باب برآوردن خزانه و عیال مردم
بتقیید تمام رسید ناچار خزانه و ناموس همراه گرفته از لکهنو کوچ نموده تا موضع سوجاگیر متعلقه راجه
راجه برنهی بیت که از الهاباد نشست که ده مسافت وارد رسیده شده حالت برهمی احوال
الهاباد هم بتحریر رسیده ازین طرف علی قلیخان که بپروانه نیابت مهر نواب صاحب رسیده او خود
را نایب مستقل می شمارد و از یک جانب راجه بلوبند سنگه سند نیابت حاصل نموده
و به مداخلت وارد و هر دو با همه بلکه بر سر پرخاش و از افتاد للهادلکم سعید
و در شهر و ... شورش قومی برپا و سوا انها کالبخان نام افغان خود را از
افاغنه نایب الهاباد ظاهر ساخته فتنه پردازان اطراف و جوانب را رفیق ساخته

بجز

بسر حد صوبه بنظر رسیده هنگامه پرداز گشت و سکنه شهر از بس شورش در اضطراب و اضطراب

طرفه شورش در هر جانب بر پا گشت یکی با احوال دیگری نمی پرسد و کسی بجلیس اعلی نمی رسد بنابر آنکه ملک

بادشاهی از دست رفته و در جمیع امکنه و محالات افاغنه و اشقیای اخراجات دخیل گردیده معلوم نیست

که انجام این کار چیست و در حضور انور هم هیچ تدبیری از این مقدمات در میان نیست با همه آنها رضا به قضا

الهی شده بنه بگوشه نشسته اند و اگر تدبیر دارند نتیجه نیکو و چه نوع قرار آن مقدمه ها بخاطر رسیده است

مفصل دریافت نموده سریع الاتصال عرضی مبعوثه باشند معلوم نشد که دیوانی حالیه که سرگرفته نواب صاحب

و تحقیق دیوان سعد الدوله بهادر بنفس نفیس یافته معلوم نیست که ایشان فکر بند و بست چکله بوراوراجه قسم بخاطر

گذرانیده اند که انجام تدبیر در عمالت اگر انتظام اینجا مطمح نظر باشند بدون ورود احکام بادشاهی

بنام افاغنه اصلا صورت دیگر ممکن نیست خریطه رقیمه اولاد امام نواب صاحب و تحقیق ابلاغ یافته و در حد انتباه

آنجا روانه نکرده اند و تمامی ماجرا ارا نوشته اند تا آنها [illegible] مفصل گذارش نمایند و استمزاج

باید نمود اگر قصد بندوبست چکله کوڑا هم منظور خاطر باشند و احکام بادشاهی بنام افاغنه رسیده و از نهاد

از قصور کوتاه نسازند [illegible] خدمت بنام اینجانب حاصل نموده باید فرستاد

سابق جواب عرضی مرسوله مکرر نگارش یافته رسیده باشد حالت ملک و برهمی و انتظام کارها

که از وقوع این همه فتنه و فساد عظیم در هر جانب برپا است برروی ضمیر منیر ظاهر و از عجایب و [illegible]

[illegible] طرفه کیفیت و عجایب ماجرای اینجاست که تحریر و تقریر نمی گنجید در تمام ملک بابره شورش

و آشوب مشتعل گردیده و در هر جانب بخار هنگامه و فساد متصاعد شده مختصری از آن در پروانه

معتمد نگاه و بزرگ نگارش یافته دریافت خواهد گشت یقین است که آن شرافت و عطوفت پناه در خدمت نواب

بهادر و جهت و خاطر جمع لطف علیخان جیو هر روز آمد رفت داشته و همیشه حقیقت احوال

اینجانب گذارش می نموده باشند — عرضی مرسوله ۲۶ شهر محرم سنه ۳۰

[illegible] قابل معروضه مضمون که تفصیل شرح داده بودند [illegible]

حضرت اخلاص ذوالفقار خان بهادر [illegible] نمودن [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] متواتر از روی عرایض [illegible] هم موجب [illegible] خاطر بود [illegible]

حالت اینجا متواتر نگارش یافته معتمد [illegible] مقدمه [illegible] از آن معتمد مخفی و محجوب نباشد

اول کورنش و معروضه ملک و محاصره نمانند و در هر طرف آن قلعه منصب عهده دار و کوچ کیش از ضعیف و کم
دیت آنچه روزه طلبها نیست خاطر عاطفی بیشتر باز احوال هرج و مرج و مگر دانتها های ابتهای هماخصلت تا کجا
بشرح در آید که از خارج ابراز یافته باشد بهر صورت آنچه کاربرداران قضا و قدر از روز ازل مقرر
بر در با رو می تدبیرات مخلوق ضعیف خلقت سر موئی از آن متجاوز و مخالف نمی بود و نظر بر همین
بی استعدادیهای خود و درستی امر چه کاربرداران نواب موصوف بمقتضای حاجت و وقت اند
بیش از آنکه ایشان بحضور انور باشند و با نمی تقاضا بیان اربابان معتمد نگار شکافته بود که حصه ادای
زر مذکور با گزیر بود و در نیوقت اینجانب از طرف دست رسی مطمح نظر بر صیت قبلان و اسپان اکثر معتمد
برنگارند حواله نموده شود که از این جمله طلبان دست دهد ظاهر اینمعنی منصبدارن ایشان نموده
و واسطه دفع الوقت خیال کرده اند با قبال بدانند اینمعنی موجب نا جاری است آنچه در بساط خود موجود
بود بطلب و تقاضا حاضر و زر و نقد در نیوقت بهم رسیدن خارج از مقدور بلکه دشوار تر بود چون
تدبیر دیگر ملاحظه نشد ضرور تا این مقدمه سابق بیش از این چند ورق که مفصل جوابی بیان تاریخ
خلف رای رام نارائن مرقوم نموده و هم از رای صاحب رای برای باب مسکه جنوب نوشته بودند
که بخدمت نواب صاحب قبله وزیر الممالک بهادر عرض کرده از منصبداران ذوالفقار جنگ بهادر
مهلت چهار ماه دیگر بدهانند که در ینمدت بفضل الهی امتعه دست میدهد و راه هم جاری میشود
نقد و جنس زر نقد بپاینده حواله و اگر اضطراب دارند معتمدی برنگارند که فیل و اسب قیمت نموده
حواله کرده شود بعد ازین شغل با شعال مقدور اینجانب برگذشت نقل خطوط مذکور ملفوف
پروانه سابق بیشتر اینمعنی فرستاده شده اعلم که نوشتجات مرقومه تا حال برای رسید
و جواب و سوال منفصل شده باشد باید که ازین مقدمه زود اطلاع دهند و تا مقدور در انجام
با وجود تردد و الشبهای دیگر تا آنکه خریدار فیل و اسب در میان میباشد لیکن و بر طلب
بیدار این جنس احتیاس بدین تعجیل مجاهدت میکند تا بالفرض اگر چند اسپ سواری
بمقتضای ضرورت قطع نظر قیمت آنها کرده بر کم و بیش فروخته شود و قلیل بهم رسانیده اید سالها
کجا کفایت کرد منهی نویسند همه در هم و برهم است نهایت گرفتاری اصلاح نوشته جواب شد اینجا
اینمعنی نوشته بنظر آخر در اینجا هم سبب هاکار را اینجا همه اقامت دارند تحقیق باید نمود
در ابتدای

که از ابتدای این مقامه طریق نوشت و خوانده شد و باب هر چه قسم است اینجانب در معرض مالک با جارایم
الغرض فی الجمله هم مقدور نمی بود که خاطر مقتضی میشد که این همه نوشت تقاضای ایشان بر دانسته نمود
بهیچ رو مفید از اصلاح حسب ضرورت آن معتمد مضطرب نموده در باب گذار المعاملات نسبت بایم
ترسیم و تلخ بسیار اتفاق می افتاد و می باید که در هر حال استقلال از دست نباید داد و نظر بر فضل
خدا باید داشت انشاء الله تعالی همه تکلیفات سهل میشود مقدمه جاگیر همه کس معلوم است دلخواه
آن معتمد همه وجوه دنشین است یقین که در سر انجام امور سرکار هیچگونه اهمال خواهند ورزید و قسمیکه بعید
نباشد نمود که با وجه تشخیص بموجب اقرار نامه ساخته باشد که ظهور کار دانی و دلخواهی او نمود
مقدمه جاگیر شاه آباد لالو که معروض داشته بودند که اگر از سرکار شخصی را فرستاده شود مهر والا با
معتمد اجازت شود که بند های مهری پیش بندرام وکیل رو بیله فرستاده انفصال دهند چون در نمود
و فرستادن عامل از اینجا بالفعل تمام امر اصلح آنست که آن معتمد درین مقدمه سعی و تردد بجا آورده تقسیم که
مهابت و مهتر لالو بود و سر انجام مال واجب به نظر باشد بعمل آرد و از حقیقت آن معتمد مفصل عرض نماید
و بکار از دار درینجا جمعی بعض وقت از دست رفته و باز برد دفاتر به تجدید احتیاط آنمعتمد ضرور است
شجاعت و دستگاه عاشور بیگ محفوظ باشند عوض مرسوله
سرطاهر الله حقیقت مفصل معلوم شد بودن در کیره خلد آباد و تلاش جو بلی و دریافت که دید برای پارچه
ملبوس وغیره که معروض داشته بودند چند روز حسب که تو شکخانه بکار سرکار دربار روانه الله آباد شده همراه
توشکخانه پارچه وغیره اسباب و بعض مردمان آنها که در ینجا بودند نیز در اینجا از تشکخانه تا چال رسیده باشند
باید که رسیدن مفصل بر نگارند و بجهت اخراجات آنمعتمد هم که مرقوم نموده اند پیش ازین نظارت
خزانه حضوری نوشته شد که مبلغ پانصد روپیه از نزد خود با شجاعت و دستگاه بدید یقین که تا حال
مبلغ مذکور رسانیده باشد مفصل آنمعتمد معروض دارند که دریافت شود و اینده و دیگر هم از اینجا
خواهد رسید خاطر جمع دارند و در باب لوازم حفظ و احتیاط چنانچه باید بلیغ بعمل آرند شجاعت
و دستگاه محمد علی نامی قوال که در اینجا از طرف دار الخلافت آمده بود بپورب می رفت
و بنوا رشنیده شد که قوال مذکور از الطریق تاراج شده باله آباد رسیده است باید که از شجاعت
و دستگاه ملاقات نموده برای آمدن حضور او را مستعمل گردانند اگر برای مدد اینجا از اضلاع شود

وقبول نماید تعذر خرچ راه که چیزی در خواست نماید معروض داشتند که رسالهٔ بود حقایق مفصل نوشته ها شنند

حضور صاحب دستگاه کلال چند محفوظ باشند نفهمیدم که ۱۲۱۰ شرح ۱۲۰ نوشته شد سیم

وار انجار رسیدند بر او شدت ملاقات نموده در سر انجام کارهای صاحب که باید عمل آورده شد

برای دریافت احوال طبعیت منتظر است در نیولا کوچ از الله آباد مصمم شده عنقریب روز از انجا

کوچ نموده میشود لهذا امر قوم میگردد که اخصوص صاحب دستگاه اسمعیح به نیت ظاهر نموده شد مدت الطریق

وسنگ را بدارای ممام گذر بانان مهندی که اشته عمره گذرهای گنگا نوشته خود نمعه نوشته مذکور

ودر همان خود بلی گذرهای مذکور بحضور رسانند و نوشته مسطور تا باید تمام شد که مردم ایشان در مسعد

نعبور وغیره لوازم خدمت انجام به نمایند و اخصوص صاحب دستگاه امر مفوضه معلومه که رسانیده بحسب

باشند همانجا رسیده مفصل مطلع خواهند نمود که انچه مناسب باشد بعمل خواهد امد مفوضه نیکو قبه

نوشتم حضور از نوشتجات وکلا به نیت معلوم شد باشد چون متعلقان همراه انجناب اند و در نیت

نوشتم همراه بردن معروف به مصلحت بینید به نیت چنو باید گفت که اگر بمقتضای بلجهت متعلقان ابحی

را در مکانی از ملک خود جا دهند ولازمه حفظ و احتیاط بعمل اید متعلقان باور ابحی کداشته شود

اسمعیح به نیکلی تمام مقرر کرده بحضور امده اطلاع باید داد که بموجب ان عمل نموده آید در بنیاب

ناکید دانسته توقف نباید نمود در باله چه نوشته آید

حضور صاحب دستگاه

ملوک چند در حفظ الهی باشند نمبت سنک بحضور رسیده عرضی اخصوص صاحب دستگاه

از نظر گذرانید بحقیقت خلوص رسیع و صفای نیت که مفصل گذارش نموده فی الحقیقت محبت

و حسب لاله سندرات بالجناب امر وزی بخت و بر یکجهتی و یگانگی ایشان اعتماد کلی دارم

در ادای زر برداشت فوجی که اسعدیر توقف راه یافته ظاهر است که در مدت بسبب بیکاهی مطیع اجه

نوکرای و شورش افاغنه حقد ریج و مرج در کار بمیان امده و الاحداث است که بر کس مطیع

نظر شود که اینهمه توقف لظهور رسید بر بنجال و فتنه مدر فتوح بحضور نوالصاحب و نمبر الممالک

مساور رسیده بود ام عوض زر نقد بنود یک زنجیر فیل نر و چند فرش است هیو بر ست بود داده

فاسیح خطی گرفته و گماشته ایشان هر چند که اسمعیح گفته شده که اگر بخواهد بگیرد فیل

داده الفصال تمایند قبول نمود و صورت نگرفت از طرف انجناب بوجهی در این مقدما

تجاوز از حد نشده

مستوفی قلمی شده در بین روزها هم کار از در اندازی محالات مبلغ [illegible] الله [illegible] سال مبلغ متغیر گردیده تحقیق باید کرد
که هیچگونه از اینجانب صورت مطلب نشد و التماس نه این به هر صورت بر چه گذشت گذشت حالا که
در نمبر ارشد شده حقیقت احوال گوشزد نیست باین صورت هم میخواهیم که از قرض الشان
به هر صورتیکه باشد ادا نموده لهذا حسب المسطور زر نقد نمایند اگر معتبری از طرف در بنجا برسد
نوعیکه صورت پذیر تواند شد اینچه از روی حساب باشد نمبری نموده وجه مسطور رسانیده اند
در صورتیکه حالا هم در نمقدمه اهمال همان خواهند نمود اند که باز این شکل هم صورت گیرد
باینها فی الحال جا بیع شکایت بخشد نی ایرادی ذمه خود میدانیم اینچه بهتر و اصلح باشد بعمل باید
آورد و اطلاع باید داد لهذا بانجا صرف نوشته آمد
سابق دزدان که در
سرای جوکی شب [illegible] زده مال بیوپاریان بغارت برده بودند چنانچه بشهود دستگاه در باب
احضار زمینداران و اثبات دزدی نگارش یافته هیچ تدارک و تلافی آن بعمل نیامده در ینولا
گماشته جلال [illegible] مبلغ یکهزار و چهار صد روپیه بابت قسط [illegible] بحضور
می آورد در نیم راه [illegible] دزدان شب [illegible] محمد گور با اسپ سواری گماشته و اشیا
و اسباب دیگر بغنیمت ربودند وقوع چنین امورات ناشایسته از چه باشد و تا امیال در
تلاش دزدان و اثبات دزدی تغافل و تساهل چرا ملاحظه رعایت و پاس خاطر زمینداران در چنین
مقدمات اهمال مینمایند در مقدمه عملداری تهاطهور [illegible] واجب و لازم دارد و [illegible]
مستحسن [illegible] لهذا قلمی میگردد که زمینداران آنجا و قریب جوار [illegible] مواقید نموده
بر خبر و توضیح اثبات دزدی [illegible] نقد و جنس معروضه تمام و کمال از انها بگیرند زنهار در مقدمه
تقاعد و تاخیر همان ننمایند و اینده [illegible] بگیرند که این قسم افعال و اعمال بد [illegible] بار دیگر
بظهور نیاید در ینباب تاکید دانند
بعرض رسید که [illegible]
علی‌پرشاد خوبلی گوتر از دزدان از [illegible] مبلغ [illegible] صد روپیه بغارت برده
و [illegible] را در [illegible] کشتند وقوع این امر در مقدمه عملداری و انتظام کارها
بغایت بعید و نازیبا است لهذا نگارش میرود که زمینداران و [illegible] قریب جوار
مقید و محبوس کرده مبلغ مذکوره بیوپاری بدهانند و سوای آن جرمانه در سرکار بگیرند

وانبده چنین کارها لعمل ناید کماشته کلانتر را اینجا بموجب ... بعلاوه

وچهار صد روپیه بابت قسط مالکذاری بحضور رسید در سرای نواب وزیر الملک ... زود

مبلغ مذکور بار انسوار فیها را الیه واشناسی و احتشام و بر عمارت برده در باب ...

زمینداران فرستده حوالهٔ اثبات فردی و بهم رسانیدن نقد و جنس معروضه نقید و تا کنون مبلغ

به حضور فرستاده چه بر وبال نایب هنگامه و حکومت سلام عالی مرتبی منسوره کهٔ کارشناسان

سیادت پناه هم تعامل لسطور تقید تمام نمایند که زمینداران ... قبیله اثبات فردی نمایند

تمام کنند و اشیای بموجب بهم رسانند و انبده محاله نکند که بار دیگر چنین کارها لعمل نیاید

خان عزیز القدر آنچه باید در سر مقدمه کارشناسان و بموجب ...

مقدمه فوج و غیره هم منقح لکه فرستاده لیکن تا امروز هیچ صورت سلوک کار و سرانجام ...

معروض نداشتند و معلوم نمیشود که طرفه ماجرا است که بفهم در نمی آید مگر اینکه ... کشته

خواهند نمیخواسته باشند که در وقت انتظام کار بظهور آید و در ... بوصول رسید و الا چه ممکن که این قدر

بر هم زده و فصل نف بد الصورت منقضی شد که بر کز جعفری ... کار ... ازان العدله

العزیز القدر ساختن خواه و خبر اندیشی تصور نموده به نیکار مامور نموده بود ... که زیاده

بر سابق لوازم قدرت و یا تمکن خواری منظور داشته باعث که باید بعمل خواهند آورد

مدتی در سر ... نظر انداز شده و قبیله تشخیص شروع نمودند ...

عوض ... تشخیص رعایا و ادای زر عذر دارند بعد فراغ اینکار ان شاء الله تعالی

بندوبست سعی الاتصال خلل رسید آنچه بظهور آمد اینست که در عین وقت تحصیل از

تجربه کاری خود سعید یاری فرستاد این سر رشته احتیاط از دست داده اند و این ...

بر باشد تصور باید نمود که او بنمیتیغ جیفه طبعت بکدر و متعرض است چه لصولعات ... نمیشود

و چه منفعت تمام و کمال منحصر بر مداخل الحال نه کاه چنین صورتها بر روز روی نموده باشد

و بداخل بلغلم منقطع کعود و نمین یک سکوفه بازه کلی کنند زند کانی و ... احوال

خانه القدر ... نماید اننده باید بر دیگری اطلاع نماید که سدلکان در خانه نمیست

و بی تکلف بر آورده و تحریر در آورده تماشا به کار بردازی باران باید بود و حرفی

ارنجال

بهر حال بر زبان نباید گذرانید حیف صد حیف از کاردانی و فهمیدگیهای شما که حسب
اینجانب مادهای فصل بیع است و رین حرف و حکایت بیجا که برابر شد و زمینداران بر اجناس علم
دست انداز شده بر حاصلات باشد چون وقت از دست رفت اینقدر زر خطیر در حق ما
جلوه بسرانجام خواهد یافت و انجام کار چه خواهد شد بهر صورت اگر حقوق نمک خوار
مطمح نظر باشد قدری فرصت که باقیست دست و پا زده و لا رفه سعی و جهد بظهور رسانیده
رفو رفو کارها کرده بند کرده بلکه بند و بست بر وقت تحصیل در آورده ارسال حضور نمایند
و اگر نتوانند شد صاف بنگارند که قطع توقع کرده خاموش نشسته شود برای چه این همه درد
سر اختیار کرده اند جلد تر خفیف مفصل معروض دارند و تدارک تدبیر و رسانیدن فوج و غیره
هر چه باید از اینجا بعمل آید خدا داند چه بلا واقع شده که هرگز کاری که موجب جمعیت باشد بعمل
نمی آید العزیز الفهیم هم غسل صحت نموده باشند فوج هم موجود است میر فخرالدین هم حاضر خواهد
شد قدری محنت و دلسوزی اختیار نموده در جهار … اقل الجمله … داشته
باشند همراه آورده زرها کره شد باید کرد و بموجب اقساط بقیه وصول باید نمود اگر این قدر
وقت فرصت که باقیست از دست رفت باز تا سال تمام غیر از تاسف هیچ فایده نخواهد کرد
تاکید مزید دانسته هر چه باید کرد زود باید کرد زنهار یک لحظه معطل نباید گذاشت و از
احوال مفصل مبهم مطلع باید گردانید که طبیعت روز و شب در همین فکر و تشویش میباشد
زیاده تاکید دانند   جواب عرضی دبیرور با خطوط میر فتح علی خان
فرستاده شد رسیده باشد هر لفظ هر چه بلند نشد معلوم خواهد بود و ربیع در حالف … میر …
ملک باجه … آخر شده تا حال در تردد اند معلوم نیست مال چه خواهد شد و هر چه خواهد شد
معلوم می شود و شما هم خوب میدانند حالا … است که کار سرکار خوب شود و نه که جان خود باید
دلسوز … جان خود از فاقه کی جان عالم باید گرفت کار خیلی خراب شد حالا هم قدر
فرصت باقیست اگر توانند شد دست و پا زده کار و بار سرکار باید کرد و الا جبر برای
فرستادن زر حضور نوشتن چه فایده چندی ایام در لطف و دیر رفت … تحصیل باقیمانده
و در جمع العقابی … خود فرستادن زر معلوم که وقت جمع کی است برای خرج رساله و فوج

کومکی وغیره رزمیه باید پس ازینجا شده مهاراجه رسند تا کار روائی هرج انجا بکو معلوم نیست که در در ...

بلکه نیم برای چه اما دست غیب دارم ما گنج قارون این همه مدارج مد نظر کرده رجعه جواب نوشتند

لعل اوراق کود جواب نوشته تا حرف بحرف معروض دارند و صاحب بنویسند که توقع امدنی زر

از دو داشته باشیم و تا فکر خود خود بکنیم زود جواب باید نوشت   برادر عزیز القدر

طالعمره تاریخ شانزدهم شهر محرم الحرام چون راجه رام رای ابن جدوان نواب صاحب فی زبن

الممالک بهادر با فوج نسبته زیاده بر چهار هزار سوار سمین قدر پیاده هزار و توپخانه بسیار بلکه

مهاراجه صاحب ملحق گردیده مهاراجه با اینهمه بنگاه عبور گنگ نموده ازینطرف نمودند صبح از

اینجا کوچ فرموده بر لب دریای کاجی که چهار بنگروه ازان مکان بفاصله داشت منزل نمودند صباح

تا که دریای مذکور بسیار و عمیق بود و آب از سینه مردم بالاتر و زور بسیار داشت مهاراجه بالا

عبور دریا نموده مهاراجه و نواب صاحب و فیلها سواره از آب گذشته باقی جماعه بالا

ساحل پهلوی همدیگر ایستاده برای عبور لشکر تاکید فرمودند کوچک و بزرگ لشکر لوله تمام

مستعد گذشتن از دریا گردیده بار و بنه بر شتران و فیلان و اسپان تمامی باز کرده

بار و بنه چند و سعی کشادند دران روز بمقتضای اتفاق فلان کوه ابر سحاب هر طرف جوش و

خروش در زمین و زمان اندوخته و غرور رعد و غلغله برق سورش در کون و مکان عالم

آشوب انداخته از بارش تگرگ و نزول باران و سیوب بادها ... بند که بیحد و سردی

پهلو برف ... رود حلبهای سلطانیه بر دوش از ... لرزه اضطراب و زلزله بیحساب

برکه و همه راه یافته و حالتی عجیب و غریب بر مردم طاری شده و بسیاری را که ... بار بردار

بر زمین غلطیده مال و اسباب فرو رفته و اکثری را با تودکان ... از صدمه باد و سیه ... در دریا

بر زمین ... خواهد ... مهار ... سعی از دریا عبور نموده در هنگام عبور دریا ... بکند

بالا در ... ایستاده راه ... گاوان با بالای ... در آب ... بودند و سرها ...

... تمام ... گرد صحیح و سالم از دریا عبور شده و غیر ازین در بعضی ... خراب ...

و بلکه ... در بعضی جوشن برق و ... و دیگر لشکر رسیده گاه علف ...

زعفران ... مردم کمیاب شده بود بر کرد ... اند و دانه و از ... ضعف ... خمیده

... کرار

بهمینت که بیشتر از مردم لشکر و جانوران انبر زر بیدانه و چاره گذرانیدند صباح مقام شد و مردم اسباب سپرده
را خلل نموده باری بقدر قسمت با کل و نصر بر داختند با ر صبح از انجا کوچ شده ۳ کروه از خدا رکیخ
لدا قاسم با جمعیت بیست و سه هزار سوار و آلات حرب و بیکار اماده کارزار بودند دا بره مرتضی نواب جواد
مصالحت از طرفین بمیان امده صباح این یک نیم کروه نهضت دست داد و یک نیم کروه فاصله فریقین باهم
درمیان ماند و اشتهار تمام داشت که امروز جنگ است و از هر طرف محافظت و احتیاط های کامل بعمل می اید
و ترتیب فوجها باین اسلوب صورت یافته جنابه میر محمد صلاح خان و راجه رتنی بیت با جمعیت بسیار سر آول
فوج بودند و قول لسردار بی مهاراجه مقرر بود و دست چپ بذات میمنت ایات نواب صاحب قبله استحکام
کوه این نهم رسانیده و دست راست رام رای رام باران و غیره با جمعیت خود مقرر شدند فوج و مردم لشکر از حد زیاده
بیرون است و لیکن چهار سوار سواری و پیاده بر سه لک لوم بهیر و بنگاه و یکصد زنجیر فیل و اسپ و چهکره
و شتر و بهیره و بهل و غیره را که شمار نتوان کرد عرض که در فضا های وسیع پنج شش هزار گروه چیدانکه
نظر کار کند غیر از فوج و لشکر بنظر نمی امد و توپخانه القدر که نمیتوان بشرح اورد و بهر صورت در این کوچ یا ر فت
متفاوت و محاربت و رجوع یافته یا بی کرنر بجید بید و از خدا انجه برخاسته فوج ابا له فقیر امروز ببست و سوم
جمعه باشد خدا انچه دا بره کاه لشکر شده باشد دیده رانیده که نجا کوچ میشود و نواب وزیر هم بکجا شاه جهان رسیده
اند غرض که برای ملاقات نواب صاحب از همین راه رفتن نبود و بعضی میکوییند که فوج ابا له را هم محاصره
نمایند باید دید که چه رو میدهد تا بود عزیز القدر بطول انجامید بیشتر از بین خبر رسیده است
مرقوم نموده میخواستند که بهمان روز داخل لشکر راجه بنول رای شوند چون تفضلات الهی کارساز بود
در قبیله متصل قنوج سواری رسید شتر سوار راجه خط او رسید که فوجی از منتخبان خدا اشد با رادهٔ قنوج
الطرف متوجه است چون قبایلات وتو رکشیمان در قنوج اند الصاحب همانجا توقف فرمایند رجه مرجع
نواب صاحب برای مقام انجا نبود لیکن چون راجه بمبالغه بسیار نوشته بود دانروز در قنوج مقام فرمودند
صبح تاریخ ششم روز جمعه پیش طلوع افتاب سوار شده بهیر بالعقب سواری گرفته روانه شده قریب شش
کروه راه رفته بود و چهار کروه از لشکر راجه فاصله ماند با مردم منتظر بودیم که عنقریب راجه باستقبال می اید
و نمود ملتمس راجه رتنی چند و راجه و میر محمد صلاح خان و عطاء الله خان و بدر الاسلام خان و دیگر سرداران
همه شدند عرض کلی شد بعد که فوج قنوج از توپ و پیاده ها بر سبب خورده ها رسیدن گرفتند و لاکن

بر آب فیل و تیرات رسیده زخمی و دیگر سرداران مجروح رسیدند و کشته شدن راجه تهجبون نوبت هلاکت

و آن نوبت بر بهیر و لشکر با مردم راه یافته با واز روز قیامت مبدل و مردم بر یکدیگر می افتادند و دست

با تمیز نساختند و نواله عظیم بر پا شد آخر الامر نواب صاحب فرمودند که قبایات راجه را همراه از فوج بدکند

برین مصلحت از انجا معاودت کرده جمیع مردم سوار و پیاده و فیلان و اسپان و متعلقان راجه

نعش راجه و دیگر همه مردم را همراه گرفته روانه شدند تمام شب و روز [illegible] ساعات [illegible] منزل شدند

و از انجا بجاجمو رسیده لاش راجه را آتش داده حالتیکه از ناله و فریاد و فغان بر قبایات راجه [illegible]

زمین و آسمان در گریه بود و سه شنبه [illegible] شگافت از انجا کوچ شده در [illegible] کانون دایره شد متعلقان راجه

از ان منزل از نواب صاحب رخصت [illegible] باراده لاهور گذر [illegible] بود رفتند و نواب صاحب کوچ فرموده

امروز که [illegible] ماه باشد در شکوراباد رسیدند طرفه خلقی همراه آمده مردم تعلق [illegible] شدند که [illegible]

روهیله از طرف [illegible] حال نوبت [illegible] لشکر راجه رفتند و راجه [illegible] سوار شده [illegible] افغان [illegible] رحیم مدد

[illegible] و دیگر [illegible] خورده برحمت حق پیوست و [illegible] سردار دیگر که [illegible] بجا رسید

[illegible] باقی [illegible] لیکن [illegible] و همین قدر [illegible] در دریا

کا [illegible] غرق شدند اکثر سرداران عمده [illegible] و دیوان [illegible] در دریا غرق شدند محض فضل الهی [illegible]

حال بود که [illegible] رسیدن این قصه رو نمود و الله در همان شمار می آمد هم از [illegible] بوده

که جمیع مردم لشکر [illegible] رسیدند که نواب صاحب و قبله قبایات راجه را از قنوج برداشته روانه شدند

افغانان بر قنوج [illegible] که همراه نواب صاحب بود بمحافظت [illegible] از عقب رسیده

بودند همه را [illegible] در راه [illegible] و ملا [illegible] رسیده میگویند که [illegible]

رسیده اند خدا کند که تحقیق باشد برادر [illegible] مردمان خانه احقر برای خبر [illegible] متفکر خواهند بود [illegible]

رسانند [illegible] خط [illegible] خضرت قبله [illegible] و برخورداران [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] رسانند [illegible] خطوط [illegible] رسانند

و احتیاط و لوازم [illegible] و تحقیقات [illegible] و گذر [illegible] نوشته [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] ارشاد کرده [illegible] تعلیم آمده [illegible] غلط نوشته

که برای قلیل [illegible] انچه دخل دارد [illegible] علام سبحان از راه [illegible] اظهار

94

گرد ... شد و در بنولا پروانه دیگر متضمن لوای زرماهه تماهی بتاکید تمام ... خان مذکور نوشته ملفوف خط میرزا
حاجب مصحوب محمد علی فرستاده است رقم خوشنود خان صاحب فرستاده در بلده بندر معتقد خان صاحب ابلاغ
... همه لطائف همه قبول کرده عرضی ارسال داشته اند از باطن خدا آگاه است اگر منظور باشد ارشاد شود
و قسط بندی و وعده خرید اسب نوب بنده گرفته پروانه تنخواه هجده روپیه بر کدام محال [illegible] حضور شد
نوشته بود و الا هرچه ارشاد و [illegible] سرکار [illegible] برای تقاضای زر [illegible] میر غلام [illegible] فرستاده شده
[illegible] الیه و نیز در مبلغ [illegible] صد روپیه ارسال نوشته در باب [illegible] جدیده مرقوم
شده بود در جواب نوشته [illegible] بالفعل [illegible] دیگر می شود و [illegible] تحلیل
در کارها راه می باید سواران متفرقه بحضور رفته آمد نگاه داشتن پیاده ضرورت [illegible] قبله
دست [illegible] بر یافتند بر از عذر و حجت می نمایند و واقعی هم [illegible] بدون [illegible] الیه خود
بخود اجازت نگاه داشت پیاده ها ضرور نبود تا حال که [illegible] بعمل آید چند [illegible] دیگر جا [illegible] باید داشت
عرض می نمود [illegible] بدون ارشاد حضور تا حال جواب نوشته هرچه مرضی باشد [illegible] سواران
متفرقه کیوای [illegible] حضور شده بودند [illegible] بحضور سعادت اندوز [illegible] میر خان و میر جعفر [illegible] سلمه
و فرحان علیخان بموجب درخواست میر غلام [illegible] سفارش مطلوب اند و فقیر محمد خان [illegible] از میر غلام
حامی رخصت [illegible] بخانه خود رفته تا حال بر نگردیده و غلام نظام الدین خان [illegible] میگویند که
[illegible] افضلخان [illegible] عجب [illegible] در خاطر مبارک [illegible] خود بود
بالیه [illegible] الشریف [illegible] افضلخان [illegible] بر دروازه [illegible] دولت بر دروازه [illegible]
بودند غلام همراه بود افضل خان عرض نمود که [illegible] رسیده ام [illegible] در کیوای [illegible] اند
[illegible] برای متفرقه [illegible] حکم شود [illegible] بروم خود بدولت از راه [illegible] عتاب و خطاب نموده [illegible] از
[illegible] الیه که از حضور [illegible] متفرقه [illegible] میر غلام [illegible]
[illegible] خان است معتمد داشته گفته [illegible] همراه خود نگاه داشتند [illegible] همراه [illegible]
متفرقه [illegible] حضور [illegible] که شما [illegible] احوال معلوم [illegible] بعد کار [illegible] حاجب
[illegible] بحضور [illegible] هرچه [illegible] جواب [illegible] علیخان بموجب ارشاد مرقوم
و پروانه تنخواه [illegible] روپیه [illegible] سال گذشته [illegible] جبین مقدمه [illegible] منفصل نشده

بمواجهه در بیامده فانبه بنده جلوی بوصول میرسد لیکن لال ابن بکار بیم از اله ابال بکبوامی رسیده جنت الکم

کاغذ محاسبه بمواجهه و جواب سوال نمدکر بدستخط رسیده انفصال پذیرد و اصلاح است برای شیخ عبدالله

از روز آنچه باید نوشته میبود و خطوط او که میرسد بحضور ارسال میدارد و امروز که خط مختار الملک

هند و هیچ بلند آوازه بر بوبیه ممهد میان نسبت رسیده ارسال داشته نظر میلند و بعلام حسن خان بر روز بلانا

جهاجها که نوشته نبود و فوت مشغول بود الوبباده های برای بیجا پور رفته اند خدا کند که خبری

مشغول بود و تقریر شد بازهم نمانده و [illegible] مراسم مبارک مطمئن باد و اعلام از بیمعنی تا غفلت ندارد

و برای فرستادن جهات پنجاه ما ها بی شیخ عبدالله نوشته [illegible] میرسد ارسال مینماید بقیم ان جو بدار

ذمون بیاده که همراه و کیفیت راجع به احیب سنگ بر توان رفته بودند از انجا رسیده اند روانه

حضور نموده خطوط که اورده اند نظر خواهند گذرانید هرچه اصلاح باشد بعمل آید معلوم شد که نواب

فرزند المهام الممالک بهادر که برای برکار جریده تشریف برده بودند معاودت نموده فتح و فیروزی داد

دیده شد براین دریافت احوالات روید لقوله خاطر بدرجه تمام است هرچه دریافت شود از سال

مسدود باشد انقوت معلوم شد که مواجب بالا از حضور روانه انجا [illegible] شده در راه

مانده باشد زیاده حد لوب   منع بعرض میرساند حاضر منیت اخلاص

ورود فرد حقیقت مفصل معلوم شد و صحیح مصحوب بیاده متوالی آنچه باید نوشته شد نظر گذشته باشد

امروز بعد صورت دارجه و روزی ورود آن سرانجام حواله یافت اگر سعی و تقید فرموده امروز و فردا

باطن از حضور نواب مشیر الممالک و ثنو دجوب است والا فردا با انتظار روانگی از فرود ابرد

سرانجام حواله یافت بعد قسم که باشد یا دهی متواتر کرد روانگی از حقیقت امروز ده اکثر و صدر و نقد برود

برای خرچ خانگی بی حواله شد خدمتگار و ابر و حشم لعنه شده و امروز ده اکثر فی مصحوب بهلها ارکاره

فرستاده شد خواهد رسید و بسبب کسل طبیعت که طاقت حرکت دشواری آنست ندارد

مخصوص نخواهد رسید هرچه ضرور باشد بهمه جا ارشاد کنند بموجب آن بعمل آرد و سبیل داخل ادویه و تحلیل

آمده در مقدمه جوابی اگر مناسب مصلحت باشد دادم و فرستاد خبر باید کرد کف بر طلا قصه منصور باشد و اگر

حکم کرد سبیل داخل بحضور میرساند الیه با بیاده ها بیشتر تر زود رای فشکار شاد و فرستاده نقد

تبیاری نموده شد نوعی الیه فرار کرده است که دیر یا بر ده روز راضی نامه طلبیده بعد بعمه زیاده چه

اخص اقصر اوراق تسلیمات علاّمیه و مراتب ادعیه با نوره تنفیذ ایمه ساینده احوال
آملاک و بر پا یابی د اسباب سرانسیکی و صبر اتابی به رنجه گذارش می نماید که بتفضل حضرت رحمانی و توجهات طالب بر روانی وطن
العبید و کعبه امانی و امال و بمقتضای وثوق بسر رشته حیات و زندگانی بخیریت و صحت جسمانی حاصل است
و مسلموات قدسی صفات بدعای سحری و ثنا لس همسنی از درگاه مجیب الدعوات اهل و شامل ارو دعای
بقره و حیات شانه متعقد و عنایات خدا اند بر کمال لا یزال بر سر ان کم کرده طریق چاره سازی مجلد و مربوط و دار الوی
همیشه و فیصل ارانی بار که تفضلات نامه تعقد سیمات در جواب عرایض غلام و رقعه کرامت افتخار فرموده
تا حال که قریب به پنجاه کری روانقضا انسته از خطی و رقعه و پیامی و انجامی از ان طرف روانی دل خسته و دل تنگ یا بال
ما اورده باید دلو که زبان بهت چه قدر عبارات کدورت و ملال ظلمت برای خاطر تر دو بال شده شب و روز روبه
انتظار و ارزوی و وصول این سعادت گانه از جواب و طلعت بیقرار تحریر این سود اسنکره از جور بود الحمد الله
که درین چند روزی رقعه بهجت افزای نوید خیریت به ستخط خاص الفضل و خط مرقومه برخوردار ان نجیبات لالی
کو ملتجی رسید و اینه اسطر اول را مزد اختصر ابلاغه انشتت بمجرد مشاهده ان دیده و دل نور اینی بسر نایه جمعیت و شادمانی
روحانی و لذایذ ارادت پر نصیب رقعه حرفی چند که بنام غلام سمت ارقام یذیر فته از فحوای ان عشرت اخراجات
انتظار خطوط تعقد و تزود خاطر عاطر از دیر رسیدن در یافت معه و به تحریر خجالت و انفعال القدر فرو رفته
که نمی تواند از گذرمان براور و فی الواقع تقصیر نکلجید مهما که از غلام بظهور رسیده و میرسد قابل است که
بانواع سیاست و عذاب معذب باید نمود هر چند شب و روز در اصلاح حالات و نجا کجم برآتش اضطراب برباد
و حکفاید و ادائی خون از دیده میریزد لیکن چون تر دو دی ارو ثبت نمی آید و بدان که بجگر گداخته چاره و ناچار
تکلف گرفتار و بیقرار میباشد که اینهمه اختیار محض و الامام سفر و شد اید غربت و در و جوهات و صلات
تمحض ذراالاشت که القصه کونین و درین ایام ضعیف پیری و بیماری باری از طرف تا محتاج شده دو تماشای اطفال
خور و کلان که بهور در انچه معاملات لنابی و مهمام معلل شان قبرنشده ار کدورتهای روزگار بیهوده خاطر
ننده ای نماید چون کاتب قدرت بر جبیده طالع این گرشته حرفی تمامی قریب تمام نوشته چکند و چه ساز و
ای وای زبخت چون کنم وای ای : نه دل انچه دونه عقل بر جایی ؛ حالت بر طالب خود وسالفا بر سبیل
مثوالله بعث تماس و عشه که از کار و بار نوکری تعطیل محض است و هیچ چیز مرافقت و مداخلت لیکن این قدر زمان
توقع بود چیزی نبود که هر کاه بعد چند ماه چنگ قبض سپاه و غیر جاری شد بعد سه ماه یا نه به بنده هم سر رسید

و مقدمه فوت ... به تنگی و ترسی که ... گذشت و ... مصائب متعاقب آمد ماه ربیع الثانی ۲۹ که ابتدای ربیع
ماه ... بسبب ... وصول زرهای تعهد صوبه ... که بر ماه مبارک رمضان ... و ... اصلا ... حاصل و اصلاً ... چه
در این ایام که عزل و نصب ... کاره ... اخلت مضبوط ... و عمل ... و ... شد ... اند که باید
هیچ ... که بعضی بالطلاق کرده اند و حالت تحریر ... کار نقد و مداخلت ... نباشد
با این ... و ... که ... بار بهم ... اتفاق آمد ... و واسطه ... و
مستحق که برای استقامت ... محض ... لیکن احوال الله آباد ... معلوم
و مفهوم است که ... جای نوکری ... احوال ... علیم بدان ... و در
کمال وصول ... آسمانی ... بحرف زدن ... مناجات از ... حق
دارد ... اخلاف ... نظر بر ... و ... توکل و تسلیم ... تحریر ... باشد
قناعت ... نقد ... المتین ... واب ... نصیب قسمت است
با وجود ... آفتاد ... کمال ... خاطر ... اتفاق الفکاک ... نمی شود و ... اند که در
مشیت ایزدی ... و ... مصلحت ... بهار ... نماند ... این
طالع منحوس سوختم ... چاره کار ندانم   جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار   نیافتم که
فروشنده بخت در بازار   زبان مرد ... رساده ... که ... بخوبی ... بهم
دفع ... از روی ... اضطراب و اضطرار خاطر حضرت ... و قبله ... به مبالغه
دریافت ... و الحاح ... که ... چهار ... حاصل ...
نباید ... و ... عطوفت و الفت و محبت ... الواقع ... است و
مصلح ... خاطر است که ... طبعیت ... و ... خواهد بود
اگر چه ... کاره ... خلف ... شده ... اما ... عطوفت ... جهان ... روشن ... بلند
... چشم ... لیکن چون ... اختیار ... الفی
تقدیر ... بسمت ... شده ... ایرانی ...
منجر ... که ... بلا ... اختیار ... رساند ... اما ...
چاره کار ... مقصود ... در ... که ... الفت و محبت که ... بلند شود
رفیق ... حاتم

رقت خاطر و اضطراب باطن از یکی نصد میکشد و بی اختیار اشک از دیده میریزد تسلی خاطر ایشان ضرور
اگر بخت و قسمت در چاره کرد است نقد منویس سرفراز میشوم ان شاء الله کوکل چند هم هست چهار ماه است که ملاقات دست
نداده ایشان بمقتضای پاس مراتب لطف و تاکیدات القبله گاه برونق مضمون خط عزیز القدر للا ملوک
که درباره طلب من و فقیر با سپاه که و لوا ئیر و مطوله نقید نمیخرید در آورده اند میگویند که همراه من روانه شوند
در جواب اری و بلی کرده میشود نظر در صعوبت امد و رفت اینقدر مسافت که برمن دشوار برمن کارها است
بعد ازین فقیر معلوم میشود خاطر بجای خود است پس نمایند و مهلو تهی میکنند با وقت روانه شدن ایشان
باید دید که قسمت مقتضی کرامه دبیر مع بخواه ان شاء الله کنیر نشید یک سال کمال است که ملاقات نکرده ام
گاهی ادم و سپاه خبر خیریت میطلبم بازی بخیریت هستند و با وجود استعمال که دارند همه بالای کار خود میباشند
چهل نفر صبح رمضان بیت کم التفات کرده میشود قضیه امر ضیه الله ذنیبات معلوم و موجب تاسف و ملال
فراوان گردید چنین دنیا جای فانیست و از تقدیر سپره مقدور بشری نیست جز رضا و تسلیم بدست ارادت عزیز القدر
الله ابول بن مرحوم بعد الله که دیار ام بسر مسند از نگاه … تجهیز داده با انفعال اینقدر مقدور نیست که اگر بمنع
نموده است دیار رم که از حویلی قدیم هم بر آورده نمود اما مروت مقتضی نیست از و باید گفت که یکبار ام بنویسد که تا من
در سیاه جهان آباد اگر گونه معامله و معارضه کرد او دیمن کنید و فیصل نماید باو دیار ام کاری نیست دیگر دوست ازین
… نمیخواهد … دلگری که باید بعمل خواهد آمد و بار لشکر شما خوانده میشد از قاسم نذیر فرشته کر باب منصوب
در باب نوکری برخوردار … سفارش کرده شده بود … میشود متوجه … شدیم
اگر قسمت موافق است برو بازوی … نوکری … بنویسد
نوشته خواهد معلوم شد و موجب احسنت و آفرین گردید از رسایل عروض و قوافی معمات کدام
کس میخوانند او را چه فایده خواهد شد و بود که خورد سال است وقت آنست که ان ها ضعیف و دواد
منفعت که طرز و رسم انشا و شعر بهم رسید بخوانند و مشق سوادات خط نمایند خواندن این
سوره و غیره فرصت لشمار است … خواندن لا است بابت … فیله و کعبه … هر چند
… بخیر … نیست که … فرحه باشند لیکن از زبان … جاهلان و قصیده سبک
میشود … تصور که خبر رسیدن خط خالی … متعین … مقصد … بشد که
… نظر … بعد از عرض مرادست

تسلیم و ادای روایت تعظیم معروض میدارد از احوال غیبت اشتمال تفضل آثار دیده بزرگوار ... حمد و ستایش

... صحبت و سلامتی ذات کرامت صفات همواره از درگاه رب العزت امل و سائل از الطاف تفضل و کرم ...

... مفارق ... عقیدتمندان ابد الدهر ... و عافیت و ... بروز ... و ... عنایت نامه عالی

در جواب عریضه ... کان حراف و دیگری مصحوب ... الا انتهی ... مع ... مرسوله مسمات اغراض اعلام کرده

اشیای مرقومه که پارچه جلمه وارو ... شمار ... علاقه ... با ... فلیچه و ... کمخاب ... کمالو ...

بود همچنان ما بسته ... معلوم که حواله شده بود و ... حسب الحکم ... اما عجب حالتی که ... بود که ظاهر در راه ...

رسیده واقعات ... از ... عرف ... تمام ... گفته همه بار جهار ... بهم رسانیده خیران و ...

... که محو ... الفکاک ... از جمله خیال ... حال چون از ...

گذاشته ... اخلعت افتخار ... تو ... را ما ... این ...

... بخشید همه چیزها ... در ... حاطر ... جمعه ... بود رسید ...

... طرف ... بیان آن نباید و چرا نشوید که از خوشی ... محبت ...

شده بود فی الجمله از روی آن ... احوال خیریت ... حقیقت مفصلات ... احوال ...

نوازش ... که ... نورسیده ... ای دل ... در دست ... فضل الهی داشته منتظر لطیفه

غیبی ... احوال اینجا ... و ... زبانه و ... شهرت عالم ... مفصل ...

مجملی از آن ... بمقام ... که ... بیست و سیوم روز جمعه ... بنگاه صبح ...

مرحوم ... قلعه ... علام ... سرکار ... خواجه ... سرکار ...

بر دروازه دیوان خاص که ... همراه بودند آن ذات مقدس ... شهادت ...

این ... در کوچه بازار ... آوازه شد و غلغله ... اقبال چون ...

رفع ... که ... بوده ... مبارک ... بالا ...

اسباب ... مردم ... سپاه ... تمام نموده ... که ...

قالب ... آن ... هر طرف ... کوچه ... کوی ...

و کل ... مردم مسلح ... استعمال ... و توپ ... بر برج و باره قایم کردند

حضرت ظل سبحانی که مال ... و ... بودند ...

جواز ... ١١٧٠

خوالت و سوال در میان آید اورنید و هیچ منفعی نمی‌شد و تا چهار روز در باب تقسیم وجه بدون که تا جنبان باز و نعمت
بروز شیافته بود در حویلی بر جا باقی ماند روز چهارم از جناب بادشاهی ارشاد شد که از طلب جودها که گرفته
فهمیده‌اند در سرکار والا رسانند و بقلم ارشد که برات بر فیل‌ها بود کی سر انجام باید چنین حقیقت آن تمغه فرار نمایند
نواب مرید خان و عبد المجید خان وغیره در اینجا آمده نشستند الیشان کرامت سلا از حویلی بر داشته و سر راه
روح الله خان که از قدیم فرار بر رکاب رانت است دفن کرده‌اند و کار تقسیم و هیچ اموال و برادر و طلبخواه رسید
بیست و هیج لک روپیه کسری زیاده ملک سپاه [illegible] روپیه از نقد و طلا و نقره الذ[illegible] الاساس
تقسیم شد باقی اجناس از فیل و اسپ کارخانجات [illegible] و فروخت آن در بیشم خبر است که رسید
فروخت این چیزها ده لک روپیه سوا اماتی دیگر بود باید دید چه می آید حالت علام اینکه هر چند درین نوکری
رفاهیتی ندارد و از بی دل بر داشتن بمرتبه کمال بود اما بنقدر بود که بقلم و بینش گذران اوقات نمود
از لیجاجت و سماجت ارباب روزگار مطمئن بود و بهمین جهت اندیشه ترک این علاقه خارج از مصلحت بود
الحال که چنین بازی بر روی کار آمده و رخنه جیرانیست احوال خانه بد تقسیم و پابندی دفتر صدارت
اینجا آمد بیکونه و فقدان نوکری بدرجه نهایت توقع قوی بود که در چندی طلبخواه میلو و مبلغی نخانه خواهد شد
آن خود میسر نشد الحال از همه سو چاره گم کرده ام مبلغ پانصد روپیه کسری طلب من از روی حساب آمده اما
درین هنگامه رستخیز که از هر طرف شمشیر و خنجر در میان است و جماعه عمده ها با خود ها برای در افتادند و
او بیش کمر بر میان با غربا را که می پرسد و کدام کس سخن ما گوش میکند سخت در اضطرابم و در خانه
نشسته میباشم گاه گاهی در حویلی نواب صاحب [illegible] برای حساب وغیره که برات [illegible] و موجودات
ملازمان روزگار رفتن ها اتفاق می افتد و داماناهی جاییکه چهل روپیه سر بصد بمردم توپخانه تقسیم شد
ایم هیچ بمردم [illegible] شانزده روپیه سر بصد دادند بامید [illegible] بد که چیزی بدست آید
در بیخ نشسته ایم اگر فی الواقع تقدیر [illegible] کار است و نقد را که از دلو [illegible] اینجا [illegible] شود
چنین بی [illegible] یافته بعد [illegible] که [illegible] غربت الله آباد [illegible] ایم

از راه تفضل کرم خانزاد پروری برای تنبیه و اخراج [illegible] سر انجام فعلا دم
حکم شده و ارشاد گردیده که هر فرد فوج و اسباب ضروری [illegible] سر انجام این کار ها باشد
از توپخانه [illegible] وغیره همراه گرفته عبور نماید در غول [illegible] سوال مردم توپخانه [illegible]

همگی پنجاه سوار و هزار پیاده و سه طاقه [illegible] فرستاده گردیده غلام هیچ حالت در کار سرکار عذری ندارد
لیکن سرکار به قدر احوال خود سرانجام می‌خواهند که خاطرخواه همه تواند شد اندیشه دارد که تا
حقیقت مفصل به عرض می‌رساند خدا نخواسته از عدم اسباب ضروری صورت دلخواه به عمل نیاید موجب خفت
حضور پرنور و باعث استخفاف در خاص و عوام می‌شود گاهی برای سامان ضروری بارها به مکاتبه التماس
نماید حمل بر تکلیف ما لا یطاق نکرده و از انجا که امور مصلحت ملک خسروان دانند به فضل الهی حسن و
فتح کار و جرئت انتقادیات بر جمیع امرای [illegible] می‌نویسد حقیقت غلام هم از ابتدای شروع
فی الجمله در این کار به اولت دارد موافق عقل ناقص عرض احوال به وقت ضرور می‌نماید که سامان به قدر چهار هزار
سوار و پیاده متعینه حضور و سامان توپخانه وغیره اسباب ضروری با وجه [illegible] سه ماهه از پیش [illegible]
همراه باید موجود بود و با این همه خدا نخواسته انچه نباید به ظهور رسید غلام که با این حالت بدون دست
اسباب ضروری به اعتماد رفاقت فوج سابق عبور نماید کدام رعب و هراس در دل مفسدان راه خواهد یافت
و اگر بدین صورت کارها در تساهل افتاده به موجب مرضی حضور سرانجام پذیر نگردد و هم کار سرکار
زیاده بر این معطل می‌افتد و غلام هم خفت می‌کشد در صورتیکه فی الحقیقت استقلال مقصود از ذات
خانواده منصور باشد تدبیر این مقدمه بدین صورت مقتضای عقل ناقص برای کار سرکار بهتر می‌داند
که به قدر یکهزار سوار و یک هزار پیاده لوکهای انتخاب و همین قدر سوار و پیاده از ملازمان حضور که
متابعت غلام در کار سرکار نمایند و توپخانه و خزانه و بان و بیلداران و سرب و باروت وغیره از حضور
متعینه شود و برای خبرگیری خرج فوج حضور یک مقرر شود که روز به روز می‌رسیده باشد و بدین کار
برای وجه فوت معارضه نکرده دل نهاد خدمت باشند در این صورت غلام می‌تواند عبور نموده به اقبال خداوندی
انچه باید به عمل آرد و اگر این مقدمه منظور کاربرداران حضور نگردد و غلام به سرانجام این کار برداشتن تا
تصحیح کار سرکار می‌داند بهتر است که سرکرده دیگر انیکار تعهده [illegible] مقرر شود غلام برای کار سرکار
از تعهد [illegible] والتماس دارد و برای [illegible] اگر مرضی شود سواران و پیاده‌ها
همراهی خود تمام و کمال همراه او روانه سازد و با خود با این سبک دارد و متعینه شده لوازم خدمت
و رفاقت او به جا آرد هرچه مرضی شد امیدوار ارشاد [illegible] ظاهر امر و هم خود عرض انچه غلام
ظاهر ساز و به عرض حضور می‌رساند و این مقدمه سابقه تمهیدات دیگر به عرض رسانیده [illegible] در حضور

بطرف وا

98

بطریق گذارش مقصود متهم شده شکوه‌های چند سرباگرده که شایان شخصیت غلام نباشد
غلام جان نثار مورد آن جناب است و از آبا و اجداد خدمت آن ابرو تصدق خاکپای این جناب
نموده سایند بر گرانشعار ندارد که سوای ذات خداوند نعمت با هیچ یکی تعارف و اختلاط نمایند
قسم بخاکپای بندگان جناب که این تهمت بر غلام افترا است که دام همکلام خوانده بود که باین بازو
از تفضل خداوند نعمت پرورش یابد و طرفداری مقصود نماید امیدوار است که ایمعنی را از
ضمیر خود بوضوح مانع منصور نمود غلام برای کار سرکار بدل و جان حاضر هیچ عذر ندارد و اگر سر کرده که
انگار نموده غلام ارشاد منوط اسباب ضروری که معروض داشته مقرر کرده و الا هر که برای آن ارشاد
شود برای کار سرکار شخصیت خود منظور داشته به تقریر دیگر مشغله حاضر بوده [illegible] مهندی که
بجا آورده بعضی غلام همین قدر است که برای کار سرکار معروض داشته هرگاه ایمعنی را کار پرداز آن
حضور لایق میست زدور جناب مقدس تمهیدات تکلیف بالالطاف و غیره بعرض رسانیده و طرفداری
مقصود متهم ساخته‌اند فیها العرض میرسانند که چنانچه شخصیت غلام نباشد چنانچه بموجب صبح حضور میخوا
که ایمعنی به بیانات نهایت که ارشاد شده ظاهر ساز و بی انکه خبری از زبان برآید آنچه از اطراف
قال و مقال بمیان آید بعرض رسیده باشد غلام برای کار سرکار بجان و دل حاضر است آنچه از سلاک
نمود تعلق دارد [illegible] حرمت ابرو که غلام از ابا و اجداد بهم رسانیده تصدق خاکپای بندگان جناب
مقدس است اراده بود که در بندگی جناب والا زیاده از سرکار مورد تفضلات بوجهی در تحصیل
مراتب عزت و اعتبار روز افزون فرا اندوزد اگر انمردم بدین صورت قال و مقال را پی نمایند از
شامت اعمال خود میدانند و میخواهند که از تلاش اسباب ظاهر دست بر داشته در گوشه خمول جا گرفته
داخل شکر و دعا باشد هرچه مرضی زیاده حد ادب
خانه ثلاثه موثر و ثانی
مخدوم مهربانا ارشاد و طلب حضور از سر سواران خود را در بیجا رسانیده و در سقلابه بسعادت اندوز شد
و تعیینه فوج که برای [illegible] از سرکار تفضلات گردیده بر قلت و کثیر نظر نکرده با مید تفضلات در
گوشه قناعت بدعاگوئی اشتغال دارد و سوای بندگی سرکار دراه و رسم مخالفت و موافقت
و نفاق با هیچ یکی از ارکان دربار ندارد و با [illegible] و گوشه گزینی اگر مردم عمده
حضور [illegible] در ایذای غلام مستعد گردند و میخواهند که شعبده‌های تازه بر پا نموده راستی و دروغ

بحضور عرض کرده خانه زاد را از غلامیه انجناب محروم سازند چند روز است که در مقدمه موضع موجود

جهه المعاش مرا و یتیمان تمهیدات برانگیخته از غلام برآورده گرفتند تفضلات اقدس سابق الحال بود که

عوض آن از سرکار والا تغافات شده حالا از شیع دیگر برخاسته اند که قدری زمین که عوض

بتحلک عهد اعلی برکنه کنوای است از مدت ده دوازده سال که برکنه کنوای در جاگیر خانه زاد است

بمجلس معلی متوجه اند زمین مسطور مزاحمت نکرده از چندی عاملان برکنه جهول مردم خود را برده

ضبط زمین مسطور فرستاده میگویند که این زمین متعلق برکنه جهول است هر چند معقول نیست فهمانیده شد

که صورت معمول و غیر معمول از مردم واقف کار تحقیق کرده آنچه واجب باشد منظور او برآرند

سخن شنوی نمیکنند و بر سر پرخاشند بموجب آن غلام اگر تدارک نماید اندیشه اعتراض حضور

دامنگیر میشود و اگر خاموش مینشیند در وجه قوت تحلل راه می یابد در چنین مقدمات که از

دست انها مردم استخفاف میکشیده باشد و هر روز بحضور نالش نماید اگر غلام را از سرکار والا

است کار پردازان جهول مخالفت شیوه که در پی ایذای غلام بوده وقت شرارت بجمعیت

روا دارند و اگر پاس خاطر انها منظور حضور است غلام از فضل و کرم امیدوار است که بسعادت

سرفراز کنند که عهده برای بزرجاسم عمده های حضور ندارد و انقدر ادب و استخفاف هم

برخود گوارا نمیتواند کرد هر چه مرضی   موضع سلوریهی و موضع ... برکنه جولی

اله آباد از قدیم در مدد معاش متعلقان خانه زاد مقرر و از سرکار والا هم در وجهه المعاش مقرر

و بحال مانده و غلام محصول زمین مواضعات مسطور هر قدر که است بهمت تحصیل رسانیده

نموده در نیولا زمینداران موضع ... دتهه خالصه شریفه با زمینداران موضعین المعاش مذکور

مناقشه زمین ... اندره بمیان آورده صورتیکه در ... غلام از روی راستی

تفصیل آن را چنانچه واقعیت بعرض رسانیدن مناسب نمیداند از خارج را شده

بعرض والا رسیده باشد پیشتر از این چند روز همین واسطه مجملی از آن احوال خود عرض

که غلام حجر ضعیف نسبت عهده ها غیر از تفضلات جناب قدسی پناه دیگر ندارد انچه معلوم

فی التحقیق تدارک ... که مردم ... بصورت ... غلام ... نماید ابرو

غلام عطا کرده جناب والا است و بارها بزبان مبارک ارشاد شده که ... مبارک

برنگ ...

بمجردی که سرکار برداشته باشد تفضلات والالتماس حرمت جاگیر بحال خواهد بود از انجا که حضور معدلت جاگیر بحال
گرسانی معمر بود همه موقوف ماند و همین وجوهات قلیل اوقات گذاری دارد و الصدق لهی بی اکثر
خارج شکنند بر خدا ظاهر است و عوض آن مفصلات مبارک نیست لهذا درباره خود همین صلاح اندیشید
که چون بصورت دیگر عهده بر آید ما مردم نیست موضع متوقع دهیه العماد اخل خالصه شود و بعوض
ازین مواضعات که بر فرد علحده معروض داشته بکموضع در المیمانی غلام بسند خط خاص قرین گردد
واجب دانسته بعرض رسانید بر چه مرضی بعرض باریابان جناب فیض مآب قبله
و کعبه جهانیان مروج رشد عالمیان دام الله ظلال جلاله میرسانند که خواجه سرای غلام که تحت
گذرانیدن جانوران سرکار بحضور میمنت گنجور بسعادت اندوز شده بود و زبان سرکار ابلاغ امر
فرمایند نمود که ایمه داران کیوانی بزین جاگیر بحال مورونی دلو خواه اند را ضبط نموده گرفته بطریکه زد اینجه
غلام از روی شعور نا امروز با عقل ناقص خود بر احدی محجوز تعدی نگردیده و دهات ایمه بر که
مذکور گذاشت هرگز ضبط نگرده مگر ایمه داران مسطور از قدیم بکجهری لطریق بهری معمول
دارند موافق قدیم عاملان غلام هم وجهه بهری از ابتدای جاگیر گرفته اند بکدام تعب و
زیاده طلبی نشده انها از راه شرارت سالکدشته بپیش شبیر الدوله بهادر هم داد خواهی
کرده بودند چون اینمعنی دریافت شبیر الدوله بهادر شد جواب صاف یافتند و نزد سرداران
ایلر بیم نا بش انها داشتند بیشتر نرفت غلام از وجهه معمول هرگز زیاده طلبی ندارد و دلجویی
انها محض بحجاب خلافتمآب است معهذا حالت غلام درین روزها مفصله بعرض مقدس عمده
که از وجهه معاش قدیم چقدر تقلیل شده ده هزار روپیه که سوای این جاگیر شبیر الدوله بهادر در
معمور کعبه بهم لعلت مانده حالا همین قدر وجهه معاش باقی نمانده و حالتیکه دارد نموده اند لعرض
بحث نموده بصورت از انان بموجب انیمردم مجبور است والدجان عالی غلام بهمه تصدق
جناب تقصیمات شرح چقدر دارد که ازارش مقدس سرمو تجاوز نموده اند بهمه ایام سلطنت و جهانبانی
بالعراض جهان تابنده باد پر بروز نیسر راجه غلام ما نعه بهادر و
بینکاران خالصه شریفه بعلام خانه امده جواب و سوال تنخواه اداران و بیش اورده بعد جواب
و سوال از قرار این شخص عالی است بصورت معلوم گردید که معاملات صوبه بجا بنا تنخواه مردم سپاه
دله

بهر یکی حواله کرده اند معلوم نیست که این تدبیر بموجب مرضی حضور است یا مردم بجای خود بصورت بخاطر آورده

اند حالا انچه بعد صدور خاص و عوام استماع یافته و تخلل در کارها بمیان آمده اگر واقع مرضی حضور پر انچه به

غلام تابع مرضی اقدس است و اگر صورت نخواه چنانچه سابق مقرر شده بود منظور باشد چون احوال

حکمت [illegible] هم ظاهر است بقدر حالت وقت صورت بهر یکی در محالات تعمل آمده به نخواهد از آن

حکم شود که در محالات رفته زر که بوصول رسیده از دست عامل و فوطه دار گرفته باشند با فعال از

چیزی که نقد هم ضرور باشد و فوطه دار و غیره انجام نموده برسانند هر چه مرضی باشد ارشاد شود

بحضور میمنت ظهور رسید که بجناب خلافت مآب میرساند غلام بموجب ارشاد

منظر مقدس بس معلی که در جواب عرضی خواجه برکت حکم شده و حافظ عبدالله جواص از حضور انور

رسیده ابلاغ امر نموده بود خواجه برکت و دیگر مردم خود را محض متابعت و انقیاد امر جلیل القدر

برای آوردن کنور جواهر فرستاده اینها بخانه او رفته هر چند که مبالغه و ابرام نمودند برای بخاطر نیاورده

از آمدن اینجا انکار مطلق کرد اگر چه اینصورت در خور قدر و مقدار خانه زادی غلام نبود لاکن

از آنجا که از پاس متابعت ارشاد بهیچ وجه انحراف نیست بمتابعت حکم انور انچه بعمل آورده

بعرض بار یابان جناب فیضمآب حضرت پیر و مرشد جهان دام اقباله میرساند غلام

از چهار و پنج روز است که عارضه حرارت و درد با تصدیع کمال دارد و تاب و طاقت نشست [illegible]

نیست بناچاری از سعادت مجرای حضور و سواری رکاب سعادت مقصر ماند از فضل و کرم امید دارد

که تقصیر معاف شود آفتاب خلافت جهانبانی تابان باد

بنسخه خاص میمنت [illegible]

که از راه تفضلات خانه زاد پروری بشرف صدور یافته بود و رو شرف و سعادت فرموده سرمایه عزت

و افتخار جهانی ارزانی فرمود الحمد لله و المنة که بعد انقضای مدت مدید کوکب آرزو مرا لقا

باوج حصول و کلفه ای از لقا یافت و نخیله تمنا بثمر [illegible] برگ و بار میمنت نمو نمایه [illegible]

[illegible] انوار همواره سایه هما پایه بر مفارق ایشان قدسیه [illegible] خانه زادان عقیدت

مبسوط و منبسط داشته رایات نصرت آیات سلطنت و فرمان روایی [illegible] ظفر [illegible]

خلافت و کشورستانی در عرصه آفاق فرقد فرسا گرداناد خانه زاد موروثی اگر چه بحسب ظاهر از گروه

زور کار [illegible] از قرب بساط خضرا [illegible] همت ظهور [illegible] باعتقاد [illegible] نشد

تجلی ارادت بیت مدارج دولت و اقبال بر کمال سعادت ابد مقرون جاوید دایم ثابت و لعالی و لقدم
لفخیم به مهمات باطن عقیدت مواطن ثبت جلوه بروز از عرصه ظهور کرده اند

چهره عقیدت و انقیاد به سجدات ارادت و اعتقاد نورانی آستان بدرو عرض بندگان پایه سریر
خلافت مصیر قبله و کعبه عالم و عالمیان ولم انفاله مبر ساند خانه زاد موروثی از دیرگاه با قصای
بوقلمونی روزگار و اتفاق نصیب و قسمت از قرب ظل حضور میمنت ظهور محروم افتاده روزی
چند که بنیاد تفضلات مراحم خانه زاد پروری انجاب قدسی بالی اختیار یک حسرت از دیده
مبرز و وار مقدرات از بی طاقت مقاومت ندارد دانسته در مدت یکسال عرایض افتقار
سعادت اندوز گردیده از کمال مهجوری و ناچاری است که هیچ صورت برآینه ضمیر قدسی تخمیر
مخفی نخواهد بود [illegible] ملکه اخلاص علیخان در اینجا آمده بودند از راه کمال بی اختیاری بها آدم خود را
[illegible] بد یافت اخبار میمنت آثار مزاج کرامت امتزاج فرستاده بود و مراتب تفضلات جناب کرامت مآب
برحال پر اختلال خود زبانی خاطر مسطور در یافته اداب تسلیمات شکر و سپاس خانه زاد پروری
و بنده نوازی به صدق اعتقاد بجا آورده روز و شب به شکر عنایت خان از جناب الهی مسئلت
که او تعالی رایات دولت کشورستانی و اعلام خلافت فرمانروائی در عرصه آفاق فرقد فرسا
گرداند و سرمایه کامرانی های عالم و عالمیان گرداند و غلام خانه زاد بقیه عمر به دولت کفش برداری
حضور کرامت ظهور سعادت اندوز جهانی بوده سرمایه مفاخرت و کامرانی حاصل نماید از فضل و کرم
امیدوار است که خانه زاد موروثی از بنده های راسخ العقیده منظور نظر خورشید مظهر بوده مورد
تفضلات خداوندانه باشد زیاده حد ادب [illegible] غلام محمد خواص حضور اقدس

برای تحقیقات احوال طغیانی دریا نزد غلام آمده ابلاغ امر نمود غلام وقت شام برای دیدن
[illegible] ارشده رفته بود بچشم خود ملاحظه نمود که از بند خام تا شهر ارا باغ همه آب گرفته و
غیر از آب هیچ چیز به نظر نمی آمد حویلی عزرا راجه سلام [illegible] حسام الدین علیخان و دیگر حویلی ها را
آب گرفته و دیوارها از پا افتاده و هر قسمه خوش سلسبیل تمام شد و می آمد از مردم کهن سال
که بارها این طوفان آب را دیده اند معلوم شد که تا حال لاهی واله [illegible] که الطرف [illegible] و قبل
شاه [illegible] فضل خود [illegible] ملک فضل الله خان آب دریا می آید و زیاده خوش [illegible]

و دو رصد سه به ور کم شده بر میگردد و غلام بسبب ورود دسرا انبوفت در لشکر حاضر شده

غلام نور رقعه کرامت امود شرف میمنت اقتران که بعد محفوظ السعادت که مامراتب مدتها به عقیدت
ارتسام است کامیاب امالی و امانی جاوید ابد گردیده با طاعت امر جلیل القدر مستعبد بیشوای سرداران
انگریز است و فی الحال بمشیر الدوله بهادر نوشته فرستاد که حکم حضور پر نور بدین تفصیل شرف نفاذ یافته
باید که هرگاه که سرداران مسطور از نهار جس احترام طواف جناب عالمیان مآب نمایند بخاطر لوازم [illegible] درگاه
والا ذره اطلاع باید ولکه پیشتر رسیده بر وفق ارشاد کرامت بنیاد حضور انور لوازم بیشوای بتقدیم رسانند
مشیر الدوله بهادر در جواب بغلام مرقوم نمودند که ارشند به روانه شده در موضع کنج رسیده توقف نماید
و هرگاه سرداران مسطور عزم استسعاق بوس جناب خلافت نمایند چند گروه از موضع کنج پیشتر برآمده بیشوای
نموده چنانچه بموجب نوشته مشیر الدوله بهادر امروز پنجشنبه ۱۳ سیزدهم ماه رجب ارشند به کوچ کرده نزدیک کنج رسیده
اقامت نماید و استماع بمشیر الدوله بهادر نوشته منظور رسد هرگاه سرداران روانه انطرف شوند متصل
میرسد پیشتر برآمده چنانچه باید لوازم بیشوای بجا آورد و از ولایت برای همراهی غلام متعین شده اند
از انجمله چند سوار همراهی حسام الدین علیخان بهادر و چند سوار همراهی فتح علیخان بهادر و چند سوار
شیر [illegible] جان بهادر که همگی قریب معاد کس خواهند بود رسیده اند نمیدانم

که تا بشعار کدام لفظ و معنی حرفی از درد جگر سوز مهجوری که روز و شب [illegible] جلوه گر است
بشرح و بیان در آرم جو فروشان گندم نما بازار لفافه را القدر کرم ساخته آنچه در حقیقت [illegible] است
در پرده حجاب مخفی و متواری گردیده چه جز اینکه بعرصه ظهور نمیتواند [illegible] صورت اگر مقتضای
جذبه اشتیاق و ملالت فراق خواهیم که اینهمه ناله و نوای درد مهاجرت محبت اثر خواهد بود
لاجرم این ماجرا موقوف بروقت مواصلت لازم است که از فضل الهی زود میسر شود
گذارش منتهی میشود بر مشیر عطوفت تحریر گردانیده می آید که از روی خاطر و تمنای باطن براه [illegible]
وصال بهجت اشتمال انقدر پر زور تر آمده است که هر لحظه و لمحه با میدی اتصال نعمت [illegible] عطوفت آیات
چشم تمنا می پر شار راه انتظار هم جا بینا [illegible] از خبر فرحت اثر معاودت آنطرف [illegible]
مضمون [illegible] بر باغ ارزو [illegible] ظلمت جدائی بتجلیات صبح وصال نور آگین گردد [illegible] شام
دستگاه [illegible] حضرت کارساز حقیقی [illegible] ولفضل و کرم عمیم خود [illegible]

[illegible]

سرنگاه زیب و زینت این ناحیه گردانیده مشتاقان سراپا اشتیاق بدولت ورود میمنت آیات کلک عنایت
امانت و اوراق گردیده لذت عمر دوباره سر نو حاصل نمایند و از کدورت جفاکاری های روزگار بیدادگر که
در مردم جدائی بغایت حال گشته بموج خبر بهای چشم بهجت و انبساط بسیط و شنود شوند یارب
دعای خسته دلان مستجاب کن دعاهای حاسدان مخالف کباب کن از عطوفت و اشفاق و تعقد
ناحید دیدار مظهر الطاف و اعطاف بی پایان چشم داشت است که هرگاه از اشغال امور ضروری
فراغت یافته طبعت فرخنده فال متوجه احوال مخلصان بیریا بوده بکلمه خیر خیریت و خوبی کل اسلی دل بیقراران خواهان
همان توانند شد با فرمای مخلصان سراپا اخلاص باید بود که چه نویسم که از بلاهای بر
کنار بهای خود محیده در دو مهاجرت و فراق بر سر بیتان باطل شوند چه تطاول و اصطدام سرمایه ویران
کار بسیار بهر طرف جانب درازدستی های فوج و البهات متاع صبر و تحمل از قدرت بیرون برده و می برند
وهلی بدوکبری در کوشش و عربده سرداری آماده ترکن که سوزند کیهانست و از طرف دیگر باران بی سبب و
و اضطراب بام و دیوار شکست و ریختن خیلان پامال جور و جفا گشت و سبب زلزله بر خبر زیره ارکان
پامال خوا فرحول رنج و سختی بکر و رنجالت بر ملالت نواکب ظفر برای نصرت از ذهن معاونت و یاد نگرانی فرماید
و ظلوم ما هیچ نوای عجم [illegible] مواصلت نوید المسرت بمدافعه این همه جفا پیشگان بحران توجه قرار فرماید
چاره لنگری ور بدل درماندگان و داوری افتقار نماید از بدت بیداد ظلم خسته بهارستان مواصلت الطاف
تعیینه بکار برده نامه سرنامه اعطاف و نشانه نسیم زمانی شکفتگی و دلفراغی بهم غنچه خاطر خزان دیده
روزگار نگردیده [illegible] که در انتظار وصول مژده خیریت و سلامت مزاج وهاج سامان و تحریر
وجد برداشته ها ورا فزائش [illegible] بیرون از حوصله اظهار و ابراز است در حالت بر ملالت فراق [illegible]
میاد اوری نام سحرگاهی رایحه فایحه نوید لذت اوری [illegible] رسیده سرمایه خاطر ابتهاج شود
[illegible] از طلوع این سپیده صبح شعور [illegible] که خدا صادق کند [illegible] از روی تمنا قرین
رهین برای [illegible] معلوم نیست که کدام روز نوروز و [illegible] میمنت
خواهد بود [illegible] متوجه مراجعت این ناحیه گشته [illegible] انتظار مشتاقان بدیدار
نور جمال میمنت اشتمال بوده برای [illegible] قرب و انتظار خواهد [illegible] چشم داشت توجه
ایشان [illegible] مواصلت لازم المیمنت و التفضلات الذی [illegible] مشتاقان

منظر مبارک و وصول رقعه بهم مسرت شمامه شگفتگی بخش چمنستان خاطر افسرده والالکه ... هجران ...

نواب صاحب مشفق کرم فرمای مخلصان سلامت شوق وارزوی ملاقات موالفت

موفور المسرت وتمنای اختلاطهای محبت ورسم قدیم بمقتضای الفت و یگانگیهای صمیم القلب دارم که زیاده

از احاطه شرح و بیان است از انجاکه حصول این نعمت دلخواه وابسته وقت و هنگام و منحصر بر تحریک

سلسله توجهات ولی و اشفاق باطنی اشفق ازهم فرمایان ایزد کارساز نقش ... که مرغوب خاطر ... است

بعرصه ظهور در اورده بدولت وصال ... استمال سرور و مبتهج گرداند با وصف انهمه ... روابط و یگانگی

و اتحاد که ... هیچ وجه در هیچ حال جدای متصور نیست از مدت مدید چندان فراموشکاری ... همه با منظور

مراعات ... که ... حتی کلمه خیر نیست و جمعیت موجب سرور و انشراح خاطر مشتاق نمیکرد ... لوازم

محبت و یگانگی و یکدلیها چنانچه منظور و مرکوز ... است اعلام ... بظهور باید وجود

در عالم ... یکتا ... ظهور ... چقدر جای شکایت ...

... جمعیت و ترقیات ... همیشه از رود ... زیاده ... روز

مراتب ... در ... خلاف ... سلسله یگانگیها

... وفور سرور خاطر منتظر و مشتاق ... صداقت ...

... قدیم ... معتمدان است انچه ...

باطن و اشتیاق خاطر ...

در ... ماجرای تازه ...

برادر حسام الدین خان ... براى اخراج لال او ...

زمیندار ...

لال ...

داده ... حضور ...

توپخانه و غیره ... همراه ...

وصوبی ...

و بندوق ...

...

برگشتن هزیمت مردم اینطرف را پای استقامت برجا نماند بسیاری به زخمهای بندوق کشته شدند
و جمعی هراسان دنباله عزیمت گردیدند میان هنگام صلاح وقت بودن اینجا مناسب ندیده در قلعه کهرا که
داخل شدند این حقیقت بحضور انور رسید کاربردازان متوجه تدارک نشده تدبیر آن را داشتند
بعرض حضور اقدس رسانیدند از حضور انور باینجانب ارشاد شد که عبور نموده تنبیه و اخراج
مقهوران باید اینجانب فی الحال اقبال امر واجب الامتثال نموده مستعد عبور شده و با جماعه که اینجا
بودند بجانب سوال ساز و سر انجام ضروری در میان آمد گفتند که پنجاه سوار و یکهزار پیاده که با شما اند
و یکهزار پیاده هنگام مدارم و جمعی از فوج پادشاهی پیش میان هنگام موجود اند و قدری دیگر از متعینه حضور
را گرفته عبور باید نمود و تنبیه مقهوران باید کرد گفتم هر کاری بقدر حالت خود ساز و سر انجام میخواهد که عقده
کشایی آن کار چرا از واقع تواند شد با آنکه میان هنگام اینقدر فوج و توپخانه و غیره همراه داشتند
مقهوران درجه کوچی نموده بجنب سابق تمرد و کوچی او متضاعف گردید حالا که اسباب ضروری
همراه میباشد و با غنیم فوج سابق با قدری از سوار و پیاده ها عبور کرده الله تعالی ترتیب اینقدر
قرار واقع نمیتواند شد هم کار سرکار ضایع خواهد گردید و هم موجب خجالت و انفعال اینجانب خواهد شد
در هنگام بحضور انور عرض نمودم که اگر سرکار را انتظام این کار بعهده اینجانب مقرر میشود سامان ضروری
کم گشته سر انجام این کار باشد از حضور عنایت گردد عبور نموده تنبیه مقهوران نمایم و الا هر بنده دیگر که
به او اینکار مقرر گردد من متعینه گری او را قبول کردم همراه او بوده هر خدمتی که گوید بجا خواهم
آورد لیکن خود اینکار برداشتن بدون مصالح ضروری مناسب نمیداند حضرت قدر قدرت عرض
راست خان مسطور عنایت فرموده بسبب که برای میخوانه دربار رفتیم خواستم که رو برو هم دیدم
نمیتوانی بعرض رسانم ارشاد شد که هنجا مسطور بگوید چون تراب خان مسطور شنیده بسیار اندک منفعل
در این ماجرا بر زبان بگذرد و کوشش خیره فرو در آمده جواب سوالی که سابق از هیچ فرد آدم نشنیده
بودم بحاضر به بزبان نیز آورده طبیعت بسیار متعرض گردید بر خاسته بخانه آمدیم و طبیعت از دنیا و ازینهاییها
شده که ازین نوکری ها بگوشه نشستن و نان جوین بدست آورده اوقات گذاری کردن
نزد مرشد [illegible] و ارد [illegible] تو الف جب و لیو مهربان مخلصان مسلم از روزنامه
بمبارکی دفتر [illegible] امید اینطرف اتفاق شد خاطر جمع [illegible] مطابق بمقتضای [illegible] والفت

دیگر روز و شب برای دریافت اخبار خیریت و حالات رو دلو و نوید مراجعت بنفس نفیس منتظر است
مکاتبات از لوازم رسمیات متصور خواند کرده موافق رقم اتحاد در این باب مرقوم خامه نمود که دیده و نیم
از کمال آرزو تمنای احوالات صحت و عافیت مزاج که دارد و عزت آثار مستبد این آرزو دانسته که به محمد
حاضر بوده که خبر خیریت و شگفتگی و انشراح طبیعت گرامی همواره اطلاع متصور باشد اگر خلوص نیازمندی های
مخلص واسطه با داد و مهربانی و لعدر فرصت گاهی رقیمه کریمه سرمایه جان نفرمایند گرد و ارتباط بیشتر نخواهد
بود در بنولد طرفه ماجرای تردد و حیرت و تفکر اکبر دارد احوال گردیده که در دافعه آن [illegible] نمی‌نمود
از توجه مشفقانه آن مهربانی کرم با مقدور خود یافته نشد ناچار مقصد بوده اوقات گرامی می‌بود که یک قطعه باغ
در عقب [illegible] متصل دریا آباد و بر کنار دریای جمن بنا کرده نواب عمده الملک مغفور بنیت و از قدیم بتعلق
بمخلص دارد و بهمدت نه تعرض بحال او نشده پیش ازین چند روز است که بعض صاحبان انگریز بر
سبیل تماشا در باغ مسطور تشریف آورده بیده خود مقرر که فرق نموده بودند چنانچه مخلص همان مقدمه را
در الوقت بخدمت شریف ظاهر ساخته درخواست تدارک کرده بود هم در عرضه حضرت قدر قدرت
متوجه اله آباد شدند و خیمه سرکار والا در باغ مسطور نصب گردید و آن فرق موقوف ماند حالا که حضرت
بهمیمنت و فرخندگی داخل جهان آباد شدند و باغ خالی گردیدند مخلص میخواست که جهانی نواران و ...
همراهی در انجا مقرر سازد و از دیروز بار بعض صاحبان انگریز در باغ آمده مداخلت خود کرده جهان و
مقرر کرده اند و مردمان اخضر را از انجا بر داشتند ظهور این معنی موجب کمال تردد و تشویش خاطر گردید
و [illegible] عملداران صاحبان این راه و رسم با هیچ احدی و اخاظ ظهور نیابد با مخلص که [illegible]
و امثله احوال [illegible] باغ القدر [illegible] که برای وه پانزده بلکه زمین جای [illegible] باشد لیکن
مرد اخر مبارک بنده الست قلم راند که تمکار و کرده بت باید برده انت انهمه بان بفضل الهی جمیع
انتظام عبور دار بد تفصیل بابه کرد که مخلص در این شهر از مدت اقامت بنیت و حویلها و زمین ها و
باغات و غیره املاک دارد و ناموس و متعلقان باقی است ایمایه کرامی طلبیده در تنها گفاید اسه بکر
از این مردم در بمقدمات بنفس سلوک ها لعمل آید بودن این شهر دیگر باید اشتن ناموس متعذر مینماید که خدا
نخواسته اگر انتظام کار متعذر آید کرد و چه قباحت با بفر آید از انجاکه صاحبان انجا که بالفعل ارد
وحالات احسن براحوال مخلص سخت نام توجه و مهربان انند مخلص تا هیچ ازین صاحبان فارغ احتیاط

و در استدعای [illegible] که اظهار احوال نموده در اصلاح اینصورت سعی نمایند بعد ازان حقیقت کلامی در جواب
تدارک آن [illegible] از کمال توجه و مهربانی خواهند داشت الحال که حقیقت احوال [illegible] سعادت و ماجرای
اینمقدمه بتمهید دلغریبی که مناسب وقت باشد بخدمت نواب ناصرجنگ بهادر بگذارند [illegible] و در دو بیت
نوشته بخدمت نواب موصوف بمضمونیکه اثرپذیر باشد تمام [illegible] حال آنجا درین مقدمه توجه [illegible] لطف باید کرد
که از باغ زمینها مزاحمت نکرده دست بردار شوند و اینده در هیچ مقدمه متعرض و مزاحم احوال
نگردیده پاس لوازم آشنایی و حق [illegible] سابق مرعی دارند اشفاق و الطاف درینکار بر ضرور است
اگر نوشته مذکور میرسد و ایشان از باغ دست بردار میشوند و اینده ازین راه [illegible] موقوف
میشود بهتر و الا مخلص تا [illegible] هم درین شهر نمیتواند نگاه داشت [illegible] هر چه صلاح باشد رقوم گردد
زیاده [illegible] زیاده [illegible]   نواب صاحب مشفق قدردان امیدگاه مخلصان سلامت

آرزومند تمنای حصول [illegible] حضور میمنت موفور القدر که بر باطن [illegible] عقیدت مفطور [illegible] جرات
والبهات افروخته نمیتواند معروض داشت از تفضلات جناب کارساز حقیقی امیدوار است
که چنانچه دل دردمند آرزو دارد بدین نعمت جاوید [illegible] مستفید گرداند لوازم شناخته تفضل [illegible] موجود
با عطای [illegible] دست آویز ذخیره سرمایه اعزاز و افتخار [illegible] فرمودند [illegible] میمنت وقت
که خلوص عقیدت [illegible] رفتار [illegible] جناب که امتثال [illegible] نموده [illegible]
مخلصان ازروی سرشت [illegible] خاطر فیض مظاهر رسیده بدین عنایت [illegible] منظور نظر الطاف گردید
فی التحقیق [illegible] ازان [illegible] دیگر کیست که [illegible] بر دل خسته [illegible]
و بابت انعطاف بی پایان کامیاب فرمایند [illegible] بدین مخلص [illegible] ارشاد
الهی تا جهان باشد تو باشی تفضلات عمیم جناب عالی از قدیم چنین صورت معمول و مقرر گردیده
که هرگاه احقر لعاب جانوران شکاری کامیاب میشد همه جانوران [illegible] سرکار [illegible] میفرمودند
و چند [illegible] بقدر دریافت خود موافق مرتبه حضور جانور خوب انتخاب کرده میفرستاد این مرتبه [illegible] از
جانوران بسیار از [illegible] مردم در سرکار معلوم نموده امید قوی داشت اگرچه احقر از [illegible]
حضور [illegible] جانوران معنونه رسیده بخوبی سرکار بهتر [illegible] پسندیده [illegible] خواهد رسید
[illegible] مخلص [illegible] ازین اجناب [illegible] جانوران

را بحضور هم نگذرانیده و بهمه مقدمه خود اختیار بی تعمل او رو بدو دو تحریر خوبی نیست رسیده

چنانچه نگذشت بار و نگذشت حره ازانها بر بار و ضرب دارند که اثر احدی بلوک و الکوک ملبوس مطلبی

قابل پرواز نشدند و دیگر باز و حره هم لاغر و زار و نزار اند که امید زندگی از انها بفضل الهی

است چون عنایت سرکار سعادت دانسته سر نهادان والله تعالی و قبله تفضلات الهی

بدولت حضور موفور السرور هر روز میکند و از احوال این جانوران مفصلا بعرض رسانیده برای

مفاوضه بعضی از ان کتابخانه التماس خواسته کرده و نقش کمال است که درجه پذیر اینجا خواسته … قبض

دو الصاحب و مکتوب قدردان کرم فرمای مخلصان سلامت رفاقت … بهم

لطف علیخان با مخلص بهتر یاد دارد و بعرض عالی رسیده است درین روزها بمقتضای انقلاب روزگار

دولت از تلاش و تردد بر داشته خانه نشینی اختیار نموده و مخلص با خیالات نیز نکی زمانه

که هست مستعد او خبر گیری هیچکس از رفقای خود ندارد و از انجا که از هم نجات گار و همت

را دار السرور کرامت و افضال خود میدانند لهذا بورش عالی ظاهر مسطور را که از کثرت

اخراجات و تکلیف ضروریات لابدی طاقت بیکاری و خانه نشینی نتوانست اورا

روانه ملازمت سراپا میمنت جناب عالی نمود او تعالی سایه ذات بابرکات بر سر بنده ها

ابد الدهر دارد که مانند ملجای حقا و بندگان زمانه با بخار تفضل الهی نجابت … و پرورش

بنده ها همت از انجاب شده و نمود از فضلات کرم بنده پروری امیدوار است بعد … هم

بدستور بنده ها بی دیگر منظور نظر تفضلات شده در سلک ملازمان سرکار سعادت باشند … گردد

و در بندگی حضور حاضر باشد و نیازمند بیدل انهمه تفضلات و عنایات کرم بخشیها مشکور

مراحم و الطاف کرده ها بعنایت نامه کرامت اهتمامه که بر بسط و عبارت

مطلع انوار دارد که مشفقت و الطاف بعود رو میمنت فرمود که ما باب امانی و نهایت …

انچه از رابت محبت و الفت هایی و بی انتخاب نسبت بحال ارادت … ارشاد کرده

احقر ایقدر خود را قابل تفضلات نمیداند لیکن از انجا که ایزد سبحانه تعالی ذات بابرکات

را که بهجت افزیده چرا ایقدر مراحم و اشفاق منظور باشد و فی التحقیق ابتدای

که بعقیدت … زند که خدا تعالی رسیده العذر مور … است که زیاده از حوصله

از سرکار

متعهد باشند همان اتصالات بی پایان و عنایات نمایانست که هر لحظه و لمحه بیاد آمده و سلسله
برجگر میبرد و بهر حال مخلص ارادت سرشت بصدق جان و دل و صفای عقیدت همان
نیازمند و برنگ انتخاب است و مراتب ترقیات عمر و جاه و حشمت بندگان عالی
بصمیم دل میخواهد از حضرت مجیب الدعوات داخل و شامل اوقات ابد پیوند مسلسله داشته
کامیاب جمیع مآرب صورت و معنی دارد و در باب عنایت بازو جره ها ارشاد گردیده که هنوز
از کوهسار بر نیامده و در نقشه و ثبت شده که از کمر بر فار اقبال میشوند بتفضل خواهند شد انچه بجهت مقفت
و الطاف انتخاب است که بیاد خاطر فیض مظاهر مانده اگر چه جرات ندارد که در تبعات مکرر
یاد دهی نماید لیکن بموجب مرضی و ارشاد معروض میدارد که جانوران تا حال از کار برخاسته
باشند و بسیاری و هنگام تماشای صید کبری اینها همین پسند رویت است از فضل و کرم الهی
امیدوار است که جانوران خوب و جیده که در نظر انتخاب بهتر و پسند باشند در همین ایام زود عنایت
شوند اگر برادران سرکار بیارند و رسانیده بر وجه کمال که تم بخشیده است و الا ارشاد شود که
نیازمند از انجا مردمان خود را روانه حضور نماید لله تو العواقب بسیار عمده باشد

برادران مسلله در باب مجمع و تحکیم بعضی مقدمات ضروری رو برو چنانچه باید بمکابره و اصرار
تمام تقرر شده باد خواهد بود و وقت یافته بتقسیم که اصلح باشد بعمل آورده باشند و الا حالا بتوجه
احسن در همین مقدمه و تجمیع کرده باید کرفت معتدا اهتمام شد از قدیم تقسیم کرد در حیات جانب عالی مشمول
تفضل و اشفاق بود همیشه کمال محبت و الطاف مرعی میکردند صاحبزاده غفر الله جناب او شده دید
اند حالا که طبعت از مکروهات زمانه بر هم کی دارد زیاده از قدیم تلقفت و توجهات در انتخاب
منظور و استدعا دارد که بهیچ وجه از هیچ طرف صورتیکه موجب دل شکنی تواند شد بعمل نیاید
و همه سابق صورت یابد اکثر اخراجات ذات و مردم از وجهه جاگیر مقرر بود حسب الکفاف طلب
و نقد جهات اجرای آن منحصر بود و حضور عالی برای هیچ جهت احتیاج عرض و التماس نبود حالا از
توجه کرام اگر صورت یابد بعمل آید موجب کمال توجه و مهربانی انمهربان برادر است
که هر روز برای قوت متقاضی بودن بر طبعت گوارا نمیتواند شد و در صورتیکه بمعنی
بالفعل بعمل نتواند آمد صورت نقد بقسم بخشی که استحکام مقرر گردد این التفات انتظار

بدست می آمده باشد و رفع تصدیعات گردد فناله والا اگر قدری هم در تمهید جانب از لطف
تغافل خواهد شد برای مخلص سخت دشوار و صورت استقامت مشکل خواهد گردید
انبهم مراتب را اهمیت [illegible] گشته و قبل بخدمت شریف گذارش خواهد کرد و اگر بمقتضای توجه قدیم
مراتب گرامی متوجه احوال مخلص است شایان مهربانیها الست که جمیع مقدمات مفصل بحضور گذارش
ساخته و جواب سوال آنچه منقح گرفته و از روی قسم به دستخط رسانیده باید فرستاد و دستخط
حاصل نموده ابلاغ باید داشت که به مجمعه تمام زودتر رسیده شود و این همه مقدمات را اقرب [illegible]
دانسته تصدیع داده شد چون آن مهربان توجه مهربان بر احوالات مخلص واقف دارند تعیین کرد
درانچه مجمع جمیع مقدمات کما ینبغی باشد و رفع [illegible] مهربانی خواهند فرمود سوال مخارج ذات
و سوال نوکری سواران و پیاده ها موجب که در باب بلا صرف و قصور از جانب مخلص نیافت [illegible]
در باب و تاریخ دستخط لازم به دستخط رسانیده باید فرستاد زیاده شادمانی باد
خان رفعت و عوالی پناه کرامت قدر سمو المکان مورد مراحم والا باشند پیش از این لطف نامه صفای
محبت و اتحاد آن کرامت قدر بهیچ وجه جدایی ندانسته بی تکلف آنچه باید نوشته شده [illegible]
از نوشته [illegible] معلوم [illegible] که برای بعضی کارها در آنجا مانده بودند از روز که [illegible] رسیده
اند برای سرانجام کارها می اینجانب [illegible] چنانچه باید در مطالب ایشان موجب
سرور ما محصور گردید فی الواقع از [illegible] یکدل و یکجهت زیاده از این چشم داشت نیست [illegible] معلوم
شد که [illegible] باشند که اینجانب اراده رسیدن حضور مصمم ندارد و جواب و سوال خود [illegible]
مینماید و برای ملاحظه سر رشته عرض و التماس ایشان بحضور هم ارادت [illegible] واله کسی که
صورت بحضور عرض نموده واهی و غلط محض است بهیچ وجه اراده بودن اینجانب [illegible]
رسیدن حضور [illegible] همان روز که این صورت قرار یافته مستعد است انتظار دستخط کاغذ [illegible]
ضرور می برای الست که مردم را مجمعه کرده همراه بگیرد و الا [illegible] آنچه از حضور
ارشاد شده تفاوت ندارد و بهر صورت چون آن کرامت قدر سمو المکان [illegible]
[illegible] مرقوم میشود که این [illegible] از خاطر مبارک [illegible] باید بود
و مساعی [illegible] در کارها بعمل آورده اگر در عرصه کاغذها به دستخط رسیده باشد [illegible] و اگر [illegible] حضور
باشد

باشد که منظور و مستحظ کاغذها نبوده خود را بحضور رساند هم حاضر است انبعض را با
نواب صاحب بسیار مهربان برادران نواب سالار جنگ بهادر استصلاح و مطارحه واقع
کرده و مزاج حضور دریافته آنچه اصلح باشد مفصل مرقوم باید نمود زیاده ترقیم نیافت فقط

اکرار شوق و ارزوی مواصلت سراپا مسرت حرفی بعبارتی بر بیان
خامه حواله نماید از رسم و آئین مرسمان روزگار متصور خواهد شد فی الحقیقت آنچه از صمیم
صوبجی ضروری بر دل میکذاید دل میداند و بس خصوصاً از وقتیکه با وصف تبلیغ نامهای
متواتر مزاج کرامی را کمتر بعضی متوجه احوال نمی یابد و فراموشیها القدر مانع ترقیم
مفاوضات که کاهی بلفظی و عبارتی یاد مخلصان صمیم بخاطر عاطر عبور نمیفرماید اکثر ها
بالطبع نوزیده بمطالعه دست میدهد که این یاد فرمائی از اکثری امور ضروری خواهد بود
بجای انیقدر مید یکا و دیکرا بی نیست دل الطاف طلب جواب میدهد که جمیع اموره حضور
همواره به نعمت وصول مراسلات مسرور لذا این بی توجهی و فراموشکاری علی الخصوص در احوال
مخلص بی ریو و رنک از چه راه است فی الحقیقت نیازمند بیریا که از ابتدا بسبب تکمیل الطاف توجهات
کرامی نموده غیر از ذات با برکات با هیچ کس سروکار ندارد خود را قابل این همه فراموشی و
بی التفاتی نمیداند و حیران است که چگونه رسوخ نیازمندی که دارد دل بشین کرامی کردانیده
منظور الطاف مهربانیها باشد هر صبح و شام از درگاه ایزدی مناجات دارد که صفای ارادت
و اتحاد این راسخ الوداد چنانچه هست مرتسم و منقوش مزاج کرامی کردد با فضل الهی
چه کار سازیها میفرماید از انجا که زمانه نا هنجار بنوعی چنین کدورت بر جبین دارد و اینصورت
فراموشکاری هم از تلخ مزاجی روزگار میداند و بارها بی اختیار بر دل میکذرد که چون
اینصورت حالتی که موجب دلشکی امور دنیوی باشد بر روی کار نمیشد از ین دنیا دار بیها
الحمد در کوشه نهر میده بخود دشاید اصلح باشد مردم هر روز آن نها بی دکلید بر معاودت کرامی
باشتیار اورده تکانهای تازه لقالب افسرده میرسانند و طبعت خزان دیده روزگار را نیز ار کوشه
مهار شکفتکی از شکر خدا داند کدام وقت میمنت و انشراح خواهد بود که دیده و دل مهجور
جمال بر کمال منجلی کردد اولی بیعت انتظار از ین هم بیتاب بیدار احتیاط نا تحفه پیش ارسال کردد و نامه

درین روزها طبیعت بدریافت اخبار خیریت صحت مزاج بر اختیار بود لاجرم بالتخصیص نور بصر را از خبر کبیر
مرتاب گردیده اگر فرصت بس باشد یار نویسد خیریت و احوال روید بود تسلی بخش خاطر حجاب شده روز بازدید
زیاده نیاز مند پیشه لایم دولت مدام باد — زاید حب و گلی گرمی فرماید

مخلصان سلامت رقیمه سرور افزا که از هر حرفش مضمون کمال شستی و مهربانی ظاهر بود وصول نمود سرمایه فزود
مسرت و انشراح خاطر دست گردید چرا اینهمه پاس شفقت و ملاطفت منظور نظر التفات مهربان بعمل آمد
و ملاطفت بود و از ایشان از چنین خاصیت بزرگان فیمابین در مناسبت صفا در وقت نواب صفدر جنگ بهادر
مرحوم که در کوه کابل نیاز مند ملاقات گرامی بهجت اندوز شده از التفات مهربان چقدر مراتب نعمت و اشفاق
بعمل آمده بود در معرصه مخلص از توقع نیاز نامجات مقصر شد مد نظر جانان بود شاید اینهمه از الطاف تنبیه
مرا با خاطر شریف نمانده بس در هر حال که بمقتضای رسم و آیین بزرگی و سرداری متحرک سلسله رحم نشسته
شده بالبلاغ بمنفعه بهجت انتما سالکام فرمودند منحوق شده نیاز مند بهای مخلص مرکور خاطر مرتب الحمد لله
والمنت که مخلص هم بهمه حال در تقدیم لوازم خلوص و رتبه و یکجهتی و یکدیگر حاضر است و امیدوار از سلسله
مکاتبات مقصر نخواهد بود بخت از اللهم مصمم تحقیق ساعت احسان نوشته حضور معلا مرقوم گردید دفع الواقعه هر گاه
مسلم الفاتحه سردار عمده رفیق و صادق کارها خواهد شد مقدمات پیش نهاد خاطر مقدس زود بالانجام
و انتظام خواهد آمد تو لقبی که لیخه بقلم آمده بود بعرصه ظهور خواهد آمد همواره بمرس نامه یاد فرمایند بعد
خان صاحب و شفیق مهربان مخلصان سلامت لذات باد که رخصت شده برکاب

میمنت انتساب اقدس عالیه القان رسیدن نامه ابا اشد و اینهمه بخیریت و خوب الاطراف شریف ترویه
بمقتضای صفای اعراضی و محبتهای فرخ خاطر بود منظار همواره برای دریافت خبر خیریت و احوالات
روید بود منتظر و مشتاق میباشد و جمعیت و خیریت و خوبیهای ظاهر و باطن گرامی روز و شب از حضرت
مجیب الدعوات خواهان بود تعالی و تقدس در هر حال بهمه حالت به افضال بیهمال از جور و جفای
عوارض روزگار مصون و محروس داشته کامیاب صوری و معنوی دارد و سابق تقریب میر محمد شاه که از مقربان
بمعه بازداران برای خرید جانوران شکاری به بازار شهر فرستاده شده بود هیچ شش ماه در انتظار قیمتها
گذرانیده بود در برور انتظار آنها باعث تکلیف بود بعد مدتی خبر رسید که میر محمد شاه چند بازدید
و نیس بیشمار از شهر جانور خرید با صاحبان بورود رسیده است که وقت صادق از الطاف مهربانی که

درا این دو

که در این صحبت مهربان رسید آنچه مخلصان از راه محبت و الفت باطن بلند نیت جبره جوب
برای مرحمت [illegible] الله ابلاغ نمودند از استماع این معنی القدر خاطر منتظر مسرور و مبتهج گردید
در باده [illegible] متصور نباشد مردم را متواتر روانه کرده شد که زود بیاید تمام از شاهجهان
آباد در اینجا بیارند انها از شاهجهان آباد روانه شده رفت یکماه راه و [illegible] ده لکهنو و [illegible]
تمام در وجهه [illegible] محال جاکیر [illegible] شد از [illegible] دریای گنگ که از الله آباد [illegible] مسافت دارد
رسیدند [illegible] خبر رسید [illegible] متواتر میگردد از آنجا که زمانه بوقلمون است در هر گردش [illegible]
های تازه بروی کار آوردن فطری و جبلی است همه بازداران با تمام باز و جره و شنقره
بازروی تمام از [illegible] روانه شده خواستند که عبور دریا [illegible] اتفاقا
از روز باد تند شدت تمام بود چون بر کشتی سوار بودند از تصادم امواج هوای کشتی در
اضطراب موج خیز دریا افتاده بآب فرو رفت و بازداران همه تمام جانوران غریق بحر فنا
شدند یک جانور هم زنده باقی نماند از وقوع این معنی تاسف که بخاطر راه یافت بشرح در نمی آید
مرضی الهی چنین بود چون تماشای صید گیری این جانوران از اشد لذت افزای طبعست
اراده آنست که بار دیگر جانوران در بازار [illegible] بیابند وقت خرید و فروخت رسید مردم
برای خریداری فرستاده چند جانور دیگر طلبیده شده است یقین است که درین وقت بکار پرداز
تاکید [illegible] که جانوران خوب خریده بدینجا بفرستند اگر کدام شود اگر [illegible] جانوران برای
[illegible] آورده باشند بیلی از کارپردازان این کارخانه اینجا باید کرد که تلاش و تفحص کرده
بمجلس مفصل اطلاع دهند [illegible] نوازش و مشفق [illegible] که کرم فرمای
مخلصان سلامت نوازش نامه سراپا اشفاق که از فاتحه تا خاتمه مملو بانواع کرامت و الطاف بود
ورود [illegible] مسرت [illegible] معزز گردانید بمقتضای کرم [illegible] قدیم الفاظ [illegible] و عاطفت که در مقدمه
جانوران شکاری مرقوم خامه [illegible] گردیده از توجهات دلی انجناب [illegible] فضل و کرم جناب عالی
[illegible] این [illegible] روزگار [illegible] منحصر [illegible] همین جانوران [illegible] احقر ازاشد آن
[illegible] تازه نعمت [illegible] دانند [illegible] رحم و تفضل [illegible]
[illegible] دارد که زیاده [illegible] باشد [illegible] همه توجه و [illegible] باد

هزاران الکه حسرت و غبار دل بشوریده متمیز بدنها ضرورت اگرچه باتفاق نصیب و قسمت الطاف موفور
قریب باظ حصور هم مهجور است لیکن هیچ خیال خود را از انتساب جدا نمی‌داند و نخبات کارسازان حقیقی امید
قوی دارد که فضل و کرم بنده نوازی از جلیات امید چهره کشایی فرماید و چنانچه از روی خاطر
بدولت بالادست ارم المیمنت کامیاب سعادتهای جاوید اندوده است هرگز بار یابی نیکنامی برآمد
اوقات در سایه الطاف ذات بابرکات را بر سر مخلصان هم روز نزدیک ابدالدهر مستدام داراد که همین
دستور موید اشفاق ورای بوده گاه‌گاهی فرامان و خاطر منمنیت مظاهر معین شده باشد که موجب تسلی و حصول
درمنده نوازی شد لله نوالصحبت و مشق قدردانی امید کام مخلصان مسلسله

پیش ازین درباب حویلی و باغ و غیره واقعه بلده لکهنو آنچه باید لطالعه منت معروض داشته و از راه فضل و
کرم که همواره درباره احقر مرعی است ارشاد شده که بمجلس مراجعت نماید در شوال معلوم شد
که حویلی مذکور را می‌توان کسی از بنده‌های سرکار و ضبط خاص شده از آنجا که جناب عالی طبعی
اینصورت موجب استغراب گردید خلوص مبارزمند بهائی مخلص در خدمت موفور منمنیت القدر و مقدار
ندارد که حویلی بدیگر بنده‌ها مقرر کنند از تفضلات امیدوار است که بنا بر منصب دستور قدیم بی‌اشتباه
دربار ازبنا یعنی ندانند راسخ الاعتقاد منصور باشد و تاکید شود که بمجلس هیچ وجه از حویلی متعرض
و مزاحم نگردد و اینمعنی موجب کمال تفضل درباره احقر خواهد بود ایام حشمت و کامرانی بمدام باد لله
در شوال استهار است که عزل و نصب محالات صوبه الهآباد بدست اسمه الله

زیادت و فروغ برکردن راوی چون انعقاد تعهده نواب ممتاز الدوله بهادر مقرر شده باشد
الان بر محالات جاگیر احقر عامل فرستاده تشویش‌ها کرده و اینمعنی موجب خسارت کلی نیاز مند
گردیده حالا اگرچنین است از توجهات و اشفاق کرامی یقین دارد که محالات جاگیر از تعهده خسوف
خواهد شد لاکن چون احقر توسل بذات کرامی دارد و بر طبق بایست که دریافت شود الحال
آن بحرمت کرامی حروف میداند لیدا نماید اطلاع منضبط اوقات کرامی معلوم داند اکبر مرضی
چنانچه بارها بمبالغه ابیات شده که کسی چه قدرت دارد که بطرف این جاگیر لله توانند کند در باب
خسوف هیچ کردن این محالات از همین وقت توجه و اشفاق مرعی لکهنو که جانی خبر خبر نه باشد و الله
احقر بهیچ وجه تابع مرضی سامی است به هر درجه مخلص منظور حالا خود میداند اصلح است

107

روز با باشعه العال الطاف مساعی اعطف آیات که النور فی السواد عبارت از آنست دیده و دل
عقیدت منزل پر نواند و از تجلیات کامرانی بکرد دیده روز و شب بمقتضای جذبه ارادت فطری بر آن
حیثیت خبر خبر بشارت مزاج وهاج میمنت امتزاج چشم آرزو و تماشا فرش راه انتظار است این گرفتار
سر پنجه بیم و امید روزگار که خود را متواتر یاد خاطر فیض مظاهر نمیدید از این واهمه هراسان بود که مزاج
وهاج از تواتر ارسال عقیدت نامجات متعرض نگردد و الا بث عشق بنیت که در دو مسافت کرامت
والطاف انجذاب بگذارد خداوند عالم الغیب دانا است که آن همه تفضل و مرحمت و توجه و قدردانی
و دلجوییهای بزرگانه و شکفته مزاجیهای هنگام شفقت و الفت که یاد می آید هزار نشتر التماس در دو بلا
بر دل دردمند میلیند و صد نهر آب چشم از سر گذشته مغرقه گرداب جدایی میسازند و بجز از
چنین باشد که لذت عمر و زندگانی و سرمایه عیش و شادمانی بغیر از دولت جناب کرامت مآب
حضور میمنت موفور نیست از آنجا که مخلوق بیچاره از مقدرات ازلی بسخت مجبور است و با کار
پردازان قضا و قدر ستیزه و آویز سود ندارد و از مرضیات اولیای دولت قدس بجز رضا و تسلیم چاره
کار نیست کجایست محرم رازی که عقده بگشاید که راه در جگر و ناله در گلوگره است نمیدانند که
تا کی کوکب طالع یاوری نماید و بحصول سعادت حضور موفور السرور آب رفته در جوی مراد باز
آرد هر شام و سحر بتجدید خضوع و خشوع سر نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان داشته از جناب
ایزدی حالت منتظره میخواهد که سایه ذات با برکات را با الفراض لیالی و ایام بر سر بنده های
با اعتقاد مستدام داشته بعلو مراتب جاه و جلال و سمو مدارج جلالت و اقبال و سماحی از زوی
عقیدت مندان نیابت استمال است فایز گرداناد از فضل و کرم امیدوار است که عنایات عمیم
اگر گاه گاهی باره چاره افتاد و کان بخاطر آورده دل مجروح این شوریده از خود رمیده را العیاذ
بالمسجات مرهم آور امیده باشد الطاف قدیم جمع نخواهد بود و السلام   نواب حبیب

[illegible] خلصان سلامت طال لطوی امانی نیاز لکم اشتیاق کوش لطری بسر لکو
دارند و انفرد طول و دراز است که انحصار عدد و نهایات آن مقدور بسبری نماند و دل کوریده
زیاده از این تاب و طاقت احتمال معاینه محاجرت و تلخ بهانداردو قتیکه آن همه شفقت و الطاف
و مراتب دلجویی و عطوفت گسترشها یاد می آید جوشش هزار گونه حسرت و تمنا آتشها بر آن دل مشتاق

ملکشمند از جناب حضرت مجیب الدعوات روز بروز بهمین مسعد عالی است که ورود الطاف نامه
فرخنده که بامعاودت فرمودند رونق افزای انبساط گردید مخلص بالکل سوای دانسته
بستمانه خورمیدها ندارند بدولت وصال بهجت اشتمال جان تازه بقالب رسانده هر بهره را از نو
دالسه مردم چشم مراجعت دریافت میکرد و موجب زندگانی میشود خدا کند که این حالت بیدار
بخت خواهش زود تر بمنصه ظهور جلوه گری نماید و دیده از دیدن نور جمال با کمال نورانی گردد
از انجا که ضمیر منیر کرامت پذیر از ضمایر آگاه و بر سر سویدا عبور دارد و لهذا بالجمله از وقت
اضطرار خاطر سوزیده بردل محبت منزل بزرگوار رسیده باشد خجسته است که تا حصول
نتایج آن دانسته باسته ساعت بوصول شفقت نامجات سرورنا محصور مسرور فرمایند

نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت شفقت نامه سراپا الطاف وصول راحت و انشراح نموده
کامیاب سرور نامحصور گردانید الفاظ شفقت و غمخوار بها که بمقتضای ازخود مرقوم گردیده
احقر خود را قابل آن نمیداند لیکن از انجا که اولیای دولت قدسی ذات با برکات را
بهمه حال ملجا قوی و استظهار است که مخلصان بهر باب و در هر باب قدردانی با عدم قابل
گردانیده این همه غمخوار بها از مقتضیات شفقت ذات آن مشفق سراپا اشفاق است احقر از آن
روز تا حال همان صورت خانه نشین است و تا امروز بدون صلاح و استمزاج کاملی هیچ صورتی
برای خود بعمل نیاورده منتظر بود که اگر ازعهده اشراف او رو بهادست آید استصلاح و استمزاج
نموده انچه باید بعمل آرد انمعنی در توقف معلوم شد و احوال بر اختلال هیچ نوع از آن مشفق
سراپا الطاف پوشیده نیست که درین بیکاری و خانه نشینی از عهده اخراجات ضروری
بر امدن دشوار است حین از ابتدا همواره توجهات باطنی بحال احقر مرعی مانده و غمخواری
دیگر بوده و حالا در باره نیاز مند هرچه اصلح و نیکو باشد از راه شفقت دربی مفصل ایما باید فرمود
که بموجب آن بعمل آرد و بعضی مقدمات ضروری و مشوره موقوف به صلاح که نسبت بنده است
مفصل گذارش خواهد کرد هرچه در مقدمات اصلح باشد ایما کرده دوام کامرانی مدام باد

خانصاحب سمو المکان کرامت قدر مرحمت خطوط مشموله بمطالعه در آمد

انچه اگر اظهار شده احوالات جناب فیضمآب تفضلات انتساب بمقتضای قدر دانی مرقوم شده تحریر یافت

دولتخواه لوان

108

هم ارقام بود معلوم و مبرهن گردید و برای طمانینت و استقلال خاطر خفا دیده روزگار استظهار قوی
بخشد و بود چرا اینقدر تفضل ارقام بود و بحال لشکر الاختلال مرعی نکرده که از ذات بابرکات آنجناب جسید انشت
مرحمت و ملطفهای بسیار داریم یقین است که پرداخت احوال همه وجوه منظور خواند بود و اوقات بیای
این بیسر مخلصان بیدریا ابدالدهر مبذول داشته‌اند بموجب ارشاد آنچه مرقوم شد البته بعمل آورده خواهد شد
انتظار شفقت نامجات بسیار داریم زود باید فرستاد خدا کند که مردم آنجناب زود تر رونق
افزای آنجا شود و دیده دیدار طلب ارزومند بنور جمال پر کمال متجلی گردد برای کبوله و نارنگی و
ورنگیره و غیره بسیار نوشته بودند اشجار بر نگیره هر قدر که در باغ بود از چند سال خشک گردیده
و از بیخ و بن بر افتاده کبوله و نارنگی هر قدر که بر اشجار موجود بود نظر بر پخته و خام نکرده فرستاده شد
نواب حسن و نعمت مهربان کرم فرمای خانزمندان مستند ارو قسکه یافته
بوقلمونی روزگار لشکر گرامی با این همه اختلال و هرج احوال بدان ناحیه اتفاق شد طبیعت
حساس بسیار منتظر و مشتاق اخبار خیریت و احوالات رسیدن بود و الحمدلله والمنت که بعد مدت
رقیمه عطوفت انتما متضمن نوید صحت و مسند مزاج بهجت امتزاج وصول نموده طمانینت و تسکین خاطر را
و سرمایه قوی گردید و رفع ست و نیکراز طیبهای خاطر گردانید الله معلم انتما کیم هر جا باشید خدا
نگهبان تو باد از پایس اشتیاقهای دلداده مملکت میعاو که مرقوم بود در چنین وقت و هنگام
که زمانه پر شورش و انقلاب است اینقدر مروت و مردمی هم از ارباب روزگار غنیمت مینماید و الله
عهده‌ها برای عهده‌ها از تقدیم سلوکهای شایسته کارها فرما گرده‌اند که منور کنایه منتسب ملازق
افلاک است بهر صورت خیریت و مسند احوال مطلوب است از فضل الهی همه خوب خواهد شد
بنا بر این همه حال مخلص بیریا الصوفی چه از پایس لوازم حفظ الغیب معضر باید دانست ان شاء الله تعالی
نقد مغتنم کرده بکوشیده خواهد بود و هر جا و هیچ که باشد در مراتب دلبندی قصور نخواهند شد
همواره مشتاق اخبار خیریت و انبساط همه بهمه مرتبط یاد فرمایند لهذا
نواب صاحب
دلشق مهربان منبع جود و احسان کرم فرمای مخلصان مستند از هنگامیکه حسن تقریب صورت
تشریف آوری‌های گرامی بالله اباد اتفاق شده دیده دیدار طلب متجلیات جمال
فرخنده اشتمال منور و منجلی گردیده و این همه محسنات فیض بخش و الطاف گستری بر حال اینجانب مرو رهیا

که از زبان خاص و عام همواره سامع گردد و زیب و زیور برای العین مشاهده درآید الحمد لله والمنه

الطاف است که مراتب شفقت و عطوفتهای آن مهربان از یاد ضمیر و دل نرفته تمام که بر دل میگذرد ...

چند روز دیگر هم اقامت کرامت در نمیاید صورت نگرفت و چنانچه آرزوی خاطر ... باشد بود آرزو

ملاقات با سعادت ... که خلوص ... مهربانی مخلص ... ظاهر کرده از

آنجا که عمده ها و بزرگان بمقتضای طبیعت کریم ... ملاقات ... اخلاص مندان ...

را با خلال ارتباط ... برابر داشته ... لوازم عطوفت و اشفاق ... نامرعی ...

نظر بر آنچه مبنی ... قابل دارد که چون ذات بابرکات در مراتب قدردانی ... خلوص

مخلص ... ضمیر الطاف ... پذیر بوده ... متوجه احوال داشته باشند حقیقت احوال

اختلال ... بالفعال ... جهانتاب حضرت قدر قدرت ... سعادت اندوز است

ذات بابرکات پوشیده نیست بهر صورت مخلص ... اعتقاد ... خود را از نقصان ... منحرف

اشفاق میدانند و چون قابل خدمت دیگر نیست در وظایف دعاگویی عمر ... روز ... است

بصفای اتحاد ... میباشد و درین حالت ... همه وجوه توقع ... دستگیری ...

احوال از ذات ... کرامت دارد و اولی ... که پرده ... جرئت ...

و باز بدولت مواصلتها مستفید و متمتع گردیده ... بحاجات ... قدر ...

... مخلص ... از جور و جفای زمانه ناسازگار ... مقاصد ...

... ازکم ... مقاصد ...

... عطوفت ... فرا یاد خاطر ... مظاهر باشد ... تقویت ... استقلال

خاطر جفادیدگان روزگار ... تواند بود ایام ... و کامرانی مدام باد

از بلای ... جور و جفای ... ذات بابرکات ... عرض ... حال

دل ... خود ... روزگار ... میکند ... بلب ... لب ... بود ...

ز چشم ... بیاد تفقد و الطافهای ... متوجه ... حسرت ... ملال ...

فراق ... از ... استیلای ... آرزوی لقای ... افراد ... وداع

... تجلی ... حسرت ... باشد ... گلهای ...

... ٠٠٠

چون بار بهر بهجت و شادمانی از سر گرد و نظاره انوار تجلیات جمال همبال شاهد آرزو غنچه دیده و دل
اشتهای منزل منور فرماید الحمد لله که درین حالت سرور و اضطرار باطن وصول لطف موصول گرامی نامه که چیز
تازه‌ای بر ارکان کامیابیهاست مشعر بر کمال اشفاق و الطاف چراغهای تازه جدائی را فی الجمله مرهم
کرده داند نامه از ارزانی دفتر مخلص چند اوقات سرزنش که شبانه روز خبر با لطف و توجهات آن کرم فرما
و طبیعه دیگر ندارد و منوا اثر نثار نامجات مخالصت لابد بلا فعند نشسته حسرت دارد که بار شبهای آن
جراحات الفت و اتحاد محبت گرامی از چه لباس است و قصور نامه بر آن جمال پر نور رسوخ احقر
نکرده و صفحات آئینه دلهای روشندلان مرات المجمل تجلیات انوار است یقین که جوهر صفای مخلصان
بر آینه ضمیر سحاب تخمیر صفا بخش منعکس خواهد بود از وصول میمنت موصول گرامی نامه نخبه دهنده کلام طبیعت پیش از
و مشتاق طمانیت تمام حاصل نموده و تعالی و تقدس سرانجام جمیع مطالب و مآرب رود نیز از اغرب البعض
رونق بیگانه سرت و منتظران مشتاقان صحبت وصال نخواهد کرد آرزوهای خاطر نامرادی مصدر و بیان گردد گاه گاه
بقدر فرصت و طاقت بسعادت مجرای حضور انور خاطر میکرده و همواره بدعای ازدیاد عمر و دولت و جاه
و حشمت گرامی مواظب و موظف است ایام صحبت و شادمانی مدام باد

نواب صاحب بسیار مهربان

برادران مشفقا مطلب آنچه باید بخدمت گرامی تصدیع داده روز و شب انتظار دارد که کاغذها و دستخطها به سر رسید
و روانه آن طرف گردد بهر بنو الله از نوشته همت مشکل مبتدی گردیده که از طرف آن مهربان برای دستخط کاغذ
بیجا عجب باید زیاده از مقدور بظهور رسیده و از توجه گرامی کاغذها به دستخط رجوع است و هم ظاهر است آن
مبارک جناب عالی گذشته که مخلص اراده رسیدن حضور مصمم برار دارد و در اینجا هم نواب جواب میکنند و بحضور ظاهر
سررشته این معنی فرمان دارد و اگر جناب نیز بحضور قرار داده بود منتظر دستخط کاغذها بوده بخدمت میرسید آنچه
بزبان مبارک ارشاد شده بود بی تفاوت بعمل می آید جای تعجب است که این صورتها از طرف احقر بخاطر مبارک
جناب عالی میکند و ناله و الله که در اینجا با احدی جواب و سوال است نه در میان قرار داد اگر حرفی مطلوب جواب آن هم
بهم آن صورت داده نبود هیچ وجه اراده ماندن اینجا در خاطر نیست و برای رسیدن حضور مستعد و تابع کار است
انتظار دستخط کاغذها برای آنست که مردم سپاه و جمعیت همراه بگیرد این معنی بعنوان نگاشته و قسمهای
مولد و فی لبیب حضور گفته شاید از خاطر مبارک باید برآورد و کاغذها اگر در هیچ وجه بند نظر رسید
آنچه ابلاغ باید نوشت و اگر مرضی باشد خبر کرد منتظر دستخط کاغذ بوده بحضور رسید هم مستعد و حاضر است ان شاء الله

که توقف برای اجتماع بکوچ سعادت اندوز حضور نبود و قسمیکه مرضیه حضور باشد [illegible]

زیاده صحبت و ثنا دعا باد والا — خالق حسب و مشفق مهربان [illegible] عالیقدر بلند مکان

درین روزها [illegible] تمایل الاتحاد موجب وفور سرور و انبساط گردیده بمقتضای اتحادی که [illegible]

تمام در مهمات طبع برای دریافت خیریت و احوالات [illegible] بعد [illegible]

اگر گاه گاهی [illegible] لوازم هم بسته سر رشته رسل و رسایل موجب انشراح خاطر [illegible] بعید از [illegible]

منت بیشتر ازینکه [illegible] نواب صاحب و مشفق مهربان سلمه الله تعالی [illegible] و هم با مهربان اطلاع [illegible]

بود که [illegible] قبل از ضرورت سواری و غیره زاید لیکن اگر مرقوم کیفیت [illegible] برای [illegible] فرستاده

نمود چنانچه نواب صاحب و مشفق قدردان از راه توجهاتیکه [illegible] احوال هم [illegible] منظور باشد و هم

انمهربان [illegible] اجازت فرستادن فیلان مسطور مرقوم فرموده بودند در انوقت [illegible] انتظار

آمدن بعضی مقدمات ضروری اتفاق اجتماع نشد در تعویق [illegible] اراده فرستادن فیلان با نجوم مرکوز و منظور [illegible]

بنابر اطلاع رقم [illegible] خامه [illegible] میکرد که درین مقدمه اگر انمهربان بهمه وجه [illegible] کس [illegible]

وگذر [illegible] احوال اینها تحویل شده و بعد رسیدن آنجا در صورتیکه خریداری بعمل آید زر قیمت نقد [illegible]

خواهد آمد فیلان [illegible] جمیع روانه آن طرف [illegible] انچه [illegible] تعلیم [illegible]

خالق حسب مهربان عالیقدر بلند مکان [illegible] مکتوب [illegible] مضمون [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] و یکجهتی که با نواب صاحب و مشفق قدردان سلمه الله تعالی از قدیم درمیانست و [illegible] ملاقات [illegible]

خود خوشنودی خاطر از وقوع [illegible] که [illegible] مقدمه جاگیرداران پرگنه اکبرپور [illegible] لطف [illegible] آمده

مرقوم خامه اتحاد [illegible] بودند موجب [illegible] سرور خاطر گردیده و هم خان گرامیقدر مظفر علی خان

جمیع مراتب یگانگی ها گذارش نمودند فی الواقع روابط یکجهتی و یکدلی [illegible] این [illegible]

خاندان از بزرگان و اسلاف زیاده بر لوازم اخوت [illegible] منحق و مربوط [illegible] فیما بین [illegible]

[illegible] نکرده از ذات بابرکات نواب صاحب و مشفق قدردان سلمه الله تعالی توقعات یگانگی [illegible]

بسیار داریم [illegible] انمهربان چنانچه باید [illegible] کرده [illegible] فضل [illegible]

امید قوی است که اگر [illegible] نواب صاحب و مشفق قدردان [illegible] کارهای عمده [illegible] سرانجام پذیر [illegible]

[illegible] خان گرامیقدر [illegible] علی [illegible] دریافت [illegible] همه [illegible] لوازم

110

هر چه مخلص تصور نموده همواره تیر فهم اخبار خیریت انتظام بلکه بالجمیع منظور باید داشت

تو تا جمع گر رخنه بدامن جگر کشیم این خون گرم را هدف مشته کنیم گشتیم خاک و بار فلک بر سر خاست

ما چند خاک در دو ازین غم بسر کنیم نمیدانم که از دست جفا کاریهای روزگار بعد از که با من عوض کین

را او به چه حول ببه [illegible] گونه تعبیه هایی چه فتنه انگیز جگر [illegible] بر روی کار [illegible] که جا دارد بهر داوریم

و داوری پیش که تالم [illegible] قطع نظر از نیرنگ‌هایی دیگر که دارد در سواد تعبیه تازه از نوشته

وکیلان مخلوم که بعضی منافقان در اندازه غلبة اللاعنة بکرامت [illegible] نوشته اند که احقر در مقدمه وزارت

و صوبه جات [illegible] شهادت باطل بعرض رسانیده که از فیض آباد بمن نوشته رسیده است از انجهت

غبار ملال بر آینه خاطر صفا مظاهر جا گرفته و بوقوع انجامیده که به احقر [illegible] نسبت آنچه تصور نمایند

دریافت ایمعنی القدر چاره نیست و اضطرار بر دل شوریده رو که [illegible] فلق و اشوب خاطر رنج

[illegible] از ابتدا مخلص با اعتقاد باطن خلوص [illegible] و صفای [illegible] و اتحاد که بکرامت [illegible] دارد اکثر شمه

ازان باظهار در ارداز لوازم رسمیات منظور میگردد و معهذا الشفقت و الطاف ذات [illegible] بر کات

راحوال [illegible] زیاده ازین چه خواهد بود که هر گاه در [illegible] رسیده اراده گوشه نشینی دا

مخلص صمیم داشته با عجز گستره‌های هزار گونه توجه الشفق [illegible] دل شوریده از خود رسید

[illegible] بر روی کار [illegible] طلب فرمودند و القدر [illegible] مرعی شد که تا امروز [illegible] شفقت باعث

اینجا [illegible] التفات اولین است [illegible] بعد هر روز لوازم کرم بخشی غمخوار [illegible] بوده هم بیوت

شفقت و ممنون توجهات دارد با این حال کدام حرف [illegible] العاقبت خواهد بود که حقوق بهمه

کرم فرمایی و قدردانیها فراموش کرده باشد [illegible] حرفهای ناملایم خود [illegible] شهادت دروغ

آلوده الوده فی الدارین خواهد کردانید [illegible] ذات پاک اقدس تعالی و رسالت

حضرت رسول مجتبی و بر روح پاک حضرت ائمه هدا که آنچه مردم [illegible] در اندازی بمنهای تازه

[illegible] بکرامت [illegible] نوشته اند هرگز از زبان احقر بر نیامده [illegible] تقدیر [illegible] که حسام

الدین خان [illegible] اشتهار با علامه مردم بعرض مقدس رسانیده بودند احقر هم حاضر بود التماس نمود

که بلی اکثر مردم بعضوی هم آمده اظهار [illegible] نمایند با [illegible] تهیه کرده میشود که [illegible] در زبان

نیز آورده باشند اگر همین بکرامت موجب الزام احقر باشد [illegible] قصور طالع [illegible] تعبیه [illegible] است

چون صدف طالع خود از عقده مشکل وارهم که اگر این جرم ابله دل گهی کسی زیاده از این [illegible]

دیگر بر زبان آورده باشد منعم حقیقی او را بر در خرابات [illegible] از ان عقوبت و عذاب طوق لعنت [illegible]

در گردن کرده نامزد ملعون حشر گرداند و از دیدار خدا و لقای [illegible] رسول [illegible] محروم مطلق گرداند

مبتلای عذاب جهنم سازد ای وای اگر که بخلوص باطن داعیه سوختن [illegible] عقوبت و بدین [illegible]

عصیان متهم کند چه قدر جای درد و ملال است [illegible] لعنة [illegible] و الغریب [illegible] بدستور [illegible]

کنند نماط هم خود را بلباس خیرخواهی و نصیحت آراسته در باطن آلوده که دور نباشد مخلص را [illegible]

این مردم تصور باید نمود و شعار مردمی [illegible] هرگز ندارد و این در اندازها که بحرف نوشته اند

هرگز اعتماد نفرموده [illegible] را مخلص بیریا باید دانست و غبار ملال از خاطر عاطر بدر رفته بود

بدستور متوجه احوال باید بود که رفع تشویش خاطر و البته اینمعنی [illegible] خواجه سرای سرکار گرامی

که در حضور انور حاضر میباشند بر جمیع مقدمات اینجا اطلاع واقعی دارند باوجود [illegible] مغلطه بر زبان

آورده گفتم که بسهو و خطا هم این حرف بر زبان گذشته باشد به نصیحت اظهار باید کرد او هم انکار نمود

فی الحال اگر بمطالعه این رقیمه بیاز شایبه های در اندازی مردم از خاطر عاطر الطاف [illegible] قبول مراد

عین آرزو و تمنای ست والا چون این الزام ارباب برای جمعی که از وحشت [illegible]

[illegible] بر نظر صورت میکرد و در حضور مقدس معلی اینقدر [illegible] ها میشد

و غلط و مغالطه و مکابره نمیشد و آنچه رفع غبار خاطر و تصفیه مزاج گرامی [illegible] نمی توانند

او [illegible] که بی اینصورت جراحتهای دل شوریده هرگز اندمال نپذیرد شایان توجه و الطاف

و لازمه عدالت و انصاف آنست که مزاج گرامی هم متوجه داوری گردیده بتحقیقات اینمقدمه

فرمایند اگر الزام بر ذمه فدوی ثابت شود باز تمام عمر هرچه بگوید باطل تصور می شده باشد

واگر وارونه این تهمت [illegible] کسی که بحیثیت این همه در اندازی نموده میخواهند جلوس

رسوخ مخلص بر باد دهند [illegible] و روسیاه گردانند [illegible] رسوای خاص و عام [illegible] که باز [illegible]

[illegible] این همه افترا کسی دیگر [illegible] از این توجه دیگر در حق مخلص نخواهند بود [illegible]

فوالعجب [illegible] گرامی قدر [illegible] از جان [illegible]

ذکر [illegible] استغنا [illegible] رسل [illegible] و اطلاع [illegible]

[illegible]

روزها و جا بجا دل میخواهد کما ینبغی نمواند شد و لطف انبوه و منه برای دریافت اخبار خیریت همیشه
منتظر و مشتاق میباشد لیکن از اینجا که محبت فطری و الفت جاری موقوف بر رسمیات ظاهر نیست
همواره بیاد آن برادر گرامیقدر عزیزتر از جان خورسند و مسرور میباشم و از حضرت او تعالی و تقدس
ازدیاد اسباب خرمی خاطر و بقای بنیاد دولت و بهبود احوالات آنجناب که از خارج مفصل معلوم
میشده باشد چندی است بحسب اتفاق ورنند که جناب مقدس معلی از وجوهات جاگیر و غیره اوقات
گذاری نمود جناب پنج ماه است که الصورتها بر هم خورده و خانه نشینی لاحق گردیده معتمد اد پادشاه
واقعه های والد ... مغفوره القدر غم و الم خاطر افزوده که بتحریر ... از مرضیات الهی گریز
ندارد و بارضای او تعالی چیست بالفعل ترددی که در پیش است و خاطر را مشغول میدارد سرانجام
کار خیر نسبت نور چشمی است منظور چنین است که این قرض ادا شود و فراغت دست دهد لیکن در اینجا از
فرزندان و فرزندزاده های برادران و قوم و قبیله کسی که شخصیت این فضیلت داشته باشد بهمه
وجوه از دست او خسرو گیری و حسن معاش متصور باشد منظور نیست و عمده های ... قوم و ... چند
عهد گسسته ای دارند چون از وقت اسلاف بجاهای بزرگان بیگانه نسبتها نموده خلاف راه و رسم
بزرگان صورت تازه بعمل نمیتوان آورد و سخت مقام حیص و بیص است چند ... جاری تا حال مهمل مانده
چون ادای این قرض از مفروضات عظیم است و آن برادر مهربان همه وجوه غمخوار و شریک حسرت اند
تصدیع داده میشود که اگر تلاش و تفحص آن مهربان عزیزتر از جان از قوم و قبیله خود شخصی که شایان این
نسبت و پیوند باشد بهم رسد و بتجویز در آید اطلاع یابند نمود و احوال مفصل باید نوشت که ... فرستاده
دریافته آنچه باید بعمل آورده شود
خصوصیت دستگاه همت ...

محفوظ باشند عرضی آن خصوصیت دستگاه و خط عزیز القدر میرزا جعفر بیگ در باب دخل
دهابندی علی اکبر میرزا محمد اسحق با نقل اقرارنامه که میرزا محمد اسحق آن عزیز القدر مذکور نوشته
داده بود رسید حقیقت معلوم گردید بموجب نوشته عزیز القدر مسطور بجا نوشته پروانه لدا...
دهات مذکور بنام سید عادل علیخان از بابت ... تمام نوشته داده قبض محمد ضمانت شد میرزا محمد
اسحق را معه جو بد از سر کار ... فرستاده شد که ... دخل ... و اجابت
دهات بمواجبه رعایا ... کرانده ... و تا ... جو بد از معاودت گروه علی ... حلت

دهانیده و کاغذ گرفته می ارد و فرستاده خواهد شد لیکن این صورت که تحصیل دهات ملک و معروفه از محمد
استحقاق در حضور نشده اصلح نیست اگر ضمن قسم تعلقه هایی دیگر تحصیل حضور باشد در صورت جهة
باقی خواهد بود لازم است که زر مسطور همین جا به تحصیل در آمده ارسال حضور میشده باشد
در نیولد چند الکه از حضور معالج خان حکم تنخواه کرده بود
برای گذارشت و اظهار هایی نکو سفارش بسیار نوشته آمد لیکن بدون شقه حضور در روانگی
بگرهم از تعمل باید و انچه ارشاد شود اطلاع
باید داد انچه به مرضی و اجازت حضور زود جواب
گرفته باید فرستاد و دیگر انجا به تنخواه مردم حضور مثل میر محمد علی خان بهادر و دیگر مردم اطلاع
داده پی بسیار میرسد و انجا به بدون شقه دستخط حضور و اجازت ناطق هرگز نمیتوانیم عمل
اورد بعرض باید رسانید که مردم بموجب پروانجات زر تنخواه خود میخواهند و از حضور برای
ارسال زرها تاکید میشود و اگر مرضی باشد که زرها بحضور برسد تنخواه انها مردم موقوف باید نمود
و اگر به تنخواه ایشان میدهند تاکید طلب نشود بابت در میان نباشد هرچه بعد از ادای تنخواه
داران باقی خواهد ماند البته خواهد رسید هرچه ارشاد فرمایند بعمل اید ۱۵۳
خصوصیت محفوظ باشند عرضی که متضمن ارسال تنخواه روپیه بود
بمطالعه در آمد موجب محسوب خواهد گردید دیگر برای ارسال زرها
نوشته بود قول خود ثابت نمانند گفته او اعتبار ندارد انکار
جمعی کثیر در معاملات که این همه بعمل اید
اعتماد باید معروض داشته در فصل قسط بندی فصل ربیع
نموده به تحصیل خواهند این صورت کار پرداز اخراج کرده
انقدر باقی داشته که نوبت بدین درجه رسید این صورت منظور نیست بلکه
از فصل باقی مادام ارسال حضور فصل ربیع وجه اخراجات
روزه والا اغراض خواهد شد و انچه از شروع ماه قسط بندی کرده
زرها تاکید وصول نموده متواتر ارسال دارند اگر بدون کامل تاکید

۱۶

خواند نموده و وشمات درگرد اوربی مالواجب کار نقد قرار واقع نماید ورنیات نا کید دانسته

حضوصیت دستگاه موالفی منواتر در جواب پروانجات بمطالبه وراید مبلغ بگذار ریانصد روپیه که بنهار ابرورش تقاضا و تا کید منجمله پنجی ارسال داشته بودند موجب تعجب گردید معلوم باشد که با به ... بشرح نموده ایند که هر گاه ایام قحط منقضی گشته و بنهار گونه تاکید بعمل آید قلیلی که بهیچ خرج وفا نکند ارسال میدارند از ین حرکات ... ونا له ... مروت نخواهد بانید باید که بوصول پروانه ... قسط پنجی رود ارسال ... نقد ساخته باشند

عصمت پناه عفت دستگاه خطی که متضمن رسید هندوی پانصد روپیه در ساله بودند رسید بدریافت خبر خیریت طبعیت مطمئن شد احوال تصدیع اخراجات انجاست روز بروز منظور وملحوظ باشد بالفعل این هندوی که رسیده است چندی سرانجام ضروریات خواهند نمود ... در تدبیر دیگر بعمل آورده خبر گیری نموده خاطر جمع باید داشت بنهار ... باید شد ... مردم که در انجا بر دروازه نگاهداشته اند و در ... اند از مداخل ومخارج گرانه محصول وغیره هیچ اطلاع نکرده ... خود متصرف میشوند در ... خبر گیری واقعی ضرور باید دانست ومردم زاید را ... نقصان باید رسید بقدر ضرور مضایقه ندارد ... حویلی وباغ وکتره وغیره املاک قرار واقعی بعمل آید تا این خرج ... در ساله مشمول ... خطوط خیریت نوشتن باشند
عزت آثار ... مسرور باشند
نوشته اند

قطعه عریضه اول از جونپور ودیگر از بنارس مشعر بر اراده روانه شدن ... رسید مضمون ... که تا امروز در انجا رسیده باشد تعجب که در ... عریضه از احوالات عرض نکرده خاطر انتظار دارد لازم که متواتر از احوالات ... مفصل اطلاع ... باشند
عزت آثار ... سرکار که ... صاحب ... عمل خود کرده بودند ان عزت آثار ... قبله ... حضرت قدر قدرت در باغ باید ... صاحبان ... که حضرت داخل ... شدند ... عریضه صاحبان ... در باغ ... کرده ... و مردم ... از انجا ... کرده ... شنیده

ظهور اینمعنی سخت جای تفکر است و طبیعت آرام ندارد و باغ چندان خبر نیست لیکن این خبر … و رسیدم صاحبان
که با دیگری نباشد و مخصص با ینجانب بعمل آید اندیشه … بر بنیه موجب کمال تردد میشود و خدا نخواسته اگر
این حرکت ورتر آید باشد چقدر قباحت دارد و چون صاحبان اینجا به احوال اینجانب بی‌نا متوجه و نامهربان
اند و مطلق تعارف آشنایی باهم یکی از این مردم و میان نیست تدارک اینمعنی درینجا هرگز نمیتواند
هذا اینمعنی نواب صاحب مشفق منیر الدوله بهادر مفصل مرقوم گردیده که اینمعنی تفهیم دلپذیر نواب
بانیجناب بهادر ظاهر کرده نواب موصوف بنام صاحبان سردار اینجا چاچیل نموده شفاعت فرمایند که چون
هنگامه شود و از باغ دست دارند و آینده این رسم و سلوک موقوف شود تا وقتیکه نوشته بانیجناب بهادر
نرسد تمام و درینمعنی تمیز خبر اینها مطلق از حرکت و حرکات ناملایم دست بردار نخواهند شد باید که آن
عزت آثار رقیمه اینجانب بنواب صاحب منیر الدوله بهادر رسانیده احوال مفصل گزارش نموده و قبله
بانواب صاحب بانیجناب بهادر ملاقی شوند یاددهی کرده خط نواب بانیجناب بهادر بمضمون مشتمله زود حاصل
کرده بفرستند ضرور بالضرور درینباب زنهار تغافل بعمل نیاید تاکید مزید دانند و الا بودن نوکری
هم درین شهر نخواهد شد زود آنچه باید بعمل آرند تاکید است زیاده حصول صحبت
وصداقت دستگاه عزیز القدر در حفظ الهی باشند سیادت دستگاه میر محمد پناه را برای خرید
جانوران شکاری فرستاده شد از انجا که آنخصوصیت دستگاه … [illegible] … قوم
میشود که اگر کدام جره خوب نزد العزیز القدر خواه جای دیگر باشد بسیادت مآب مذکور قیمت یکجا
دریافته کوه بر بانند و اینمعنی موجب مزید خوشنودی خاطر باید دانست زیاده چه نگارش رود
نواب صاحب بسیار مهربان برادران مشفق … در بنواله بجود و غیره بازداران و بهلیه
را برای خرید چند دست جره و باز روانه کرده شده اگر بر تقدیر … کار پردازان …
در خرید متعرض مزاحمت نباشند و احتیاج عرض حضور باشد از راه توجه بتقریب … گذشته
گزارش نموده پروانگی باید و باید که هنگام هیچ وجه در خریداری تعرض و مزاحمت بهیلها
ننمایند اوری اینمعنی موجب فوز توجهات کلا به خواهد لیعق زیاده مهمت …
… پناه شیخ عبدالله محفوظ باشند هرچند متواتر پروانجات بهادر میشود
… القدر محجوب الاختیار نموده که جواب هم نمیفرستند برای ارسال گل گلاب … نوشته میشود

کم … بهادر …

که هر صورت است بعمل باید رسانید و هرگز تعمل نمی ارد چه بلا واقع شد تا کتب قلمی میکرد که اگر امروز روانه گردند
تهیه والا بود هم بروانه زوجه لا اشتعال واهمال ارسال دارد تو توقف و تا خیر نماید با کتب مر بد داند ۵

113

منشیحت بناه عزیز القدر شیخ ل التجهان محفوظ باشند غرض مرسوله بمطالعه در آمد
انچه از جواب و سوال اما مرقوم مبر نگردید عجب صورتیست که من از بهمان روز که رو هم و با نواب صاحب
سالار جنگ بهادر صوره بی قرار یافته برای رسیدن حضور سعید و بار کاب رسیده ام و منتظر بودم
که کاغذها بدستخط رسیده بیاید و مردم را دلجمعی نموده همراه بیرم تا هنوز اثری از دستخط کاغذ
در میان نیست همه رسید بیان نواب سالار جنگ بهادر همه منتظر شدند که امروز فردا کاغذ بدستخط
میرسد معهذا نوشته بود که جنابعالی ارشاد فرمایند که فلانی جواب سوال خود در ینجا وارد و رای
نام دار اینجا هم سررشته از دولت نمیدید این معنی سخت جای تعجب شد بالله والله که در ینجا اصلا این صورتها
در میان نیست و جواب سوال برادرم مردم غلط بعرض رسانیده اند بلکه اگر حرفی بگویند جواب بهمان صورت
باید داد و دیگر هیچ صورت نیست این معنی سامی العزیز القدر مفصل بخدمت نواب سالار جنگ بهادر از رو
قسم بیدل این ان کرده سعی نمایند که تا به حضور رفع شود و اگر مرضی باشد منتظر دستخط کاغذهم نمود
خود را بحضور رسانند مفصل در یافته رخصت باید نوشت زیاده چه مرقوم کرده ۵
تا ائید ات ایزدی و تفضلات سرمدی همواره شامل حال شهامت و نوال ائتلاف ابهت و معالی مرتبت
سمو المکان منبع الاشان با باد و صف روابط و یکجهتی قدیم که بزرگان ایشان الکرام النواب مرتبت مبسوط
و مربوط داشتند موجب تعجب است که با طلاع اخبار و احوال ان فیروزمند متهیج نکردانیده اند در ینولا که معاملات
تقریب شغل بینج جبو بالد آباد رسیده بود و ملاقات نمود و اظهار مراتب یکتائی و هم رشته های آن
سمو المکان کما ینبغی بمیان آورده طبیعت خورسند و خوشنود کردید فی الواقع سوابق ارتباط دیرینه
مقتضی این معنی است با همه النواب مرتبت اما هیچ جهه از خود جدا نمیدانم و در مقدمه چه قبل که وزرا
ضرور مطلوب بیشتر اینجا باید بسیار البته گفته شد ظاهر خواهد کرد و هر چند زود تر تعمل آید موجب فور سرور
خواهد بود زیاده ۵ شرفیم نیافت ۵ نواب صاحب و مشفق مهربان کرم فرمای نیاز مندان
سلامت مرا تب ارزو و شعف بدریافت نعمت مواصلت وافر برکت زیاده از حوصله تحریر و تقریر است که بمنشند
که این حالت بعبه پرند سرمایه فور سرور خاطر نیاز پاشر کرده و ارزوها ثمره کامرانی در هر بخش از این جنین روز

[illegible]

المیمنت

متواتر بیار یامسجات یکی باشد وی چهل هزار روپیه از محصول جاگیر مرشدزاده‌ها اطلاع حضور موفور [illegible]

نموده بمطالبه درآمده باشد در نبود الحال قطع معاوضه سرور افزا در جواب [illegible] الاشکال و [illegible] مشعر بر رسید شدوی

ده هزار روپیه در تنخواه نواب بهادر صاحب مهربان خان الدوله بهادر و نظر بیگ خان وغیره و هم مضمون رسید

شدوی چهل هزار روپیه که در تنخواه توپخانه سرکار والا ارسال داشته وصول سرور یا محصول نموده و بر انشراح

خاطر افزود از آنجا لطف [illegible] مرقوم گردیده که آنچه مخلص از کدورت خاطر گرامی بواسطه در ابداری

مخالفان مرقوم نموده بود جائی که محبت هم است و یکجهتی در میان است کدورت چه دخل دارد هوای مشفق

کرم فرمای مخلص خود را از راه مهربانی و توجهات دلی رفیق شفیق خود تصور میفرمایند و جمعیت و ترقی

و حرمت و آبروی هم سند از فی الحقیقت از خود میدانند مخلص بجمیع امور حکله مختار و ممتاز است و اشفق تابع

مرضی اخوی الله مشفق کرم فرما بحسن این همه التفات و توجه و لطف از مقتضیات کمال رافت و الطاف ذات

بابرکات است که همواره از ابتدا مصروف احوال و سامان حال مخلص بیریا مانده فی الواقع مختار کارهای

حکله در تحت توجهات مشفقانه گرامی حقیر کار است حبیب مخلص ذات منت‌لایات گرامی را بهمه وجوه مشفق

و مطاع خود میداند اگر بهمین صورت مزاج گرامی متوجه احوال بیار شامل است مرکوز و منظور خاطر

دارد که مختار کاری صوبه‌ها و بلکه‌ها و امورات [illegible] نوکری هم سند ار [illegible] که کدورت خاطر گرامی از

بعض حرکات و سکنات و انداز آنست که برای کریم بازار خود بمهمات برانگیخته بر روی جلادت‌های

قاعده سلوک‌های ناهنجار بعمل می آرند و الا جائیکه روابط هم ستیع و یکدلی بدین درجه مستحکم باشد گر

هیچ [illegible] بیه جدائی و مغایرت در میان نیست کدورت خاطر چه دخل دارد و آنچه هم سند را با عقل [illegible]

خود دیده و دریافته و فهمیده است که ذات بابرکات گرامی در نیوقت و این زمانه از جمله مغتنمات و

عنایات ایزد است و خدا نخواسته اگر در بعض اوقات بظاهر حرف و شکایات و بندیا فیمابین هم هر بار

گذشته باشد بمقتضای مصلحت وقت برای خاطرداری جاهلان خواهد بود حال الحوی [illegible] وقتیکه از

دقایق احوال الان اینجا و مراتب جد و جهد و [illegible] که در باب [illegible] قضایا [illegible] و انجام کار

ها از مخلص بظهور میرسد بر ضمیر منیر مخفی و پوشیده نیست جائیکه چشمداشت تحسین و آفرین [illegible]

داشته کدورت چگونه بخاطر راه میتواند یافت و تعالی [illegible] با این همه قدر شناسی [illegible] هرگاه واداد مرقوم

[illegible] دیده و اشفق مهربان در باب [illegible] در [illegible] محمود [illegible] انشاء الله انجام [illegible] منظور

مهر [illegible]

بهر صورت خود وقت رو دستی گردانده بخدمت ارسال دارد که صاحبان اثر بر وقت مرداریست بدیع مستوفی
فی الواقع در نمو جهات بسیار بعضی قصوریست لیکن مخلص بیشتر اینجا باید میتواند در بنیاب مرقوم بمعه چون
مستور بعضی شود و دست بور رسالت دیگر باقی گه و فتر سیاه کنند و مزاج کلامی را مشعوف گردانند اینهمه
صورت ظلم و تعدیست که صاحبان دیده و دانسته بموجب حکم شده از جا بر و داشته اند اگر مرضی رای هم
بمقتضای این صورت است زر که بابت قیمت قبل مخلص نقد ایملق قدر باشد برای انبار رام نیت اتمام
شده بعد از محصول جکله مجری نباید گرفت نقد از خانه و هاینده خواهند شد بمان زر مسطور سال دو وجهه
زر مصادره لقصان رسانیده بیست هزار روپیه در سال قبل صورتیکه مصادره زر مذکور از رعایای برگنه
کتوای منظور است حسب مخلص مسافت هم زیر اینان استقامت دارد و رعایات بیچاره تا حیثیت یاد که سندی
بمعه ورکه از میداران سر انجام زرها تواند نمود مبر بدایت علیخان را که از رفقای قدیم است
فرستاده وقتی بلدو کوپیت تلنگها همراه کرده باید دلوک بعد کند زغنه بهر صورت که بدست آید از رعایا
سرانجام مصادره نموده بخدمت رساند بار برجه مرضی باشد بعمل آید مرقوم خامه عطوفت شد
که از طرف تنخواهداران هیچ جهة الواثق بخاطر راه ندهند و انچه بوصول درآید ماه بماه میرسانند و تعامل نمایند
نماید که محالات خود را تا آخر ماه جیته بیاقی نمانند گفتگو مخلص نوازشی انکه در باب مبالغه و امرار ارقام
مخلص بواسطه تقید از خود در گرداوری مالواجب سرکار القدر روز و شب سرگرم و مصروف است
که لحظه و لمحه قرار و آرام ندارد و هر روز بر عاملان محالات دستک و سزاولی و نصب زرها در میان است
یکطرف خود از بستر با پای سر در بستر رفت و یکطرف توان خود را بمعه شالن محمد رضا بیگ خان
برای گرداوری زرها بکشش نموده واتهدی فرستاده دقیقه از دقایق حزم و احتیاط و تحصیل زرها
جهات بمیکدارد و بفضل الهی زر که تا امروز بوصول درآمده به تنخواهداران رسیده و انیده هم بموجب ضبط و بندی
تحصیل درآمده برقدر که کفایت میکند باین مردم خواهد رسید چه ممکن که در لوازم و مجب تردد تلاش
اینهمه سر موقع آن را تواند قیت مخلص بنوازی باس مرضیات بگن ضبط هیچ وجه دریغ متعهده خود
نیز دارد منظور نیست بهر صورت تابع مرضی کلامی است تمت   نوالقصب و مشفق مهربان
مخلصان بسند نسخ کوق وار زوی هم نشان مرحمت مخمور المنیت لا تعد و لا تحصی است
او تعالی و تقدس بفضل و کرم خود رفع تر از بی سر و پا مخصوص بهره اندوز تر از کونه فرخنده گی و کامیابی

ها رساند و شوا آنرا آنچه باید مرقوم خامه بیان گردیده چنانچه و بروز هم مفصل بحدیث اطلاع نموده
مکرر و تصریح مبلغ گردد که چون برای هر یکی مردم متعینه آنجا نوشتجات [illegible] رسیده که تعینات
چکلا از حضور انور موقوف شده خودها را بلشکر فیروزی رسانند انها از وصول آن نوشتجات
بی اخذ رشد از هر محالی که متعینه بودند و کار سرکار والا از بودن انها انتظام داشت خود بخود
بی اجازت و اطلاع برخاسته آمدند و می آیند چنانچه امروز محمد رضا خان هم با تمام [illegible] که همراه او بودند
را می انتظام امورات پرگنه سوه و راری و غیره و محالات نظر نموده بود بی اطلاع مخلص خود بخود
برخاسته آمده و دیگر جمعداران هم همین صورت دارند که [illegible] منتظر [illegible] اطلاع اجابت نکنند و از جاهای
اختیار برخاسته می آیند خود تصور باید نمود که انتظام کارهای ملکداری منحصر بر سازد و سامان فوجها
هر گاه بکلی [illegible] این همه صورت بلوا از مردم فوج برخیزد و هر یکی از هر طرف عنان گسسته راه خود پیش گیرد
مردم واقعه طلب چه اشتهار است که بر زبان می آرند و چه بی انتظامیها که بظهور می آیند تا حال بفضل
الهی و اقبال بادشاهی و توجهات ولی نعمتی کرم فرما جمیع کارهای اینجا انتظام [illegible] و هیچگونه
صورت تخلل در میان نبود و زرها از آمدنی [illegible] بود از [illegible] قبیل این همه برخاست متعینه ها همیان
آمده رعایا از ادای مال واجب بالکل دست کشیده اند و طرفه صورت بر روی کار است که تحریر در
نمی آید در این صورت انصاف باید کرد که قصور مخلص چیست و معلوم نمی شود که بدین [illegible] تجاهل و اضطراب در جواب
دادن متعینه ها چه صلاح بود که هر یکی زر تنخواه خود تا آخر سال تمام و کمال یافته اند اگر یا [illegible] صورت
دیگر بعمل آید چند روز دیگر همین صورت موقوف می بودند چه قباحت و چه مضایقه داشت شاید بمقتضای
مصلحت وقت همین خواهد بود رموز مصلحت ملک خسروان دانند چون حال [illegible] این همه جمعیت برخاسته
و تنها از این مردم بو نگاه داشت که بالفعل همراه آید لصلاح کارها چنانچه باید بعمل نمی آیند [illegible]
الحال [illegible] اسحق بیگ خان [illegible] تمام مرقوم گشته که برای [illegible] منتظر [illegible]
و برای هر کار [illegible] برجا گفته [illegible] عذر [illegible] بر خود لازم است برای صلاح کار سرکار [illegible]
متصدی [illegible] گردیده [illegible] مرقوم باید [illegible] از چند روز باران فضل الهی [illegible] تمام [illegible]
فرصت و موسم [illegible] رسیده [illegible] متعینه مخلص [illegible] عاملان هر محال [illegible]
[illegible] بالفعل [illegible] از رعایا [illegible] باقی انجمله دست کشیده و تخفیف منظور دارند

رعایا را که برای مجرد میرد و عات استمالت ها رو انعی نموده و همه وجوه متسلی و مطمئن گردانیده بسر کرام کارها می نمایند
و هر جا از تقاوی ضرور باشند به اظهار رسد که بفضل ایزد تبارک الله تعالی در همه مقدمه قسمیکه لوازم سعی و جهد بعمل در تهیه
ظهور خواهد رسید که مزاج گرامی خوشنود گردد و کوپال و دل بهراج در الله آباد اند اکثر در بنجامی بودند به تقدیر
ضرورت مبلغی برای تقاوی و غیره که در کار می بود از اینها گرفته میشد تفصیل آنکه در حضور بی اینها هم
رخصت شده بسیند و مخلص هم اراده دارد که چون بدون مواجهه جواب و سوال ضروری منقح نمیشود
بر فور خود را بخدمت مشفقی رساند لیکن با نفعال اکثر در همین هنگامه بر حالت منفعتها خود هم روانه
الله آباد میشد زیاده لذت [illegible] تمام بر هم میگردید انشاء الله تعالی بعد و جمعی از مقدمات ضروری
اینجا با آخر ماه ربیع الاول کامیاب خدمت میگردد در روبرو جمیع این مطالب صورت دستور از پیش ورود
آنچه باید منقح مینماید نواب صاحب شفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شوق
مراتب آرزو و بتمنا به یافت نعمت مواصلت لازم المیمنت که او تعالی بدل خویش و فرخندگی ها
رقعه سرمایه کامرانی گردانید مکنون ضمیر منیر عطوفت تخمیر و نمایید سامع صحیفه رسیع پرور و لنوازش نامه
کمال شفقت و محبت و حم شفت و اتحاد وصول نموده مسرور و مبتهج گردانید صورت طلب اشتیاق عزیز القدر
رای بندرام نیست که بواسطه خفگی مزاج جم سنداره مرقوم خامه اشفاق گردید احوال این مقدمه
آنچه بود سابق مفصل سمت ترقیم یافته و اله بالله که مخلص بکمال محبت دلی عزیز القدر را جانب
صادق میداند کار فرقی باشد که در همه مقدمه ظاهر داری و سخن برداری چیزی نوشته است بجمعیت
تفصیل خاطر گرامی باید داشت احوال اشتهارات هزره و نفع واقع طلبان را سابق مکرر اطلاع نموده
از انجا که مزاج گرامی متوجه احوال جم سنداره است و الفاظ شفقت و عطوفت بتوجه و الطاف
تمام موجب جمعیت و انتظام کارها باشد از راه مهربانی متواتر قلمی گردیده هیچکس چه مقدور دارد
که در کارها هیچ تخلل تواند نمود بفضل الهی تا حال جمیع کارهای اینجا رو بصلاح و انتظام است
دارد و برای وصول روزها هر روز بلا فاصله بر عاملان محالات تعلقه اراقت القدر تشدد و
بعجلت بسزا اولی و تقاضا است که جواب بس نگارند تا حال بموجب قسط بندی ها هم از محالات عشرو
و هم تعلقه اراقت بفاصله چهار روزها وصول در خزانه و همچو اراقت رسیده اند هم از
فضل الهی امید خواست که تا مقدور قصور نشود حسب قسط بندی محالات عشر تا آخر ماه جنبه [illegible]

تا نصف پسا دیگر و زر بکه بحساب قسط بندی امروز شده رعایا و تعلقداران که بقرب [illegible] از عهده [illegible]

محلف نیز بر بعضی که بالفعل بعین وقت زراعت است در رسیدن خود نگرانی خدمت [illegible] ایشان [illegible]

بندی و کل متوقف شده در گرد آوری زرها رونق مصروف است و آنچه رسید و نقد و بعوض [illegible]

از بعضی تعلقداران بوصول باید رسید به تنخواه داران رسانیده و برای باقی زر رعایا و تعلقداران [illegible]

تا نصف قسط بندی است بایست خود [illegible] گذاشته روانه خدمت شریف خواهد شد و در مقدمات [illegible]

عهده بر بندوبست کار پردازی و گرد آوری زرها است اگر در توقف برای حصول خدمت گرامی اضطرات [illegible]

روانه میشود صورت تحصیل زرها برهم میکرد و دوازده [illegible] فراهم [illegible] اطلاع [illegible]

نموده باز هر چه فرض باشد اجمالا [illegible] متعلق تابع مرتبه و هر چه معلوم شد برای کار سرکار [illegible]

کاغذ هم معاملات محالات بعینه فرستاده [illegible] همین [illegible] شده خبر رسید اطلاع خدمت [illegible]

بیشائبه تکلف و ظاهر داری در مراتب [illegible] و محبت آن مشفق [illegible] مصروف [illegible] اختیار

[illegible] از حضرت خداوندی همین آرزو دارد که آنچه سرخروی احقر در پیش آن مشفق کرم فرما [illegible]

سخن و نیکنامی و مزید حرمت و عزت و امتیاز آن مشفق کرم فرما در حضور انور باشد از فضل او تعالی [illegible]

در آید چون روز اول حرف رفاقت و [illegible] آن مشفق مهربان بخلوص باطن بر زبان صداقت [illegible]

از فضل الهی نوعی قوی دارد که در ادای لوازم رفاقت و صداقت [illegible] همراه باشد [illegible]

این همه حسن رفاقت و [illegible] در کارهای عمده و [illegible] بظهور رسد که موجب مزید [illegible]

خاطر آن مشفق کرم فرما گردد و جای حرف معاندان [illegible] باشد [illegible] رفاقت [illegible]

همین کارها جمله است که [illegible] کار [illegible] رونق و [illegible] زاده ها

تمام عمده و سر رو در نیز آید میباشد از [illegible] مرقوم بود که چون [illegible] منقضی شد آنچه از محالات بوصول

حواله رسید [illegible] تنخواه داران خواهد یافت [illegible] اضافه بر آمد [illegible] محالات [illegible] تنخواه تواند

که هیچ معاملت و کار پردازی زیاده بر آمد [illegible] از جا [illegible] تنخواه داران بر آمد [illegible]

بعد از وضع خرج [illegible] مشفق کرم فرمای [illegible] آنچه مرقوم میکرد [illegible]

باب [illegible] تحصیل [illegible] آورده بعد از وضع خرج [illegible]

آنچه [illegible] همین صورت زر نقد تحصیل میشد خواهد رسانید در باب [illegible] کارهای صوبه [illegible] مرقوم بود

116

که بواسطه ضعف پیری جیب طاقت ممنت و تردد و حرکت نمانده است لهذا این همه صورت استعفا بعضو
مرقوم شده بعز مشفق کرم فرما مخلص در تبوقف احتمال این همه محنت و مشقت در انتظام امور بادشاهی و
تحمل سفرهای دور و دراز و اراده های بلند و حوصله های قوی که از ذات بابرکات بعمل امده می بینید
حقیقت این خجسته زمانه عمرهای اران بر گذشته نتوانند نمود و معتمد اد اتابان کفته اند که تدبیر بیر و سنجیده
کار ازبیر بلکه بیر عمل ایند کار به بزار فوج جرار نتوانست نمود مشفق کرم فرما بفضل الهی دور بند بیرات ملکداری و ریاست
احتمال محن و مشاق و انتظام سلطنت و کشورکشی بلکهای روزگار اند و از تصور این همه محنت ها که از ذات گرامی
بظهور امده و می اید بحواس عقلا و دانایان حیران مبادا شرارا و تعالی بزار ساله گرداناد و تقویت و استقلال و قدرت
مخلصان و تموقف و ابسته ذات بابرکات است زیاده بهجت و بساد مانی زیاد است

نواب صاحب و مشفق

مهربان کرم فرمای مخلصان بعد سلام مسنون از روی اشتیاق بحصول میمنت وصول حال مواصلت موفور المسرت زیاده
از حوصله تحریر و تقریر است خداوند تعالی چنانچه دل میخواهد زود تر از بن نعمت عظمی بخواه مسرور شادمان گرداند حال کرم
قدر میبد تعلیقجات از خدمت کرامی رخصت یافته ورسید و بیجا رسید نند و نقطه نامه عطوفت مضمون که بدست جانب عزت
برای تسلیه این عاجز بقابی مرقوم خامه الطاف گزیده بود رسانیده بمضمون شفقت مشحون ان عنوان کارنامه
کرم گستری زمانه طمانینت و انشراح خاطر گردید امیدوار شده که از روی نوشتجات مخلص معلوم خواهد شد کرم فرما
گردیده ای مخلص اراده الیه ابا مصمم دارد حسب از الزام تحصیل ربیع قلیل یافت و در صورت عزیمت انطرف
و تحصیل زرها تحلل خواهد شد انتوقف حرکت بیت بالعقال برکز اراده است مسمعه نمایند که و اکثر ضرور باید شد
در ماه ربیع الثانی بعمل باید آورد مشفق کرم فرمای مخلصان بموجب ایمای شریف اراده مصمم نموده که بهر صورت
خود را بخدمت مستفیض گرداند لیکن چون بعض وقت بهمین سبب دور صور تنکه فی الجمله حرکت نموده شود
کارها ضایع میکردد و لهذا چند روز این عزیمت مهمل گذاشته در لوازم زر برای گرد آوری مالواجب
ساعی کی باید در پیش دارد چنانچه سابق هم برای اطلاع مرقوم نموده بود ان شاء الله تعالی تا آخر
ربیع الاول یا در ماه ربیع الثانی بقدر مقدور زر گرفته نموده بخواهد ان میرساند من بعد هر قدر که
متیقن خواهد ماند کاتب را برای وصول آن گذاشته خود را بخدمت مستفیض خواهد نمود از راه
محبت و مهربانی مرقوم گردیده که رفاه رعایا منظور داشته صورت تخفیف سال اینده هم مطمح نظر
باید داشت که رعایا در اندک رعایت آباد شوند بسیار خوب ان شاء الله تعالی مرقوم کرده

هم شیدار همیشه مطمح نظر دارد و لیکن اینقدر هم متوقع است که در این باب هم خاطر انیس فرصت از ما بوجه احسن باید دوست بدرستی

ان شاء الله تعالی در بیعات تقسیمکه هم کرد اوری های زرها توانند شد و هم زر طلب جمعیت الحصول نموده در تردد

مز ارتعاعات تیسال اینده مشتمل باشد تعمل خواهد امد از تمهیدات مزارع و هیچ مطمئن باشد از روی شفقت

رقم پذیر نامه الطاف گردیده که خان کرامیقدر میر محمد تعلیخان تحریر نموده رسیده هم ملتفت کاملیه

حاجات نمود بود از طرف هم شیدار بسیار بسیار شکرگذار و رطب اللسان بوده و اجمال اتفاقات هم بسیع

و بلکه جمیع رفاقت هم شیدار و لوازم سعی و تردد دیگر در کارها ظهور میرسد مفصل تحریر گذار

نموده اند چنانچه اشفق هم در پاس مراتب هم شیخ حاضر است که شمول الطاف اخص دوست کجا بدست باید

اگر باز این کار سنبل شده رونق بلا فاصله بعد دیگر صورت معاملات چگونه خواهد شد و در انفصال

خواهد یافت هم شیدار خاطر خود را در باب جمعدار و ملتفت قدر شناس کرم فرمایان هم شیدار نظر به حقیقت

و الطاف کرامه که ارایند امر معروف احوال هم شیدار است بهمه وجوه خاطر خود را مطمئن میدارد و از

اسباب هم التفات و عنایت همین خوشنودی و استرضای خاطر کرامه انمهربان را از جمله مواهب الهی میداند

شرط بجانب مرادمیها است که در حفظ مراتب هم شیخ و یکتائی و محبت و الفت دقیقه یا تحمل نقد یکتای بحیرۀ مود

منجور قصور و نقصان نشده در راه اخلاص و رفاقت از جان و مال دریغ ندارد دوم شفق مهربان

خود را از خود بهمه وجوه راضی و خوشنود دارند و الا این عوارض معاملات ظاهر است

میگردد و سر هم میگردد و قابلست که مرد ابا از عدم وجود این مخالف و شور و شغب نفس است که نگاه

مخلص از اقبال مهمات ضروری این جمعیت بمنزله باد میرسد جواب و احوال ضروری مطالعه و موافق...

درآمده صورت انفصال خواهد یافت انکه خان کرامیقدر میر محمد تعلیخان شکرگذاریهای هم شیدار

تحریر منت گذارش نموده موجب کمال حیرت و استغراب هم شیدار گردیده که با امروز هیچکس از اعلی و ادنی

بخدمت کرامه نرسیده که شکوه و شکایت مخلص و تمهیدات در اندازی کدارش نکرده باشد

و خان کرامیقدر که برخلاف معمول الفاظ شکرگذاری بر زبان آورده هرگز هیچکس هم شیدار

نمنجو الله که درین باب بسیل استقبال درین مقام شکر بمقتضی کفایت باشد چنانچه در این باب

هم اکثر یاران چنان آنچه از راه مهربانی جد ترکهای لو هر و اسراف و ادای کلمات طیبات هم شیخ

بخدمت شریف از طرف هم شیدار گذارش نموده کنند و هر روز میتابند و متحرک نیز از طرف توجه

الحمد لله...

مشفق نوازنده اند و می شوند بر مفصل حرف بحرف بمطالعه مخلص میرسد و مخلص حقیقی احوال ما خیر انجام خوب میباید
از نوشته جات مشفقانه ایشان بزرگواران که بالا نوشته از نجر انجام رسیده جمع نموده از زبان ما خیر رسیده
هرگاه بر زمین دولت دشمن الکرونت بکمال قوی بر لب فیض خاطر گرامی باشد که از دست اقلیه
عمده و بایست لوازم موافقت و دوستی و یکدلی و یکجهتی هیچوجه بقصور و فتور نخواهند شد و در انداز آن
بدگوهرست که خسر الدنیا والآخرة و سواد الوجه فی الدارین خواهند بود مقدمات در انداز آن بدگوهر
خبث طاهر نموده اند بعید بملاحظه کاغذ و دریافت تقصیر و قطع احوالات مفصل مهر رای خورشید
حجاب خواهد گردید و تا وقتیکه بحضور گرامی کاغذ و غیره بمواجهه نخواهد رسید خاطر گرامی جمع باشد
هر طرفین نشود چون وقت تصفیه اینهمه کدورت از زبان بنده رسیده الحال انشاءالله تعالی عنقریب حسب همه سازد
محبت و دوستی از این غبار انگیز بدگوهر آن بد اصل بلوث نمانده بصفای تمام سر بابه و فتوح نسبت
و سر انجام طرفین خواهد گردید در نواله راجه صاحب مهربان راجه چمان سنگه نبیره راجه جلت رای بندیله
که ملک محروسه راجه جلت رای بر حصه راجگی متسلط اند معتمدی را نزد مخلص فرستاده استدعای
اعمال اینطرف با اراده عقد نکاح نموده اند چون مخلص از قدیم با این همه راجهای سنگه و یکدلی
یکدلی در اینصورت چندان قباحت ندارد و در جواب مرقوم گردیده که اینها مضائقه ندارد والله تعالی
زیاده ازین چه نوشته آید اطلاع گرامی مرقوم خامه نیاز گردید زیاده بهجت و شادمانی باد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از ابراز مراتب شوق و شعف بحصول دولت
دیدار مطلع الانوار که لایم بخش و قدرشناسی که همواره بدعاهای سحری از حضرت واهب العطایا مناجات
دارد مکشوف ضمیر منیر تیجا نخمیر مینماید منها وضاحت شفقت و الطاف که ملفوف نامه نامی با جنس محبت
نوال اشمال روحانی بود و وصول تحفه سایر نامه سرشار بی بود شادمانی التیام خاطر نیاز ماثر گردیده انداز اه
توجهات مشفقانه مرقوم خامه عطوفت گردیده که چون از تقاضای بهر روزه کرسی که مزاج شفقت
امتزاج گرامی بسیار منغص گردیده و در عالم دوستی جهت مشفقانه مقتضی آن گردیده که بهره عمر
… جالس بر … لهذا از راه توجه … ازهای متصاوره … کار گرامی و … رسید گرفتند
اینهمه مفصلات در باب مخلص گردید مشکور و ممنون فی الواقع آنچه از مراتب شفقت و عطوفت
درباره دوستدار نیز یا مرقوم میگردد مخلص زیاده از آن منظور و مرکوز خاطر دارد و از توجهات لطف

بالعقدیه چیمدرات ها هی قوسی منظور و ملحوظ است که اکبر و قنبر راهی للهاو کرده باشد ضرورت مجالس همه بعد از وقوف
ذات بابرکات کرام اشفاق که باید بعمل خواهد آمد بالفعل در حین مقدمه متصل برز بنحوی که می‌خواهد
مجوز تصدیع کرام لحظ حال که در مقدمه تعویق بعمل آمده به برای آن بود که گفته دوست را رابطه
رانسر سرسبزی بنده گشته جواب وبرده داشته قلم انداز لعه شود امان است در باب وقایع بصورت
احوال خانه و مقدمه و رجوع بر ضبطه و لمحه و در بیشتر نظر مباشد چون از محال جاگیر بنوازی زرگه به
تشخیص در آمده سر انجام القدر زر ممکن نیست مرکوز خاطر داشته که چون عنقریب جمع و هم روز
خدمت کرام ملازم در رو برو در مقدمه آنچه باید بعمل خواهد آورد ان شاء الله تعالی زود تر ملحق
میرسد در مقدمه مجوز خسارت تکلیف آنچه بیان نشده آنچه باید بعمل آرد مرقوم خامه اشفاق
گردیده که سال نو شروع گردیده و وقت تردد است کار راست رغبت و راندک سعی آباد تو خرج بچوبی
تردد مزروعات مینماید مخلص در باب گشت کار و رعایت رعایا لعاملان و ضبط داران مزکار مشفق
مهربان مخلص هم این مراتب قرار واقع منظور لحاظ دارد مر لز در مقدمه به هیچ جهه متغافل نیست و
از این اهتمامی کرام آنچه باید در مقدمه تهدید و تاکید دارد و در باب رعایت رعایا بمقتضای صلاح وقت و
امتیاز دارد و نادار نموده آنچه باید بعمل می آرد از فضل الهی امید قوی دارد که اگر لعه ضرورت
امد لو تقاوی و غیره در وقت صورت گیرد و خبرگیری قرار واقع نشود فیه صورت تعمیر مزروعات
بعرضه ظهور رسد آنکه موجب خوشنودی مزاج وهاج گردد و اگر مقدمات ضروری تا را برود با لمواجهه تنقیح نمیکرد
آنچه باید قرار واقع بعمل نمیتواند امد لهذا مقرر کرده که چون حالا لو استرضای اکثر امورات که تفصیل آن به
مشمول لیه صورت آمد تی هم مسدود است در این جهاد همرو ز از اینجا روانه شد در اثنای راه بصلاح
بعضی امور بر لعه هنگام دگر از و بر و نمود و برای تردد کار از اینجا ضروری که باید بعمل آورد
زود بخدمت مستفید گردد لو بعد از آن قسمیکه اصلح باشد بعمل آرد ان شاء الله تعالی عنقریب
زود تر میرسد ما بر اطلاع مرقوم خامه اشفاق گردید حقائق عزیز القدر بنجیب میکشان بهر رد برای به
السبیل لو دارند چون متعه بار خاسته میروند و مخلص اراده حضرت کلکی دارد با دل خاطر جمع
در نیوقت برای چندی برخوردار است تا گشت محال منظور قلمی نموده که اگر مخلص روانه جنب شود
عزیز القدر الیه در اینجا بگذارد بموجب گفته مخلص در اینجا بوده برای هر کاریکه بگوید و هر جا که تعین شد

عرض نموده

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت — بعد از رسیدن بعضی از بندگان
118 آرزو و تمنای ملازمت گرامی مواهب موفور المیمنت سامی چون حامل لطف و محبت و الطاف گرامی نامه بر روز در
تر آمد الحمد لله فضل الهی کارسازی نموده در این نعمت خداداد و ذخیره اندوز سرور نامحصور گردانید شوق
مندرات نثیه فهم روی داد و الذت متصرع اوقات بابرکات گردیده بمطالعه در آمده باشد در نزول الطاف و عنایات
جدیده و [illegible] به سان که لفظ و عبارتش هر یکی از آنها مطلع انوار شمایل کرم بخشی و قدردانی
و محبت و الفت و اشفاق بوده در ورود نمود مبتهج و مسرور گردانید در باب استقلال کارهای بجا الفاظ
دلجمعی و ملایمت که محبت و الفت ها به سبب تعلیم بوده خداوند مدحالت که مخلص [illegible] ذات بابرکات
آن قطره نوفات بالهمه وجوه متوجهه کرم فرمای احوال بنام اشتمال خود میدانند و از معاملات لطف
و الطاف در باب آنچه مشفقی کرم فرما حیشمند [illegible] که کارهای عمده فیصل و انتظام ملک بایستی و سیع
از دست مخلص نیازمند [illegible] انجام انتظام یافته منتج خوشنودی و دلجویهای گرامی گردد این کارها
حقیقت کار است بفضل الهی امسال [illegible] تا مقدور با وصف تحلل چند در خیر که بروقت ملاقات گذارش
خواهد شد در لوازم کارهای ملک و کرد او ری زرها صرف مساعی بعمل آمده پوشیده نیست آینده هم اگر
همین صورت مزاج وهاج متوجهه احوال است انشاءالله تعالی در مراتب جمع بستن و انجام و تقدیم [illegible]
و تیره و ناممکن مقصر نخواهد گردید مرقوم خامه تفقد و الطاف شده که عاملان و ضلعداران سرکار دکن
با کمال اعانت رعایا [illegible] بسیار سخت گیری نمایند که از ابتدای ماه [illegible] سال چهل
و شروع میشود و تردد داشته هم مد نظر باشد مشفق کرم فرما همین این همه مراتب فیمابین مخلص و رعیت
شصت سال که بچندین وجوه مزاولت و کمارشت نموده است نشاید پیش [illegible] این کار قابل
امتحان باشد شد و سخت گیری بر رعایا چه دخل دارد که این حرف بحدیث گرامی نوشته
از راه [illegible] مخلص احوال دار و بادار و سرانجام بعضی سرانجامی رعایا مفصلا در یافت نموده
را [illegible] وقت میدانند بعمل می آرد که هم زر سرکار و فی الجمله بکار [illegible] شنیده هم رعایا
بحال مع آباد بوده سرانجام گشت کار سال آینده نمایند از این مقدمه بهمه وجوه خاطر گرامی مطمئن باشد
در هر باب آنچه اصلح و موجب خوشنودی مزاج گرامی خواهد بود بعمل خواهد آمد بالفعل تا مقدور تحصیل زر
روز و شب تقید و تردد می که باید در پیش دارد چون وصول زر ذمه تعلقداران که اکثر بوعده تصرف

اب وده و تعقیب بوعده اجرا ساده فقط بندهی دارند بالفعال به نظر نمی‌آید و در ... که شروع حال

نزدیک رسیده رسیدن مخلص محبت کلام و الفضال بعضی امور هم و غیره از جمله ضروریات تجدید وجوه

صلاح آن اراده دارد که در بن جنبه زور بر فتنه ... گرفته ... نماید برای باقی قدیم تعلقداران ...

محالات رعیت و دربارهای دیگر تعلقداران بابت او ... گذاشته جواب محبت ... کرده‌اند ... تقسیم و قطعیت

احوالات و برو و مواجهه و مطالعه را نبوده از آن موجب که اصلاح باشد و اجمال ... از ... قسم

خاطر مهربانی ... که از مضمون نسخه حضور انور ... منشور گردیده که هندویی هفت هزار روپیه با امر ... حضور

والا رسیده و از حساب الدار ... که چهار قسط ربع ... نمود ... قسط ... و سنف ... فرمان نمود

مبلغ هفت هزار روپیه از خدمت کلام ... بوده ... بتاریخ ... رسید ... مصحوب قاصدان ... جوره دار

بوعده رسانیدن ده روز از ... حضور انور نموده بود چنانچه رسید ... هم مخلص رسیده و ... ان

در ... هندوی مبلغ پانزده هزار روپیه دیگر بتاریخ ... شهر ربیع الاول ... جوره قاصدان اولاد

ارسال داشته رسید هم عنقریب ... مخلص با معذوب ... کار ... والا ... و

تعلقه ... که عاملان معزول ... تاخت ... در اورده ... برابر ... و تعلقه ... خان نایله

خان ... که در رفت گذاشتن تعلقه ... الوت کرده ... و شش هزار روپیه ... اعلان ... انهار

هر چه از ... و تعلقه ... کرد او ... الجمله ... ده ... مسدابند ... عفو حکم

نکه ... معافی ... و غیره در ... کرده خدمت ... ارزو ... احوال مفصل

... که ... عاملان ... اللهم ... که ... بدی بدست

اجمالا ... که در مقدمه ... قلعی ... الفعه ... عاملان مذکور ... کرفته حواله

... العزیز ... نموده بود که مردم خود ... کرده ... عجب که تا حال رسیده ...

مذکور ... روانه ... نمایند ... الحسب ... از ...

مخلص ... محبت ... ارزوی ... در یافت ... میمنت ... مجلس ...

و فقره ... القدر ... فرقی ... که ... کار ساز ... حقیقت ...

لازم ... جهت ... کامیاب ... مقوا ... حاضر ... گردیده که مخلص ... دارد

چون ... بوقت ... مخلص کلام ضرور ضرور ... جلد تر روانه خدمت ... المیمنت ... گردد

... مرقوم

لیکن وزیر نواب آنچه رنگها بر روی کار آورد که حیرت و اضطراب از حد گذشته و سخت مقام تشویش و بهت
تا امروز کارها به همین نهجها با وصف اینقدر سوارهای مخالف که از هر طرف روز بروز بهزار زحمت میرسد
بفضل الهی انتظام شایسته داشت و زرها هم بوصول میرسید و هرگز صورت تخلل و برهمی کارها هیچ صورت
محال بود الحال زیاده از سه چهار روز منبعه اینجا از مردم مغل و هندوستانی و پیاده های پلتن جابجا بهر زمان
دارند که توشیحات آن مشفق مهربان برای مردم ما کبیر رسیده که صورت نقد با تیاحقگاه از شما موقوف شده همه
طلب حضور انور شده اند و هر روانه شده خوهها ابلکر خیر و زری بر سیند این خبر هر طرف اشتهار تمام یافته
و زمینداران اینجا چه از محال رعیت و چه تعلقه داران که تمام گذاری میپرداختند چون هر یکی برای خود
عمل بهانه در دست دارند و زرها را انیوقت و انموسم بدون زور وصول شده و کمال بد ترین میکنند صورت
موقوفی منعه ها که دریافت نموده اند و هم از سه چهار روز باران فضل الهی برحمت تمام شروع شده
همه از ادای مالواجب دست کشیده اند و تحصیل زرها مطلق موقوف شد و خان عزیز القدر بیگخان
هم هر روز برای رخصت خود ابرام تمام دارند شاید امروز فردا روانه خدمت شوند و سواران و پیاده ها
لوکعابد آنست به هندی که همراه اند اگر از دست اینقدر قلیل باید که احتیاط این همه محالات را واقع
تعمل آید نعوذ بالله معتمد چون صورت اینها زرها بدین صورت است و طلب تنخواه این مردم بر روز
افزاید جای اندیشه است که اگر چیزی طلبخواه بیفزاید و تقاضا نمایند از کجا داده شود ناچار
متقرر که دیوان خود را به نیابت در اینجا گذاشته خود بخدمت برساند که روبرو جمیع مراتب
تصفیه کرده و بعد انفصال آن جواب و سوال ضروری است ان شاء الله تعالی در رفع این همه فکرها باشد
کرده بهمه خوب خواهد شد زیاده ایام الملاح منفصل مرقوم بعده نواب صاحب مشفق مهربان
ایام فرمایش مرقوم بود که چون معلوم خاطر آن مشفق مهربان شد که مخلص از رای عزیز القدر انندرام بسبب
ناخوشی و خفگی دارد و در مقدمه هندوی محال جاگیر مرشدزاده های آفاق شکایت عزیز القدر
مسطور بحضور نوشته تحقیق نمایند لهذا ایاس خاطر جمع شد ان شاء الله از انجا بر نوشته بلکه امینت
فرمودند اگر رای مسطور در معرض عدم کامیابی شکایت هم شد از حسب کلام نوشته باشد بادر ما
ارسال شده و بات نصیحت گفته باشد دشمن آن مشفق و مغضوب خدا و لعنت رسول گرفتار گردد لیکن حیف
که مخلص قدر ان شاء الله ندانست و نگفته در اندازان اینقدر ناخوش و متغض شد این همه مراتب لفظ بلفظ

و حرف بحرف چنانچه مرقوم بود بر و شیر معلوم شد و خبر خیریت اثر فرقه احباب خدا آگاه حضرت
ائمه معصومان که مخلص یار را امیدوار بود هم سبب خجل دارد و از خیر خیریت های القدر مشکور و مسرور است که
بهمه حال حیات ممدوح و قوت بازوی خود میدانند چنانچه در خدمت یک سال که چنین بار هم ... برایم که
سرمایه سرور با مخصوص مخلص کرده فرا یاد خاطر عاطر خواهد بود که از مراتب ... و حسن سلوک و
نقد هم شر الطرفین واقف و ... منعز الله جعفر دیگر خبر در خدمت سلامت مبارک اند
و گاهی هیچگونه حرفی با احباب از شکوه و شکایت بر زبان نگذشته قدردانی لیف بجانب و حسن اخلاق
و اتحاد در امیدوار را چنانچه احقر دانسته دریافته در خدمت مجلس نوشته باشد که مراتب حقیقت
و همه معنی مفصل نوشته می بود که اگر مخلص با عقلا ... مهربان اهل ... حضرت نجف الله و ...
اولاد حضرت مرتضی علیه ... یقین خاطر باشد که یک حرف تفاوت نخواهد بود و اگر تغلیط خود
پردازی نوشته باشد خدا حق ... ملعون علیه اللعنه مامور کرده اند ...
... عزیز القدر روزی که از اله آباد در اینجا رسیدند ... و ...
از خیمه طلبداشته ملاقات نمود و خبر خیریت فراغ کرام و استفسار احوال نمود و شروع ...
نخواهد از آن ذخیره کرد در این سطور ظاهر کردند که در مقدمه زر جاگیرات مرشد زاده ها ...
که مخلص خود بخود چرا از ارسال حضور ... بخدمت شریف میفرستاده باشد از اینجا روانه حضور
کرده و برای زر نخواهد ... والا شیر سوار نواب فرمانروای ممالک ... نوشته
نامه همین وقت از قرض و ... باید ... روانه ... چنانچه را ...
جواب و سوال از اراده خاطر ... شده ... تمام از ... مخلص ... خود ...
و خود بخود ناخوش شده چون موافق مرضی ... مقدمه ... سطور ... چهل هزار روپیه
بقرض از ساهوکاران ... بخدمت شریف ... روانه ... تا حال ...
بخدمت نوشته ... ظاهر خواهد ... هفت هزار روپیه ...
جاگیر مرشدزاده ها ... احوال ... عزیز القدر ... معلوم ...
شده جاگیر ... روانه ... بحضور پرنور ...
نوشتجات و کلید ... وجیه الدوله بهادر برای زر جاگیرات ...
نخواهد داد

120

[illegible] بوکیل مذکور نوشته فرستادم که اگرچه نواب صاحب و مشفق درینباب
نوشته اند لیکن زبانی از رای عزیز القدر چنین معلوم شد که هندویان بخدمت نواب صاحب و مشفق
نوشته بود از انجام رسل حضور چنانچه هندوی هفت هزار روپیه که امده بود بنام نواب صاحب
و مشفق فرستادم ازینجا روانه حضور خواهند شد خدا گواه است که اگر سوای اینقدر حرف و
عبارت مخلص بنگار از شکایت بحضور نوشته باشد از لعن اعطون خلق و مغضوب
خالق و خسر الدنیا و الاخرت گرداند مزاج مخلص فراموش صفای بسیار دارد در کسی سید امون
کدورت و خلاف آن شکایات که از مشفق مهربان قلمی فرموده اند بسیار بر خود منفعل و محجوب گردید
سرور این خیالست و میخواهد که مزاج مشفق قدر شناس خود بهمه صورت از خود منغص و رنجیده نبود
اگر این همه بقدر باشد که سر مو تفاوت ندارد از رای عزیز القدر هم استفسار بکنید چون دین و ایمان خود را
عزیز میدارد و شاید که هر چه راست باشد بگذارش در آرد بالله و الله که مخلص بهیچ صورت غبار الله
خفا نمیدارد و باید پرسید که با وصف این همه رنجیده که مزاج غبار آلوده بچه صورت معتمدان اول
و دست او و ملبد شده و مجوبی نموده بود بر بهمال که این صورتها در مزاج گرامی جا یافته باشد
غبار آلوده را بخدمت طلب فرمایند از خوبی ایام هم شنیده است عنقریب که بخدمت میرسد
مفصل گذارش خواهد نمود ۱ نواب صاحب و مشفق مهربان کرم فرمای
مخلصان سلامت مسلم شوق و آرزوی کرامیمو اطلب موفور المیمنت از حوصله و هم و قیاس افزون است
تمام سیار کار حقیقت خنده گی و بجوش از بعث تحواه کامیاب باد یافته باید بدانست
با برکات گرامی از مشفق مهربان که بفضل الهی در اسط العقد ز گونه سخن فهمی و دانا نمهانست
نوشته نخواهد بود که مخلص تا مقدور بهیچ صورت نمیخواهد که محور شکایت و شکایت و ادب
تکلیف بکجو که ازینجا رهها بجابه نشسته دران انجام روز شک حقا بر انکه دل میسر
از مشفق انحرافات انها سبب باخ شده مگر مخلص مرقوم فرموده بدند که اگر انها موافق مزاج نباشد و بلا
برطرف کرده کارها حواله نموده از طلب روزینه نجات یافته شود مخلص برای انکه ده زر و روز
انها تخلل خواهند شد و در خدمت مشفق ذلیل و خفیف خواهند گردید بدستور یکه بوده ند در کارها
دخیل داشته لیکن از انجا که سخت بیکجو حله و شعله مزاج لبداد شوده کرنجی زیاده بر سابق

در هر مقدمه چه با مردم فوج و چه در جواب هم سند از شرارت و شمن با سنوی بود خود بر در دار بهانه های بسیار
درمیان وارند هر چند بجو ... گفته و فهمانیده میشود از طبیعت جاهل خوف بیجا و ترسی که ناشی ... در این صورت
معلوم هم نشد از میشود که این همه حرکات باجازت گرامیست و آنچه برای بیجا نموده اند اینها بجز
مرقوم شده برای پاس خاطر مخلص از راه ظاهرداری بوده الا اینها اجازت باطنی است
که در هر کار مختار مطلق بوده گفته و دستخط مخلص در هیچکار منظور نمیداشته اند چنانچه اینها از
سفاهت ... اینقدر ردی توجه و اجازت گرامی را از طرف خود یافته حرکاتی که اصلا گوارا
نمیتواند شد بعمل می آرند طرفه صحبت است که گاهی دیده و شنیده شد و مخالف بر تمام عمر با این ...
خو گرفته اند خود را قابل معارضه اینها نمیدانند که با ... حدیث هم ... بوده ... از خون جگر
منجر شده باشد استخفاف کارها از حد گذشته انصاف باید فرمود که اگر با مشفق کرم فرما ...
این صحبت اتفاق بود چگونه گوارا میتواند شد در صورتیکه بی اعتنائی ها به مخلص بدین درجه در مزاج
کرام ممکن گردیده که در هر مقدمه از دست اینها العذاب باشد در این صورت برای این کار بهتر کار اصلح
خیالست که دستخط کاغذ هم با اعتماد این بی اعتبار نداشته بعضی محرران اجازت بود که هر جهت
در آورده قبوضات دستخط نموده در کارها مختار و مطلق باشند که قرار واقع موجب ... کلام تواند
تا حال بپاس ... مشفق کرم فرمایند ان بجگر گذاشته این همه حرکات که در انموقع ... زیاده بر این
بار نتوان برداشت نمانده و قریب است که اینها را از کار ... حل نماید باید رساند و بنا بر اطلاع مرقوم
نموده با ... انحال اگر چنین بعمل آید مزاج کرام منغص نگردد ...
در ... مخلص بنا بر نظر خلوص ... خود در باب ... افضل ... میتوان تجدید کلام
تکلیف داده آنچه باید نوشته ... مقتضای ... بی توجهی گفته و نوشته مخلص برابر یک ذره ...
و مقدار نیاورده و مثل نوشتن ... قلم انداخته اند
و اگر گاهی جواب هم چنین ... و استغنای خاطر ... مرقوم شد ...
استخفاف ... الحمد لله والمنة که ...
متوجه احوال ... خاطر گردند و اجازت جاریه کرده ... یاد داشت ...
اولی ... با این همه فکر درست و فهم رسا و مزاج بلند ... مخلص ...

تا وا ...

نادانی بی‌توجهیهای گرامی اعتماد و افتخار بسیار بود و میدانست که اینقدر مرتبه همسنی و یکجهتی و یکرنگی نداشته
باشند و برای هر مهمی که خواهند بود اگر تکلیف مالایطاق هم خواهد بود چه بیم بودن نخواهد شد حالا قدر آن
همه همسنی و مختارکاری و اختیار و اتفاق خود مفصل معلوم نموده در پیش مردم سر از گریبان خجالت
و انفعال نمیتواند برآورد و تلقین خاطر گردید همه الفاظ تلطف و عبارات محبت و همسنی و مختار
کاری و یکجهتی همسنی عقوبت و حرمتها و نکته‌ها و احد دانستن که همیشه مرقوم خامه مشکین میشود
برای نادان فریبی و دل خوش کردن مخلص از راه ظاهرداری است که فی الحقیقه آنها حرفها بوده احوال
مزاج و آنچه مرکوز خاطر است بر نیافته بوده و الا در اصل بویی از محبت و همسنی در خاطر نیست خاص
سعادت بیرون مختارکاری و همسنیهای مخلص چه تمسخر و تضحیک نمیخندند که بر مواعید الهام امور موقوف
و اینقدر دعوی محبت و همسنی کردن و این همه بار گران محبت و شفقت بر سر گرفتن و توقع و همزبانی داشتن
و باریابی بی اعتمادی و ذلیل و سبک شدن از نهایت کندفهمی و نادانیهاست و کدام توقع دیگر
باقیمانده نه هیچ قدر و منزلت و مختارکاریهایی که برابر بلکه هم اعتماد ندارد و جای آنست که وردن
صورتها بر دنیا و مافیها پشت پا زده و گریبان پاره کرده سر به صحرا باید کشید که دیگر روی مردم
دنیا هم … چقلتها شنیده نشود اگر پیش ازین چنانچه همسنی در همه باب منصوص شده
بود به وجه تعمیل … عنایت داشت و کدام بی‌رونقی کارها متصور بود مگر آنکه چون سبک و
ذلیل کردن همسنی از همه صورت منظور مزاج بیباک اندیش گرامیست اینقدر هم قدر و منزلت
بر مزاج سامی گوارا نشد که مردم از مخلص باین واسطه هم خوشدل شوند تصور باید کرد که انجام
کارهای دنیوی وابسته هم و امیدیست هرگاه معلوم شد که مخلص اینقدر هم قدر و منزلت نزد
ندارد که نیک و بد نفع و نقصان هیچ کس از دست مخلص گواهی کدام واسطه و دل …
باشد خدمت و رفاقت بعمل خواهند آورد و در دو رفت کار کدام حقوق خدمت و محبت از
… طور خواهد رسید همه صورت مخلص احوال قدر و مقدار همسنی و محبت و … بالای
گرامی در باره خود خوب دیده و دریافته و تا امروز چه خون جگرها از حرکات ناهنجار مردم
و بی‌توجهی گرامی خورده حالا که زیاده ازین طبع خام تاب تمام … نموده توقع
هیچ تلطف و همزبانی داشته نشود از کمال نادانیهاست تا رضای الهی هرچه صورت بست

من جرب المجرب حلت به الندامه ۞ نواب صاحب مشفق مهربان از فرمای مخلصان سلامت

شرح شوق و آرزوی مواصلت لازم البهجت که زیاده از حوصله شمار و قیاس بیرون است چه نگارد

مقدمات ضروری بعینه چند منصرم از وفات بهجت ... را میکردد که در ین روزها ...

سایه سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق بگردیده برای دریافت نوید خیریت و دلفزا نوید خوبی

مزاج های ذات میمنت آیات روز و شب بردهای دیده بحر دیده ... انتظارات

احوال بوده و مقدمات ضروری بدرون منفتح نشده آمدن آن سخت کوشیهای جان فرسا

برروی کار است و سابق القدر فرصت نمیدهد که بجمعیت و طمانینت نگارش یک حرف سعی نموده لله

تفضل الله این مرتبه کاغذ مداخل و مخارج و فهرست نخواهد آن که مکرر برای ضروریات ... نامه

نجیب نرسیده بمطالعه در آمده باشد تا امروز نوعی رسیدنهای کاغذ این همه مردم ...

نموده نگاه داشته و لقدر مقدور خبرگیری اخراجات هم بعمل آورده خرج کاغذ فرستاده سابق

تصورهای دیگر مهمل مانده و در رسیدن جواب کاغذ حال هم تا حال توجهی که باید مرعی نگردیده لهذا

سخت مضطر و سراسیمه گردیده و نقصان تمام الک از دست داده چه کوششها که در پیش نیامده لله

در باده برین هیچصورت صبر و قرار بدار نداران مشفق مهربان از راه توجهات دیرینه بحال مخلص میرزا

مکرر قلمی فرموده اند که بانتظام حسن نیت و نیکنامی دستبرد سخن مخلص با انتظام نیکنامی دستبرد نیک خود تصور میفرمایند

و هیچ جهة شائبه جدائی در میان نیست و حال آنکه از مقدمه کوششها و سلسله زبانیهای این مردم چه بند

نجیب دلو ... میناید و کاغذ را نجیب ... در خواست انفصال دارد ... تصویرهای دیگر معطل

گذاشته برگز توجهی که مقتضای شفقت و الطاف باشد مرعی نمیفرمایند ظهور اینقدر بیمهری دلیل شفقت

با وصف این همه شفقت و توجهات دلی خارج از احاطه فهم و قیاس است و طبیعت خیریت دوستی عرابت

تمام دارد از آنجا که تدبیرات عمده حالی از حکمت نیست شاید درین توقف هم هزار گونه حکمت

ملکی و مالی مضمر خواهد بود لیکن مخلص درین تعافات سخت در بوطه کشمکش و تقاضای حجمعیت مقدمات

و اینها درین محل ایشان بامعهای طویل و عرایض بحضور انور می نویسند و هم نجیب ... نویسانیده

و ... میناید مخلص خیر ضعیف تا امروز بهر جا و بهر کاری که مامور نگردیده بهیچصورت دریغ مقدمه

الزام نارسانیده و بدنامی نکشیده این مرتبه از منفتح نشدن مقدمه نخواهد ازان هم بحضور انور

افزون گردد

122

اقدس بوده باشد و اعتراض میکرده و این همه خلوص عقیدت و بندگی که در خدمت اقدس بهم رسانیده
بر باد میبرد و به مزاج کلامی مکدر و ملول و آزرده میشود سخت بمقام فریاد و الغیاث است و تغییر از دوات
[illegible] کدام است و بر بندگان دل نتواند رسید برای عذر از فوت کاغذ بامنفعل کرده بقدر بیداحل آنجا
تنخواه ارزانی را که بخاطر بگذرد به بصلاح گرامی مزین فرموده بمجلس اطلاع باید داد و اگر حسب روز دیگر
مجمله بگذرد چون بعمل بیع هم سر دست رسیده هریکی برای خود دستی بالش خواهد کرد و همه کارها ضایع
خواهد گردید با جاری مکرر به تصدیع اقدس را مع میکرد دارین ابرام و ابرام که از راه مجبوریست
مزاج منغص میشود از راه اشفاق در جواب نیاز نامجات مخلص بکرر ایما شده که اگر زر تنخواه بعید
[illegible] بغیره ماه بماه از تحصیل چکله گور را بخدمت میرسیده باشد خاطر [illegible] از تنعیاتی اینجا موقوف
[illegible] تعویض ابنهات [illegible] سوار هندوستانی منعقد [illegible] و طلب تنخواه ابنها از خدمت
کالیه خواهد رسید مخلص باوصف اینهمه خبر که وبد خلقی و بد مزاجی و ناهنجاریهای خان [illegible] مطلق
سر رشته از دست داده سخن شنوی و اطاعت و فرمان برداری ندارد و از ابتدا بر خلاف مزاج را میبرد
میخواست که اگر حالا هم بهیچ جهه رو براه آورده سخن شنوی و اطاعت و فرمان برداری در کارهای سرکار نماید
چرا امور بتعطیل باید آورد چون حالا زیاده بر سابق کجروی و ناهنجاری آن [illegible] باعث استخفاف
کارهاست [illegible] بعمل بمیت فهمانید که مطلق رو براه ما ورده سخن شنوی هرگز فرقه نمی ارزد
ناچار بخدمت تصدیع میدهد که [illegible] بخدمت باید طلبید چنانچه ایما شده زر تنخواه ابنها
ماه بماه از تحصیل چکله خواهد رسید و سواران هندوستانی را بلا توقف بیشتر حسب [illegible] روانه باید ساخت
ضرور بالضرور هرگز درین مقدمه تعطیل بعمل نباید آمد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم
فرمای مخلصان سلامت بعد تمهید لوازم آرزومندی [illegible] کمال سرور با محصور خاطر [illegible] مطالعه نمود
مرقوم رای [illegible] اقتضا نموده [illegible] احوال [illegible] حقیقت [illegible] تنخواه داران [illegible]
[illegible] اینجا افزایش تمام یافته و هریکی پا در رکاب و نعل در آتش [illegible] شعله های جانسوز
که از دهان بر میآرد و از ترشرویی و تلخ مزاجیها دقیقه مهمل نمیگذارد و متواتر رقیمه بدیر
خدمت موفور المسرت نموده انتظار جواب داشت که آنچه مرضی باشد و اجازت [illegible]
اعطای این نواب بلا العمل آورده شود چون نصف انتظار هم متعذر شده [illegible] دیگر اصلا

منظور خاطر بهادر کرده ناچار بقدر چهارم حصه بالفعل از وجه تنخواه ایمردم موقوف داشته بر محالات
جاگیر کرده بر عمال تنخواه دهانیده شد اگرچه شورش بسیار بر عمال اعمال در علاقه‌های محالات از شورش قطاع ضیاع
ایمردم منصوب است و محالات که در سالگذشته بنام ایشان تنخواه شده بود بتاخت و تاراج کشید بجهت شورش و حیف [illegible]
رو بآبادی آورده منظور بود که سال آینده انشاء الله خواهد رفت حالا از بیصورتی بار دیگر بدستور فرار رو و [illegible] خواهند
کلیلی الله‌آبادی ملک منظور حضور انور نیافته اند پاس خاطر جناب نواب معام مجبوریست در صورتیکه بهر وجه حساب بداخل
و مخارج درست میشود چرا نوبت بدین درجه میرسید مبلغ مهدی حرف مهدی علیخان که از طرف توپخانه بردار آن
تنخواه در دست داشت مفاوضه کرامت متضمن ادای زر تنخواه آورده رسانید و شروع بجواب سوال نموده مبلغ
لک روپیه نقد بمجرد رسیدن او در عرض چهار پنج روز سرانجام نموده دهانیده برای باقی [illegible] و مجمعه
در واقع نموده میشد که بموجب رسید آمدنی زر باقی گرفته باشد عقده‌های چند که بر کن صورت استقلال نداشت
همیان علاوه تنخواه داران دیگر را هم با وجود شورش نموده بانی جهانی ناهنجار [illegible] بموجب ضابطه تنخواه دارا
وجه چهارم حصه از مردم توپخانه هم موقوف داشته بر کنه گشتن بنوعی بلکه تنخواه دهانیده میشد در سال تمام
بموجب قسط بندی زرها از دست عامل بوصول رسانیده میگرفته باشد مدت از الله در نظام چون پیشرفت نظام
بمبداء لطف بکمال مسکینی حرفهای است بر زبان داشته و در باطن جناب نواب نفس نجو تحسین [illegible] برا
خدمت رفت یقین که بارباب خدمت شده دفتر دفاتر واقعی ابار خواهد کرد این [illegible] مظلوم معاطره
بلایت داستان جنابت اعلی گشتن [illegible] مسموع نحکمه برای رحمت میرزا بن مهدی علیخان بهادر
سوای ده هزار روپیه تنخواه خود و در وجه تنخواه میرزا نجف خان بهادر بقدر یک لک هزار روپیه هم یافته
نقد سابق یافته اند مبلغ پنجاه هزار روپیه دیگر نقد در [illegible] دهانیده شده در عرض چهار پنج روز بوصول میرسد
تا حال زر تنخواه بدین صورت رسانیده شد حالا که محالات جاگیر لو دیگران تقسیم یافته اگر زر تنخواه
ما شاء الله چند بنوز پیش دل پرسیده والشان ضعف بالی نمایند از راه شفقت منظور نخواهند شد خاطر
گرامی از طرف تنخواه میرزا نجف خان بهادر مطمئن باشد ان شاء الله تعالی تا مقدور رسانیده میشود
در مقدمه پرگنه [illegible] که از راه عدالت در خط رای عزیز القدر راجه رام [illegible] مرقوم گردیده مفصل
بمطالعه در آمد [illegible] اجتماع این همه ترقیم و تحریر [illegible] این همه ملک از سرکار انگریزان بهمه وجوه
مختار و مالک [illegible] اند و مخلص بغیر از متابعت مرضی [illegible] خاطر گرامی اگر دانند معنی بود

زیاده

استعفاف ظاهر هم باشد مضایقه نکرده صورت دیگر مسطور و مرقوم ندارد دیگر وجوهات دیهات پنجمحال ملک تمام
جیکه اگر مسطور باشد مهر کس انها نشود حواله نماید اطلاع نفرمایند انچه نفع باشد و خطاب دیوان در مقام انتظام نظر هم نشده از
نیست و مهر صورت تابع مرضی را امیست لیکن پیشتر از این وصول مقاوضه سابق پرگنه گرا هم در تنخواه رسالة
راجه رام ناته بهادر رو حسام الدوله بهادر و علام بیگ خان بهادر مقرر شده و مردم انها پروانجات
بنام عاملان گرفته بروند اگر این صورت منظور مرتبع کلام است پرگنه مسطور متعلق به عاملان سرکار را امی باشد
به تنخواه از ان مسطور ابتیاع شود و زر تنخواه خود از انجا از دست عامل سرکار دریافته باشد معهذا دیگر هم
هرچه منظور باشد ایما کرده که بموجب آن تا مقدور بعمل آورده شود حقیقت این همه مقدمات مفصل از
نوشته رای عزیز القدر انند رام پنڈت مسبرن رامی خواهد شد نواب صاحب شفیق
در باب ارقعه ها مخلصان مسئله چه نویسد انچه از الدم مهاجرت صوری ضروری بر دل مخدوم والوالی‌ها
بیلاحیا ربیهات با وصف انقدر قرب مسافت که از ین نعمت دلخواه کامرانی ها دست نه پذیرد تصور باید فرمود
که حقیر سرمایه شوریدگی و وحشت خاطر منظر و مشتاق است که او تعالی بیمنیت و فرخندگی ها قسیمه دل
منتو اید زود بسر برد و مواصلت لازم البهجت کامیاب فرخوشی و شادمانیها سازد احوالات رو بدلفا
بعالم الاتصال مرقوم خامه مخابرد گردیده و هم رامی عزیز القدر انندرام پنڈت مفصل الشرح بسط گذارش
نموده باشد در بواله معاتبات مسجت الات در جواب رقایم الاتحاد منتو اثر وصول نمودیه سرمایه انشراح
خاطر سیم تا نیر گردیده در ریافت نوید فتح و نصرت را ارفضل الهی و نصیب اولیای دولت خلافت تربیت
گردیده سجدات حمد و سپاس بدرگاه ایزدی بوقوع ساخت طهور این همه لطیفه های فتوحات نمایان
و اقبال و طلوع نیر نوراید جمال نصرت اجلال بمنصه کارسازیهای تائیدات ایزدی بر جمال است او تعالی
اعلام ظفر جنود هند هایب جناب جهانبانی دو کورستانی را در عرصه آفاق فرقد فرسا داشته
ابواب برقات جهان گشای داسباب بیمنات فرمانروائی بر روی کار روزگار فرخنده اثار معلقان
با بکه بر خلافت مصیر ابد الدهر کشاده و ابالله را دو درانچه خیریت و رفاه خلق خدا و عامه برایا باشد
از حیز قوه بمنصه ظهور در آورد نوح فرمودن نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر مدظله الله تعالی و امیر الدوله
جنرال بارکر بهادر روان شفق کرم فرمایی قدر شناس از الکو ولکر لیف دردن نبوده پاکر موفق مفصل
مسبرن گردید احوال البتجابرین منوال است که مخلص نظر بر تدبیرات سر انجام کارها هی والاحوال ثابت فعل الحمد

بصلاح معاملات تعلقداران شیوراج پور سنبهال دارند و احوال آن بلاد مرقوم گردیده بود چون امیر الدوله
جنرل بهادر که بنا در امصحوب میرزا افضل علیخان پیش کپتان و دبلیو سیمسن برای دریافت مراتب رفته بودند وقت
کاغذ به پور فرستاده جواب و سوال نموده بود کپتان صاحب بعد از ۳ روز جواب خط مصحوب سرکاره بنام
خود بمخلص نوشته فرستادند که وکیل دربار و چند تعلقداران شیوراج پور را اینجا آمده باشند مقصد
باید فرستاد که رو مواجهه همدیگر جواب منفصل کرده داده شود لهذا از اینجا که در صورت فرستادن مقصدی با معتمد
دیگر جواب و سوال بطول خواهد کشید و فرصت وقت باقی نمانده و نظر بر اینکه این مقدمه را بهر صورت انجام
و صلح انصرام شود در وقت منفصل باید کرد بتاریخ بیست و سوم روز جمعه خود از دولتخانه نزدیک گنج کوچ نموده
در همان روز بکاغذ پور رسیده با کپتان صاحب ملاقات کرده گفته شد که اگر تعلقداران مسطور همراه او هستند
تقسیمی که مرضی باشد قبول نماید بهتر است و الا او و شما باتفاق همدیگر به نهج بر دولت اخراج تمام
کپتان صاحب گفتند که ادعای تعلقداران مسطور رفع است اگرچه آنها در مجمع معاملات کرده میدهند
و الا انصورت با امیر الدوله جنرل بهادر خواهیم نوشت در باب اخراج و شدن او تقسیمی از اینجا اجازت
خواهد رسید بعمل خواهیم آورد و بدون ارادهٔ امیر الدوله بهادر صورت مخاصمه و غیره بعمل نمی‌توانیم آورد
چون مزاج ایشان بدین صورت دریافت شد و تعلقداران هم بطلب ایشان حاضر نگردیدند مخلص دید
که وقت بسیار نازک و فصل بیع رو به تیاری و بنگاه آورده و این جواب و سوال ها بعرصه بسیار میخواهد
و وقت فرصت از دست میرود و سر انجام کارها تقسیمی دل میخواهد از دست ایشان نمی‌شود
معتمد تعلقداران مسطور با والده خود که زوجه شمشیر سنگه باشد معرفت معتبران دیگر عجز
و احتیاج از حد گذرانید و بصدق عقیدت و اظهار رعیتگری و مالگذاری عهد و پیمان موثوق نمود
لهذا الصلاح وقت مخلص بغلام حسنخان اجازت داد که برای آنقدر کار سهل چه ضرور است
که بکپتان صاحب تصدیع داده شود چنانچه تعلقداران مسطور برای حمول و لشان تا اتمام بتمام جواب
و سوال دارد و حاضر میشود در مجمع و مجمع رو در روی خود طلبیدند و صورت حمول و لشان و غیره
و آنچه از طرف ما لواجب سرکار در مجمع قرار واقع تواند شد و بهیچ وجه تعرض عارض نشده
کرده بکمیر بند جا مسطور کجا برای کار بردار از معتبر تعلقداران مسطور را که حال و عقد جمیع معاملات بند
او است و را بنعم والده تعلقداران از گجندی پیش خود طلبید که بفضل کارها بشروع نموده

بجا بحکم کا

چنانچه جمیع یابنده‌های معتبر و مهاجنان تعلقه مذکور همراه کجارای بیش‌بین حاضر اند تا حال انفصال نیافته
جواب و سوال در بیست است بعد انفصال این مقدمه که امروز فردا منقح میشود مخلص از کاهیه پور کوچ نموده
بجهه رسیده در لوازم فرق زراعت‌های فصل ربیع و بعد تحصیل مالواجب سرکار دولتمدار که باید نقد هم
میرسانید در یوقت آباد داشتن تعلقه مسطور و جمعیه کرده گرفتن مالواجب سرکار فحص بواسطه برات
است که اگر خدا نخواسته کار بدیر کشید و ازین مصالح فوج و توپخانه که همراه است در یکدو روز منتظم بشوند
برای کارهای دیگر قباحت‌ها دارد و دولت مخلص هم ازین مقدمه تاسف دارد که اینقدر فوج و توپخانه فراهم آمده
و بسبب اتفاق لشکر تو از دوستان مشفق کرم فرما با نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر درین قرب فراهم است
که فاصله چند کروه راه خواهد بود صورت گرفته بمقتضای ... ازانست بواسطه قلت فرصت وقت اخراج او
موقوف بر وقت دیگر مانده بهرصحیح چون درین قلت فرصت صورت برابری عین صلاح وقت بود
اخراج او و توقیعه بر وقت دیگر دانسته شد چنانچه مشفق هم باب اینست نموده‌اند همین صورت مرقوم فرموده‌اند
بالفعال صورت تجمیع مالواجب سرکار دولتمدار کچوک و غیره آنچه باید بعمل آورده میشود برای اطلاع خجسته
این الدنت مفصل مرقوم خامه بیان گردید مرقوم خامه اشفاق شده که از طرف تنخواه‌داران تردد و اضطرابات
بخاطر راه ندهند که زر از خانه خود نداده است هرچه از محالات آمدنی خواهد شد بعد وضع خرچ سپاه
و غیره بتنخواه‌داران خواهند یافت بهمان تصور یکه سابق بعد وضع چهارم حصه بتنخواه مقرر شده است باید رسانند
چنانچه مشفق کرم فرما این معروضات مفصل حواله رای عزیز القدر اننداد آمد شده نموده‌اند مگر از انجا مسرور
گذارش خواهد نمود مشفق کرم فرمایان فی الحقیقت آنچه درین مقدمه مکرر رقم پذیر خامه الطاف گردیده‌اند
میباید نوشت در روز و شب در پیش نظر داشته از تکرار مطالعه آن استفاده‌های معاش و معاد حاصل
باید نمود بهرحرف آن فهرست جریده کارپردازیهای دفتر دانایی است انشاءالله تعالی بعد رسیدن
رای عزیز القدر بموجب التماس شده مفصل دریافته بعمل خواهد آورد ولیکن اگر تنخواه‌داران ضروری مثل
میرزا نجف خان بهادر و غیره یکدام و یا دام از تنخواه خودها کم و کاست نخواهند کرد و تمام و کمال خواهند گرفت
و تنخواه مردم توپخانه تقسیم کرده از حضور انور و از طرف نواب وزیر الممالک بهادر در ... دستخطها
و خطوط داروغه توپخانه بلفظ و مضمون که رسیده و بر مسند بر ضمیر منیر پوشیده نیست در تدارک
شده و پیش خط در جناب تاخیر رسید بعد برای مطالعه گرامی ارسال داشته باید دید که چه رنگیها در پرده غیب

تاکید مرقوم نواب وجه کتابه ها تصریح دارد و سوای آن نخواهد آراست دیگر هم مثل رسالدار المهام بهادر
و میرزا ابو راجه رام ناتهه بهادر و دیگر ارکان حضور که در اند که در برهنه همراه القصه داد و بدلو در حضور
انور بمعرفه بالاواه وردا لوح خود بالا از ایوان و کیوان فراتر جلیکه را اینند که فراغ اقدس استقلال نامه گرفته
از طرف مخلص بکدر و تنغص میکردد و اعتراض ها میفرمایند بغیر ازین اضطرار و اضطراب اصلا
فکر و سعی دیگر نمی طرازد و از دو اتمه اعتبار اضیع حضور انور و بدنامی و نارسای خود لب خوابی دارد
و نه روز آرام خواد داند که انجام انگفارها حیث فرمانه نیرنگ شار و روبیم بداده چه بازها بر روی
کار خواهد آورد مخلص محض تقویت و توجهات اشفاق کرامه اند که دل فرو محمود را که همه از راه
تفقد و لی بالفاظ توجه و عطوفت روح بخش و دلنواز بها میفرمایند که حرمت و نیکنامی و آبرو و حرمت
خاطر مخلص بعین خوشی خاطر و حرمت و آبرو و نیکنامی آن کرم فرمایند اگر این کلمه دو بار الطاف
کرامه انقدر برای جانفزای مخلص بسر با اعجاز عیسوی کار نمی برد طبعیت شوریده از محالات کار دنیا
و دنیا بسیار ملول و بیشتر مکدر گردیده بود خدا تعالی بر عمر دولت و جاه و حشمت کرامه بیفزاید که در
زمانه پرسموم نسیم دلکش روح پروری غیر از سرا الشان تفقد و الطاف اشفق کرم فرمای بر شیدای
تمنای هواخواهان اثری ندارد و ملخص شده بود که مخلص از فرامد اجل و مخارج و غیره ها بعرضه ارسال
حضور انور نموده ولیک هم بحضور اقدس و هم نواب مدار المهام بهادر رسانیده جواب دیگر اولی نموده باشد
آنچه از حضور انور ارشاد شود مخلص بموجب آن عمل آرد مشفق مهربانا اشفاق من این حرفها را اگر
دیگری بگوید و بنویسد مضایقه ندارد از آن کرم فرمای مهربان که احوال سرنوشت من از خط
بیت اکتی مطالعه نمایند و ما فی الضمیر از لفظ سو بداد دریافت میفرمایند نگارش این مقدمات
جای هزار گونه تعجب و استغراب است کدام احوال کاربردازی و رسای فهم و بلند سیرت
و خیرخواهی امور مالی و ملکی ارکان حضور و اعیان خلافت است که بذات بابرکات
آن مظهر الطاف چون روز روشن نیست عرضی و نقل حضور و خط نواب مدار المهام بهادر
که در جواب آمده بود برای اطلاع مشفقی ابلاغ داشته طرفه جواب و سوالهاست که گاهی
دیده و شنیده نشده هرگز تصور مضمون کاغذ مسطور نرسیده و از جواب صاف ابرام نمودند
و حرفها بصرفه که اصلا در وبراه ندارد خود منتشر شود که کارها نتواند شد بر زبان آورده بلیت و لعل

کم ازهمه

گذارش می‌نماید جانبی که رسائی فهم و ذکا بدرجهٔ اعتلا در رسیده باشد تسمید است که ثبت شده اند
کاغذ و انفصال نمودن جواب و سوال‌ها بر نهجیست متعلق که میتوانست که کاغذ مسطوره منظور انور
تحقیقات جواب و سوال نماید و با کاربرداران حضور انور چه تعلق دارد ام علاقه جواب و سوال‌ها
کاغذ چه دارد مخلص برای خوشی خاطر مشفق کرم فرمای کار فرمائی خود را نمی‌تواند همه بلغه ابرام شد
و کرد مبالغه مزاج نموده و فرستاده و الا فعل عقیب میداند در مقدمات اینجا بر توجهی که منظور است
مخلص بیربات از ذوات بابرکات کرامت و شفقت خاطر و تصمیم با تحسن مذکور و مغشوش خاطر دارد
که ذوات منظر فیوضات مشفق مشیر انسب اشفاق از به دل مصروف فرموده احوال هم سرداری بهر یک و در
مراتب همراستی و همت پروری و تفقد و غمخواری و مروت و فتوت و بیداد دل رسیدن توقع دارد
که در مقدمهٔ دنیاوی فرمودن هیچ‌گونه من الوجوه قصور ندارد الهی تا جهان باشد تو باشی کس کو
کامران باشد تو باشی توقع دارد که این همه عقده بطی الانحلال نتوانداران و دیگر جمع
مقدمات نموده که ابرام شده به یمن توجهات مشکل کشائی کرام که شما میخواهید موافق رای عزیز القدر
او مقدمات آنچه گفتنی باشد فهمانیده و منقح کرده زود رخصت باید فرمود که در هر وقت آنچه
باید سامانها البسه
حضرت مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت چه نوع
که از روی دریافت نعمت مواصلت موفور الهمیت چقدر سرمایهٔ بی‌اختیار بهای باطن مشتاق است
کارساز حقیقی زود بر دولت دیدار بهجت آثار شگفتگی بخش بهارستان نما گرداد و الحمد لله و المنت
که به یمن تفضلات خداوند کارساز و موائد توجهات مشفق کرم بخش دلنواز جمیع احوالات مستوجب حمد
و سپاس است و لوبه صحت و سلامت ذوات بابرکات آن مطلع انوار تجلیات قدر شناسیها هر شام و سحر
از جناب اولیای و تقدس شانه مهر از خضوع و خشوع و طلب مستدعی میباشد صحیفه شریفه بهجت انتما
که هر لفظ و عبارت روح پرورش بعنوان کارنامه تفقد و الطاف بود و وصول اشفاق نموده
کامیاب سعادت دیدار بی‌بهای جاوید گردانید و یاد دار اشفاق باطنی دل لازم قوم کلک عطوفت اشفاق گردید
که از رسیدن خط محمد رضا خان و اطلاع بر مقدمه و جمعیت شیرا جیوه مشفق مهربان از کاهنه پور کوچ
فرموده به نجف آباد تشریف آورده‌اند برای عزیز القدر اتند رام پنڈت هم در نجا رسیده است همه احوالات
را مفصل گذارش نموده نظر بر قرب مسافت‌های تشریف آوری کلامی به نجف آباد و ختم ...

گردیده و برای اکثر کارها مستحسن شد مخلص راسخ الاتحاد که جمیع جواب و سوالها بی بهره بی‌ظل گذاشته
محض تقویت ذات اعتماد و اشفاق و الطاف کرامیه و پاس خاطر خاصی مزاج و هاج سررشته رضا و تسلیم را
حبل المتین کامرانیها نموده سینه این همه بار گران و تنگنای نجوا ایران و غیره گوارا نموده بی اینکه
دریچ مقدمه چیزی چرا نماید با حرمت و آبرو و نیکنامی و بتر قیه احوال خود را متوجهات کلامه کرده بموجب
اعلامی ازلی رخصت گردیده روانه اینطرف شد و بنحوه بلرز و مقام نموده اکثر عقده که در بعضی
امور بات برگنه جو بلی کورا و غیره بود هموار کرده داده کوچ نموده بفتحپور سیدا نعاملت برگنه فتحپور
و سواک در بیش است قدری باقیمانده ان را الله تعالی از مقربات اینجا قرار واقع دلجمعه نموده
روانه پیشتر میشود و عقده‌هایی که در کارهای محالات متعلقه کرا و رای ه اتهدرن و غیره
در باب میشود صاف و هموار نموده داده در کردلوری مالواجب سرکار طلب قرار رو داده نیست
نه خواب و آرام و قرار دلتسکین ندارد روز و شب بکمال جد و کد مصروف انکار است باید دید که فضل
الهی چه کارسازی میفرماید و انجام این همه محنت و دلسوزی و غمخواری و احتمال این همه بار گران
نجوا ایران و غیره به برلی نجاتی تحاور نمودی و ردماغ دارند و القربا بر زمین مینهند مدت بسیار
مبتلا زیند درین قلب بداخلت و کثرت مخارج بچه صورت سرمایه اشتراک باطن شوریده میگردد در وقت
در همین آرزو بدرگاه الهی زرخسار بر زمین و دست دعا بر آسمان دارد که در انچه حفظ حرمت
مزید نیکنامی و سرسبزی سخن و رفع ناشی این حشم غفیر و پاس مرضیات حضور اقدس و ارکان و قرب
اعیان خلافت باشد و انجام کارها بچه توانند شد او تعالی و تقدس بکمال فضل و کرم خود
از خیر قوه بعرصه ظهور در آرد و الا درصورتیکه عقل این را قبول نموده باعث تسکین طبیعت
تواند شد نظر نمی‌آید هیچ باقی مقدور بر قدر سعی و جهد ممکن الوقوع است هیچ نوع قصور
نخواهد شد چون این همه بار گران بگفته اشفق مهربان گوارا نموده و اشفق همه وجوه ذمه خود
نموده شریک حرمت و آبرو و مخلص اند باید که نگاه شفقت و الطاف و چشم تلطف و ترحم بالاتفاق
اشفق قدر شناس کرم فرما بهمه صورت حامیه و معاون دستگیر و اشفق حال این شوریده احوال
باشند که غیر از ذات بابرکات کرامیه بالفعال در ینوقت و این زمانه غمخواری که بیرون دل
مخلص بر سد و بجد روی نموده بهمه صورت یاوری فرمایند دیگر حمایت او تعالی بالدهر بسلامت دارد

کرم کن

والا جاها [illegible] بار [illegible] الله [illegible] آرزو
با وجود اعتماد [illegible] بار [illegible] گوارا [illegible] داشته

که بجانب اہل وفا نگہدارد خداش در ہمه حال از بلا نگہدارد والا کسی که از حرکات ... و اشنایان
این زمانه دیده و دریافته میشود ہمه ہا گندم نما و جو فروش اند و در پرده ہم کاسته و دشمنی میکنند و بی سابقه
معامله بالقدر دل گرفتگی و غبار و بی و خیانت باطن دارند و میخواهند که از هیچ وجه انداخته کامیاب
صورت و معنی گویند دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست. اگر توجهات مشفقانه گرامی شامل حال
دعاگوی مخلص ہم شده از مهربانات اصلا از هیچ طرف تردد خاطر ندارد و مرقوم خامه رافت و الطاف شده
که شقه دیگر بتاریخ بیست و ششم این ماه از حضور انور در مقدمه سوار و پیاده های بنده ... بعد حساب که زیاده
بر نگاهداشت شقه های سابق باشد و رقوم سعادت فرجام مهمات ملکی هم از آن مواجهت ... خواهند داد و مطالعه
مخلص خواهند آورد اگرچه مضمون شقه خاص مقام حیرت و محل استغراب است لیکن اشفاق را حصول رضا
و خوشنودی جناب اقدس مقدم بر جمیع امورات است تا بجایی که اگر جان را هم نگار سرکار والا باید دریغ
دشمن سعادت دنیا و آخرت میدانند چنانچه بموجب ارشاد حضور انور اشفاق کرم فرما در سوار و پیاده های
بندهای ملازم سرکار تخفیف نموده گشته مخلص هم از مردم نو نگاهداشت صد سوار را موقوف نماید
ایشان مفصل دریافت اخبر کرده مشفق کرم فرما بهتر کدام بنده هم تنخواه در سرکار آسمانی جاه خواهد بود
که غیر از فدویت و بندگی و عقیدت و جانفشانی در کارهای سرکار والا صورت دیگر تا مقدور منظور
و منظور خاطر خواهد داشت خصوص ذات بابرکات آن مظهر اشفاق را که بجان و دل مصروف بندگی
های جناب اقدس اند چگونه انفعال احکام لازم الاطاعت جناب اقدس منظور نخواهد بود مخلص هم
اگرچه در هر وقت باعتبار زمانه خود را در حساب شمار بندههای عقیدت کیش سرکار والا میتواند
و فی الواقع بکدام استعداد بندگی و غلامی ہمی داعیه فدویت و جان نثاری جناب والا
تواند نمود لیکن خدا بهتر میداند که تا امروز بقدر امکان در تقدیم لوازم فدویت و بندگیها
سرانجام انتظام کارها و لوازم هم تنخواهی و کفایت اندیشی و کارداوری مالواجب سرکار والا
هیچ جهت مجوز قصور نگردیده و نامقدور کفایت و هم لت خواهی ها که در نگاهداشت سوار و پیاده بندگی
وا ... ملک و استمالت رعایا و تشخیص ... و کارداوری مالواجب بعمل آورده دمی از ان تفصیل آنرا
... خود گذارش نموده نفت قبیح میداند اگر کسی خدا را حاضر دانسته کلمة الحق گفته باشد بالفعل هم
نسبت عطوفت تقصیر خواهد بود معهذا از دل خود هم مهربانت حبیب خدا و خلق خدا ... و منفعات

اگر مردم ... با عوارض ... بر خلاف واقع گزارش نمایند مضایقه ندارد و در معرض تحقیق ... که مقصد

سوار که ... شود ... بفضل الهی و ... روزگار اند کدام دقیقه از معاملات مالی و ملکی

خواهند بود دیگر بر ضمیر همه دانان ... مخفی نیست تصور باید نمود که مخلص در ابتدای تقرر این کار لطف ...

سرکار بر همین یکصد سوار و ... پیاده اکتفا نموده سر انجام این کارها نکرده ... و هزار گونه کفایت ...

از تفاوت تاریخ و ملکی در بابت اینها بعمل آورده و الا سابق هم لیل و نهار ... بوده ...

در ممالک بوده‌اند تحقیق باید فرمود که ... مصالح خلق ... این همه کفایت ...

... نموده رفت ... مجلس لب به تحسین و آفرین هم شگفته نکرده‌اند حالا اینصورت مرقوم میگردد

تصور باید نمود که این موسم کدام وقت این قال و مقال هاست فصل ربیع نزدیک و نمایان شد

و در اطراف قرب و دور رسیده رعایا و زمینداران منتظر وقت که اگر فی الجمله هم غفلت ... کار

دست برداشته متصرف شوند و از طرف در هر محال سواران و پیاده‌ها برای محافظت ... داوری

زرها متعین و مامور شده رفته‌اند که هرگز رعایا دست اندازی نتوانند کرد و در نوبت ...

که عمال هر محال سوای ... سالتمام برای چار ماه فصل ربیع پیاده‌های نگاهبانی دیگر مقرر کرده میگیرند

چنانچه اینهم در هر محال بعمل آمده بر این حال هم برای تعیناتی سوار و پیاده‌ها هر روز از هر طرف داد

و بیداد ... و حفظ و احتیاط واقع نمیتواند شد ... نوبت که سواران را که هر طرف کرده شود

چندین قباحت‌ها منظور است که قابل تحریر نیست هر قدر کفایت در باب اینها منظور خاطر گردیده باشد

... نقصان بالواجب متصور است و واقع همچنین است که با وصف بودن اینقدر مردم ...

طرف کارها و ... حالا که هر طرف ... شود خدا داند که چه صورت بظهور خواهد رسید

دیگر داوری ... احوال مردم متعینه ... سواران

و پیاده بود ... که در هر ... آنچه ... تخفیف نموده

شد جمیع کارها ضایع و ابتر و برهم خوانده شد ... لواحق قرار واقع منظور نیست

که ... بحضور ... گزارش ... معلوم میشود که ...

با دشمن و ... که درین پرده کفایت اندیشی میخواهد که ... و در همه کارها و نقصان

سرکار شود مخلص ... آنچه ... قبول میدارد

[illegible] اطلاع

لیکن اطلاع از این همه احوالات ضرور بود که اگر خدا نخواسته در نگاری بی‌نسخه‌ها باید باور کرد او
مالواجب سرکار عقده حایل رود جای الزام هم سندار نباشد و کسی نگوید که چرا روز اول اطلاع نکرده
از حضور اقدس کرد و در همه مدت مشغله‌ها متواتر مسندار کان حضور انور این مراتب را اقرار و واقع نعمیده اند
و اصلاً بر مقدمات عبور پندارند برای نکته بار بلند رموز این مراتب نشد که بس مستتر اشد خلد دری داند
امتیاق کرم فرمایی همه‌دان را و انا هی اسرار المعانی و عقده کشایی این رموز پنهانی تصور نموده اند
که برای رفع پندهای محمد عرب امید و سرانجام کارهای سرکار نشد طول مقال و ملال اراده ندی که در پرده
دارد خالی لکه باشد والا با نگارها چه کار دارد و ملک سرکار و مال سرکار و فوج سرکار هر قدر ار یافته شود
بر طرف کرده اند هر چه متبع و محتشم که از دست مخلص خواهد شد قصور نخواهند نمود بیشتر اختیار مختار
مطلق است تا کی … نوالکتب دوستی مهربان کرم فرمای مخلصان مسند سامع شوق
گرامی مواصلت موفور المیمنت اگر بجزی نمود بر و نحر در آید حرفی از آن بیان نتواند رسید فی الحقیقت
محبت قلبی والفت فطری زیاده از این مقتضی مفوارضهای باطنی سراپا اشتیاق کارساز حقیقی
… از این نعمت غیر مترقب کامیاب سرور نامحصور گرداند مکاتبه شفقت طراز که هر حرف روح پرورش
… منجرهای عیسوی در جنب استین است و رود الطاف معه ساهان جان بخشی و دلنواز …
ارزانی ساخت و بدریافت نوید خبریت … مزاج فرحت امتزاج روح تازه بقالب افسرده درانداخت
از رفعات سامی مطلق امید قویست که تا حال استعمال سموم هم بعمل آمده مشعر مفارقت حرارت که دیده بود
… و تقدیس رود بدولت صحت و شفای عاجل مسرور و مبتهج گردانیده ایدالدهر مسند دارا که در این
هم ملون ذات میمنت آیات مطلع تجلیات کام بخشی و قدر شناسی عارف الحقیقت ابتدا رحمت جهانی
بسان خفادیدگان سیاع روز کار بعد از همه دارالست ثبت نیاز طبیان نمایند مراد
مزاج نازکت ازرده گردند مباد از راه اشفاق ذی جواب مرقومه هم مسندار بیربانچه در تا
محسبیه … انوارات منتعلقه مرقوم گردیده بود و نعمات دریافت نموده این همه مراتب از مقتضیات
لطفیات و توجهات فطری آن مظهر انوار کرم‌بخشی و قدرشناسی است والا مخلص در خور لیاقت
… است انقدر الطاف و اشفاق نمیداند بدان … که ام مخفی نخواهد بود که مخلص …
… از آشنا و بیگانه برای حظوظ نفس و خواهش نفسانی برگزیده است و با عنقا … و مقصود … اهلست

نمیخواهد و کم شده و شکایت احدی بر زبان نیارد و مگر اینکه چون تعلق کاری نامربوط در سر انجام انتظام
آن بر خود ضرور و فهمیده میداند اگر ضرور دانسته باشد که حرف مطلوب مخلص برای خوشی … انجام کارهای
سرکار روا است اگر مردم حمل بر خود غرضی کرده از متابعت و سخن شنوی پهلو تهی نمایند غیر از
استحقاق نصح کارها دیگر چه میتوانند شد کدام دقیقه از همه مدعیات است که خاطر … تعبیر و قطعه
آن عبور ندارد و احقر مفصل نوشتن فضولی میداند در باب معاوضه تغییر مردم متعلقه مرقوم شده
که اگر زر تنخواه اینها از محصل جگله بخدمت شریف نرسیده باشد عوض آن از مردم … حواله
نوشتن … و خوبی … مشغله شده نرسید این معنی دریافت مخلص گردید مشفق کرم فرمای من زر همه
سرکار و ملکها همه از سرکار روانه مشفق کرم فرمای مالک ملک و مختار مختاران تنخواه و تنخواه مردم اند مهر کسی از هر جا
که مرضی باشد میتواند یافت موقوف بر اوقات و الفکار اخیر نیست لیکن … اگر مردم … اند
متعلقه شده باشند و سخن شنوی نمایند برای کار سرکار بسیار … موقع و بجانب اگر مزاج … الواقعه
متوجه اینصورت … اظهار از فهمیده کرده باید … که وقت … داوری ما لواجب … کار …
برای … خاطر و استقلال مزاج … که ذات گرامی ای کرم فرما …
در راه استقیم … الضباط و … تمام دارد و جمعیت … نامی
و خواهش خاطر مخلص بر جمیع امور مقدم و دانسته و محبت و … بی اختیاریست خاطر همه
وجوه جمع داشته باشند مشفق کرم فرمای مخلص هم سخنه رضیه حسن اخلاق و اشفاق و استحقاق
قوائم محبت و اتحاد کلامی را از سالها … خوب سنجیده و فهمیده و دریافته چون
هیچ صورت کامل عیار یافته و لغو … هیچصورت در … دریافت نکرده خود را با وصف
این همه بی تعلقی و وارستگی مزاج که اصلا با … و رکار … ندارد الحمد
گرفتار الفت و محبت گرامی ساخته که … از سررشته … و انحلال …
همین دوام گسستنیهای اشفاق و الطاف دلبستگی به مزاج و … این …
صحرای بی تعلقی را بقید تعلق آورده نعمه … از هزار گونه شکر و سپاس الطاف میدارد …
… سرسبزی … گرامی … روش مصروف … دل نهاد … انجام کارهای … خاطر
هم مسموع شده باشد … که … جهد و سعی … معاملات بگذرد و بفضل الهی

بانجام کارها

128

تا حال کارها همه صورت رو باسلوب و انتظام دارد و زرها بموجب افراط از تنخواها به وصول رسید
و میرسد و در تنخواه مردم واصل میگردد بموجب ایمائی که آمد صورت تنخواه مردم از محالات موقوف
ساخته و مقرر نموده که بر یک بقدر رامد فی زرها از خزانه می یافته باشند و بکار بیرداران تاکید نمود
که چون اکثری از تنخواهداران که بیشتر آمده بودند وصول بسیار یافته اند انها که عقب تر آمده اند
کم وصول آمد همه ها را برابر اورد کرده علی السویه میدهانیده باشند که مابین در میان نباشد عنقریب این صورت
بعمل می آید تنخواهها از محل بهر روز بر سر شش دار زند اتفاق کم فرما ایما فرموده بودند که اکثر تنخواه زیاده از
از محل خواهد رسید موقوف کرده خواهد شد حالا که نوبت بدین درجه رسیده است مقرر کرده شد
که چون این مقربات نوشتن درست نمی آید رای عزیز القدر اننده رام پندت با کاغذ تنخواهداران
روانه حضور گرامی نماید که مفصل بمطالعه سامی در آورده و جمیع مقربات ذهن نشین گردانیده تقسیم که
مرضیه گرامی باشد و ایما [illegible] گردد بعمل آورده شود و متعاقب [illegible] سطور روانه الطاف میگردد و در باب
سواران نوکگاه داشت ایما شده که آنچه از حضور انور بدستخط رسیده مخلص خوب میداند و آنچه آن
مشفق محاله دستخط کرده داده اند مخلص محتاج است که آنچه بهتر باشد و کفایت سرکار خواهد داشت نسخه
و بیرواخته مخلص منظور است مشفق و بدر شناس [illegible] مراتب کفایت اندیشه ها که مخلص در اخراجات بعمل
آورده و می آرد خدا بهتر میداند از جمع و خرج مقرر خواهد گردید کاغذ عمال سابق هم بنظر گذشته باشد
این کاغذ با آن کاغذ مقابله باید فرمود اگر کفایت معلوم شود اند که لله الحمد آفرین مسرور
و خوشدل باید گردانید که زیاده برین آرزوی در دل نمانده در مقدمه این مردم نوکگاه داشت هم آنچه
گفته و نوشته می شود محض برای کار سرکار است والا مطلب دیگر ندارد این مقدمه یقین که از خاطر
باشد انشاء الله تعالی بموجبی که مرقوم گردیده در جمیع امور آنچه اصلح میدانند و خواهند دانست
بعمل خواهند آورد خاطر گرامی مطمئن باشد برای مقدمه میر محمد قلی اضطرار بسیار دارد در روز
بوشنه [illegible] از تلاش و تفحص دقیقه نا مرعی نیست جا بجا مردم به تلاش و سراغ فرستاده شده تا قرار واقعی
تا بیان نمی رسد قرار ندارد نه خواب و آرام ندارد اینقدر تلاش اینمقدمه صرف برای خاطر دارد
میر محمد دیانت [illegible] عملداران بهانه هزار عقده دیگر هم در ضمن انکار میشود راه است که مخلصان [illegible]
تازه و رنگین بر انگیخته بر زبان نهاده اند هر چند از فساد سرشان بد اند [illegible] تقدیم خواهد [illegible]

بعود باطل اجابت استوار است که بسیم آرزومند هم همین مردم بدطینت بکامه بردار رسته ان البقعه سوم

با بشارت جناب مستطاب حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین کرم الله وجهه افراد ابهام نموده حسن الدنیا

والآخرت از جهان بر داشته لله اکبر با فرزندان جناب چنین سابقه‌ها داشته باشد بمقابله بدارد

لیکن مخلص نالیه والله که هرچه خواست هم پیرامون اینجا لالات نگردیده خدا کند که این عقده زود الحال

پذیرد و روی مقربان وجهه العاقبه سیاه گردد

نواب القاب جناب مشفق مهربان کرم

فرمای مخلصان سلامت بعد تبلیغ مراتب آرزو و تمنای حصول کرامت نامه التفات موفور المسرت

که لا تعد ولا تحصی است ملحوظ ضمیر منیر میمنت تنظیر نموده می‌آید بیش از این آنچه باید جمیع معروضات از احوالات

رسیدگی و هجوم تنخواه داران بتفصیل بدیل مرقوم قلم نیاز رقم گردیده بمطالعه در آمده باشد چون

زر بس تنخواه داران از اندازه حساب تجاوز نموده و هر روز در افزایش است و احوال مداخل هم که از

سالهای گذشته خصوصا امسال که چنین صدمات تاخت و تاراج لشکر مخالف هم نیز در قلیل آمده

صورت و آبادی دهات که در نظر در آمده پوشیده نیست و هر کس تنخواه می‌آرد باید در کار خدمت

و ردست می‌آید از شورش و از پرسش دقیقه نامرعی نمی‌گذارد و لهذا مستدعی است که خاطر عزیز القدر را

اندر انجام شدت امور کاغذ مداخل و مخارج و تفصیل تنخواه داران که تا حال رسیده اند مدت

سامی و شاده استمزاج کامی نموده است که در این صورت کدام تدبیر و حکمت منظور است کاغذ ملاحظه

فرموده آنچه مرضی باشد اتمام باید فرمود که بموجب آن بعمل آورده شود رای عزیز القدر از سوختن

تنخواه داران و کثرت سوال اینها که هر روز مکالمه و فساد و سیر او بر در مملکت انقدر فرصت

نیافت که روانه خدمت کرده بالفعل برای تخفیف تقاضا مقرر نموده که به تشخیص محالات

از روی کاغذ مداخل صورت در نظر انداز کرده بقدر چهارم حصه از تنخواه هر یکی موقوف

داشته باقی را بر محالات تنخواه کرده داده شود اگرچه در این صورت تنها تحمل تمام در محالات منصوب لیکن از ایشان

که اصلاح رفع [illegible] بکوشش نمیکشید و هر یکی بصد زبان [illegible] و نغمه سرای داد و فریاد

صورت دیگر اصلا منظور نداشته بر سر پرخاش اند بنا بر اطلاع جلد مرقوم قلم اتحاد رقم گردیده آنچه در بنای

مرضی کرامی باشد زود ایما فرمایند که بموجب آن بعمل آید بتوقف یک لحظه منظور نگردد دولت باد

نواب القاب جناب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد تبلیغ شوق و آرزوی حصول ملاقات مواصلت

المخلص

129

کثیر المیمنت که از حوصله تحریر افزونست کی باشد که از آن جانب بعد از سرمایه استراح خاطر ما از ابتهاج باطن
و ظاهر نمود و مفاوضه عطوفت طراز که هر لفظ و عبارتش هزار معنی به تجدید [illegible] متضمن و مرقوم صدور یافت
وصول رحمت فرمود بسیار بسیار مبتهج و مسرور گردانید رقم پذیر کلک اشفاق گردیده که زمینداران چکله [illegible]
نظلم فرار نموده موجب ایذای [illegible] و متردّدان میشوند که بمحض اظهار این شورش همگی [illegible]
از آنجمله سعی در رفع هنگامه ها میشود و معهذا از کارهای معتبر سرکار گرامی در ینجا رسیده مقدمه [illegible] و غارت
میر محمد با تحقیق نموده [illegible] گرامی اطلاع گردید و تفتیش خاطر را مینشید که زمینداران پرگنه فتح پور
[illegible] و اتفاق همدیگر [illegible] بعمل آورده اند و مال میر مسطور را غارت نموده [illegible]
متعلقه فتحپور است از زمینداران آن [illegible] و میر مسطور نموده اید که
مسافران [illegible] و جانب بزرگ سرکار گرامی است [illegible] فرمودیم این همه مراتب [illegible]
که معلوم آمده مفصل میر [illegible] دار گردید درینوقت مخلص اگرچه باعتبار مردم در انداز [illegible] غرض بکمال
بیخبری و نارسایی ها [illegible] گونه حرکات دیگر [illegible] سرمایه ننگ و عار [illegible] مردم ها باشد مطلوب خاطر ما
لیکن [illegible] بتقدیم بیخبری [illegible] دارد که از چنین مقدمات اطلاع نداشته باشد جواب [illegible] الاشفاق
در مقدمه راهزنی و دزدی سابق [illegible] قوم نموده جا بجا [illegible] مردم [illegible] فرستاده [illegible]
تعاقب [illegible] است و برای تفحص تلاش دزدان تردد و تجسس ها در میان دارد و این نمیتواند شد که
اگر [illegible] از راه خصوصیت حرف های [illegible] ظاهر نموده [illegible] متهم سازد لیکن تحقیق [illegible]
رسانیدن [illegible] یا تحقیق واقعه نشود و با ثبات [illegible] در [illegible] بعد از تحقیق میشود
آنچه بلا فیه و سرزنش های هنگامه پردازان خواهند شد معلوم خدمت لازم المیمنت خواهد گردید
چه ممکن که [illegible] تصور نموده باشد در مقدمه میر محمد هم تلاشی که بعمل آورده و می آرد بر خدای
عالم الغیب [illegible] که در ضمن تلاشهای این صورت هم رفع [illegible] میر محمد [illegible] فایده
های دیگر که مردم تمهدات بر زبان دارند منحصر است با مقدور در همه مقدمه [illegible] خواهند نمود
[illegible] در [illegible] سرکار گرامی از روی تحقیقات واقعه این صورت
را تا بات رسانید زیاده از ذات بابرکات درین زمانه منصف و حق شناس [illegible] و حقیقت فهم
دیگر کیست هر چه بر ذات گرامی تحقیق شد عین حق و واجب است ان شاء الله تعالی [illegible] خواهد دید

اهم تعلقه داران را در قبض نموده بهر وضعی که باید اموال و اسبابی مغروقه خواه مصادره بقید ضبط آن امیر
منتظر … نموده بپرداخت احوال منبر مسطور از سابق بفهمیم … خدا امیر میداند اگر بصورت دیگر
در خدمت گرامی اظهار شود از نیرنگی روزگار بتصور نموده میشود در باب فرزندی صاحبان انگریز عامل پرگنه بنگام
و گرفتار … شدند دارو که … بر کینه مهری نموده برسانند مهیج جهه از تمهیدات غافل نباید داشت که
انگریز بهجری فنا رسانی و بعلت منسوب … خاطر را چه کرده و از گردش فلک و مقام مجوب …
رعایا … مبلغ شش صد روپیه از کوتوال انجا بعلت دزدی … تنخواه داران مصادره
گرفته و فتنه که آن مشفق دفعه اول بکوتوال … زده بود چهار اسپ از لشکر بدزدی رفته و …
از کوتوال … نداشت … مصادره از رعایا و کوتوال مناسب مروت نیست
ابتدا … سرکار فرستاده … از رعایات … نموده … مشفق مهربان … رفته و در
پیش ازین در تمام ممالک محروسه ضابطه جهان بود که اسبابی دزدی را کوتوال جواب گوید و ممنوع قطعه
شده بتعلق بکوتوال است حالا که آن مشفق این ضابطه مقرر فرموده که کوتوال … جمیع بازپرس این معنی
محفوظ باشد … که … بر رعایات و زمینداران باشد مضایقه ندارد هرچه …
… بود اگر برای … تنخواه داران باید فرستاد که …
انها بدزدی رفته و انها را مصادره گرفته … بی تقصیر است …
… نباشد زیاده ایام صحت … باد
نواب … مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گذارش مراتب ارزومندی …
بمقتضای محبت و الفت … دل درازدیاد است … صحیفه
اشفاق انتما در جواب محبت نامه وصول نموده مسرور و محصور … الطاف گردید
که دو نامه بمبلغ هشت هزار روپیه … در وجه تنخواه توپخانه … نواب
… وزیر الممالک بهادر در … مشفق کرم فرما … فرستاده … مخلص وجه تنخواه پنج …
توپخانه … مبلغ یک لک روپیه … بهر شکل که باشد … بعد …
انتظام … حواله نماید که … نزد محمد قلیچ خان بهادر …
مبلغ … قدرشناس … تنخواه رساله نواب … بهادر …

رقم … بهادر

130

راجه رام ناتهه بهادر تا آخر دیگچه بنابر آن کرده بودند که برفع ناخوشی با مسروده باشد نواب […] شفیق مهربان
مخلص مطلع اند بهیچ صورت نامقدور از اینکه مرضهای علاوه باعث ایمائی گرامی قصور گشته این قسم
مهاجن و ساهوکار که لک لک روپیه یکمشت سرانجام نموده دستگردان میدهند درین جلال […] نیست
از همین رسیده کوپال ساهو و تمام جمله از ساهوکاران اینجا باقیمانده است که از جمله وقت ضرورت
پانزده هزار روپیه بغرض سرانجام بمحمه بار روائی میکنند چنانچه بعد بیست هزار روپیه در
همین موسم از ساهوکاران مذکور برای تنخواه توپخانه و بعضی ضروریات دیگر گرفته و داده شد
تند تا هنوز مبلغ مذکور بمشارالیه واصل نگردیده که برای پانزده لک روپیه دیگر رجوع آورد
نموده شود و از محالات نیز با این قدر قسط بندی یا بعد از آنکه قسط منقضی شود چند روز اضافه بر آن
بکار آمده میشود بهر صورت لک دو لک روپیه که یکمشت از قرض و غیره سرانجام نموده بانجام
رسانیده شود متعذر است مگر آنکه وجه یکماهه زر توپخانه از ساهوکار گرفته و داده شده و مبلغ
از وجه آمدنی محالات در تنخواه رساله حسام الدوله بهادر و میرزا و راجه رام ناتهه بهادر رسانیده شد
دیگر هم همین که بموجب اقساط از محالات آمدنی میشود و از این طرف ساهوکار رسانیده میگردد در چند روز
باز از مهاجن دستگردانی نموده بمحصول توپخانه میدهند و هم در تنخواه رساله نواب مدار المهام
و میرزا و راجه رام ناتهه بهادر بموجبی که مرقوم گشته است و مگر راجه بکار دیده و اصل میگرداند کار دیگر تا
بنده خود اگر کسی تنخواه داده و تنخواه مستمری نمیشود و مگر سند زر هیچ و تدبیر بفضل الهی بغیر […] کرامت
از این چند روز تدبیر و سرانجام نموده رسانیده میشود خاطر گرامی بهمه وجوه مطمئن باشد […]
تنخواه داران بدین درجه است که اگر یکطرف جبر کرده نمیگیرند بقدر آمدنی چیزی داده میشود بطرف
دیگر شور و غوغا و داد و بیداد بلند میگردد و حکام با تحمل می آیند چنانچه درین روزها شور […]
تنخواه میرزا […] خان بهادر از قدر روز و شب در میان است که زیاده بر آن متصور نباشد و دیگر
تنخواه داران هم بقدر حوصله و اقتدار خود با از شور و شر تقاضا دقیقه مهمل نگذاشته القدر هیچ
کس […] بر زبان دارند که […] از ان تشریح راست هم […] از صبح تا شب […] دروازه نشسته […] اند
دلنشین در دروازه […] میکنند و میگویند که صورت تنخواه خود را حالا زیاده ازین در بیرون نموده […]
همین روز این پرده را از روی برداشته هر چه منظور داشته باشد […]

تنخواه با مردم باب دمه خود کرده بمهر خود نوشته بدهند که آخر سال تمام و کمال رسیده خواهد
که دو مجموع همه تا آخر سال منتظر بوده زرها موجب قسط بندی میگرفته باشم و در آخر سال آنچه باقی برآید
از شما بگیرم والا بصورت منظور بدارند همین امروز زر نگاه حال و تنخواه دهانیده لیکن برات پروانه
وصول نوشته بدهند که بعد از آن که ازم فرمایند هر چه تقاضا نمائیم و اگر زمانی هم جواب و سوال درست کرده بحضور
آورده زرها بگیرم در صورتیکه امروز این مقدمه را در پرده داشته بصورت علی الحساب بردند
قلیل و کثیر میرسانیده باشد و آخر سال جواب صاف بدهند و زر بسیار حالا حوالی شما هر چه خواهد بود
و یکجا رفته زر تنخواه بگیرم خواهش نیست بدهند که زیاده ازین مقدمه را زیاده برین مبهم وقوف
توانم داشت هر چه گفتنی و کردنی است امروز باید کرد و الا جواب صاف باید داد و پروانجات وصول
نوشته بسپرد باید داشت و اگر این را هم در پرده خواهند داشت آخر سال زر باقی خواهند از شما
خواهم گرفت هر چند اینمعنی بوجوهات فهمانیده شده و ملتمس اصلا اثر نبخشید متخلص از تنخواه و سوال
و صورت تقاضای اینمردم حالتی دارد که نمیتوانند نوشت در کارخانه بزرگ که استغنایی و درد استغنای
اینمقدمه مبهم نظر بهمین حرف است که گره عقده های این بارگران از دست خود برانداخته اند
باید منقح نمودند متخلص چه ضعیف چگونه متحمل اینصورت میتوانند شد صلاح کار خود همین است که
ازین سرابه نفس گذاره باید کشید در آنوقت فی الجمله گرامی منعقص میشد همین معلوم کردند که هر چه
باد اباد اقبال اینمعنی نموده و این بارگران بر گردن گرفته خدا را بحفظ خود خوانده و تا خدا
کاری ندانسته کشتی بدریا باید انداخت چنانچه در نهایت جهانبانی رای عزیز القدر
انداز را بنیاد تماشا شده و هم وعده ها مرقوم گشته کرده که حرمت ها و آبروها و نیکنامی
و اعتبار گرفته و منفکر نشده اینصورت بعمل باید آورد و جمیع مقدمات نمره اتفاق
در بیان است از آنکه در صورت استقبال اینها شرط اتفاق و مصلحت است که اگر خاطر
و مال هم در راه مصلحت صرف شود سر باشد و خاطر باید داشت با جاهای بسیار مضمون کرامی معدوم
بر مبلغ خود دانسته این بار بر دوش بر داشت و میداند که بالفعال اند که معالیات
بیچ الحساب با مردم رسانیده خواهد شد آخر سال هر چه خواهد شد جواب و سوال تنخواه دار آن
از آن شغل خواهند نمود حالا که تنخواه داران طلب این زر از سر شسته از زیر قلم بیرون نشستند همین امروز

میخواهند

میخواهند جواب و سوال منقح و استغراب لیف و هیچ معلوم نمیشود که چه باید کرد اگر کسی درین جهت لوث خواهد داد
لوث کسی نموده پروانه نخواهند مخلص حواله خواهد نمود که هیچ وقت رخصت این مقدمه سلاطین نیز هم ظاهر
نموده اجازت گرفته است تا مقدور خود درین صورت عمل نخواهد داد و اگر کار از مقدور خواهد گذشت
لا علاج است جواب این مقدمه هر چه اصلح بخاطر بگذرد زود قلمی شود همه فهمیده هر جا مهر اشفاق شده که پرگنه
[illegible] ابدر با به چهل روپیه نوکر سرکار است لیکن از اوقات فوجداری نیست که بسیار بی وقوف و ظالم
و خراب کار است کار هیچ منظور نداشته رفاه رعایا و اهالی ملک منظور نیست که رعایا در اندک رعایت
آه میباید و ملک آباد میشود اگر عاملان از ابواب بیجا دست بردارند و زیاده طلبی ننمایند و زر یا نموده
تشخیص بگیرند به عینیت بحال میشود و ملک رو به آبادی میارد و سال آینده مخلص نیز در دو فکر در جمله
خواهد کرد [illegible] کریم فرمایند فی الواقع بی وقوفی و ناکرده کاری و ظلم عاملان آنچه مرقوم میشود همه بجاست
و مخلص او را ازین کار موقوف نماید و سال آینده بلکه سالها سال بدولت توجهات کرامت توقع
اندازد که سوای جمله ملکها و نوکرهای دیگر متعلق کلامی مقرر شود به انتظام و انصرام کارهای اینجا مستغنید
گردند لیکن فی الجمله انصاف ضرورت که مبلغ هشتاد هزار روپیه مال تشخیص پرگنه کراکه مقرر گردیده
و سوای مال [illegible] کار [illegible] خرج خزانه و مهری صد [illegible] و مهری فوطه داری و مهری عاملان
و مهری سایر خرج و مرمت قلعجات و مهری [illegible] دو روپی که مبلغ خطیر میشود بموجب اسامی گرامی
مراتب سالهای وسط اضافه نموده شده درین صورت عاملان محالات مجبور اند و کسی قدرت ندارد
که [illegible] ازین بابت کم و کاست تواند نمود و رعایای تمام محال جمله ازین مهربانی دلی بد
دارند و یقین است که بد نخواهند لیکن بانفعال از وا همه ملال اشتغال هیچ کس موقوف
نمیتوانند نمود [illegible] در پرگنه کرا چون شخصی بسیار [illegible] این همه مهربانی در همین هشتاد هزار روپیه
که زیاده ازین مقدور ندارند بعمل آمده و در محالات دیگر هم تا مقدور هر چه اصلح خواهند [illegible] بعمل
خواهد آورد الحمد لله که رفاهیت رعایا منظور گرامی است بلکه الله ابا رعایا [illegible] فی الاحوال خواهد شد

نواب صاحب مشفق مهربان بسیار کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گذارش مراتب
نیاز و آرزومندی بیان نعمت مواصلت موفور المسرت مشمول عالم آرای نموده بالله مکاتیبه سرآمد
اشفاق و الطاف که عبارت [illegible] رنگین و لبیدا [illegible] و احوال خفگی [illegible] کلامی [illegible] پرده [illegible]

و متصدی سرکار بی فصل باطل نمود و وصول نموده بربادیه دلالت سیاهها تا حالا خبث از راه توجه و لی رقم

کلات عطوفت گردیده که سرکار منزل کرام و در نواحی کار العمل اند چهار لک و سی بیست باقیمانده بقدر بالقصد

لذا رعایا و غیره بخدمت رسیده داد و بیداد بقدر ناله و آه خود ها را بفلک الافلاک رسانیدند

که سامعه روحانیان عالم بالا بسته داده و مزاج عدالت امتزاج کرام ارزنده که برای پرورش

رعایا صد هزار سال باقی باشد از شخص و دل برداشته شده ندامت حاصل شده و بعد تحقیق معلوم گردید که روز

بطرف رعایا لست و عامل کار از شخص زیاده طلب نماید و بر نخواه مرزا نجف خان بهادر اضافه با رعایا

سلوک دارد در این صورت لابدی رعایا معلوم که گاو و خر و زن و فرزند و دستار و جا تا بجان

کرم فرما فی الجمله اگر رشته انصاف و سخن شنوی از دست نرود و اند که مزاج کرام متوجه شده بقول

این معنی بر مضمون سخن کما ینبغی دریافت میگردد که در این مقدمه عمال بیچاره مجبور و معذور خودی

صورت است که در سال گذشته معاملات پرگنه کرا بنجاه و پنجهزار روپیه عاملان سرکار بهزار جد و کد

شخص معه در تحصیل زرها دقیقه از جد و جهد مهمل و نامرعی نگذاشتند و بر سجاول هم الوف هزار روپیه

باقی ماند و حالت رعایا از سختی بدرجه رسیده که در جگر باقی بود نداشتند امسال که این عطوفت معاف

متوجهات کلامه باینکار مامور شد هر چند وقت نمود باقی نماند نمود تحقیق شیعه و جهد متصدیان معتبر

رای استمالت و دلداری رعایا فرستاده و زرهای برای تقاوی دهانیده بقدر مقدور فی الجمله

صورت آبادی بعمل آورده حین وقت شخص رسید منظور نمود که در آنچه باقی واجب سرکار هیچ بانجام

پذیرد و هم رعایا آباد بود بجمع کارهای خود بپردازد در صورت شخص تعلق اند کاربردازان سرکار

کرام ابلاغ امر نمودند که امسال اگر در این پرگنه اضافه نمایان بعمل نخواهد آمد مزاج سخت متعص

و آزرده خواهد شد که شخص مبلغ هشتاد هزار روپیه سوای خرچ سه بندی اینکار بعهده نخواهد چون این

مجبور متصدیان همه صورت تابع مرضی کرامت ناچار شده پاس متابعت منظور داشته با آنکه

رعایا از سختی شخص دل بیدل مینمودند که ایشقدر زر انجام نخواهد یافت مخلص نظر بر استمرار

نرخ لت پنجهزار روپیه اضافه مقرر نموده هشتاد هزار روپیه شخص نموده و لعلقات تفصیل آورده

در تکیه شخص در آمده است بر رعایا دهیه بدهیه و تعلقه تعلقه تفرقی نموده قبولیت گرفته نظر

بهمین صورت که باقی واجب سرکار قرار رفع گردید سبب غلام کرک و خدا شاهد تاکنون باران

راالعبد

را تقید آورده از آنجا که صاحب و را ابتدای تقرر انتکار سوالهای مطالب ضروری بدستخط مبارک رسانیده

در سوالها که رسوم عاملانه و سایر خرج و مرمت قلعجات دستخط کلانتر شد که رسوم تعلق از بابت سوای ندارد و

سوای مال سرکار و سوای عمل نشتم و در جمع و اصل قرا موافق معمول بعمل آرد و سایر خرج مهدی علیحده وارد

و مرمت قلعجات هم تعلق از بابت سوای ندارد در صورت این دستخطها معلوم شد که ما فی الضمیر گرامی جنابها

برای این همه وجوهات رسوم عاملانه و سایر خرج و مرمت قلعجات و غیره سوای مال سرکار مهدی

علیحده بعمل آید چنانچه بموجب همان دستخطهای گرامی مخلص پرداخت العوض عاملان دستخط کرده داد

که سوای مال سرکار بعمل آید بعد از آن از خدمت گرامی تقید و تاکید رسید که وجهه بهته و روپیه‌ها

که بتحصیل در می آید سر بصد بجز و به [illegible] مبارکه باشند و هم روپیه سر بصد وجهه صدهم [illegible] اضافه

نمایند و مبلغ [illegible] در وجهه رسوم فوطه دار [illegible] چنانچه مخلص بنابر استرضای گرامی در تمهیدات [illegible]

چون و چرا از صلح نداشته بعاملان تمام محالات جکله [illegible] که در مقدمه بهته و غیره رسوم [illegible]

بدین صورت [illegible] باید آورد و عاملان بیچاره تا مقدور در تمهید مقدمه [illegible] باید [illegible] دارند

فی الواقع [illegible] تمام جکله [illegible] مهربان قلمی فرموده [illegible] انها

محال [illegible] از آنکه [illegible] استمالت [illegible] آباد کرده و [illegible] نوشته داده صورت [illegible]

بعمل آورده [illegible] بر وقت تشخیص [illegible] همه [illegible] اول بحال بماند در تشخیص [illegible] بعمل آید

بر این حال هم اکتفا نکرده [illegible] و صدهم [illegible] رسوم فوطه دار و رسوم عاملانه و مهدی سایر خرج و مرمت

قلعجات و طلبانه و غیره مبلغ کلی سوای مال [illegible] افتیده [illegible] تمام جکله از [illegible]

[illegible] دارند و تا حال مقدمه بهته و صدهم [illegible] و غیره قبول کرده‌اند و [illegible] و هر روز [illegible]

[illegible] مخلص تا مقدور قصور نخواهد کرد و لیکن آنچه معلوم [illegible] بعمل نخواهند آمد [illegible]

در [illegible] قصور باید فرموده و این همه [illegible] اجازت [illegible] مخلص [illegible]

[illegible] در این مقدمه خطام [illegible] و [illegible] منظور دارد [illegible] از ظهور [illegible]

تازه [illegible] هر روزه [illegible] لحظه [illegible] القدر در گرداب حیرت و [illegible] که [illegible]

و احوال [illegible] گرامی [illegible] صورت [illegible] که بموجب آن [illegible] رفته رفع [illegible]

[illegible] اگر برای مقدمه بهته و صدهم [illegible] رسوم عاملانه و غیره سوای مال سرکار تقید [illegible]

وار مال سرکار شکم پری می‌نماید مزاج گرامی منغص می‌گردید که مجبور نقصان سرکار می‌شود حال‌آنکه پاس مبالغه کرد

این معدودان طلب منحول است سوای مال سرکار چنانچه از مهرهای دستخط نموده و اجازت داده است بعمل آورده تا کنند مطلوبه

از انتش رعایا بکمال بی‌باکی مرقوم می‌شود که طبیعت بی‌اختیار منحول است نمی‌شود انزوا و اعتکاف نموده است نقص است

که هرگاه سوای مال از رعایا اکثر زیاده طلب خواهد شد و دلو بدلو چرا نخواهند نمود و اگر در تحقیقه

از توجه باطن رعایت رعایا منظور است اجازت شود که این همه رسوم عاملانه و مهربانی و ته و غیره منع نماید

مال سرکار بعمل آورده استرضای خاطر رعایا نموده است والاجرا انگلام [illegible] را پیش مردم بدنام باید کرد

بزرگان و عمده‌ها که نظر کرده‌های بارگاه الهی‌اند گوهای خود را گردن دیگری [illegible] عجب و ناحق مبهم

و بدنام می‌سازند مخلص هم اگرچه با انقلاب درین انقلاب روزگار با هم بزرگان دریده حجالت مخفی ساز

در نظرها حقیر است لیکن قابل گفت و شنود هم نیست تا حال با این همه تجرد و بهای روزگار تشخیص خود و

دیگران خود را از دست نداده و نمولند داد و این حرفهای درشت با ملایم زنهار ترجیع گوارا نداد

دنیا چند روز است ابتدا و حال هریکی از ارباب روزگار خوب می‌دانم و خوب می‌فهمم چه ضرورت که بزرگان

آورده شود و اگر مرضی باشد که چون از سالتمام هم همین طرح باقی مانده‌اند از همین امروز الی جهات

تارسانیدن شروع نموده و بموجب نام ساخته این خلعت مفاخرت بلد بگیری نوشانده شود و باز

مبارک و مجالست مخلص نیز از این تلون فراخیهای [illegible] در آورده نفس بر سبعی دارد و همین امر و بعمل باید آورد

تفضلات الهی اجناس ربیع پخته و تیار است تا حال کسی دست انداز نشده هرگاه که منظور باشد

خود اجازت شود که آمده کرد اوری بالواجب نماید مخلص در خدمت گرامی رسیده بمعاملت [illegible] بگیرد

توجهات خواهند نمود مراتب [illegible] الابی ملکا که مخلص از ابتدای شعور بعمل آورده و همین بد نظر دارد

از انقلاب رشتار محتاج با اظهار و تکرار نیست از همین رعایا تحقیق شود که هرگاه خود اختیاری داشت عملی یا

هر یکی چه سلوک‌ها منظور مانده و فلکها چه قدر آباد بود حالا احوال اختیاری خود را بچشم خود معاینه

سر از گریبان انفعال برنمی‌تواند آورد و در همه کارها محبوس مطلق بعجز هرچه بعمل می‌آرد ملفقه و نوشته

انبهمان است زنهار در هیچ مقدمه قصور مخلص نباید دانست و از عیب و از اسباب و دیگر شکایت مفت

ای [illegible] مجهوات متعدد بر که این همه مراتب درین شکل کلام [illegible] هر کس و براه ندارد و از راه

جنت و طینت ای دوستی که با مخلص [illegible] و برای استفسار و نوشته مقصد بدوسته که گوارا انجام آید

از [illegible] مخلص

از متعهدهای سیستار و دست و زردی بالست گرفته اند سراول بر محالات تعین میشود هرگز نمانست و عامل چه
تقصیر دارد در تمام ممالک محروسه بکفاره دزدی بدیه کوتوال است که درشب هرچه گم گردد
دهیست کرد تا او الحال اگر رعایت متعهد بدین درجه منظور کرامیست که با او هیچ مواخذه نباید
کرد همه مشفق مختار اند بعالیجاه نجابت پناه رای حقو مرتبت که شفیع اجمال نواب است شد ندارد که بی تقصیر
بخر اولاد را بر سواران تنخواه دار که اینجا بدزدی رفته اند تعین نموده و نوشته که
در منظور است و باید نمود

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان

سلامت شرح شوق و آرزوی ملاقات موفور البهجت که منتهای تمنای خاطر است از تحریر مستغنی
از آن است از حوصله استعداد بود و همواره بشارت صحت افزون و بیرون گشت از فضل الهی بار بار
می نماید که این ایام سعادت فرجام بنحو لهجت و فرخنده که سرمایه انشراح ظاهر و باطن گردد صحیفه شریفه وصول
راحت فرموده مسرور و مبتهج گرداند مرقوم خامه الطاف شده که نواب صاحب وزیر الممالک بهادر در دفعه
اول بار مشفق ارشاد فرموده اند که تنخواه مردم توپخانه سابق کم و کاست بسرکار اینجانب باید رسانید
که من خود ماه بماه شده و میرسانید باید فرستاد بعد از [illegible] زر طلب باکید شده که موافق تنخواه
مردم توپخانه هر محالی که از جمله کور اینجا هم جدا کرده دهند که عامل از سرکار فرستاده شود اگر از
محال زر [illegible] بیش خواهد رسید شد [illegible] از خزانه ماه بماه فرستاده خواهد شد و تا حال که [illegible] ماه
از تنخواه منقضی شده و [illegible] بکماهه بوصول رسید این تنخواه [illegible] الفعال نقد بلا توقف باید رسانید
و از جات محال جدا کرده باید داد و مشفق جواب [illegible] موقوف بوعده پنج شش روز
گذاشته اند آنچه مخلص خواهد نوشت گذارش خواهد نمود مخلص اینجا تا حال که مردم توپخانه رسانیده
باشد [illegible] کلامی اطلاع داده و از دل در سعی [illegible] تنخواه مردم توپخانه باشد و امیدوار
حضور انور و خورشید مراسم نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر منظور دارد چرا که اگر موافق
خواهش نواب صاحب مشفق محال در تنخواه جدا کرده داده شود درینصورت خلل عظیم
خواهد شد نواب صاحب مشفق کرم فرمای اند که سررشته الطاف از دست توجه نگذاشته تصور
نباید فرمود که در منصب تنخواه از آن تقصیر این سرا با تقصیر است از فضل الهی در [illegible]
نمود [illegible] تا مقدور در [illegible] قصور نشده و کار مخلص همین است که [illegible] متوقع شود و بوصول [illegible]

چه این همه زرها که فصل خریف به تحصیل درآمده به تنخواه داران رسانده شده قدری دیگر از فصل خریف
باقی خواهد ماند تا شروع فصل ربیع بوصول رسیده همین تنخواه داران عاید خواهد شد لیکن این همه تنخواه داران
که از کم وصولی زر تنخواه باشش واو بلاد از بد قصور مجلس هیچ ثبت اگر سررشته حساب ازینجا
درست شده باید مجلس مجبول است و قصور مجلس عاید میشود از روز اول که شروع تنخواه
تنخواه داران شد و بهره انجات تنخواه رسیده بکرات نمیرسد چقدر زر قربان و العیاذ بالله سرزد
که نوشته و معلوم نمیشد که صورت تنخواه از بدو خلقت جمله افراد شمس به تمام دارد و کلیات انعقاد
تنخواه و در تنخواه بزرگ است اظهار آنکه ضرور باشد مفصلات فهم باید نمود که بلا سندی گردد و هیچ شده بود
بموجب احکام کلا نیابه اینقدر مه تحصیل او بهم متواتر معروض داشته جواب اینمعنی تا امروز از حضور انور
و حضرت کلامی هیچ منقح نشده است به سبک کار بموجب آن بعمل آورده به رفع آن اشتباهات معروضه آید کاهی
مرقوم میشود که از شورش تنخواه داران نموشکی نباید کسی بر در از جانه خود بیرون داده است
هرقدر که بد اصل جمله خواهد بود تنخواه داران خواهند یافت و کاهی ایمانی شود که بصورت
د اما سایه همه ها باید دهانند صورت درست که موجب جمعیت باشد و بموجب این راه باید
هیچ نشد و حالا در مقدمه مردم توپخانه بد صورت مبالغه و استقلال تمام قلمی شد و دیگر هم
هرکس که از تنخواه داران رقعه خدمت کرامی اظهار احوالات مینماید همین مضمون با کیفیات
بلیغ در مقدمه تنخواه او مرقوم میگردد و مخلص در تنخواه حیرت و عذاب از دست هیچ میتوانند
که چه کند و چه چاره سازد و بموجب کدام نوشته بعمل آرد که این مجمل بنحوی منقح گردد
و رفع نزاعها هیچ دستداد نتواند شد در همین مجمل کار تنخواه داران و تنخواه روز بروز
خالی و برهم و پریشان است و شورش تقاضای هر یکی از هر طرف علی القدر بیرون و از فراهم
که فرصت برای تمام کارهای دیگر داشت نمیدهد و برای تنخواه مردم توپخانه و قبیله فهد العلیخان
در تنخواه انده بود مبلغ لک دو لک زر روبنه نقد مشارالیه داده شده و هرگاه کسی نوشته
را در جاید او مقرر نموده کفته شده بود بالفعل بطرز خاص الحساب زر که از محال
وصول زر آید میگرفته باشند بعد منقح شدن کاغذ تنخواه داران دیگر آنچه زر تنخواه
باقی خواهد بود بجای دیگر داده بدارد و حواله مشارالیه قبول بکند و در سطور گذشته بر دا نوشته

محمد ...

136

بجهت کلیه رقبه ازان باز چهارده هزار روپیه دیگر آمده در محال مذکوره رها بنده
شده و ده چهار الف هزار روپیه دیگر امروز فردا که قسط می آید مقرر بلاشبهه رسانند
میشود اگر مرقوم گردد و زر منظور بخدمت سامی نفرستید مخلص تا مقدور در تحصیل زر تا
رسانیدن آن به تنخواهداران و اطلاع احوالات سید داخل و مخارج و کثرت تنخواه
هم بحضور انور و هم بخدمت سامی قصور نکرده لیکن اگر کارفرمایان ملک الملک که زمام حل
و عقد کارها در قبضه اقتدار دارند متوجه انتظامات بلاشبهه مهمل گذارند قصور دیگری
چیست و از دست دیگری چه میتواند شد اگر با مروز تنخواهداران بقدر مداخل جمله مقرر
شده میرسید نه زرها بتنخواه مهدل میرسید و چرا نوبت فریاد و نوشتها بهاینجا
در جهت میکشید انکه مرقوم میشود تا حال چهار ماهه دیگر مردم توپخانه رسیده باشد مفصل بحضور
برنگار و مشفق زر دیگر از محالات بوصول رسیده و میرسد همین تنخواه داران می گیرند
بتصرفه بیجائی دیگر ممکن نیست چه بخرج در آید تا حال بهمه بقدر چهار ماهه از سابق و حال بمردم
توپخانه رسیده گشت و دیگر آنچه از محال مسطور آمده فی الحال رسید خواهند رسید و اگر مرضیه
باشد که در نیم صه بهر صورت مبلغ دیگر باینها رسانیده شود انکار نکرده که یازده لک روپیه
بغرض ازین سو کار رفته ارسال خدمت نمایند لیکن در نیصورت خسارت شود و نقصان البته
عاید خواهد شد و معهذا اگر چنانچه باینقدر مبالغه و ابرام در نیمقدمه مرقوم گردیده
از رسانیدن زر تنخواه توپخانه مقدم بر تنخواهداران دیگر باشد مفصل اعلام شود
که از دیگران دست کشیده آنچه از محالات باید بمردم توپخانه برسانند و حصول رضامندی
اعتنا نمایند در مقدمه جدا کرده و اول محالات جمله در تنخواه توپخانه بموجب ارشاد
نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر مرقوم بود که در نیصورت تخلل در بند و بست
مخلص منصور است مشفق کرم فرمایان بفضل الهی از طرف حضور انور مشفق بکرم فرمائی
اولامر و مالک لا یملک لکنه مخلص بهر صورت تابع مرضی را بهمت و خوشی خاطر
آن مشفق مقدم بر جمیع امور میداند صورت تخلل بند و بست سال آن مشفق کرم فرمایان خاطر جمع باشند
و دیگر هیچ نجامیداند و در نیمقدمه هر چه اقتضای مزاج گرامی باشد اولی و اصلح و السلام

برای فرستادن محمد بلیغ خان که ایمان بنده مخلص کرمفرما را الله یار رخصت نموده بود از حضور

رفقه الحال ایشان حضور رخصت باید فرمود چون رای انند رام هم بخدمت رفته اند و احوال

مفصل که از ایشان خواهند نمود بصورت درست که باید فرستاد و نا رجا به یا ایشان شد که بموجب ان

به زر رسانیده شود در مقدمه سعید بیگ خان مکرر بخدمت دلو بیدل نموده اگرچه اشفاق از

اشفاق و ... چنانچه باید درین مقدمه مکرر مرقوم فرموده بود بدلیل چون در ان توقف از طرف ...

فی الجمله التجا معلوم شد مخلص از نادانی خود تصور نمود که شاید حالا بر سر راه بیایند این صورت

را اهمال گذاشت حالا زیاده از سابق کجروی و سرکشی ... پیش گرفته اند تا حال قدر

هشتاد هزار روپیه کثیری زیاده تا آخر سوال نقد از خزانه وصول یافته و حالا که برای عزیز القدر

انند رام ... را روانه خدمت کرده ... سواران خود فرستاده مزاحمت سخت نا مطبوع

بمیان آورده اند که زر اینهمه بدها تید و در هر مقدمه القدر کجروی دارند که هیچ ...

اگر ایشان نخواهند که یک قدم برخاسته بجای خود حرکت کنند جواب های سخت و درشت بر زبان می‌آرند برا

خدا اند ... شده ... الیه را بخدمت طلب فرمایند و اینهمه مردم که از الله آباد در پنجاب رسیده

اند عوض ... الیه منفعه انجا شوند درین باب توجه مشفقانه ضرور ضرورت معلوم خاطر آن مشفق

کرم فرما باشد که زمینداران پرگنه کوبته ... متعلقه بیر محمد ... فرار نموده ... در پای ...

در تعلقه ... و غیره سکونت نموده مرصد شرارت میشود ... زمینداران

پرگنه ... از راه تمرد فرار کرده بهمان طرف رفته اند و هر کس از مردم ... فرار نمایند ...

بهمان طرف ... رفته ... شنیده چون ... در پای ... ممالک ... نواب صاحب و مشفق ... قدردان

نواب وزیر الممالک بهادر ... زمینداران ... چنانچه باید تعمل نموده اند

حالا که بحسب اتفاق آن مشفق کرم فرما بحضور نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر اند در تنقیه ...

... رسانیده جد و جهد موفوره ... اولاد ... عمال ... زمینداران

کنار دریا حاصل نموده باید فرستاد ... جمله ... خواهند ...

... مستحکم کرده باید آید که زمینداران مسطور را از اطراف برآرند

... یافته باشد ... نواب صاحب و مشفق کرم فرمای من

ام در معلوم

131

اظهر آنکه معلوم مخلص گردیده که عزیمت گرامی بطرف الله آباد مصمم است و هرکاره‌ها برای دریافت احوال راه
گذر گذار گماشته اند بتحقیق راه میپردازند مخلص منتظر و متوقع بود که در صورت عزیمت الله آباد از همین
شاهراه عبور بعمل خواهد آمد و مخلص بحصول سرور مواصلت کامیاب شادمانی خواهد گردید
بعد اینمعنی فی الجمله تردد خاطر راه دیده لهذا مصدع میگردد که اگر نهضت رایات بجانب الله آباد
از همین راه محالات شاهراه اتفاق شود موجب کمال شفقت بحال مخلص بظهور خواهد بود و در صورتیکه
مصلحت وقت چنین باشد که از راه دیگر عبور خواهند فرمود مخلص اظهار میدارد که در راه سعادت
دیدار فیض آثار ذخیره کنند از کار انها گذارد بگذارش رای عزیز القدر انداز نماید ثبت
معلوم شد که آن مشفق کرم فرما در مقدمه تنخواه داران ایما فرموده اند که تنخواه میرزا نجف خان بهادر
و حسام نوبجانه مقدم بر جمیع تنخواه داران داشته تمام و کمال باید داد و باقی همه تنخواه داران موافق رسد
داده باشند بعد السویه رسیده شود اینمعنی معلوم مخلص گردیده همه وجوه تابع مرضی است اگر تنخواه
داران پیشتر از این پروانجات تنخواه بر محالات حکم گرفته برده اند و زر تنخواه از محالات تحصیل وصول
نموده میگیرند وقتیکه تنخواه انها از محالات موقوف نموده شود و زرها داخل خزانه کرده بجمیع تنخواه
داران موافق رسد میتوانند رسید مخلص تنخواه انها را اگر مرضی باشد از محالات موقوف میتواند نمود
لیکن بالفعل از موقوف شدن تنخواه مذکور شعله شورش تنخواه داران یکمرتبه بشدت تمام بلند خواهد شد
و مکالمه‌ها برپا خواهند نمود اگر همین مرضی باشد انقدر باید که آن مشفق کرم فرما از همه تنخواه داران سوال
رو برو طلب فرموده استمالت کرده خواهند داد که از این همه شورش بیجا از برای جهت زرها از محالات
بتحصیل رسیده داخل خزانه خواهد شد و همه‌ها موافق تنخواه خود علی السویه زر از خزانه خواهند یافت
بلفظه آن مشفق کرم فرما تعین است که همه‌ها معقول شده اقبال اینمعنی خواهند نمود بدون اجازت گرامی
تا حال تنخواه انها از محالات موقوف کرده نشده زود جواب منقح مرقوم کردند که بموجب آن
بعمل آورده نیم ... رای عزیز القدر مبرهن گردید که آن مشفق مهربان فرموده اند که اگر مخلص از تقسیم
... بهادر را راضی است طلب تنخواه ... البته با آخر و بعض ... رسانده و ... تنخواه
... بخدمت ... باشند عوض خان ... مردم ... از ... منفعه ... رسید
مشفق کرم فرما راضی بودن مخلص از هر کسی که باشد بواسطه اطاعت ... کار سرکار است والله ...

در میان نداز و درز نخواه که مسطور لعبت باشد و تعبیه بنام علام حسین پروانه نوشته ها بنده بعضی چیزها که بوصول
رسید و قدری که تا بقیمت انهم زود میرسد توکیل خامه تو تعیین شود که برآورد طلبنخواه از دفتر درست
نموده آنچه وصول یافته باشد حاضری وصول نموده شده از تولیه بنده بر جواب [illegible] تفصیل نمودن حساب
نخواهد [illegible] خواهد رسانید مرقوم بنده و [illegible] مقبوض شد انشاءالله زود منفعه شد
برای تعیناتی محالات و گرداوری با نواحی [illegible] بسیار بسیار ضرور ضرور باشد جلد تر درین
شفقت بعمل آید کرم فرمایی برای فرستادن حکیم صاحب مهربان میر محمد [illegible] صاحب و بر فرزندی کرام
قصد نموده چون بسیار ضرور است توجه مشفقانه منظور فرموده رخصت باید نمود که احوال مجلس [illegible]
تشخیص [illegible] و تجویز ادویه نموده [illegible] که باید بعمل آرند اینمعنی موجب شفقت کمال خواهد شد
مشفق کرم فرمایی امروز رقعه حضور [illegible] شده روز [illegible] که حسب سکه دار الخلافت [illegible] درخواه
شگف خان بهادر رسیده باشد [illegible] حضور برای مطالعه شریف ارسال [illegible] مضمون در [illegible]
خواهد شد چون از سکه دار الخلافت و سکه گوره انقاوت کلی است [illegible] سکه دار الخلافت
منشود درین باب [illegible] و معلت [illegible] زیاده صحبت [illegible] جواب نوالقاب
مشفق مهربان کرم فرمای [illegible] شوق [illegible] مواصلت لازم الصحبت از حوصله شمار و قیاس
بیشتر افزون است الحمدلله [illegible] مقدمات [illegible] منصب تعیناتی [illegible] کرام [illegible]
صحیفه شریفه بمقتضای عطوفت و اشفاق [illegible] در جواب رقیمه [illegible] خامه الطاف [illegible] شد
مصحوب شتر سوار وصول نموده سرمایه سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق گردید برای [illegible] رفاقت [illegible] بود
خیریت و فراغ [illegible] اجتماع ذات [illegible] صفات که روز و شب [illegible] دیده بجز دید
فرستش راه انتظار بود فروغ افزون کامرانی شد از توجهات [illegible] اشفاق باطنی [illegible] شد
[illegible] داخل و مخارج [illegible] رسید معلوم [illegible] بحضور [illegible] ارسال
ارسال باید نمود که کاربرداران سرکار [illegible] اطلاع [illegible] احوالات مطلع شده آنچه باید بعمل آید
عنقریب [illegible] لشکر نواب صاحب [illegible] الممالک معه [illegible] میرسید امیر الدوله جرنیل بازار [illegible]
مهربان مشفق کرم فرمای همراه [illegible] ارزند اراده [illegible] که [illegible] لکهنو بود
رونق افزای [illegible] شوند بعد [illegible] او [illegible] اینجا جمع [illegible] منقح کرده
خواهند شد

نخواهد شد مخلص بیریا بدریافت این مبلغ الفی سرور و ابتهاج گردید که زیاده بران متصور نباشد
که چون از مدت مشتاق دیدار فایض الانوار آن مهربان و هم انفصال مقدمات ضروری سرمایه هزار گونه
دلواپسی ها میبود این شد خدا افضال نماید که زود در شروع نماید شد بهر طرف مصمم گردیده و بنوبهار
مقدمه گرام سرزمین خجله سرمایه خسارت و نصارت ارسگرا مخلص بیش از ین یک سال
با کاغذ مذکور بکرر ز بلاغ خدمت گرامی نموده بمطالعه در آمده باشد و بموجب نگارش گرامی
قریب پانزده روز شد که نقل کاغذ مذکور برای ملاحظه ارکان حضور انور اقدس بهمین
دلگیر دیار مع فرستاده لیکن چون احوال مزاج کاربرداران حضور انور بذات بابرکات بیانات
پوشیده نیست هرگز قیاس نمیخواهد که صورت کاغذ و مقدمه تنخواه داران از اتحاد درست شده برسید
اینقدر متوقع شد که احوال قلت محاصل و کثرت تنخواه داران بعرض مقدس معلی خواهد رسید
منقح فرمودن اینمقدمات که بدون انفصال آن صحت سورش های جانفرسا شبانه روز
بمرور کارات بدون توجهات شریف تعلق دارد و از شدت تقاضای تنخواه داران بتاسیت عبث
اینقدر فرصت دست نمیدهد که بجمعیت و طمانیت نگارد بکرر صرف سعی نموده الحال تا امروز بوعده نقد
رسیدنهای کاغذ این همه مردم را دلدهی و دلداری نموده نگاه داشته و اینقدر مقدور خبرگیری
اخراجات هم بعمل آورده چون فرستاده کاغذ سابق بصورتهای دیگر مهمل ماند و در رسیدن جواب
کاغذهای حال هم با حال توجهی که باید مرعی نگردیده اینها سخت مضطرب و سراسیمه گردیده
و عنان تمالک از دست داده چه شورشها که در تنخواه بیا ورده اند زیاده بدین نهج بسر
صبر و قرار ندارند مشفق کرم فرما از راه توجهات که در باره مخلص بیریا مکرر قلمی فرموده اند
که پاس حرمت و نیکنامی و سرسبزی سخن مخلص پاس حرمت و نیکنامی و سرسبزی سخن خود تصور
مینماید که هیچ جهت شایبه جدایی درمیان نیست و مخلص بتقویت و استظهار همان الفاظ شفقت و
الطاف ذات بابرکات را در جمیع امور و جامع معاون خود دانسته طمانیت کلی دارد
و بدلجمعی در سرانجام کارها لوازم جد و جهد بجا می آرد حال آنکه از مقدمه شورش و شعله زبانی های
این مردم هر چند بخدمت دلو بدلو مینماید و کاغذ التجا بخدمت فرستاده در ضرورت انفصال وا رد در
پرده های دیگر معطل گذاشته هرگز توجهی که مقتضای شفقت و الطاف باشد مرعی نمیشود با بندگان بقید قلم تو

و بی تکلف با این همه شفقت و توجهات که خارج از احاطهٔ وهم و قیاس است طبیعت حیرت فی استعجاب

دارد از اینجا که تدبیرات عمده‌ها که از حکمت نیست شاید درین توقف هم هزار گونه حکمت‌ها که عائد

و صلاح مضمر خواهد بود لیکن مخلص درین تغافل و سخت در ورطهٔ کشمکش و تقاضای جمعیت ملک و این‌ها

درین محال که کتابت نامه‌ها بی طول و عرایض متواتر بحضور انور مینویسند و هم نخوت ... و استعجاب

مینماید مخلص خیر ضعیف با امروز ... و همه کارها که نامور کرده در هیچ مقدمه بصورت الزام

نارسایی و بدنامی نکشیده اینهمه از منقح نشدن مقدمهٔ تنخواه ایرادات هم بحضور انور اقدس

معروض نامه و اعتراض میکرد و این همه خلوص عقیدت و بندگی تا که در بهبودت الاکثر ...

برباد میرود هم مزاج کرامی ملول و ملول و آزرده میشود و سخن مقام فریاد و الغیاث است و غیر از ذات

کرامی کدام کس دیگر بدرد دل میتواند رسید برای خدا زودتر متوجه شده کاغذها منقح کرده

و نقد در مداخل اینجا تنخواه ایرادات که بنجا طرح ملک زده ... کرامی فرمان فرمود مخلص را اطلاع مفصل

باید داد که این مقدمه بلا درست کرده ... در دیگر درین محال ملک زده ... فصل ...

رسیده هر یکی رای خود کشمکش‌ها خواهد کرد و همه کارها ضایع و ابتر خواهد گردید ...

افزای ... از این اصرار و ابرام که از راه مجبوریست مزاج منغص نگردد و رقم ...

کلک اشفاق گردیده که نظر بر کفایت سرکار والا ... القدر ...

کرامی شده که محرران ... دفتر دیوانی موقوف نموده جواب صاف ...

امانت ... احوالات جمله تعلق با این احقر دارد اخراجات باید بعمل آورد ...

نقصان مال سرکار والا است ... کرامی فرمان مخلص بمجرد مطالعه این عبارت وحشت افزا

الفقدر در گرداب حیرت و استغراب در رفته ... از گریبان تحیر و استعجاب

بر نیامد و هیچ ره بجایی نبرد و اینصورت از چه راه و بچه تدبیر مرقوم خامهٔ اشفاق شده اما از

طرف مخلص قصوری در پاس رضا و مداخلت ... بعمل آمده با صورتی و دیگر مزاج کرامی ...

... احقر با عمال ... تحقیق و تصحیح ... از

مقدمات کاغذ ... کارهاست جمعیت تمام است و تا حال ...

جوابات ... برکات دارد ... کاغذ هم اگر کار کرامی بعمل خواهد آمد

حالا گرچنین ...

137

حالا که جنس مرحوم منتهی ما و جای بی‌تفاوتی و تردد بسیار است در صورتیکه متصدیان حضور انور هم کاغذ باید فهمانید بار هم
دفتر مقابله نمی‌شد و شاید مشتبه شود موجب تصدیق مقالات نکته‌سنجی گردد کاغذ بچه صورت قابل اعتماد خواهد بود
در این صورت چشم‌داشت آن است که دفتر حضور موقوف نشود با نقد رکعت کدام کار عمده تمشیت می‌تواند شد
ضمیر رود انسته متصدیع میشود

نواب القاب جناب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت نعمت تمامی
مواصلت موفور المیمنت زیاده از آن است که به درای تحریر تواند بشد لاجرم از آن وادی باید اگذار در گذشته
بآن شوق ضمیر مشفق نصیر نموده به کلید شفقت نامه الطاف طراز که بر حرفش رایحه فایحه راز گوید کرم تحفه شش حجت در سیاه ما
در حسب و انسب بیش داشته در جواب رقیمه‌ها به وصول بهجت و انبساط نموده مسرور و شادکام گردانند و انبساط
از رو و بهار ابطالعه تجلیات صبح نور آئینه جمال عطوفت و اشفاق مطلع انوار خیر بین خورشید که امر الی
نسخت ظهور اینهمه توجه و کارفرمایی بر حالت بندگان استمال بعاجز بعاصی که خود بلاقابل هیچ کار و خدمت
نمیداند از مقتضیات کرم گستری و قدردانیهای ذات با برکات گردید اولی بیا انیهمه عطوفت
گستر و دست بتوازیها چنانچه دل تحم ستان بلبل آرزو دارد بمعایج ترقیات حالات و کام بر آنی
رسانیده مستلد دارد رنبو المعلوم بدو وشتا رشده که مزاج کرامی فی الجمله تعارضه هوائی کسل طبیعت
دارد و از جهت استعمال منضج و مسهلات متواتر بعمل آمده و نیز طبعیت متوجه اعتدال نمی‌گردید
از در یافت اینهمه قلق و تردد خاطر عاید حال تحم ستدار است نزد لحظه و لمحه قرار و دارم
ندارد و به جناب شافی برحق و حکیم مطلق روز و شب دست به دعای صحت و اعتدال مزاج و هاج آن
و از توجهات والی چشم‌داشت آن است که زود تر بشیر قیم خبر بهجت اثر صحت مزاج طمانیت خاطر
مضطرب باید افزود و رنبو البعد بجمعیت کارهای محالات کراد عنقریب بفتح نور رسیده در کرد او رسیده
مالواجب سر کار رسیده عمی که باید در بیش رود و بفضل الهی زرها موافق اقساط وصول شده تنخواه داران
میرسد از نگارش آن عزیز القدر انتسام پذیرفت بلکه ضمیر منیر که امر حوالی مرقوم بود که زر تنخواه
میرزا و راجه رام ماتهیه بهادر رنجو بی باید رسانید مشفق کرم فرمایان بموجبی اقلام شده کارهای میرزا و راجه
رام ماتهیه بهادر دیده صد اسباب دلشان مقدم تر به جمیع امورات داشته میشود باخته بموجب رسید دیگر
تنخواه داران زر تنخواه بسیار آن سال بر کسیکه آنجا تنخواه کرده باشند بشرط نقطه خواهد رفت
مطلق با نقد و به هیچ جهت قصور ندارد تا حال سوای ده هزار روپیه نقد و تنخواه تمامی به دولت وشالم

مهدی قلیخان بهادر مبلغ یک لک روپیه نقد در وجه تنخواه سرکار نواب نجف خان بهادر به جا مسطور رسانیده
شده و دیگر زر بیرم و عیش بس است که درین چند روز چهل و پنجاه هزار روپیه و دیگر در وجه تنخواه نواب موصوف
بنجیب الدوله البته برسانند چون محالات به تنخواه داران و دیگر مقرر شده بود تحصیل آنجا به تنخواه داران مسطور خواهد
رسید ناچار اگر در رسانیدن زر تنخواه نواب موصوف چند روز پس و پیش بشود انشاء الله بمقتضای اتفاق زیاده
باشد مسموع و منظور نخواهد شد درین ولا بموجب نوشته کارپردازی مبلغ بیست هزار روپیه بسود می گرفت
را پانصد روپیه و مبلغ چهارصد روپیه بابت سود میشوند از آن که نرسیده که با یک سال سود شده داده است
در وجه تنخواه احتساب ... سرکار بمهدی قلیخان داده شده برای اطلاع مرقوم ... شمار کردند
تا فی الحال برای چاره بشود و معاینت شود
نواب صاحب و مشفق مهربان

کرم فرمای من در مقدمه تنخواه داران چگونه که از محصول افزایش تمام دارند مخلص از روز اول در حد
کار نیک قدر مبالغه و ابرام از آن گذارش نمود و هم بموجب مرضی آن مشفق بحضور انور بکر و خدا
تا حضور محصورت منقح شد و همان محمله که روز اول بود روز بروز در تزلزل است آن مشفق مهربان
متقرر باشند که چنانچه از فصل لف زر به تنخواه داران عالی عیب شده است در فصل مع هم همان صور
انفصال این مقدمه بنا در پرده و داشته شد که هرچه وفا کنید باید داشته باشند و طبق این معامله از
بام نباید افگند وقتی که تمام خواهد شد هرچه از مردم باقی خواهد ماند جواب و سوال آن بنده
آن مشفق مهربان است با مخلص مواخذه نیست بالفعل این بارگران بر دوش بر داشته دارند ... شریف
بر ملا گرد و مقدم صوبه باشد تا ماه دیگر نباید برد مشفق قدرشناس فی الواقع این همه مقدمات آنچه
باید بر قوم ملک و در نیست هیچ کس از ارباب روزگار تنخواه داران را از خانه خود نداده است
هرچه در محالات پیدا خواهد شد خواهند گرفت لیکن چون صورت تفرقه هر یکی از ابتدا در بست
بر روز شور و شر انها در تزلزل است انها هم چون برای خود سعی دارند احوالات اینجا را دیده
و دریافته و تمام معامله را کرده اند و میگویند که از مرقوم تماما صاف منقح کرده بگویند درین فصل ربیع حقوق
زر تنخواه داده و مقرر کرده داد تا منظور باشد صاف کرده باید گفت و الا درین لیت و لعل
کسی اقتدار دو روز زر تنخواه بیبایی نگردد و در سرکار جواب صاف بدهند که در تنخواه همین قدر داده بود
دیگر از ما چیزی نخواهید خواست تا مردم بچه در جه میرسند و در سرکار برای طلب تنخواه چه و گفتگو رفته
زیاده
والسلام

138

سر رشته خواهم زد مخلص هرچند خواست که این راز پرده باشد و بر ملا نشود ولیکن چون پرده از
نگار خود و شمار است اینها منتظر بمدار زنند و میگویند تا زرنگه از حضور تنخواه شده قرار داده بودند
که تا آخر سال تمام و کمال خواهند رسانید یا آنکه اینچه تا حال رسانیده‌اند وصول نمود خود نوشته بدهند
که تا بحال چه قدر رسیده و در خورشت پای تنخواه خود نموده‌اند و اگر از اینجا جواب شود بحضور انور با
رفته تقاضای زر نموده گرفته آیند یا وکیلی از حضور نشانی بعمل نخواهد آمد از دروازه بر نخواهیم خاست
و حضور نشانی با ملائم و نرمی پیش خواهیم آورد مخلص در جواب آن هرچند توجهات فهمانید هرگز گوش نداده‌اند
و در گوششان تقاضای طلب است احقر از سوال جواب اینها بجان آمده زین بارگران تنخواه داران
کارپردازان حضور انور متحمل شده از سر خود برداشته نکردن آن مشفق مهربان که داشتند
و اینهمه بار هیچ صورت منفتح نکرده بدوش این عاجز بیچاره نهند بقول شخصی که
آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعه فال بنام من دیوانه زدند — حوصله بلند مشفق مهربان
مستقیم کرام فال ایشان که زیاده از این کارهای عمده بر سر بگیرد مخلص استعداد ندارد
که اینهمه بار گران بر سر خود برداشته با این مردم سوال و جواب نموده مستریح و مستمال تواند کرد اینها
از یک طرف شورش تقاضای اینها روز بروز در جانکاه است و از طرف دیگر رای عزیز القدر اینها در امر
شدت تقاضا دارند که پنجاه هزار روپیه میرزا نجف خان بهادر و پنجاه و یک لک روپیه میشود در وجه تنخواه
حساب نوبنیه بقدر پنجاه هزار روپیه در وجه تنخواه رساله نواب مدار المهام بهادر در دار الخلافه سوم تا اینهمه
بهادر و دیگر عزیزان همین امروز فردا باید رسانید و الا تقاضای اینها از تقاضای دیگر تنخواه
داران شدت تمام خواهند شد و در صورت تعویق مزاج گرامی مشفق مهربان منغص و بدمزاج خواهند گردید
مخلص در طرفه عذاب تقاضای هر طرف گرفتاری دارد که نمیتواند نوشت خود تصور باید فرمود
اندرها از محالات بموجب قسط تو وصول نمیشود دو لک روپیه نقد که امروز بموجب گفته […] سرکار
بهادر نجف خان بهادر و مردم نوبنیه وغیره سرکار رسانیده شود چگونه سرانجام میتواند یافت
[…] شده از سبب […] روپیه که هر […] چند که دستگردان شود بی از […] گرفته
در وجه تنخواه احکام […] تعلقهای آن ده بنده شده سابق فرموده جانب سرکار […] دیگر […] مقدور
نقد رانده محالات که از جاید […] مردم باقیمانده‌اند البته خواهند رسانید مخلص […] خود […]

برفاقت کرام منعقد گردانیده خیال آن دارند که اگر وقتی اتفاق شود در مقدمات صفحات بنده نوشته شود یکجا جمع نماید و

دشمن نسبت زمین و شریک حال بوده لوازم ترددو جانفشانیها بجا خواهند آورد و مراتب آنرا خاطرنشان جان

براى الحال رود چنین مقدمات خود بسر کار فیض آثار بتقاضاهای جمعی از جاهلان سخن ناقهم گردانیده بنام خاص

و عام باید شد چون مخلص میرزا با این مقدمات کاهی خوگیر نشده و حرمت خود را عزیزتر از جان و مال میداند

مگر بموجب تفضیح گردیده و حالا که باز مقدمه بعمل میآید و منافات توجهات و اشفاق است بمعتمدی دیگر اعتماد

نمود که مخلص از محالات بموجب اشتراط بوصول رسانیده حواله او نمیشود و تفصیل اصل و انتقال

نجواهد از آن برساند هیچ نرفته است و صلح بنیاد هر کس که باشد خواهد شد بخود از سوال و جواب

ایمر و هم عهد برائت خواهد نمود مخلص بر بار رسانیدن مقدمه خود معذور است

لوالقاب حسب و مستغنی

مهربان کرم فرمای مخلصان مشفقا مشتاق ما فوق الاظهار است مدفا فنون و طوامیر مطوله که بخشش پذیر

نموده اند شد لهذا بار از مدعا تصدیع میکند و تعداد نفری پانصد سوار که برای نوکرها بر داشت

نمودن مقرر از خدمت گرامی گردیده بموجب اجمالی که شرح سرکاری درباره سواران جمعدار

و غیره قسمیکه مقرر گردیده است هر قدر که مناسب حال هر یکی میدانند صورت سرکاری نموده مد نظر دارند

در تقرری کم و زیاده نموده دستخط میکنند و گاه میدارد لیکن درین قدر قلیل سواران که پانصد سوار

اند اکثر متفرقه محالات هم باید بوداز این صورت قلیل و کثیر که پانصد سوار باشند بهیئت مجموعی

متفرق میکرد و لهذا اسحامی خود تدبیری اندیشیده مقرر کرده که اگر در همان سرکاری درباره

سواران که از خدمت گرامی مقرر بوده آمده در دستخط نمودن درباره سواران ملحوظ

کفایت نموده اینجه از سرکاری بسطور کفایت بر آید موافق جهات و پنجاه سوار دیگر هم شرح بر دو

تعیناتی محالات که بهمراه عامل بوده باشند زیاده از پانصد سوار سطور نوکر گشته متفرقه

محالات کرده بعد در شرح سرکاری درباره که برای پانصد سوار از خدمت گرامی مقرر شده کم زیاد

نمیشود لیکن تعداد نفری زیاده میگردد و موجب نقصان سرکار است و کارها بخوبی سرانجام نمییابد

لیکن این صورت را بدون اجازت گرامی بعمل نیاورده اگر مرضی باشد بتعمیله اعلام گرد و

بعمل آورده شود

لوالقاب حسب و مستغنی مهربان کرم فرمای مخلصان مشفقا مشتاق اگر از شوق

دولت و اقبال موفور المسرت مفصل بر کار در حمل رسانیم و دعا دولت سر ان روز کار خواهد بود معتقد ما

مجرد

محبت درین ایام جدائی سوای طاقت بانتهای نشست کارساز حقیقی هیچه از روی عطای طلب جلوه
بردار از روضه نشیمن گرداند از روزی که انجمن‌ها متوجه خدمت فیض ایاب شدند و این عاجز عجیب
بهجت حصول دولت رخصت هزاران دل گرفتگی‌های طبعیت از لب یاری گردیده بجو بلی آمد
چه‌ها دلالت خاطر که سرمایه شکسته دلیها نشد از آنجا که رسیدن اینجا و سرانجام کارهای ماموره
به هیچ حالت که باشد از جمله ضروریات بود لاچار از الله آباد روانه شده بخیمه گاه که مابین کره او
دارانگر بود رسیدند و نسبت کارهای ضروری و کرداوری مال الواجبی سرکار والا در انفصال
معاملات ذکر در نگار بود مصروف جد و جهد گردیده اگر فالک اقتضای تمانده صورت تشخیص برگرداند
وداری و انهدن و غیره محالات اطراف قسمیکه بعمل آمده از فرد تفصیل مفصل مکتوب
ضمیر منیر از آنجا خواهد گردید با حال ورشتانی جو متصل تعلقه م دایره دارد منتظر معاودت
کرامی بود در نیولانو نید تشریف اوردها بالله آباد و از عین از روی خاطر بود سامعه افروز
مخلص سرایا اخلاص گردیده سرمایه خوشحالی تحویش و شادیها گشت الحمد لله والمنه تا حال دل
همی خواست بعزم خدمت و ضروری مراجعت ولو اکثر امور ضروری و ضروری استفسار اولی
است و با استفسار و رسانید و جمع قرار واقع گشت بدید و رفع شبهه طرفین گردد چه گونه وقت
سرانجام آن حرات میتوان نمود و بمقتضیه تقسیمه منظور خاطر همه دان آن کرم فرما باشد مخلص حضرت
بموجبی که اجازت شود بعمل آرد یک لک روپیه بابت تنخواه مرزا نجف خان بهادر تمام کمال رسیده
شده و بدیگر تنخواهداران هم زر بسیار رسیده لیکن دیده شد از نوشته‌ها بالا عوض المقدور است دوام
نواب صاحب
شده مفصل مبرهن خواهد گشت احتیاج نگارش نیست زیاده
مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت تمنای نعمت مواصلت مع فوز المسرت زیاده از آن که در تحریر آید
تحریر تواند شد لاجرم ازین باید اگر آن در گذشته بکلو و ضمیر منیر تعقیب لطف ضمیر نمو متواتر قایم
الاتحاد ابلاغ خدمت گردیده مرقوم رای منیر اقتضای کرام شده باشد مخلص که از مقام
بارادت حصول نعمت مواصلت لازم البهجت بالله آباد رفته برای این بود چون مدت مدید بی اطلاعی
وبد جلوی ناگردیده‌ای یاران واقع طلب رجوع دلدار نموده و هزاران شکر حیات رسیده بود
خون جگر خورده بود و کارهای متعلقه بان کمینه بی حجبت هر روز ضایع میشد نظر بر انکه تحدید

رفته در دل خود سلامفصلات تا ظهار در آورده اگر تدارک قرار واقعی که مقتضی خوشی حسن انتظامیه و
رونق کارها باشد از آن مهربان بعمل آید بهتر والا از همانجا استعفای انکار نموده پای خود را از میانه
بیرون آرد و مجبور بر چیدن کارهای سرکار نگردد چنانچه قدری از مقدمات معروف نواب علی اکبر خان
مواد شرح بجواب سوال کرده بود و از دور اندازیهای مردم واقف طلب نگاه پرداز که در لباس
... سنج کارد شمشیر مینمایند و این همه عنایت بحالت اینها اگرچه انتهای مراج گرامی را انتهای ... با وجود ...
و منفور یافت و هیچ منقح نشد و بعد از وقت عزیمت گرامی بطرف قرین ایا به و پیش نبود تنبیه قلمی
... فرصت مکابره ایشان اصلاح ندانسته هرگاه آن کرم فرما بدانطرف تشریف ارزانی فرمایند مخلص
منظور آنکه اگر معاودت مسیح در الٰه آباد متوقف باشد کارهای آنجا روز بروز برهم و ضایع خواهد شد
ناچار در ینجا رسیده همان صحبت و همان صورت خود را با انکارها مبتلا گردانیده مصلحت آنکه باید در خوش
سرانجامی با نظهور آورده می آرد و صورت اینست که از ابتدای رسم ورود به اخفر تفصیلاً از آن ... دنیا
اثر و اگر دیده بکوشد قناعت افادت گذاری داشت الحمدالله که از آن مهربان مخفی و پوشیده نیست
محض تفقد و الطاف کرامیه ... ام عطوفت کشیده و از برکات سعادت حضرت پیر و مرشد حقیقی باز داشته
انکار با مور فرمود و هر روز و هر شب در هر خط بلدام تفقد و عطوفت مرقوم قلم الطاف رقم میشد
که در اختیار اختیار انتهای لیست و حرمت و آبرو با واحد هر چه بهتر داند در هر مقدمه نحو دانسته اختیار
بعمل آرد چنانچه مخلص تا وقتی که فی الجمله اعتماد خود سلانفش خاطر گرامی میدانست در سرانجام کارها
فسمیل لوازم جد و جهد بظهور رسانید از خود با ظهار در آوردن اصلاح نمیداند بر تمام عالم
ظاهر است مردمان شعبده پرداز ابهمه بوجهات که از بیرا ابراحوال اخفر نتوانستند دید و تشبهات
... در اندازی و تهمدات لغو و باطل که موجب تشخف باشد القصه بشرح نمودند که مزاج
گرامی سخت منغص و متمزه باشد و این همه اعتمادی که از طرف مخلص در طبیعت لطیف جا داشت
مطلق برطرف گردید وقوع این صورتها سخت ملالت و انقباض طبیعت دارد و نمیخواهد که بی اعتمادی
دست انداز کارها شود و در این صورت برای کار سرکار والا اصلح و مناسب همین است که اگر از
دست مخلص تمشیت کارهای اینجا منظور خاطر گرامی باشد مخلص را در جمیع امور مختار مطلق باید نمود که
تابع مرضی بوضع نمود هر چه بهتر داند بعمل آرد و محتاج خوش آید و صلاح و مشوره دیگران نباشد
...

در این صورت که خدا نخواسته کدام نوع نوعی بالوی نسبت از مخلص دریافت شود و واقع باشد مخلص
به جواب حاضر است و الا اعتماد مخلص اگر در خاطر گرامی نمانده و انچه کاتب گویا یاران از روی صلاح است و منظور باشد
که همین صورت بها باز رسانیدن مخلص با ثبات رسانیده استخفاف باید نمود و درین پرده علاقه انکار موقوف باید کرد
خدا شاهد است که مخلص هرگز با ایشان کلفتی دل البته انکار نیست و هرگز نخواهد بود کارهای فتح
سرکار دولت درین محل برای چه ضایع باید کرد و رفع شر خبرگیری به هر کسی که اصلح باشد حواله باید فرمود
که مخلص با این کند که طبیعت صحبت هرگز دلنهاد نیست و متابعت این نوع تا بقیه عمر هرگز از
دست مخلص نخواهد آمد و در صورت توقف هر روزه کارها ضایع و کینه ها بیشتر میشود و موجب نقصان سرکار است
ضرور دانسته اطلاع نمود دلیل ازراه شفقت آنچه در مقدمه کارپردازان بخشیگری
و وقایع نصیحه مرقوم خامه رافت گردیده که آن مشفق کرم فرما در همه حال شریک حرمت و یکتایی و در نخوت و وقایع
مرضی این نیازمند بوده و در همه شیبی اختیار الله و نظر بر همین تمام شیبها در حضور انور عرض نموده در نگاهداشت
مخلص از برکات سعادت صرف توجهات مشفقانه بعمل آورده و مساعی در جمیع امورات انجام مهمات مطلق
است ساخته و پرداخته مخلص برای استحکام لوازم مهم شیبی و سخن پروری منظور مزاج کرامت اگر
مهمات اعتماد نمیداشتند چرا دفتر دیوانی موقوف میفرمودند در صورتی که مخلص از دخیل بودن عمله
بخشیگری و نصیحه نا راضی باشد نخست اطلاع و هرگاه اظهار اطلاق فرمایند مخلص بنگارها از طرف خود
مردم دیگر نگاه دارد که از آن مشفق با مخلص ظاهرداری نیست هرچه هست از صمیم باطن است این همه مراتب
بموجب ارقام شده لفظ بلفظ معلوم خاطر مخلص گردید و آنهمه توجهات از برکات شفقت و الطاف
و مهر و محبت باطنی آن مشفق کرم فرما کرم بخش تصور نموده در حقیقت بزرگان عهد پرورده قبیله از دل مصروف
استحکام روابط دوستی میشوند زیاده ازین در هر مقدمه با لطف و گستری و سخن پروری منظور عنایت باشد
مخلص با اینکه از کمال شفقت و الطاف کرامت چشم داشت هیچ و توقعات عمده و عظیم مرکوز
خاطر دارد با این قدر کارهای جلیل که آنهمه توجهات مرعی گردد جای تعجب و استیفای نسبت اصل است که بالفعل والله
احقر سواحی باج یکی از نفر دو مرای تف نیست و خود غرضی منغص نیست بلکه هرگاه سر رشته بالعد ازین های
داشته باشند در کارهای سرکار حرکات خود سری و بیفرمانی بعمل آورده باشند بیفایده تلف باشد و اتفاق
کارها بشوند ذریعه تسلیط آن چشم خاص و عام بر خبردار امر و مامور متقابل و بهم از و باشند کدام

تسلط کارها باقی باشد انتصور بینهار ای تسلط و انتظام کارهای سرکار والا انسب قباحت ندارد و فتح تعلیقه نیست
و مزاج اشرف هم از ابتدا این در افشای کارها و مناظره بولع خوب پذیر نشده هر که فرمان نبرد صحبت او فایده ندارد
لهذا حرفی چند از درد دل مرقوم خامه عجز و نیاز شده بود و الا بود رهنما برای مخلص دیگر چه قباحت دارد
بسلطنت تعلیقه بعث سجایه یک کس هم کس نباشند حقیقت بنده نداند در حال الاسمی قدری شنیده و ناکرده یا نیما کامنت در سر رشته تعلیقات
از دست نداده در کارهای خود پروازی و خودسری می‌کرده باشند در صورت انحراف معاشرت خوانده شد اینجا
که از دو خط اشنای معلوم خاطر اشرف قدر یاس کرده که تشخیص مقدمه غزل و نصب امکان خرج مجلس کفایت
و انصورت با تحریر مفاد وجه کرده که اصلا لقب نگذرد بیرامون و هم و خیال کرامی راه نیافته با بربان آورد
چه شد این همه قال و مقال سخنی باران کنج فهم نمیکند کذب و خلاف محض است برای یا نیک غنصر لطیف که امی از جمله
خلقت بنده و شناختن نسبت و نیاز التماس دیده و تجربه های کلی حاصل نموده تلون مزاج و هردم خیالی ندارد
مخلص از این مقدمات متردد خاطر نمی‌شد و اگر شبهه می‌خاطر راه یافته باشد نظر بر وثوق توجهات و اشفاق
کرامی این توهمات را اصلا از دل بیرون برآورده به جمع معروف سرانجام و انتظام کارها باشد
کنی کرم فرما مخلص از مراتب شفقت و الطاف کرامی چشم داشت این است که اگر خدا افضل کنند و مقدور باشد
سوای این علاقه که سبب ارکان های عمده دیگر چنانچه مرکوز خاطر دارد و مامور شده لوازم هم شنیع تعد همه سر
این چه قدر کار است با وقتی که الطاف و اشفاق مع معاون و حامی مراعات احوال هم استدعا زیاد از آثار
از چنین مقدمات بر کسی نه خیال نمیگذرد و نخواهد گذشت و معتمد اکار دنیا همت بر یک قرار نمی‌شد اگر
وقتی مزاج هم استدعا از کدام حرکات ناگوار مردم منغص گردید با طبیعت هم سست گراند بصورتی متوجه احوال نا
دهور دیگر بعلت امید بر کن جای تشویش و اضطراب است خدا کند که خاطر اشفق مظاهر کرامی از دل متوجه
احوال هم استدعا باشد و مراتب نیز رسید سیاه که هم استدعا تصمیم قلب و صفای باطن در خدمت ادراک در سر مسعود
مزاج وهاج گردیده در جه استحسان پذیرد دیگر رحمت آن است از نصب و قسمت است در مقدمه سعید یگانه تعیم گه
ابهام شده تعقل است که بعد تشریف آوردن این طرف مردم هندوستانی را همراه مخلص که داشته خاطر
را همراه خود بالیه اباه خواهند برد و این مقدمه مرکوز خاطر باشد ضرور است شقه های خاص مبارک که در مقدمه
نسبت هندی با اشتیاق رسیده بود مخلص حرف بحرف مطالعه نموده و احوال الذات مفصلات دریافته با رنجند
کرامی ابلاغ نوشته تغیر و تبدیل مردم هندی بر کن مقدور هم استدعا نیست چنانچه ابهامی شده که اگر
بعمل نخواهد آورد.

بجهت نخواهد آورد و تا وقتی که اسباب بندگی مهیا نشود سرانجام کارها از مردم منفعه که احوال متابعت ایشان نوشته شده

است که رفت مخلص متعذر و دشوار است بنابر اطلاع گرامی نویسنده مرقوم مینماید بقسمیکه در عنوان منظور

خاطر گرامی باشد بحضور انور معروض داشته تعهد باید آورد و شنید کسانی از مردم بندگی که مخصوص ایشان بیم از بس

دستخط رسیده بود گفته شده که جاری گردیده برسد و اینده همان نصوتی که بهمت خواهد بود خاطر جمع این

مطمئن شده در مقدمه جهاد نه فی قسمیکه مرکوز مزاج گرامی است بهمه جا که اصلح باشد منفصل اینجا کرده

که هر وقت حالت انتظار باقی نباشد بیشتر ازین در مقدمه تخفیف تکلیف نشده از

نوشته که مرقوم کرده بود آنچه باید مفصلاً بگرامی خدمت مرقوم نموده و توضیح حسن قبح این معنی

بدلالات و براهین صحیح بعمل آورده شاید بمطالعه در بیاید باشد که حالا مکرر در عنوان رقم پذیر

خامه اشفاق شده اصل این است که مخلص را بهیچ صورت از بابی مرضیات گرامی تجاوز و انکار نیست

و با حالت در هر مقدمه هر چه اعلام شده بموجب آن بعمل آورده لیکن در مقدمه نظر بسرانجام کارهای سرکار

فی الجمله تأمل بسیار دارد و آنچه بعقل ناقص اصلح میداند مرقوم مینماید که در هر وقت هیچ موسم تحصیل است

اگر از مردم قلیل هم تقلیل نموده نشود در کار تحصیل سخت قباحت متصور است و خدا نخواسته اگر در باب

سرکار نوبه و بد الزام و نارسائی بر گردن که خواهد بود در پیش سرکار برداران که بهمت اینکار نه

کرده اند و عبارت گمان دارند در هر وقت انحراف تغلط هم بزبان آوردن موجب بهم تصنیع کارها است

بفضل الهی ذات بابرکات گرامی بر جمیع امورات عبور کلی دارد الطاف باید فرمود که مخلص را هم در مقدمه

چنین بی فایده است و برای ایشان تحمل خود مینخواهد بار رای کار سرکار آنچه اصلح میداند مینویسد احوال منفعه

ظاهر است که اگر در محالات تعیینات کرده میشود قبول تمیز نمینمایند و برای هیچکار سختی سنوی نداند مگر همین مردم

بندگی هستند که در سر محالات منفعه اند و هر جا که فرستاده میشود بلا عذر میروند لکن تحقیق نموده اند

کار تحصیل چگونه سرانجام پذیرد مخلص بهر صورت تابع مرضی است و در هیچ مقدمه از بابی مرضی انحراف

ندارد لیکن این همه سخن پرداز نهانها باندیشه بدنامی و الزام آنهمه بر مخلص عاید نگردد هر چه مرضی باشد چون

دیگر اگر ده تعمل توانند آورد در رفع جواب سابقه مرقوم کرده در مقدمه تنخواه توپخانه که مرقوم شده است

الف بالله که در نوعی یکی منفعه و عشره رفع فرض هو کار را دا نموده و دیگر از مهمات جستن گرفته در تنخوا

منظور میدارند خاطر گرامی بهمه وجوه مطمئن باشد کار دنبال نگشته انگلیسی نخواهد خاطر جمع خواه

[illegible]

مشتمل نموده و مکرر تدریج و تدبیر بفضل الهی انجامید مرقوم نموده و درین چند روز تدبیر نموده رسانیده اند سابق مستعد
بعد برقیمه رقیمة الاتحاد شفقت نامه کرامی وصول اتفاق نموده مرقوم بود که در راه‌ها بی انجا مخلل می‌نمود
کرامی شده که مسافران از دیث میرسید و در اکثر جاها دزدی و ذاکه بعمل می آید خبر گیری می نمودند
قرار واقعی باید نمود و در اندک وسعی مخلص رفع این هنگامه میشود انچه اثبات مفصل نگارش خاطرها نماید گردید
فی الواقع در وقت بودن مخلص بفضل کوه راو غیره بلد و جا صورت دزدی بعمل امده از شفق کرم فرما میدانند که مخلص
از دریافت این مقدمات صبر و قرار و آرام خاطر دارد در همان روزها که خبر شنیده شد خود در پی تفحص و تجسس
روز و شب آنقدر سعی است که هیچ قرار و آرام ندارد جا بجا مردم فرستاده در تلاش و تحقیق این نموده اند
که بعضی ازینها انچه کارات نمو کرده باشد بلکه بعضی ازیشان گرفتار کرده شود تا وقتیکه خوب تحقیق شد
باثبات نرسد تدارک نمیتوان کرد انشاء الله تعالی عنقریب این همه مقدمات قرار واقع بتحقیق میرسد
وانچه باید بعمل می آید با تحقیق نمود مخلص خود که قرار واقعی دارد از همین خط کرامی مطلع باشند
بفضل الهی قسمیکه سررشته انتظام درست خواهد نمود که شفق کرامی خوشنود کرده‌ها
نوازش نامه مهربان کرم فرمای مخلصان مشتمل بر شوق ما فوق التحریر ارسال فرموده بودند و تقدیم نیز بفضل و کرم
خود بکمال صحت و عافیت و مسند ... و ... دیدار راحت آثار که عین آرزوی خاطر حزین
است بار بهایت بجلوه ظهور در آرد احوال رفعت و عوالی مرتبت کرامی قدر رفیع القدر فضائل علیجاه
بخوبی کرامی مفصل رسیده باشد که مخلص را بتدای تقرر انگارش الله با شهرار عنایه و اصرار از
لکهنو بنوش خود طلبداشته بودند الله چون احوال نوکری و شرح در باب اینجا دریافت نمودند فراخور
احوال خود نداشته در امدنها اهمال داشتند مخلص حسب برای کار سرکار والا رفیق نمودن این قسم مردم می آید
ها را غنیمت میدانند و هم از قدیم از دولت ایشان رفاقت و خدمت ها بعمل امد نظر بر همین مکرر نوشته
فرستاده و دلجمعی نموده باعث امدن اینجانب و تشکیک الله در اینجا رسیدند سواران که همراه ایشان امده
بودند سررشته نوکری ازینها درست کرده و داده لیکن کارپردازان سرکار فرد در باب ایشان را بدون
اجازت جاری نمیکنند و میگویند که شفق مهربان در دفعه جاری کردن فرد در باب ماشاء الله و چند لوار
انکه عیوض بود نیز ما نعت فرموده اند ازین جهت موجب حیرت و رستوا به جهت استدا کرده و بر اعتماد
کارپردازی و مختار کار حیرت خود بسیار بسیار وجد و جهد نموده با کارپردازان سرکار بهاجت گفته شد
کم انصورت

از ینصورت مناسب نیست که سواران عیوضی را بانفعال جاری نمیکنند خوب بوقت بعمل خواهد آمد لیکن شخص را
که بچندین مبالغه و ابرام از ینقدر مسافت دجمع نموده طلبیده باشند باسم و وعده ها در میان باشد و سواران
همراهی او نوکر شده باشند فرد در بابه او که جاری نکرده خفیف موجب تذلیل و استخفاف است و دیگر جهه اعتبار
اینجانب پیش مردم باقی نمیباشد اینمعنی بار بخدمت سامی نوشته اجازت گرفته جاری کرده بدستور بعمل
نیاوردند چون هر روز از روی عار الیه خفیف کشیده میشود و از انفعال و خجالت چشم وا نمیتواند شد
ناچار خود بار امنچه مت تصدیع میدهد که این همه سواران و پیاده ها وغیره که هم سفدار نوکر کرده و عیوضی وغیره
بجهت از دار بعد او نفری بشرح در بابه مفرری بیرون نیست اتفاق در نتیجه خود انصاف فرمایند که از
سر رشته نوکری مشار الیه درست نشود و بر خاسته بروند چقدر موجب خفت و خجالت اینجانب است اکنون توقع
که انیمرتبه برای جاری کرده دادن فرد در بابه مشار الیه بکار پردازان اجازت مرقوم گردد که مطلق بدون
توجهات گرامی پیش مردم از بی خفت و خجالت بر آید اگر وجهه در بابه مشار الیه سابق و دو سوار خواهد بود مبلغ مذکور
از وجهه مشروط خود ماه بماه وضع کرده بسرکار خواهد رسانید لیکن اینهمه خجالت و انفعال و تذلیل که در تمام عالم
موجب تضحیک خاص و عام است در اجراء این مختیار کار سرکار اناید فرموده بهر صورت که باشد انیمرتبه در همه
تعلیل توجه کنند ضرورت است چون قدر مختیار کارهای خوب دانسته است انتقام تقصیر رهنمایی بعمل
نخواهد آورد فقط

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای من سلامت درباره تمسک تعلقدار از
شیو سلاحیور که از راه تمرد و بدکرداری در ادای زر قسط همواره مسر نجه داشت که شمال او فی الجمله
ضرور داشته سواران و پیاده های ملازم سرکار و توپخانه و محمد رضا بیگ خان را با بتالین و تلال محمد خان وغیره
ملال وغیره را بر سر آن بدسرانجام فرستاده که رو براه آرد و تمرد الامحاصره نموده اخراج کرده آید نامبرده
وکلا را از سر ناله اول جواب و سوال وارسیده که موجب دجمعی نمود پیمان او ردید بازیافت اینمعنی غلام حسن خان
را تاکید نوشته که وکلای او را جواب داده و مجری وقلعه نمایند با هم زد و خورد نرسیم و به تنبیه الست مهر سام
نامبرده حسب اخراج خود مسلم داشت قرار داده بود که بکار رانی وکیل معتبر او که جات و عقد کارهای تعلقه و غیره
بدمه او است در حوالات سرکار باشد و قتیکه همو کتاب نواب سرکار از رعایا به تحلیلی و استحکام تمام درانجمله
دجمعی توان شد کرده بدید بکار رانی مسطور را گذاشت نموده اند ازانجاکه فصل ربیع رسیده و کشت و کریان
رسیده واخلاص رویت تحلیلی او مرده وقت فرصت بود که محاصره قلعه شیو سلاحیور نموده اخراج کرده اید

بعلام حسین خان نوشته شد که بالفعل بهمین صورت درست کرده کجارای در حوالات که قسط جمعی آن نیز بموجب [illegible]
رعایا در انچه د جمع قرار واقع باشد درست نموده بگیرد و اخراج او را موقوف نماید وقت دیگر گذارد
انشاء الله تعالی بهمین صورت از تعلقه‌های دیگر هم که فی الجمله تو بی تفاوت در روماخ وارید جمع
مالواجب سرکار درست کرده میگیرد دیما بر اطلاع مرقوم نموده
نواب صاحب مشفق مهربان
کرم فرمای مخلصان سلامت شوق ملاقات صوری و الام مسافرت ضروری زیاده از انست که بدین ایجاز
بیان تواند شد لاجرم بگذارش مطلب تصدیع مع افزاید شفقت نامه عطوفت افزا ملفوف خط موسوم
را به عزیز القدر انند رام سبدت با قطعه شقه حضور میمنت گنجور وصول نموده مسرور گردانید مضمون شقه
سطر بیست از این هم مرقوم خامه الطاف شده بود و حالا مفصل مبرهن گردید جواب آنهمه ارشاد
حضور انور همانست که آن مشفق مهربان کرم فرما نظر بر وفاق و انتظام مالگذاری امور سرکار دولت ابد مدت
ازین جناب تقدس عرضی نموده اند قبل ازین از نوشتجات کرامی دریافت شده بود که حسب ورود بالفعل
در تعلقه ... تفحص ازمضمون این مراسله سراپا اشفاق ملحوظ شد که نواب صاحب و مشفق مدیر الممالک
بهادر و امیر الدوله حسب مطالب بهادر بطرف تنگ موتوح فرمود و آن مشفق مهربان هم به تنگ تشریف مع ابر
چون تنگ مجموع اجیور مفاصله چهار کروه دارد و فوج ها را کمی نیست اگر تشنه رسیداران هر گونه خاطر
خواهد بود مخلص هم بجا مجمع و سبوراج بور رسید اگر ضرور خواهد بود ان مشفق مهربان خود تشریف
خواهند اورد انهمه مراتب مفصل معلوم استدار گردید مخلص از ذات با برکات کرامی خصوص
شفقت و الطاف بسیار دارد و انتظام و انصرام این همه کار القدر که هست همین توجه و اشفاق
ذات فیض حسنات ان مشفق قدرشناس است حقیقت اینجا بر همین طور است که دیروز در بارهٔ ... مقبور
تعلقه ... اجیور اظهار ... نموده جواب و سوال معاملات ... که کجارای کار ... از تعلقه
در حوالات شد و جمع ... مالواجب سرکار والا در انچه که د جمع ... شده از رعایا کرده بود مخلص هم
نظر بر ... وقت این صورت قبول نموده بود که بالفعل ... مالواجب سرکار والا نموده
اید و ... موقوف نموده وقت دیگر باشد چنانچه در مراسله پیشین این احوالات مفصل مرقوم نموده
در ... نوشته غلام حسین خان رسید بتعلقه ... صورت حوالات کجارای قبول ... بموجب ...
... جواب و سوال معاملات ... محاصره قلعه ... نموده ... مخلص ... در بارهٔ ... امروز که
بشنوم ...

بیست ۲۲ دوم اینجاه روز پنجشنبه با پیش‌خیمه خود از روانه قصبه سور نموده صبح روز جمعه هم بر سر مقصود سور کوچ نمودند
و بعلام حسن خان نوشته فرستاده که اراده محاصره سهسدی بکرده بجمع افواج سوار و پیاده بندیکه توپخانه و محمد رضا خان
و لال محمد خان و دیگر جمیع مردم از سهسدی کوچ نموده متصل شیوراجپور دایره بسازد عنقریب مخلص هم میرسد
باتفاق محاصره قلعه شیوراجپور بعمل خواهد آمد چنانچه مخلص فردا که جمعه باشد به سور دایره میساید و از آنجا یکگاهه نور
رسیده کپتان و بیست سی سوار رسالن ساله بلتن رفیق خود دست ارکان بهیه پور شیوراجپور میرسد و در پنج منه
علام حسن خان هم از آنطرف با فوج خود و جبر شیوراجپور خواهد رسید و باتفاق یکدیگر محاصره قلعه نموده خواهد
تفاوت سرکار تا پنجم واقعی نیز اخراج کرده خواهد شد بعد رسیدن شیوراجپور حقیقت مفصل آنجا
گزارش مرقوم خواهد نمود و لشرط ضرورت توپها و بلتن سرکار بنواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر بموجبیکه
مشفق نوشته‌اند طلب خواهد داشت بلتن و توپهای مذکور مستعد و مهیا باشند که بمجرد رسیدن نوشته مخلص جلد
تر روانه شده برسند ا نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت گذارش تعلق شوق
و کشف از روی حالت ملاقات بحدی است که از احاطه وهم و قیاس خارج است مگر فضل الهی کرم بخشی و کار
سازی نموده ازین نعمت غیر مترقبه قوت‌گیر جامعات شادمانیها فرماید بیشتر ازین رقیمه مشتمل و متضمن احوالات
رود دلو و توجهاتی که در سر مقدمه بعمل باید آورد مرقوم خامه سار گردیده بمطالعه شرف اندوز گردیده باشد و بنواله
مکاتبه لطف انتما تحریر بیست و دوم ماه ذیقعده در جواب رقیمه مسطور وصول نموده جمیع مقدمات چنانچه مرقوم خامه
الطاف شده بلفظ بلفظ مفصل دریافت اختصار از دید فی الواقع آنچه مرقوم میگردد بهمه بیک شی صرف جرات طبیعت
بهمرسانیده‌اند بحد که پاس حرمت و عزت و نیکنامی ها منظور و ملحوظ داشته باشد در چنین مجهله های
بی‌سر و پا که هیچکس سخن شنوی ندارد و سررشته حساب مطلق منظور نیست اگر استغفای این معاملات کرده
حفظ حرمت خود نماید چاره دیگر ندارد توقع جم‌جانیت او تعالی و تقدس که ذات بابرکات آن مشفق
خود پرستانی درین زمانه از جمله مواهب الهی و دستور العمل جراید کاردانی و کارشناسی است بمقتضای
نامی اندیشی و روز بینی ها آنچه بعمل آید و پیش آید کما هی بیش طاق دانش و بینش میتوان نمود خداوند حقیقی
ابدالدهر سلامت داشته قسمیکه تمنای خاطر دوستان بلجحت و بلاریب است بعمر فحواه فایز گرداند در مقدمه
نحو ابدال آنچه مرقوم بود مفصل دریافت گردید واقعه ایست که زر از خانه خود نمیتوانند داد و آنچه از
محالات حاصل خواهند یافت مگر آنکه بدون فیصله این صورت اگر کسی هم وصول نیست و کلیه زناده

گرفته برد بموجب التماس وداد و ولا کرده بنام مبارک رسید مخلص درین امر مجبور است که رکی بمیمنت توجهات گرامی مخلص تعلق است

تفضلات الهی مجمع وجوه انتظام یافته دارد تشخیص محالات بهمه بعمل امده رعایا راضی و ملک اباد و زریکه از فصل خریف

متحقق شده بود فقط بمعرض تحصیل در امده و قدری دیگر که باقیست تا عرصه شروع تحصیل فصل ربیع بوصول میپیوندد

لیکن از جمله انچه خواندار آن را از بداخلات و محاصلات انجا افزایش تمام دارند و صورت که منفعت بیند و مقام ناچار

برای عزیز القدر اننده راقم بسبب ابرای همین کار روانه خدمت نموده تفصیل است که احوالات مفصل از زبان

عزیز القدر دریافت فرموده در سر مقدمه از راه کمال تفقد و الطاف توجهی که باید مصروف و مرعی خواهد گردید

برای عزیز القدر با جمیع مقربات از انچه بعمل باید اورد انفصال فرموده فهمانیده زود رخصت انعطاف باید کرد

که جلد برسد و اگر چنانچه مرقوم خامه اشفاق شده که کوچ نواب صاحب مشفق وزیر الممالک معتمد الدوله امیر الدوله

جنرل بارکر بهادر بالفعل چندی روز موقوف شده و مشفق کرم فرما بعد از روانه شدن راجه صاحب بسوی جنب

رخصت گرفته از لطف کرم بخشش ... بمطالع از راه خوانند ... از کمال تفضلات کارساز حقیقی تصور نموده

سجدات شکر و سپاس بدرگاه او تعالی ... و تقدیس بجا اورده و القدر ... محصول ... گردید

که زیاده بر ان متصور نباشد خداوند حقیقی فضل کند که زود تر شاید این ارزو جلوه پیرای عرصه ظهور گردد

که مشتاق منتظر بدولت مواصلت موفور المیمنت کامیاب ... گردیده درد دل و کدورتهای عوارض روزگار

که در عرصه سه ماه بر انگونه ملال خاطر گردیده مفصل بمعرض گذارش در اورده از توجهات مشفقانه

کرم فرمای دلنواز خود ... دلخواهی نماید و هم انچه مشفق قدرشناس لوازم حسن وداد و محبت بروزگار

بجای اورده ... بمقتضای صفای ارادت مصروف ... دریافت نماید در باب تنخواه

مردم توپخانه که بموجب تاکیدات نواب صاحب مشفق وزیر الممالک بهادر ... مرقوم گردیده مخلص باهم

این همه مراتب خوب میفهمد که تا مقدور قصور نکرده سوای وصول سابق مبلغ ... هزار روپیه دیگر

چنانچه پیرو ... بخدمت مرقوم نموده بود رسانیده تا حال از سابق و حال چند هزار و چند صد روپیه که ...

باشد بوصول در امده دیگر هم سعی دارد که بهر صورت که ... رسانیده شود حالانکه تشخیص محالات

انفراغ شده برای ... چهارم حصه نقدی و قبض فصل خریف ... محالات ... شده

اگر چند روز فرصت شود ازین زرهای حصه چهارم نقدی و غیره از هر جا بر قدر که بوصول در امده یکبار

اول همین مردم توپخانه خواهد رسانید خاطر گرامی مطمئن باشد و اگر بسیار ضرورت باشد که پانزده هزار روپیه

... محمد ...

1414

همدرین عرصه بهر نهج که باشد با نهار رسانیده شود مغیر ازانکه قرض نموده شود از مهاجن گرفته اید تدبیر دیگر نیست
بخیر بیش از این هم ابلغ مبلغ مرقوم کلکته بیارند اگر ایما شود بعرض سرانجام نموده بتحویل ارسال دارد

نوالصاحب مشفق مهربان کرم فرمای نیازمندان سلامت بعد لوازم نیاز روا از روی دریافت سرور
مواصلت موفور المسرت که سرمایه دلنوازی و روح پروری مخلصان بی ریب و ریا نگ مخبر از انتظام مرفوع
و مشهود ضمیر منیر شفقت تخمیر گردانیده می آید اشفاقنامه سراپا الطاف در وصول انبساط شمول نمود و مبهج
و مسرور ساخت بیانهای نموده و مقدمه بابت تنخواه شفقت مرقوم جاجه عطوفت که دیده بود و مفصل مکشوف و مبین خاطر
مستدار نیاز آثار گردید ایمای فرموده که جمیع تنخواه داران که سابق تنخواه مذکوره داشتند جهت یک ماهی
گرامی با عهد باسید در بنجا رخصت خواهند فرمود مشفق کرم فرما بعمل رسانیده ایمای گرامی شده و مشهود
بعضی سر و چشم قبولست تا حال هر قدر تنخواه داران رسیده اند و خواهند رسید و جمع ایشانها صورت گرده
داده تا مقدور رها بقدر باید فی ممالات بهبلکی رسانیده شده و خواهد رسانید لیکن اگر تنخواه داران
تعدد محاصلات مداخل انجا تنخواه خواهند آورد البته عهده برای نمی تواند شد و زیاده بهیچ بهبلکی
نمی تواند رسید و اگر زیاده از مداخل تنخواه خواهند رسید هم موجب ملال تنخواه داران و هم باعث بدنامی
مستدار خواهد گردید این مقدمه را خوب دریافته انچه باید بعمل آید دربنولا از خارج دریافت
مستدار شده که ان مشفق کرم فرما اراده قبض بامر گور خاطر دارند فی الواقع کارهای ضروری پنهان
خاطر عاطر خواهد بود لیکن مخلص بهزار شوق و آرزو متوجب معاملات آنطرف برای حصول
سرور مواصلت گرامی تا به هنگام رسیده عنقریب روانه میشود اگر مقدمات ضروری هم رو برو
گذارش نموده منقح باید کرد و با صلاح باید آورد اگر چه انتخواه دیگر در الداما توقف گرامی صورت نپذیرد
مخلص به فوز رسید بدولت مواصلت کامیاب و مانی گردیده انچه باید مفصل معروض گذارش دارد
خطر اجازت گرامیست فقط

نوالصاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت از روی
حصول نعمت گرامی مواصلت موفور المیمنت رفعت شأن انقدر نیاب اطوار طبعت مهجور است که بی عیبی قرار
و آرام ندارد که باشد که این حالت بیدار نصیب مشتاق و اتوی الاشتیاق گردد صحیفه شریفه که عنوان
هزار گونه شفقت و الطاف وسیله بود مشعر بر شرف اورود آن ایالت مآب بحال فرحت و فرخندگی ها وصول
راحت نموده خاطر منتظر و مشتاق را سرمایه فراوان و شگفتگی انشراح ارزانی داشت الحمد الله و المنت

که چنانچه بیمنات خاطر حسان بود بخیریت و خوبیها معاودت دست داد از الفاظ شفقت و عبارات
الطاف که زبان خامه اشفاق ترجمان معجزه طرازیهای الفاظ عیسوی نموده بود فی التحقیق بروح
تازه بقالب افسرده در آورده چرا انتقد توجه و الطاف مصروف احوال بنایه اشتمال باشد که
عمیله ذات بابرکات غمخوار و دیگر شدار و اولیا بالفعل شفقت و برگاه دار او دیر رسیدن
نامجات نه از راه تساهل و تغافل بود مگر اینکه چون عزیمت گرامی بمنازل حج رود و از اتفاق
شده انتقد صورت ابهاک بظهور رسیده و شبانه روز منتظر وصول مصحب بوصول تقدم کرنر جمیع
بود چنانچه بمجرد دستیار خبر میمنت اثر تشریف اوزبها به تبلیغ رسید الا ثناء مبادرت نموده بمطالعه
رسیده باشد انشاء الله تعالی انیده بشیر خیریت همواره بارقام و احوالات خود قرین خاطر عاطر
گرامی خواهند بود احوال کارپرداز میر محمد حاجی ملک کنوربور از خارج مسموع گردیده باشد محمل
ازان بدین صورت گشت که پیش از سه ماه والیه سعالم لا از جمیع زمینداران و رعایای
پرگنه مسطور ویران و فرار شده انروی دریای گنگ رفته پناه گرفته بودند عمده الیه از این
مفروضه بمخلص اطلاع کرده درخواست فرج نموده چنانچه پنجاه شصت سوار همراهی سعید بیگخان بهادر
و محمد رضا بیگ با تمام بلش برای معاونت فرستاده شده و مخلص خود هم بکوچهای متواتر از
جاجمو بلکهور رسید در انوقت زمینداران به قبیله و عیال تمام از انطرف دریا باز آمده بدستور
معامله شدند بعد از چندی که مخلص برای حصول نعمت مواصلت کلامی بالله آباد رسید
طاهرا میر محمد هم از کارهای خود مطمئن شد بالله آباد رفت و قضیه که مخلص در گنبد اباره دا
یگانگی میر محمد آمده ملاقات نموده ظاهر کرد که زمینداران مسطور باز تمرد و انحراف ورزیده
اند مردم همراه کرده باید داد بمجرد درخواست ایشان کوچینه بلکه از همراهی محمد رضا بیگ همراه کرده
داده شد عمده الیه نفر مضطرب الاحوال بود که در راه رفتن بچه صورت خزم و احتیاط
منظور نداشته کوچینه بلکه را چهار پنج گروه عقب تر گذاشته و چنانچه سواری خود و بهنگی
و غیره اسباب حضوری و خدمتگاران را ایشان سه گروه از خود جدا براه داشته بسواری
تنها بکنوربور رسید زمینداران که باراده فاسد در راه منتظر نشسته بودند از حد
بنظرشان میر مسطور رسید درآمدند میر نذکور چون بیگاه هم بود بنظر زمینداران نیامد و از راه بالا تیر
شده تنها

شده تهانه بکنورپور رسید میانه سواری و غیره اسباب ضروری بعد از دیر پهمان راه که زمینداران اشتشنه بودند
رسید انها دست تاراج بر آورده هر چه یافتند بردند این خبر بمخلص رسید مردم معتبر برای سراغ
فرستاده و بعامل فتحپور بالتاکید اینکه باید نوشته معلوم شد که این هنگامه در سرحد کنورپور از
زمینداران مذکور بعمل آمده میر محمد هم بر منصورت قابل است و همین حرف میلوث مخلص بلاشک
دارد و حالا که خود هم بفتحپور رسیده است زیاده از مقدور سعی و تردد این معنی بعمل آورده
آنچه بتحقیق خواهد پیوست بخدمت اطلاع خواهد داد ا نواب صاحب مشفق مهربان
کرم فرمای مخلصان زمرتب بعد گذارش مراتب شوق و شغف که زیاده از آن منصور نیست معلوم ضمیر
منیر عطوفت تخمیر نموده می آید مخلص هزار آرزو و نیاز برای حصول دولت مواصلت گرامی الفضال
بعضی مقدمات ضروری باله آباد رسیده بود که روبرو منقح نموده بجمع کارها پرداخته بتوجهات
... به نعمت دید فایض الانوار کامیاب شده باشد لیکن دیگر همه مقدمات منقح
نگردیده برای رخصت روبرو گذارش نموده بود که فردا بخدمت رسیده بهمینت و فرخندگی
رخصت خواهد گرفت چون رخصت عزیمت گرامی مفصل معلوم شود دولت نواب اکبر علیخان
بهادر از مخلص قرار نموده بخدمت رفته بودند که ساعت کوچ را زیادتی گفته منظور در آن وقت
آمده بملاقات مسرت اندوز شده بخوشی و خورمی رخصت حاصل نیم شب گذشته آدم نواب
موصوف رسید که فردا چهار گهری روز برآمده خود بدولت سوار خواهند شد مخلص بخیال این
اول آرزو و پیش از طلوع آفتاب با اراده رخصت سوار شده در اثنای راه خبر یافت
که چهار گهری شب باقیمانده خود بدولت کوچ فرموده تشریف فرما شدند مخلص بی اختیار بطرف
تهانه بهبور روانه شد که بخیمه رسیده دولت ملاقات حاصل نماید تا البی زیاد رسید در آنجا
معلوم شد که دائره دولت گرامی متصل قصبه بهسورام رسیده چون بر گذر دریا هجوم خاص و عام
زیاده از حد بود و دریا هم بحبابت بسیار دارد که در یکپاس به عبور دست و هر کشتیها هم به تکلیف
میسر نشد زیاده ازین مجبور تصدیع گرامی نشده و این هم از خوبی قسمت و ایام تصور نموده از لب دریا
معاودت نموده بحویلی رسید حال الحضور رد السنه فردا آیت الله تعالی فی مهد صورت که به همگی کوچ
فرمایند مقربات ضروری که مخص برای کار بسر کار و الا بدولت و الاسابه بصیغت ... داخل نماید ...

هیچ منقح و مسموع نشد معلوم نیست از چه راه است بفضل الهی بمستقر معاودت کرده‌ام بخیر و خوبی بالله ابالی

صورت میگیرد همه احوال را مفصل و مشروح تا یک دفعه دو دفعه بخدمت مرقوم خواهد نمود بالفعل اینست

در آنچه خوش سر انجامی و رونق و انتظام کارها باشد دریافت مرده و در همیت آن توجه

مرعی خواهد گردید والا با وصف این همه محنت و تردد شبانه روزی و تقدیم لوازم کفایه

اندیشیها چون هنوز گردش فلک در سعی بیجا است تقسیم اصلح خواهد بود بخدمت اطلاع

خواهد نمود دعا نواب صاحب مشفق مهربان بدام فرمای مخلصان سلامت بعد گزارش

لوازم شوق و شعف بدریافت سرور مواصلت لازم البهجت مشتمل بر ضمیر مشفقت تصمیم نموده می‌آید

احوالات اینجا بین مفصل مرقوم خامه بیان گردیده درین والا از نوشته محمد نسیب ... معلوم

مخلص بیرپا گردید که از مشفق کرم فرمای در مقدمه پیدا ساختن رهزنان قطع الطریق بهمیرا حسان الله اصرار بوده

که تا حال هیچ سراغ آنها بهم نرسید و سراغ نگار ... تا انجا معه ... بهم رسانیده حاضر سازند ناگزیر

تدبیر ادای مبلغ بیست هزار روپیه نمایند اگر در عرصه هیچ ... روز تدبیر این مغنیه صورت نه بندد

والا ببهره ... آنگز خواهند رسید و زر مسطور سر دست داده چه جواب کرم فرمایان طرفه ماجرا است

که عقل از تصور آن شخصت متحیر و خیره میشود که این همه الفاظ بی توجهی که بتقیید تمام بمردمان مخلص ایما

میگردد از چه راه است و درین مقدمه کدام قصور از مخلص باثبات رسیده مخلص از تمام عمر شیوه

فساری و راه زنی شعار ندارد و در هر گنه گواهی هم انجام قطع الطریق را اباء ... وقت

قالو یافته مال و منال مسردم و مسافرین تاراج نموده بمجلس مسرسانیده باشند که موجب افزایش وجهه

معیشت مخلص تواند شد خداوند که رهزنان مسطور از کجا و چه قدر منازل دراز رفته همراه رو گرد

والها احتیاط کرده آمده بودند و انصورت بعمل آورده بودند سابق هم درین مقدمه آنچه باید مرقوم خامه

اتحاد گردیده مکرر تصدیع میدهد که نایب هر گنه گواهی تا مقدور در تفحص و سراغ این مغنیه دقیقه فرو

گذاشت والا بر کاره‌های سرکار گرامی متعینه شوند که در کدام دهیه هر گنه گواهی اگر سراغ آنها بهم رسد

اطلاع نمایند و تدارک بعمل آید اینکه از رسیدن بهره ملنگه‌ها اتمامی شود مخلص خود با اینقدر قابل

اعتراض نمیداند بفضل الهی ذات ... برکات منصف وقت است اگر درین مقدمه هیچ تقصیر مخلص ثابت شد

انکار دو والا توجه مشفقانه منظور بشر که تقاضه ملنگه‌ها و غیره بعمل آید چون هنگام مدد ... رعایا

بهادر لنواری

هزاره دشوار می‌بود ای پیام بی بار رجوع شده و وجه فوت همین است از این هنگامه هیچ کار اینجا خواهد شد
توجه مشفقانه ضرور است زیاده صحبت باد و السلام فی بالکتابه
نواب صاحب مشفق مهربان
کرم فرمای مخلصان سلمه سلامت شرح آرزومندی که بیان نعمت مواصلت موفور المسرت زیاده از حوصله
تحریر و تقریر است واهب العطایات بر کمال از این حالت خداوند همواره نگاهدار دل متهم سرور شادمانی
و کامیاب ابدی و لایزال جاوید دارند صحیفه شریف که هر لفظ و عبارتش روح پرور و دلنوازش باد
از کمال شفقت و الطاف بی‌منتها ورود و وصول آن راحت دل انبساط فرمود چه سرور بر گونه مسرت و انبساط
نامحصور گردانید انچه از تشریف میمنت ردیف به سمت بنارس برای ملاقات جرنیل بارکر بهادر و عهد
حصول حالت مواصلت تمنا نگاشته صورت معاودت از آن طرف و رسیدن بالله اباد مرقوم خامه اشفاق
گردیده بود مفصل مبین و مکشوف خاطر نیازمند گشت فی الحقیقت ظهور این همه تهمت‌ها از زور بازوی
عزیمت‌های دلکش مبتنی بر اشفاق و کرم فرمایی است که به چنین استعمال منصبه ظهور می‌رسد مسموع گردیده باشد
که مخلص هم بنا بر موجب حکم خدمت لازم البهجت مرقوم نموده بود به تاریخ چهاردهم روز پنجشنبه ماه جمادی الاولی
سنه ۱۳ برای انتظام کارهای چکله از کوره کوچ نموده داخل چیمه گردید این خبر که به مجالات
اشتهار یافت زمینداران و تعلقداران عمده اینجا که در مدت گاهی تقویت مهابکری هیچ جا رجوع نشده بودند
بودند به انگه نام مهابکری بر زبان توانند آورد خوف و هجوم بر سبیل تقاضای بعضی‌ها و کلای معتبر فرستاده
مخلص خود امده برای معاملت رجوع شدند چنانچه راجه هربار سنگه بیشتر مقهور گردید سنه ۱۲ متخال
انچه و منوراباد شاه در معاملت خود دارد و قلعه غازیپور بجندن استحکام در قبضه تصرف او بود
وکلای معتبر فرستاده اظهار عجز و الحاح و عسکری بسیار نمود چند بصورت تنبیه و اخراج او بالفعل
مناسب نداشته بصورت معاملت باضافه مبلغ هفت هزار روپیه از گذشته انفصال نموده قبولیت‌ها گرفته شد
و راجه گراو سنگه و راجه بهادر سنگه تعلقداران منجهاون وغیره وکلا فرستاده جواب و سوال
معاملت در میان آوردند چنانچه انفصال نموده قبولیت انها هم به مبلغ بیست هزار روپیه که بعمال سابق
معاملت نموده بودند به موجب گذشته انفصال یافت در صورت فی التحقیق بیست هزار روپیه از
گذشته اضافه بعمل امده و معاملت راجه دریاو سنگه تعلقدار شیوراجپور هم در پیش گردیده و
حشمت الدوله بزرگ بهادر رحمت ... هم از ... جانشین او و چند بزرگان حشمت الدوله

بهادر با کجا نوشته آمد که اصلاح طرفداری او و بر زبان بلند است آخر الامر بعد از چند بیع جند در حینیکه
که معاملات بخاری از خطیر معاف کرده بود معاملات او هم باضافه ده هزار روپیه از آنکه نشده منقح شده بود امروز
فرو افزوده داخل دفتر میشوند زمیندار کلهه تعلقه پرگنه بنده که با شغال قلعه مستحکم سجاد کوت در سر
درست شده بخواهد آمد حاضر شده جواب سوال معاملات وارد انشاء الله تعالی قلعه او را منهدم و مسمار کرده
ضرورت معامله بعمل آورده میشود و حال معاملات ماند ها تعلقه ارکلو عمله پرگنه که ها هم بود بر با ضبط آمده
او مفسد ترین زمینداران چکله است و ده هزار الفه قلعه مستحکم در دهات خود احداث نموده سلطان
زور داری بوفور تمام دارد و معتمد با جمعیت کثیر در سرکار نواب وزیر الممالک بهادر نوکر است از انطرف
تقویت و استظهار قوی دارد بالفعل وکیل او هم رجوع است جواب سوال معاملات در بیت دارد
ایلی نمود چنانچه باید رو براه نیاورده اگر در ینمرحله شیوه رعیت گری اختیار نموده انفصال معاملات
نماید بهتر والا مخلص در سه روز کوچ نموده بر سر او میرسد سامان فوج و توپخانه و دل اسباب
بودن مردم متعینه برای کارهای سرکار والاجاه بسبب منفصل نمیتواند نوشت قطع نظر از جد و جهد
کارها الغرض بعضی و بهتر در مزاج دارند که ظاهر هم کاهی دست بهم بدهد و روز و شب غیر از
تقاضای هیچ حرفی دیگر بر زبان نیست بفضلات الهی حاصل کرده انشاء الله الصورت دیگر پذیرد
و این همه کار بهادر انجام امورات سرکار والا محض بمیامن اقبال بادشاهی و توجهات باطنی است
قدر شناس است که معاملات جمیع مفاسد چکله در ینمرحله ده هزار از ده روز قرار واقعی انفصال یافت
مالگذاری و رعیت گری حاضر آمده مرقوم بود که ضرب توپ خرد و کلان فرستاده خواهد شد مخلص
بیت است که شترکاوان برای آوردن توپ بهار روانه شده و متصدی خدمت گردید
که ضرب توپ یکی کلان که ... نام دارد و هم خورد ... و سیوم ...
از ... آمده ... باید ... که در چکله کارهای قلعه ...
... و ... که ... میسر ... نخواهد رسید ...
نخواهند گرفت در ینصورت رسیدن ... توپ ... ضرور است ... اگر ... باشد
سرکار ... مطلوب باشد بلا توقف ... در اینجا خواهد رسید مخلص ... که ...
و ... توپ ... ابراهیم بیگ هم که وعده فرستادن ... ضرب توپ

نموده بود

نموده بود و چون درین باب بمشار الیه نوشته شد عذرهای نامسموع نموده جواب بطور ولد شفقت های
ولی مفوضه الست که هرگاه تقرب بعنایات شوند که این معنی موجب کثرت التفات های بیشمار میتواند شد نفضل الهی
انتظام کارهای جمیع محالات آنجا چنانچه باید صورت پذیر است زر که در محالات موافق رسوم قدیم
تا آخر ماه کنوار بهره ای شده بود موافق اقساط بوصول میرسد و تعلقه داران که معاملات انها الی الفصل
بیرون قیمت ثبت نشده برای ادای زر قسط مستعد اند مگر کار پرگنه بهور تا حال چنانچه باید
بر سر راه نیامده و دولت بالمقدار مخلص هم درین چند روز که از معاملات طولی و غیره فراغت
می باید سیر و گشت جمیع محالات تکفل نموده الله اگر خدا نخواسته در هیچ جا عقده باقی مانده برطرف
کرده خواهد داد [illegible] نوشته خاص میمنت ارتصاص ورود سعادت فرموده که تعلقه ککاک [illegible]
و [illegible] که در تیول وکلای میرزا زاده های آفاق مقرر است حالا شروع
سال و حال شده زر تحصیل آنجا جداگانه ارسال باید داشت چنانچه تعلقه حسینی نایب پرگنه
[illegible] در باب مکرر تاکید نوشته شده عنقریب که صورت انتظام کارهای پرگنه مذکور بعمل
می آید و زرها به تحصیل میرسد بموجب ارشاد حضور انور بعمل خواهد آمد مبلغ پنجهزار روپیه سابق
و شش هزار روپیه در بیلاد و جهت تنخواه نواب فرزند خان بهادر روانه شده و مردم متعینه هم
تقاضای طلب تنخواه سه ماهه از ابتدای ماه ربیع الثانی سنه ۱۲ [illegible] میزدند و سر انگوشت از انهم
[illegible] برای رسانیدن زر تنخواه انها عذر ندارد و میگوید بموجبی که آمد فی زر از محالات
میشده باشد میگرفته باشند انها این صورت قبول ندارند و زرها تمام کل سنه [illegible]
میخواهند و آینده ماه بماه از خزانه طلب میدارند عنقریب بهر صورت که استرضای انها باشد
بعمل خواهد آمد در باب پنج هزار روپیه تنخواه خیمه نواب ناصر که ایما شده عنقریب آن هم
رسانیده میشود و مرقوم کلک الطاف شده که مخلص در قید تنخواه میرزا نجف خان بهادر
خواهد بود دیگر عنقریب پروانه تنخواه حضور انور میرسد بموجب پروانه از آمدنی محالات اول
تنخواه متصدی میرزا نجف خان خواهد رسانید بعد از آن به تنخواه داران دیگر خواهد
تا هیچ طمانینت و جمع متصدی ایشان نوانده شد که ماه بماه خواهد رسید بعمل آرد مفصل
میرسانده در یک باب بموجبی که ارشاد شده مخلص حاضر است زر که به تحصیل خواهد رسید [illegible]

اگر مرضی باشد بخدمت گرامی نیز رسیده باشد والا هرگس تنخواه نشود البته در رسیدن این قصور خجالت
دارد با معتقد فوری هیچگونه قصور نخواهد شد مگر اینقدر باید که تنخواه داران کوتاهی نکرده موافق رسید اقدامی
میگرفته باشند سرشته شرارت و نگاه پروازی و جمع کسری نمایند و الا این همه تنخواه داران که یکمرتبه کوتاهی
و تقاضا نمایند باید نموده کارها از انتظام خواهد افتاد بنابر اطلاع گرامی مرقوم نموده مخلص همه وجوه
تابع مرضی گرامی است هرچه مرقوم شود بعمل خواهد آورد مقدمه زمینداره موضع نوازی پور تعلقه
جاجمو ... خالصه و موضع سوندیله ... خالصه میرزا نجف خان بهادر ... انفصال یافته حق بجانب
زمینداران نوازی پور اثبات یافته بود زمینداران موضع سوندیله از راه شرارت نگاه پروازی
شروع نموده زمینداران نوازی پور را از کشتکاری زمین ... ممانعت دارند ... اینچه باید
با ابراهیم بیگ نوشته فرستاده نوشته گرامی هم ... انشاءالله الرحمن ... اصلاح است و الا ثانی الحال ...
از نیطرف تدارک بعمل آید جای ... اینها نباشد از نوشتجات وکیل دربار معلی معلوم مخلص گردید که نواب
مدار المهام بهادر ... میر عمالان چاند پور وغیره که در ینجا فرستاده اند و بسبب ضبط نمودن تعلقه
خان ... از حد زیاده ... و از روده خاطر گردیده همیشه شکوه و شکایت در حضور
... بر زبان دارند اگر ایشان ... در پرده ... تعلقه های ... گذاشت ...
احتیاج ... حضور بود وزیر عمالان ... وصول کرده ... خوب ... هم وقتی کار
خواهد افتاد باید دید چه ... مخلص غیر از ذات مجمع الحسنات گرامی ... یکی ...
... شکایت ... و از دل گرفتگی اینها ملول نیست در ضبطی تعلقه های مذکور ... بعمل آمده و ...
... حضور ... است اگر ... موجب ... باشد ... چون احوال ...
خاطر ... مدار المهام بهادر بدین صورت ... زمینداران
... حد ... نگاه پروازی شروع نموده ...
... و ادای مالواجبی ... و ...
از ... اینها ... نموده ... دیگر ... اینها ... داوری مالواجبی
... مصروف ... خدمت گرامی اطلاع خواهد نمود
... میر عمالان چاند پور وغیره ... مدار المهام بهادر ... درینجا آورده حواله ...

... مخلص

نموده بود که با منبه داران مواجهه نموده زر ذمه انبار رقوم برسانند مخلص بر عمال آن سطورها برای پاس خاطر
مشار الیه حواله باده‌های مرو سه پرگنه کوره نموده است چون مواجهه و وصول زرهای ذمه انبار طول و عرض
میخواهد و درین رقوم میتوانند شکرگزاران خاطر شده شکایتها میشمایند از نوشته مجمل است ناظر بود
معلوم ما هر بیبر باکرده کاشاید بر سر گفتگو پیوای که بالاسر حد تعلقه راجه بلونت سنگه مجملوطاست جمعه زرها از
بیوپار انوکاران را تاراج کرده برده‌اند درین باب از خدمت گرامی امیدوار مستور امیمانند که این
مقدمه را بمجلس بر نگارد و بعاملان حالیه بنویسند که تدارک بعمل آورده زرها را پیدا نماید والا
اگر بمهره حقانی آنکه زر خواهد رسید هیچ لطف ندارد خیلی قباحت متصور است مشفق کرم فرمای من مخلصان و ربط
دیگر کاهی بر رو بیشته زرها نگرده و در پرگنه کیمه این هم را زرها آبادی نداند که هر وقت بخواهند سر
کمر شکسته تاخت و تاراج مینموده باشند مگر اینست که زرها از محال مال جمع و در از همراه رونگر و آله‌ها
شده درین سر حد فرصت یافته تطاول نموده باشند سر اینجا ممیزها مهم ساختن اشکال دارد خدا داند
که کجا بوده‌اند و از کجا آمده بودند مخلص درین امر مجبور است بموجب ایمای گرامی بجانب گیوای آنچه باید نوشته
شده است مشفق کرم فرما بفضل الهی منصف اند اگر قصوری از طرف نایب باثبات رسد جای الزام میتوان
نمود حالیه شده الحقیقت از دست است و انتظام کارهای اینجا تعلق بتوجهات گرامی دارد که
بعاملان آنجا بنویسند بموجب مقصد و شرارت تواند شد درین مقدمه توجهات شفقانه مرکوز است زیاده
ایام شادمانی و کامرانی باد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت

از روی مکاتبه بدریافت سرور مواصلت موفور البهجت در رنجکده خاطر چون نسیم باشد سرور است التقدیرها
کوبان کار بر روز نامه و خامه نسیم پذیر تواند شد اولی الفعل دل میخواهد ازین حالت خدا داد
بهره اندوز کامرانی‌ها فرماید درین روزها متواتر اشفاق‌نامجات عطوفت آیات در جواب نمائق نیاز
وصول اشفاق فرموده دیده و دل منتظر و مهجور را ذخیره اندوز تجلیات نور اثر ساخت فرمود و چون
جمیع مقدمات مرقومه از مضمون الطاف مشحون آن عنوان کارنامه کرم بخشیدها و مشهود خاطر نیاز
گردید مرقوم خامه الطاف کرد که آنچه از رنگینهای احوالات دربار معلی مرقوم میگردد و بسیار دور
است لیکن ذات بابرکات گرامی در همه صورت و در همه حال شریک حرمت و عزت خود دانند حقیقت ناخواسته
دیگران چه میتوانند گفت فی الواقع آنچه مرقوم میگردد احقر را زیاده کردن توقعات الطاف و اشفاق گرامی

وانگار محض بتقریب کرم بخشی ذات بابرکات گرامی اختیار نموده روز و شب مهاراجان بعلی در [illegible]

در انجا به وحسن انتظام آن ساعی گردیده و دربیش از ... و اکثر عطوفت و الطاف زوج پرور آن مطلع انوار کرم

با حامی و مشفق احوال بیار اشتمال نمیود و این گوشه نشین زاویه خمول در خیالات باین سوء [illegible] و بنیاد

جبه فعلی و ذات اونق ذات مظهر حسنات با این همه کرم بخشیهای دیگر گاه داراد [illegible] نوبت کار از راه [illegible]

در موضعهای [illegible] تعبیه نشده بخیالات و صیانت تمام رسید الحمد لله تعالی بهرحال اتفاق [illegible] شده

به تقنه و نو اشتمال مقاصد پرداخته می آید در بنگاله برای [illegible] دیگر گشت محالات از جاگیر و دایره داشت [illegible] نموده

در بنگاله نوی متصل سر سورگه بمکان حاکم نشین جمعیت رسیده بعضی تصفیه امور ضروری اینجا

پرداخته چون بنگام مهدی فصلی [illegible] است و اخبار فصل [illegible] روپیه تجارتی دار [illegible] شاهزاده [illegible] رسید

صورت مهدی انجاد [illegible] نموده گرداوری [illegible] نواب [illegible] والدنیا [illegible] مرقوم [illegible] اتفاق گردیده [illegible]

برای یک لک روپیه تنخواه مرزا نجف خان بهادر در اینجا [illegible] مبلغ [illegible] موجب نوشته گرامی در وجه تنخواه

مرزا موصوف برات ده هزار روپیه در وجه تنخواه مهدی قلیخان [illegible] محمد [illegible] تنخوا

کرده [illegible] مشفق کرم فرما [illegible] زر یکه از ابتدای شروع سال تا حال بقدر نود هزار روپیه به تحصیل در آمده

بود در وجه تنخواه سعید بیگخان و غیره مردم متعینه و عوض قرض [illegible] سوداگران بابت [illegible] داشت تقاوی

و تنخواه نواب فیروز جان بهادر و تنخواه راجه [illegible] و تنخواه سواران و پیادهها [illegible]

حال الی الان [illegible] ارسال حضور [illegible] تحصیل جاگیر مرشدزادههای آفاق و زر تنخواه [illegible] نواب [illegible]

نکرامد [illegible] تعلقداران [illegible] راجپور [illegible] فیصله مهدی فصلی [illegible] میتواند

بالفعال [illegible] رسانیده میشود و باقی هم بموجب امدنی محالات [illegible] خواهند شد خاطر گرامی

از این وادی به همه وجوه مطمئن باشد کارهای پرگنه [illegible] بسیار [illegible] اورده [illegible] رعایا

قرار [illegible] پرگنه مذکور [illegible] و [illegible] اباد شده رعیت گری اختیار نموده [illegible]

و چهار هزار روپیه معه تعلقه [illegible] معمور سوای تعلقه [illegible] فیصله مهدی فصلی پرگنه مذکور

[illegible] بموجب [illegible] وصول خواهد رسید و زر یکه حصه

جاگیر مرشدزادهها است ارسال حضور والا خواهد گردید [illegible] انجام و انتظام کارها

و [illegible] کار [illegible] روز و شب [illegible] موصوف [illegible]

[illegible]

چون کمال یکجهتی و اتحاد فی‌ما بین بکمال وثوق در خدمت فیض‌موهبت دارد و گسترش بسط سخن و شرح مکنونات ظاهر و باطن و
افزایش حرمت و عزت و یگانگی آن مشفق کرم فرما را همه صورت از خود تصور نموده در همه مقدمه بی‌تکلف جدائی
نمی‌دانند میخواهد هر چند بدوق کارها بتعویق و رشته انجام نپذیرد و خوشنودی مزاج گرامی حاصل گردد موجب
خوشنودی خاطر حق‌شناس است ان شاء الله تعالی در همه مقدمه تا مقدور قصور نخواهند شد چون کیفیت قیام
چند کمابیش مرقوم کلک اشتیاق شده که در مقدمه رفتن آن زاراه قلق بنابر اطلاع احقر بر تفصیل اختصار
چند نموده حسب الامر الله و غیره ایما شده که از همه حالی از مصلحت نبوده تا مقدور هیچ نوع قصوری نشده.
لیکن جای تعجب است که مزاج احقر با آنکه حسن و امر سهل از جا میرود و تردد بیجا بخاطر راه میدهد مشفق مهربان
از همین خود انصاف باید فرمود که وجهه فوت مخلص ازینجا چه بوده و بار تکلیف این لواحق و اراذل
بیشتر از مقدرات الهی همین بود که گدائی مقرر کرده بوده و در آن مکان هم اکرم دم از راه اشرار
اشتعال برانگیخته خواستند که موجب برهمی کارهای اینجا نمایند چرا که این شورش که مزاج دوست خاطر گردد
در همه مقدمه آن مشفق کرم فرما که هر گونه توقعات کرم بخشی قدرشناسی و شفقت و عطوفت از ذات بابرکات
برگزیده خاطر و مانوس باطن دارد لطف بشورش خاطر نمایند تا مشفق غمخوار دیگر از کجا بهم رساند که بدلجوئی دل
بر سند مخلص و بتمام این همه و ارکان سلطنت العالیه همین ذات بابرکات آن شفیق مهربان و کرم فرمای
قدردان خود میدانند و محض جذبه توجهات دلی آن مشفق قدرشناس است که این زاویه‌نشین گوشه بی
تعلقی را امیدوار است بدوام اخلاق و اشفاق گشته هر گونه تفقد و الطاف میدارد فی الواقع بمقتضای
مصلحت وقت اینچه فیها بمردم احقر ایما شده باشد چون در همه مقدمه قصوری از طرف مخلص بعمل نیامده
و عمل و فعله جا لیس هم بی تقصیر لندا از راه توجهات مشفقانه انصاف مرعی گردد که بموجب این همه نکال جانگیر
نتوانند رسید و در وجهه فوت تخلل نپذیرد و الفاظ چند که از راه شورید طبعیت تحریر نموده قوم
بنجی لدورت مزاج نباشد   مخلص وقتی که از اینجوره رخصت یافته روانه آنطرف شدند
و داخل لشکر گرامی بمیمنت و فرخنده گی بعنایت الله اباد مرفوع شدند در روز ری که وحید آنها انقدر حالت جفا
و آنگونه‌ها بیتابی در دل محزون شکسته و مشکل که تحمل فراق آرام نیست هر لحظه و لمحه باد شفقت و الطاف
کرائم و توجهات دلی ذات بابرکات که کیمیای تفقد مصروف احوال شما است شامل می‌شد خاطر شوریده را
فی الجمله بجاده تقویت و تسکین راهبری مینماید چه استدعا میتواند در اکثر مقدمات که مخلص نیاز تحصیل

خدمت گرام نموده و از اشفاق نامجات تفقدآیات هم در جواب بعضی از آن وصول پذیرفته فرموده مسرت بخش اعزاز گردید

وکامرانی منظور باید اوتعالی برونق آرزوی مخلص بخیر باینه بکمال جمعیت و شادمانی وکامرانی دارد الدهر مسرور دارد

مخلص از انجاکه بسرپرستی و تنگنامه دارد باره خدمت آبروی ایام فی الحقیقت از خود میدانند و خود را

بهیچ صحبت جز التصور نمیتواند در خیرخواهی امور سرکار دولت الاقتدار مستعد است که فرصت جواب بنده رقم نموده گردد

زود رو بمطمح وفا بکار میشد بفضل الهی و از اشفاق باطنی آنمخدوم قدرشناس بسکوت توزیع بسالی کل در

محال جکله بمیمنت و فرخندگی بعمل آمده برای بهری اختیارش شد لیکن محال محالات تنقیح فصل در بسیار

لیکن هیچ بهری پرگنه کژا و جکله کوژا و تهکام و کونه و سند کی و کهاتم پوربیجان تا اینک انفصال یافته و صورت

بهیتی پرگنه فیتپور و جهمود و تهو هم در ٣ روز منقح میگردد مگر صورت بهری پرگنه منجهانی که در اوده

و بهاور سنگه و تعلقه شیولاجیپور بعمل دریاو سنگه و پرگنه رانجهی و منور و امانت ساه متعلقه بخیر بار

و تعلقه کلولی و غیره که بسمت سرمنقوبید آمد تا هنوز انفصال نیافته حیطه که آنمخدوم کرم فرما در مقدمه

انفصال معاملات شیولاجیپور بنام حشمت الدوله کپتان برک صاحب بهادر رقم فرموده بودند با

رقیمه الاستمالت خود بحشمت الدوله فرستاده بود در جواب آن منتولاثیرد بایستی سرانجام کارهای سرکار

والا بکبر منحوش بسیار مرقوم نموده بودند بعد مبالغه و ابرام بسیار در نولا بکلمه منقبه خود با معه

وکیل دریاو سنگه پیش مخلص فرستاده اند که معاملات انفصال کرده شود و جواب سوال در بین نیست

چون دریاو سنگه مسطور حشمت الدوله بهادر را حامی و معاون خود واقعی میدانند و هم رقعه خاص خصوصا

او و خط نواب مدارالمهام بهادر در باب لابدی و مراعات احوال او بمبالغه و اصرار و تاکید بسیار به

رسیده چنانچه نقل رقعه خاص و خط مسطور برای مطالعه گرامی ارسال داشته از انجاکه در مقدمه معاملات

اکثر زمینداران یا تعلقداران فی الجمله از طرفی جانبداری و حمایت خود معلوم کنند معاملت چنانچه باید

رو براه نمی آرد و وکیل مسطور تا حال عذرهای نامسموع بسیار در پیش دارد تا حال جواب و سوال معاملت

منقح نشده وکجا رای وکیل معتبر او را طلب داشته شده چون مخلص در مقدمه معاملات و سرانجام

کارهای سرکار والا رو داری بکس منظور ندارد و مزاج حشمت الدوله بهادر متوجه احوال او معلوم میشود

باید دید که آخر چه صورت رو میدهد بهر صورت تا اینکه بکدام حقیقت شنیده هرچه منقح میشود اطلاع خواهد نمود حشمت العدل

بهادر خان پرگنه کتاره کنکاسکره را هم که در بنولا از لشکر فیروزی بنجابه خود آمده همراه

مستاجر

مسطور پیش مخلص فرستاده نوشته اند که صورت معافی تعلقه او و مجمل آن و نواب مدار المهام بهادر هم دریاب
پرداخت احوال و معافی بالکار زمانت و دیگر مسئله به مبالغه نوشته اند نقل خطوط مسطور ابلاغ عالی ارسال است
از انجا که مخلص تابع مرضی شریف است و بجنس از مین نوشته های خاص حضور انور درباب ضبطی تعلقه های انعام [illegible]
تاکید [illegible] هم برای مخلص متواتر ورود فرموده بود و مخلص با نها جواب داده که اینهمه مقدمه تعلق از [illegible] سردار
است تا وقتیکه از نشقه خاص درباب معافی از حضور لامع النور نام نواب صاحب مشفق مهربان نخواهد رسید و از جهت
شریف نواب صاحب مشفق اجازت نخواهد شد صورت اینهمه مقدمه ها بهیچوجه ممکن نیست که وا گذاشته در
تعلقه از ان متجاوز هم برای آن خود متواتر نوشته اند انکه که امروز فردا امده [illegible] انها
هم [illegible] کرده شود و هرچه [illegible] میکرد و [illegible] نخواهد بود و اگرچه بالفعل چند روز دیگر [illegible]
[illegible] لیکن برای [illegible] بیشتر خود [illegible] تاریخ هم [illegible] برآورده و تاریخ ۱۶ شهر [illegible] هم
برای [illegible] مقرر کرده و بعد [illegible] ضروریات تا تاریخ مسطور [illegible] رسیدن توپ در [illegible]
ضرور است تعداد [illegible] راس گاو خرید کرده شده دیگر هم امروز فردا خرید شده [illegible]
روانه [illegible] از توجهات [illegible] نظر [illegible] انجام کارها [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] صاحبان انگریز [illegible] سرکار امده و یکی [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] رسیدن گاوان مسطور [illegible] ازان [illegible] پیاله و غیره ضروریات تیار کرده
نگاه دارند و بعد رسیدن گاوان بهیچوجه دیگر حالت منتظره باقی نباشد و توپ ها ضرور در اینجا
توانند رسید [illegible] اشفاق گردیده که مواضع [illegible] زمین از عهد حضرت [illegible] بادشاه
طاب ثراه برای مقابر و مزارات [illegible] فتحپور معاف است [illegible] فتحپور بموجب [illegible]
زمین مسطور مزاحمت [illegible] مخلص [illegible] مذکور درینباب [illegible] مشفق [illegible] مقدمه [illegible]
[illegible] بدون تحقیقات [illegible] اطلاع کرده [illegible] نمیتوانند [illegible]
[illegible] احوالات [illegible] ضرور بموجب [illegible] برای تحقیقات
معمول و غیر معمول زمین مسطور [illegible] فتحپور نوشته فرستاده [illegible] مذکور در جواب
ان حقیقت حساب [illegible] زمین مذکور و آنچه از قدیم در سرکار [illegible] امده آنچه نوشته فرستاده چنانچه
[illegible] حاصل زمین مسطور [illegible] جمع است برای اطلاع [illegible]

کرامی فرمودند کو را ابلاغ خدمت نموده لهذا اینجانب مخلص بهمه وجوه تابع مرضی کرامت در بیان جواب انجا
بعمل آوردو از کلمه نوشتجات مزاج گرامی منغص نباید فرمود در مقدمه وجهات پاتکاری فاتوتکویان سرکار
پیش از این ایماء شده بود که به تفصیل وجوهات بخدمت گرامی بر نگارد و تفسیکه اجازت شود
تعلیق در منجانب مخلص چند روز گذشت که تفصیل اسامی وجهات مع ملفوف رقیمه ارسال تبلیغ نمود
در آمده باشد تا بنویسد جواب منقح مرقوم شد فاتوتکویی مسطور بر روند ولد و بد لو مقتضای
هر چه مرضی شد و اما گاهی از راه شفقت و کرم هر چه در مقدمه فلان بود ذکر شد آنچه
مرقوم خامه الطاف گردیده بود معلوم خاطر تخفیف گردید فی الواقع توجه و اشفاق کلمه زیاده از آنست
که بتحریر در آید شفقت و کرم فرما همین وجه قوت مخلص منحصر در انتظام کارهای جاگیر گردیده شود
که عامل آنجا که رخصت یافته رفته است تا امنیت سعادت اندوز شده باشد در باب آمدن
وا نمودن تفسیکه مخلص پیش از این متصدی گردیده توجهات مشفقانه منظور داشته که در میان
کرامی در رابعه که در وجهه قوت جمع کشیر است تحمل اشغال نواب صاحب مهربان
کرم فرمای مخلصان سلامت اظهار مراتب شوق و شغف در بین بود که طبیعت موقوف و دقت دیگر
گذاشته حرفی چند از مقدمات ضروری که لنگهان مجبوری ای احتیاط نوشته شود بر سر مینوید
ملفوف مضمون بنموده الله از راه توجهات مشفقانه مزاج منغص نگردد دو سر رشته الطاف از دست نرود
که در سوال از نوشته علامات بر که کیوائی معلوم بر گشته گردیده که امسو مهربان و کرنیل طمس بهادر
صاحب لعل باب مطور تهدید و تاکید تمام مرقوم فرموده اند که زنبران را باز رضنوه زنقدر مسهر شده
نفرستند دالاهیره ملکه رسیده ساید بعمل آورده زرها خواهند گرفت دریافت این مضمون بمعقت
شنیدن موجب کمال حیرت و تشویش خاطر گردید فی الواقع آنچه اشاره شود سیاسب
مخلص زیاده از این اسکا تعات و خطاب بسیار دارد در حضر منتشر شاید ظاهر باشد که مخلص در بین ایام
عمر کاهی قدر و قراری نکرده و را نیز فی تمام شعار ندارد و شنود آن و را نیز ثانی هم در برکته کیوائی
اباء نه نموده که مال مردم تعمیت آورده بمخلص مقرب نیده باشند آن همه تهدیدات بموجب ای ذات با برکات
گرامی که دستور العمل قرار کو بنهد انصاف و عدالت است بسیار جای تعجب است جماعه قطع الطریق
گنگانی معین برادر بهنگام مردم رفته و دستگیر کرده باز خدا دادند از آنجا آمده بودند و دیدن جنگله
بر الموزم

بر اکثر خوب چگونه آنکار کرده و بکجا رفتند عمال تا مقدور در تلاش و تفحص و تنقیه بامر عمل نگذارند نوشته
و نخواهند گذاشت آنکه سراغ معلوم نشود و قصور عمال‌ها چیست و این همه مورد اعتراض میشود
دفعه ساون پیره بلنگه معاش میکردند و جنگله و باله و چهل با این راه بنظر گرامی هم درآمده باشد
عمال که با چند سوار و پیاده نشسته در یرکه نشسته است اینقدر استعداد بود اردو که میبایست فطرت
این همه تکفامهابهیمود باشد اشفق کرم فرما بفضل الهی مالک ملک اند بر کارهای سرکار متعلقه گویند
که سراغ هرجا بنده اطلاع دهد بر تقدیر اگر زمینداران در کدام موضع اند که بنوائی باثبات رسید
باید دانست عمال اینصورت بعمل آمده باشد البته جای عقاب است والا اینمقدمه که بحضور رفع
قرار داده نوشته انصاف از دست نباید داد توجه باید نمود که رفع کورتش بموجب بعمل آید که
وجه سوای اینقدر قلیل وجه معاش ندارد اگر همین صورت هر روز اشغالهای تازه برپا خواهد کشید
عهده برائی معلوم و آبادی و سرانجام سال واجب و صورت معیشت دشوار ناچار بعامل سلوک میشود
که از محال جاگیر کاری نداشته دست برداشته برخاسته آمده بخدمت گرامی حاضر باشد و خط حضرت
خود ازین سورشهای بموجب نمایند بنا بر اطلاع مرقوم گردیده آنچه مرضی باشد بعمل آید فقط

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلمه بعد ابراز مراتب
آرزومندی و مهاجران نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن است
مکشوف رای شفقت انتمای گرامی میشود الطاف نامه سراسر اشفاق که هر لفظ و فقرات دلنوازش مطلع
انوار بزرگانه دلفروزی و شادمانیها بود وصول نموده مسرور و کامرانیها گردانید جواب جمیع مقدمات
مرقومه اینجا که از راه شفقت رقم پذیر خامه عطوفت گردیده از مقتضیات توجهات دلی است در
مقدمه توپها و مردم متعینه آنچه باید بعزیز القدر اند سلام نیت تیر قیم یافته گذارش خواهد نمود چون
شروع سال قریب است توجه در مقدمه در آنچه بخوبی سرانجام کارهای سرکار والا نوانند شد از همین
وقت ضرور که بر وقت حالت نخواهد یافت براتی فرستادن خط نواب مدار المهام بهادر که
در سفارش مذکور مرقوم شده بود رسیده شد که نخواهد باید فرستاد بموجب ایمای
گرامی منطوی رقیمه ابلاغ داشته مطالعه خواهند نمود و نیز چیت با دیروز روانه خدمت نموده باشد
رسیده باد همیشه زیاده مهجت و دعای یاد باد   نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان

سلام بعد ابراز مراتب آرزو و اشتیاق بشرف ملاقات مواصلت موفور المسرت ملفوفه ضمیر محبت مظاهر
مجموعه آینه مکاتبه سراپا اشفاق و الطاف و وصول راحت و سرور با محصول نموده مبتهج گردانید مرقوم
خامه لطف گردیده که خط برای علام حسینخان مرقوم شده بود که باره از جا جمع مراجعت نموده ظاهر کرد
که این مسطور در کوه الت از نحیر خاطر آرامی منغص و متردد شد که محالات جایی گذاشتن و بلکه افتادن
اگرچه ارادات مشفق کرم فرما بمن علام حسینخان برای بعض سوال جواب ضروری منفعه و غیره در اینجا آمده
و در محالات بفضل الهی عاملان و ضابطان مشتغل گشته در سر انجام کارها و استمالت تا مقدور
مستعد و مشغول اند خالی گذاشتن محالات چه دخل دارد و مخلص چگونه مجوز خواهد داشت که محالات
خالی افتاده باشد اگر مردم مفسد پردازی مجموعه مزاج گرامی منغص و مکدر سازند مقام مجبوری است آنچه
که مسطور است پس از وصول لطف نامه رخصت یافته روانه محالات ظهور شده رسیده باشند رقم
دیگر خامه عطوفت گردیده بود که در پرگنه ظهور تعلقه خود پراه و پرگنه کجا ... بود و جمع بر ده
بسیار کم شده و زمینداران به سر مغز خود ها شکست تقاوی میگیرند که هیچکس عامل به مردم
که استمالت پرداخته متوجه کشتکار نماید فی الحقیقت آنچه مردم بخدمت گرامی سخن پرداز میباشند
همه راست و درست است فرابا خاطر محبت مظاهر خواهد بود که از روزیکه از لشکر فیروزی
به گنجه رسیده احوالات خرابی و ویرانی تمام حقیقت فرار نمودن رعایا و زمینداران از ظلم و تعدی
نا بیان معزول و تاخت و تاراج محالات هر روز بطوامیر مطوله بخدمت اطلاع نموده دقیقه
از دقایق مهملات و مجمع نگذاشته هر چند گفته و نوشته مخلص قابل اعتنا کجاست لیکن از جا
خارج هم مفصل میتوانند از همه ریکسا احوال محالات مسموع گردیده باشد مغلبان و قبیله
فی الجمله فرصت آبادی ملک و استمالت رعایای باقی بود و در مجمله جواب و سوال بندگان متفضع گردید
هیچ حضور شغل کاری نشد و وقت فرصت از دست رفت بعد از آن که سرکار حسین نعیل صورت
مداخلت دست مال پوشیده نیست که مخلص در مقدمه آباد نمودن ملک و طلبیدن عمله و فعله و
رعایا و زمینداران فراری از جاها که رفته پناه گرفته بودند و بقدر مقدور امداد نمودن تقاوی
و غیره و فرستادن معتبران خود بهار سوای عمال در هر محال برای تعاقب کشتکار و صرف اوقات
شبانه روزی در همین سعی و جهد دقیقه مهملات و مجمل نگذاشته بفضل الهی بجد و جهد بسیار

ایقدر صورت

اینقدر صورت شنید که حالا روی مردم در محالات دیده میشود و فی الجمله تردد کاشت بنظر می آید
و از غارتگران احوال ملک سرکار محروسه رسانیده بود که اول آنچه از رعایا به تشدد و تقاضا یافتند گرفتند
بعد از آن بردهات تاخت نموده مواشی و بیاه های غله و اجناس و دیگر لوازم و سامان غارت کرده و بدین هم
اکتفا ننموده اثاثیه های جاندار هر قدر در محالات یافتند دستگیر کرده بردند از قسم نیز ذکر ظهور
در مرقوم میشود و حالیکه سوای مال مبلغ پنجاه و هشت هزار روپیه از غارت و لوت به تحصیل در آمده باشد
و همیاران را بطریق برغمال دستگیر کرده برده باشند احوال انجا که معلوم میشود احتیاج اظهار نه
بدارد و احوال کمائهم نور و جاجمو و غیره هم همان دستور است مفصل با کسانی نوشته اند که
نسبته انصاف بالا از دست نداده بغور آن کار باید رسید اینقدر تردد و ملک که ویران
و خرابی از امسال بظهور در آمده از برکات حسن نیت آن شفیق ارباب دولت و مردم یقین
خاطر نشان داشتند که نوبت تردد بدین درجه خواهد رسید صورت مخلص بیریا با خلوص باز میدید بهما
کو در خدمت گرامی دارد تا ممکن از تقدیم لوازم محبت و جانفشانی هیچ جهه من الوجوه قصور
نکرده و نمیکند مقصد تحسین و آفرین بود و بدین حال هم اگر بصورت التزام [illegible] باشد
بسد انصاف و قدر است حالا هم رو بروی مقدمه ظهور و جاجمو بعلام حسنجان با کیدی که باید
بعمل آمده و هم در نولانتا کید نوشته تا مقدور در رد هیچ مقدمه زنهار قصور
مرقوم خامه اشفاق گردیده که مخلص در عرصه سه چهار روز بطرف محالات عزیمت خواهد
نمود خدا تعالی شرم و آبروی اشفاق مخلص نگاه دارد و مخلص بیریا بخوبی نگاه دارد که از آن حضور
والا خبر دو استشهاد انگلیس نواب صاحب مشفق کرم فرما همین شرم و آبرو اشفاق بفضل الهی
همیشه در ترقی و تزاید باد و حالا بروزنامه خواهد ماند اگر از راه بی انصافی سلب بخشند
خواهد کشود مقام مجبوری نیست و الا کار زنگله قابل استشهاد باشد تا نوز بعمل نیامده و نخواهد آمد
برای بر آمدن مخلص بطرف محالات قلمی شده بود که برای خدا از چه پیش از بن توقف
نباید نمود معلوم نیست که درین وقت کدام ضروری اتفاق شده که مخلص با آن رسیده اجناس
فصل نوروبه نجگنا آورده و اکثر سال شروع توزیع [illegible] رسیده که در محالات رسیده
گرداوری مالواجب سرکار باید نمود و نوز عرصه یافت و اجناس فصل ربیع هم کاشته نشده همین که

فی الحال وقت سر فصل رسید مخلص خود برای عزیمت محالات مستعد است و در ترتیب چه کار خواهد کرد
اگر اتفاق روی دهد هم از مخلص بانشق نخواهد بود که بیرون بر آمده بکار ها خواهد پرداخت و این قدر
مجهول داره که بیرون نمیتواند بر آمد و دیگر کدام چشم داشت با فهمایده تعین است هر وقت که محمود
باتمام و انصرام کارها خواهد پرداخت و اگر کارهای دیگر در محالات بالفعال منظور
کرام باشد اعلام کرده که منتظر وقت نبوده فی الحال عزیمت محالات نموده لهذا مهمه صورت تابع
کرام است مرقوم بود که شخص معتمد متعلقه تعلقه را سوای خرچ با کاروبار عوض مبلغ
سه هزار روپیه تعهد مینواید در این باب آنچه مخلص مرقوم نماید بعمل آید مشفق من آنچه در مهمه
منظور مزاج کرام گردیده عین صلاح است البته مقرر کرده باید دلو بسیار مبارک
است از وصول شفقت نامه احوال مندرسنگه مخلص هم معلوم شده بود و لوم ساداز محاقر
شده که او را بر انداز ظاهر نمود که برای کار معلومه برگ ساخت اسد ام لهذا بر داشتن
مناسب البته آنچه باید اعلام خواهند فرمود و فهمانید و اده هم خاطر در احتیاط مبلغ
متعلقه رامی و دیگر آنچه باید لوازم سعی و جهد بعمل خواهد آورد مزاج کرام مطمئن باشد زیاده
صحبت دوست دما فی باطه نوالصاحب مشفق کرام ... مخلص
شرح شوق و آرزوی کرام مواصلت موفور الميمنت زیاده از آنست که احاطه تحریر و تقریر
تواند آمد او ... و تقدس سرور قیمیات خاطر نیاز با شرازین جهت عظمی سرور کامرانیها
دارد صحیفه بهجت کنتما وصول اسرور با محصول نموده اشرایح وارتباج حاو دافی از زرافزون
رفیع خیلی که در باب ملکت شریعت پناه قاضی احمد علیخان ولایت و لوازم قدامت دوستی
مآثر الیه مرقوم خامه عطوفت گردیده الحق فی الواقع شریعت پناه مسطور روابط و اتحاد
قدیم دارند لیکن در امور مالی و ملک خود اختیاری و پاس خاطر ... و اخلاص زینهار منظور
مخلص نیست مگر اینکه چون تابع مرضی شریعت است پاس ایمای کرامی مقدم بر جمیع امور دانسته
آنچه مرضی باشد اعلام کرده بعمل آورده شود و حالاکه در باب شریعت پناه بخصوص الفاظ توجه
و اجازت مرقوم گردیده انشاءالله تعالی حسب ایمای بعمل خواهد آمد و در ازدیاد عطوفت
و ارقام مزید بر خامه اشفاق شده که خبر برکت فتحپور زود باید گرفت که از عاملت ... خبر

دل باقی ...

ولیاقت اینکار بسیار دارد ولیکن دیوان که در بندگی است از لطف خود و هنرمند و دایم الخمر و چاروری ست و لایعقل
می‌باشد این همه مراتب تفصیلاً اعلام کرده مفصلاً دریافت آنحضرت شد مخلص با ملک بیگ خود از جهت آنکه بیگ
محالی متعلقه بخط نسخه سعادت قال منشی موقوف بر خبرگیری فیلخور و بیگی جهت از ابتدای عمر بمبود
عمال که عرصه فرصت بسیار تنگ بود و عاملان بیگانه دیگر هم تمیز نمیرسید این جهت کسانی که از قدیم
همراه هم سردار بودند و هیچ جهت شایبه خیانت ازیشان متصور نبود معتبر دانسته مقرر کرده شده بود
که در شروط و دروبقات سعی و جهد بعمل آرند و خود بشتر و زر خبرگیران اینمعنی بعهده مردم معتبر بود
محال در بد محال و در سال مصروف انکار مانده مد نظر داشت که چون عنقریب برای گرداوری
مالواجب بیرون آمدن خواهد شد اگر از اینها یکی فاسد کار خواهد بود در وقت تفویض گروه دیگر بر آن
مقرر نموده خواهد شد آنچه بمخلص معلوم شد در مقدمه تردد لشکار و ایالت رعایا از اینها بوقوع بهم
بعمل نیامده ولیکن دیوان اگرچه فی الواقع خود و ملک است لیکن چندان بی سلیقه نیست و معتبر است دایم الخمر
بودن او بغیر حکومان که اتهام نموده در یدهست انتقوم اگر کسی مرتکب انکار گردد مردم بر او رنجی از قوم
و قبیله بر میگیرند و سررشته قومیت و نسبت و برادری یکقلم مقطع نموده رسوای خاص و عام می‌نمایند
او تمام عمر روی منکرات را نمی‌بیند و بدین جهات اصلاً ملوث نیست و در تردد لشکار کرده
شد بهیچ قصور نکرده معلوم نیست که تمهید پردازان این معنی بکدام دلیل اظهار خدمت گزاری نموده‌اند
معتقدا چون مخلص در جمیع امور تابع مرضی کرامت است حالا که بدین صورت اعلام شد در بین چند روز از
کوتوالکوچ معه محالات میرسید تفحص و تلاش عمالان دیگر که معتبر و شایسته باشند و موجب الزام نشوند نموده خواهد شد
و در بستن دارم همین که برسند آمدند در هر محال که عمال نابکار باشند دریافت خواهد نمود و تغیر و تبدیل خواهند
خاطر گرامی ازین وجوهات مطمئن باشد تحریر

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای

مخلصان ... بعد ابراز مراسم شوق و شعف بوجدان سرور مواصلت نامه عنبر فروز البهجت که
که عمده ترین منهیات طبیعت ... غیر از آن نیست ملکوف ضمیر منیر میگردانند در بنولا با اظهار
هرکارها معلوم شده که دریا و سنگه ابن ... متوفی تعلقه ... شیو راجپور در معاملات او ست که
باشتهارات اخبار ... و اخراج خود بهم کرده حویلیها را که اندرون قلعه بود منهدم
گرداشته ... مارا ... قلعه ... همواره در شت میباشد و مادر او ... زوجه ... باشد

و همه ارچه‌ها می‌بود در نیولا در چهتی بیار آمده در قلعه شیوراجپور رفته و هم رعایا و... منشور رعایا

تعلقه شیوراجپور که در دهات پرگنه بهور سمت پایان سکنت کرده آمده آند بر خلاف معمول ممانعت نموده از رعایا

باز داشته است و بعد ازین در تعلقه شیوراجپور مقرر نموده تعدی و ظلم از رعایا و محصول می‌رسانند و اکثر مردم

عاملان بهور در مقدمه‌ها او جواب و سوال می‌نمایند جواب میدهند که ما را با پرگنه ها تعلق است با دیگری جواب سوال

نداریم در مقدمه‌ای که باید به پرگنه صاحب مرقوم نموده و خطی از طرف آنمشفق هم فرماییم در مقدمات پرگنه

ضرور است که او را از آن چشم نمایند که پیش عامل حاضر بوده اطاعت و مالگذاری نمایند لمرقوم

خبر رسید که مردم پرگنه و مردمان عامل بهور که بر سر قلعه بجنور رفته با تهانه‌دار آنجا جواب سوال

... نموده بودند قلعه مسطور را داشتند بعد جواب و سوال بسیار تهانه‌دار انجا را بر آورده قلعه مسطور را

خالی کرده ولو بفضل الهی و اقبال شاهنشاهی بتصرف بنده‌های شاهی در آمد بنابر اطلاع ...

مرقوم نموده در مقدمه مردم متغلبه مکرر مرقوم گردیده که چون درست نموده درینجا باید سوار حاضر

باشد فرستاده باشند تا هنوز بصورت نشده در نیولا که وقت بهدی رسید همراه عاملان بهور صد

سوار حضور باید فرستاد که صورت بهدی و غیره درست کرد و این مقدمه را بارها نوشتن مناسب نمیدانند

دیگر امر ... منغص کرد و لیکن چون درست شدن این ... سرانجام کار هم نمیتوانند شد

ناچار تصدیع میدهد ... مناسب باشد بعمل باید آورد با تعجیل صد سوار همراه باید فرستاد که ...

همان راه نزد نایب بهور رفته حاضر باشند و در کارهای سرکار والا لوازم اطاعت منظور دارند.

نواب صاحب مشفق مهربان کرم‌فرمای مخلصان سلامت بعد گذارش مراتب آرزو و اشتیاق که از مواصلت موفور

المسرت روز بازونی خامه مقطوع اللسان با بیان آن نمیتوان شد اولی از ین نعمت غیر مترقب بهمصاحب

خاطر همواره کامیاب خوشدلی ... در رقیمه ... احوالات ... مقدمات

جواب طلب را بلاغ خدمت سرا ... گردیده یقین است که جواب جمیع مقدمات مفصل رقیم ...

الطاف خواهند بود و خاطر اشفاق مظاهر خواهد بود که در گنجه مخلص ... بخدمت ... ارسال

نموده که مشخص متعهد مبلغ ده هزار روپیه بر محال ... محالات متعهده میر محمد ازقیو

میر مسطور اضافه قبول نماید اگر مرضی باشد مقرر کرده آید ... که در انچه ... سرکار ... بلا

مخلص بعمل ... متعهد ... برای اضافه مسطور خواست و قبولیت باضافه نوشته میدهد ... مخلص

والسلام

156

بواسطه بعضی جهات که اندیشه داشت تا حال در این مقدمه جرات نکرده و بعمل نیاورده که شاید میر محمد مذکور در حضور گرامی
رسیده دلنشین او این معنی نمایند و اشفاق عمیم گرامی بار دیگر متوجه احوال مشارالیه گردد و در باب بحالی او مرقوم شود
که باید الطاف ظهور رسد لیکن صورت چون همه موجب استخفاف گردد و الحال ایلکر برای رونق و استحکام این مقدمه نیت
القدس بنمایند اگر فی الواقع مزاج گرامی بر این صورت باشد که اضافه گرفته محالات مسطور از تعهد میر محمد
برآورده حواله دیگری نموده شود مفصل رقم نمایند مرجعه الطاف گردد و الا القضیه هست بعهده میر محمد بحال دارد
مذکور این مقدمه همان نیاز دارد در جواب آنچه الحال شود بعمل آرد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرما

مخلصان شدند بعد گذارش مراتب ذوق و اشتیاق گرامی مواصلت سراسر مسرت که مهیمن مهمات
خاطر بیهمان بکشود و ضمیر عطوفت تضمین مینمایند امروز که سال نزدهم روز پنجشنبه شهر جمادی الثانی
مخلص داخل پنجمین میشود موازی یکصد و چهار راس سرگاو که تا امروز خرید شده بود همراه شیخ
خاصمحمد که برادر شجاع توپخانه مقرر گردیده است برای آوردن هر سه ضرب توپ روانه گرامی خدمت کرده اند
چون از ارقام گرامی معلوم شد که بیله و غیره ضروریات توپخانه در آنجا تیار است بکار پردازان تقید شود
که زودتر هر سه ضرب توپ که یک جهان توپ کلان و دیگری ... از جهان انگریزی بدست آمده و سیوم بازوی
توپ نچما حواله شیخ مذکور نمایند که زودتر در اینجا برسانند بر تقدیر اگر هر سه ضرب با بند سرگاوان
کشیده نشوند توپ خرد را بر کشتی سوار کرده روانه سازند که دیگر سرگاوان کشیده خواهند آورد
توپهای مسطور هر چند زودتر خواهند رسید موجب سرانجام کارهای سرکار دولت مدار جلدتر خواهد رسید
دیگر بعضی امورات ضروری زبانی شیخ مذکور حواله نموده شده عنقریب وقت فرصت متوجه شده
مفصل مسموع باید فرمود

نواب الفت حسب مشفق کرم فرمای من بالطاف عزیز القدر زاد لطفه

اینکه نوشته بودند معلوم گردید که مزاج گرامی است که مظفر علی بیک با چهل پنجاه سوار ملازمان
نگاهداشت مقرر کرده داده شود که همراه خود نگاه دارد مشفق مخلص نواز من اینقدر قلیل که پنجاه
سوار نوکر نگاهداشت باشند هم اگر یکجا با جمعیت مخلص باشند که هر وقت ضرورت ... حاضر بود
و متابعت نموده بعمل آید و بعد هر حاله باید بشوند و بدین صورت چند چند سواران متفرق شده همراه
رسالداران مقرر شوند بهتر است خود برای کارها اصلاح نمودند معتمد این مخلص همه صورت تابع مرضی
گرامی است لیکن اطلاع احوال ضرور بر تقدیر اگر مراعات مظفر علی بیگ منظور است هر قدر سوار منظور باشند

سوای پنج صد سوار بهشتاد البته اجازت شود که نگاه دارند فقط   کرامت نامه سرور افزا با شقه حضور

موفور السرور که بنام نامی بود در باب موضع جیسن پور که با ورثت عمله مرکه گرد اجمع مبلغ سه صد و پنجاه روپیه

سالتمام بمهم جهت جام اشرف علیخان خادم درگاه شاه محمد اشرف سلونی و وصول زر جهت نمود منجانب

نیازمند بزیارت مضمون شقه خاص سعادت اندوز گردید و مضمون رقیمه کریمه مفصل دریافت نمود

مرقوم خامه اشفاق شده که بموجب شقه حضور در ینمقدمه بعمل باید آورد و احوال رقبه و جمیع توابع

مسطور تحقیق نموده اطلاع باید بموجب التماس گرامی حقیقت جمع چهار ساله از قانونگویان در رقبه یافته

بخدمت ابلاغ داشته احوال دریافت خواهد شد و در نیابت تقسیم آنچه مرضی باشد اجرا خواهند نمود فقط

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد لوازم نیازمندی بمبالغه زیاده

از مراتب شوق و شغف عاید حال نیاز اشتمال است ملفوفه ضمیر عطوفت تخمیر مینماید از نوشته

غلام حسنخان معلوم شد که زمینداران موضع سوند سله عمله مرکه جاجمو و مهیه خالصه نواب ذوالفقار الدوله

بهادر با زمینداران موضع موازی یک هزار عمله مرکه مسطور و مهیه خالصه سرکار والا ابرایی داشته مذکور

موازی دو صد بیگه زمین کم و زیاده بموجب او بر بنای شرارت بر خاک دار زند و بعضی مردم ناحق

شناس نظر بر حق و باطل نکرده طرفداری زمینداران سوند سله مینمایند در ینصورت موازی

دو صد بیگه زمین خالصه شریفه از دست میرود و موجب نقصان سرکار والا است رای عزیز القدر انبدام

بندوبست از احوالات انمقدمه اطلاع واقع دارد ظاهر است بخدمت گرامی هم مفصل گذارش نموده شده

از آنجا که زمینداران سوند سله بر زور حمایت از راه زبردستی تا حال انواع شرارت دست بردار نشده

اند و زمین مسطور از تردد می افتد لهذا بخدمت گرامی تصدیع میدهد که بغور انمقدمه قرار واقعی

توجه فرموده امین معتمد حق شناس مقرر باید فرمود که از روی حمایت حق شناسی انفصال انمقدمه

کرده دست حمایت و طرفداری بیکس منظور باشد فقط   نواب صاحب مشفق مهربان

کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از اظهار مراتب اشتیاق که متجاوز از تحریر است ملفوفه ضمیر منیر

عطوفت تخمیر مینماید اعلام شده بود که بعد رسیدن تحف ایام گرما جهت اینجانب طلبداشته

خواهند شد تا امروز در ینمقدمه چیزی مرقوم نگردید میباید بیاد خاطر عطوفت مآثر نمایند تا

مخلص انتظار آن داشته باشد و هر چه مرضی باشد رقم نمایند زیاده خامه الطاف گردد که حب

ادبول ارده

از بهجمل ارداس   نواب القاب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد ابراز مراتب
شوق و شغف بریافت سرور مواصلت لازم البهجت ملحوظ ضمیر منیر می‌نماید شفقت نامه گرامی در باب
داخل نمودن مبلغ یکروپیه روزینه حیدر شاه درویش که در محال پرگنه راری مقرر است وصول نموده مرقوم
بود که اسناد را ملاحظه کرده در صورتیکه از سرکار والا یافته آمده و موافق اسناد باشد حالا هم
بدستور بحال داشته موافق معمول منجرا نموده باشند مخلص اسناد روزینه مسطور ملاحظه کرده سند در کاغذ باهی
بمهر نواب وزیر الممالک بهادر و سند بمهر نواب نجف خان بهادر در دست دارد و همیشه یافته آمده است
و سوای پانزده هزار روپیه سالیانه و سیصد روپیه ماهیانه روزینه داران است لهذا بموجب ایمای
گرامی بدستور معمول قدیم سند بمهر [illegible] الیه نوشته داده شد برای اطلاع گرامی مرقوم نمود

نواب القاب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت مراتب شوق و شغف زیاده از آنست که بشرح درآید
لهذا ابا بر از مراتب مطلب می‌تصدیع میگردد که راجه دیارام بموجب رخصت گرامی در ینجا رسیده و بمخلص
ایمای شده بود که سررشته مغلیه وغیره مردم قدیم بیش خود نگاه خواهند داشت حالا راجه مسطور برای
نگاه داشتن سررشته پانصد سوار و یکهزار پیاده نوکر نگاه داشت بهم سوای سررشته ملازمان قدیم در جواب
دارند لهذا برای استمزاج گرامی تحریرات مرقوم نموده شد اگر فی الواقع مرضی شریف بدینصورت است
مفصل مرقوم خامه الطاف گردد که بموجب آن بعمل آرد باقی خیریت است مخلص را بهمه حال بنظر
مراحم منظور دارند زیاده بهجت و شادمانی باد   ارزو به جهت دیدار میمنت آثار
زیاده از آن که بگذارش درآید لهذا ابا بر از مطلب می‌پردازد اشفاقنامه عطوفت
طراز وصول شادمانی نمود آنچه از راه کرم بخشیها الفاظ توجه و قدردانی رقم پذیر خامه الطاف
گردیده از مقتضیات قدرشناسی ذات بابرکات است مخلص هم معتقد و خوش (؟) غنیمت میخواهد که
هیچ جهه از عهدت لازم المیمنت جدا نباشد و این همه دلنوازیها که دشوارترین دردها است
بر طبیعت گوارا نماید او تعالی بفضل و کرم عمیم خود چنانچه از روی دلبستگی بهم میمنات خاطر کامیاب
سازد از خوبی فضا و دلپذیری مکانهای کشف آبادان آنچه مرقوم گردیده فی التحقیق همچنان است
مخلص نیز بچشم خود سیر و مطالعه جمیع مکانهای اینجا فراروا واقع چنانچه باید نموده و بهمه وجوه پسند کرده
لیکن اتفاق چنین شد حالا اگر مرضی گرامی باشد حضور دیدن منظور درآید امید که زود بمحبت

مستفید گردیده دستور را محصول حاصل نمایند والا چون موسم برسات است و بانفعال مردم کنجور حالت بسر برده شاید
جا بجا برای خود ورت کرده سکونت نموده اند در کندا اشتن لذبجا فی الجمله هیچ منصور است ظاهر درست
بهمه صورت تابع مرضی اکرام است و منتظر ایمای سرکار مرقوم گرد در وقت رسیده صحبت اند و زهم است
حضور میکرده و مرزا ابراهیم بیگ که مقتضی کار در دست تجربه نمیتوانند گنجید سلوکهای شایسته که با مخلص مهربان
آورده تا امروز دل و زبان شکر این معنی است مد ظله العالی برای هم خدمت خوب موجب قرار دل
الله که حاضر خواهد بود اگر واقعی توجه هم سطور داده قبول نموده باشد و تخت باو رسیده باشد غلام
جستجان در خدمت گرامی حاضر است خواهد مد ظله العالی باید فرمود که مخلص سرکار خان جهنکره ها خود فرستاده
در اینجا طلبداشته اند اگر تخت تیار نباشد حاصل سطور همانجا تخت دیگر ضروریات تیار نموده و سرکار خان
جهنکره وغیره از اینجا طلبداشته پیش مخلص خواهند فرستاد مگر اینکه توجه حواله حاصل سطور باید فرمود که تمام
نهج در اینجا خواهد رسید در همه مقدمه توجه ضرورت است دیگر مخلص بهمه صورت تابع مرضی است اگر ایما شود
زود رسیده بخدمت حاضر شود زیاده چه ؟   نواب صاحب مهربان مخلص سلمه مقتضای صفا
یکبارگی درین روزها برای دریافت خبر خیریت و صحت مزاج گرامی انتظار طبیعت به درجه کمال رفته
الحمد لله والمنه که مراجعت از اطراف فیها و نوید تشریف شریف ملتبک فیروزی از خارج در رسیده
شده سرمایه وفور سرور و انشراح خاطر منتظر و مشتاق گردید احوال بر اختلال مسموع شده باشد
که سرکار نواب شجاع الدوله بهادر متعلقان را از لکهنو برداشته روانه بریلی شدند از دست حاجات
استعداد باز ماند بصورتیکه در همین مدت از گردش روزگار و تلخی زمانه قناعت کرده اوقات
گذرانیده و تیز طاعت القدرت و طاقت در خود نیافت از مهمات سفرها دیگر نتوانند
ناچار از منزل بانکه مو برای خبرگیری متعلقان رخصت گرفته به تیز سوار رسیده خانه گشته است
هر چند عمده ها و ارکان انجا از راه خلوص و اتحاد قدیم اخلاقهای شایسته بعمل آورده هیچ صورت
از عطایای قصور ندارد لیکن تا هنوز بهیچ صورت مرغوب طبیعت نیست تا بدید که مقدرات ایزدی حیثیت
خدا کند که امور مملکت بر وفق آرزوی بنده های درگاه لاعتقاد یافته رونق و نظام شایسته
پذیرفته خانه زادان موروثی که پرورش یافته های خوان الوان نعمت تفضل و افضال جناب عالمیان
مآب اند از سر نو کسب پیچیدگی باز مانده بتقدیم لوازم عبودیت و بندگی خصوصیات از و جاویدانی

گردیده

156

گردیده چون حسن خدمت و جانفشانی بجلوه عرض و امتحان در آید از آنجا که ذات گرامی بهمه حال متوجه احوال
نیازمندان است بمقتضای توجه باطن همواره بارقام خیریت منهج و مسرت بخش یاد فرمایند
نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت صورت رسیدن خود بر کناره دریای چمن باراده حصول سعادت
ملازمت حضور پرنور و توقف در عبور از این طرف بواسطه آنکه آن مهربان بدان صلع نهضت فرموده اند
در حضور یادگیری سرکار بینت چند روز بانتظار معاودت گرامی همانجا توقف نموده بود سابق
مرقوم خامه مشکین گردیده هرچند مرغوب طبیعت بود که آن مهربان بعتبه شریف این عزیمت بعمل آید
لیکن چون رقیمه سرور افزا بمعه وکیل بمبالغه و اغراق تمام وصول راحت نمود که در رسیدن
حضور بتوقف مناسبت صلاح همین است که زود بجناب مقدس رسیده بسعادت ملازمت حاصل آمده
آید و هم خانی گرامیقدر غلام علیخان که از نزد آن مهربان رسیده بودند ظاهر نمودند که اصلاح خاطر مهربان همین صورت
است و نسقه خاص هم بطور زود فرموده ناچار توقف در صلح نداشته و ترک ادب بیداشته عبور دریا
نموده مقیم ابنماه روز شنبه بشهر رسید از حضور پرنور بیرم خان بهادر برای آوردن مامور شده
بودند نظر بر نیکخانه بانو مور ولی البته این صورت نهایت عرض نمود که همین نسقه خاص کار
یا گرام خواجه سرای محل آمده همراه برد از آنجا که بدولت قلعه مبارک بند سرداران قریب است
حکم والا اشرف نفاذ یافت که معرفت میرزا نجف خان ملازمت نمایند تا بتاریخ هشتم روز یکشنبه
حسب الحکم جناب اقدس باتفاق ایشان بدولت آستان بوس جناب ملایک مطاف کامیاب
شده در بندگی حاضر است پر ظاهر است که در سرکار سوای آن مهربان با دیگری هرگز سر رشته
آشنائی و اتحاد و راه رسم جواب و سوال در میان نیست محض بتقویت و اشفاق توجهات گرامی
خود بالانصورت همواره گردانیده تا باینجا رسیده و حالت تصدیعات بو سیده نیست در صورتیکه
معاودت در توقف است هرچه در این باب اصلح است بحضور عرض باید کرد که اسباب دیگر
معیشت های استقامت آنجانب و والا هرچه برای ... اصلح باشد بحضور عرض باید کرد
که موجب آن بعمل آید زیاده بهجت باد

نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت
از خدمت گرامی رخصت شده قدری شب که باقی مانده در مهاراج گنج گذرانیده صبح کوچ نموده
بقطبیات آباد رسیده دایره نموده و انتظار ورود سرداران در پیش داشت امروز آمدند.

سرداران صورت نگرفت روز شنبه یک پاس روز باقیمانده بخیمه وزیر الممالک نواب حسام الدوله
بهادر بطهمات ایشان و تعاقب قلیل از معانی که مخلص ابرد داشت آمده نصیب گردید و معلوم شد که فردا
روز چهارشنبه سرداران اکثر و نواب وزیر الممالک بهادر در بنجا تشریف می آرند چنانچه مخلص روز چهارشنبه
صبح طلوع آفتاب از ڈیره گاه خود سوار شده باراده پیشوایی و ملاقات سرداران رو داد
پیشتر گردید چون مسافت چهار کروه پیمایش کرده متصل باغی که در آن نزدیکی بود رسید
معلوم شد که در باغ لوازم طعام حاضری سرداران از میوه وغیره آمده تیاری در پیش داشت
در همین جا برای طعام فرود آمده اند در همانجا سوار ایستاده اند لهذا توقف نموده در آنجا
منتظر صاحب با مردم خود تشریف آوردند مخلص مردم خود را فرا ترگذاشته برای سوار شده پیشتر رفته
بایدن صاحب ملاقات نمود و موجب کرامت نامه که از طرف بندگان حضرت قدر قدرت رسیده بود دعا
خیریت و عافیت استفسار نمودند صاحب کمال تمام ملاقات نموده مهربانی که دارند حقیقة
خیریت و صحت مزاج اقدس انور پرسیدند و در همان باغ برای طعام حاضری فرود آمدند مخلص هم
همراه ایشان در باغ رسید و همه یکدیگر بر کرسی ها نشستیم بعد انقضای دو گهری دیگر که در آنجا نشسته
بودیم کرنیل اسمته و کرنیل بارکر و نواب وزیر الممالک بهادر باتفاق همدیگر از راه آمده در
همان باغ رسیده فرود آمدند مخلص پیش رفته از مستر صاحب فنعل گیری کرد و دیگر کرنیل اسمته بهادر
و دعای جناب اقدس جهانبانی ابلاغ نموده خیریت و عافیت پرسید کرنیل اسمته نیاز مندی کمال تمام
جواب دعای حضرت اداکردند و همه سرداران و نواب وزیر الممالک بهادر در همانجا بر کرسی ها نشستند
و ملاقات ها و جواب سوال های بسیار بخوبی و تپاک و اخلاق تمام بعمل آمد بعد فراغ طعام
از آنجا سوار شده بخیمه گاه خود ها رسیدند مخلص هم همراه سرداران تا خیمه ایشان رسیده رخصت شده
بخیمه خود آمد و موجب کرامت نامه که ایمای کرامت بود از کرنیل اسمته بهادر برای رفتن خانه نواب وزیر الممالک
بهادر درخواست اجازت نمود ایشان گفتند که بسیار بهتر است البته باید رفت چنانچه وقت شام
به ڈیره نواب موصوف رفته ملاقات نماید فردا که روز پنجشنبه است صبح بطرف اله آباد کوچ میشود تا
و منزل بمنزل میرسند مخلص هم همراه است و قوش رسیده بسعادت قدمبوس بندگان نجابت خلافت
و حصول ملاقات صاحبان عالیشان کامیاب دیده و دل نورانی مینماید مناسب اطلاع کرامت اینقدر جلد مرقوم نمود

از آنجا که مخلص بی‌ریا بغیر از دولت رأفت صفحات آن مظهر اشفاق و الطاف مشفقی
و غمخواری و فریادرسی ندارد لاجرم از رطب و یابس هر کار هر چه عاید حال شود اطلاع آن بگرامی
خدمت ضرور میداند لشان خان نام تعلقدار موضع قصاری عمله پرگنه گوالی باغوای عاملان پرگنه
مذکور پیش ازین چند روز لشکر چند کس از اتباع مزارع و چند راس گاو و میش از چین پهمن
ساکن پرگنه بی‌سابقه خصومت و نزاع بزور دستی گرفته برده هر چند مخلص نظر بر آشناییهای
ایشمیع متواتر با راجه جبالی رام بهادر گفته فرستاده و براجه مسطور خط بنام عاملان مذکور
نوشته داده جنهم نفاذ نیافت و هیچ اثر پذیر نشد خدا داند از چه راه است و القصه هنوز در
لشکر و علاوه آن تعلقدار مذکور در زیر لا بر آب جهیل که از قدیم معمول زمینداران گوالی است
بند حام بسته برای هنگامه پردازی و شورش لشکر اجتماع مردم نموده بر گذاب جهیل بر بهادر که از
قدیم معمول است امان نمیدهد و مستعد است از سر برکاو و از رام ناتهه برهمن و دولو من برهمن
گرفته برده و زخمی در عملداری پرگنه گوالی انداخته بر سر شورش است رعایای پرگنه گوالی ازین
هنگامه فرار کرده میروند طرفه شورشی بر روی کار آمده هر چند تدارک ایشمیع از دست عاملان
پرگنه گوالی هم میتواند شد و نوبت سلو و فریاد نمیتواند رسید لیکن مخلص هم در کارهای بکر این
گورشیها مناسبت نمیداند و در صورت تدارک ایشمیع نشود تمام پرگنه از دو ایشمه تطاول مفسدان
رو بویرانی و خرابی می‌آرد بذات بابرکات ظاهر است که وجه قوت مخلص هم قدر قلیل باقیمانده
که هنوز از تصدیع هم عهده برای برای ضروریات مخارج نمیتوانند شد و هر گونه تکلیف عاید حال
میشد با این حال مردم باتوان مر بر هم کار بها سعی دارند و این زاویه نشین کنج قناعت
را ایذا میرسانند از توجهات گرامی چشمداشت است که در تقدیمه الطاف واقع
متوقع گردد که این هنگامه فرو نشیند و در قوت مخلص تحلل نشود و الا هر چه اصلح باشد اعلام
گردد لله الطاف نامه شفقت طراز که حاوی مضامین محبت و الفت های
باطنی بود وصول اشفاق نموده خاطر منتظر و مشتاق را که بذکر محسنات توجهات و تفقدات گرامی
ارجمند لذت افزای کام و زبان است سرمایه انشراح با محصول ازرا فرمود مرقوم خامه الطاف
گردیده که باراده زیارت بیت المقدس از جناب خلد قباب رخصت یافته تا معظم آباد رسیده باشند

بسبب موسم برسات توقف نشد حالا که هوا صاف شده بنازمی جهازات بندر سورت انشاء الله عنقریب با حرام
طواف امکان متبرکه شریفه نهضت بعمل می آید این صفحه مفصل مسیر نشد و داغ مهاجرت و جدائی آنها
که قطره قطره خون حسرت از پرده دل میریخت بر زخمهای تازه مجروح کرده هر چند راه ان کعبه دل را
که بحضور باطن صفا منزل از لذت وصل شاد حقیقی هر لحظه مثوبات مراتب اکبر حاصل دارند
بطواف کعبه آب و گل پرداختن احبای … طریق صدق و صفات آنها که بقصد حب
خانه بر روز دوست … داند بر در و دیوار خانه دل نهال میشوند لیکن از آنجا که ذات بابرکات
بفضل الهی مسند ارکان ظاهر و باطن و مبانی … رواج صورت و معنی … یقین که بصدق
عقیدت و خلوص ارادت این عزیمت … مصمم خاطر عاطر گردیده باشد حق … اتباع جمیع مومنین
و مسلمین را توفیق این مدارج کرامت نماید … بکلی و یکدل همین قدر جرمی و جدائی که از
مشیت قادر قدیر بظهور آمده هزار گونه خار خار حسرت بر دل داغ … که میسر نشد
تسلی خاطر بقرار نمود هر گاه … مسافت بعید در میان اید و صور باید فرمود که حالت دل دردمند
وادی محنت زخم کرده هزار گونه الطاف و اعطاف آنچه خواهند نمود رفته و کتب … از حضرت
صاحب الدعوات استدعا که بفضل و کرم خود لطیفه بر انگیزد که دیده و دل مشتاق بنور وصال
بهجت اشتمال منور و منجلی گردد و از روی خاطر … ظهور در آید احوال احقر … بود
مستوجب حمد الهی است و صحت و سلامت ذات بابرکات هر لحظه و لمحه از روی خاطر در هر حال همه
جا مد نظر … یاد آوری ذکر … فرمایند … کرم فرمایند
مخلصان … شرح آرزومندیهای … که برای حصول … مواصلت موفور المیمنت
در باب … اشتیاق مواطن … سرمایه … نمی تواند … بتحریر در آورد لاجرم از …
وادی عطف عنان نموده مجملی از مقدمات ضروری مکنون ضمیر شفقت تخمیر مینماید
روزها صحایف شرایف … کامرانی نهایتی خاطر … برای دریافت نوید …
صحت و … شفقت … هر لحظه دیده آرزو فرش راه انتظار …
بلافاصله … صورت … تسکین شورش آنها …
شده … خواب و خیالها از خدمت … و دیگر آنچه باید رقم … گردانیده و چون

نوشته بود گرامی نامه مهربانی فیض اساس از افواه خاص و عام استماع بسیار یافت مشفق کرم فرما اگرچه باین
مخلص بیریا از همه جهه اسباب انتظار موجود بود چند اظهار مردم اتفاق خاطر نموده و فرستادن را الغور بقدر
انتظام شده است که یا کاغذ مداخل و مخارج منظور نموده روانه کرده بود و موقوف داشته که کاغذ
مسطور را مفصل از حال حاصل که ارسال نظر انداز شد و فهرست اسم نویسی تنخواهداران و دیگر
اخراجات ضروری بخدمت ابلاغ داشته تمام لوده درآمده باشد روز و شب انتظار جواب در سیاق
و لکن ورثی تقاضاهای تنخواهداران را مهلت وعده که امروز فردا جواب میرسد بموجب آن بعمل می آید
فی الجمله تسکین داده میشود و طرفه تر اینست که مخلص بیریا از راه اشفاق وفی مکرر اظهار نموده بود که
که بقدر جابدلو مداخل چکله تنخواهداران را نگاه داشته باقیها را جواب صاف باید داد که دیگر
جابدلو باشند که از خانه خود تنخواه بدهد و مخلص که نظر بر قلت مداخل اینجا بعضی تنخواهداران
جواب میدهد انتهای بخدمت گرامی اظهار شکوه و شکایت نموده باز با کتب باسمای تنخواه تمام می آرند
چنانچه تنخواه و سواری واله ها را موقوف نموده جواب داده بود که درینجا اینقدر معاملات نیست
تنخواه شما قبول ندارم ظاهرا انها نالش نمودند و در باب انها مکرر تنخواه تمام نوشته شد که این
بیچاره ها در حضور انور خدمت مینمایند و پریشان احوال اند زر تنخواه انها باید رسانید مخلص درین
صورتها بجز برای ندارد درینجا اینقدر محاصل که برای اینهمه تنخواهداران وفا تواند کرد هرگز نیست
دیگر جواب میدهد انها نوشتجات گرامی تنخواه تمام آورده بدست او بیرون شورش ها می نمایند
مخلص چه میداند که از اینها کدام کس ضروریست تنخواه باید داد و کدام کس غیرضروریست جواب باید داد
سخت حالی حبس و بس است مشفق قدرشناس کرم فرما من اینقدر مالی است زیاده از جابدلو تمکین
بقدر ندارد که یک خیر معهود سرانجام نموده بکسی تواند داد و تا وقتی که مشفق کرم فرما قدری متوجه
اینمعنی نشده احوال جابدلو مداخل و فهرست تنخواهداران را ملاحظه کرده ضروری و غیرضروری را
تجویز فرموده صورتی مقرر نفرمایند اجرای کارها چگونه میتوانند شد امید که تصدیع بذات گرامی
اختیار فرموده و کاغذ مذکور را انفکاه نموده توجه ملاحظه فرموده بقدر مداخل چکله از تنخواهداران
هر کسی را که ضروری باشد و باید و باشند برای اسم او صاد باید کرد و انها را که غیرضروری باشند
جواب باید داد و خط بطلان باید کشید و مخلص بیریا هم ازین مقدمه مفصل اعلام باید نمود که موجب آن

تعمیلک ازدو و رفع باشی و تقاضای این جمعیت که هر روزه دلگیر بند لهو وارد میشود و اگر بهمین صورت
چند روز دیگر مجهول و معطل خواهد ماند کار بکار رسیده بهم و ضایع خواهد شد و طبیعت از این بد و آزرده
که هیچ یکی از این جماعه شورش ملازمان نماید و موجب ناخوشی شود در آنوقت تصور نماید ملحوظ که چه قدر
جای الزام است که تا ملازمان کار و الاجرا نوبت بآن درجه رسیده نظر بر عواقب این
امور مکرر تصدیع اوقات گرامی میشود که بهم خورده ضرور ضرور این مقدمه را بزودی منقح فرموده
جلد اطلاع بخشید و لهو زیاده برین معطل نباید گذاشت مخلص روز و شب در سرانجام و انتظام
کارهای سرکار دولت الدوکردار و ری زر باقی و صلح تلف و تردد و تشخیص اکثر محال الذات با فنا بد مستعبد
و مصروف است ساعی از این جد و جهد قرار و آرام ندارد ان شاء الله تعالی بهمه صورت بهتر به
سمت میگردد از این مقدمات فراغ کرام بهمه وجوه مطمئن باشند ۸ نواب صاحب

مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شرح شوق که بی تکلف حدی و نهایت ندارد و ملتمس نواب حضور
منیر نموده می آید رقیمة الاشفاق تحریر بیست و سیوم شهر شوال در جواب صحیفة الاخلاص وصول نمود بسیار بسیار
مسرور و مبتهج گردانید مرقوم خامه گوهر بار شده که تا حال کاغذ مداخل و مخارج نزد این ساکرم فرما
نرسیده و اشفق از چهار ماه برای کاغذ سطور مرقوم منتظر باشند اگر کاغذ مذکور رسید نوبت تقاضای
تنخواهداران بدین درجه نمیگشت مشفق کرم فرمای بسیار مهربا من با وصف اینهمه تقید و احتیاط که از
طرف مخلص در سر مقدمه بعمل می آید هر مرتبه مصدر الزام و نارسائیهای نالت و قصور میگردید لطف
عنایت میکردند و ظهور اینهمه کارسازیها از مقتضیات گردش فلک است نمیدانند که الزام قصور و نارسایی استشراحا
و مبالغت ایمای گرامی بعمل آمده و قبیل مرة الله با بدید از نظر انوار بهجت آثار ونه خاطر گردد
بموجب ایمای فی الحال در عرضه چهار گهری کاغذ مفصل نوشته حواله الغریبر القدر اشو رام بینی
نمود در آنوقت رای مذکور بواسطه روا روی و نهضت گرامی بطرف فیض آباد نتوانست
بخدمت گذرانید و همچنان معطل ماند وقتی که بخیر و نیست معاودت گرامی از فیض آباد به اله آباد
دست داد رای امید گوپال کاغذ روانه خدمت نموده خواهد بود که بمطالعه در آورده روبرو جواب
و سوال ضروری و غیر ضروری تنخواهداران مقرر کرده باید باز معلوم شد که از مشفق بطرف فیض آباد
متوجه شدند رای امید گوپال از اثنای راه باز طلب داشته کاغذ را فی الحقیقت ملحوظ فرموده مصحوب جوکی

159

بنا چهدان به روانه خدمت نموده فا چهدان مذکور را از راه اله آباد روانه شد متصل فیض آباد بخدمت میرسید

رقیمة الاتحاد را بخدمت رسانند و مدتی برای جواب در خواب داشتند داروغه توپخانه مهمان جواب

تسلی انها نمود که کاغذ ضروری آمده است همین قدر تجمع شود و درست نموده جواب شفقت

خواهد شد در بعضی مخلص بواسطه سورش موقع اقتضای نخواهد اطمینان خاطر بکاره و یک بار رقیمة الاتحاد

از راه لکهنو روانه خدمت نموده که کاغذ رقعه منفتح شده نرسید کاره های این جواب گردیدند مرقوم

که کاغذ بخدمت نرسیده بسیار جای حیرت و استغراب است مخلص اینقدر فضول و ذرایع گو

و لا انفعل نیست که کاغذ انقدر مشتاله باشد و بد رونگلو نهادار این مقدمه اینقدر استبعاد و منافی

با اعتقاد صحیح خود کاغذ ملفوف رقیمه اینجانب را بلاغ خدمت گرامی نموده معلوم نمیشود که کاغذ مذکور در

مطاوی رقیمه تحلیل یافت یا بر باد هوا پرواز نموده بهر صورت هر چه هست از مقدمات بند ایت

گرامی اشفق اکرم فرمایند ظاهر است احتیاج تکرار است چون از نعاقهای نخواهد ازان فرصت حظ ندارد با چار

برت چهارم کاغذ مسطور را تیار بوده تبلیغ خدمت کرده خدا کند که این همه تجربه و عافیت [illegible] و مسایل

کاغذ سابق متفرق نشده بمطالعه گرامی در آید و رقعه منفتح نشده رسد توجه اشفاقانه در این مقدمه موجب کمال

مخلص نوازیست همچنین صورت اگر این مرتبه هم در انفصال این مقدمه تغافل خواهد شد بالضرور در مقام

رای اشند مدام بخدمت [illegible] از همین راه روانه خدمت خواهند نمود مقام یا چاره نیست ولیکن هر قریبه مرقوم مکرر

که کاغذ با تخصیص را انقرار ارسال داشته است از چه باعث مخلص با ارکان حضور کدام سروکار انمقدمات در میان

تا امروز حرفی از مقدمات معاملات و جواب سوال ضروری و غیر ضروری با هیچ یکی از ارکان حضور

انور در میان نیاورده هر چه نیکه هست و رو میدهد بخدمت گرامی که مرجع و اولی الامر و متکفل جمیع

کارهاست اطلاع میدهد دیگر بر او ما کاری نداشته و نخواهد داشت در مقدمه کاغذ بهر نهج رقعه سر [illegible] توجه

و الطاف ضروریست ۵ بوالفیاض [illegible] مهربان کرم فرمای مخلصان [illegible] از روی

دریافت نعمت دیدار میمنت آثار زیاده بر سابق درین روزها انقدر سرمایه بیقراری همای باطل بیاز [illegible]

نیست که شماران معرض اظهار و ارقام نمیتواند جلوه پردازی نماید چون بفضل الهی وعده وصول [illegible]

[illegible] نزدیک اتصال رسیده خدا کند که چهره مهر آرزو و تمنای مقصود و مطلوب [illegible] از این نعمت روح به

[illegible] اند و رگ کامرانی آبیاری گردد درین روزها متواتر مکاتبات شفقت آیات محتوی بر همان عطوفت و الطاف در جواب

نیکو با مسرت وصول نامه گرامی که بهجت و شادمانی نموده مبتهج و مسرور گردانیدند و دریافت نوید صحت و اعتدال مزاج

وهاج مبارک حمد و سپاس ایزدی بتقدیم رسید از راه کرم بخششهای شفقت نمایانه بتمام مرقوم فرموده اند الطاف

شده که از شورش تعلق تنخواهداران رنجیده میشود و آزرده خاطر نمایند شدند که خفیف رسانیدن داد گرداند تنخواه

توانند نمود عنقریب که آن مشفق کرم فرما از خدمت نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر رخصت گرفته

رونق فرمای این ناحیه میشوند رو برو جمیع عقدهای لاینحل بمیامن مشکل کشای توجهات شریف بجوی

انحلال خواهند یافت با تنخواهداران تا رسیدن آن مشفق بدار و مدار پرداخته محتاج [illegible] و نهر یک باید و باید بند

این همه مراتب مفصل مفهوم خاطر هم نشین مظاهر کرده بدار شورش تنخواهداران تردد دیگر در خاطر مخلص جا دارد

شایبه بدنامی و لیکن حضور انور بسبب الاهم یا فی الحقیقت چه زهره دارد که به بیجا می توانند نمود چنانچه

صورت پاس و بدنامی چه در حضور انور و چه در پیش آن مشفق قدرشناس همه دان از حد حسابها در نمود

وانچه درین مدت العمر از مراتب شکوه و شکایات و غیبت و معاتبات از زبان هر مردم ملک پیش نشنیده بود

برای العین دیده و شنیده میشود خطوط وکیل که از لشکر فیروزی میرسد غیر از قربانها والعیاذ

و شکایت گذاری ارکان حضور مضمون دیگر ندارد و نواب مدار المهام بهادر الفاظ تلخ و پیش کس که بنر

می آرند مرقوم مینمایند حرارت غریزی تاب و طاقت برداشت آن ندارد و مغز اسرار دماغ از حضور

اقدس میرسد القدر تقید و تاکید و اعتراض صحیح حضور ظاهر مینمایند که عقل و حواس [illegible] ظهور

این همه بارسایی مخلص و واویلای مردم بواسطه قلت مداخل و کثرت مخارج است اگر بخواهد بقدر

حقیقه روز اول کارپرداز حضور انور سنجیده و فهمیده بعمل می آوردند با مراحل کرام از ابتدا

و اینها سابق با کم و کاست تنخواهداران منتشر خیر انور است بزنامه مخلص و فریاد و فغان تنخواهداران

بدین درجه نمیرسید مهر صورت هر چه هست از قصور ایام و نیرنگی روزگار است اشتیاق نامه که

حضور انور و خط میر [illegible] بهادر در مقدمه تاکید تنخواه مردم [illegible] وصول نموده صورت

و باز سابق مخلص از مضمون شقه و خط مسطور دریافت باید فرمود که مردم جا بجا [illegible] حضور انور

رسیده اند بدین حال آن مشفق کرم فرما هر روز بابت [illegible] تمام مرقوم [illegible] که هیچ عامل

خوبی داده است هرچه محاصل محالات [illegible] تنخواهداران خواهند یافت اگر چه فی الواقع [illegible]

لیکن مخلص در طرف [illegible] این همه صور [illegible] دارد خدا فضل کند که تشریف آوردن آن مشفق

مکرم مهربان قدردان شناسا زرقوم کرده بجا بعمل آید و مخلص این همه درد دل و تشویش خاطر که از بهم مقدمات
عاید احوال به اختلال وارد بخدمت گرامی مفصل نگذارش در آورده اصلاح احوال آنها باید و مقدمه
تنخواه وغیره جمیع مقدمات و مطالبات ضروری که بدون آن نسبت کارها و دولت بی متعذر نسبت بهم بیان می
توجه و اشفاق گرامی رو براه آورده انفصال پذیرد از شفقت و مهربانی چشم داشت است که اگر اراده
تشریف آوری بهار در هم روز باشد آرام بخش منظور داشته دیگر روز عزیمت باید فرمود و دیده دل نیاز منزل
ما ابد بدار دیده افروز زرقوم فروغ تجلیات کامرانی ارزانی باید داشت برای [illegible] آنها اربابها
که مکرر مرقوم میگردد و مقدمه هم دستار برگرفت که بدون تشریف شریف آنصورت هم باین مردم
منفصل کرده درست توان نمود گفته مخلص کسی نمی شنود و کسی منظور نمیدارد انفصال آنصورت هم منحصر
بر تشریف آوری گرامی است هرچند زود تر توانند شد موجب انفتاح ابواب مقاصد و مآرب جمع تر است تا کیدی
که در مقدمه تنخواه مردم احشام بموجب نوشته حضور انور و تاکیدات نواب صاحب و مهربان شفیق وزیر الممالک بهادر و [illegible]
مرقوم صفحه صادق گردیده فی الواقع بجا است لیکن آنکه سر رشته انصاف از دست نداده غور باید فرمود
که در مقدمه قصور این مخلص به چه باعث [illegible] بعلیخان [illegible] که پروانه تنخواه احشام رسیده نقد مبلغ [illegible] هزار
روپیه [illegible] الیه نمود مبالغه والتجا تمام گفته شد که در اینجا بوده زر بلا اراده [illegible] یکلک
میرسیده [illegible] انفصال جواب سوال مداخل و مخارج اگر تنخواه احشام تمام و کمال وفا خواهد کرد
تواتی یکلک از محال دیگر دهانیده حوالی [illegible] مشار الیه رسیده گرفته و هرگز توقف نکرده بر خاسته رفته
از مراتب شکایت نویسی دقیقه فرو گذاشت نکرد و بهر صورت مخلص تا مقدور برای تنخواه منقح مجوز
قصور نشده و نیست و تا امروز درین فصل خریف بقدر شش لک روپیه کمتر کم و زیاده که مفصل از روی
کاغذ معبر آن خواهد شد و با اینهمه مردم تنخواه داران رسانید و اینها هم زر که بوصول میرسد به تنخواه داران
میرسانند و خواهد رسانید در نوعیکه بقدر [illegible] هزار روپیه دیگر الحال برکه یکلک آمدنی شده بود بوکیل نواب
رسانیده دیگر هم بعلت [illegible] شد [illegible] الله تعالی بوصول در آورده رسانیده میشود و معهذا عنقریب که
آنمشفق تشریف میفرمایند در بیان تقسیمیکه مرضی گرامی خواهد بود بعمل خواهد آورد مخلص بهر صورت تابع
مرضی است و تا امروز با اعتقاد خود از پاس رضای گرامی و محنت و تردد در بندوبست انجام کار سرکار
والا و تحصیل مال واجب و رسانیدن زرها به تنخواه داران قصور نکرده و نخواهد کرد و اینکه مردم از خود غرضی بموجب

بکار آید سازند و تلاش نمایند مقام مجبوریست نمیقه الاشفاق در باب تنخواه قیام الدوله احمد خان بهادر ضیغم
جنگ هم وصول فرمود این تنخواه سوای قدریست تنخواهداران سابق که بالفعل تا تشریف آوردن
گرامی آدم بهادر مسطور بدل بدلداری و دلجوئی خود مستمالهٔ تمام درینجا نگاه داشته و قلیل و کثیر برای خرچ هم
داده شده بعد تشریف آوردن تا هر چه روبرو اجرا خواهد شد بعمل خواهد آمد مرقوم گردیده بود
که وجه روزینه حافظ محمد درویش و روزینه کریم الله منجمله هم الله هزار و پانصد روپیه روزینه داران
مفروز مخلص ارکان و دیگر تنخواه بدید اگرچه از روی پروانجات و نگاهی وجهه روزینه آنها سوای هم از ده
هزار و پانصد روپیه مسطور است چنانچه از مضمون پروانجات ظاهر میشود لیکن مخلص بموجب انجامیه گرامی
موقوف نموده بدار و مدار پرداخته و برای تنخواه محمد حسین خان هم بموجب قائم شریف جواب
داده شد و دیگر هم برای هرکس که ازین تنخواهداران تفاصیل مسطور باشد اجرا شود که بموجب آن بعمل آرد
از راه توجه دلی مرقوم قلم اشفاق گردیده که فوج سواران و پیاده های ملازم سرکار گرامی بموجب طلب
شریف از الله آباد برای معاونت کارهای چکله میرسد و پلٹن تلنگه ها و هم فوج توپخانه کلان از سرکار
نواب صاحب وزیر الممالک بهادر متعین شده میرسد که برای تعیناتی یک پلٹن تلنگه امیر الدوله جرنیل بهادر
بکرنیل کلاهس بهادر نوشته اند که از الله آباد و کانپور رسیده وارد شود و این فوجها هر قدر که باید موجود
مخلص هر کاری و هر صورتی که پیشنهاد خاطر داشته باشد بجمعیت تمام سرانجام تدبیر کرده [illegible]
فی الواقع جاییکه توجهات گرامی شامل حال [illegible] است از فوج و خزانه و دیگر اسباب ضروری هر وقت
ضرور که قصور میتواند شد تدبیر تعیناتی این همه فوجها بسیار اصلح و مستحسن بجا شد فوج ملازم سرکار
گرامی از الله آباد آمده در شورا چپور مقامات دارد و این همه پلٹن و توپخانه سرکار نواب وزیر الممالک
بهادر و امیر الدوله بهادر معلوم نیست که کجاست و تا کجا رسیده مفصل اعلام باید بخشید و اگر فی الواقع
آمدن فوج و توپخانه سرکار نواب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله جرنیل بهادر چنانچه مرقوم شد
زود میتواند شد بمخلص مشروحاً قلمی باید فرمود که بنابر نظر انداز [illegible] راه و هم جواب سوال همراه آن
و تدبیر تنبیه و گوشمال آنها در پیش گیرد و اگر توقف در رسیدن فوجهای مسطور معلوم میشود باید
بموجب آن راه [illegible] مفصل نوشته قلمی کرد که آنچه باید بعمل آرد [illegible] کار دنیا را [illegible] انجام
میتوان داد [illegible] تقصیر [illegible] احوالات اطلاع [illegible] ضرور لاجرم بانصورت [illegible]

[illegible]

181

اینچه اصلاح یافته مرقوم گردد ⁂ نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت

اینهمه مراتب که مرقوم خامه نیاز گردیده برای انست که احوال فوج و مصالح جنگ وغیره مهر صور به ملة در ینجا
بذات گرامی پوشیده و در هر مقدمه بمقتضای صلاح اندیشی برای سر انجام کار سرکار والا انچه
اصلاح باشد و بخاطر بگذرد اطلاع ان بخدمت گرامی ضروری میدانند امید که مشفق کرم فرما اگر اصلاح دانند
متوجه انصورت شوند و اگر صلاح نباشد تصدیع نباید فرمود بصورتی که بگذرد تمشیت اینمقدمه بعمل
خواهد امد قدری تنخواهداران سابق مرسل شد سوای ان نقد پنجاه هزار روپیه سال تنخواه نفیس الدوله
بهادر رسیده چون اصلاح اینمقدمه وابسته بتوجهات کرامت زود تر متوجه شده و انفصال ساخته
بتقاضی اطلاع باید داد تنخواهداران مبلغی که تا حال وصول یافته اند فرد تفصیل ان برای اطلاع بخدمت
گرامی ابلاغ داشته لیکن بجهت منقح شدن کاغذ هیچ در پیشرفت بقسمیکه رفع کورت انها توانند شد
زود متوجه مرجع گردد مبلغی که بابت مهری وزدی انگریز از پرگنه گراو تنهام برسبیل مصادره
بوصول رسیده و در ینجا امانت است نظر بر خساره هندوستان تا حال ترسیل نشده سرکاره های انگریز
در ینجا متقاضی اند راقم نیز القدر انند رام مفصل گذارش خواهد نمود بقسمیکه در ینمقدمه ایما شود
بعمل اید ⁂
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت شرح شوق گرامی مواصلت
موفور المسرت زیاده از انست که بزبان تحریر توان شد لهذا بارقام مدعا میپردازد رقیمه الاشفاق
گرامی در باب رسیدن زر تنخواه سیف الدوله و شجاع علیخان بهادر مظفر جنگ وصول انشراح فرموده
مسرور گردانید مخلص در جواب بوکیل صاحب سلمه الله تعالی بمعرفت که کاغذ مداخل و مخارج جمله قدیم
اسم تنخواهداران بخدمت مشفق کرم فرما ابلاغ یافته است بموجبیکه از انجا مقرر شده میرسد
بعمل خواهد امد تا رسیدن جواب توقف باید نمود وکیل مسطور اصلا اینمعنی قبول نکرده درخواست
جواب نمود لهذا بنابر اطلاع گرامی حقیقت مفصل مرقوم گردید این تنخواه سوای قدری تنخواهداران
سابق است چون تنخواهداران دیگر هم بر زر تقاضا دارند و احوالات اینجا بذات گرامی
روشن است بقسمیکه مرکوز خاطر فیض مظاهر گرامی باشد کاغذ مذکور درست شده برسد ⁂
نواب صاحب مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت شرح نیازمندی و ارزوی نعمت دیدار میمنت اثار به
انکه نتوان نمود و دفترها باید لهذا درین راه نابند اگر ان پای جرات نگذاشته بگذارش مقدمات میپرداخت

الا فضال تصدیع میدهد متواتر رسید لوا حوالات و توجه تمام شفاق که در مقدمه ضروری پرعین و [illegible]

مرقوم خامه بیان گردیده که مانعقد دول جمع و مخارج و ندرت تنخواه داران هم مفصل مکرر تبلیغ خدمت نموده از

فضلهای الهی حسب مدارست الحمد که انهمه البته منظور گردیده بمطالعه گرامی در آمده باشد تا الحال مرو [illegible] و

انهمه پرسش و التماس نامه‌های تنخواه داران هر یکی را نه از جهت جلد و استماله بسیار تسلی و دلاسا داده

نموده تعاقد است بقدر حالت قلیل و کثیر خبر گیری اخراجات هم بعمل آورده هیچ یکی را جواب

نداده و لیکن انها بدون منع شده آمدن مقدمه تنخواه حالا زیاده از حد صبر و قرار ندارند و هر روز

از صبح تا شام همین قال و مقال شور و غوغا بر روی کار است لاجرم بهزار مبالغه و استدعا دو اکثر

بسیار متصدع میگردد که انهمه کافیه مسطور باحضور و ضرور منظور توجه و تعمق ملاحظه فرموده [illegible]

مزاج گرامی اقتضا فرماید و اصلاح خاطر سعادت طرز بلکه سر بسر بسیط رسانیده موقوف باید گردد که بموجب آن زر

تنخواه بدستمند نموده از شورش هر روزه فراغت حاصل نماید و بجمع کارهای تشخیص محالات دگر داور

بالواجب سرکار و الا وجه مقتضیه میرسید موقع که باید بعمل آرد و الا اخون فصل مع دست دگر این [illegible] و انجامات

علاوه جمع آورده درین محله صورت تنخواه و جا بدل هیچ یکی از انها روبراه تنخواه در آن [illegible]

هر قدری که یافت کشیده برد و هر کس یافت بفریاد و الفغان هزار گونه و اویلا و الحمس جواب نموده

انصورت برای کار سرکار هم و برای تنخواه داران هم قباحت کلی دارد هر گاه [illegible] تفصیل

الهی ذات بابرکات گرامی بر جمیع انهمه [illegible] عنوری کلی دارد [illegible] چون سنجیده و در [illegible]

در انچه رفع تقاضا و واویلای هر روزه انها توانند شد و کار سرکار بخوبی سر انجام پذیرد توجه

باید فرمود مشفق مهربان کرم فرمایمن در [illegible] تعلقداران متمرد حیله با اعتقاد و [illegible]

مستحکمه و بغرور و فرو جمعیت و سامان شقاوت در ادای مال واجب سرکار تمرد و سرکشی تا دارند

تا وقتیکه لکر تشمال بسا یان نرسد روبراه نمی آرند تنبیه و تادیب بلیغ و گوش اینها [illegible] ازینجا

سرکار نیمصورت ضرور ضرورست درین روزها حسب الاتفاق انمشفق کرم فرما بحضور نواب صاحب و مخلص مشفق

اعتمی وزیر الممالک بهادر حاضر اند اگر صلاح باشد و مصلحت بخاطر نگذرد بخدمت نواب صاحب وزیر الممالک

بهادر گذارش انمقدمات باید نمود که بقدر چهار پلتن فوج نمکها و چهار ضرب [illegible] در النظر فرما

مرگان [illegible] آمده و [illegible] نمود [illegible] آورده [illegible] نماید یقین خاطر

دارن

که ازین اشتهارات انتظام مهمات مقاصد بسبب رو براه آورده ما گذاری نمایند و اگر سرفه بر ضرور باشد مخلص بر نگارد
برای تمام چهار روز هم فوج پلٹن و هم توپها به سطور عبور نموده از انطرف برسند که در منصوبت کار سرکار
بخوبی انتظام میتواند یافت فقط
نواب صاحب مشفق کرم فرمای من وجهه تحریر تحشیکری و تحریر نقصان
و متصدیان و دواغ تصحیحه وغیره را کارپردازان حضوری که از طرف مشفقی مقرر شده اند هر ماه اجرت نه
در قبوضات سواران و پیاده‌های نوملازم وضع نموده خود میگیرند و هر چه میخواهند بعمل می‌آرند اگر گفته میشود
که منجمله وجهه تحریر سطور حصه نقصان وغیره عهده امانت هم بر باشند که این بیچاره‌ها هم مخفی بند اتلاف
حق نبوده و رفع یأس کرده جواب میدهند که برای حصه تحریر عمله امانت مشفق کرم فرما اجازت نفرموده اند
اند مخلص در رنمیقه … نها او … بالمکاران تاکید نموده که وجهه تحریر سطور بالفعل ملحق فراهم
باشد و تمام وکمال تحریر بهم مشفقی کرم فرما بگذرند ان مشفق قدر شناس هر کس هر قدر که مناسب دانسته
خواهند کرد خواهند یافت بی اجازت کرام تحریر … هیچ یکی نمییافته باشد بنابر اطلاع مرقوم نموده که
اگر … در رنمیقه تمهیدات نموده شگافت نوشته … نمایند منظور نگردد ۱۱
نواب صاحب
مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت اظهار مراتب آرزو و تمنای گرامی مواجهت موفور المسرت که شیدائی
ما رمی … جامه منقطع اللسان سامان هم ابداوقی تفضل و کرم خود بکمال قرب
و فرحت … نصیب … فوج پرور کامدار … دولت گرداند بموجب ایمای گرامی کاغذ مداخل و مخارج
جمله و فهرست تنخواه داران مدت شش ماه روانه خدمت گرامی نموده بعد از ان حقیقت یورش تنخواه داران
و بدل توجهات از منقح کرده فرستادن کاغذ مذکور بمبالغه تمام مرقوم خامه انجام گردید تا حال روز و
انتظار منقح شده آمدن کاغذ مسطور میگذرد و لیکن تقاضای شدید مردم که قحط و قحطه فرصت
نمیدهند کرده مع شوق … که کاغذ مسطور بمطالعه گرامی درآید و صورت تنخواه داران منقح شده
پیش مخلص روانه نشده باشد اینکه مرقوم خامه اشفاق میگردد که کاغذ مسطور برای حضور انور و
نواب عالی القاب مهام بهادر هم باید فرستاد که بر احوالات مداخل و مخارج و تنخواه داران مطلع شوند
مشفق کرم فرمای من مخلص سرو کار جواب سوال اینقدر باشد با ارکان حضور انور هیچ ندارد محض بموجب
ایمای اختیار اینکار نموده تا مقدور در انتظام امور نزد و در تلاش جد و جهد که باید بعمل آورده
روز و شب مصروف و مشغول است و در جمیع مقدمات بهمه وجوه تابع مرضی و ایمای گرامی مشفقی خود …

از ارسال کاغذ بحضور روز سیم بمبالغه بسیار مرقوم گردیده بپاس پستی صاحبی خاطر گرامی که مدار صلاح بر حفظ [illegible]
خواهد بود کاغذ مذکور را مصحوب جوڑی قاصدان او راق روانه حضور انور ساخته که بر احوال ملازمان حقیقت تنخواه داران
اطلاع واقع شود از آنجمله تقاضای تنخواه داران هر روز بسو رسیده تمام است فی الواقع از بس ضرر دو قرار زیاد
از توجهات ولی نعمتان الشفقت نگاهی اگر شاید در منقح گرده و فرستادن کاغذ توقف در دست داده باشد الحال
بهر صورت لوازم شفقت والطاف در باب منظور داشته زود منقح گرده باید فرستاد که تنخواه هر کس از اینها
ضرورت تا [illegible] بند گرده داده شود و باقیها از جواب صاف گفته اید توقف در این مقدمه موجب [illegible] تا
بر روزه ایشمردم است و کارهای تشخیص و تحصیل در بین جواب و سوالها کما ینبغی متمشی نمیشود تا شد پنج توجه
ولی مصروف گرده زود منقح شده برسد مخلص عقیدت را سرانجام کارهای بسیار دالاوگرداوری
مالواجب معطل است و با وصف اینهمه سو رسیدن تقاضا تشخیص محالات باقیها شروع نموده که زر اعتبار [illegible]
فصلی بیع روبر بکار آورده وقت از دست میرود انشاء الله تعالی در چند روز از مقدمه تشخیص
زر و جمع نموده احوال بخدمت گرامی اطلاع میدهد متواتر احوالات [illegible] بیلو و سور [illegible]
تقاضای تنخواه داران و استدعای توجه مشفقانه در انفصال کاغذ مداخل و مخارج مرقوم خامه بیان کرده است
چیل [illegible] اوراق گرامی بدین طرف که سرمایه کمال تقویت [illegible] شده و [illegible] گره کشایی [illegible]
عقده های مالاینحل بود موقوف معلوم شد اضطراب خاطر بانهایت [illegible] رسیده [illegible]
بهر صورت بخدمت رسیده هم سر و مواصلت با جاهان نماید و هم اینهمه در رودل خود [illegible]
بگذارش درآورده از توجهات مشفقانه و دلخواهی کند و جمیع مقدمات ضروری منقح گرده باید [illegible]
نظر برینکه چون تشخیص اکثر محالات در بست [illegible] و فصل بیع هم بسر رسید از تعطیل کارهای [illegible]
گرامی منغص نگردد عزیمت خود را مهمل گذاشته بوزیر القدر رای اندرام [illegible] وجوه
از مخلص هم زیاده بر اطلاع احوالات و حالت خواهی و دلسوزی کارها دارند [illegible] تمام روانه [illegible] نمود
نموده تفضل الهی بقدوم [illegible] رسیده بسعادت [illegible] خدمت میشوند احوال مفصل [illegible]
بی آنکه توجه والطاف مشفقانه در انفصال این مقدمات مرجع گرده [illegible] هیچ صورت [illegible] رفع [illegible]
تقاضای مردم و عهده برای حال استدار هرگز هرگز منصور نیست نظر بر [illegible] هر چند زود توجه [illegible]
ولی در این مقدمه مرجع و مصروف گردد از مقتضای کرم بخشی و حالت نوازی خواهد بود [illegible]

توجه [illegible] زمان

163

[illegible] و بموجب مصروف نمی‌شود و انفصال نمی‌گردد و صورت وصول مردم بسیار برهم و درهم خواهد شد

که نتیجه دریافت و کسر تمام یافت و کسر یافت باقی الحال موجب بدنامی مخلص و اعتراض حضور انور خواهد

رای اینها برام از جمیع مقدمات تنخواه وصول و غیر وصول مردم واقف است مفصل از مشار الیه دریافت

فرموده صورت درست مقرر کرده باید فرستاد که تا فی الحال جامع الحسن والزام باقی نباشد و اگر

مزاج قدری متوجه شده احوال حسن و قبیح هم بشدار و که گذارشی وجا بیجا بعمل آوردن از

مشار الیه استیفا رشود و شاید خدا را حاضر دانسته واقعه گذارش نماید مکرر و متواتر شفقت و

والتفات تمام بمخلص میرزا مرقوم فرموده اشتیاق کرده که مخلص در کارهای جمله مختار است در هر مقدمه مرخص

اصلح داند بعمل آرد و نگفته فرزند عزیز در باب مخلص زنهار منظور و مسموع نخواهند شد تا دیگری چه رسد

وحال آنکه هر کس که از روی خبث و شرارت راست و دروغ صورت تمهید نموده منوط به تحقیق موجب

بلا و بی مبالغه ... قطع نظر از مقدمات دیگر و نیز انتظار کارپردازان تصحیح کتابت و کتابت مخلص در جد

که این نوشته اند که مردم سپاه تاریخ ملازمی دستخط کرده میدهد و مجوز نقصان سرکار میشود و هیچ در مقدمه

نگارپردازان مسطور نوشته که رسید که دستخط این عاجز عاصی و این مختار مجبور بر کر منظور

نداشته تاریخ داغ و هر یکی مقرر نموده باشند انها از رسیدن این نوشته ملاحظه از کسیکه نهاده مسجد

امانت که برای نقل که ماند در کچهری حاضر می بود به بیرون تمام بدخل نموده چه نوشته که در بیشتر

نکته ... از ابتدای نگاهداشت فوج هر تاریخی که مخلص برای ضرورت مناسب دانسته دستخط کرده بود

نصیحه بر نوشته بر آورده طلب تنخواه مردم باز یافت مینمایند و صورت استحقاق و تبدیل کارها

راحدی نماند اگر همین مختار کارهای مخلص است جای آنست که جای گریبان باید نمود لاجرم ضرور

دانسته بمنت تصدیع میدهد که مخلص اینقدر مصرفه و نام تنخواه نیست که دیده و دانسته آنچه نباید بعمل آورد

مجوز نقصان سرکار و الا خواهد شد که تنها از مدت آمده خدمت مینمودند و سر رشته ملازمت انها در

نیست و بدبختی میکشیدند ناچار که تاریخ ملازمی دستخط کرده داده است لیکن از ظهور این حرکات خلاف

قاعده کارپردازان متعجب و متحیر گردید که برای مخلص اینقدر الفاظ مختار کاری بی مدار مبالغه و ابرام از قام میشود

و نگارپردازان دیگر چنین صورتها ایما میکرده و ظاهر است که کار دنیا بدون اعتماد متمشی نمیگردد مخلص

برای خود میکوید که خواه ناخواه اعتماد هم بشدار باید نمود و روز اول در مقدمه آنچه باید بتجدید کرامی

گذارش نموده بود و قبلۀ اشفق از راه توجه مخلص را انعام فرموده مهمه حوه تحصیل خشنت با تکیه اکنون از بست

حالا که چنین صورت نهار رو داده تصور باید کرد که چقدر تنگی کارهاست اول مناسب است که اگر به چنین مقدمات مخلص

می‌نویسید از مخلص تحقیق باید نمود که از چه راه است مخلص آنچه باید در معرض نیز ارها کفایت نموده و متعاقب

کسی نمی‌نویسید را العزیز القدر انیند را هم بدست مفصل گذارش خواهد نمود الغرض فی الحقیقت میر نور مراکز کرام

که مخلص با این مدت بود و در چنین مقدمات مقابل شده هر ارگونه افتادگی میموده باشند و از بسکه

و تنزلیل کارها خفت و خجالت در هر مقدمه نکشد در حضور حضور صلاح شد از نیت و گاهی [illegible] شده می‌خواهند

می‌نمایند که خود را با این مردم معتمد علیه سرکار سبک تر از و کنند و هر روز منحت داشته باشند در منظور

مناسب کرم تخمینها است که کارهای سرکار والا چه او این مناطره طرفین سبب و در عمل باید نمود الغرض مخلص تا

که نخواه با معتمد و نقصان کار است این کار را به تکبری حواله باید فرمود که با این التماسها از مخلص سرانجام

انکار بهیچ وجه نمی‌تواند شد لطف تواتر حیات و موجب کرم فرطیه مخلصان [illegible]

دار و بی دیدار فایض الانوار زیاده از آنست که خامه زبان قصیدی تحریر و تقریر توان

کی باشد که دیده دیدار طلب بتجلیات نعمت مواصلت لازم المیمنت فروغ اندوز کامرانی گردد

احوالات زود لو متواتر مرقوم خامه نیارکر داینده در نیولا المفاوضه بهجت افزا نوشته امیر الدوله

خبر نیل بار [illegible] خانم کتبانصاحب سردار [illegible] که در کانهه پور رسیده در باب اینکه سرکار [illegible] برای

ضرورت سرانجام کارهای سرکار والا طلب داشته در روز رسیده لوازم مرافقت و معاونت [illegible]

وصول گرامت موصول نموده کامیاب شادمانیها گردانید بموجب ارشاد گرامی نوشته امیر الدوله بهادر

را مصحوب معتمدی زبادان پیش کتبانصاحب در کانهه پور فرستاده می‌شود و هر وقت ضرورت

کتبانصاحب را برای کار سرکار طلب خواهد داشت سعدی هلال وغیره سوار و پیاده های ملازم سرکار که از

اله اباد بموجب طلب آمده در شهر راجپور مقامات داشتند چهارم ذیقعده در ینجا رسیده

مخلص با تعلقداران مهمر جواب و سوال مالگذاری و عسکری در پیش کرده اکثر چنانچه مرقوم خاطر داده

از طرف مالواجب سرکار والا مجمع قرار واقعی می‌شود بهتر والا استیصال و اخراج [illegible] داشته

باتفاق کتبانصاحب اراده تنبیه آنها نموده راضی فرستادن تنها و توجهات سرکار والا صاحب وزیر الممالک بهادر

هم بموجب که اشفق مهربان [illegible] فرموده اند بحقیقت مرقوم خواهد نمود و تفصیل [illegible] تو یها و پلتن [illegible] منظور مجرا

[illegible] السندن

164

رسیدن این نوشته مخلص فوشی روانه اینطرف خواهد گردید لهذا بتمهید مقدمه درست کرده باید دانست که بر وقت توقف
توقف رقم بدیر خامه اشتیاق گردیده که نواب صاحب وزیر الممالک بهادر و امیر الدوله بهادر بعزیمت هند میخواهند
کوچ میفرمایند و اخلاق و مهربان کرم فرمای را هم همراه میگیرند دریافت اینمعنی موجب کمال تردد و اضطراب
خاطر هم سنه گردید در بین کشمکش تقاضاهای شبانه روزی تنخواهداران که از وصول تنخواهجات کرام اعراب
رفتن تشریف آوری اینجا و انفصال فرمودن جمیع عقده‌های مالاینحل متواتر بمبالغه تمام مرقوم گردیده
تقویت کلی بهم رسانیده بود که عنقریب تشریف آورده رفع اینهمه مجملها خواهند فرمود و در سر منقد اینچه
مقرر خواهد گردید مخلص یک لک ده بیت فی بعمل خواهد آورد از خبر تشریف بردن بطرف هند یکبارگی دو
اراده انتصاع طبع بسیار متردد و متفکر گشت مخلص نظر بر همین صورتها مکرر تصدیع داده بود که اگر
ایمهالو و دو لک مقرر اراده کلیه خود دولتاور هم روز بهجت سازنده هم بدولت مواصلت تایید موفور است
که از خدمت بیدار زود کامیاب شاد ماینهار گردد هم این عقده‌های پیچ پیچ تنخواهداران و غیره زود
سرانجام انفصال پذیرد در جواب مرقوم شد که ترک این اراده باید نمود چون مخلص همه صورت
ناجع مرقوم است بدون اجازت در بین عزیمت جرات نتوانست نمود حالا در کمال حیص و بیص متحیر
و سرگشته احوالات خود است اینهمه صورتها همچنان معطل و مهمل مانده و بدنامی و نارسایی تا که از
[illegible] مکرر بعرض حضور انور میرسد و موجب برهمی مزاج اقدس میگردد و هر روز نگاه
نارالتوشیهای دیگر گشت که هم عمده‌ها و ارکان حضور و هم تنخواهداران و دیگر هر روز تمهیدات تازه
برانگیخته در حضور اقدس وا دید مینمایند و اغلب که بخدمت شریف اکثرات شعاب میرسیده باشد
ظهور اینهمه شعبده‌های فلک از نارسایی نصیب و قسمت برای تقسیم و امانتهایی که مکرر قلمی میشود موجب
تعجب اینمردم خصوصا بدانجام القدر سخت ناشنوا هستند که گفته مخلص بگوش کرده رو براه ازند
و داماسای قبول نمایند چنانچه مرزا نجف خان بهادر و عمله توپخانه و رساله نواب مدار المهام بهادر
و رساله میرزا راجه رام ناتهه بهادر و بهادر علیخان و رساله سعد الله خان و بدل بیگ خان بهادر
و دیگر رساله داران و جمیع تنخواهداران که اسم اینها در خدمت مرسوله نوشته سرگز سر
کم و کاست ها تمام و کمال میخواهند و مردم متفرقه اینجا هم که سعید بیگ خان و عوض بیکخان و شهسوار خان
و مظفر بیگ و میر نعمان و خواجه محمود خان و دیگر مردم متفرقه که اشتند صورت و امانت هر گز

منظور ندارند مخلص در عجایب لمنوالشی و بلای این مخمصه گرفتار است و تا وقتی که تحقیقات و توجه ...

انفصال این معنی نگردد هر گز هر گز معهدی برای بر ... ندهد زیرا که صورت ذلیل بر روی کار آمده زر ها تعارف

بمردم برسد مگر اینکه درین مجمله هر کس که چیزی یافت دست بعضی گرفته شده و هر کس که نیافت دست

بر سر و روی خود زده بحضور انور شکایت نموده فرایع ارکان حضور انور ... و سخت جایی قباحت

و لوث ... ... هر گز معلوم نمیشود که انجام این کارها چه خواهد شد تقاضای تنخواه ... ارباب ... زده

و تلخ گویی در کار است حالا آنچه قیاس میخواهند ... اخر ها کار بشمشیر و خنجر ... کشته ... کار ... بود

تا حال بوعده تشریف آوردن ... ولیت لال ... نگاه داشته ... شده بود

حالا که اینصورت موقوف ماند و تا حال از حضور انور هیچ جواب منقح نشده ... ماند و ... مقدور

معطل گذاشتند ... و تقاضای اینها از یکی ... رسیده خدا ... الهی ... احوال ... اینها

اراده داشت که خود را بهر صورت چاره ناچار ... ... اینهمه ... مفصل گذارش نموده ...

خواهی ... لیکن ... و اندیشه ... کارهای اینجا که در ... خط ...

... اخبار ... شده ... نکرده چون کاغذ ... داخل و خارج فهرست ... تنخواه ...

... موجود است ملاحظه فرموده هر کسی ... منظور شده باشد

خط ... اینها نوشته باید فرستاد که صورت ... قبول نموده زر ...

تمام و کمال ... ضرور باشد و در رقیمه الاشفاق مخلص مرقوم گردد که بموجب آن عمل آرد.

و اگر اینصورت درست شده نمیرسد و رفع مجمله نمیگردد ناچار ... عزیز القدر رای ... السلام

... را روانه خدمت مینماید که ... کرده باید و برای خدا ... متوجه احوال ... از

گردیده ... اینهمه مجمله ها رفع تواند شد توجه اشفاقانه مرعی و مصروف گردد و الا مخلص ...

مجبور است اگر خدا نخواسته بالصورتیکه باید درست شده بخواهد رسید و مردم کم ... باشند

و صورت ضروری و غیر ضروری مهمل ماند ثانی الحال مخلص معاف ... و بدنام ... و در ...

دیگر بمبالغه و اصرار تمام مرقوم گردیده که ... حالات ... نموده ... و ...

... نماید و ... و وصول ... الواجب ... منظور داشته ... بر ... بقیه ...

و بلای ... گذشته به تحصیل در آورده به تنخواه ... برسانند ... مفصل معلوم ...

گردید

کرده مخلص بیریا اگر در مقدمه وصول مالواجب سرکار تعقید و تاکید منظور نخواهد داشت دیگر برای کدام کار در ینجا تا این
بلا گرفتار رسیده این همه تضیع اوقات میکند در هیچ مقدمه احتیاج اینقدر مبالغه و ابرام نیست کدام کس خوش نبود
نادیده و دانسته در سر انجام مالواجب سرکار والا قصور و فتور خواهد کرد و در ینجا بسال گذشته باعث
این همه تاخت و تاراج تنخواهداران حضور بود که از مال و غیر غال و غلات و مواشی و غیره اسباب رعایا هیچ چیز باقی
نگذاشته بغارت مطلق گردیده و سر انجام تنخواه مخلص باین حالت ملک که بهزار دشواری اینقدر صورت آبادی
نظر می‌آید سرانجام حال و تعاقب بچه صورت نموده به تنخواهداران خواهد رسانید بر تقدیر اگر همین منظور است و از
آبادی ملک و تردد مالگذاری کار نباشد اجازت ناطق باید نوشت که حالا هم بدستور سال گذشته دست
تطاول دراز ساخته تمام ملک را بغارت و تاراج نموده هرچه از نقد و جنس و غله و مواشی و زن و مرد و طفل
بتاهم عنایت کنند تنخواهداران بدهند که ملک سرکار و مال سرکار تاراج است غیر از ین تدبیر دیگر برای وصول
تنخواه ایشان بنظر نمی‌آید هرچه مرضی باشد معروض گردد ۱

نواب فیض ... مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت
بعد گذارش تمنای ارام شوق و شغف مکشوف ضمیر عطوفت تخمیر معرض می‌آید اشفاقنامه که در مقدمه تنخواه خان و
مردم ... راقم شده بود وصول نمود چون تنخواهداران زیاده از مداخل محال در اینجا رسیده اند مخلص
ملاحظه مداخل و عدت تنخواهداران را تجویز نکرده ابلاغ داشته که هرچه از اینجا منقح شده برسد
... تا حال ... العماد ... نارسیده کاغذ مسطور ... و عدد قبله و استمالت تمام ... داشته و
تقدیر نقد و جنس کبری خرج هم بعمل آورده انتظار کاغذ در پیش داشت ... رسیده کاغذ مسطور ... واقعه
نکرده و اضطراب نموده روانه خدمت گرامی شوند درین صورت مخلص ناچار است زیاده ...

زشوق سینه دل ... بداغ آتش هجر تو درد جانم سوخت ۵
راز نا بتو بنم سوخت درون سینه خیال درگرفته شعله شوق که آه در جگر و ناله در دهانم سوخت
نایره جگر گداز درد جدای روز و شب القدر التهاب و اشتعال دارد که هوای آتش ظاهر و باطن از شعله تب تابها
سوزش دل و گرمی جوشش های آتش جگر سراپا روحانی مال سمندر گردیده بپهلوی آتش فراخی با در بستر بند
در نجات و اسوختگی های دل دیوانه که نه ارکوته شرارهای برق بلا از هر طرف سرگرم ربایش ...
و خرمن صبر و تحمل سوخته آتش مهجوری باشد بهوای بیقراری پرواز مینماید سخت حیرت زده مسئله ...
روزگار جفا کار ام و هیچ نمیدانم که برای الطاف این همه نوا رنج و ملال جلوه آرای ... بجوی ملال ...

که این همه دل طپید که گاهی سوز جلوه فی الجمله تسکین پذیر بود و بهارستان امید رو نمایی نشو و نمای شگفته روی
هایی سامان طراوت و نسیم بهجت از سر گرد ... شمع برق از اثر آتش دل سوز ... آن موج دلها بدین سوز جگر
بر سر باز رفت ... این گاه گاه که رشحه الطاف آن ابر گوهر بار بستان آرزم [illegible] غنچه موج خنده بهار
صحایف سراسر الیف [illegible] شفاعت ... موجه دریا دلیها چندین بحر عمان در جیب [illegible]
نزول رحمت فرموده شعله های درد جگر را جاده [illegible] هوای [illegible] مدد مدد رشحه [illegible] توجه
و اشفاق ... بیحجاب آورده سر رشته فراموشکاری و التفات را یاد فرمایند ... خاطر در باب مقاطر شد
که قطره از چشمه حیوان عطوفت برسته کامیهای تفسیده لبان صحرای [illegible] ترحم نمایی باید ... خدای
مراتب دلدهی و فریادرسی ... بر ضمیر منیر عطوف نقش گردانیده سر رشته الطاف از دست ... که
نگاه از یکی ... معاودت ... پهلوی دل روده سر گرم و ... الهی حبیب ... اجازه
دیگر مصائب ما یاد آوری و فراموش ... خنجر جفا ... خنجر ... ملال افزای
از دست جور و جفای این بلای جانستان سر رشته عمر و زندگانی را به کدام تدبیر صاحب ... حفظ و امانت
باید داد ... که زمانه ... زمانه بکدام قصور محبت و ... این قدر چنین ملال ... جبین ... جگر
سوز ... اضطراب ... بیاوری نسیم صبحگاهی رایحه ... نوید معاودت ...
تمام انتظار رسیده و ... هزاران شکفته ... جانفزای ... ایام
اخبار توقف چند روز در همان مقام ... اسباب ... اضطراب ... بالا ...
الهی در پرده این ... کدام اسرار حکمت ... جلوه ... قدرت تمام ...
شاهد تمنا از نقاب احتجاب بیرون برآمده و در بزم ... چشم ... جانفزای گردیده ... دیده
و دل مشتاقان مهجور خواهد گردید ... حقیقت ... نگاه ... ترحم و تفضل کرده ... وصال
میمنت ... ره گم کردگان ظلمت ... حرت ... خورشید ... گردانند این جا
از من ... الایام ... اگر ... این نعمت عظمی ... فرصت ... صادق ... بی ...
... محبت ... طاقت ... طمانینت ...
شاهد الطاف بدیع ... بعد از این ... خواهم ...
هزاران شکوه ها خواهم نوشت این شکایت نامه ... آنچه دیدم از جدا ...

خدا خواهم ...

جز اینکه هم نوشته رسم و آیین مستمره ظاهر شناسان معنی ناشناس از قدیم چنان است

که هر چند یکدیگر هم از تجلیات شوق و محبت و ربط خود بگذارند برای تقلید شوق پرستان مشرب اخلاص

عنوان مکاتیب و صحایف بکلمات دلپذیر اشتیاق زیب و زینت داده مراتب خلوص و یگانگی خود را درین

وتیره ابنیه میخواهند بمنصه ظهور درآرند مخلص صادق الولا که از جذبه شوق محبت و جوش سودای اشتیاق

سراپا آینه جمال شاهد مطلوب گردیده حالت خود را در هر حال می بیند و در وجد بلکه

بلکه دیگر نگهها مجنون کردار از هر بن مو کلمه انا لیلی بر زبان میراند با وصف اینهمه در احتیاج بهای اشتیاق

که هزار نیزه آن الفهای از سر گذشته حرفی ازین داستان در پایان بشرح و بیان نمیتواند آورد گنجینه یاد و

محبت از بی را بحد مدعا بر پایه مرحرف خونمایان در اصلا بر اینهم نمیتواند کرد که مبادا در نظر هم گنجایی هوا از

این همه عنایت از غنا احمال بر رسمیات منتشمان روزگار گردد و اینقدر درد محبت که هزار آتش دل

داغ بود هم نرسد اینک سر نامه کرد نظرها بقدر و مقدار شود ولاجرم از ابراز اینهمه سوز و گداز

ساز نامه یادهای مدعا سحر طراز میگردد که در نهایت بیجگری و بهم بهادر فراق و شور بندی اشتیاق نگار

نامه سراپا شفقت و الطاف که کلیم هر کلمه و کلامش برای مراقبه سحر پردازیهای سامری گیشان رنج

و ملال هزاران بیدمصادر آستین دارند وصول میمنت موصول نموده سلخ خوردگان تطلیات اضطرار

را از گرد از نسیب ساحل کامرانی فایز گردانند رهی فرخنده وقت و عیش که درین روزها از هر طرف

کار معه از روی برای استخبار نوید صحت و خرمی رسد کامی روز میآرد از نوای ولکی بشارت معاودت

ولی آن جهان جان و جان جهان مالامال انواع کامرانی میشود بنده هم بر کار بر دارزیهای دعاهای سحری و

تابش هم شیع خود که چگونه لسان ضعفوت و صحاوت در لالت میشود در بارگاه نهانخانه باطن بعالم قدس خرامیده

منظور مستجاب کار بسیار حقیقت گشته خلعت اجابت پوشید و صبح نورانی اداب آرزو و امید از جلباب

حجاب برآمده فروغ پیرایی شبستان دلها گردید رسید مژده که آمد بهار مقدم دوست گذشت داغ

دل از لاله زار مقدم دوست زفیض طالع بیدار وقت آن آمد که چشم سرمه کشد از غبار مقدم دوست

فی الحقیقت ظهور این لطیفه فضل الهی یاوری طالع گزیدگان وادی عجز و نیاز است که اسباب هم

پروری و مخلص نوازی را از سر نو رونق و رواج بر روی کار آمد از آنجا که حکمت بیمنتهای الهی در

دل هر ذره هزاران آفتاب تابان حکمت نورانی گذاشته و در دامان هر قطره چندین بحر محیط قدرت

166

لمعهٔ خیریت از فضل الهی توأم قولیت که اوقات به تقدس و رفوه مقدم را مقدمه افتتاح فراز گشته عقد
نماید و شفقت بیت آغوش همایون دولت وصال شب‌های امل شمع افروز کاشانه آفاق گردد و کوکب مطلع باختر از
سعادت و میمنت فروغ پیرای بیت الشرف کامرانی شود احقر نیازمند از توجهات که همواره مصروف احوال
نیازمندان است چشم انتظار بر در گشاده وصول نمیقه بهجت آثار نامه و ابلاغ پیام‌های مشتمل احکام فرا یاد خاطر
مهجور مآثر شد که همیشه حین آرزوی حظ است نواله حب و محبت مشتاق مهجور فراموش
در صدد این مسئله برآید از دعوت خامه شفقت الطاف نقش نگاران مطلع انوار کرم بخشی و دلنوازی ارباب اوفا
این آوازه بازدید باکام مهجور کمال بی توجهی و تغافل است و هر رقعه و کتابتی که همه تا روی مسئول رسم
مراجعت برآمد شد مرهم قرحه‌های دل مجروح خونین جگران خنجر مهاجرت نگردید هر چند تفحص نماید
بغیر از اشتغال مهمات ضروری امری که باعث این همه فراموشکاری‌ها تواند بود بخاطر نمیرسید و ناگزیر چون
احقر بمقتضای حدت محبت و الفت فطری شفاء الاتصال باز رسائل خبر آمد احوال گردانید و از انقلاب امید
که بمطالعه این همه طوامیر اشتیاق عاید مزاج گرامی شده باشد طبیعت اشفاق طویت از تحریر مثل آن
متنفر گردیده باشد همه صورت هر چه بیشتر از غرابت حشمه و اغنیا مزاج روزگار غدار مینماید گوشه نشینی
مهاجرت و جدا نشینی ذات کرامت آیات افتد بر و خشونت و تجویزهای باطن تجویز شد فرو رده این حیرانی
سرشار بادیه گردان صحرای عشق و محبت دشت پیمان فتراک آن نمیتواند زد هرگز طبیعت نفاذ و راه
جهت طمانیت پذیر نشود و بغیر از باد اشفاق و الطاف کرامت حیز که سرمایه بقای زندگی باشد
دشت هم نمیشد و از استیلای تصور دیده فراخیهای باطن اکثر بی اختیار از شهر بر آمد تخت دشت
و بیابان منکشف شد و از وحوش و طیور صحرا مدارای سعی طبیعت خشنت و هم نماید تا باشد که لحظه و سمحه
با سوز جگر و جراحت دل از حرف بی باز ماند هرگز درست هم نمیشد و مجلس پر درد دل اثر نسید چون کار باز
حقیقت در هنگام حین نواب فیضمآب چاره ساز و جامع بیچارگان سه اقتدار الملک الله تعالی
و تقدس که در بن ولا از فحوای بهجت افزای مشعر آن انتهای نوازی دلکش ب الشر و سامعه افروز گردید
مشتاق گردیده و نغمه دلنواز بهشت انتمای معاودت گرامی از خطه کلکته و رسیدن بهار ما مرشد آباد جنت
و دهار را تازه بهار شگفتگی و سرسبزی نضارت اندوز ابدی گردانیده ظهور این همه آثار مسرت و دلکشی
تا از غیر و رنجیج و اصابت پذیری اختر طالع و سعادت بخت هواخواهان هیر بالک دعوات طیبات

سحر و جاری

سحرها و مناجات میمنت سمات همیشه از زبان مقدسان شهر بر نعمه و لیواران شنیده و از جناب دوات
بیمنت به درجه اجابت رسید هر روز دیده های رمد دیده در شاهراه انتظار است که دولت تشریف بهجت
رواقی رونق فرمای این ناحیه شود و فیض از قدوم و دیدار طلب امید جمال بمال کامیاب تجلیات جاوید
فرماید اگرچه تا ورود موکب مسعود بدین سرزمین مخلص مشتاق اخبار […] آثار خیریت و صحت مزاج گرامی
تصور کرده بدرجه کاغذی فرا یاد خاطر عاطر کرده از چه […] نوازی و الطاف گستری بعید نخواهد بود
از آنجا که […] مزاج میمنت امتزاج گرامی بفرخندگی و فیروزی متوجه عزیمت
این ناحیه دلکش گردید همگی یک نشئه عاطفت آمود از مقام نیارس وصول انشراح نموده و به الجمله مراتب
زخم جگر تراش مهاجرت گذشته بود من بعد القدر مصدر فراموشی است که گاهی یاد این شوریده ها
و به یاد کاهی بجا ملاطفت مظاهر عبور […] باشند و مخلص آرزومند است که از استیلای صدمات جدای
و […] اشتیاق بی اختیار […] دارد به تحریک جذبه شوق و آرزو مکرر با بلاغ نمایق نیاز […] افزای دل
نظر و بیقرار کرده خدا کند که بمطالعه گرامی بهره اندوز شده باشد آنچه از ملالت های دوری و مهجوری
بر سر این پا شکسته زاویه خمول میگذرد همین است که خون دل است که هر لحظه و لمحه در موج خیز بیقراری ها
گرفتار دارد صد بیره آب دیده ام از سر گذشته است این است در فراق تو بک سر گذشت ما از
جناب ایزد کارساز بنده نواز امید قوی است که تا حال که جمال خیریت و خرمی منزل […] داده
باشد او تعالی در همه جا و همه حال حافظ و ناصر و معین و یاور ذات بابرکات گرامی بوده بحمایت و وقایت خود
محفوظ و منصور دارد لوا احوال کثیر الاختلال بدین صورت است که اگرچه از عوارض بیماری صحت روی داده و
مفارقت کرده از […] ضعف و نقاهت مزاج باعتدال اصلی نیست بدعاهای سحری و مناجات نیم شبی
از حضرت مجیب الدعوات همین استدعا است که مراجعت گرامی به کمال بهجت و شادمانی زود زود بعرصه
ظهور رسد و دیده دیدار طلب به تجلیات جمال بر کمال منور و تبجیل گردد اگر بمقتضای شفقت و الطاف بزرگانه
تا حصول نعمت مواصلت موفور المسرت با نامه های نوید خیریت و صحت مزاج و هاج مسرور و محظوظ ساخته باشند
بعین توجه و کمال الطاف […] شوق مواصلت کثیر المسرت و […]
[…] دوری حضوری انقدر بنیاد طراز دل شوریده و […] است که در زیر قلم آن خامه […] زبان […]
از […] عشق است که […] یاد شفقت و الطاف و محبت و الفت ها […] این مظهر کرم نخشیده

دو قدر تسبیح‌ها بگذرد و روی بشارت روح بخش جانفزای معاودت گرامی حضرت جانان تا تو ... سید

منقضی گشته که ورود مسعود الطاف نامهٔ سراپا اشتیاق سرمایه سرور خاطر مهجور نگردیده و فراموشی آباد

فرمایند الغرض منظور مزاج وهاج گردیده که طبیعت جفا دیده روزگار برای دریافت خبر خیریت ذات

بابرکات و اراده‌های بیش‌بها خاطر عاطر سراسیمگی‌های تمام دارد غیر از اینکه برای این محبان محتاج

آشنا و بیگانه شد از هر یکی استفسار باید نمود ولیکن دل بیقرار باید افزود چاره و بلکه نمی‌آید که

که این همه تغافل در باب فرمایند مخلصان صمیم که غیر از توجهات عمیم حبل المتین دیگر ندارد چگونه

ملحوظ و مرکوز باطن اشفاق مواطن گردیده هرچه بیشتر از سرد مهری‌های زمانه غدار است کار بسر حقیقی

تفضل و کرم راحت بخش چاره پردازی فرماید که با همه خیریت و کام مرام اینها زودتر الطاف تشریف

نوید صورت ورود فیض ورود خوشدلی و رفع بیرونیهای مخلصان آرزومند ... مشتاقان بهار

مواصلت شگفتگی‌های تازه و نضارت بی اندازه حاصل نماید احوال مخلص بحر باید شنور بلکه بود ... حب

حمد و سپاس ایزد لیست در همه حال خشنود است ... بنها از ذات بابرکات منصور تا وصول مسرت

موصول جهت دیدار فایض الانوار از زوال است که گاه گاهی نور روح صدر بانی نامهٔ بهجت شمامه فرا یاد

خاطر مسنده باشند فقط الحمد لله و المنة که جزر بازویی رقیمه ... ور

و جانفزای و کلید بیت المعمور نزهت کشمیری و دلکی یعنی کرامی صحیفه بهجت افزا که بهر خرمش فرح

خاصیت بی افسرده دلان بادیه مهاجرت کار فرمای انفاس عیسوی بود و وصول سرور با محصور فرمود

کامیاب انواع شادمانی گردانیده سامان الفاظش نوازش که هر یکی نعمت بسیر و رافزای نوید خبر

و صحت مزاج میمنت در جیب و آستین داشت بفروغ نشر جال انوار جمال بهجت اشتمال ترتیب کرده خاطر منتظر

و مشتاق رام فرستان تجلیات کامرانی ساخت مرقوم جامه بهجت صریر گردیده بود که خدیو خاطر عرفان

مظاهر برای استحصال جهت زیارت و طواف حضرت بیت المقدس از آنکه در هیچ دو استیلا باقی صف

ممانعت قمر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و دیگر سرداران انگریزان عارف معارف اسرار تکوین و مجال

رضها متوجهه این صنعه نگردیده و صورت مراجعت اینطرف بدون حصول این سعادت کبری منظور مزاج

کرامت امتزاج شد و اراده طبیعت فیض طویت که پرتو انوار تجلیات ارادت اله است با این بعزیمت

مصمم گردیده که ابتدای موسم برجهار سوار شده بحصول این جهت سرمایه سعادت دنیا و عقبی مد نشا ارند فقط

انجام این ایام

انجام این مهام بکتابت نامهای مشتاقانه را بموج خیزیهای تشنه زلال وصال سیراب فرمایند فی الواقع آنچه مرقوم بود
بحکمت بخشیه مرا بان عالم عافیت بهیج وجه فهمی نا از آنچه از روی عقل رسا و ادراک کامل در باب انتظام
امور ظاهر و باطن فهمیده و سنجیده مرتسم خاطر منیر باشند چه ممکن که هیچگونه تجاوز و تفاوت و تغیر حوالی آن راه
یابد لیکن محققان شرایع محبت و اتحاد بدلایل و براهین ساطعه بر آنند که تنهایی بیدلان خشنود نمودن و عقده
رنج و غبار از رشته خاطر گرفتاران سلسله هموم برداشتن بر عبادتهای تمام جهان رجحان دارد و گفته اند
ادخال السرور فی قلوب المخلوق خیر من عبادة الثقلین بهر صورت هیچ بنده خدای را از مرضیات ایزدی
چاره نیست از آنجا که ایزد سبحانه تعالی ذوات بابرکات را نافع المخلوق آفریده یقین است در آنچه خشنودی
خدا و خیریت خلق الله باشد از جلیات حجاب بعرصه ظهور جلوه پیرا خواهد شد هم سند از مقتضای استغنا
خاطر بنامه زیر روز و شب بدرگاه الهی همین مناجات دارد که زود تر بدیدار میمنت آثار الطافی آتش فراق تنهایی
شعله زار مهاجرت و التیام خون چکانیهای زخم جدایی گردد هم مجنط اگر گاه گاهی یاد آوری مخلصان محبت سرشت
بخاطر قدسیه مظاهر عبور میفرموده باشند در این طوفان رنج و غبار بآبه زندگانی تاره میتواند شد فقط
خاوی فحاوی روح پروری و دلکشایی و ناهج مناهج کامبخشی و جانفزایی
بیغ محبت نامه مهر انگیز الطاف مشحون محتوی بر اشفاق و الطاف فی ازان باب که در تاریخ نمیقه
در خلاص موجب هزار گونه دلنوازیها گردیده دیگر باره این گرفتار ورطه نیرنگی روزگار بر خاطر دریا مقاطر
عبور نفرموده مخلص بیریا بحق الیقین میداند که چنانچه از راه کرم گستری بالفاظ شفقت و توجه بسیار
بیزبانی خامه گوهر بار گذشته فی التحقیق مزاج وهاج از ابتدا تا حال همین منوال متوجه حال غمخواری
احوال پر اختلال مانده و سلسله بیرای همین اشفاق جان پرور بهر وضع که مزاج گرامی اقتضا فرمود جز
رضا و تسلیم چاره ندید لیکن در ینحالت دل شکستگی و تنهایی که تلاطم امواج تلخی مهاجرت و جدایی
روز و شب بگرداب رنج و اضطراب غریقه طوفان درد مند بهادارد تا وصول شفقت موصول
گرامی نامه بایجی مشعر نوید خیریت و جمعیت بساحل طمانیت فایز نمیگرداند قلق و اضطرار طبیعت را
نهایت نیست و در چنین مقام سر رشته گزارش شکایت های تمام ستانه هم طرفه چاشنی لذت خوشگوار
بمذاق محبت می افزاید که در گذارش آن بی اختیار گشته سکسکان چاره معجبه گردش فلک را
که بلطمات موج خیزی رنج و غبار غیر از اشفاق و دعای آن دریا نوال بامر لوی از هیچ طرف نداریند

بتوجه باطنی و دستگیری فرمودن و بجبین استینی التفات غبار ناکامی از چهره آرزو برافشاندن و [illegible]
از دیده خونبار پاک کردن سبحه رحمت بزرگ که دعاهای جناب الهی و ثمر ثمرات نامتناهی است از چند روز
لیل و نهارهای دلپذیر معاودتهای این طرف سامعه افروز بود باز توقف معلوم شد حالت بیجگری دل از بس
شوق و ضعف طاقت [illegible] کارساز حقیقی فضل کند که با همه خیریت و تندرستی به کمال خوشدلی
و کامرانی زود معاودت دست دهد و غنچه افسرده دلهای خزان دیده روزگار برواج نسیم نوبهار مواصلت
شگفته و شاداب شود و شکایت سرو مهری زمانه غدار الغدر که در خاطر است در بزم مصادفت بی تکلف
باز اظهار کند ع اگر اشتیاق مواصلت درج نمود والام مهاجرت درود
گفتن حضور [illegible] آنچه بر این تازه گرفتار بوقلمونی روزگار میگذرد اگر شمه از آن به تحریر و تقریر در آید بی تکلف حمل
بر تسمیات زمانه خواهد بود از آنجا که دقیقه شناسان قانون محبت این درد را [illegible] ودایی شان
نداده اند روز و شب نظر بر فضل الهی دارد [illegible] نامه بلاغت افزا که مرهم زخم مهاجرت بود در جواب
نیازنامه متضمن خبر خیریت و صحت مزاج میمنت امتزاج وصول نشاط [illegible] نموده سرور نامحصور [illegible]
تک دم و [illegible] دیده [illegible] و تعویذ دل سوخته کردم [illegible] فطری روز و شب
از درگاه الهی مناجات همین است که بفضل و کرم خود نظر ترحم بر احوال خسته دلان صدمات مهاجرت [illegible]
زود تر از دولت دیدار فایض الانوار دیده و دل منتظر و مشتاق را نور و سرور بی اندازه کرامت فرماید
تا حصول این مامول که او تعالی زود تر جلوه ظهور دهد اگر گاه گاهی یاد این سوخته شعله مهجوری بخاطر
دریا مقاطر عبور فرموده بترقیم نامجات [illegible] افزای طبیعت شوریده میشده باشد بعید از
الطاف [illegible] نخواهد بود ع از شوق و از روی مواصلت لازم [illegible]
صوری و دوری و الام مهاجرت ضروری آنچه بر دل جفا دیدگان روزگار میگذرد الغدرها [illegible]
خامه متکفل ابراز آن نتواند بود شد جامه صبر پاره پاره ای شوق دگر چه کرد خواهی ای هجر
دل از کف تو خون شد حالا بجگر چه کرد خواهی تلاطم کشتی [illegible] انقلاب زمانه را اگر [illegible]
لا تقنطوا من رحمة الله سرمایه استقلال خاطر نبودی از موج خیز شورشهای امید بساحل دشوار [illegible]
که فضل بی منتهای ایزد متعال بهمه حال کافل امال بنده های عقیدت اشتمال است و مضمون [illegible] کریمه
ان مع العسر یسرا بر صدق این مقال دلیل بر کمال [illegible] بارگاه رضا و تسلیم که نظر بر [illegible]

تفضلات اوتعالی

شفقت اوتعالی ولعدتس دارند از عوارض نگردیده بی‌تکلف اصلا متوزع خاطر وارزده نگردیده بامید
همیشگی نظر رامت جناب کبر با قوی دل و شگفته مزاج اند امید قویست ذات والا تعالی لطف و احسان
بی‌پایان خداوندی کرم گستر مهام پیش فرماید و آرزوی خاطر مخلصان بزرگ بعرصه ظهور میرساند مخلص با درفرات
نیازمندی و اخلاص بیرباتصور فرموده بهمه حال یکدل و یکجهت و یکرنگ باید انگاشت و گاه گاهی بصدای از نی
خامه وخوشدلی طاقت رمیده را آرام تسلی باید فرمود و زیاده آرزوی ملاقات دیدار فایض الانوار است
نواب صاحب مشفق مخلصان سلامت الکرار اشتیاق سرور مواصلت

موفور المسرت حرفی بگذارش و نگارش در آید و فایز و استفسار روزگار متکفل ادای این مطلب نابیدا
کنار نمیتواند شد و الکرار در دهمدی و الام فرامو شی فرمایشهای القدر شناسی کرم گستر داد بیدلی
کرده شود گوش فلک متحمل صدای صدای این شور و فغان نمیتواند گردید بیش ازین گاه گاهی
که در بیحالت بی‌ملالت حیدی شفقت نامه الطاف بیرانشرف وصول فرموده مرهمی بر زخم خونبار فراق
مهاجرت مبتلا است خاطر مضطر و بیقرار فی الجمله رو به تسکین می آورد از مدت مدید این توجه و اشفاق
به حال بی‌توجهی و فرامو شی کاری مبادله و استحالت یافته و باوصف آنکه در عرصه عدم الاتصال.

بلاغ رقائم نیاز متصدی مزاج گرامی شده بجواب هیچ یکی از آن طوامیر پرسش فراق کامیاب نشده
نگردیده معلوم نمیشود که بی التفاتی نامه براق باعث نارسایی است یا اشتغال انجام امور ضروری
متوجه نشده قیم جوابها است مخلص با خلوص نیازمندی خود وثوق الطاف و اشفاق گرامی زار گونه
نازو تفاخر بوده که شاید زیاده از احقر در استحکام سر رشته محبت و اتحاد دیگری منظور نبوده و
تفقد شریف مشعر معلوم نیست که این همه بار با دفرامها بتحریک کدام فصور و تمسیر کوز خاطر عاطر شده
طبیعت از وقوع ناحه الصبار متعجب و متوزع است الحمد لله و المنت که در نولا نوید مهجت جاوید
معاودت گرامی بدینطرف از استماع خاص و عام و افواه و السنه وضیع و شریف بگوش ارزو
رسیده است بنیان رفیع پروری و جانفزایی کام ما لاکر داینده و سامان نوبهار سرسبزی و شگفتگی بدلهای
افسرده خزان دیدگان مهجوری رسانیده این همه چاره سازیهای مناجات تشفیع دعاهای
سحری مخلصان است که همواره بخلوص باطن بدرگاه خداوند کارساز نمودی می گردانند
و کارپردازی کوکب اقبال مشتاقانست که از با وج مراتب تصاعد فرمود الله تعالی فی زحو مراتب

سرزمین سایه تشریف شریف میمنت ردیف آن بهار پیرای گلشن تازگی رونق و رواج یار گوشه سبز نحیه
و شادابی افزای فرماید مشتاقان نعمت دیدار بتجلیات جمال آن ذات اتصال بسامان خویش شده لیکن
و اهم خسته از رنج و اندوه بیش تر گشته رویه و تلخ مزاجیهای روزگار غدار جفا کار طاقت
نماند الحمد لله تعالی بعد ورود مقدم فیض لوام از اینکه گلگونه شمایند دولت وصال
میکرد و احوالات بیمهری زمانه و شکایت فراموشکاری ها مفصل بمعرض ابراز خواهد رسید لیکن
انجا که شایسته یارسایی نیاز نامجات بسیار دامن گیر دل شده لهذا مصحوب بر خاستنه ملازم جانانا بابلاغ
این رقیمه جسارت نمیان آمد اگر توجه دلی بترقیم نوید خیریت و صحت مرتع بهجت مزاج سرور برکت
شادمانی افزا فرماید سرمایه جمال کم بخت ها میتواند شد
ولوله سازی شوق مواصلت و تزک تازی الام مهاجرت طرفه بحرخیز دل آشوب دریسهد مستان یا طبق
اخلاص مواطن بلند است که سامان صبر و شکیب وطن را پامال الصالم جنون محشده رنج و عنان بیعلوم
فلک بمعنی گرفتار باین گرفتار مطرح نیرنگی روزگار غدار گرداند که درد دل دار در خبر ار سر کینه نور
هایک که با وصف این همه پریشان روزگاری که سراسیمه احوال پر اختلال بدرزد و ورنجی و
مضامین مهجوری بر اوراق دسته های بلا از سینه افکار رسانیده مستعید جلیر تر از شیشه
بار بر این قدر تطاول لب بند نگرده برنج فراموشی تا با دفترهای گنق هربان غمخوار قدرشناس
القدر منبلا گرداینده که دیده منتظر و دل مشتاق را کرب عیش از خونابه فشانی و نالهای
جانکاه قرار و آرام نیست بالدوام بیمهری از احوال مخلصان صمیمی که از غیر از الطاف و اشفاق
کرامی دستمایه دلخوشیها ندارند مورث اینهمه تغافل و فراموشکاریهاست درینوصه چند
نیاز نامجات ارسال خدمت گردیده بجواب هم کامیاب نمیگردد شاید از قبایل نامه زبان معطیه
در بادیه باشند بهر صورت هر چه هست از مقدرات نصیب و قسمت و چنین و چنان زمانه تحایل
بر داز میشمارد و سر رشته شکر و عطوفت و اشفاق که این لحظه از دست نداده نشد گرمزاب
غمخواری و قدرشناسی با رطب اللسان است روز و شب از خداوند کارساز حقیقی همی استدعا
که ورود مقدم بهار لوام زهو بر رونق افزای این نواح گردد و مشتاقان بلبل و بلیجهت گل از
حرص حوادث روزگار نیرنگ غنچه تصویر سامان اکنفکا از دست داده اند برواج نو بهار

دجال

وصال بهجت اشتمال ساباط سبز بخت و ساده بی‌ها فرا اندوزند و توجهات دلی مشفق قدرشناس که کاهی
از یاد دلها شود   یا رب این آرزوی من چه خوش است   تو بدین آرزو مرا برسان   حالت
بی‌ملالت بدستوری که بود موجب شکر و سپاس الهی است و بقدر استعداد بحصول سعادت میسر آئی حضور
موفور السرور مستعید بوده در کشف اسرار و حصول بدعا به ترقیات عمر و دولت پیر و مرشد حقیقی دام اقباله
وان کرم فرمای قدرشناس کامیاب است اگر خلوص ارادت مستمند بر خاطر آرام پرتو انداز از بعض بیشتر
حسب مستمند از مهربانیهاست که بشر قسیم رقابم خیریت و جمعیت گاه گاهی مرهم بخش سینه فگار باید نمود
با بهر از رواج روح پرور دل بهم بشارت‌های دلگشا
معلوم میشود که شب دیجور مهاجرت و جدائی رو بانقضا آورده بفضل فالق الاصباح کامرانی:
تباشیر صبح نورانی جمال وصال از هر گوشه و کنار انتشار نموده قریب است که خورشید عالم:
افروز دلشادمانی از مطلع حالت و کامرانی طلوع هزار گونه امانی و آمال فرماید الحمد لله والمنة له
اینچه آرزو دیرینه مخلصان بیریا در خلوتکده خاطر مهر وی بود بدعای سحری و تماس نیم شبی از
جناب مستطاب اجابت انتشار عایه جلوه بروز نهاد داشتند برونق تمنا از جلبات سحاب بعرصه بروز در آید
مستدام بمقتضای محبت والفت فطری سابقه شیوه در باب خلاف رسم دانش جو فرستان گیتم
تمامی زمانه بمحبت خلوص صدق و صفا بکر امتحنت ادر از چند ماه متصل و متواتر زیاده برده نامه
رقیمة الاخلاص ارسال و ابلاغ خدمت نموده هر روز و هر ساعت انتظار داشت که بجواب‌ها
کامیاب شده مرهمی بجراحت جانفرسای جدائی خواهد گذاشت طرفه ماجرا است که در این عرصه بجواب نامه‌ها
ارائ طوامیر مطوله و لا سو بهار از راه مهجت و شرور نهند و حقه این همه تغافل و بی توجهی در مراتب
یادآوری‌ها چه ستمها بکدام و بکجهت هیچ فهمیده نمیشود که از چه سبب است یا در وصول قایم بیاز
عقده در پیش آمده باشد که جواب نرسید یا صورتی دیگر غبار انگیز آئینه ضمیر صفا گستر گردیده
بهر صورت ظهور این بیمهری خاطر دار آئینه‌ها نیست بهمین دل طپید قریب یکماه است که مکاره
باز رقیمة الشوق روانه خدمت ساخته اند هم تا هنوز معاودت نکرد دلتنگی خاطر روز بروز در
ازدیاد است که رسوخ بنا این حالت صادق الولا هرگز منظور مزاج نیست از شرح این
ماجرا او تو بید صحبت و مستمند دانه با برکات دلنوازی ارسال او رسها اسما باید بخشید که خاطر منتظر

اشتیاق طمانینت پرورد کلمات طیبات مشفقانه نگار

که مشحون بر اشفاق و الطاف بسیار در جواب شکایت نوشته این گرفتار تیره بختی روزگار طراز رقم خامه مشکبار
گردیده بود از تبحار اشعه مهر و محبت آن مطلع انوار کرامت و اقتدار است فی التحقیق هم شد از غبار آثار از
شناسی توجهات آن مشفق غمخوار زیاده ازین توقعات یکدلی و یگانگیهای فوق الانحصار دارد و تسویه [illegible]
وعده های بسیار که بارها در باب پرداخت من زیان گذشته و نیم لفظ و نیز عنایت همین از زوا ما این مدت
چندین شده اند با کمال و استخفاف ظاهر بر خود گوارا نموده و در هر صورت و مهر وضعی که مزاج گرامی اقتضا
فرموده چاره کار را از رضا و تسلیم چاره ندیده و با وصف کمال ناسازگاری وجد اگر دیده ای رفقا هرگز رفتن و اشارتی
با شکوه و شکایتی از صعوبت های احوال پراختلال و تغافلات های جسیم آن منظر الاتی و الطاف بر زبان نگذرانیده
و الا العلم الیقین بلکه یقین الایقین میداند که بفضل الهی مواهب جمیع مهامی رحمت رحمانی و حکمت ملو یزدانی
در ثبوت ذات بابرکات را برای ترفیه احوال جفا دیدگان شور بختی روزگار بتخصیص خصوصیات لازم تحتیم
قرار دادنی منشار گردانیده و اگر مزاج متوجه شود بیک رشحه سحاب توجه و فیض سائبانهای رفته بجوی
مراد گشته لبان وادی تمنا باز تتواند رسید حالا که دل شوریده مستمند زیاده ازین تاب و طاقت در دجمد
و الام فراموشی فرمائی در جهد نمی بیند از بس التهاب و اضطراب جفاکاری روزگار بیدرد آمده در نالهگست
بی اختیار شده هر چند ممانعت نمود که هرچه از تلخ و ترشی روزگار گذشته و میگذرد از نصیب و قسمت
انچه کارپردازان قضا و قدر روز اول مقرر کرده اند بتجد و جهد بشری استحاله نمی یابد و ناله و نوای بینوای
در خدمت مشفقان کرم بخش هرگز منظور نه داشته حرفی چند از شکایات هم شنانه که بر تو محبت و الفت
مطربی از فروغ ناصیه او پیداست بر زبان قلم حواله نمود دل است این حکمت نتوان کرد با دل از اینجا که دل
را مشتقات مظهر لطیف وعدالت است درین محکمه اند که سر رشته انصاف [illegible] داده تحریر یافته بود که چنین
بجانب نیست و انچه مینویسد محض درست است بار دیگر راهی ندارد درین حال هم اگر وصول موصول منبعه
الاشفاق فروغ نیرا می دیده و نیل افزای دل مضطر از بر گردد و دیدگانی جلوه نتواند شد مهر و صورت چند
کند که درین روزهای این ناحیه نور مقدم گرامی رنگ بهارستان خاطر گرداند منتظران انوار جمال همایان
دیده و دل نور را بی ساخته فروغ اندوز کامرانیها شود که بعد حصول هم لن مواجهات رضیه پرورد هم
تقدیر برداشت فرح گرامی ازین مقالات باد دهی در خواهد داشت   این شکایت نامه ناهید با نهایت

انجم زیدم

171

انچه دیدیم از جدائی ها جدا خواهیم نوشت

عرض مراتب بندگی و نیاز و آرزوی حصول اثر ابهت موفور المیمنت ملکوت ضمیر اشفاق تخمیر میگردانند احقر
بمقتضای خلوص عقیدت مکرر بارسال عرایض نیاز بسعادت اندوز گردیده لیکن هیچ نمیداند که بجواب یکی هم
از ان عرایض نیاز از چه راه فراباد خاطر میمنت مظاهر نشد رسوخ بندگی احقر بحساب عالی ابتعالی القدر
نیست که مقتضی اینقدر فراموشی باشد مگر اینکه اینهم از نارسائی کارهای طالع و ایام خواهد بود از انجا که
خاطر نیاز مآثر برای دریافت نوید خیریت و مسرت متسلسله [illegible] امتزاج روز بروز ارزو میباشد بارسال
عرایض نیاز بی اختیار جرات مینماید ازین که بجواب ممتاز نگردد چقدر موجب ملال است [illegible] از
فضل کریم امیدوار است که رسوخ ارادت و اعتقاد مخلص بیریا همواره منظور و ملحوظ مراحم مبارک بوده
بورود نوازشنامجات لطفت آیات بسعادات اندوز باشد

نواب صاحب

دوست مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد گزارش مراتب نیازمندی و آرزوی حصول گرامی موصلت
موفور المیمنت که خارج از حوصله شرح و بیان است ملکوت ضمیر عطوفت تخمیر نموده می آید لطفنامه سامی که
الطاف مرقوم تاریخ ششم ماه ذیقعده از منزل نوروز کیج مخصوص بر رسیدن کاغذ بداخل و مخارج و [illegible] و دست
تنخواهداران وصول اشفاق نموده بسیار مسرور و مبتهج گردانید الحمد لله و المنه که بعد از رسوخ جهد
بسیار کاغذ ملاحظه گرامی در اید و رسید [illegible] و رفع نارسائی احقر گردیده رقم پذیر خامه عطوفت
گردیده که عنقریب در [illegible] لشکر نواب صاحب و دوست وزیر الممالک بهادر [illegible] میرسد بعد از چندی آن مشفق
کرم فرمای مهربان رخصت گرفته بدین طرف تشریف ارزانی خواهند فرمود و درین عرصه کاغذی که
مخلص بحضور انور ارسال داشته درست شده خواهد رسید آن مشفق کرم فرما جمیع مقدمات انجا از صورت
تنخواه [illegible] محاصل و بداخل حقیقه و دیگر ضروریات نوشته [illegible] اصلاح خواهند فرمود [illegible] از
انکه [illegible] تنخواه سپاه سال زیاده بر بداخل محال از خانه خود داده است مخلص بموجب همین جمع که
در کاغذ مرقوم است بعد وضع خرچ سیهبندی و خرچ محالات که باقی بر امده به تنخواهداران موافق
دلخواه [illegible] رسانده و درین امر دیانت بنظر [illegible] خاطر نشان شد انچه از محالات وصول خواهد شد تنخواهداران
خواهند یافت مشفق کرم فرما من فی الواقع اینهمه مراتب که مرقوم خامه عطوفت گردیده مستحسن و [illegible] است
لیکن درست شده امدن کاغذ از حضور انور [illegible] احقر [illegible] کار برداران سرکار والا

ام باربرداران بر سر دارند که متوجه احوال این مقدمات شده درستی که وه نویسند جواب بر سبیل نوشته خواهد آمد
و سال و صورت واجبات هم که مرقوم میشود بالفعال حوالست اخفو فی الجمله دشواری دارد برای اینکه تنخواه
داران دیگر که از ابتدا تنخواه آورده آمده مثل میرزا نجف خان بهادر و غیره زر خطیر وصول یافته‌اند و اینها که
در آخرها تنخواه آورده‌اند زر قلیل بآنها رسیده در صورت حساب واجبات جمع و قبض اینها تنخواه
داران سابق مثل میرزا نجف خان بهادر و غیره دست کش شده و کمتر باید و هایند به تنخواه داران حال زیاده بر
حساب برابر میتواند شد و در این صورت شورش عمده‌ها منظور است بهر صورت اصلاح اینمعنی وابسته
توجهات کرامت تا حال بفضل الهی بلکه هور رسید بنهادست داده باشد توجهات مشفقانه بر احوال مخلص منظور
فرموده زود تر جواب فرمایند باید داد اگر بنا بر صلاح وقت چندی در غربت اینطرف توقف باشد
مخلص بدیر یا مرقوم باید فرمود که برای هر چهار روز خرج میرسیده این همه مقدمات سار و بر وضع کرده باشند رسید
مخلص هم چندان اشکال نیست ذاک قیلان در راه مقرر کرده در هر روز میتواند رسید موقوف بر عنایات کرامت
اگر صلاح باشد رقعه اجازت برسد که چون فصل ربیع سر رسیده اگر این مجمله زود تر بفضل ایزد صلاح
دالا درین مجمله کسی هم که باشد و کسی زیاده باشد و کسی باقیست شورش و تقاضا و واویلای تنخواه داران روز بروز
بیشتر خواهد بود و کار سرکار روالا بد نجمعیت منتهی نحواهد و موجب بدنامی مخلص هم در حضور انور و هم بیشتر
آن مشفق مهربان خواهد بود ازراه کرم بخشی زود تر توجه درین مقدمه مرعی و مصروف کرده تنخواه محمد حسین
خان بموجب ایمای کرامت موقوف داشته شد سوای تنخواه داران که فهرست اسم اینها بخدمت رسیده
تنخواه داران دیگر هم مثل سیف الدوله و غیره بقدر پنج شش هزار روپیه برات آورده‌اند بفضل
الهی همین که مزاج کرامت متوجه باصلاح این صورت شد مقدمه تنخواه داران زائد و اخراجات بیجا
رفع خواهد شد درینباب توجه مشفقانه ضرور ضرور است

نواب صاحب مشفق

کرم فرمایا همین سبب مرقوم خدمت نیاز گردیده اگر صلاح باشد و منظور مزاج کرامت گردد و هیچ شائبه بخاطر عاطر
نگذرد چون نواب صاحب و زیر الممالک بهادر مد ظله العالی درینجا نزدیکی تشریف آورده‌اند تا چهار
پلتن پلنگه‌ها و چهار ضرب توپ کلان بر گذر چاجمو کت دریا آمده و اینجا مانده و استعدادات عبور دریا
و اجماع کشتیها شایع کرده درینصورت هم کسی از مفسدین که از رعیت گری و سنگ بر خود دارند
رو براه میآرند و کارهای اینجا بخوبی منضبط گردد و برای سیاه اعیان و جمعیت میشود ضرور وابسته به عنایت

اطلاع فرمایند

اطلاع قلمی نمود و در حضور هر چه مناسب و اصلح بخاطر برسد بعمل آید و اگر مناسب نباشد حد اقل آن بصورت دیگر
خواهد نمود و دیگر در مقدمه قصبات سعید بیک خان که مبالغه تمام بجد نمود تصدیع داده که ایشان مطلق سر رشته
متابعت و سخن شنوی ندارند و سخن مطلق العنان و سرکش و خود سر اند در انجام کارهای سرکار والا
هیچ صورت از دست ایشان نمیتواند شد بلکه بچندین وجوه در پی استخفاف سعی دارند بموجب حکم
بیش از این بکار ایشان نشده بود سیصد سوار بنده و ستانی عوض خاصه طور رفقه رفقه منعقد کرده باید قرار داد
و ایشان ~~خواص خدمت~~ گرامی باید طلبید چنانچه ایشان میشود و تنخواه ایشان از تحصیل چکله خواهد رسید
و طلب تنخواه اینها از خدمت کلانه مستحقت خواهد شد چون احتیاط احتیاس فصل بیع بر ضرور است
و مردم را بر محالات متعین کرده محافظت غله و تاکید کردلوری مالواجب باید کرد هر چند مردم بنده و ستانی
زود تعین شده برسند و اینها طلب شوند تعین صلاح است اصلا در این مقدمه توقف سرانه نباید رفت
تر تعمات ایشان

نواب صاحب مهربان سلامت شوق من قاصد بپرید و کجا میداند

اشتیاق شوق نوشته دارم که خدا میداند آرزوی ملاقات بهجت آیات زیاده از آنست که خامه و زبان
متصدی اداء آن تواند شد عجایب بی منتها تواند شد اونی لطیفه دلپذیر برانگیزد که منت دلی بفکر
ظهور جلوه ابراز نماید رقیمه محبت نشیمه که بهار انگیز چمن زار لفظ و مضمونش سرمایه شگفتگی
های الفباض خاطر بود سرور نامحصور افزود ای وقت تو خوش وقت که ما را خوش کردی
آنچه از مراتب محبت و الفت و هم ستی نگه در فی الحقیقت هم ستی و محبت های دلی
که هم ستدار با مهربان در معاملت از حوصله وهم و خیال افزون و بیرون است و خیمه دانست
که بفضل الهی این همه یگانگی و یکجهتی ها برای طرفین متمر زار گونه دلکشی ها کرد و عزت آثار رسیلداهی
شکر گذاری توجهات که در کارها منظور و ملحوظ کرامت همت مفصل نوشته شد و در خاطر هم بالا
مبلغ دیگر این همه مراتب نصب العین خاطر عاطر میباشد که صفای هم ستی ها مقتضی این معنی است
از انجا که تفضلات یزدانی در این وقت میمنت اقتران اسباب دولت و شادمانی و ابواب بهجت
و کامرانی بر روی روزگار اولیای دولت قاهره گشاده و آماده ساخته و بنده ها بیع درگاه آسمان جاه
را به همه وجوه معاون و متوجه احوال دانسته میشود شایان هم ستی ها است که در وقت شگفتگی
و انشراح خاطر حضور پرنور اجمال فرصت و تقلامی هم ستدار توقعات از تفضل و مراحم جناب والا

مگر خاطر دارد و بعرض اقدس رسانیده متحرک تفضلات و عنایات قدسیه باید گردید که برای خود صورت
استعداد وسیله باید بهم رسانیده در کارهای پایانی مقصد خدمت و بندگیهای رسیده گردیده مورد
مراحم شود این همه پاس قوم سپاهیانه که از همه غرض و مستحسن است فرمود خرج خولداری کار مکار تا حال
متوجه گراهی به دستخط اقدس مزین گردیده اجرا یافته باشد والا توجهی که باید نفرموده عرض کرده در مقدمه
دیگر جاگیر و غیره بموجب گزارش وکیل همواره مزاج گرامی متوجه احوال باشد و منصب کرده در مقدمه
تنخواه داران تا حال بقدر محاصل حکله از حضور انور رسید عرضه نموده منفعل نشده بنولا که
نواب صاحب وزیر منیر الدوله بهادر از فیض آباد به بانگر شو و از آنجا بکور آن شریف آورده بجهت ایشان
هم درین مقدمه آنچه باید بمبالغه و اصرار تمام استدعا نموده شد صورتی که موجب رفع پاس این جمعه تواند
از دست ایشان هم بعمل نیاید و سیحله بجای خود ماند همین قدر اجازت دادند که آنچه از محالات اندستی
مشخصه به تنخواه داران میرسانند آخر سال جواب و سوال کمی و بیشی تنخواه ... حسب الحکم ... چون
از حضور برای متابعت نواب صاحب موصوف مامور گردیده و تا حال تجمقدمه غیر از پاس مرضیه و متابعت
ایشان بعمل نیاورده درین مقدمه هم بموجبی که فرموده اند بعمل آورده و خواهد آورد اگر بر تقدیر ...
ایمعنی را از طرف ... سعدار تصور نموده ناپسند باید و ... محض مجبور ... مسموع
نباید کرد و در حضور انور هم منصور نگردد و در بنولا مبلغ هفت هزار روپیه سکه لوز اباب قسط
محصول محال ... و کلای ... اقبالهم یا عرضه برای حضور انور بسبیل هندو
ترسیل یافته متعاقب ان شاء الله تعالی زرهای دیگر از فصل ربیع قسط بقسط ارسال خواهد یافت
عرضیه یافته دی مذکور خط اقدس گذرانیده شقه خاص در جواب عرضیه و اخلاص ... طور
حاصل نموده ابلاغ باید داشت ... از همه وجوه ... باید ...
در مراتب حفظ الغیب هیچ جهه مقصر نخواهد ماند همواره بشیر قیمم رقایم الاتحاد مسرور افزوده
خاطر ... دوست باید بود زیاده ساده ما نی باد   نواب صاحب ...
شوق ملاقات زیاده از حوصله شرح و بیان است او تعالی به ضمانت ... از این شادمانها مسرور و ...
... فراموش ... که با وصف این قدر روابط ... نه گاهی بغلط هم رقیمه ... انتما
... بشرایط خاطر نگردید و ... انوالات ... هزار روپیه ... محصول محال ...
وکلای

وکلای مرشدزاده‌های آفاق دام اقبالهم مفصل مرقوم نموده بمطالعه در آمده باشند در بیولا مردم بلازم سرکار والا
که تنخواه بنام نواب صاحب مشفق منیر الدوله بهادر آورده بودند نواب صاحب موصوف پروانجات حضور انور 173
با نوشتجات خود پیش دو سه نفر فرستاده زر را بر چکله گوتر انتخواه کرده اند چون کیفیت این قدر
جابجا از محاصل بر آن شد کاغذ مداخل و مخارج و فهرست تنخواه‌داران نزد نواب صاحب موصوف
فرستاده شد که هرچه منقح کرده بنویسند بعمل آورده شود و بواسطه رفتن نواب موصوف برای ملاقات
نواب وزیر الممالک بهادر درین مقدمه تا هنوز منقح نشده و همیشه می‌نویسند که هرگاه کاغذ مسطور
بحضور انور ارسال دارد چنانچه کاغذ مذکور با عرضی برای حضور پرنور مرسل نموده از آنجا که تقاضای
تنخواه‌داران هر روز بشورش تمام است و محاصل چکله کیفیت اینقدر تنخواه اصلا ندارد از آنجا مستدعی
جناب است که کاغذ مسطور بلحاظ اقدس انور گذرانیده بکارپردازان تاکید فرمایند که موافق
مداخل چکله تنخواه نموده دستاویز بر نگارند که بموجب آن بعمل آورده داده شود و رفع نالش
این مردم و دیگر باعث دو سه نفر گردد و بعضی مقدمات مستبداس وکیل نوشته بود آنکار بی تکلف
از خود لست تعاقب که زر قسط ماه پوس بابت ... ارسال نموده می‌شود و حصول نیک مسطور آن
بوصل ظهور خواهد رسید ... مسطور داشته زود جواب سوال تنخواه‌داران منقح کرده
باید فرستاد زیاده شوق ملاقات است ... نواب صاحب مهربان سلامت
رقیمه الاتحاد وصول نموده سرور افزای خاطر مشتاق گردید در باب تنخواه که مکرر بمضامین رنگین
مرقوم می‌شود موجب استعجاب است و دستاویز با وصف اینقدر زر شورش تنخواه‌داران که از مداخل چکله
چندین درجه افزایش یافته و هر روز برادر گونه شورش تقاضا در میان می‌باشد بله بندی زر این تنخواه
و دیگر جمیع امور مقدم و راجح دانسته بر پرگنه گونیه و گونیر و بنیه جار متعلقه میر محمد ... که بسیار
خوب الوصول است تنخواه کرده داده که در محاله تنخواه‌داران دیگر در نیاید بلا تکلیف قسط
بدست می‌آمده باشد و دیگر احتیاج تقاضا نباشد و بمهر مهجهر مذکور نیز بقید موفوره نموده شد که موقوف
قسط بندی بلا تکلف مدرسانیده باشد و اگر البته بموجب تاکیدات زرها رسانیده است و خواهد رسانید
با اینحال که جای شکایت خاطر بلند در مقام مجبوری و ازوم سنی بعید می‌نماید بهر صورت تا مقدور بهیچ وجه دریابا
مراتب مستدعی وجوه سنی بدمقصور نکرده و انیده هم نخواهد کرد اگر مزاج منغص دیگر گردد و از خوبی ایام آ

همواره ایام بکام باد　　　خاطر عاطر والاقدر من شوق ملاقات بهار زیاده و فزونتر از آن است که

بتحریر درآید کارساز حقیقی بفضل و کرم خود روز و شب بدیدار با مسرت گرداند ملفوف مرغوب در جواب خط موسوله

بالقبه خاص کرامت اختصاص جناب جهانبانی در ایام افاضه وصول نموده مسرور و مبتهج گردانید یاد از روان لطف

در سنبه و لکهنتی دلو برای زود فرستادن باروت و گوله‌های فرمایش که مرقوم گردیده بود دوستدار بتجدید شگفته

سعادت افزای بیشین تقید کلکته باید معطل پرگنه گوشزد در باب ... آن بعمل آورده متوجه است که تمدرین نزد

که دایره دولت لشکر فیروزی نصرت مسافت مقامات وارد ارسال حضور نمایند در ... عالیات

متوجه دار الخلافت خواهد گردید آنچه از تفضلات حضور انور والقاب ... نوازی و ... زودی

بر زبان مبارک گذشتن مرقوم نموده بودند مفصلات دریافت گردید و موجب کمال دلخوشی و رجوع مهام پرور

شد چرا این قدر فضل و کرم منظور نباشد که دوستدار سوای تفضلات جناب خداوندی سرمایه دیگر

برای بهبود حال و مال خود ندارد کارساز حقیقی تقدیر آرزو و تمنای بنده‌های جلالت جناب ... مدارج

عالم گیری و کشورکشائی و ارتقای لوازم خلافت و فرمانروائی روزبروز دارد از دوستیهای العزیز القدر

چشمداشت است که همیشه منظور داشته بحضور انور از احوال دوستدار یاد و هی تذکره از ...

عقیدت سرشت منظور نظر کرامت مظهر پادشاهان حضور پرنور والنور باشد زیاده ترقیم نیافت

خانصاحب کرامت منزلت سموالقدر بلند مکان سلامت ... وثوق دوستی ... زیاده از آن است

که بیاوری خامه و زبان بیان پذیر گردد لیکن چنانچه دل میخواهد مسرور ... سازد

در مدت مهجوری در ... متعدد مینمود ... بعنایات ... ملفوف مرغوب

بالقبه خاص حضور انور وصول نموده مبتهج و شادکام گردانید و یاد از ... محبت ... دلها

دوستدار از کارهای ... از خود ... خصوص ... است که ...

باشد چه ممکن که ... و قصور شود لیکن احوال ... پذیرائی آن ... مفصل

معلوم شده باشد که پیش از ... دوستدار از راه ... خواهد

داران متصرف شده و رعایای پرگنه ... ظلم و تعدی غارت و تاراج نموده تا تمام ...

روی ... رفته در ملک ... پناه گرفته است پیش از این هم دوستدار بموجب ارشاد

حضور که در باب ... مینمود ... بهادر رسیده ... که باید در ...

... ارادة

۱۷۶

بعمل آورده تمکن هیچ صورت نگرفت حالا هم تا مقدور در تمهید مقدمه مقصود سعی خواهد شد همواره تا وصول سرور رسان وصلت
موفور المسرت پاس لوازم تمام شیفتی دلبستگی با مطمح نظر داشته و مشتاق اخبار صحت حضرت تصور نموده خامه به ابلاغ
بهجت التیام خیریت و جمعیت مسرور ساخت واشت زیاده چه نوشته آید — نواب القاب صاحب بسیار
مهربانان در مقدمه تنخواه رساله که الفاظ تاکید بلیغ و متوجهه مرقوم خامه دوستی شیم گردیده جای کمال خیریت و
استعواب است یقین خاطر باید داشت که مخلص را با مهربانان دوستی و الفت و همچو جهه در هیچ مقدمه فیما بین
تصور چرا میکرده اعتقاد و استظهار قوی میدارد و از پاس مراتب دوستی چشم داشت آنست که
چون حالا فضل الهی بر سیر کار ستاری و لشکرکشی مهمات اگر توجه مهربانان سامان گردد سرانجام کارهای
عمده و لخواه حضور اقدس توفیق دوستدار شود و تقدیم لوازم فدویت و خدمت گذاری ها بر شکر گذار و دلا
خشنودی خاطر را میحاصل نموده ابدان چه قدر کار است و مقدمه رساله چه قدر بار گران است وار دیر …
آن این همه خاطر دوستی را با ملک رود طول میکشد مگر این همه گرانی خاطر برای آن باشد که در تعویق
در حضور پرنور پرورش و پرداخت بنده‌های قدیم و جدید بر روی کار است مخلص برای پرداخت احوال خود
بمحبت مهربانان بتکلیف و تصدیع نمیدهد این مآل اندیشی بالا از خاطر دور باید داشت مخلص در هر صورت
بهمه حال بار کردن مهربانانست و پرداخت احوال خود منحصر بر توجهات گرامی داشته است همین خاطر دارد
که بهر صورت بهر طریق از پاس مراتب توجه و چه بسیار قصور نخواهند فرمود مقدمه تنخواه رساله بیشتر ازین مفصل
مرقوم نموده و نقل پروانه و تعداد زر تنخواه هم و آنچه بر … ادا بابنده شده و هرچه باقیست مشروحا
بقلم آورده و از آنجمله مبلغ پنجهزار روپیه نقد بسبیل هنڈوی از اصل و هنڈاوان تبلیغ یافته تا حال
رسیده باشد و دیگر هم قلیلی هر کس که از تنخواه باقی خواهد بود بلا تکلف خواهد رسید ازین مقدمه
خاطر شریف مطمئن باشد و اگر مزاج متوجه پاس دوستی شما گردد در تعویق احوال مخلص هم اندکی
بباعث خاطر [illegible] منظور باید داشت که فی الجمله صورت معقول بعرصه ظهور در آید ه — نواب القاب صاحب
مهربان مشفق شوق ملاقات از آنچه بتحریر درآید بیرون است اوقات … ازین سرور … گردانید
رقیمه الاتحاد وصول سرور نامه مشعر بدریافت خیر خیریت خاطر منتظر مطمئن گردید از ملاقات های نواب القاب صاحب
مشفق … الدوله بهادر و مذکوراتی که بخوبی بمیان آمده و صورت عارضه کسل مزاج نواب موصوف
و استعمال منضج و مسهل و بلیس مرقوم بود مفصل معلوم شد بدریافت کسل مزاج کمال … نواب القاب صاحب و مشفق

سلمه الله تعالی که تنگی و ملال طبیعت بدرجه تمام عاید حال گردید اوقات که زود بر شغلهای عالی جانب گرامت قرار باید
در باب شش هزار روپیه بابت باقی تنخواه بهمان طور که بار مرقوم شده تمام سند از خلاف وعده که
هرگز مسطور ندارد تا امروز در بندوبست سرانجام زر مسطور بود و ممنوع است که از سابق کار سرانجام و ما بعد
چاره بجز وجه سامان آورده نشود بیش از این شش هزار روپیه تمام و کمال مشتاق عاید ما بنده بهم رسید از
نوشته ... الله معلوم خواهد شد که زر مبلغ شش هزار روپیه باقی هم ... الله ... بنده رسید نوشته
فرستاده شد ... الله مبلغ مذکور تبلیغ خواهد نمود و رسید باید نوشت تا ... باید بابا ...
دو دستخط ... و کارهای طرفین و احداث ... تا مقدور در هیچ مقدمه قصور نخواهد شد
برای بعضی مقدمات ضروری مرقوم بود که اگر مفصل نوشته شود تعویق گردد ... نموده ...
دو سند را برای اغراض نفس خود بیکاری و مطلب ... هرچه گفته و نوشته میشود
محض برای خوش سرانجامی کارهای سرکار والا است و از دوستیهای ... جدا است
بلکه ... و اتحاد بسیار مطمح نظر داریم بیشتر بعضی مقدمات ضروری گفته شده ... الله ...
آنچه دیگر هم ... خواهد بود ... اطلاع کرده خواهد شد همواره ... مکاتبات ... ارسال ... مسرور
باید داشت زیاده ... نواب صاحب ... بعد از تشریح
از رو ... سرور ... که ما فوق اندازه تحریر و تقریر است ملفوف ضمیر ... ضمیمه نموده می آید
رقیمه ... افزا و وصول مسرور ... محصور نمود ... و انبساط خاطر ... انظار افزود
مرقوم بود که حقیقت زر ... میر محمد ... بخدمت نواب صاحب ... مهربان سلمه الله تعالی به موجب ...
مخلص نوشته بود ... در جواب فرموده اند که برای ... نوشته
... معلوم ... از نوشته میر ... هم آنچه باید ...
... این مقدمه ... سعی و جهد ...
صورت ... باید ...
و ... برای ... محض برای آن است که لطیفه های تازه ...
... که اصلا ... مردم مخالف ...
... مردم مخالف ... علیم الغیب ...

تم ...

همه‌مهربان و ختم العاقبت مقرون گشته شد خلیفه سیوم سلطان بادشاه جناب تقدس مآب مرتضوی صلوة الله علیه

175 والسلام الهام نموده خیر الدنیا والاخرت بداز البوابر رفته الله العزیز بدان اسحاب همه محو اسباب

هست شوند مضایقه ندارد و لیکن باالله والله که دو سه قدار روز جواب همه حال این معنی شخاطر نماوده

خیات به حال است و اگر کسی بخود بردارد از مهمات تقویر النحیه منتظم گرداند خوب است خدا کند که

روز بروز این عقده انحلال پذیرد و روی مخالفان فتنه انگیز سیاه گردد و دیگر مقدمات که مرقوم بود

مفصل دریافت نمود همواره همه بمقتضای ارحم سیاست باد و شاد باید و است زیاده بنا و مالی دیگر

ه نوالصاحب مهربان مشفق سلمه بعد از اظهار شوق ما فوق التحریر

مکتوب خیر انجام تضمین نموده میی لیسه رقیمه الاتحاد وصول لطف نموده مبتهج و مسرور گردانید از همراه

آوردن نوالصاحب و مشفق منیر الدوله بهادر سلمه الله تعالی مرقوم خامه ظاهر گردیده بشارت وصول

مکتوب بی‌عنوت این نوید بهجت افزا مسامع افروز شادمانی گردیده و تحفه الدوله همه برای نوالصاحب

مشفق سلمه و همه برای آن مهربان مرقوم نموده بمطالعه در آمده باشد و برای باقی زر نیز جواب طلب شده

که بدون رسیدن زر تمام و کمال به بوپاریان تقسیم نمی‌تواند شد اگر جلد برسد موجب خوشنودی

خاطر است والا از سپاهی کاری نمی‌شود بدست آورده فرستاده شود مهربانی هم معتاد در کارهای

آن مهربان هیچ جهه اهمال منظور ندارد و الحق بالله تعالی در مقدمات تقسیم که اتفاق شده و در وقت نوشتن

برای نوشتن مطالب ضروری تعجیل که مرقوم بود معلوم هم ساده گردیده که در مقدمات این

همه سعی و تلاش داشته‌اند از راه لطف مبتنی خود غرض بود و هر چه بود برای خوشی آن

و رونق کارهای سرکار است اگر در مزاج بهار صورت دیگر نکند و شائبه تا بدل راه باید چه ضرور است

نکات به رضا خاطر مقدمات آورده بود و در صدد زیاده حالا آن مهربان بتقریب سالیانه استرضا نموده اند اگر

مزاج اعلیحضرت استمعنی در یافت نمایند بوسیله دار بر نگارند که آنچه باید نوشته شود والا

نوالصاحب مهربان دوستان مشفق سلمه آرزوی مواصلت گستر العیحت به یاوری

خامه و نامه تا بان پذیر نموده اند اوقات محبت نمای خاطر بوده و حقوقی میسر است مدت

که بسطور تلاق الاتحاد مسرور افزای خاطر منتظر و مشتاق نگردیده اند دل محبت منزل بمقتضای

تم ستی ره ساخته همواره آرزومند اتصال محبت نامجات میباشد در منوال هیچ وجه بار دادن

برای خرید چند دست باز و جره به آن سمت در بنگاله چون میل خاطر دوستدار به این جانوران بسیار است
لهذا مرقوم خامه اتحاد میگردد که از کارپردازان خود دقیقه نموده که کدام مردم معتمد خود را همراه
آنها کرده باید داد که هرگاه جانوران مذکور خرید نمایند احدی از آنها مزاحم و متعرض نشده از نه
چند روز خود ها سلامت بگذرانند همواره خاطر را منتظر و مشتاق اخبار خیریت دانسته به تسطیر محبت نامه‌های
سرور افزای دل مشتاق یاد میفرموده باشند زیاده مصدع نشد ۵ — صاحب مهربان سمو القدر
بلند مکان سلمه شرح شوق ملاقات بهجت آیات مافوق التحریر است ادخل پاینده خاطر حاصل نماید
رقیمه الاتحاد که در باب فرستادن سوداگر اسپان مرقوم بود موجب سرور زیاده محصور گردید فی الواقع
سوداگر مذکور چند راس اسپ آورده است لیکن هیچ هم از آن قابل پسند نیست و در قیمت
بادرار بهای بسیار دارد که اگر درست بشود دوستدار برای رفتن پیش آن مهربان سوداگر مسطور
تاکید نموده بود راضی نشود و سوداگران را بجبر و تعدی هم نتوان فرستاد که در صورت [illegible] اند در وقت
کاروان همدوش میگردد لهذا او نسجات نواب صاحب مهربان فرزند خان بهادر برای فرستادن سوداگر مسطوره
تاکید موفور رسیده است که میوه و اسپان سوار نواب صاحب و مشفق منیر الدوله بهادر طلب فرموده‌اند
اگر آن مهربان میخواهند که پیش خود طلب دارند شخص فهمیده را پیش او بفرستند که راضی کرده
بفرستند زیاده ایام بکام باد ۵ — فقط راجه صاحب مهربان سمو المرتبت
بلند مکان سلمه مراتب اراده و تمنا که به دریافت سرور مواصلت موفور البهجت در زیر ملکه
خاطر [illegible] ماثر منقوش است نه الفقدر است که بنگارش پردازی نامه و خامه بیان بیرون آید
اولی انتعمکه دل میخواهد از بن نعمت مسرور شود و با آنها نماید [illegible] منقضی گردید که مراسله
دوستی موجب سرور زیاده محصور نگردیده اینقدر فراموشی در عالم [illegible] و [illegible] حالی از
نسبت مقتضای محبت های بی ریا [illegible] دل و دوستی [illegible] ها بجهت دریافت خیریت متعلقی
منتظر میباشند هرگاه خاطر بود منظر بشارت که [illegible] سطری [illegible] شتند میتواند شد
در آن مهربان با وصف آن همه خلوص یکجهتی ها این قدر سهل تغافل فرمایند جای شکوات و مجال شکایت
نباشد آینده بر خلاف گذشته همواره بتحریک سلسله رسل و رسایل طمانینت افزای خاطر منتظر
و مشتاق میبوده باشند ۵ — رقعه وعده ای بنام عزیز القدر من [illegible]

176

که بتسلسل مکاتیب سرور افزای خاطر منتظر و مشتاق نگردیده اند با وصف این همه خلوص محبت و دوستی
نامی فرمهم که در ارسال مکاتیب اینهمه تعویق و تاخیر راه یابد جای استعجاب است دل اکثر ها منتظر و
مشتاق اخبار خیریت ها میباشد اینده برخلاف گذشته همیشه بتحریک سلسله خط راحت نمط سرور
با صحیفه افزوده باشند درینولا چندی از رفقا اراده جدا نمودن اسپان سواری خود ها نموده
میخواستند که بدار الصلح برای فروخت فرستند چون فی الجمله اینطرف سکنت است راجه صاحب مهربان درین
مقدمه قلیه نگردیده بالعزیز القدر مرقوم میشود که درینمقدمه از راجه صاحب مهربان هم تحکیک نموده و مجمعی اینها کرده
فرستند که ... طرح جمیع اسپان را درینجا فرستند و در قیمت ... انتظار ... اید العزیز القدر درین
باب مستند احوال بهرصورت باشند
برخوردار کامگار سعادت و اقبال آثار
همواره از عمر و دولت شادکام باشند بعد از دعوات وافیات و شوق دیدار بهجت آثار که زیاده از آن نمی شد
مشهود به کشوف خاطر عزیز نموده می اید درینمدت خط بهجت نمط وصول سرور نامحصور نموده خاطر
برای دریافت اخبار خیریت همواره منتظر میباشد با وصف این همه بانچها ظهور اینقدر تغافل از چه
راه تصور نموده اید سابق بکرر مرقوم شده بود که اگر زمینداران پرگنه رازی از راه شرارت
به ادای زر محصول سرکار اجناس غله را انبار داشته از روی دریا برده در دهات اینطرف
استقامت میپایند قسمی تهدید منظور باشد که در اینطرف ها جا نیابند درینمقدمه آن برخوردار کامگار
نوشته بودند که زمینداران چه مجال دارند که در صورت چنین حرکات اینطرف ها جا توانند یافت
و نقد راجه صاحب مشفق مهربان درینباب بنام جاگیرداران کنار دریای جمنا رسیده بود درینولا بعضی
زمینداران بموجبی که نوشته شده بود حرکات نمود غله اورده غله را برداشته در دهات اینطرف
رخنه رفته اند چون ظهور این معنی موجب نقصان مال سرکار است ... مرقوم میشود
که آن برخوردار درینمقدمه سعی بلیغ بعمل آورده زمینداران مسطور را دستگیر کرده درینجا بفرستند
و اینده قدغن باشد که باز هیچکس از زمینداران و رعایا مرتکب اینحرکات نتوانند شد
رفعت و عوالی پناه عزیز القدر دیوان صاحب که همواره در حفظ الهی باشند
... بموجب نوشته ... که بما بوده و مجمع ... در باب فرستادن اسپان ...
... مرقوم نموده بودند ... مصحوب ... اصطبل روانه کرده شده

به احتیاط رسیده باشند بمقتضای دو نوشته ها است که اسپان مسطور را بموجبی که سابق نوشته شد

اگر خریداری شود بفروخت آورده زر قیمت داخل نماینده مردمان را زود رخصت باید نمود و در نوشته

ان ذهنت پناه رسیده مرقوم بود که درخواست فوج در پیش است اگر طلبیداشته شود چه قدر فوج

نمی تواند رسید و قیمت ده قبضه بان منقح نموده نوشته کنند که زر فرستاده طلبیداشته [illegible]

بنابر احوالات بهم رسیدن فوجها در ضلع [illegible] رسیده باشند مردم خاطرخواه برای

نوکری بتلاش هم مطلق بهم نمی رسند انجا و قبیله از حضور انور بکارهای چکله جات مامور شد

و را اینجا رسید هم نگاه داشت فوج در پیش نموده شد چون در اینجا مردم خاطرخواه برای

نوکری بدست نمی اید باز مردم برای تلاش فوج به بندیل کهند هم فرستاده شده بود لهذا انجا

بلکه و سردار با چند سوار امده نوکر شده بودند چون آدم بکار نبودند رخصت نموده شد

فوجی که از سرداران نمکدار باشند بدست نمی اید ناچار بتلاش و تفحص تمام چند چند سوار

متفرق از هر جا بقدر ضرورت بدست آورده نوکر کرده شد اگر یکجا صدها صد چهار صد

یا پانصد سوار کسی خواهد که بهم رسانیده نوکر نماید بدست نمی اید و بان در ضلع [illegible] گرانی بسیار میشود

و نعمت هم اگر کسی خواهد بدست نمی اید مگر درڈ و ٹٹو یا کهیره وغیره محالات متعلقه نواب صاحب

وزیر الممالک بهادر رسیده شده که کارخانه تیاری انها است معلوم است که در اسپان [illegible]

بانها را خرید فروخت میتوانید یا بموجب فرمایش سرکار نواب صاحب وزیر الممالک بهادر در

تیار میشود اگر در ضلع فوجی چنانچه باید برای نوکری بهم میرسند تا بانها بدست می اید

چون کارهای طرفین واحد است و هیچ جهه جدائی نمیدانم در سعی و تلاش قصور نکرده مفصل

اطلاع نموده میشد مقام ناچاری است قبل بابت [illegible] بدست کی در سرکار برای نقاره

خرید شده بنابر اطلاع نوشته شد همواره از احوالات مسرت مال سرور [illegible] خاطر باید بود

٥ مهاراجه صاحب مهربان سیمو المرتبت عالی القدر [illegible] مکان

مسلسله بعد گذارش مراتب شوق مواصلت که زیاده از اندازه بیان است مکشوف ضمیر

[illegible] تصمیر نموده می اید مکانت محبت افزا که مشعر بر کمال محبت و وداد و نهایت مودت

و اتحاد بود مضمون [illegible] که وصول راحت سرور ما موصول نموده باید از اتحاد [illegible] داد

بلبجه‌های چمن محبت هم که مستحاج بآرایش و گزارش نیست و فیمابین بوجهی نشده بمباینت و مباعدت در میانه
الشر طبیعت برای استدراک خبریت متعلق میباشد بقدر فرصت به سطر مکاتبت صحبت البته همیشه در
افزای خاطر مستطر و مشتاق باید بود ۞

راجه صاحب کرامتقدر سلمه المنان

مهربانا سابق مرقوم خامه اتحاد گردیده که غیر مداخیر مستاجر تعلقه حیوان سنگه عمله برگنه گنوای محال جاگیر
سرکار مبلغی از مال واجب بر ذمه خود باقی داشته فرار نموده ظاهرا نامبرده در موضع ... تعلقه باربی
پور عمله برگنه نهد و همی متعلقه آن کرامتقدر رخنه کنانه بغلو دارد از اتحاد مقدمه سرکار روان سمر المعان
داخه است و بوجهی جدائی متصور نه لهذا اشتر قیم می آید که بمجرد وصول ... سنگه عمال نهند و ...
تقید تمام باید نمود که عامل مذکور عوض زر که ذمه او باقیست بمرد مان سنگه لال قانونگوی گنوای بدهانیده
در نصورت زر ذمه او وصول میشود درین باب تقید ضرور نوشته ۞

نواب صاحب بسیار

مهربان دوستان سلامت مراتب شوق و شغف که مقتضای محبت های دلی برای دریافت دولت
مواصلت موفور البهجت در خاطر مشتاق ولوله‌پیرای بی اختیار مهاست باوری خامه مقطوع
الالسان بیابان ساید لاجرم ازان وادی درگذشته حرفی چند از شکایت شعرا مو نگاری فرمایاد فرمایه
کرامه ملفوف و شهود ضمیر مسرت تضمیر نموده و گلدسته ... که جلابت مفارقت تابع وصال
خسته گردیده با امقدر مهر و محبت دم یکتا و یگانگی گاهی تغلط هم نسیم از بهارستان اتحاد موجب
استلفات خاطر مهجور نگردیده و شمه از نفحات اخبار خیریت و سلامت مزاج نکهت افزای مشام انتظار
نگشته این معنی سرمایه کمال تعجب و استغراب گشته و التهاب خاطر مستمند دوستان است ۞
اگرچه درین زمانه فی التحقیق نخل دوستی و یکجهتی برگ و بار سرسبزی و شادابی ندارد و مانند
عنقا و کیمیا معدوم محض است لیکن دقیقه سنجان اسرار یکرنگی و اتحاد که برای نعالی روزگار یعدار
صادق الیقین اند بر خلاف رسم آئین زمانه پاس اخلاص و اتحاد الفت منظور خاطر دارند
که دقیقه ازان مهمل نباشد فرایاد خاطر گرامی خواهد بود که درین ایام ملاقات چه وعده های
مستحکم و عهدهای تبق بادوستدار در میان بود حالا که از آنهم تغفلات کارساز حقیقی ایام
بهار برای گلستان آرزو شده منظور بود که گلستان تمنای دوستان شگوفه تازه و دلپذیر
خواهد یافت گاهی بحرفی و پیامی و نامه و سلامی یاد نمی فرمایند ظهور این قصور تنها محمل بر کدام قصور

کرده اید مهر صورت اگر شمه از روابط دوستی و اتحاد و فراغ خاطر معلوم باشد و الطاف و عنایات که نسبت به صحیح

نظر از دو ... بارگاه الوهیت منظور گردد و در نیوقت که رایات عالیات حضرت شاهنشاهی متوجه ... بیاری

نصرت و وفاق گردیده بتوجه تمام ساخته مرخص شود که برای دوستدار هم متوجه گرامی صدور تکلیف موجب

ظهور مرحمت خدمت و جوهر بنده که نتواند شد بوجه شهود در آید و مراتب هم دستیها که گرامی

جلوه استحسان دهد با حصول دولت مواصلت قریب قیم رفاه مهجوری لیم یاد فرمائی دوستانه مهجور باید بود

این شکایت نامه با مهربانان نیست آنچه دیدیم از جدائی خدا خواهیم نوشت احوال دوستدار مفصل سیم

شده باشد که بموجب حکم قدسی برای سرانجام کارهای جعلکه کوثرا و کرانا مو لیست و تا مقدور لوازم

خدمت و محبت و بندگیها بتقدیم رسانیده روز بروز بسعی و مصروف میشود

حسب نوالصاف

بسیار مهربان مشفق بعد گذارش مراتب شوق و شغف بحصول هم لذت مراسلت سراپا بهجت که از احاطه

وهم و قیاس بیرونست بگوش ضمیر عطوفت تصمیر نموده میرساند مکرر بالمطالعه احوال محبور عقیدت کلامی گردیده

لیکن از اینکه در عریضه هر دو کلمه جواب یاد فرمائی هم رافتادگان مهجور نشده آند طبعت بسیار بسیار نزدد

و تفکر است محلص سلام دستیها که بصفای خاطر با مهربانان متحول است زیاده ازان در تصور نمی آید

بالفعل که این همه فرامو شی مسطور فراغ کرامی باشد در عالم دوستی و یکدلیها چقدر جای استغراب است

در مقدمه تنخواه رسانده گرامی آنچه شایان دوستیها بود پیش ازین بقلم آمده و مفصلات آنچه باید برقوم

گردیده تا حال رسید بهم نرسیده در نیولا که نواب صاحب و مشفق منیرالدوله بهادر از قصبه ابادیلکو

و از آنجا باکر متو و از آنجا بکوثرا الشریف ورود صورت تنخواه رسانیده مفصلات گفته شده چنانچه

مبلغ ده هزار روپیه از محصول ایشان کوثرا بوعده چهار روز بردار دو غیره سایر تنخواه شده و مبلغ

از تحصیل جعلکه که احدی قرار یافته رسانیده میشود و تفصیلات الیحی صورت تنخواه گنجد لو بهم هیچ درست است

و در دوستیها قصوری راه نیافته مفصلات از نوشته عزت خان معبر خواهید گردید در مقدمه تنخواه

داران جعلکه که از مداخل افزایش تمام دارند بارها بحضور انور عرض نموده ... بخدمت شریف

اطلاع کرده که اگر بموجب مداخل جعلکه منقح شده برسد رفع نالش تنخواه هم میتواند شد تا منظور توجهات

که باید از مهربان در مقدمه مغفل مانده باجار از نواب صاحب منیرالدوله بهادر مبالغه و اصرار تمام

در نیاب گفته و انشا الله موفق از دست ایشان هم صورتیکه موجب رفع نالش تواند شد سر زده

حسب اراده

حساب روبراه داشته باشد بعمل میباید با جاره اجازت داده‌اند که آنچه از محالات بوصول درآید
به تنخواهداران باید رسانید آخر سال جواب سوال کمی و بیشی تنخواهداران ذمه من است سنه‌دار
چون از حضور انور برای متابعت و پاس مرضی نواب موصوف مامورند و باید خاطر نشان
خواهد بود که در وقت رخصت از حضور انور از مهربان هم فرموده بودند که همه کارها موافق
مرضی ایشان بعمل باید آورد چنانچه تا حال دو سه‌دار از پاس متابعت ایشان در هیچ مقدمه
قصور نکرده و نمیکنند و در هر مقدمه بموجب ایمای شریف ایشان بعمل آورده و می‌آرد در هر مقدمه
هم بموجب ایما نموده‌اند تا مقدور قصور نکرده بعمل خواهد آورد اگر بر تقدیر بحکس از طرف دو سه‌دار
در حضور انور یا پیش مهربان باشد باید مجلس ... مسموع نخواهد شد در نیوف که اعلام
نصرت ارتسام پادشاهی در عرصه عالمگیری و جهان کشایی متوجه کشورستانیهاست و ابواب
مقاصد بر مردی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت گردون اعلام روز بروز هزاران
نیمتی و فرخندگی مفتوح شده میشود اگر مهربان پاس دوستیها منظور داشته برای دو سه‌دار
نوحه‌های که باید منظور خاطر دوستی باثر دارند از مهربانیها بعید نخواهد بود دگاه گاهی بقدر فرصت
از خبر خیریت اعتدال مزاج مسرور باید داشت زیاده سایه عالی باد

خان رفعت و عوالی پناه عزیز القدر در حفظ ایزدی باشند خان عزیز القدر غلام حسین خان
در ینجا رسیده حقیقت خشنودیت و مستفید بودن العزیز القدر نگارهای سرکار والا و
حاضر شدن کجارای به مهمانگری العوالی پناه و جواب سوال معاملات او مفصل اظهار
نموده مسرور ساخت اگر چه هرگونه منظور خاطر ... چنان بود که صورت اخراج او نموده
در قلعجات ... لیکن بواسطه عجز و الحاح والده در باره وی که بالفعل نعبه او سلا
موقوف بر وقت دیگر داشته آباد نموده شد در مقدمه آنچه باید خان عزیز القدر گفته
شده منزاله بموجب ارشاد سرکار بعمل خواهد آورد از رعیت پناه هم بهمه صورت در هر مقدمه
رفیق خان عزیز القدر بوده قسمی تقید نمایند که از مقدمات نقود جمع شود و صورت سرانجام
کارها ... دیگر بعلت اینکه رساله نوشته شود ... خان عزیز القدر غلام حسین خان
همواره در حفظ الهی باشند درین روزها عرضی العزیز القدر رسیده ... دریافت

جلالت انتظار تمام دارد دایره دولت تا فتحپور رسیده العزیز القدر وعده کرده بودند که زرهای
ذمه مانده‌ها تا اورنگ و قسط دربار و شکار زود و شتاب ارسال خواهند داشت تا هنوز اثری از آن
بظهور نرسیده این حیله و حواله خوب نیست در اینجا تقاضای نمی‌خواهد ازان بشدت تمام است تا و صحبت
با سفیر تاکیدات این همه تقاضا [illegible] از لطف نیست احوال مزاج خوب میدانند و با این
حال از خلاف [illegible] و فریب کاری و شعبده بازی دست بر نمیدارند که [illegible] در باره شما [illegible]
معهذا تاکیدات حضور انور برای ارسال زرهای [illegible] تمام هر روز میرسد معلوم
که شما در کدام خواب و خیال اوقات میگذرانند شاید تصور نموده باشند که دایره دولت بمسافه
دور دور از رفته و کاری باقی نمانده چندی دیگر دفع الوقت باید نمود جواب و سوال و این اوقات
گذاری باید کرد این خیال از خاطر دور باید داشت و زود و شتاب زرهای قسط اورنگ و [illegible]
واله و دربار و سکه [illegible] ارسال دارند و اگر ارسال متعذر باشد [illegible]
[illegible] زود و بر دو پروانه مرسل نماید اگر در این [illegible] زرهای مسطور
نمیرسد سواران و جیله‌های شدید رسیده تقاضای سخت خواهند نمود [illegible]
من مجبورم [illegible] الحال گران خاطر خواهند شد و الا کار بد شد [illegible]
ارسال دارند برای [illegible] از حضور انور تاکیدات بلیغ هر روزه میرسد
چون کارهای [illegible] العمال [illegible] مقرر است [illegible] دیده و دانسته
در [illegible] شمارا مجهول و نادان خیال نموده [illegible] بالواجب [illegible]
[illegible] از حضور انور [illegible] میرسد و موجب [illegible] سرکار [illegible] میکنند
[illegible] خوب میدانم این قدر [illegible] از [illegible] است از بد
[illegible] که از [illegible] خود و حصول [illegible] نگذاشته [illegible]
نباید دانست [illegible] بالا کشیده [illegible] خواهد یافت تا عالم را بسوزد و خاکستر
بکنند و خانها خراب بکنند لیکن نخواهد یافت یاران نمیخواهند که شعبده بازی و نیرنگ سازی
یارا فریب داده کار خود بکنند و حرف و حکایت نگاه دارند انجام انکار یا آنچه خواهد شد
معلوم خواهد کرد چون نیست از راه تغافل [illegible] فهمانیده میشود که این خیال از خاطر دور کرده

[illegible]

حرکات بی سیاق و امورش نمایند و نظر بر حرمت و آبروی آقا و آبروی و حرمت خود منظور داشته باشند مردم جا بجا
که از احوال آنجا بعرض نرسانند تا حال هیچ بر زبان نیاورده ام بالله والله آنچه کارات جمعیت های بسیار براین
دارد از مضمون شهادت باید برداشت و الاحوط نخواهد شد خبر رسالت احوال انفصال معاملات از آنجا جمعی
و جمهور که تا حال مشخص شده و تفریق وغیره بعمل آورده باشند رقوم مفصل معروض داشته اند و کاغذ تفریق بدستخط
خود و پروانه و قانونگویان تفصیل جاری و مال وغیره مفصل ارسال داشته اند و زر باقی فصل ربیع و زر نقدی چهارم حصه ربیع
از زر دور که زود بوصول رسانیده ترسیل نمایند و زر جاگیر برشدزاده ها اگر جلد نخواهد رسید سواران
سر اول از شما موقوف نموده بر دهانی مقصد محتاج کار اینجا سیره خفیف و ذلیل خواهند کرد
زرها زود در وصول باید رسانند در عنایت تاکید دانند و احوال معاملات ربا و سکه و کچار ای در حوالات
بوده چه صورت انفصال یافت مفصل معروض داشته اند زر قسط ماه رالسه بوصول در آورده باز قسط در ربا و سکه
و کلو بی وال جلد بر تفریق بنشیند در صورت اهمال سواران سر اول رسیده دانند و تاکید مزید دانند

عزیز القدر سعادتمند عرضی مرسوله ایشان بمطالعه در آمد معروض داشته بودند که ابلیغه
ربا و سکه و کچار ای جواب سوال معاملات و مجموع مال واجب سرکار در بعضورت بعمل می آرند که برای مال
گذاری و عسکری حاضر اکم کارنده های معتبر تمام تعلقه را حاضر کرده در حوالات العزیز القدر نگاه میدارم
و جمع رعیت از بر یکی ایشان بنجه و مشخص کرده میدهند تا و قبولیت ایشان بنجه و مجموع قرار واقع شود
کارنده ها در حوالات باشند ا بعد درست کرد حوالات کچار ای معاف شود که او پیش العزیز القدر
گشته صورت جمع برپا درست کرده و بعد از ارشاد حضور ارشاد شود برای ربا و سکه و کچار ای را طلب نموده
صورت جمع درست کرده و مجموع قرار واقع کرده بلکه عزیز القدر سیاه کی میخواهیم که اخراج او
بعمل آورده شود از بنده های قدیم الخدمت تصور نمی نمایم لیکن چون از طرف ایشان در مالگذاری
و عسکری تفاوت معلوم شد و ره و رسم از رسانی درست نموده و مجموع مال واجب سرکار بعهد صورت
ضرور دانسته ایضورت بعمل آورده شد اگرچه نیز عزیز القدر الحاح و سماجت اینها بنصورت
معروض داشته لهذا ما ابهم و مجموع سرکار منظور است اگر فی الواقع آنچه را فی اظهار می نماید راست و درست باشد
و مجموع العزیز القدر قبول و قرار اینها شود در این وکچار ای را طلب داشته کارنده ها را در حوالات
خود گرفته صورت جمع خود بحقیقت معروض دارند و ایشان جمعیت صحیح تمام بعمل آرند و اگر در قبول و فعال

از تفاوت باشد زود معروض دارند که ماخوذ کمتر سوار رسیده ام زود کوچ نموده معه پلتن انگریز دفع [illegible]

دیگر از سیور اجیور رسیده و محاصره قلعه نموده اخراج تمام کارنده های مسلول خوب تحقیق نموده [illegible] در حوالات

باید از زمینداران معتبر و مالگذار باشد نباشد که دو چهار کس نامعتبر را بالفعل برای اوقات گذاری زود براه

آورده صورت چگونگی درست کرده داده و باز در هر روز در اسلوب ادای مالواجب سرکار بهمان صورت سابق

در محال اقتدار اینمقدمه را خوب پخته و مستحکم کرده و دریافته و قبیله و مجمع العزیز القدر قرار واقع شود و هیچ جهه

سابقه باقی نباشد و مجمع حوالات کارنده ها بحضور نوشته صورت چگونگی درست کرده بگیرند و الا احوال

مفصل معروض دارند و عرایض متضمن احوالات مبهم و متواتر میرسیده باشد که دریافت احوال نشود [illegible]

بموجب التماس العزیز القدر در سرسور مقام کرده شد اگر زود در مجمع شما معلوم شود ده هزار الا کوچ نموده

رسیده شود ۱۵ عزیز القدر غلام حسین خان در حفظ الهی باشند [illegible] سنگه ظاهر نموده

که منشی وغیره پسران کوپال سنگه چهار برادر بوده سابق بموجب فیصله پالتان حصه های برادران

انفصال گرفته بودند در نیولا منشی مذکور از فیصله پالتان انحراف نموده از راه شرارت بالنگهای بزرگ بهادر

آورده در سر [illegible] و [illegible] بالعزیز القدر نوشته شد لهذا نگارش میرود که العزیز القدر در باب

اینمقدمه قرار واقع نموده در صورت صدق با [illegible] بهادر رجب گفته احقاق حقوق نموده و براضی

سنبهوداس و بریداس و [illegible] سنگه برادران گرفته محضر ارسال دارند که باز دیگر نالش اینمقدمه در سرکار نرسد

تا الله زیاده چه نگارش رود ۱۵ [illegible] خواه شد که [illegible] بطریق

خیرات از قدیم الایام زمینداران پرگنه فتحپور [illegible] از اطراف خود [illegible] ضعیفه [illegible]

وبال [illegible] معیشت خود گذرانیده بدعا مشغول بوده اند در نیولا بعضی از اینها معارضه دارند

چون وجه معیشت دیگر ندارند برای احقاق حق موافق معمول نوشته شد لهذا قلمی میگردد که در صورت

صدق بعد دریافت اینمقدمه رسیده احقاق حق و رفع [illegible] نمایند که دیگر نالش نشود در اینباب

تاکید تمام دانند ۱۵ [illegible] تمام

وکمال رعایا بر داشته [illegible] تمام احکام [illegible] فصلی [illegible] معلوم شد که

[illegible] دست اندازی نموده [illegible] لهذا تاکید [illegible] تمام قلمی میگردد

که زمینداران و رعایا را از دست اندازی [illegible] باز داشته [illegible] فصلی [illegible]

دل [illegible]

درست آنها نشده زیر بند و قیمت تامین قصلو یف تمام و کمال گرفته و داده و تجمع شود اجارت و روما ید حال
و نه خود را مستحق دانند و تاکید دانند ۱۵

سر نصیف مبلغ ۲ روپیه صدگان دیوان ربیع پرگنات

از قدیم معمول و مستمر الفت فیذا تاکید و قصید تمام قلمی میشود که وجه رسوم صد دو پی سرکار محالات
متعلقه خود و سواران سرکار بموجب جمع اسنا مقرر نموده و ارشیا به امد فی روز بروز وضع کرده
و موافق اقساط بوصول رسانیده حصه قصلو یف هرچه از روی حساب بابت آنقدر قسط ارسال
حضور نمایند و انیده بموجب اقساط به تحصیل در آورده مرسل مینموده باشند که در باب تعقید و تاکید
نواب صاحب مشفق منیر الدوله بهادر بر روز میرسد زنهار توقف درین باب ننمایند مکرر تاکید
مزید میدارند ۱۵

خالع عزیز القدر میرزا انکهار ا در حسام الدینخان جیو که با فوج
و توپخانه بر سر لال ادهو نت پا بنده اواله رفته بود معلوم شد که از طرفین جنگ بمیان آمده و میدار
مانڈه او الهسواران مت طالع شو جنگ بسیار نمود و فوج سرکار بر هم خورده متفرق شده بر قاب
حضرت قدر قدرت باطلاع این معنی بسیار بسیار اعتراض فرمودند و بانیجانب ارشاد شد
که فوج و توپخانه بابت همراه گرفته عبور نموده به تدارک بپردازد بالفعل مقرر گردیده که مردم
همراهی خود و سواران برای معاونت میرزا انکها جلد فرستاده شود لهذا قلمی میشود که آن عزیز القدر بتوقیع
این پروانه سواران متعینه گیوای را همراه گرفته از دریای گنگ عبور کرده اینطرف دریای
ٹولس دریافته دایره نمایند سواران و پیاده ها که در رکاب آنها را هم نزد شما فرستاده
ایم و سواران متعینه نوابگنج را هم نوشته ایم و جلد خود را پیش شما برسانند این همه مردم سوار
و پیاده با خود گرفته بیحتوی عبور نموده متصل بنا رسیده دایره باید کرد و دریای ٹولس
را پیش رو داشته دو کشتی بهم رسانیده پیش خود نگاه باید داشت و همه مردم خود در انجا
مستعد باید بود هر گاه افواج بالا فراهم شده بر سر زمیندار بر فوق شما ایم تعقیب که
نوشته خواهد شد بعمل خواهند آمد زنهار توقف نکرده زود زود در رسند که حقیقت
عبور نمودن شما بعرض اقدس برسد سواران رکاب و پیاده های خزانه انداز و خاص برداران
و سواران متعینه نوابگنج را جلد فرستاده میشود رسیدن این سواران و پیاده ها آن عزیز القدر
با سواران گیوای کوچ کرده و مردم کوهارو شده و کسوندی و کوتگدار و غیره فراهم آورده

بر لب دریای گنگ دایره نمایند و تا پورنی کشتی و غیره بعمل ارند و حقیقت رسیدن خود بر لب دریا نوشته و شمار
کنار ها معروض دارند که بعرض اقدس رسد بعد از انکه انبوه مردم سوار و پیاده های حضور و نواب گنج
پیشتر عبور دریا نموده در باب تعجیل نوشته شده دایره خواهند نمود و حقیقت رسیدن خود بر لب
دریای زود بمبر را انجا نوشته که هم همه مردم رسیدیم و عبور دریا می نماییم که ... انکار این حقیقت
با حضور انور معروض دارند و تاکید دانند ۞ نظارت پناه عرضی مرسول که مصحوب ...
و هکلها کماره ارسال داشته بودند جواب ان سابق بعمل امده رسیده باشد تفصیل ارزدی
احوالات انجا بخیریت تمام و مشتمل حمد الهی و اینکه لشکر در کوچ است و مقامات معلوم میشود
لهذا الشیخ عبدالله نوشته شد که دسته کبوتر برای پرواز از انجا یک دسته بر کرده و دسته
در کوچ بکار داده برگشته روانه حضور نمایند و ... و مکان ... هم بر همان گشتی نوشته و کشتی
از راه دریای گنگا روانه شده رسید شما هم در تمغه تاکید نموده زود روانه سازند احوالات
جواب سوال ... ازان بعد که خط ... رسانیده ... معلوم نیست که دارد
... موقوف شده ... و ... رفته بودند باز امداد باهمانجا مستند مفصل
معروض دارند برای عاملان ... محال ... بخاطر شما ...
منقضی شد کدام از جمله قسط از هیچ جا نرسید ... باید گفت ... خود میخواهد
زود زر قسط وصول نموده ارسال دارند والا ... خواهد شد ... هم در باب تاکید
مینویسند که ... اصلاح ... زود زرها ارسال دارند و الا ندامت خواهد کشید در باب تاکید
دانسته زرها طلبیده ارسال دارند خاطر ... غلام ... محال ... نموده
شده ... همواره عرضی ... رسیده باشد زیاده ... ۞ ... از روز ...
بدالطرف ... نموده لهذا از احوالات مفصل معلوم ... از خارج ... شده که ...
قدیم و ...
انجاب ...
از احوالات ...
...

... احوال

181

که بر احوال بنده مرجع میفرمایند تاکید فرموده که احدی متعرض نگردد چنانچه مزاحمت موقوف شده بود
در میولا بار معلوم شد که حویلی رای بودن کی از کنندها به دستخط رسیده این معنی موجب تعجب گردید
هر چند جان و مال دوستدار بی شائبه ریا همه از جناب عالیست و خود را از مخلصان صمیم میدانم لیکن
اینصورت که بعمل آمده برخلاف قیاس و موجب استخفاف در نظر عوام گردید و رقیمه هر تمهید مقدمه برای
انجاب بتبلیغ یافته چون الفت جانب دولت بازگشت خود بتصور مینمایم رقیمه گذرانیده و جمیع مراتب
مفصل گذارش نموده سعی باید کرد که دست مزاحمت مردم بحویلی نرسد و بتحلیل متعرض نشوند
این معنی باعث موجب خوشنودی باید دولت زیاده تکلیف داده آرزوی حصول
سعادت ملازمت موفور المیمنت القدر که دارد نمیتواند بعرض رسانید شب و روز از جناب حضرت
مجیب الدعوات همین مناجات است که شرف حضور کرامت موفور انجاب همواره سرمایه کامرانی
ظاهر و باطن نیازمند مواطن باشد تا آنکه متحقق گردد تاریخ سال نیاز با صحبت متواتر خود و یاد خاطر فیض
مظاهر رسانیده تسکین و رشحه ممنونیت تو رقیمه الطاف فصاحت شفقت آیات که در رقعه حصول سعادت و کامرانیهای
جاوید از آن مخلصان عقیدت اشتمال بمواصلت شرف اندوز گردیده از آنجا که مقتضای خلوص ارادت
نیاز وی که بصدق عقیدت در جناب فیض مآب دارد همیشه دریافت خبر خیریت و صحت اعتدال
مزاج میمنت امتزاج منتظر و نگران میباشد اگر توجهات دلی منتوجه با فرمانیها شود و بورود عنایت
نامجات الطاف سمات کامیاب آمال و امانی میفرمایند باشند کمال ازم بخشیها میتوانند شد حقیقت احوال
احقر اگر از زبان فضلا از میرزا حسین خان استفسار خواهند شد بتفصیل بعرض رسانیده
شود و تمامی دولت مواصلت لازم المسرت القدر که در نه کلده باطن
دوستی مواطن خوش اختیار بهادار و خامه خرده زبان متکفل ادای آن نمیتواند شد لهذا به فضل
کنند که نتیجه آرزوی خاطر است بیمنت خرسندیها اتفاق مجالست و مخالطت هنگام مکاتبه
سرور اثر که حاوی فحوای محبت و اتحاد بی پایان بود وصول نموده برای حصول مسرت و سرور
خاطر دوست پایه فزون گردید آنچه از مراتب دوستیها مرقوم خامه وداد گردیده زیاده از آن مرکوز ضمیر
خاطر نیاز ماثر است و آن خانه که بی تکلف خانه خود دانسته میشود دیگر تازه گلدسته گرچه که موجب
در خواست دوستدار ابلاغ یافته بود بسیار بسیار سرور گردانید و یاد از مراتب خلوص و اخلاص داشتنی

کرامی دادخانه محبت و هم‌نشینیها اما دیدار او تعالی زیاده از خواهش اظهار اسباب سرور و ابتهاج

اما اراده دارا او نظر بر کمال شوق و دوستداری اینجانب شده که جانوران شکار از کوهستان فرستاده‌اند

انشاءالله به رسید حصه هم دوستدار خواهد رسید و دوستداری و شوق توجه فرمایند همیشه گرامی نامه‌ها

مرقوم شود و این همه جستجوها منظور دارند و یقین است که هر وقت به موجب ارقام عمل خواهد آمد

عزیز القدر میرزا محمد ... فلان تا حال در اینجا رسیده با شیخ حبیب کارها واحد و هیچگونه در هیچ مقدمه

جدایی نیست فلان را به حفاظت داشته هرگاه خبر به اینجا رسید به موجب اظهار عزیز القدر مسطور نوشتی

که باید عرض کرده مخلص را هم دوستدار یگانه دانسته همواره به خط با مهاج نویسد خبریت و تفاصیل حالات

و شرح باید نوشت — شوق ملاقات بهجت انجام زیاده از آنچه در حوصله قیاس

گنجد روز و شب دامنگیر دل هم نشین منزل است و طبیعت بی اختیار میخواهد که دولت دیدار بخوبی

دخورسید دیده و خاطر مشتاق به دولت وصال بهجت اشتمال طمانیت پذیرد مکتوب محبت مطلوب محبت

اسلوب وصول راحت نموده سرور خاطر افزود توجهات دوستانه که ابلاغ یافت و جهره و دستک ارادی

فلان مرجع شریف یادآوری محبت و الفت باطن دلنوازی با اینهمه دوستیها شکر گوش کامرانیها داریم

از راه دوستی مرقوم بود که در این روزها شوق تماشای جنگ مرغان مرغوب خاطر است چند جوره

باید فرستاد این معنی موجب ابتهاج خاطر گردید فی الواقع بهتر از جنگ مرغان برای انبساط طبیعت

شغلی دیگر نیست چند مرغ برای بچه کشی و چند جوره ابلاغ یافته قیاس میخواهد که از تماشای جنگ اینها

طبیعت گرامی محظوظ و مسرور گردد همواره مشتاق ملاقاتها تصور نموده با اطلاع نوشته خبر و قیمت

مسرور باید داشت — سرمایه عمر و زندگانی تو باده سعادت و کامرانی

برخوردار جان عزیز نور چشم نگار افتاب آثار ... عمره و قدره همواره به دولت و شادمانی

مستلذ بوده نور افزای دیده مستمند باشند هر صبح و شام از جناب حضرت قاضی الحاجات دعوات

طیبات ترقیات عمر و دولت و جاه و حشمت و ازدیاد علایم و شمول کامرانیها از آن نور بصر در زبان داریم

و آرزوی دیدار راحت بدار به مرتبه البتک بی اختیار است ... روانست او تعالی به فضل خود

روکه در این حالت ضعف و نحافت که عمر به آخر رسیده یکمرتبه ملاقات اطفال دیدار و کسب تمتع خواهم

مکاتبات جانفزای روح پرور متواتر وصول شادمانی نموده جان تازه به قالب افسرده درآورد نوشته‌ام

[illegible]

182

برشمه ایمهادم و مبالغه در آورده ثمره عمر و زندگانی حاصل نموده ام او تو ای بی انصاف همه الفت فرزندی و مهر و محبت

خسلکی گشته داشته به دولت و جمعیت و کامرانیهای بی اندازه فایز گرداند نعیم و سفیع درگاه علم و هنر مقدم

نموده اند از مقتضیات سعادت و ارجمندی نهایت زیاده از مراولت باید گرد ورای اهل و اقران مستثنی بود و

سجال امید بار ور شمرات لایق و آمال گردد و روز روشن در باد خود داشته از یاد اوی تا این غیر بعقب

مهجور ساعات گذشته فرمایش کاغذ و قلم و وصلها اگر چه دشوار است و میسر میشوانید لیکن از مجهولی

خود معذورم و هیچ کس الفقسم همراه ندارم که چه و کدام نموده خریده بیارد و نفرستد لیکن طبیعت از این جهت

مخوبیست انشاءالله تعالی عنقریب بمهجورت که تواند شد بدست آورده مرسل نموده رفع خجالت

خود و استرضای آن جانب نموده میشود زیاده حالت و جمعیت باد حضرت صحبت دستگاه

ملکی لال مخفوظ باشند حاجی نظر علی در روز یکه از مستحقان واجب الرعایت است دار قدیم الایام

مدد از پی دو تنکه بچته منجمله سی شاهی از کله در وجه روزینه خود یافته معیت لیس میسر در ربولا معلوم شد

که آنحضرت دستگاه از عمال تبریز سعی و کار ردانی برای اظهار مجرای حسن خدمت خود وجه روزینه

مسطور موقوف نموده اند و از تعلقات تفرقه شبها روزها در عمال احالت و آرسا اند بدرگاه قاضی الحاجات

در دعای ایشان در سعی و فور بیکردی آنحضرت دستگاه مرزبان و دست و دعا بر آسمان دارد

او به سال اینقدر حسنت و رسم فرمات معمولی حضور می ارشهاب دون همه سعادت و اثبات

در صورتیکه خیر رسی دو دولتخواهی سرکار منظور است در مقدمه تشخیص و تحصیل و غیره که از خطیر فرو گذاشت

نمیشود لوازم جد و کد بظهور آورده اظهار کاردانی نمایند این بیچاره غریب مسکین را که از موقوفی

روزینه معمولی بدرجه موقوفی آن مولود شده اند خرابی خوب تر از دو تجاب کبریایی ایزدی

معاتب و مغضوب خواهند شد از تحرکات ناملایم که خلاف مرضی حضور است دست باز دارند و وجه

روزینه او موافق معمول قدیم منجمله سی شاهی از کله از سال قدیم بدستور سابق از ابتدای تحویل حمل

روز بروز بلا مانعه بدهانند و زنهار سکندی و خشونت فطری را در مقدمه دخل ندهند که ثمره این

شیوع جسیم ناهموار مستحسن نمیشود تنخواه ارشاد وجه روزینه او را جاری دارند و لا معاتب

خواهند شد تاکید مزید بیدار زنده سعادت و نجابت پناه میرزا حسن الله وزیر

ایزدی باشند عرضه مرسوله بعد از مدت تعب و تردد انتظار از حد گذشته بود رسیده بمطالعه

درآمده معلوم شد که با وصف تنبیهات تأکیدات در عرصهٔ بیست روز بالیه آباد رسیدند و عاملان مجهول با تعلقه

فهم هم همان روز جمیع کارهای برگنه را برهم زده و رعایا را مطلق العنان گذاشته و مهیب مقهور بیچاره

سعادت و نصرت بخت بلند نشسته طفل شیرخواره خود را که ایام و سر در روزگار ندیده و تلخ و ترش و سبب نچشیده

از هیچ کار واقف نیست در قلعه محبوس کارها گردانیده تشریف کثیف بالیه آباد آورده با عساکر جهت ما دیو سلام

زالو رکوبند را متوجه که یکی از کارپردازان کپتان را سر جا نوشته است سر خود را بداده جهت هزار گونه

بیم و هراس دیده گشته است و مقهور مکان خالی یافته به هر طرف بسر و سامان تاخته آتش می‌زنند و مواشی

آنان به دستگیر کرده می‌برد معلوم نشود چه فهمیده و کدام حساب سام با تمام بخاطر آورده اگر منظور داشته

که کپتان موصوف بی اجازت و اطلاع صاحب کلان خود فوج و بسیار باجو در رفته لوازم معاونت بجا خواهد آورد

و به تنبیه مقهور را بدلو خواهد نمود و هرگز رو براه ننهاد و ممکن نشده نیست اگر ملاقات با کپتان منظور بود

در وقتی که او از ارباب شهر می‌آمدند به آمده ملاقی می‌کرد و چه ضرور بود که جمیع امورات برهم زده اینجا

تشریف آورده کارها را اخراب و ضایع گرداند در مقدمه دزدی که تهمت متهمان بان سیادت پناه شده بود

فهمانیده بودند که اگر کپتان موصوف برای سراغ دزدان برلیه همراه بوده تا مقدور لوازم جد و جهد بجا خواهند

آورد در صورت هنگامه ازین جماعت شکفته می‌شود رنگ و بوی تازه دارد حالا در برگنه به تحصیل

و به تشخیص طفل بیچاره در قلعه نشسته بلهو و لعب طفلانه اوقات گذرانی دارد و مقهور به تکلف بر دست

دست برد نموده رعایا را غارت و تاراج می‌نماید و زمینداران و تعلقداران فرصت وقت یافته از ادای

زرها دست باز می‌کشد و از هم رشمانی شده برالشن در بوت مرد که مجهول تا مقبول الف می‌شود برای

ضرورت وقت سوای سه صد قدیم و پیاده های جدید و رنبولا پانصد پیاده دیگر نوکر کرده روانه برگنه

کرده ایم که باتفاق عاملان اگر مقهور رو برو شود به تنبیه برسانند و الا سر بر دفتر اسیر و دستگیر سازند

لیکن چه فایده دارد که عاملان سابق از تصور صورت مهیب لول و برادر در سرادل خط شنیده ودرنج متواند

از مقصد نشینها اخراج می‌پذیرد باید که آن سیادت پناه با انتظار ملاقات کپتان و بر شنید تا نشنید و اگر حوالی

خط ما سلام آمده باشد رفته ملاقات نمایند و از خورت سوال اطلاع دهند و از عاملان بد بخت روسیاه

که خدا تعالی ایشان را سوا لو الوجه فی الدارین و حشر دنیا و العاقبت جمع نمایند بگویند که چرا کاه و باز

منابع و برهم نموده زود به برگنه رفته انتظام کارها نمایند مور زبانی جهت وصول نموده برسانند و صورت

ا نستعین

تشخیص بعضی مهمی که بکرار ارشاد شده بر وفق بعمل آرد و مقهور اگر بهنگامه پردازی قرار داد با این همه جبن عقیده [illegible]
شده اسیر و دستگیر نباید این همه جبن و بزدلی بکار برد و الا خواهد دید آنچه خواهد دید در نیولا جهان فیروز لعنة الله
انگریز بهادر صاحب جنرال متحیر کار بهارس و کتبدن و السن صاحب و غیره نزد عالیجاه فرستاده آنچه باید بعمل آورده
شد خدا توفیق دهد که بموجب ارشاد بعمل آرد و کارها انتظام یافته گردد و آن [illegible] مقدمات
جواب و سوال شریک او بوده در آنچه صلاح کارها باشد بعمل آرند و متواتر اطلاع دهند تاکید دانند
نظارت پناه محمد لطیف و رفعت پناه ابرو دیده باشند از فضل الهی همه بخیر و خوبی است

دعا فتح داریم و سوای ملک ها دنیا داری که زمانه بوقلمون در هر لحظه و لمحه بر از گونه تلون و رنگی میکند
و هنوز ز دل نگرانیهای بی پایان میگردد و دیگر هیچ عقده نزد دو دوستان بروی کار نیست الحمد لله و المنة
که لعنة الله و بسیار یاد آوری بخاطر گذشت و عبد الله هرکاره عرضی در جواب روانه رسانید و سرمایه
شکرگذاری بسیار گردید ای وقت خوش وقت که ما خوش گردید مرقوم بود که بسبب رویه نیست کار بردار مهابه
موضع سلوری فرصت نیافته برای سزا و بی حیا که بر دو فی الواقع در حالتیکه ما گرفتاریم اگر [illegible]
به خدا از زندگانی دست برداشت با گریبان پاره راه صحرا پیش میگرفت بصورت باید نمود که فضل حق
الهی شد و از خطر مهور از برکه یافت و صورت شخص بمن وقت بر کز بروی کار نیست عامل
مجهول بموقوف طفلک شیرخواره خود را برای نام در برکه جانشین کرده خود به بهانه جواب و سوال
بالبهه الاالنت و هیبت مقهور بر طرف سر شورش برداشته فرمان ولایت میبرند و موانست و ریاعالی فید کرده
به تعجیل بمجلس انیف [illegible] در انجاست که از قلعه بیرون بر آید و بمقابله او دست و پاینجه [illegible] آورد و در حضور عالی
معالی که خدا [illegible] دارد مبلغی از تنخواه سپاهیان موقوف نموده تنخواه رکن الدوله انتظام الملک
[illegible] معاف کرده داده کند که [illegible] در تعجب تسمیه گرفتاریم و حفظ و حراست
حافظ حقیقی است برای ضرورت وقت سوار و پیاده ها [illegible] قدیم و سوای پیاده ها که سابق
نوکر شده رفته اند در نیولا یکصد پیاده جدید نوکر کرده به تبرکه فرستاده ایم لیکن [illegible] آدم کجا
که بمقابله مقهور بر آیند نمک و نار رسانند و شبیه گوشه از فتنه پردازی باز دارد و در [illegible] فضل ایزد سر انجام
پذیر شد [illegible] عالیجاه [illegible] از قصور صورت مصیبت مقهور زوال و فراق و در سر از دل خطا میکند و سخت بر
و [illegible] و طفلک بیچاره که در قلعه باند است [illegible] زمانه [illegible] و هیچ تلخ و بر کشش [illegible] کار [illegible]

بخشیده دربارهٔ طفلانه اوقات گذرانی دارد و انچه در دل بالا بلدام گریبان گیر است بیدل آن ابد

که مرضی الهی خیبت رسیدن میر احسن السمیع معلوم شد و انچه قیاس کرده فرستاده بودیم لاطائل شد

عالم اعجب میر سطور نوشته برادر محمودی خوش آمد که کدام کار بر وارد و انش صاحب اوقات ضایع

بنماید و گرش صاحب اینقدر نخوت و محبت که هیچ مقدمه بدون حکم صاحب کلان نهاد در خود سری بوانده بود

باز رفته رفته حاصل از برده برآید الغرض القصه در سرانجام زرد بابت لوازم جد و جهد منظور داشته

به تحصیل در آرند و از جمیع مقدمات انجا خبردار باشند و حقیقت روید همواره مفصل نوشته باشند

تاکید دانند خصوصیت و صداقت آثار در حفظ الهی باشند چه نوشتیم و تا اینجا

از بازرده کارهای و بی تمیزی و حماقت شما واد و بیدل تمام معتمد خفیف و خانه بالا محمود بی و دخیل راه

بلا اشتباه تصور نموده منجبار کارها کرده بودیم که روز بروز انتظام پیشه خواهد یافت و موافق مرضی

سرانجام پذیر خواهد گردید حالا انچه دیده میشود جمیع امورات هر روزه رونق تازه و رنگینی بی اندازه پیدا میکنند

و از نظم و نسق کارها اثری ظاهر نیست در ین وقت که عین موسم تحصیل زر مهری خریف و اکرام گرداور

تشخیص فصل ربیع است از بهم و ترس معمور سعادت منظور رسیده و سواس باخته باله آباد برخاسته اند

نوشته باد و سلام فرموده بار کدام کاربرداز کیفیات دانش سرور کب اشنیع بهم رسانیده و طفل بیجا

شیرخواره خود را که نور لبهاش از شیر بالا نشسته و کرم و سرد روزگار ندیده و تلخ و ترش زمانه نچشیده

محض بالا مموده کارگشت برای نام در قلعه گذاشته خود نوابیمه رگ فی نام معمور های حرارت از کلیم

بیرون نمیتوانند نمود و سر در گریبان فرو برده سخن ارای منمایند کارها برکنه خراب و بریان مطلق

بلطرف معمور سعادت بر داشته بروهات و تاراج دارد و قدرها بارا بامواجب و احتیاج

و سنگلی بخت غارت میسرید و طرف دیگر تعلقداران متمرد و سرکش و زر زیده گزارده ای و کشایند

و از هیچ زمانش نبوده بر عقل و شعور شما تجرد ارند و تقویت مینمایند فی الواقع این کدام دانائی بود

که در ینوقت مکان بیجا گذاشته و هنگامه پرداران جاه طلبی الغان نموده بر خاسته باله آباد امد

نشسته اند و نوشته برادر محمود در توقع معاونت از کیفیات و انش صاحب دارند او اینقدر ازکجا

منجبار کارها شده که بدون اجازت صاحب کلان متصدی امورات اله و لطابت تواند گردید و کدام

قسم از و مراعات بلکه برادر نظام برداری بمیر احسن التمیع صاحب داده بودیم که در اله آباد برای یکدو روز

ابرو ... بالا

184

امده ملاقی رسید بعد نیکخواهی نمود و همگان خود برزوند و لنگرهای ضروری جدید و جهد نمایند انقدر ارشاد و
دست او برگرفته بود اهمه د از ترس مقهور سراسیمه شده رو بگریز آورند لف نزد رسیدگیها
شجاعات و شعور واقعه کاروانی دارند بهر حال خود کرده را در میان نیست و هر چه تعلقات آمده و می‌آید همه لطافت و
لطافت است در بنولا مقدمه سرارت و هنگامه پردازی مقهور مطرود با جمعیت نواب رکن الدوله عالیجاه حشمت بهادر
جیب مفصل اظهار نموده شد چون منجمله زر توفیر جاگیر نصف تنخواه سپاهیان سرکار موقوف گردیده از حضور عالی
معاف ... تنخواه گردیده و قرار قسط بندی هم بمهر خود نواب رکن الدوله بهادر صاحب نوشته
داده شده صاحب موصوف از دریافت مقدمه هنگامه پردازی مقهور سخت برهم و بدماغ شده
و رقعجات بنام صاحب مختار نبارس و کپتان دالنس صاحب بهادر بتقید تمام نوشته داده‌اند که خود در قیمه
با فوج فرستاده مقهور را اسیر و دستگیر نمود نظر لسبد و نوشتجات تهدید بنام لال اودت سنگه و رانی
کلاب کنور هم مرقوم فرموده چنانچه هر سه قطعه خط سا ازد شما فرستاده شد باید که بمجرد رسیدن خطوط بدلور
تمامی احسن السعی در ارسال نزد کپتان دالنس صاحب رسیده حکیتی ایلکیتان موصوف سازنده در جواب
معاونت نمایند یقین است که کپتان موصوف خود عزیمت آن طرف خواهد نمود با پلتن تلنگه‌ها همراه کرده خواهد حال
و خط صاحب مختار نبارس کمی بخرد عهد است بدست معتمدی فهمیده زبان دان انگلیسی جواب سوال درست داشته باشد
جلد روانه نبارس نمایند که از آنجا معاونت قرار واقع بعمل خواهد آمد و فوج رسیده مقهور را اسیر و دستگیر
خواهد نمود و زمینداران بهدو هی ساقه عرض خواهد کرد که مقهور را در آن ناحیه مجال مداخلت ندهند و خط
تهدید نام لال اودت سنگه و رانی گلاب کنور است هم زودتر باید فرستاد که از اظهار حرکات ناشایسته
خود متنبه شده مقهور را از جاهای خود بدر سازند و قعوقه خطوط مسطوره روانه باید کرد و خود نور زود
بر روانه بلاتوقف ... باید رسید چون مردم کپتان دالنس صاحب و صاحب نبارس زود رسیده باشد مقهور
انه که حس دانی و نزدی فطری موقوف نموده بجرأت و جوانمردی با این همه جمعیت بر جا و در هر مکان
که او رخت ادبار در داشته باشد بر سر رسیده تقیات باید رسانید از حضور هم سواران سه بندی قدیم و جمعیت
جدید در بنولا بکمک پیاده مقدمه آن برقنداز و غیره نوملازم کرده روانه فرموده‌ایم زود بهواپی در شتاب رسیده
باشند تفضلات الهی از مردم انگریز و مردم سرکار بهمت مجموعی کم نیست هرگز واهمه و وسواس نکرده بر سر
مقهور باید تاخت و بهر وضعی که تواند شد اسیر و دستگیر باید نمود و بعد رفع شورش مقهور اگر کدام تعلقه اسل

و زمینداران شورش پیشه اراده تمرد داشته در مالگذاری انحراف نماید به تنبیه و تادیب ایشان پرداخته به راه آورند

چون حالا بایزید آنکه بر حسب درمیان لشکر جمعیت دارد که احدی از سرکشی نتواند پیش بردن ... دور از دا

زرها تحصیل نتوانند نمود آنچه رو به برو فیمابین ایشان و در خاطر خواهد بود وقت فرصت همین لشکر زیاده بر فوجداری

درین مقدمه ... موفور بظهور آورده سر انجام پذیر باید گردانید که مهمات جمع ... به ظهور

رسانند ... افراد ... جمع که سابق رسیده بود به دستور مقرر باید که مخبر ... موافق هر

حضور ... نموده در قرب کار ... خوری منظور داشته جلد ارسال دارند که اجازت ...

نوشته شود و وقت فرصت از دست نرود و درین باب توقف ... تکلیف ... والا معانت خواهند کشید

از تکلیفات خرج و تقاضای اکثر سهاوره و میر سامان برای زر قسط و تقاضای خرج دواب و ملازمان

سرکار تا کجا نوشته آید که ساعت فرصت ... نمی دهد و شما از مجهولی در وصول زرها اصلا تقید

ندارند و رضاجویی زمینداران نموده فایده خود ... جانب ... نهاده اند چون ... اکثر مهام

کارهای ... باشند ... و در ... رفته در هر مقدمه پاس ... حضور

منظور دارند در ... تمام دانسته خوشنودی خاطر حضور در تقدیم لوازم طاعت و اطاعت بیند

زیاده چه نگارش رود

چون خدمت فوجداری ... وغیره از مضافات صوبه

دار الخلافت شاهجهان آباد و ملتان حسب الحکم اشرف اعلی از تغیر الله داد خان حوالی ... مقرر گشت

سپهدار خان بهادر به موجب حسن ... که بلوازم ... در ... از روی دیانت و راستی

پرداخته باین پسندیده ... رسانیده در تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و ... قطع الطریق

حفظ و حراست ... رستان و مالگذاران و منع ... ساختن ... موفور به کار

برده ... داران ... که به ... ضبط و ربط معین گردانند ... کند ... در معامله ... دخل ... نمایند

و چیزی ... ابواب ممنوعه نگیرند و ... نوشته ... اقدام ... دهی از دهات ... بنوازد

نکنند و به تقدیر نوشته ... او چندی از مقدمان ... که مورد ... باشند دست آورده ...

اطلاع نکو شد که ... ساختن ... مالگذاری ... در ... در صورت ... اصلاح ... رضا نامه

از ... و ... از ... حال ... اطلاع نماید ... مفسدان ... نماید تو ... علیا

از ... پیدا

185

ریزه سپاه از زمینداران و غیره که از مواشی و غیره آن پهنه ابد المآل مذکور تسلیم نموده قبض الوصول بگیرد
و سدی نگیرد [illegible] و دار الحرب محافظت طرق و شوارع بنوعی نماید که دزدی و رهزنی بوقوع نیاید
و اگر مال کسی به دزدی بتاراج رود از آن دزدان و رهزنان پیدا ساخته مال بمالکان آن بجنس
دریافت نموده برساند و در صورت پیدا نشدن از عهده جواب مال برآمده احتیاط نماید که مهمات
و مطالبات معطل نماید باید که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و رعایا و مزارعان محال مذکوره خاطر
نشان الیه سپاه فوجداری [illegible] دانسته لوازم و لواحق آن خدمت شان مرقوم متعلق بشناسند و از سخن
و صلاح خان موما الیه که [illegible] متضمن بهبود دولت [illegible] مرقوم باشند بیرون نروند و شکر [illegible]
خان موما الیه درباره خود مؤثر پندارند در [illegible] بتاریخ چهارم ذی حجه [illegible] قلمی شده

چون حسب الحکم جهان مطاع واجب الاتباع خدمت امینی و فوجداری سرکار [illegible] مضاف صوبه
اله آباد من ابتدای فصل [illegible] از تغییر محمد خان برفعت و ایالت پناه شجاعت و
معالی دستگاه محمد [illegible] مقرر و مفوض گشته که کماینبغی بلوازم و مراسم این امر قیام نموده در بندوبست
معاملات و ضبط و ربط مقدمان و تنبیه و تادیب متمردان و حفظ حراست زیردستان و مالگزاران
و امنیت طرق و شوارع سعی وافر بتقدیم رساند و در عدم داد و دزد و اشرار و قطاع الطریق
و استیصال آن ساعی باشد که اثری از ایشان [illegible] نمایند و از مسالک و شوارع متعلقه محال
فوجداری خود بواقعی خبردار بوده محافظت و احتیاط نماید که مترددین و مسافرین بجمعیت خاطر
آمد و رفت مینموده باشند و در انهدام قلعجات محال مواسات نوعی جد و جهد بکار برد که انهدام محال
سرتابی [illegible] انجام [illegible] و اسلحه [illegible] نباشند و نشوه [illegible] شعار خود [illegible] مال الواجب را از
قرار واقعی [illegible] جواب گو شوند و بکدام بر ذمه ایشان باقی نماند و بعد رسیدن تمام تر [illegible] و عقاب
و تنبیه [illegible] دریافته [illegible] ضبط ایشان [illegible] نماید که تحصیل مال الواجب [illegible] بکدام [illegible]
لم اصل نماند و با کافه رعایا سلوک [illegible] کند و سررشته کاغذ و طوامیر و اصلاحات فصل بفصل
موافق ضابطه بدفتر معلی [illegible] باشند و در معموری پرگنات متعلقه خدمت مامور و بکثرت زراعت و
افزونی [illegible] اخبار سرکار [illegible] نویسانیده بطور [illegible] ارد و دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری [illegible]
نگذارد و جنس [illegible] و دیگر ابواب موقوفه و معفوه [illegible] از رعایا بگیرد و [illegible]

چودهریان و قانونگویان و زمینداران و جمیع سکنه خاص و عام آنکه مستأجر الیه امین و فوجدار مستقل

آن محال دانسته دست تصدی او را در جمیع امور مضافه اینخدمت قوی و مطلق دانسته [illegible] صلاح

و صلاح دید مومی الیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار باشد بیرون [illegible]

و لوازم [illegible] او را درباره خود [illegible] موثر دانسته در [illegible] قدغن بلیغ دانند

قانونگویان و مقدمان و مزارعان و سایر رعایای صوبه [illegible] بدانند خدمت نیابت صوبه داری

و فوجداری سرکارات مذکوره بنجابت الامارت خان سیادت و شهامت مرتبت عالی‌قدر خان [illegible]

بقا الله خان بهادر حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که بتقدیم خدمات مذکوره از روی راستی و

درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارند و در وقت و هنگام

جمیع محالات تشخیص نموده با دام آخر [illegible] سازند و زر [illegible] رسانیده [illegible]

و در تنبیه مفسدان قطاع الطریق و محافظت شارع راه قرار واقعی پردازند و در انهدام قلعجات

منع اهلکاران از ساختن بندوق و [illegible] مسکرات سعی تمام بجا آورند [illegible] رعایت

افتاده نمانند و زر تحصیل را باحتیاط نگاه دارند [illegible] خود دانسته [illegible] بدیوان [illegible]

خرج نکنند مستأجر الیه را نایب مستقل دانسته از سخن و صلاح بیرون نروند [illegible]

پانزدهم شهر رمضان سنه ۳ قلمی شد ا

چودهریان و قانونگویان و مقدمان [illegible]

پرگنه [illegible] الله آباد بدانند که در [illegible] نیابت و فوجداری و امانت حسب الضمن بعهده [illegible]

و امانت دستگاه ملک محمد صادق مقرر و مفوض شده که بلوازم و مراسم خدمت مسطور

از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری [illegible] نگذارد

و در تنبیه [illegible] و ضبط و ربط آن محال کوشیده در توفیر آبادی [illegible] رعایت [illegible]

اعمال سعی موفوره بکار دارد و اثری از دزدان و قطاع الطریق و مفسدان در هیچ جا

نگذارد و اهلکاران [illegible] از ساختن بندوق [illegible] آلات حرب و فروختن [illegible]

مفاسد منع نماید و در رفاهیت رعایا و مالگذار کوشیده مالواجب و حقوق دیوانی [illegible]

از قرار واقع بر وقت و هنگام بمعرض تحصیل [illegible] در آورده باشد و یکدام بیرون [illegible]

دیوان [illegible] بیخرج نبرد باید که مستأجر الیه را عامل مستقل محال مذکور دانسته دست تصدی

186

و او را در امور متعلقه قوی مطلق دانند و از سخن و صلاح و صوابدید مومی الیه در باب خود با متاثر
دانسته تعلیقه بمهر تاکید الید و قدغن مزید بیدارند بتاریخ بیستم شهر محرم سنه ۳ جلوس میمنت مانوس رقم قلمی شد
اصحاب چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و رعایا و برایای پرگنه جلال آباد عرف
سرکار ... مضافات صوبه اله آباد بدانند که درینولا خدمت ... پرگنه مسطور بعهده ... القدر
... خان مقرر نموده شد که بلوازم و مراسم خدمت مذکوره بدیانت و امانت و راستی و درستی
پرداخته دقیقه از دقایق تیقظ و تحفظ نامرعی نگذارد و رعایا و برایا را از حسن سلوک با خود راضی و شاکر داشته
در آبادی دیهات و بلندی زراعت کوشد و در ... مالواجب سرکار و تنبیه مفسدان و انتظام کارها جد و جهد
موفور بظهور رساند و پرگنه را از وقت تحریر تمام بمعرض تشخیص در آورده مالواجب سرکار بتعهد تمام
به تحصیل رسانیده بروقت با ... اخر بعهدی ... نماید و خزانه بر سبیل ... متواتر ارسال نموده باشد
باید که مشار الیه را عامل مستقل پرگنه مسطوره دانسته از صلاح و صوابدید او که متضمن کفایت
سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار باشد بیرون نروند و شکر و شکایات او را درباره خود با موثر
دانسته درین باب تاکید مزید بیدارند بتاریخ غره ربیع الاول سنه ۱۲ مرقوم گردید . چودهریان
و قانونگویان و مقدمان و مزارعان پرگنه بادی آباد عرف جهونسی مضافات صوبه الله آباد بدانند
درینولا خدمت فوجداری و امانت پرگنه مسطور بعهده صداقت و سعادت ... حسب الضمن
مقرر و مفوض شد که بلوازم و مراسم خدمات مسطوره از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه از
دقایق خبرگیری و هوشیاری مهمات نامرعی نگذارد و در بندوبست و ضبط و ربط محال مذکوره فرار واقعی
کوشیده در آبادی و بلندی زراعت سعی موفوره بکار برد و اثری از مفسدان در هیچ جا نگذارد
و در رفاهیت رعایای مالگذار کوشیده مالواجب سال قرار واقعی بروقت و هنگام بمعرض تحصیل
در آورده بر سبیل ... در آورده باشد و هنگام بدون سند معتبر دیوان ... خرج نیارد و باید که مشار الیه
را عامل مستقل محال مذکور دانسته ... او را در امور متعلقه قوی مطلق دانسته و از سخن
و صلاح و صوابدید مومی الیه که براینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار خواهد بود
بیرون نروند و مالواجب و حقوق دیوانی را بروقت و هنگام مشار الیه ادا میکرده باشند
و شکر و شکایات معروضه مشار الیه را درباب خود با موثر دانسته درین باب تاکید الید بیدارند

٦

بتاریخ غره ربیع الثانی سنه ۱۲ جلوس مبارک قلمی شد ۱۲ چودهریان و قانونگویان محالات سرکار

کوڑا و کڑا معلوم نمایند خدمت نظامت صوبه الله آباد و چکله کوڑا و کڑا از حضور ... بنور اقدار

اعلیٰ بانجانب مقرر و مفوض شده لهذا امر قوم میگردد که بجمعیع تمام و باستمالت و دلجمعی ...

رعایا و برایا و آبادی ملک و کرو دوری مالواجب سرکار قرار واقع پردازند ... سرکار

متعاقب ... سند ... همه وجوه خاطر جمعدارند بتاریخ بیست و سوم محرم ۱۲ قلمی شد ۱۲

سیادت و نقابت منزلت امارت و شهامت مرتبت قدوه ... مصارب ...

مبارزان میدان جلادت رکن السلطنت العظمی عضد الخلافت الکبری مورد عنایات شاهی سزاوار

عطوفت نامتناهی قابل الطاف بیکران لایق اعطاف بی پایان نقاوه الخلاص ... با فر

نجیب الملک ناصر الدوله ... خان بهادر ذو الفقار جنگ بعنایات بادشاهی مخصوص و مباهی بوده بدانند

که درین زمان ظفر اقران واوان فیروزی نشان که رایات ... نواحی ... و ... جاه ...

... در نواحی شهر ... نزول اجلال فرموده بعد از جنگ و جدال ... و حرب و قتل بیشمار

که از عمده های رکاب ظفر انتساب بهنگام رزم و پیکار با معاندین خذلان شعار ... کارنامه

رستم و اسفندیار بظهور رسید بعون عنایت الهی و اقبال ... عدو مال شاهی ...

و ... بهادران موکب فیروزی نشان و پایمال ... معسکر ظفر توامان گردیده فتح و ظفر

نصیب اولیای دولت ابد مقرون و بنده های سلطنت روز افزون شده بود که ناگاه ...

فرمودن بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه صاحب ... حضرت فردوس آرامگاه

عشرت ... الجنة مثواه ازین سپنج سرای بدار البقا ... حقایق ...

بنابران بتوجهات ... بدار الخلافت نزول اجلال فرموده ...

احوال عالم و عالمیان را روشنی تازه و فروغ بی اندازه بخشیدیم جمیع ارکان سلطنت

و اعیان دولت به آستان مقدس معلی حاضر شده بادای مراسم عبودیت ناصیه افروز گردیده

... بنوازش ... سربلندی یافتند و اورنگ خلافت و جهانبانی و سریر سلطنت و گیتی

ستانی بجلوس میمنت مانوس مقدس معلی ... روشن ...

تاثیر بخطبه و سکه اقدس همایون آراسته و پیراسته گشت ... عظمی و عطیه کبری

...

مطمح نظر والا وجهه همت فلک اعتلا آنست که بقدر قدرت و امکان بحسب طاقت و توان در استحکام
ارکان مشید البنیان عز و اعتلای اعلام ملت بیضا سعی شایان و کوشش نمایان بجا آورده لمعات
آفتاب معدلت و احسان فضای آمال عالم و عالمیان روشن و رشحات سحاب مرحمت و امتنان
عرصه آمال جهان و جهانیان گلشن سازیم باید که آن رکن السلطنة العظمی بمراسم شکر این الای
نعمای الهی بجا آورده خود را که بخدمت صوبه داری صوبه الله آباد و فوجداری شادی پور و غیره
بدستور سابق بحال دانسته در استرداد ابواب جور و بدعت و محافظت و مراقبت عامه رعیت
اهمال و امهال جایز نداشته دست ظلمه از اذیل احوال عجزه کوتاه گرداند و تمام همت مصروف
آن دارد که همواره خلایق شادان و ملک آبادان باشد نقل خطبه که والیان عتبه منیعه سنیه
برای خواندن روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شد باید که خطبهای مساجد صوبه متعلقه
آن عمدة الخلافة الکبری خطبه مسطوره را حفظ نموده روز جمعه میخوانده باشند تاریخ نهم
جمادی الاولی سنه احد از جلوس میمنت مانوس سمت تحریر یافت رقعت دعوا ایله
خانه زاد لایق الاحسان محمد علیخان بهادر مورد مراحم و عنایات بیغایات شاهی بوده بداند که
در بیعوق تسلیم زمره سوابیت مالک ملک و عبید است و اثر که میخواهد بدست توسنت خیر و تمامی خبر
است فادر رقال اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر اورنگ خلافت جهانداری موروثی بوجود مبارک مقدس معلا زیب و بهار یافته
بحکم همت والا نهمت مبارک مقدس با ترویج دین مبین و اجرای احکام متین شرع سید المرسلین
و انهدام مبانی کفر و بدعت اختصاص خلاص جور و ضلالت و پرورش رعایا و برایا که ودایع
بدایع حق اند توجه و نوازش خانه زادان و پرداخت عساکر فیروزی ماثر و ترتیب احقاق
مراتب نامه آشنا از هر طبقه که باشد و نظم و نسق ممالک و خبرگیری زیردستان و تنبیه
مفسدان و اخراج متغلبان مصروف و مشغول است و امر سلطنت که حق مبسوط تا استحقاق
است بتکلیف شیخی که نه از خدا اجری و نه از دین داری اثری داشته باشد بلکه از
منهج اسلام انحراف نموده فسق و فجور را سجده کرده از مرتبه تواتر گذشته شیوه خود نموده بطلق
ظلم و بیدینی بکار چنین امر البته مغضوب درگاه الله و حضرت رسالت پناه خواهد بود چون

برذمت والا دفع او لازم نمود و حکم اقدس اعلی که مبروری ماثر که در ظل رافت فتح انتمی مجمع بود

شرف صدور یافت که آن مالابق را مستاصل سازند چنانچه در صوبه سلطنة البغداد منهزم کرده و قلعه

مبارک مستخلص گردیده لیکن بعنایت الهی عقوبت مغلوب میگردد و باید که آن خانه زاد شکرانه این موهبت

عظمی بشکر حسنه حقیقی بجا آورده جلوس والا را بسرداران و بندگان انضلاع رسانند و چون بهمه عنایت

بگران صوبه اله آباد را به برلو بیجان برابر باز و وفادار و زبر ابتمال بهادر سپهسالار دستور سابق

بحال و برقرار فرمودیم باید که آن خانه زاد خیر گرمی زیر دستان و تنبیه مفسدان بیشتر بحال خاطر نمود

در بند دولت ابدخود دقیقه نامرعی نگذارد و این معنی را باعث ترقیات دین و دنیا خود داند بالتاکید

اکید لازم است تحریراً بیستم شهر رجب المرجب سیادت و نجابت پناه امارت و ایالت دستگاه

شایسته الطاف بیکران سزاوار اعطاف بی پایان خانه زاد عقیدت نشان شجاع الدوله جلال الدین

حیدر خان بهادر جنگ بعنایات بادشاهی مستظهر و مباهی بوده بدانند که چون والا از پیشگاه خلافت

و جهانداری فوجداری قنوج و غیره و فرخ آباد مع جا گیرات تعلقات نواب غضنفر جنگ که بحسب ابرد

دارین روی آن که غضنفر جنگ مرحوم و قائم خان و برادران و همراهان نامبرده تا بدین

وتیره القاب فلک جناب عالم تاب قره باصره دولت و اقبال غره عظمت و اجلال فرزند

دودمان حشمت و نامداری چراغ خاندان شوکت و بختیاری دره التاج سلطنت کبری خلف اعظم

خلافت عظمی والا گهر عظیم الشان عالی سمو المکان تازه نهال بوستان نوباوه گلستان

دولت بادشاهزاده والاقدر محمد جاندار شاه بهادر مرحمت و نیابت فوجداری مذکور و کل

متعلقات مرقومه بآن خانه زاد مفوض گشته باید که لشکر و سپاه شایسته بنوعی مقرر سازد و معاملات

بجا آورده در نظم و نسق حدود مفوضه خود جد و جهد موفور بتقدیم رساند و بازداد کارا مضی

از تمرد پیشگان پیرامون حدود مفوضه او نتواند گردید و محصول پرگنات و جا گیرات داخل ساير تا بیع

و کنج ها و کل تعلقات از قرار واقع بعوض در آورده داخل خزانه سرکار نواب قدسی القاب

تقدس نقاب فلک احتجاب قدسی نهاده والای سرادق عصمت سجاده پیرای تقوی اماه

جدیجه سیرت بلقیس مرتبت حضرت نواب قدسیه عالیه حانیه صاحب الزمانی سلمه الله رحمان

فصل بفصل بموقف امارت و ایالت مرتبت شهامت و بسالت منزلت نقاوه مقربان

تا زنگاه

188

بارگاه خلاصهٔ خیراندیشان هواخواه شایسته مراحم مآلآل بادشاهی سزاوار عنایات بی پایان:

بیسابانیه وکنی السلطنت العلیه عضد الخلافت البهیه عمده فدویان اخلاص نشان مقرب الحضرت

خاقانی نواب بهادر جاوید خان ملکرده باشد در شباب یا لیبه الکیبه وانند تاریخ سیزدهم ذیحجه

تحریر یافته بود   دستک بنام متصدیان مهمات حاله و فعله محال سایر رکنها کلبور و کهلگام

تابع سرکار مونگر مضافات صوبه بهار آنکه در نیولا حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی محال مذکور از تغییر

محمد علی به مهوربات اکرام مقرر شده تا بلوازم ذم آلیم آنخدمت به امانت و امانت دیرانسیع دارد

دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و محصول جهات فیت و جهل و چه بر طبق قاعده

معین بقید ضبط در آورده تحویل تحویلدار نماید و نگذارد که تحویلدار و اغیه بدون سند معتبر

دیوان بیشدار تحویل خود صرف تواند نمود و تمامی زر تحویل او را بخزانه عامره رسانیده باو

قبض بدهاند که لته‌های اجناس را بنگام شب بر مهر خود نگاهدارد که احتیاط نماید که بیوپاریان

بیوه اجناس خود بانغام مسلمین نتوانند فروخت بیند و محلکهای این معنی از دلالان انجا بگیرد و باید

که از البته داروغه محال مذکور دانسته لوازم و لواحق امرا با و متعلق شناسند تاریخ بیست هفتم

شهر جمادی الاول سنه ۲ جلوس والا قلمی شده   دستک بنام متصدیان عمله و فعله محال

سایر رکنها کلبور و کهلگام تابع سرکار مونگر مضافات صوبه بهار آنکه خدمت داروغگی محال مذکور حسب

سند مهر نواب قطب الملک دارالمهام از تغییر محمد علی بنام لنجا نت مقرر شده لهذا ایالت

آن جانب بصحیح العدر سند سابق مقرر نموده شد باید که الشان را با نیابت متقل دانسته

در جمیع مقدمات از سخن او نتواند بیرون روند و سبیل مو به البته آنکه بلوازم و

مراسم آنخدمت به امانت و راستی پرداخته محصول اهل و کیف و جهل و چه بر طبق قاعده

معین بقید ضبط در آورده بتحویل تحویلدار نمانید و نگذارند که تحویلدار مرقوم وا به دودی بدون سند

معتبر از تحویل خود صرف تواند نمود و تمامی زر تحویل او را بخزانه عامره رسانیده باو قبض

بدهاند و لته‌های اجناس را بنگام شب زیر مهر آنجانب نگاهدارند و احتیاط نمایند که بیوپاریان

بیوه اجناس خود را بانغام مسلمین نتوانند فروخت بیند و محلکهای این معنی از دلالان انجا بگیرد و درین

باب تاکید دانند تاریخ دوم رمضان المبارک سنه ۲ جلوس والا قلمی شده   دستک

باسم بخصوصیت وسکعاه سلام شاه لاله خدمت [illegible] بر که سلام لور بتعهد [illegible] الیه مقرر گشته باید که
بلوازم و مراسم خدمت مامورة بدیانت و امانت و کاسپنی و درستی پرداز و دقیقه از دقایق
حزم و احتیاط مهمات مذکور فرو نگذارد و کاغذ موافق ضابطه قرار واقعی گذارد و ارسال نموده بنظر
حضور رسانند و سه خود داند و در این باب تاکید شناسند ۱۰ وسکک باسم [illegible] محمد قراول
ملازم سرکار آنکه چون او را خدمت قراولی سرای [illegible] وغیره واقع [illegible]
عنایه بر که حو [illegible] الیه مقرر گشته باید که بلوازم و مراسم خدمت مسطوره بدیانت و درستی
پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری و نامرعی نگذارد و تقید نگاه دارد که [illegible]
دانسته و جانوران از قسم گور و گوزن و نیله و آهو و سنبر از سر فرا هم آورده الف [illegible] قراره
کرند و الف و خوش و طیور تازه و سیراب و [illegible] مهیا باشد
نتواند که در رشته‌های مرقوم در آمده بصیدا و [illegible] الا حسنی و خوشی آنجا جارات باور قطع
استحکام و کاه و برگ بطوری نماید و تجمع وجوه از مقدمات خبردار [illegible] بوده جانوران
را بعنایت و باوقت کرده اند و بروقت سرکار حاضر توانند شد در این باب تاکید داند [illegible]
بتاریخ غرهٔ رمضان احیم موسم شده ۱۰ رام نانهه برهمن حیدری [illegible]
چون سرکار خلوص عقیدت و ارادت صمیم بدرجه تمام دارد و تصدق باطن در لقدیم تو ارادت
رسوخ مصروف است لهذا نظر بر حسن خدمت و عقیدت مشار الیه از روی توجه
تفضل مقرر نموده که چنانچه دیگر برهمنان را موافق رسم و عادت قدیم حسب تو سل و ارتباط
قدیم با عیناوا صحاب روزگار در میان است بهمان طرف رام نانهه مذکور روزی خیرات
متوسلان سرکار باشد و سرکاه باند و لیث باکسی دیگر توقع بدینظرف کند قدیم مشار الیه
از معتصمان سرکار منظور بوده مورد توجهات گردد ۱۰ متصدیان حال و استقبال [illegible]
احکام سرکار کرامنضا قصبه اله آباد بدانند توضیح بیوجب که سید [illegible] و محمد [illegible] وغیره
برادران سید محمد کلیم ملازم سرکار نواب صاحب فر بیر الممالک بهادر در قصبه مذکور و اعلیه برکنه
مسطور سکونت دارند و عوهات مدد معاش و عشره ابواب فوجداری از قدیم بر املاک اینها
معاف است در تنزیل بعضی مخالفان از [illegible] شرارت و نفاق بموجب [illegible] ابار و احراز

189

اینها بوده اذیت میرسانند و خلاف معمول مصدع فقرا میشوند لهذا قلمی میگردد که چون مشار الیها
از سنوات پروانه مطابق ابواب مرقوم بمهر سرکار در دست دارند و محضر و سند بمهر ارباب الصدور بر الیهما
مهاجر حاصل نموده اند باید که احدی غیر مستمر از املاک معینه اینها بوجهی من الوجوه متعرض
نشده منع مشار الیها واگذارند و متعدیان شرارت پیشه را بزجر و توبیخ از تعرض و اجرای بموجب
باز دارند که بخاطر جمع آباد بوده حاصلات آن را صرف معیشت ساخته بدعای بقای ایام سلطنت
ابد مدت مشغول باشند ۸ — صداقت و امانت دستگاه بهادر سنگه در حفظ الهی باشند
شریعت پناه کریم الدین قاضی پرگنه راری التماس نمود که چهار آنه سر بصیغه رسوم قضا از تحصیل مال
و اهتمام ... در وجه بهای خلعت عیدین بنام مشار الیه و موذن مفتی انجا موافق معمول
مقرر است بهم نیافته آمده حالا پروانه سرکار عنایت شود لهذا امر مرقوم میگردد که آن صداقت
دستگاه بم وجه رسوم مذکوره موافق معمول حسب الضمن از محال قدیم بمشار الیه رسانیده
قبض الوصول بگیرند که در ... معیشت نموده در اجرای احکام شریعت می پرداخته باشند تاریخ
... شهر شوال سنه ۱۲ قلمی گشت ۸ — در ینولا خدمت فوطداری پرگنه نورام ...
... فصلی سنه ۱۱۵۶ فصلی به کنگا رام ... که بلوازم و مراسم این خدمت از روی دیانت
و امانت و راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حفظ و ضبط نامرعی نگذارد و زر یکه
به تحصیل در آید در فوطه خانه نگاه داشته در انبار ... و ... حود مقفل داشته بحضور
امین ... باید و ... و تنگه ام ... سند معتبر از تحویل خود بخرج نیارد و زر تحویل خود تا بسند
صوابدید ... حضور رسانیده قبض بمهر متصدیان خزانه میگرفته باشد باید که چودهریان و قانونگویان
و مزارعان پرگنه مذکور مشار الیه را فوطه دار انمحال شناخته لوازم و لواحق این خدمت باو
متعلق شناخته و ... باید ۸ — در ینولا خدمت ... از سرور
بلده ... از تغیر رفعت پناه میر ابو الحسن لسیادت و شجاعت پناه میر محمد ... مقرر و مفوض
شده باید که از راه راستی و درستی و امانت و دیانت بلوازم و مراسم این امور
پرداخته دقیقه از دقایق هوشیاری و خبرداری و چوکی و پهره که سکنه آن شهر
شب و روز از خوف ... دزد و اچکاد ... مرفه الحال و اموال آن محفوظ و محروس باشند

تا در عسس بلده در وجه جاجاسوس با خبر و ضابطان معتبر که با بلد باشند و وقوف تمام داشته باشند تعیین نماید

که محله بمحله و کوچه بکوچه و بازار بازار و بیرون بوقایع خبردار باشند تا زنان محتاله و دلاله زن و اطفال

مردم را بافسانه و فسون و فریب بدر راه نسازند و برده فروشی نکنند و با این حال اگر کسی

از این امور بتحالیسته از کسی بظهور آید موافق ضابطه سر او را چون روی او سیاه و در روی

او را مانند موی سر او سیاه ساخته و بر خر سوار کنانیده تشهیر کنند که دیگران عبرت گرفته

و دست از این کار کوتاه سازند و انچنان

ضبط نماید و در هر محله که دزدی و نقب واقع شود متاع مسروقه را از دزدان و تقاضای عمالک ...

پیدا ساخته گوشمال دهد و الا از عهده جواب براید که در شب هر چه گم گردد و هر کس که با و السیم که

خساره و نقصان مال مردم را از اصطرابها پامال سازد و مردمان معقول مقرر نماید که کشیک

نقاره نواخته در هر محله میگردیده باشند که دزدان از بیم درنگ و تعدی نتوانند کرد و نقب

نتوانند زد و پاسبانان هر محله مقرر نماید که هرگاه در خانه کسی اتش ... تا کهانی

بروند و بهمسایگان گرد و پیش رسیده امداد و اعانت نمایند و اگر در وقت ضرور ... نمایان

نشوند جرمانه بدهند و از بیم شیطان دلاوران خود و نیز بوقایع خبر گیرد اگاه باشد که بواسطه ...

و تعرف او برای نفع خود هر روز اثار ازار روا در مردم محترفه و غیره نگردند و تحصیل حقوق ...

و قانونگویان و سایر متوطنه و محترفه و سکنه جمهور انام از خاص و عام شهر مسطوره ...

سایر البته ... بتوال مستقل اشتمال در ... تحصیل قضیه و معامله حروبی و کلا که در آن

شده و همه رجوع باستصواب او نمایند و از تنخیص و صلاح و جستجو مواضع البته که تطابق

قانون پادشاه و متضمن رفاهیت سایر عباد الله باشد بیرون نروند و به تنفیذ تاکید و تشدید

ا بموجب حکم قضاشیم خدمت قضایی ترکه نمیکنند بمرتضا و فضل الله ایالت

از انتقال شریعت پناه محمد جعفر لو بسیادت و فضیلت و شیخ الاسلام میر محمد ترکلو معزز و مفوض گشته که

بلوازم و مراسم ان کماینبغی پردازد و در قطع فصل قضایا و معاملات و رفع و دفع ...

و خصومات و عقود انکحه و ملک و قسمت ترکات و کتابت مطلوب و سجلات و تحریص و تنبیه و عیب

مردم بطاعات و عبادات و نوافل اقامت جمعه و جماعات و تحقیق هلال اهل ... و امانام

و نقل او

و تنقیح اوصیا و نصب قوام مساجد مذکوره بتقدیم رساند باید که متصدیان مهمات و معاملات و جمیع سکنه
پرگنه مذکوره از خاص و عام مشار الیه را قاضی انجا مستقل دانسته معاملات و قضایای شرعیه رجوع
باستصواب او نمایند و لوازم و لواحق این امر متعلق باو دانند و هرگاه بمن قبل خود نایب تعیین کنند
نایب مذکور را ضابطه او را بجا آرند درینباب قدغن بلیغ دانسته شناسند ۵ کماشتهای جاگیرداران و کروریان
حال و استقبال و جمهور سکنه پرگنه کیدرای مضاف صوبه الله آباد اعلام آنکه بوضوح پیوست که منصب قضای
پرگنه مذکور معه قصبه سولو و قریات متعلقه آن بموجب اسناد و فرامین از قدیم الایام بنام شریعت پناه
و فضیلت دستگاه قاضی محمد کاظم مغفور رشت درینولا مشار الیه بفضل الهی وفات یافت لهذا
منصب مذکور حسب الحکم جهانمطاع بمتعالی پایه شریعت و فضیلت پناه محمد امام الدین ولد قاضی محمد کاظم
مرحوم مغفور مفوض گشته که کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصل قضایا و خصومات و اجرای
حدود و تعزیرات و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم بطاعات و انکاح لا ولی له و قسمت ترکات
و حفظ اموال غیب و ایتام و تعلیم اوصیا و نصب قوام مساجد موفوره بتقدیم رسانیده باشد باید که
مشار الیه را قاضی انجا مستقل دانسته دست تصرف موما الیه را در امور متعلقه این خدمت قوی و مطلق دانسته
و در باب استبشام شریعت انکار دانند و صکوک و سجلات بمهر او معتبر شناسند درینباب تاکید فرمود قدغن
بلیغ دانسته حسب المسطور بعمل آرند مرقوم نهم ربیع الثانی سنه ۱۱۹۱ هجری ۹ امارت و ایالت مرتبت
فارت الاحسان رحمت خان مورد مراحم خدیو کیهان باشد درینولا خدمت وقایع نگاری چکله کوره
سرکار صوبه الله آباد از تغیر محمد مراد ولد سید محمد جواد از ابتدای فصل ربیع بمعرفت مفوض گشته که کما ینبغی
بلوازم و مراسم این خدمت پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری در مهمات و نامرعی نگذارد و افراد سوانح
کیفیات انفصال و انجاح قضایا و معاملات محالات متعلقه خدمت مأموره خود از روی دیانت و سلامت
ماه بماه ارسال حضور دارد و هیچ احوال و حقایق فروگذاشت ننموده اخبار واجب الاظهار از قلم
نبیندازد و قرار واقع آنچه سانح شود نگاه سالف متصدیان مهمات و معاملات آنجا مشار الیه را
وقایع نویس آنجا دانسته دست تصرف او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی و مطلق شناسند و از سخن
صلاح و صواب موما الیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا باشد بیرون نروند و شکوه و
شکایت او را درباره خود مؤثر دانند ۵ بموجب یرلیغ قضا تبلیغ حضرت اقدس

اعلا خدمت احتساب پرگنه جلال آباد از عزل قوام الدین به سیادت و فضیلت پناه شیخ عبد الصمد مقرر و مفوض

گشته که بلوازم و مراسم آن کما ینبغی پردازد و در تنبیه و تادیب ارباب فجور و مسکرات و زجر و منع اصحاب

ملاهی و منکرات و تحریص و ترغیب مردم بطاعات و عبادات صوم و صلوات و رفع احداث و بدعات و تعدیل

اوزان در اسعار و مکیال و مکاییل من بعد امثال مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که متصدیان مهمات و معاملات

پرگنه مذکور مشارالیه را صاحب مستقل الاستقلال دانسته لوازم و لواحق آن امر را متعلق با او دانسته و دیگری را شریک

او نه بیندازند ۱ متصدیان حال و استقبال پرگنه فتحپور مضاف صوبه اله آباد بدانند چون در ینولا

حسب الحکم مقدس خدمت قانونگویی پرگنه مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۱۰۶ فصلی به براق پناه مقرر و مفوض

گشته که کما ینبغی بلوازم و مراسم آن قیام و اقدام نموده در خیرخواهی سرکار والا و آبادی و استمالت رعایا

و افزونی زراعت مساعی جمیله بکار برده دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد و موازنه دهات ... پرفته

دستور العمل مال و سایر و غیره سررشته کاغذ موافق ضابطه معمول از قرار واقع سال بسال به دفتر خانه معلی

میرسانیده باشد و رعایا و برایا و دیگر سکنه و تجار آنجا سلوک او خود را ضبط و آشنا ... امور تغلب و تعدی

نگذارد و بدعتی احداث ننماید و زیاده از حد معاملات مقرری که رعایا از قدیم برضامندی داده اند دیوان

نگیرد و دانه از کسی طمع و توقع نکند باید که مومی الیه را قانونگوی پرگنه مذکور مستقل ...

بقصدی او را در امور متعلقه این خدمت قوی مطلق شناخته سررشته کار کرده اند و دیگری را شریک

او ندانند باید که چودهریان و زمینداران و مقدمان و مزارعان آنجا از سخن و صلاح و صوابدید مشارالیه

متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایای مالگذار باشد بیرون نروند در ینباب تاکید تمام دانند ۱

در ینولا بظهور پیوست که مسماه حیدره و غیره کثیر العیال و پریشان احوال اند و از عدم ذخیره بکفاف

اوقات بعسرت میگذرانند لهذا بتصدق فرق مبارک بندگان حضرت قدر قدرت اعلی ... مع اعیال

قبله دین و دنیا ظل سبحان خلیفه الرحمان موازی پانزده بیگه بنجر افتاده خارج جمع لایق زراعت

بکراهی ... فصل خریف سنه ۱۱۰۹ فصلی حسب الضمن در وجه مدد معاش مومی الیها از موضع رابان بلازر پرگنه

هادی آباد عرف جهول مضاف صوبه اله آباد مقرر نموده شد باید که متصدیان پرگنه مذکور و چودهریان

و قانونگویان اراضی مسطوره را از محال نهب نموده و چک بسته بتصرف آنها واگذارند که بزراعت

حاصلات آن را صرف احتیاج خود نموده بدعای بقای دولت ابد مدت مواظبت و اشتغال نمایند در ینباب

تاکید دانند

191

تا باشد وانسته‌اند ... چون حقیقت استحقاق فضیلت دستگاه محمد شاه بوضوح پیوست
که جامع کثیر والبته دارد و از عدم وجه کفاف اوقات بعسرت میگذراند لهذا چون احداث
باغچه موجب رونق ملک پادشاه و با منفعت استفاده خلق الله است لهذا آموزی باغچه بلکه مدار اضی
فایات زراعت مراحم الهی بموجب درخواست فضایل و نجابت دستگاه خواجه عبدالله بتصدق
فرق مبارک حضرت ظل قدر قدرت من ابتدای فصل ... سنه ۱۱۹۱ فصلی لغایت در رقبه موضع صمد آباد متعلقه پرگنه
حویلی الله آباد بطریق معافی باید که متصدیان پرگنه مذکور از محال ... وجه سنه حواله ما شاء الله
نمایند که در انجا نهال و اشجار میوه دار ترتیب داده باشند و حاصلات آنرا در پرورش نونهالان مذکور
و ترتیب چاه صرف نمایند که مسافرین و مترددین از سایه و آب آرام یافته بدعای بقای دولت ابد مدت و
ابد ... از خواطرت و استعمال ... نموده باشند ... چون زمینداران موضع بیرام پور عمله پرگنه
حویلی الله آباد باکثر مفسدان قوم میواتی متفق بوده بشیوه قطع الطریق و راه زنی ازین راه مرد
و خیره سری و شقاوت خیال اختیار نموده‌اند اکثرها گاه بیگاه مترددین و مسافرین را القتل رسانیده
... و متاع انها را بغارت می‌برند و بمصدوقت کمترین بندها عثمان افغان را که مرد اهل نجابت و
... و برادری ملان دارد بزمینداری انجا تجویز کرده از بارگاه فضل و کرم جناب
جهانبانی امیدوار منصب صدر ساخته چنانچه ... ما شاء الله بامید عطای منصب و سند و دلداری زمینداری
بنام خود با جمعیت ... و استقلال تمام از روی جانفشانی در موضع مذکور رفته به یمن اقبال عدو مال
شاهنشاهی انجماعه متمرد را ... از دیهه مذکور اخراج نموده و بحسن سلوک خود رعایای مالگذار
را بجای انها آباد ساخته انجا ضبط و ربط بکار ... که مسافرین و مترددین بخاطر جمع آمد و رفت
مینمایند ... آباد ... از خوف و خطر مفسدان ... محفوظ و محروس ...
دولت خود بسر انجام مشغول است ... در بنوقت میمنت اقتران فرمان والا شان
واجب الاذعان ... که موضع بهلوری معه ... و موضع ... عمله پرگنه حویلی الله آباد
که مبلغ چهار هزار و ... و پنجاه روپیه حاصل است در وجه انعام ... متعلقان امارت
و ایالت مرتبت عمده الملک خان العالم ... خان بهادر امیر جنگ با فرزندان بمعافی تصدیق
و بنا دولت ... بارش ... مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کامکار ...

والاشان و وزرای ذوی الاقتدار و ولاهای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و کو
متصدیان مهمات دیوانی و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران حال و استقبال
ابداً مؤبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلی کوشیده مواضع مرقومه را بلاتغیر
نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خالد و مخلد بتصرف آنها واگذارند و بصادم تغییر و تبدیل مصدوق و مجدد
دانسته بعلت پیشکش صوبه‌داری و فوجداری و مال و جهات و سایر اخراجات مثل قلعه و مهرسلا
و داروغانه و سرکار و شکار و ده نیمی مقدمی و صدی قانونگوی مزاحم و متعرض نشوند و از
کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع القلم دریافته ثابت گیرد و قدغن بلیغ دانسته
هر سال سند مجدد نطلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ و الاتخلف و انحراف نورزند تحریراً بتاریخ نوزدهم ۱۹
شهر رجب المرجب سال ۱۲ الوهیم از جلوس میمنت مانوس معلی زیب تحریر یافت [illegible]
بسعادت آغاز میمنت انجام اثر جلیل القدر کرامت انتظام عالی متعالی شرف نفاذ یافت
که موازی [illegible] بیگهه زمین افتاده خارج جمع لائق زراعت [illegible] از پرگنه [illegible] سرکار [illegible]
مضاف صوبه الله آباد در وجه مدد معاش [illegible] از ابتدای فصل [illegible] سنه ۱۱۲۳
حسب الضمن مرحمت فرموده‌ایم و محصول آن را صرف معیشت خود نموده بدعای بقای ایام دولت
جاوید طراز ابد اتصال اشتغال نموده باشد باید که حکام و متصدیان حال و استقبال اراضی
مزبوره را پیموده و چک بسته بتصرف آنها بگذارند و اصلاً تغییر و تبدیل بدان راه ندهند و از
مال و جهات و سایر اخراجات مثل قلعه و پیشکش محصلانه و ضابطانه و محصلانی و مهرانه و داروغانه
و سرکار و شکار و ده نیمی و صدی و مقدمی و قانونگوی و ضبط هر ساله [illegible] چک و تکرار
زراعت و کل مطالبات سلطانی و تکالیف دیوانی مزاحم و متعرض نگردند و در این باب سند
مجدد نطلبند و اگر در این محال دیگر چیزی داشته باشند آن را اعتبار نخواهند [illegible] آنکه دستور فرمان
مدد معاش مجدد دیم همین قسم است لیکن تفاوت در این است [illegible] فرمان [illegible] که در اول
فرمان این عبارت که در تنوقت سعادت نشان میمنت عنوان حکم جهان مطاع آفتاب شعاع
با حکم ارفع اقدس کرامت صدور یافت [illegible] نوشته‌اند جابجا از فرمان بالا معلوم
در باقی عبارت نشان و فرمان مجدد المکان ثبت [illegible]
بموجب حکم جهانمطاع آفتاب

192

بشغاغ و واجب الادای مبلغ پنجاه لکهه دام از پرگنه جهان اباد مضافات صوبه اخترنگر اوده من ابتدای
فصل خریف یوشقان ئیل سنه ۹ از تغیر محمد عابد در وجه جاگیر امارت و ایالت مرتبت شوکت
و حشمت منزلت محمد نبی خان مقرر گشته باید که چودهریان و قانونگویان و زمینداران و رعایای
پرگنه مذکور و سایر البرایا جاگیردار اسمحال دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی را به گماشته خان
مرقوم از قرار واقع و راستی جواب گویند و یکدام را تفاوت و تجاوز نکنند و آنچه جاگیردار سابق از
فصل مزبور به تحصیل در آورده باشد به گماشته جاگیردار حال مسترد گردانند و درین باب
قدغن دانند ۵ متصدیان مهمات حال و استقبال مهمات پرگنه سکندرپور خولند سرکار
و صوبه اله اباد بدانند وکیل متعلقان حقایق و معارف آگاه شاه خلیل الله و شاه حبیب الله و شاه
غلام محب الله اظهار نمود که موضع سرفاصی و حک عبد الکریم و قبوجه در سنه عمله پرگنه مذکور در وجه
مدد معاش متوکلان بموجب پروانه خالصه شریفه و اسناد باطمان پیشین مقرر است از سرکار به پروانه
گذاشت مرحمت گردد چون بمه نبولا هم دستخط حضور میمنت ظهور ارفع اعلی بر عرضی ایمه داران
در باب عدم مزاحمت مزین گردیده لهذا قلمی میگردد که زمینهای مواضع مذکور را حسب الضمن بحال و برقرار
دانسته موافق معمول گذاشت نمایند و بعلت احد ابواب ممنوعه بوجهی متعرض و مزاحم نشده بر سال سند
مجدد نطلبند که وجه حاصلات آن را صرف معیشت نموده بدعای ترقی دولت و اقبال جناب جهانبانی موظف
و مشغول باشند بتاریخ بیست و پنجم شهر جمادی الاول سنه ... ۵ حرره مفلف محمد باقر
دلیل خود مسمی ... این ... ابن نورند قوم برهمن کور برکتات ساکن محله ... پور شهر نو
متعلقه اله اباد بحضور قاطبه الناس مردم محله وغیره در حین صحت نفس و نفاذ جمیع تصرفات
اقرار ... اعتراف صحیح شرعی و عرفی نموده بدین وجه که متعقر فرزندی و پسری که موجب جناب
جاودانی و ... زندگانی تواند شد ندارم که مالک وارث و ترکه من متعقر ... بعد از ان
متعلق باشند این ... ام ابن ... که ... پسر صبیه متعقر باشد ...
بود اشتم و به پسری خود برگرفتم و بانیت خود قبول کردم طالعا و راغبا که هم در حین حیات و هم بعد
وفات من مالک وارث و ترکه متعقر باشد و هیچ و تمامی اموال و اشیا و اجناس خود از ... و تملیک
بنام مبرده سپردم و هبه نموده و مالک ... مقرر کردم که ما قبض خود بر اموال و اسباب خود قابض و متصرف

کردانیدم و بحضور جمع ثقات و مردم راه و جمیع ستکنه محله و رفقا والسمت خود اقرار معتبر میکنم که بالک ورثه خود هیچ
از نقد و جنس و غیره از بربت و برده و مجاب و فرش و اخذ ربا معروضه متمنوکه بر ذمه دیگران دین باشند و اوا
زر دین از آن دیگران که بر ذمه مقر باشد با نکت حنیفه مذکور را مالک و مختار و ند جمیع مواجب مذکوره مقر نمودیم که از
اخبار و رجالات خباب با قید از ثمات مقر نمود بعدی و منفعل از برادران و رشته داران و منسوبان مقر بوده من الوجوه
و لبسب من الاسباب دعوی نزاع و ورثه مقر با نکت حنیفه مذکوره که فرزند و موسوم ... متفرقات کاینات دعوی بالملل
مدعی مسالک باشد بنابران این چند سطور بطریق و ندعه ابنت نامه نوشته داده شد که هنگام ضرورت سند باشد
تاریخ بست و یکم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار من الهجرة النبویه مطابق ۲۲ جلوس
تاریخ بست و هفتم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و بیست من الهجرة النبویه المقدسه علی صاحبها افضل
الصلوة والتحیه حرمکلف محمد باسم و نسب خود مسمی محمد مراد ابن محمد جواد ابن عبد الصمد قوم ... فارسی
ساکن الله آباد صانه الله تعالی عن الشرور بعند الحاکم الشرع الشریف الذی سبق صح اسمه فی حسبه فی حالت
صحت اقرار و بعد جمیع تصرفات الشرعیه طائعا و راغبا اقرار معتبر صحیح شرعی کردند موجبه که از خود علحده
کردم دار از ورثه خود جدا مطلوب ساختم مقر مسمی عبد القدوس ابن محمد مراد مذکور پسر حلالی خود را که هیچ ...
خباب و هم بعد وفات مقر از نقد و جنس و حیا و غیره که اسم مال بران اطلاق کنند از مملوکه و مسروکه مقر
تعلق و وراثت مقر از عبد القدوس مذکور را هیچ نمیرسد و نیز از دین مقر که از آن دیگران بر ذمه
مقر باشد املا و مطلقا این عبد القدوس را علاقه نیست بر جه جز بایند و بر جا که دارند کاینات سخا بی بعید
از دین مقر با عبد القدوس مذکور من الوجوه علاقه پدری و پسری عبد القدوس مذکور رفع محک ... بود
بقول اقرار محمد مراد مذکور اعتراف صحیح شرعی بمقعد وکان ذلک کله بمحضر من انجماعه العدول و الثقات
حاضر اند مسمی شیخ کریم بن رحیم بن نعیم با خود حاضر و رد نعیم نام غلام ... خود سیاه
که گندم رنگ فی ... شانه ابر و ... جشم بلغ بینی ... سیاه
سیاه جانب ... رنگ ... سیاه ... تمام قد ... به ... و بالطعام ... خ
خدمت بحضور جماعه لغات و عدول بدون شرط کتابت در اصطلاح اهل ... نامچه آزاد شدن مملوک ... بعد
ادای زر ... مقرر که نوشته بدهد و شد ... در خیابان خود آزاد معتق و آزاد کرد انند و نیز ...
... که ... از وارثان من لعد من ... و دعوی ... این ... باید که ... اولی ... بجا بسته
تاریخ ...

تاریخ غره رجب سنه ۱۱۶۳ هجری مرقوم شد ۞ تاریخ پانزدهم شعبان سنه ۱۱۷۹ هجری اقرار صحیح شرعی نمود

عبدالله بن وزیر محمد بن محمد باقر وکالتاً از قبل مسماة عصمت النساء زوجه نورخان بدین موجب که موکله مسماة

نرگس نام دختر مملوکه خود را که بنده بالاصل و معلومة الاوصاف و مسلم الاعضا است در زمان اعتاق

خالی عن حق الغیر بود و جمیع حوائج العتاق در تصرف مالکانه خود داشت مطلقاً لوجه الله تعالی آزاد کرد

اکنون صحیحاً شرعیاً چنانچه مدعیه مذکوره را با معتقه مذکوره هیچ حقی و دعوی الا حق

ولاء در اهل شرع و مملوک بعد مردن مالک آزاد بود و الولاء مذکوره مملوکیت خود

تصدیق نمود لیکن این معتقه مذکوره فروخته و بخشیده نشود و هر جا که باشد باختیار خود باشد

جلیله محضر معتقه ۞ اقرار کرد و اعتراف معتبر شرعی نمود مسمی شیخ کمال ابن شیخ

جلال ابن شیخ ابدال بدین مضمون که چون سابق سلام ماتهه عامل پرگنه جهونسی سرکار

الله آباد بجهت پرگنه مذکوره بمحال حضرت مرشد زاده آفاق در قید بود حاضر ضامن

او شدم از قید خلاص دهانیدم و فرار نمودم که هرگاه متصدیان سرکار شاهزاده

جهان و جهانیان ملتمس دارند بقول اینها بلا عذر او را حاضر سازم و اگر در احضار

آن توقف نمایم از عهده جواب مطالبه مذکوره که بر ذمه او از روی حساب کاغذ جام بر آید

برایم بوده شد قعده قلمی شد ۞ وراثت نامه باسم مادهو سلام ابن

مادهو سلام ابن رام سنگه قوم راجپوت ساکن بلده بنارس مضاف صوبه الله آباد آنکه چون بینی پرشاد

برادر حقیقی مادهو سلام مذکور بجهت روزگار از وطن مالوفه جدا شده در بلده عظیم آباد سکونت

داشت و بتجارت خرید و فروخت پارچه و غیره اشیای وقت خود را بسر میبرد و در بنولا از

نوشته راجپوت ساکن بنارس بینی پرشاد مذکور نوشته بود چنان دریافت شد

که مال مذکور بقضای ایزدی فوت شد و مال و متاع و نقد و جنس او را

کوتوال بلده مذکور بجای محفوظ امانت نگاهداشته در نیصورت بینی پرشاد برادر کلان

متوفی مذکور بسبب [illegible] و ناموس را دری از خرج و خوراک و پوشاک زن و دختران

متوفی مرقوم که در وطن مانده اند خبردار بوده پریشان شدن نداده در آنجا رسید و بعوای

مذکور بسبب بینی پرشاد برادر عینی و متعلقان متوفی مذکور دیگری وراثت نیست ۞ خبر مکلف [illegible]

دستخط خود مسمی موتی لال ابن دت رام ابن ونر بهدر قوم زناردار ساکن بلده الٰه آباد

فی حال الصحة اقرار و بعد جمیع تصرفات الشرعیه در دار القضای بلده الٰه آباد مذکور حاضر آمده طائعاً

و راغباً بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد و بدین وجه که منم مقر با مسماة [illegible]

[illegible] زوجه بلدیو قوم زناردار ساکن بلده مذکور بابت حویلی که در قبض و تصرف مسماة

مذکوره است دعوی دارم برای دعوی خود و جواب دعوی و جواب سوال با مسماة مذکوره و انفصال

معاملت مسمی زورآور سنگه ابن گوبند رای ابن زین سنگه قوم [illegible] از طرف خود وکیل

مقرر کردم آنچه مشار الیه جواب و سوال و انفصال معاملت کند منم مقر را قبول است از فیصله مشار الیه

بر نگردم و هرگز عذر نکنم مشار الیه از طرف من مختار است مسمی زورآور سنگه مذکور حاضر بوده

وکالت مذکوره را قبول نمود بنابر آن این چند کلمه بطریق وکالت نامه بتاریخ پانزدهم شهر شوال سنه ۱۱۹۹ هجری

مقدسه علی صاحبها الصلواة والسلام والتحیة صورت تحریر یافته   وکیل ثابت و قائم

مقام خود کرد [illegible] مسمی رام چند ابن کشن داس ابن [illegible] سنگه قوم راجپوت بال مکند ابن [illegible] رام

ابن گوردت برهمن [illegible] در جمیع قضایای شرعیه که او را باشد از دعوی و جواب دعوی و اثبات حق

و اقامت بینه و قبض و اقباض و صلح و تلفیات و توکیل و تحلیف و کل ما یجری فیه الوکاله وکیل مذکور

در مجلس توکیل حاضر بوده قبول وکالت نمود وکالةً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً [illegible] شهر صفر المظفر ۱۷

مرقوم گردید   اقرار کردند و اعتراف نمودند [illegible] باسماء [illegible] عبد الله

و عبد القدوس فی حالت الصحة اقرار [illegible] جمیع تصرفاتها الشرعیه [illegible] که پیش ازین با

منم مقران مذکوران دعوی مبلغ پانصد روپیه بابت وجه حصه خود بالنسبت مشارکت [illegible] فروخت

حویلی از روی حساب [illegible] در [illegible] با هم [illegible]

مصالحه کرده‌ایم و اقرار نمودیم که هرگز ازین قرار برنگردیم [illegible] بتاریخ این ابرای تاریخ

در میان [illegible] دعوی و خصومت و این ابرا نامه [illegible] وقت حاجت سند باشد بتاریخ

شهر شوال سنه ۱۹ [illegible] مرقوم شده   اقرار نمود و اعتراف صحیح کرد مسمی [illegible]

بن [illegible] ساکن [illegible] که مبلغ یکهزار روپیه نقد [illegible] بوزن یازده

و ماشه [illegible] سکه مبارک که نصف مبلغ پانصد روپیه موصوفه مذکوره [illegible]

بتاریخ [illegible]

194

سیادت پناه میر صفدر علی فوجدار پرگنه شکر ... امانت است قرار میدهیم که هرگاه میر مشار الیه طلب
مبلغ مذکور نماید بلا عذر واصل سازم و هیچ عذر و حیله و حجت و حرف و حکایت در میان نیارم تاریخ بیست و نهم
شهر رمضان ۱۲۳۳ قلمی شده

بتاریخ بیست و سیوم شهر شوال در دار العدالت العالیه حاضر اند
شیخ محمد حنیف ابن حنیف ابن محمد شریف حاضر اورد با خود شیخ جمال ابن کمال ابن سعد الله ... حاضر بذا [illegible]
بذا دعوی نمودند بطریق که موازی چهار بیگه زمین از انجمله یازده بیگه [illegible] فصل [illegible] بیگه یک قطعه [illegible]
حکام [illegible] از قدیم در وجه مدد معاش متعلق [illegible] رقبه موضع جلوی عمله پرگنه حویلی الله آباد
مفروز است و اراضی مذکوره هر دو قطعه معلومه [illegible] بمحضر بذا که مقدم موضع مذکور است بطریق
اجاره سپرده بود [illegible] محضر بذا هر دو حصه محصول اراضی مرقومه [illegible] که برای کاری به بلده بهار
رفته بود بعدی منصرف شده [illegible] حاضر بذا قبولیت بنام محضر بذا [illegible] خط خود [illegible]
و [illegible] بدست دارم چون جواب دعوی حاضر بذا از محضر بذا [illegible] ساکت ماند از انجا که سکوت
دلیل قبول است حکم تسلیم محصول اراضی مزبوره موافق قبولیت نوشته شد و این خط که وقت حاجت
حجت باشد بتاریخ و سنه صدر مرقوم گردید

حاضر اند در عدالت العالیه
محضره باسم و نسب خود مسماة [illegible] بنت [illegible] زوجه [illegible] ابن [illegible] قوم
[illegible] شرف اسلام دریافت [illegible] عرض اسلام کرده شد
او از حصول این سعادت ابا و انکار [illegible] مسلمان [illegible] میان [illegible] تفریق [illegible]
[illegible] نام طفل صغیر [illegible] نطفه [illegible] مذکور بوده [illegible] در حکم اسلام آورده شد و حواله
مسماة مذکوره نموده آمد و پدر او را دخل نماید بتاریخ پنجم شهر محرم [illegible] تحریر یافت

اقرار کرده و اعتراف نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی میر احسن [illegible] ابن [illegible] قوم سید [illegible]
که [illegible] نامه [illegible] صحبت [illegible] عاقبت [illegible] افعال
شنیعه و اقوال قبیحه [illegible] و حرکات ناشایسته [illegible] هیچ جهت شرعی و عرفی
[illegible] مطبوع نباشد [illegible] از انجا که بحکم [illegible]
[illegible] شریعت غرا [illegible] مجلس [illegible] مواخذه [illegible] معفو نموده شد که میر احسن
مذکور را بسبب جرم سابق مذکور [illegible] و مواخذه نکنند بتاریخ [illegible] صفر ۱۲۳۶ مرقوم گردید

اقرار صحیح شرعی نمود مخبر باسم لسه خود در لسکا ابن دوال چند ابن دیا نانهه بدینوجه که دو صد روپیه
نقد تمام وزن سکه مبارک بطریق مضاربت از نزد منان لال بن لالچی بن نند لال گرفته در قبض
و تصرف خود آورده‌ام بقرار آنکه آنچه منافع تجارت مبلغ مذکور حاصل شود نصف از آن صاحب مال
و نصف از آن متمقر باشد و انضبط که عند الحاجت و نفعه باشد بحضور صاحب مال در کچهری عدالت العالیه
تحریر یافت بتاریخ غره شوال ۱۲۰۰ ه   اعتراف نمود و اقرار آورد عبد الهادی بن
عبد الکافی بن عبد اللطیف بدینوجه که مبلغ یک صد روپیه نقد تمام وزن سکه مبارک از نزد خود حواله
مهانند ساهوکار بطریق امانت نموده بودم درین [illegible] در باب بسبب بعضی امور ضرورت مبلغ مذکور از
مودع مزبور باز پس گرفتم و بعد ازین بر مودع مذکور هیچ حقی و دعوی نیست و نماند و پت ساهو
سطر که نوشته داده بود واپس نموده شد این چند سطر که وقت حاجت سند باشد در عدالت
العالیه بتاریخ سیوم ربیع الثانی ۱۲۰۰ ه قلمی شده   اقرار کرد رام سکه ابن سکها نند و مسماة [illegible] کنور بنت
حسین سکه زوجه سکها نند مذکور بدینوجه که سکها نند مزبور مبلغ یکهزار روپیه از نزد اتما رام بن
میارام بن دیارام قوم برهمن بموجب تمسکات طلب داشت و اتما رام مذکور روپیه [illegible]
سکها نند داده بلطایف الحیل مبلغ مذکور از سکها نند بدرین اثنا سکها نند مزبور پیش از آنکه مبلغ مذکور
تمام و کمال ادا نمودن مذکور وصول نماید بقضای الهی وفات یافت و ترکه گذاشت از برای وارثان
خود که ما مقران مذکوران باشیم و ما مقران مذکوران از مدیون [illegible] دعوی مبلغ مرقوم میکردیم و حرف
دعوی بمرکز قرار نمیگرفت درینولا بعد طول خصومت و گفتگوی بسیار باصلاح مصلحان بر مبلغ شش صد
و پنجاه روپیه صلح نموده و راضی شده مبلغ مذکور از اتما رام گرفته در قبض و تصرف خود آورده
ذمه [illegible] الله از جمیع دعاوی بالکلیه و خربه بری گردانیدم و بعد ما را با ما [illegible] حیله
من الوجوه حقی و حصه نیست و نماند و نیز اقرار کردیم که اگر ما [illegible] دعوی [illegible] باطل
باطل و ناشنوده است و انضبط که عند الحاجت حجت باشد بغره رجب ۱۲۰۰ ه در عدالت العالیه
قلمی شده   اقرار کردند عبد النبی و مسلم عرف فتح چند بن دیارام بن میارام
بدینوجه که متمقر با مسماة زور اوت [illegible] بادت زوجه تکاسلام نسبت خود کرده یک عدد
حمایل طلا بطریق رسوم نامزد داده بودم درینولا که متمقر شرف اسلام دریافتم خود از طرف [illegible] نمود

ابد برار

195 قابل مذکور را که انشاء الله یا بس گرفته در قبض تصرف خود آورده من بعد به هیچ وجه از وجوه او
عوض نمانده لهذا انحط که عند الحاجت سند باشد بتاریخ پنجم شهر صفر ... در عدالت العالیه قلمی شد
فحوای این تذکره میمنت مشحون است بر آنکه شیخ عبدالله ابن عظمت الله
بن یار محمد بموجب ایات قال الله تعالی فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا المعبد مشاهده خیر و حق خدمت گذاری مکاتب
نموده فهیم نام غلام مملوک دار الحرب خود را بمبلغ چهل روپیه رایج الوقت که در عرصه مدت یک سال
تسلیم او نماید و بعد از ادای زر مکتوب از قید عبدیت برآید مملوک مزبور نیز مملوکیت خود مقرر شده
این کتابت را از مالک قبول نموده و انحط مکاتب مشروط که تا فی الحال در دست او نیز نجات در دار القضا
بتاریخ هفتم شهر ذی قعده سنه ۱۳۳ مرقوم گردید ۵ مجبر یاسم ولد خود ... کریم در دار القضا
بلده آباد حاضر آمده و بر طبق مضمون کلام نجات ... اعتق رقبه فقد اعتق الله من النار اقرار
کرده بر آنکه ... نام غلام مملوک خود را مدبر گردانیدم تا وقتی که ... خدمت ... نماید
... او مدت نماید و بعد فوت منم مدبر مذکور آزاد گردد و هیچ کس را بر آزادی او و میراث ملک
... نبود لهذا انحط که عند الحاجت حجت باشد بتاریخ نهم شهر محرم ۲ ... ۵
اقرار کرد محمدی بن عبدو بن ... بتاریخ نوزدهم رجب ۹ ... که بعاریت گرفت از نور خان
بن جمال خان بن کمال خان قوم افغان دو قبضه شمشیر ... یکی ... و دیگر جنوبی که قبضه اول از کوفت نقره
و قبضه دوم هم ... آلات ... تمام ... ملمع طلا ... استعمال مدت یک سال
و بعد از آن ... مالک ... تسلیم ... کرده ... زیاده و نقصان
... عاریت و اگر خدا نخواسته باشد نقصانی ... لاحق گردد الزام ...
... لازم آید ... جواب ... این عاریت نامه که بهنگام احتیاج سند باشد در دار العدالت
العالیه بتاریخ مرقوم ... شده ۵ اقرار کرد ... قوم ... وجهی که مبلغ
نود روپیه سکه ... رایج الوقت ... بر ذمه ... لازم الادا است که بلا عذر
ادا نماید ... کالو قوم ... اعتراف آورد که اگر ... مذکور در ادای مبلغ مذکور
مطابق وعده که مدت ۳۳ ماه قرار ... معترف ... مبلغ مرقوم را بلا عذر
حجت وار ... مسطور که حاضر بود قبول نموده ضامنه مذکوره را بتاریخ ... رجب ... در دار العدالت

در دار القضای بلده اله آباد حاضر آمد کرپارام ابن بنهارام وکیل شرعی — سمت رقیم یافت ۱۸

مسماة سلام دختر بیبی کنکالشن بن مادهو ... ابن سیام سندر و برابر خود حاضر آورده ... ابن ... سلام بر شال ... حاضر بذا بر محضر بذا دعوی کردند بدین وجه که موکله مذکوره من حاضر بذا مبلغ پانصد روپیه سکه عالمگیری نزد این محضر بذا امانت گذاشته بود و این محضر بذا امانت مزبوره قبول نموده الحال من حاضر بذا وکالة طلب میکنم قوم از این محضر بذا میکنم که بمن حاضر بذا بدهد که انرا وکالة قبض شرعی نموده بموکله مسطوره خود تسلیم نمایم

این محضر بذا بشنید چون جواب دعوی حاضر بذا از محضر بذا پرسیده شد انکار مطلق نمود چون از حاضر بذا گواهان برای اثبات مدعای او طلبیده شد حاضر بذا از اقامت بینه عاجز آمده طلب قسم کرد بران محضر بذا بطلب حاضر بذا قسم شرعی یاد کرد این چند سطر بطریق قسم نامه بتاریخ غره رجب سنه ... قلمی شده ۱۸

جمیع امرای عظام و خوانین ذوی الاحترام الذی سوضح اسماهم فی خواتیمهم بکلمی جامع آمده بمضمون آیه کریمه واحفظوا ایمانکم قسم شرعی یاد نمودند براستی نیت و متفق گشتند بصدق جان و دل در حالت نفاذ

و جمیع تصرفات قولیه و فعلیه با نواب فلک جناب قدسی القاب وزیر الممالک عمدة الملک شجاع الدوله بهادر هر همیشه که همیشه اینها از صمیم دل و صفای ضمیر در انچه مصلحت نواب وزیر باشد جهد تمام بتقدیم رسانیده و از انچه خلاف مصالح امور نواب موصوف منظور باشد متنفر و متحرز گشته از معصیت باز دارند و نواب جلیل موصوف

نیز متفق گشتند که بصدق ظاهر و باطن لوازم رافت و عطوفت با جماعه مبذول نموده اخلاص مند انچه مرضی خاطر ایشان باشد سعی و توجه بزرگانه مسلوک دارند و قبول فرمودند که اگر احیاناً از طرفین بخلاف انچه قسم بایمان آمده بوقوع آید او را از دخول زمره اسلامیان و مستعد ایمان گفته نباشد چنانچه جماعه

ثقات و عدول حاضران مجلس که قسم و قرار طرفین میشنیدند بر خود ها گواه گرفتند بتاریخ نهم رجب سنه ... تحریر یافت ۱۸

اقرار شرعی نمود مخبر با ثبات ... خود مسمی محمد پناه ابن ... بدین وجه که شیخ مسعود ابن محمود ... که وکیل ثابت الوکالة ... منشی ... عظمت پناه مسماة ... بنت حسام الدین خان ابن نور الدین خان در جمیع امور و دعاوی و خصومات متولیات ... وکیل مطلق ... و قائم مقام ذات خود گردانید در جمیع امور مذکوره وکالت ... الوکالة ... شرعی صحیح ... این وکیل مذکور در مجلس توکیل حاضر بود وکالت ... مذکور را بموجب ... نامه بمهر او منطوق ... بتاریخ ... جمادی الاول سنه ... در عدالت العالیه سمت تحریر یافت ۱۸ — فتوای ابن رقوم محبوب ...

... نوشته ...

196

به مضمون آنکه وصیت نمود محمد بن کریم بن رحیم در حالت صحت نفس و ثبات عقل که هرگاه او را انتقال گردد

مقرر است که ایزد تعالی بر جمیع بندگان مقرر فرموده روی نماید اکنند از ترکه او تکفین و تجهیز او بی اسراف

و تفریط و بگذارند دینی که بر ذمه او واجب الادا است و پنجاه روپیه بطلا لو بیم بدهند و کسی را که باجرت بفرستند

به حج بیت الله معظمه الاسلام برای او بگذارد با جمیع شرائط و ارکان و ادای آداب مناسک و ثواب شرعیه

و اتلاف کنند بر کسی که نام کنیز او [illegible] بموجب کلام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام من اعتق رقبة

اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار و صد روپیه به معروفه مذکوره بدهند یا در نفقه و کسوه صرف نمایند و آنچه بعد مصارف

مذکوره باقی بماند احقرا و مساکین و ورثه [illegible] که از زبان [illegible] بیاشامند و [illegible]

در تکلمات [illegible] کمال رضا و تسلیم و شکر و خیر مستقیم بودند مگر واحد حقیقی را اشتغال دارند و در حقوق

و استحقاق و هر کدام قسمت نمایند و بر همین گواه گرفت بر خود حضار مجلس را که اینهمه مذکورات

بشنیدند این وصیت نامه که عند الحاجت حجت باشد تاریخ سیزدهم شوال المکرم سنه ۱۲ مرقوم شد

مضمون این کلام منطوق است که میرزا وجیه الله صاحب ابن نواب [illegible]

عمدة الممالک خان [illegible] بهادر نصرت جنگ در حالت صحت نفس و ثبات عقل و تمامی جمیع تصرفات

شرعیه خود بحضور نواب میر [illegible] و میر احسن الله و میان محمد نسب ناظر و دیگر جمیع

مسلمین وصیت فرمود بدین اثر که هرگاه من ازین جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمایم شما

از طرف خود وصی مقرر میکنم که من چهار پسر و یک صبیه از منکوحه خود دارم و هم یک پسر و یک دختر از زوجه

کلان دارم هرچه از مملوکه و مقبوضه خود در حین حیات و [illegible] خود [illegible] دادم و بخشیدم از آن او

لیکن کسی بانها مزاحمت نرسانند و تعرض ننمایند و بعد وفات من آنچه ترکه و مقبوضه و مملوکه [illegible]

[illegible] سوم حصه نمایند [illegible] از آن بفرزندان منکوحه خود که چهار پسر و یک صبیه هستند بدهند

و یک [illegible] از آن بفرزندان زوجه کلان که یک پسر و یک صبیه هستند بدهند چون بعد انتقال میرزا موصوف

بموجب وصیت ایشان نواب میر [illegible] و میر احسن الله و محمد نسب ناظر که وقتی میرزای مرحوم مغفور

مقرر کرده ایشان [illegible] که [illegible] فرزندان تقسیم کرده و به منکوحه خورد اظهار نمود که [illegible] فرزندان

من بموجب وصیت مالک [illegible] بخشش اند لیکن [illegible] که هیچ حصه نگیرم بهتر است لهذا هرچه مقرر کرده

مرحوم میرزای موصوف است نصف از آن بفرزندان من و نصف بفرزندان منکوحه کلان بدهند من

برضمیمه اراضی مسکونه و طالقاً در انتفاع مملوکهم لهذا استفسار میشود و دادن ملکوحه خورد مردم و منبع که جمیع مفروزه مرزای
مذکور را تحقیق نموده با لقب بوقوف برازان و ... و ان رتبه با بوقوف دلالان داستان و شتران ... و ...
جابکسواران و ظروف مسی الات بوقوف شهر تا چه از خانه وجه از تحویل مبنون خدمتگار قیمت کرده چهار حصه برابر
نموده یک حصه بفرزندان منکوحه خورد و یک حصه بفرزندان منکوحه کلان دادند و چیزی از ترکه در تقسیم فرو گذاشت
نکردند اگر احدی از فرزندان مرزای مرحوم اظهار نماید و دعوی کند که سوای این مال چیزی دیگر است بغیر
مسموع است یا بر این ایجند کلمه بطریق سوال و جواب تعلیم امده ؟ چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
شرع متین اندرین صورت که زید سه پسر داشت محمود و جعفر و حالا چند بلکه اراضی در ملک بود به عمر بجهت
سکونت بطریق عاریت داده بود از وفات زید مرقوم زنی از نسل عمر مستفسر قباله سرای اراضی مذکور
ظاهر ساخت که اراضی مذکوره را زوجه محمود مذکور که رابعه بنت احمد نام دارد و کالت جانبی و شهادت
او بر سر امجد بیت حسرت بیع نموده است با آنکه نام زوجه محمود مرقوم رابعه بنت احمد نیست بلکه خدیجه بنت
زاید است و در قباله مذکور رقوم وکیل و مرقوم گواه و حلیه شاهد باشد مذکورین و نام و استفسار تابع براه
نوشتن جعفر و حالا که سرکار او بند مرقوم نیست و رقوم زند که صد نوع است نوشته و حتراف صد جدود
اربعه هیچ جانب نوشته اند و در طول و عرض کر بر خلاف بلکه ترد رسیت پس قباله مذکور صحیح تا شد
یا باطل بینوا توجروا ؟ چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین معنی که زید
سه پسر داشت اول محمود دوم جعفر سوم ... حالا و چند بلکه اراضی در ملک او بود و بعد از چندی زید
وفات یافت زوجه محمود مذکور اگر خواهد که قدری از اراضی مذکوره فقط بذات خود و بی مداخلت و استرضای
برادران شوهر بیع نماید بیع مذکور و قباله آن صحیح است یا باطل بینوا توجروا ؟ بتاریخ
پانزدهم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار مسیحی از هجرة النبویة المقدسة در حضور ... بر تیب
شوکت و حشمت منزلت نواب ... الاحباب عمدة الملک خاقان نعمت الله خان بهادر نصیر جنگ ...
تهمت خان ابن نواب ... بهادر در دار القضای بلدة ... ابن ... الشرع ...
سوصحیح ... فی ضمنه طالقاً و راغباً بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمودند بدین نوع که در
عین حیات خود و ثبات عقل و نفاذ شعور خود سه مخدوم و تجشید به برضای خود از نقد و جنس ... و نقود ...
خود که بلا شرکت غیری در قبض و تصرف مالکانه خود داشتم بموجب افراد ... بعد از ... مرزا ...

جوا

عرض نواب امیرخان بهادر و صبیه مسماة تربیت بیگم فرزندان عنیم خود و اثاثیان محال خود و فرزندان ...
و صبیه الله مرحوم پسر کلان خود جابر ابا فدا اجانی ازمعانی مسطله و مفسد و موسوب بهم مذکوره نمبر به مذکوره
را قبول نمود اقرار نمودند که با قباض وارث موصوف هر یک از تمامه نقد و جنس بنیه مذکوره قابض و متصرف شدیم
بنابران این چند کلمه بطریق و ثیقه بنامه بتاریخ و سنه مذکوره تعلیم امده

صورت تحویل بر ...

که زنهار بصدق مطلب بنده درگاه خانخانان بقاء الله خان بهادر بر مقدمه که در هنگامیکه نواب ... الدوله
بهادر صوبه اله آباد از نواب محمد قلیخان مرحوم موقوف داشته بتصرف خود در آوردند با بنده درگاه ... شدند
که نیابت صوبه مذکوره اختیار نماید بنده انکار بسیار نموده هرگز قبول نمیکرد چون مبالغه بسیار از حد گذرانیدند
و مقدمه مبالغت بود عذر ممکن ندانسته ناچار اختیار نیابت صوبه مذکوره نموده و مقرر شد که برای
... کاغذ و انتظام معاملات و غیره شخصی معتمد از طرف خود متصدی مقرر نمایند که ... او باشد
از بنده نخواهند شد نواب موصوف ... صورت ... که متصدی قدیم خانه ایشان بود از طرف خود
متصدی مستقل صوبه مذکور مقرر نمودند مشار الیه در جمیع مهمات معاملات و کارهای تشخیص و تحصیل ...
طلب تنخواه سپاه و مردم متعینه و ... و تغیر و تبدیل عمال و تعهد ... و غیره که از داوری کاغذ و دلو
... زرها از مهاجنان و ساهوکاران و ارسال هنڈوی بابت بحضور نواب موصوف و دیگر همه امور کلی و
جزوی دخیل و مختار مطلق بوده سر انجام کارها باستقلال تمام مینمود و بنده درگاه سوای ... بنده
... و کاری ... محراب بیگ مغل در آنوقت برای ... اختلاط و ارتباط نمود
... کدام کار و خدمت کرد با ظهار ... مذکور معلوم شد که فوجداری پرگنه ارہیل و ... اکده
بقبول ده هزار روپیه ... میخواهد ... مقرر کرده میشود چون ... اختیار کارها بود موقوف بر
... محراب بیگ بلا علاقه نیابت ارہیل ... مقرر نمود محراب بیگ در ...
... ده زرها به تحصیل در آورده بعد از چند ماه ... مذکور محراب بیگ ... از کارها ...
موقوف کرده ... عالی علیخان مقرر نمود محراب بیگ تغیر شده همراه ... مذکور ... بود و ظاهر ...
... مذکور مکلف که زر ... تمام و کمال بوصول در نیامده ... مذکور مقدمه تفاوت ... و ...
... نویسنده بابت ... مجموع خرج و غیره ... و مبلغ فاضل خود ... محراب ...
و جواب صاف ... بعد از آنکه نیابت صوبه از بنده درگاه موقوف شد و بنده درگاه روانه حضور

نواب شجاع الدوله بهادر که همراه شاهنشاه بر سر بسیار مرتبه‌ها بودند شکست نیابت صوبه باتفاق راجه بینی بهادر
با استقلال تمام بعهده ... صورت سنگه قرار یافت ... نایب مستقل مانده ...
همراه مشار الیه متعینه گری داشت معلوم نیست که ما بالمذکور در مقدمه زر ... خود و متعدیات تفاوت و اطلاع
در دانسته بندی و بدر ... جمع خرج جه صورت انفصال نموده بنده درگاه هر گز در دلو و سند ... و دعای
و فاضل و حساب جمع خرج وغیره در میان نیست و اطلاع ندارد هرگاه بر صدق این مقال و صدور تحال الاطلاع ... داشته
باشند گواهی خود برین کاغذ ثبت نماید که عند الله ما جور و عند الناس مشکور خواهد بود.   مسکه
خوشحال سنگه ملازم حضور ایم از حضور بندگان اعلی متعالی همراه نواب خانخانان ثناء الله خان بهادر متعینه صو
به الله آباد شده بودیم و پروانه تنخواه ماه بماهی از ابتدای ... سوال و پروانه تنخواه هشت هزار روپیه علی الحساب
از حضور بر صوبه مذکور بنام نواب صاحب موصوف آورده‌ایم و جابجا تنخواه مذکور بابت ماه بماهی منجمله سال ...
علی الحساب بر بقایا تمام و کمال بر ضا و رغبت خود بر محصول حال و بقایای پرگنه ... گرفتیم و آنچه از محصول
حال و بقایای پرگنه مذکور زواید تنخواه باقی مراتب بر پرگنه ... اقرار می‌نمایم که زر تنخواه از پرگنه مذکور
بموجبی که بوصول می‌رسیده باشد از عاملان آنجا گرفته باشیم اگر بر تقدیر منجمله تنخواه مذکور در پرگنه باقی مانده
و خدا نخواسته علاقه صوبه از حضور بدیگران مقرر شود از نواب صاحب هیچ جهه در ... مزاحم و معترض نشویم
مواخذه ... و هیچ جهه در خدمت و اطاعت قصور نکنیم و با هیچ یک ... متفق نباشیم در ... بنده و دیگر
نوکران بنده که بنده و باشند ... مسلمانان مصحف مجید و خدا و رسول را در میان میدهند که از قول و اقرار
تفاوت نشود   مسکه حفظ الله خان ولد رحمت خان منصبدار سرکار والا ایم چون خدمت
داروغگی محال سایر قریه ... و عثمان پور سرکار کالپی مضاف صوبه الله آباد بموجب سند حضور پر نور از ...
علاقه بنده درگاه مقرر شده بنابر آن بحضور متصدیان خالصه شریفه اقرار می‌نمایم که خدمت مرجوعه
را بدیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری ... فرو نگذارم و محصول ...
جهات ... بضابطه مقرره و قاعده معین بنحوی که ... داخل ... شود و این شخص ...
تحصیل در آورده داخل خزانه عامره نمایم و احتیاط تمام بعمل آرم که دام و درمی بدون سند دیوان ...
خرچ نشود و بوجهی من الوجوه در مال سرکار والا فتور و فرو گذاشت بمیان نیاید و در گرد آوری محصول
سرکار والا قوی سعی تعقید بکار برم که آمدنی روز بروز زیاده شود و از ... و ... بسلوک ... پسندید

بانجام

نمایم بابر این اینجد کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که عند الصاحب بکار آید ۵ تصدیق یومیه حاضری

با اسم شجاعت دستگاه شیخ عبد القادر ملازم حضور آنکه مشار الیه از ابتدای تاریخ تنخواه تا نهایت طلب

حضور با جماعه متعینه خود حاضر بوده بکار و خدمت مأموره قیام داشت وجه طلب خود با جماعه متعینه خود مطابق

تصدیق حضور از تحویل فوطه دار زمانی موافق ضابطه یافته ۵ ذکر است در میان آنکه هژدهم شهر رجب

198

سنه ۱۷ روز یکشنبه پاس شش از شب گذشته دزدان با جماعه کثیر از سوار و پیاده بندیلان مهاجن که از

حسب ... برون قلعچه سلام نگر بعمر یافته ... و لقب داده بخانه درآمدند و مهاجن مذکور را زخم ... مجروح ساخته

متاع خانه از نقد و جنس بغارت بردند جمیع آن چوکیداران و پاسبانان قصبه مذکور سراغ ایشان در موضع

امری جمله پرگنه مذکور رسانیدند زمینداران موضع مذکور برای آنکه فی الحال دهیه انها بر نمایند رجوع

نمودند چون این خبر به سمع شرافت پناه شیخ لطف الله امین و فوجدار پرگنه مذکور رسید شیخ

مشار الیه و میرزا ابو الحسن ... سوار ملازم سرکار را برای احضار زمینداران موضع مذکور تعین نمود سوار

سرکار چون به دهیه رسیده خواست که زمینداران را همراه بیارد در این صورت کسان رام سنگه راجپوت

مستاجر موضع مذکور بحمایت زمینداران برخاستند و برفاقت گواران مستعد جنگ شده سوار سرکار را

در گرد او در میان گرفتند و تمامی مردم دهیه بر گرد سوار دایره بسته تفنگ شوخی کردند اگرچه سوار سرکار

بملاحظه بدنامی خود دست به سلاح نبردند لیکن زمینداران که به قوت و اعانت کسان مستاجر جسارت و غرور داشته

بودند از راه کوته اندیشی اسپ سوار را زخمی ساختند چنانچه بازوی راست سوار و بر ران چپ اسپ

کاری رسیده بعد از آن که بر سوار سرکار کار دشوار شد کسان مستاجر زمینداران را عقب کشیده بردند

بمجرد استماع این خبر شیخ موصی الیه با آنکه واقف بود میخواست که سواران متعین بر دهیه مذکور بتازد ...

... انجا تمامی دهیه را خالی گذاشته و تعداد ... اسباب ... خود سرانجام داده ...

... شیخ مشار الیه بحکم آنکه بر دهیه خالی گردیدن رفتن دور از مصلحت بود سواری موقوف نموده بعد

ظهور این صورت راجپوت مستاجر مال مواشی دهیه بضبط خود در آورده روز سوم برای ...

مطلبه ... خود ... کس ... از قوم حجام و چهار دو پانزده راس مواشی کلان و کوچک از بز گاو و گوسپند

و گاو ... که زیاده از قیمت ... بیاشند ... خود نزد شیخ مذکور فرستاد شیخ مذکور ...

مرقومه را موصی الیه ... حواله ... نموده به هند ... براجپوت مذکور پیغام کرد که اگر ... خواهد

رسیده از مبلغ مذکور که مصدر فتنه و فساد شده اند حاضر سازد و الا در صورتیکه این آتش سر بفلک کشد خلایق فرنگ تا

خواهد سوخت اینست صورت حال ۱۱ چون بموجب آیه کریمه لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه اداء

شهادت و کتمان گواهی از جمله مناهی است بنابراین سوال میکند و استشهاد بحق مینماید اضعف العباد میرزا از

سادات کرام و مشایخ عظام و فیوضات اسلام و موالی ذوی الاحترام و جمیع کافه انام از خاص و عام متوطنین

قصبه بلگرام بر همگنان که بر هر یک شماها روشن است که منزل چوپال معلومه الحدود موروثی این سایل در قصبه مذکوره

متصل چوپال شیخ فرید اخبار نویس واقع است هرگاه این کمترین عیال الله بسبب روزگار از وطن جدا شد چوپال

مذکور را عاریتا بجهت سکونت حواله ارم دلو خان افغان که متعلقان خود همراه داشت و بجهت آرامگاه عیال و اطفال

خود جا بهم رسانیده ازیشان عاریت نامه نوشته که عند الحاجت چوپال را خالی کرده بدهد نموده رفته بود

درین روزها که احقر در وطن رسیده موافق قرار داد مسطور طلب چوپال مینماید افغان مذکور بزور و تعدی پیش می آید

برخی اید هرکه ازین حال و صدق استعمال اطلاع و آگاهی باشد حسبة لله گواهی خود در ذیل سوال نامه ثبت

نماید و یا بنوشتن اجازت فرماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد ۱۱ چون اداء شهادت

سبب سعادت و کتمان گواهی از جمله مناهی است کما قال الله تعالی لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم

قلبه لهذا سوال میکند و گواهی راستی میطلبد و شهادت بصدق میخواهد از فاطمه الناس محله مسماه بند و

کنیز الی بیت سلام دی زوجه کشن بر همگنان که مبلغ یکهزار روپیه سکه رایج الوقت بابت دین

مسمی بهرانند و امر سکه خرانی من سایله بموجب تمسکات بندوی بر ذمه ملا برای این حاجی رام جد

موهن قوم کهتری واجب الادا و لازم الایفا است در حالت طلب زرهای مقروضه مذکوره بدون مذکور عذر

تاتی ما مسموع بعمل می آورد چنانچه کلا برای مذکور را که جد موهن مرقوم باشد من سایله جهت اصل زرهای مقروضه

مذکوره در چبوتره کوتوالی شهر کهنه قید نموده بودم موهن مذکور چیزی بطریق رشوت بکوتوال داده

جد خود را که کلا برای مذکور باشد بدون انفصال معامله از قید خلاص کنانید بخانه برد و انفصال

مذبانه کلا برای و موهن مذکور نزد من سایله آمده گفتند که در خانه من آمده دست مبلغ نقد برداشته از

مابان رفته تمسکات مرقومه حواله ما ها بکن و راضی نامه نوشته بده من سایله بمقدمه ایشان از اقبال ندم بر

بصدق این سوال و راستی استعمال اطلاع و آگاهی داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر خود

نوشتن نداند برای نوشتن آن بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود ۱۱

فارغخط

فارغخطی باسم میرزا محمد یار بیگ ابن میر اسد علیخان از سرکار رحمت ثانت فوجداری پرگنه کیوای کمر منضاف صوبه
الله آباد و محال جاگیر سرکار مقرر بود و محاسبه ذمه خود را انفصال نموده فارغخطی بمهر سرکار گرفته مرحله ۱۱۸۰ فصلی که محاسبه
سرکار بذمه میر مرحوم باقی بود و بعد از گذشته شدن میر الله یار محمد یار بیگ محاسب ذمه او از روی جمع و خرچ
سیزدهم ربیع الاول ۱۱۹۳ بموجب و اصلات بدستخط سکهه لال قانونگوی در حضور انفصال نموده زرپکه از روی باقی
جمع و خرچ سوای چهار هزار روپیه که ذمه فقط دارست و آنچه از روی بدر نویس جمع و خرچ بذمه میرزا مسطور واجب الادا
بر آمده آن را هم بلا عذر در سرکار رسانیده الحال هیچ مواخذه باشتا الیه در میان نمانده لهذا فارغخطی نوشته داده
شده متصدیان حال و استقبال پرگنه سرکار و صوبه اله آباد بدانند بوضع بهوت که حسب تعلقه عمله پرگنه
مذکور بموجب اسناد حکام سابق در وجه مدد معاش متعلقان سیادت پناه نجابت دستگاه سید جعفر علی مقرر و معاف است
الحال نظر بر استحقاق انها حسب دستور قدیم بحال و برقرار داشته شد باید که موافق معمول قدیم بقبض و
تصرف انها واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند که حاصلات آن را وجه
معیشت خود نموده بدعای خیر بر دارند شده فولقرار نامه باسم غلام محمد آنکه چون موضع دبلهرا و غیره عمله پرگنه
جهو سی اله آباد از ابتدای فصلی ربیع ۱۱۷۹ فصلی بعوض مبلغ سه هزار و چهار صد و بیست و نه روپیه سکه مبارک
جمع سال تمام همه جهت از مال و ابواب و سایر جهات بالعهد و خام بتعهد مشار الیه مقرر بموجب باید که مبلغ مذکور
قسط بقسط بموجب قبولیت داخل خزانه سرکار نموده باشد انشاء الله تعالی در قولقرار تفاوت و تجاوز نخواهد
بتاریخ بیستم شهر ذیحجه ۱۱۷۸ فصلی شده قولقرار نامه جمع سلطان پور و غیره عمله پرگنه سیو سلام آنکه مبلغ
یکهزار و پانصد و پانزده روپیه بابت فصلی ربیع ۱۱۸۶ فصلی از مال و سایر جهات سوای ابواب فقط خانه
بقبولیت عالی بار سایر قصبه موجع یکساله تحقیق باید که بجا طرح در زیاده و برداخت از رعایا و اجارای مواضع
مذکوره بواقعی نموده و رعایا را بسلوک خود راضی داشته اید و تقصیر و تفاوت نماید و مالواجب آن را
در سرکار موافق بابت پرگنه فصل بفصل بموجب اقساط عاید سازد خدا نکند اگر کسی تفاوت نمایی بعد
تحقیق بسزا باید و بی تردد تعهد خود شده اقرار نامه باسم کریم ابن رحیم آنکه
چون او را العلاقه حقه برداری و سایر علاقه خدمتگاری نوکر داشته شد باید که روز و شب بکار
و خدمت مرجوعه خود حاضر و سرگرم باشد و در هیچ کار عذر و حجت و حیله بمیان نیاید و چیزی که
تحویل خود کم کند از عهده آن جواب گوید و بی رخصت بر خاسته بر فتد و نوکری نگذارد و در صورتیکه بر حقیقت

برخاستند و با نوکری بگذارد هم با به خود رخصت بدید لهذا اینچند سطور بطور سرخط نوشته داده که نمایند

چودهری و قانونگویان و زمینداران و مقدمان و مردم رعایان مواضع پرگنه رام پور اینم چون حسب الحکم معلی مقرر است که

احدی از رعایا بالصبغه مبلغ و قفلانه و تحصیلداری و شقداری و کار کنیه و نبه داری و دیگر اخراجات ممنوعه بارگاه

خلافت و جهانبانی فی مصرف نشود بنابران بنده در فصل خریف و ربیع سنه ۱۱۸۶ فصلی پیمینت تاریخ سنج رجب جمعدار ورانم

بیشکار و متعلقان و منسوبان ایشان بگذارم و درم از ابواب معفوه درگاه آسمانجاه نگرفته ام و از حسن سلوک و عملداری

مشار الیهم بسیار راضی و شاکر ایم لهذا اینچند کلمه بطریق رضانامه نوشته دادیم بطوع و رغبت خود ها

منگل بستی سکنه وکیل عفت مآب بادشاه جهان خانم نوع سبحانت و حضور دستگاه میرعالی اصفهانی روزینه دار

حضور فیض گنجور ایم مبلغ یکصد و پانزده روپیه سکه مبارک وجه یومیه موکله خود را از ابتدای غره شوال سنه ۱۲۰۰ لغایت

آخر شهر مذکور سنه الیه مطابق سند حضور فیض معمور از تحویل مهانند تحویلدار بتمام و کمال وصول یافته در تحت

و تصرف خود در آوردیم بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته دادم که وقت حاجت سند باشد

بتاریخ غره ذیقعده سنه ۱۲۰۰ قلمی شد

یادداشت آنکه مبلغ هزار روپیه سکه بنارس ...

صد اقساط بنده لال ساهو بطریق قرض گرفته شد و سه صد چهار روپیه انعام مقرر نموده ان شاء الله تعالی

مبلغ مذکور بوعده پنجماه ادا نموده خواهد شد بتاریخ غره رمضان المبارک سنه ۱۲۰۰ قلمی شد

منکه یار محمد ولد دلدار محمد ساکن بلده اله آباد ایم حسب مبلغ دو صد روپیه از انجمله مبلغ نود و پنج روپیه

بطریق قرض حسنه بلا سود و یکصد و پنج روپیه قرض سودی که سود آن سه صد چهار روپیه باشد از ...

مهانند ساهو بکفالت سلام سنگه بوعده شش ماه قرض گرفته شد اقرار آنکه مبلغ مذکور بر وقت وعده

تمام و کمال بلا عذر و حجت ادا سازم لهذا اینچند سطور بطریق تمسک نوشته داده شد که وقت

احتیاج سند باشد بتاریخ سیوم ذیحجه سنه ۱۲۰۰ قلمی شد

الحمد لله رب العالمین هو الحی القیوم

الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و هدایه الی صراط المستقیم و الصلوة

و السلام علی خیر خلقه محمد سید الاخیار المرسلین و آله الطاهرین بعد اما بعد این چو گرفت مجلا

نحله شرعیه کما قال الله سبحانه تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء و عقد نسبة متعقد از عقود بلوبه قال

رسول الله صلی الله علیه و آله تنکحوا و تناسلوا و تکثروا فانی ابا هی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط

در میان آنکه در حین سعادت قرین شیخ عبد الله بن شیخ فیض الله که وکیل است از جانب سعید الدوله

خاندان

وخاندان سیادت و امانت مسعود اخفاد دودمان حشمت و شوکت نونهال حدیقه جلالت نعمت الالهی
تازه کمال گلزار خلیل اللهی ثمره چمن برهان رفیع الاهی صاحبزاده سمو القدر رفیع المکان ذو الجد
عالیشان محمد صادق خان عرف میر مهدی علی ابن نواب اکرام الدوله مجاهد الملک میر [illegible] بهادر
200 میر میران النجفی والجعفری نعمت الالهی برای امر نکاح او بوکالت برای موکل مذکور خود در
عقد نکاح او در آورد بر نفس نفیسه عفیفه گرامی گوهر صدف بحر سیادت و نجابت و در غرر
درج عزت و عصمت ربیه اولاد بتول گل گلشن آل رسول زیب و زینت ده حجله ستر کامل قدس و اقبال
زیور دار النفس سرادقات جاه جلال بهجه حدیقه امارت و جلالت شجره دوحه حشمت و جلالت مسماة
مهر النسا بیگم بنت نبیره امرای عالیشان نواب فلک اقتدار معلی القاب خانخانان نعمت الله خان بهادر
نصرت جنگ در عوض مهر مشروع عین مبلغ چهار لک روپیه که نصف آن دو لک روپیه سره جید تمام
وزن سکه رایج الوقت منجمله آن ثلث معجل و ثلثان موجل و شرافت پناه شیخ عبد الله ولد شیخ
قمر و زید ولد [illegible] از جانب مسماة مذکوره برای امر نکاح او بشهادت شاهدین البالغین العاقلین
والیافعین العادلین احدهما شیخ روشن علی و ثانیهما شیخ غلام علی بعض عفیفه موکله مذکوره خود را
بزنی و نکاح شرعی داد و در بدل مهر مسموع به محمد صادق عرف مهدی علی ناکح مرقوم را و بین الوکیلین
متعاقدین عقد نکاح منعقد شد و ایجاب و قبول در مجلس عقد مسموع گردید نکاحا صحیحا شرعیا
نافذا سمع السبیل الشهرت والاعلان والاتباع الطریق الحقه والایمان وقع ذلک بمحضر
من شهود الذین العدول والثقات الذین خواتمهم فی حاشیه هذا الصک المشروع ثابت و مرقوم
تاریخ بیست و چهارم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲ جلوس میمنت مانوس شاه عالم بادشاه غازی
مطابق سنه ۱۱۸۴ هجری نبویه علیه و آله الالف الف صلاه و تحیه تذکرا انه اکرثانی المجالس کیفیته مدخوله
[illegible] باشد ان مملوکه مهر مسماة مذکوره است ۹ الحمد لله الذی
جعل النکاح مفتاح الفلاح و سببا فی الاسلام و فضلا و فاطما و [illegible] الحلال
والحرام و [illegible] فی النساء والاعلام وخصصها عن [illegible] والانام والصلوة والسلام علی خیر
الانام محمد المنسوب الخواص والعوام و آله البرره الکرام واصحاب العظام اما بعد سبب تحریر این
ارقام خجسته انجام و باعث ترقیم این کلمات شرعیه الاحکام آنکه موافق آیه کریمه وانکحوا

الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
وبموجب سنت سنیه نبویه کما قال صلی الله علیه وآله النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی بخواهش
ونعقل صحیح شرعی خود در اورد در حالت صحت نفس وثبات عقل ونفاذ جمیع تصرفات صحیحه شرعیه خود
خان عالیشان سمو القدر رفیع المکان محمد صادق خان عرف میر محمد علی ابن نواب اکرام الدوله
مجاهد الملک بیرم خان بهادر مرحوم المغفور بعقد صالحه عاقله بالغه رسیده را که مسماة مهر النسا بیگم
بنت امارت وایالت مرتبت نواب والاجاه منیع الالقاب عمدة الملک نواب خان عالم نثار الله خان
بهادر نصرت جنگ بوکالت شیخ عبد الله ابن شیخ فیروز که وکالت یافته بسر و حج ونایاب الذی کالت ثبت من قبل
مسماة مسطوره بشهادت شاهدین عادلین احمد بیگ ابن شیخ غلام علی ابن شیخ محمد ونایب شیخ روشن علی
ابن شیخ غلام علی مذکور بمقابله مهر مبلغ چهار لکهه روپیه موصوفه مذکوره که منجمله مهر مذکور مبلغ معجل
ونابان موجل [illegible] داد شیخ عباد الله وکیل مذکور بعد ثبوت وکالت شرعی بنفس ملفوظه مسطوره
را بمقابل مهر مذکور تاریخ مزبور وایجاب وقبول متعاقدین بحضور جماعه مسلمین واقع شد فانعقد النکاح
نکاحا صحیحا شرعا [illegible] الا [illegible] سبب الشهرت والاعلان لا علی طریق الحجه [illegible] مذکور
بعد مقرر شدن نکاح اقرار کرد که اگر کنیزی مملوکه ومدخوله من باشد ان مملوکه در مهر مسماة مذکوره
بر تصرف مالکانه که خواهد بران نماید جاری ان [illegible] کلمه بطریق قباله مهر بتاریخ بست وچهارم شهر شعبان ۱۱۸۶
المعظم ۱۱۸۶ النبویه المقدسه علی صاحبها الصلواة والسلام والتحیه صورت ترقیم یافت
الحمد لله الذی جعل النکاح فاصلا بین الحلال والحرام والصلواة والسلام علی رسوله والذی جعله فی
فی السلام وعلی آله واصحابه واجمعین اما بعد این ذکریست در بیان انکه حر مکلف مخبر باسم ونسبت خود
مسمی قمر علی ابن محمد رشید ابن عبد المجید بشهادت شاهدین حرین مکلفین مخبرین باسمهما ونسبهما
مسمی [illegible] ابن محمد ابن نعمت الله ابن محمد صادق ومسمی رسول خان ابن [illegible] ابن رحیم خان در
دار القضا بانی بلده اله اباد بمسجد الجامع الشریف الذی بشیوع اجمعه فی جمیع [illegible]
ظاهر نمودند بدینوجه که مسماة قمر النسا بیگم بنت [illegible] وعوای [illegible] محمد صلاح خان
این وراثت وعوای امر بنت صالح خان [illegible] مظهر ساوکالت مطلق نموده برای قرار رو
ومقرر نمودن مهر با خان والاشان علی احمد خان [illegible] محمد خان ابن [illegible] فقیر الله وشاهدان
مرقومان

مرقومان متفق اللفظ والمعنی مطابق الاظهار مسمی قمر علی و کلبان مذکور لعلی شهادت نموده خان عالیه ایمان علی
احسان جان که فی مجلس حاضر بودند بقرار معتبر صحیح شرعی نمودند که ذات مسماة مذکوره بعوض مبلغ
سه الف روپیه سکه عالمگیری جدید رایج الوقت مهر بلغ آن یک لک روپیه سکه عالمگیری معجل و ثلثان
آن دو لک روپیه موجل جمله واحد و مهر الازواج و دینار با صحیح شرعی بر ذمه خود قبول نمودم و ذات مسماة
مذکوره را بنکاح شرعی خود در آوردیم و کان ذلک بمحضر من الجماعة العدول والثقات بتاریخ بست و یکم
شهر رجب احتمی قلمی شده   بتاریخ غره شهر ربیع الاول سنه ۱۱۷ هجری اقرار نمود میر محمد مراد
بن میر سلیمان باشند و افوین وجهه که مسماة نجم النساء بنت شیخ الله داد بن شیخ صدیق را بزنی خواست
و در عقد نکاح شرعی خود در آورد بوکالت هدایت الله بن کفایت الله بحضور شهود عدول مقبول الشهادت که
ایجاب و قبول متعاقدین را معاینه شنیدند نکاحین مبلغ یکهزار روپیه دلک دینار شرع سلطانی نوزده معظمه
ثلث آن معجل واجب الادا عند المطالبه والباقی منه الموجل الی اشهار النکاح بو چهار شروط مشهوره
معروفه شرط اول آنکه ناکح مذکور بر منکوحه مذکوره مادام که در نکاح او باشد بحکم ضرورت زن دیگر نخواهد
و دوم آنکه زوج مذکور زوجه مذکوره را از شهر قید و عضب ننموده شرعی ضرب و لت چنان نکند که اثر ضرب و
جراحت آن بر عضوی از اعضای او ظاهر گردد سیوم آنکه ناکح مذکور از نزد منکوحه مذکوره مدت یک سال بلا نفقه
میوا لی چنان غیبت نماید که در آن مدت نفقه و کسوت بقدر کفاف بوی نرسد و منکوحه مذکوره بسبب وقوع
یکی از امور مذکوره حاضر گشته پای خود را از حباله نکاح وی برآرد چهارم آنکه شوهر مذکور با وجود صحبت
منکوحه منکوحه کنیزکی بر سم سریت نگاه ندارد و این نکاح صحیح علی طریق الشهره والاعلان لا بطریق الخفیه
و لا کتمان بدار العدالت مرقوم گردید   بتاریخ بستم شوال سنه ۱۱۰۷ هجری در دار العدالت العالیه
حاضر آمده زینب بنت خداداد بن عبد الواحد بوکیل خود حاضر آورد مسمی رحیم بن کریم بن حلیم را و حاضر
بودن مذکور بدعوی محضر بدی دعوی که ویرا بوجهه که محضر هذا بتاریخ دهم رجب المرجب سنه ۱۳ من ماضی هذا در عقد نکاح شرعیه
خود در آورده بود مدت یکماه است که محضر هذا النفس من مدعیه بنفس خود طلاق حرام گردانیده و با این حال
از راه زوجیت بحال من مدعیه مزاحم میشود او را منع نماید چون جواب دعوی حاضر شده از محضر هذا پرسیده شد
محضر هذا از طلاق دادن انکار مطلق او در و بنابر آن از مدعیه طلب شهود نموده شد او حاضر آورد شیخ امان الله
بن جان الدین بار محمد و میر الیق بن میر واثق حالا و انهما متفق اللفظ والمعنی مطابق دعوی مدعیه مذکوره بروی محضر هذا

گواهی داده‌اند لهذا حکم نموده شد که مدعا علیها مزبوره من بعد بدعوی زوجیت مزاحم حال مدعیه مذکوره نشود

و این خط کرده تا فی الحال سند باشد بتاریخ هژدهم شهر ذیقعده [illegible] تحریر یافت — تاریخ نهم شهر صفر

المظفر [illegible] روز شنبه حاضر آمده عاید ابن احمد و حاضر آورد با خود مسماة حنیفه بنت محمود جعفر

منکوحه خود را و بالاظهار عدم استطاعت نان و نفقه و قسمت بیماری و ابهی خود داد و به طلاق مثلثه از خود جدا

کرده‌اند و از خود جدا ساخت و مسماة مذکوره نیز اعتراف آورد که مهر السنت و حق مهر و نفقه

عدت از زوجه مذکور هیچ حق و دعوی نیست — مسئله میر عبد الشکور ابن سید محمود

ابن سید بدر الدین ساکن قصبه بلگرام ام اقرار معتبر می‌نمایم بدین وجه که آنچه با [illegible] زر و زیور

مرصع و طلا و نقره سلاح و نقد و جنس و غیره و کسرات بابت [illegible] پرگنه [illegible] و معامله راجه [illegible]

و پرگنه [illegible] و غیره محالات تعلق تنخواه رساله سید جمال علیخان و حساب [illegible] و غیره

بابت [illegible] رساله مذکور و طرف حساب [illegible] و حساب رساله میر [illegible] که متعلق

متمقر بود دعوی و مطالبه داشتم تمام و کمال از [illegible] مذکور فهمیده گرفتم حالا متمقر [illegible] بوجه من الوجوه

با [illegible] مذکور و از فرزندان او در هیچ مقدمه مرقومه بصدد دعوی و خصومت باقی نمانده اگر

تا فی الحال من یا فرزندان من در هیچ بابت دعوی و مواخذه در هیچ وقت در پیش آریم آن دعوی باطل

و با مدعی معطل خواهیم شد و اگر نوشته [illegible] مذکور [illegible] معترف برآید بهمه جهت باطل است

بنابر آن این چند کلمه بطریق فارغ‌خطی نوشته داده شد که عند الحاجت سند باشد بتاریخ [illegible] جمادی الاول

[illegible] و [illegible] من الهجرة النبویة المقدس علی صاحبها والصلوة والسلام والتحیه صورت تمام

مسئله [illegible] ابن [illegible] قوم [illegible] ام اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی می‌نمایم

که چون با میر عبد الشکور دعوی تمسک مبلغ [illegible] و [illegible] منافع جهار [illegible] منافع

برادری میر موصوف و [illegible] میر [illegible] خان بهادر داشتم این تمام و کمال فهمیده گرفتم از حال

متمقر با میر موصوف بوجه من الوجوه دعوی و خصومت باقی نمانده الی حال باشد دعوی نمایم آن دعوی

باطل و من بدعی معطل باشم و مهر طغرای میر موصوف که نزد متمقر بود و میر موصوف فروخت کرده‌اند

فی الحال از آن مهر [illegible] او نیز با تمسک نزد متمقر یا فرزندان متمقر برآید باطل باشد بنابر آن این چند کلمه بطریق فارغ‌خطی

نوشته داده که فی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ سلخ شهر جمادی الاول ۱۱۱۱ [illegible] — نیابت [illegible] سرکار خیرآباد و غیره

از حضور موکل تفویض یافته متصدیان سرکار برای وصول بابت فصلی ۱۱۶۳ فصلی محصلان بسیار قبض می‌خواستند که موکل زر [illegible]
ذمه خود کرده وصول نموده بسرکار رساند موکل در این مقدمه اکثر اوقات جواب بیان آورده که زر باقی ذمه خود نموده‌ام
که تا به مقدور زر بوصول رسانیده بخزانه سرکار عاید خواهم نمود و جواب سوال این مقدمه چند روز بیان ماند چنانچه
از حضور حرمان مبارک موکل التماس شد که در مقدمه باقی بموجب گفته متصدیان بخاطر جمع محصلان نوشته بدهند هرچه وصول
خواهد شد بسرکار خواهد رسانید و آنچه باقی خواهد ماند بابت سرکار است بوجهی از موکل مزاحمت نخواهند شد
از الطاف کرم امیدوار است که دستخط خاص مزین شود که زر باقی مذکور بوجهی ذمه موکل نیست تا به مقدور وصول نموده
هرچه بوصول درآید بسرکار برساند تا فی الحال متصدیان سرکار در این باب هیچ مواخذه بیان نمایند عوض عرضه وکیل
علی نقی بیک خان از سرکار خان عالم بهادر در شرح دستخط خاص اگر بخاطر جمع بموجب گفته متصدیان نوشته بدهند
زر اول ۱۱۶۳ فصلی آنچه از مواجهه رعایا واجب الادا و سرانجام باشد تا به مقدور وصول نموده بسرکار
رسانند هرچه باقی خواهد ماند از نواب خان عالم بهادر هرگز مزاحمت نخواهد شد ۱۵ — محال خیرآباد
مکان سرحد است و همیشه مردم خوب و معتبر در آنجا داشتن ضرور در این باب هرچه مرضی باشد و بالفعل
مردم رساله از حضور تعین شوند بعد رسیدن انجام موکل هر قدر ضرور خواهد داشت نگاه داشته دیگران را
رخصت خواهد نمود ۱۵ — مصالح خیلی برای تنبیه مفسدین و احتیاط ملک ضروریست تا ضرب توپ
و چهار جنگال و چند ضرب بکله و دو صد ضرب جزایر و چند قبضه بان از سرکار عنایت موکل شود ۱۵
ضابطه چنانست که مردم رساله بسیار که است و تنخواه آنها معاف نباشد بکمابه ضابطه نوملازم و نیمه [illegible]
[illegible] اف میگردد — و مهمله‌ها سوای دربابه بابت خوراک روزینه می‌یابند متصدیان در باب مردم
امتیازی و مهمله‌های رساله موکل بدون دستخط سرکار جاری نمی‌نمایند دستخط خاص مزین شود که بموجب
ضابطه [illegible] بابت [illegible] ۱۵ — علی نقی بیک خان از سرکار متعینه موکل است و از مدتی تنخواه
نیافته اوقات به تصدیعه میگذرانند منجمله زر قبوضات که بر میر محمد تمکین خان بهادر تنخواه شده بود در عهد
[illegible] یک صد روپیه وصول یافته قبوضات دیوان بحساب سابق و حال موجود دارد امیدوار است که
زر باقی سابق مسئلة الیه و تنخواه ماه بماه آینده بر محال خیرآباد تنخواه شود که بخاطر جمع در کار سرکار
حاضر باشد ۱۵ — تنخواه مردم رساله موکل که بنام زین العابدین خان تنخواه شده بود تا حال یک دام
بوصول نرسیده امیدوار است که وجه ماه بماه آنها بر محال خیرآباد تنخواه شود — مهر موکل [illegible]

جناب نموده وجهه مدد خرج مستأجران که از سابق و در رساله موکل مقرر است از همان بلده حسب نام محمد علی الله

و چون عطایه ان مستأجر الیه دستخط نبود تم منصفه خان برلور رساله موکل لا از زیست جهان آباد دارند

وجهه مدد خرج مستأجر الیه بر چه مدرضی باشد به دستخط مزین بود حکیم میرزا علیخان از مردم سرکار متعینه موکل

و وجهه در ماهانه مستأجر الیه بر محال جیرا آباد دیجواه کردد مرلو علی و غیره سه نفر پسر و همشیره سلام علی خان

به امید بند که سرکار از بدتی خدمت نموده اند وجهه در ماهیه ایشان به دستخط مزین گردد و متعینه موکل بوند محمد قلی خان

از سرکار متعینه موکل شده وجهه مدد خرج مستأجر الیه بر محال جیرا آباد بنخواه بود برد بال منصدی موکل

تا حال بیکار گشته است در نیولا برای گرداوری کارهای سرکار بودن مستأجر الیه به دستخط خاص مزین گردد

پس اکثر جواراها ز برلوران میرزا ناصر در نیولا از شاه جهان آباد آمده آند و مردم سرکار آند امیدوار است

که در سرکار نوکر شده متعینه موکل شوند موکل میخواهد که متعلقان سالار الله آباد طلبند و خشنود بالکل

تکاپو اراده شقه بنام بالکل صادر بود که موافق ضابطه سرکار بسر رشته ایشان در رسیدگی ده مقرر نموده

سواری پنجاه نفر رسیده برای برداشتن خرابه ضرور تمام متصدیان دستخط کنند که موافق ضابطه سرکار

سررشته ایشان در رسید کرده مقرر نموده شده واجب العرض علانم دسترلع و تحصیل تحشی

که بخلاف فوطه داری صوبه الله آباد سرفرازی یافته امیدوار فضل و کرم است که دفعات مطالبات

علانم به دستخط انور مزین بود در باب ذات موافق گذراش ارساله تفصلات به دستخط خاص مزین بود

شرح دستخط انور آنکه منجمله رسوم کماشته ما برای محالات و همراهی صوبه دار صرف در مطلوب امیدوار است

که در باب ایشان به دستخط انور مزین بود برای محالات نه نفر و همراه صوبه دار هندوی نویسنده فارسی نویس

چهار نفر شرح دستخط خاص آنکه منجمله رسوم رسوم هشت صد برکنهای و غیره موافق ضابطه امیدوار است

که معاف کند رسوم موافق معمول صوبه دستخط بیخ آنه نصب نصف فصلین بر ده بیخ دستخط شرده اند

جمع جاوبیه ننوای مال سرکار برکنهای موافق معمول دستخط موافق معمول برکنه چاوه های برای

محافظت مال سرکار ضرور مطلوب میشود امیدوار فضل و کرم است که در هر محال نزد کماشته های و همراه

صوبه دار نزد علانم بقدر ضرور از سه هندی تعین باشند در نیلوات دستخط انور مزین بوند دستخط منجمله

سه هندی خریطه و کاغذ و روشنائی و تیلچراغ و غیره ضروریات خرج خزانه بر چه بود از فضل و کرم امیدوار است

که در حساب مجری یابد دستخط منجمله سائر خرج بر خلاف کار انگاران که سه جنی و کسی غیر سامنه میبود اگر

بسم الله

کسی را از ورثه مدعی حقگوئی و خصومت باشد اعلام بحضور نماید امید وار است که به تحقیق پذیرا گشته

منکه غلام محمد خان [illegible] موضع کلیان پور و غیره عمله پرگنه حویلی کوره ام

203 مبلغ سه هزار و چهار صد و هشت روپیه سکه مبارک بابت فصل خریف و ربیع ۱۱۷۹ فصلی بهمه جهت از

مال و ابواب و سایر حقوقات بالعدد خام جمع سالتمام از اصل و اضافه پیش متصدیان نواب صاحب و قبله

خانعالم بهادر بطوع و رغبت خود قبول نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکور موافق بر است پرگنه بموجب اقساط

فصل بفصل در خزانه سرکار عاید سازم و خدا نخواسته اگر کسی آفت سماوی یا ارضی رو دهد

بعد تحقیق مجرا یابم بنابر آن اینچند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد

تحریر سیوم ذیحجه سنه ۱۴ منکه محمد طیب بن اکرام ساکن قصبه موهان ام [illegible]

[illegible] قطعه دار بابت اثاثه خود که بموجب فرمان والاشان از رقبه قصبه مذکور واقع است برای

کاشت از ابتدای فصل خریف سنه ۱۱۸۰ فصلی واجب ساله اقرار فی بیگهه در سال اول یکمن و در سال دوم

یکمن و ربع آثار و در سال سیوم ثامن و ثلث آثار گندم بوزن شاهجهانی مشخص نموده بعد الکریم ولد رحیم

ساکن قصبه مزبوره اجاره داده شد باید که بخاطر جمع تمام تردد کشتکاری بواقعی نماید و محصول سال بسال

مطابق قرارداد مذکور واصل سازد بنابر آن اینچند کلمه بطریق پته که عند الحاجت سند باشد نقلا نوشته شد

پته قولقرار سهاوی بنام عبد المجید ساکن موضع گشن پور آنکه هر قدر زمین که [illegible]

در موضع سلیم پور از خریف و ربیع سنه ۱۱۸۵ فصلی کاشت نماید بعمل سهاوی از قرار پنج [illegible] حصه از نامبرده

و [illegible] حصه از سرکار مقرر و مشخص نموده شد باید که بخاطر جمع تمام در تردد کشتکاری مشغول باشد بر وقت

سهاوی مطابق همین پته بلا تفاوت و تجاوز بعمل آورده خواهد شد تاریخ [illegible] شهر [illegible] سنه

صورت تقویم یافته جبر مکلف مخبر باسم و لقب خود مسمی ملوک پرشاد ابن [illegible]

قوم کهتری در دار القضای بلده الله آباد حاضر آمده طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار معتبر و اعتراف

صحیح شرعی نموده بدین وجه که بیع کردم و فروختم [illegible] بدست جبر مکلف مخبر [illegible] باسم خود [illegible]

[illegible] سلام سکه [illegible] تمامی زمین یک منزل [illegible]

[illegible] که بعد فوت [illegible] مطابق ارث رسید

و [illegible] این مبایعه [illegible] و تصرف [illegible] خود [illegible] قطعه زمین قطعه اول

بطول شش گز و عرض شمالا و جنوبا مع آثار دیوار طرفین یک و نیم درعه در ده و دوم از زوه پسوند راه الهی و عرض شش محجرم با همه
آثار دیوار طرفین یک و نیم ... بدرا محدود قطعه دوم بطول شش گز شرقا و غربا مع آثار دیوار شرقی یک و نیم درعه
بدراع الهی و عرض شش شمالا و جنوبا مع آثار دیوار جنوبی یک ساتره درعه بدراع مذکور قطعه سوم طول شش گز شرقا
و غربا مع آثار دیوار طرفین تمام ده درعه بذراع الهی و عرض شش شمالا و جنوبا مع آثار دیوار جنوبی یک درعه بدراع مذکور
واقعه بلده الله آباد شهر محله امیرگنج محدوده بحدود اربعه حد شرقی آن ملحق است بزمین بایع مذکور و حد
غربی آن ملحق است قدری بدیوار حویلی کهنه بیر ابن ... قوم امیر و قدری بدیوار حویلی شیخ امین
و خان محمد صاحب عیار و الیه السابق و المترآب حد شمالی ملحق است بزمین حویلی شیخ نصیر الله صاحب
عیار و قدری متصل است بدیوار حویلی لشکری و حد جنوبی آن ملحق است قدری بزمین حویلی بایع مذکور
و قدری بکوچه نافذه که شرقا و غربا روان است و از جمله حدود آن علامات ظاهر است بجمیع حدود
حقوق و مرافق شرعیه آن و بکل قلیل و کثیر هو منها و فیها او لها من الحقوق و انداجل الخارجه و از آنچه
از آن دارند و شمرند و اضافه کنند بان به بیع بات بتات صفقه واحده بلا اکراه و اجبار و بلا وعید
و بلحه و خیار بجمیع شرایط صحیحه و جالبه و معانی مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ ... و بیست رو
ربع ... عالمگیری جدید ضرب و وزن الیه آباد النصیف به تاکید الاصل مبلغ ... و بیست ... روپیه
دار ... موصوفه مذکوره و خرید مر مذکور محدوده مبیعه مذکور را بمبلغ مرقوم طائع و راغبا بلا اکراه
و اجبار در حال جواز شرعی و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه خود و مبلغ مذکور را از مشتری مذکور گرفته تمامی محدوده
مبیعه مذکوره را بمشتری مذکور تسلیم کردم و باقباض خود بر آن قابض ساختم و مشتری مذکور نیز در مجلس حاضر
بود شرای محدوده مبیعه مذکوره را بمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که بر تمامی محدوده مبیعه مذکوره
باقباض بایع مذکور قابض شدم فتم العقد اتماما و هو لا ابراء قبض و از ... ابرا اسقاط و ابراء
و بایع مذکور با دعوی کذب در این اقرار و فساد بیع و غبن فاحش و تغریر از مشتری مذکور ابرا ... مذکور
و جمیع درک بموجب لعیه بر بایع مذکور ثابت و مقرر است اگر واقع شود و کان ذلک کله بمحضر
من جماعه العدول و الثقات تاریخ دهم شهر جمادی الاول سنه ۱۱۰۲ هجری النبویه المقدسه علی صاحبها الصلواة
والسلام صورت ترقیم یافت   جزو مکلف مخبره با سمها و نسبها مسماه ... بیگم
بنت ... خان ابن اکمل خان زوجه فتح خان ابن حیات خان قوم افغان ... در دار القضای

بلغ ... ام

204

باره اینکه زاده حاضر آمده طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد بدینوجه که تمامی گردیدم
وفروختم بفقره مذکوره بدیت جر بمعلغ مسجد باسم ولد خود مسمی محمد بیگ ابن بابا بیگ ابن شاه محمد قوم افغان
تمامی وهمگی یک منزل حویلی بنامه مملوکه و مقبوضه خود را که بعد فوت فتح خان مذکور بفقره مسمی بفقره رسیده و تا زمان این مبایعه
حصه پسر شرعیه بلا شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتم و مشتمل است بر سه قطعه زمین قطعه اول طولش شمالاً و جنوباً
معه آثار دیوار جنوبی ... درعه بذرع الهی است و عرضش شرقاً و غرباً معه قدری آثار دیوار شرقی پانزده درعه
بذرع مذکور و عمارت آن یک خانه غربرویه مسقف به ... چوب بالای آن سه دره سفاله پوش و پیش آن ایوان
سه دره غربرویه و ... ایوان یک پله سفاله پوش جنوبرویه مع ... هفت تخته کیواڑ قطعه دوم طولش شرقاً
و غرباً معه آثار دیوار شرقی ... درعه بذرع الهی و عرضش شمالاً و جنوباً معه آثار دیوار جنوبی ...
درعه ... بذرع مذکور و عمارت آن یک ایوان ... یک پله سفاله پوش غربرویه قطعه سوم طولش شمالاً
و جنوباً معه آثار دیوار جنوبی ... درعه بذرع الهی و عرضش شرقاً و غرباً ... درعه و ... الی السوی
بذرع مذکور واقع در ... الله آباد شهر نو محله احمد گنج محدود به چهار حد اربعه حد شرقی آن متصل است
قدری به دیوار مسجد قوم ... و قدری به زمین بایعه مذکوره و قدری متصل است به شارع عام که
شمالاً و جنوباً رود است و فیه الباب حد غربی آن ملحق است از تمام جانب به دیوار حویلی ... متصل است
به دیوار حویلی بایعه مذکوره و الیه المیزاب و حد جنوبی آن ملزق است قدری به دیوار حویلی ...
و قدری به دیوار حویلی مسماة ... قوم ... و قواصلات حدود ان علامات ظاهر است بجمیع حدود و حقوق
و مواقف شرعیه آن و بکل و قلیل و کثیر تو فیها و منها او لها من الحقوق الداخله و الخارجه و آنچه از آن
دار ... و اضافه کنند بان بیع بات ثابت صحیحه ... بلا اکراه و اجبار و بلا موعده و بلجیه و خیار
... مشتمل بر شرایط صحیحه و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ یکصد و ... روپیه و ...
عالمگیری ... وزن ... مذکور النصف منه تاکید الاوان مبلغ ... و ... روپیه و
... الله ... موصوفه مذکوره و خرید مشتری مذکور محدوده منبعه مذکوره را بمبلغ مرقوم طائعاً بلا اکراه و اجبار
در حال خود از مشتری و جمیع نفاد تصرفات شرعیه خود مبلغ مذکور را از مشتری مذکور گرفته تمامی محدوده منبعه مذکوره
را بمشتری مرقوم تسلیم کردم و بقبض خود در آن قابض ساختم و مشتری مذکور فی مجلسه حاضر بوده ... محدوده
منبعه مذکوره را بمبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که بر تمامی محدوده منبعه مذکوره باقباض بایعه مذکوره

قابض شدم ثمن العقد التمام وقبولا صحیحا شرعیا و ثمن از تصرف اینان نعابض بداین بیع المتعاقدین صحیح قطع

وبری گردانیدند ترکی از متعاقدین ذمه احدهما را ابراءه قبض و صفانه براءه اسقاط وابرا و بایعه مذکوره از دعوی

کذب دربن اقرار فساد بیع و غبن فاحش و تغریر در ارسیند مذکور را برتو برا نمود و جهات درک [illegible] الی

بایعه مذکوره ثابت و مقرر است اکر واقع ایند وکان ذلک کله بمحضر من جماعه العدول والثقاه بتاریخ [illegible]

شهر جمادی الاخری سنه ۱۱۴۲ من الهجره النبویه المقدسه علی صاحبها الصلواه والسلام والتحیه صورت

تحریر یافت ۵ . جر مکلف مخبر باسم و نسب خود مسمی شبیر خان ابن قایم خان ابن ابراهیم خان قوم افغان

که وکیل ثابت الوکاله است در ضمن مرافعه شرعیه من قبل مسماه غبار و جه محبت خان [illegible] خوانده بعالم خان [illegible]

بیع زمین دیلی مسماه جیبا مذکوره که ستر مذکور خوانده شد و برای قبض ثمن و تسلیم مبیع و اقرار بجای در [illegible]

بشهادت عدلین حرین مکلفین مخبرین باسمهما ونسبهما احدهما مسمی محمد قایم ابن [illegible] محمد [illegible]

نامهما و ثانیهما مسمی [illegible] ابن کیتش ابن الله داد در دار القضای بلده اله اباد حاضر امده طائعا [illegible]

بلا اکراه و اجبار وکاله توکاله مذکوره اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد بدینکه بیع کردم و فروختم

بمتعمر مذکور وکاله بدست جر مکلف مخبر باسم و نسب خود مسمی [illegible] سنکه ابن لوبال سنکه ابن [illegible] قوم

کمال بسیری ثابت دوستری [illegible] وتمامی یک منزل حویلی کا مملوکه مذکوره خود بود که تا این زمان مبایعه صحیحه

شرعیه بلا تصرف غیری و در تحت تصرف مالکانه موکله متعمر بود و مشتملست بر یک قطعه زمین [illegible] لا وجو

معه اثار دیوار جنوبی مغفنده درعه بدرع الهی و عرض [illegible] و عرض [illegible] دیوار غربی [illegible] درعه بدرع مذکور

واقعه اندرون بلده اله اباد [illegible] محله منڈوی [illegible] و محدوده است بحدود اربعه حد شرقی

آن متصلست بدیوار حویلی سید [illegible] بن سید جمال محمد و حد غربی آن ملحق است بر بیع عام و [illegible]

الباب والمیزان حد شمالی آن ملحق است بدیوار حویلی مرزا اسفندیار بیک و مرزا [illegible] بیک

و حد جنوبی آن نیز ملحق است بر بیع عام و فواصل حدود ان علامات طاهرات بجمیع حقوق و تحقوق

و مواقف شرعیه آن ذلک قلیلها و کثیرها و فیها و منها او لها من الحقوق الداخله والخارجه وانچه از لابد

دارند و شمرند و اضافه کنند به آن بیع بات [illegible] صحیحه واحده بلا اکراه واجبار و بلا مواعده

و تلجیه و خیار بجمیع شرایط الصحه و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ [illegible] روپیه سکه

عالمکیری ضرب دار الاماره اله اباد مذکور النصف منه [illegible] مبلغ [illegible] روپیه [illegible]

مذکوره

205

دستخط مشتری مذکور محدوده مبیعه مذکوره بالمبلغ مرقوم طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار در حال صحت شرعی

و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه خود و مبلغ مرقوم از مشتری مذکور گرفته تمامی محدوده مبیعه مذکوره بالوکالة الوکالة مذکور

بمشتری مذکور تسلیم کردم و تمامی مبلغ مرقوم را قابض گردانیدم مشتری مذکور فی مجلس حاضر بود و شرای محدوده مبیعه مذکوره بالمبلغ

مبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که بر تمامی محدوده مبیعه مذکوره باقباض بایع مذکور قابض شدم تم العقد ایجابا

و قبولا صحیحا شرعیا و بعد از تفرق ابدان بدلین بین المتعاقدین لشروط واقع شد و بری کردانید هر یکی

از متعاقدین ذمه آخر را از قبض و استغفار ... استقاط و ابراء بایع مذکور از دعوی کذب و این اقرار و

بیع و غبن فاحش و تغریر از مشتری مذکور و وکالة الوکالة مذکور ابرا و تبرا نمود و ضمان درک بموجب شرع بعهده

بایع مذکور ثابت و مقرر شد اگر واقع شد و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول و الثقات بتاریخ ... شهر

المرجب سنه ۱۱۷۲ الف من الهجرة النبویة المقدسة علی صاحبها الصلوة و السلام و السجه صورت پیش و جمله گواهان بر دار ...

خبر مکلف مخبر باسم و نسب خود مسمی حاجی محمد ابن محمد افضل ابن محمد قاسم قوم کنبوه و کیل

الوکالة الشرعیة ... من قبل حره مکلفه مخبره باسمها و نسبها مسماة ... بنت محمد رضا ابن

حاجی عبد الله زوجه و زبیر محمد ابن محمد فاضل ابن محمد جعفر و مسماة بهولی بی بی بنت زبیر محمد مذکور زوجه

محمد اکبر ابن محمد شریف ابن محمد واصل مذکور قوم کنبوه برای بیع زمین باغ مملوکه زبیر محمد مذکور

مذکوره ... شده برای قبض ثمن و تسلیم مبیع و اقرار ضمان درک بشهادت شاهدین حرین مکلفین مخبرین

باسمهما و نسبهما احمد ... مسمی میر ... ابن ... خان ابن ... و ... مسمی محمد ... ابن خواجه نور الله

ابن خواجه عبد الرحیم در دار القضا بلده اله آباد حاضر آمده طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار وکالة الوکالة

مذکوره اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد بدین وجه که بیع کردم و فروختم بمشتری مذکور و کالة بدست حر مکلف

مخبر باسم و نسب خود مسمی محمد ... ابن شیخ محمد یوسف ... و تمامی ... زمین باغ مملوکه شیخ

و زبیر محمد مذکور ... مشتمل بر ثمره و ... که بطریق ارث بموکلین مشتری مذکور رسیده و تا ...

مبایعه صحیحه شرعیه بلا شرکت غیری در ... تصرف مالکانه موکلین مذکورین بود مشتمل بر ... قطعه زمین

قطعه اول طولش شرقا و غربا ... و عرضش ... شمالا و جنوبا ...

... قطعه دوم ... طولش شمالا و جنوبا ... کاتهه ... مذکوره

... شرقا و غربا ... مذکور ... درخت ... و ... درخت

کلی با چهار [illegible] ده درخت سنگار و دو درخت بید و سه درخت کوکل و جابجا به یکی نجه و یکی چاه [illegible]

در موضع فتح پور به حویلی طرف باغ محله پرگنه حویلی الله آباد و مسجد دولت بند [illegible] و اربعه شرقی آن بند [illegible]

متصلست بزمین نالهٔ و بعضی متصلست به خانه حد غربی آن طرف بزمین موضع مذکور و شمالی آن طرف

نالهٔ که شرقاً و غرباً روانست جنوبی آن ملحق است بزمین موضع باغ محله پرگنه مذکور و فواصل حدود آن علامات ظاهر است

بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیهٔ آن و بکل قلیل و کثیر هو فیها و منها و لها من الحقوق الداخلة و الخارجة و آنچه از آن

دارند و شمرند و اضافه کنند بآن به بیع بات بتات صحیحه و اقرّه بلا اکراه و اجبار بلا موعده و تلجیه و جامع جمیع شرائط

صحیح و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ شصت روپیه سکه عالمگیری جدید ضرب و وزن الله آباد که

النصف منه تاکید الاصل مبلغ سی روپیه موصوفه مذکوره و خریدم مشتری مذکور محدوده مبیعه مذکوره را بمبلغ مرقوم

طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار در حال جواز شرعی و تعالی جمیع تصرفات شرعیه خود مبلغ مرقوم از مشتری مذکور گرفته

تمامی محدوده مبیعه مذکوره وکالةً و اصالةً مذکور بمشتری مذکور تسلیم کردم و با قابض خود بران قابض کنانیدم مشتری مذکور

فی مجلس حاضر بود شرای محدوده مبیعه مذکوره را بمبلغ مرقوم قبول نمودی و اقرار کرد که تمامی محدوده مبیعه مذکوره

را قابض بالعقد کرد قابض شدم قسم العقد ایجاباً و قبولاً صحیحاً شرعاً و بینهما التفرق ابدان لتقابض [illegible]

اتمام با قدین الشروط واقع شد و بری گشتند هر یک از متعاقدین ذمه آخر را ابراء قبض و استیفا ابراء

استقاط و ابراء بایع مذکور از دعوی کذب درین اقرار و فسخ بیع و عیب فاحش و تغریر از جانب مشتری مذکور

وکالةً و اصالةً مذکور ابراء و ابراء نمود و ضمان درک بموجب لغت شرع از بایع مذکور ثابت و تغییر [illegible] اگر واقع شود ابدوجان

ذلک کله بمحضر من جماعة العدول و الثقات بتاریخ [illegible] الاخری [illegible] الهجریه النبویه المقدسه علی صاحبها الصلوه

والسلام و التحیه صورت فهم یافت [illegible] مسکه جهانخان ابن قلیجان ابن علیخان وکیل [illegible] الوکاله

از طرف فضلعلی خان ابن علی رستم خان ابن علی رضا قوم سید بخاری و امانت علیخان ابن سید علیخان ابن [illegible]

مذکور شهادت علام محمد ابن جمال محمد ابن محمد لاد عوض ابن شاه محمد برای بیع یک منزل [illegible] مملوکه و مقبوضه

موکلان خود و برای قبض ثمن و تسلیم بیع و اقرار ضمان درک او بیع صحیح شرعی و اعتراف درست بمیان و غیره

این محضر [illegible] بر دست شخص [illegible] بالجمله و مقبوضه موکلان [illegible] این مبالغه صحیحه و تصرف مالکانه موکلان

منفرز بود مشتمل است بر نصف قطعه زمین قطعه اول و [illegible] طولانی شمالاً جنوباً [illegible] دیوار [illegible]

[illegible] شرقاً و غرباً [illegible] شمالاً جنوباً

محاذه دیوار

مع آثار و دیوار بست و پنج ذرعه و حد الف سوم عرضش شرقا و غربا پنج و نیم ذرعه بذرع مذکور که مکسر آن یکصد و چهل ذرعه

بزمین النسوق قطعه سیوم طولش شمالا و جنوبا سبع و نصف ذرعه و عرضش شرقا و غربا سبع و یکذرعه بذرع مذکور که مکسر آن

یکهزار و یکصد و چهل و پنج ذرعه میشود و قطعه چهارم مشتملست بر پنج بخش زمین بخش اول دالان و قدری زمین صحن طولش

مع آثار دیوار شرقی شرقا و غربا سیزده ذرعه و عرضش شمالا و جنوبا سیزده ذرعه که مکسر آن یکصد و شصت ذرعه

بخش دوم زمین صحن طولش مع آثار دیوار شرقی شمالا و جنوبا چهار ذرعه و نیم ذرعه و عرضش شرقا و غربا چهار ذرعه

مکسرش هیجده ذرعه بخش سیوم زمین صحن طولش شمالا و جنوبا ده ذرعه و حد الف سوم عرضش شرقا و غربا

پانزده ذرعه مکسر آن نود و چهار و نیم ذرعه بخش چهارم زمین صحن و دهلیز طولش مع دیوار شرقی شرقا و غربا

چهار و سه ذرعه و عرضش شمالا و جنوبا نه ذرع مکسر آن سه صد و شصت و هفت ذرعه بخش پنجم با قدری

زمین کوچه طولش شمالا و جنوبا بیست ذرعه و عرضش شرقا و غربا سه و نیم ذرعه مکسر آن بیست و هشت ذرعه

که جملگی مکسر پنج بخش سیصد و نود و نیم ذرعه میشود زمین قطعه پنجم طول آن شرقا و غربا هفده ذرعه و حد الف سوم عرض آن

شمالا و جنوبا نه ذرعه و مکسرش یکصد و شصت و شش ذرعه قطعه ششم طولش شمالا و جنوبا سی ذرعه و عرضش

شرقا و غربا نوزده ذرعه و مکسرش پانصد و هفتاد ذرعه قطعه هفتم طولش شمالا و جنوبا مع آثار دیوار

و عرضش شرقا و غربا مع آثار دیوار شش ذرعه مکسر آن چهل و هشت ذرعه و مکسر مجموع تمامی قطعات

سه هزار و چهار صد و شصت و پنج ذرعه بذرع الهی میشود واقع اندرون بلده لاهور در محله امیر شیخ

محمد و پوشیده نماند که اربعه حدود شرقی آن متصلست بکوچه نافذه که شمالا و جنوبا رو است حد غربی

آن بعضی متصل بحویلی ملا حسن و قدری بدیوار حویلی شیخ جان الله بار تو و برخی بحویلی نداف

و اله الباب المیراث حد شمالی آن ملحق است بعضی بزمین صحن مفوضه تیولدار منشی قیوم که سبه

و بعضی بزمین خلوت نواب و اله الباب المیراث حد جنوبی آن ملحق است بکوچه نافذه که شرقا و غربا

رو است و بعضی بزمین حویلی میر علی ابن علی نسیم خان مذکور و فواصل حدود آن علامات ظاهره است

بجمیع حدود و حقوق و مرافق و آنچه از آن دارند و شمرند و اضافه کنند بان بیع کردم فروختم

منضم و کاله بوکالت مذکور برضا و رغبت خفیف بلا اکراه و اجبار منع عمله که حیث و مال تحت حواله باشند

بدست امارت و ایالت منزلت شوکت و حشمت منزلت نواب جعفر و قیصد نواب عمده الملک

نواب خان خانان بهادر نصیر جنگ مستجمع شرائط صحیحه و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بمقابله مبلغ

... صد و هفتاد و [illegible] روپیه سکه عالمگیری جدید ضرب رایج الوقت فی الدیار و کانت الوزن فیه المعیار که

نصف آن مبلغ یکصد و هشتاد و هفت روپیه و هشت آنه میشود و خریدم منزل موصوف محدوده متنعه مذکوره را

بمقابله مبلغ مرقوم طائعا و راغبا مبلغ مرقوم از مشتری مذکور بتمام و کمال گرفته در قبض و تصرف خود آوردم و تمامی

محدوده متنعه مذکوره را بوکالت مذکور بمشتری مذکور بتفویض و تسلیم کردم و تمامی محدوده متنعه مذکوره را قابض

خود قابض و متصرف گردانیدم و بعد از این [illegible] ادعای [illegible] میان موکلان منفرد و مشتری موصوف واقع شد

و ضمان درک بموجب شرع شریف بایع مذکور ثابت و مقرر است اگر واقع آید در صورت که تا به الحال موکلان منفرد یا کسی از

ورثه ایشان [illegible] در [illegible] حال و استقبال بوجه من الوجوه و بسبب من الاسباب دعوی و مواخذه نمایند آن

باطل و نیز [illegible] متعلق باشند بنابران این چند سطور بطریق [illegible] نوشته [illegible] که وقت حاجت سند باشد

تحریر فی التاریخ [illegible] شهر [illegible] من الهجرة النبویة المقدسه علی صاحبها الصلواة والسلام والتحیة [illegible]

مکلفان منجران باسم [illegible] دولت [illegible] روپیه دو [illegible] ابن بخش قوم [illegible] فروش [illegible]

[illegible] اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کردند بدین موجب که مبلغ یکصد و [illegible]

عالمگیری جدید ضرب [illegible] الله آباد مذکور النصف [illegible] الاصل مبلغ [illegible] روپیه موصوف

مذکور [illegible] مکلف منجر باسم [illegible] سعد الله ابن [illegible] ابن الله بخش قوم [illegible] فروش [illegible]

[illegible] واجب الادا لازم الاداء [illegible] بجهت [illegible] وصول مبلغ مرقوم [illegible] کردم طائعا و راغبا

بلا اکراه و اجبار [illegible] تمام الرهن [illegible] المبطله و موجبات فساده

[illegible] ابن مذکور [illegible] و تمامی یک منزل [illegible] مملوکه و مقبوضه خود [illegible] بعد فوت پدر [illegible] مذکور

مذکور [illegible] بطریق ارث رسیده و مشتملست بر [illegible] قطعه زمین قطعه اول طولش شرقا و غربا [illegible]

دیوار [illegible] ده [illegible] و عرضش شمالا و جنوبا چهار [illegible] ده [illegible]

[illegible] یک [illegible] دو [illegible] پوشش [illegible] پوشش [illegible]

پوشش [illegible] تخته [illegible] قطعه [illegible] طولش شمالا و جنوبا [illegible] دیوار [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] یک [illegible] پوشش واقع اندرون بلده الله آباد شهر [illegible] محله [illegible]

[illegible] و مسجد [illegible] حدود اربعه قطعه اول حد شرقی [illegible] که شمالا و جنوبا [illegible]

و [illegible] الباب و حد غربی [illegible] عام و [illegible] الباب [illegible] حد شمالی [illegible] بدیوار [illegible]

[illegible]

بینهما این موضع ابن تولا قوم زرگر و حد جنوبی آن متصلست قدری تعلق قوم بهم و قدری بزمین حویلی راهنین مذکورین و
حدود قطعه دویم حد شرقی آن متصلست بزمین حویلی راهنین مذکورین و حد غربی آن بلحق لب ساج و حد شمالی
آن بلصوق بقطعه اول و حد جنوبی آن بلحق لب بزمین حویلی مملوک ابن دبیه ابن لالی قوم نقال کرد و الی ذو الحدود
حدود آن علاما ظاهراست محدوده مرهونه مذکوره را بمجوع لبانفو عامه مرتهن مذکور تسلیم کردیم و با قباض خود بران
قابض گردانیدیم و مرتهن مذکور فی مجلس حاضر بود و درین حین محدوده مرهونه را بمبلغ مذکور وصول نموده اقرار کرد که بر تمامی
محدوده مرهونه مذکوره باقباض راهنین مذکورین قابض شدم فتم العقد ایجابا و قبولا صحیحا شرعا و راهنین مذکورین
نیز اقرار کردند که منافع مرهونه مذکوره را من کل وجوه بمرتهن مذکور بحال و مباح کردیم و مرتهن بکنت در تحت تصرفات بیانیه
محدوده مرهونه مذکوره بر ذمه ما راهنین مذکورین شد و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول و الثقات بتاریخ ششم شهر
المرجب سنه ۱۲۰۱ من هجرة النبویة المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه صورت تحریر یافت
خبر مکلف
مخبر باسم لست خود و مسمی میرزا ام ابن دیارام ابن سلام جند قوم کلوار در دار القضای بلده الله آباد حاضر آمده اقرار معتبر و
اعتراف صحیح شرعی نمود بدین وجه که مبلغ پنجاه روپیه سکه عالم گیری جید ضرب وزن دار الله آباد مذکور النصف منه بیست و پنج روپیه الاحلف
لیست بیست و پنج روپیه موصوفه مذکوره و بین خبر مکلف مخبر باسم لست خود و مسمی سکهو ابن سلم ابن اندرلال قوم الکرواله برد ذمه
من مقر واجب الادا و لازم الایفاست منمقر جهت استیفاق وصول مبلغ قوم ها بن کردم و کرو داشتم طالعا و راغبا بلا اکراه
و اجباره منها صحیحا شرعیا حالیا عن جمیع تمام الدین و حواره عاریا عن المعالیه المبطله و موجبات فساده به مذکور و این
مذکور بکمالها و تمامها بکلمتین بلبلغ ممکوله و معنونه خود سلاکه بعد فوت پدر منمقر بمنمقر بطریق ارث رسیده و تا زمان
این رهن بلا شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتیم و مشتملست بریک قطعه زمین که طولش شرقا و غربا معه
آثار دیوار غربی لست و بمجد رعه بوربع الی و عرضش شمالا و جنوبا معه آثار دیوار شمالی و قدری آثار دیوار جنوبی
با بر دو رعه بعد عمود و عمارت آن بنجانه دو باب سفاله پوش سر در به و بیش آن او ساره سفاله پوش و
یکمنت کم بلبه سفاله پوش غربرو به و بیش آن او ساره سفالیه پوش و یکلته و دیگر کم بلبه سفاله پوش غربرو
و یکخانه کم بلبه سفاله پوش جنوبرو به تبک و بلکتر مو جه سقف آن خانه گلوار مرواقع اندرون بلده الله آباد شهر نو محله
نو باب سج محدوده لست بتحدید حدود اربعه حد شرقی آن متصلست بدیوار حویلی بالام قوم بر جمن و حد
آن ملحق لست بکوچه نافذه که شمالا و جنوبا رفته و الست و الیه الیاب و المیراب حد شمالی آن بلحق لست بزمین حویلی بال
دسو بها قوم لبابی و حد جنوبی آن بلصوق لست قدری بدیوار حویلی مهر امیصر قوم زناردار و قدری بدیوار حویلی

راهن مذکور و فواصل حدود ان علامات ظاهر الثبت محدوده مرهونه مذکوره را مجوّلا مفرزاً بمرتهن مذکور تسلیم کردم و
باقباض خود مبر ان قابض گردیدم مرتهن مذکور در مجلس حاضر بود زمین حویلی محدوده مرهونه را بمبلغ قوم قبول نموده اقرار کرده که
منافع مرهونه مذکوره را من کل الوجوه بمرتهن مذکور بحال و مباح کردم و مرتهن بتکلیف و رخصت حویلی محدوده مرهونه مذکوره
بر ذمه من راهن مذکور است و کان ذلک کله بمحضر من الجماعة العدول والثقاة بتاریخ سلخ شهر رجب المرجب [illegible] من الهجرة
النبویه المقدسة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة صورت تحریر یافت ... خرج مکلف محمد باسم ثبت خود مسمّی
مهاکر [illegible] ابن [illegible] ابن [illegible] وغیره ملکزاده محمد باسم [illegible] مسماه [illegible] بنت [illegible] مذکور قوم [illegible]
[illegible] القضات بلده الله اباد حاضر آمده اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کردند [illegible] که مبلغ شصت روپیه
بازده ماشگی جید ضرب [illegible] وزن الله اباد مذکور النصف منه بتاکید الاصل مبلغ سی روپیه موصوفه مذکوره
ورثه جز مکلف محمد باسم [illegible] طعام [illegible] ابن [illegible] قوم حجام بر ذمه مقرین واجب الادا و لازم الایفا
با مقرین جهت [illegible] و وصول مبلغ مرقوم رهن کردیم طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار رهناً صحیحاً شرعیاً خالیاً عن [illegible]
الربوا و حواله [illegible] المطله و موجبات فساده [illegible] این مذکور [illegible] منزل [illegible]
خود ها را که بعد فوت [illegible] مقرین بطریق ارث رسیده [illegible] زمین بلا شرکت غیری [illegible]
با کفانه خود ها [illegible] مشتملست بر قطعه زمین قطعه اول طولش شرقاً و غرباً با معه دیوار شرقی ده درعه و دوازده
بدرج الهی [illegible] عرضش شمالاً و جنوباً با معه اثار دیوار جنوبی هفت درعه بدرعه مذکور و عمارات آن [illegible]
سفاله پوش [illegible] قطعه دویم طولش شمالاً و جنوباً [illegible] اثار دیوار طرفین [illegible]
بدرعه مذکور و عرضش شرقاً و غرباً با معه اثار دیوار طرفین نه درعه بدرج الهی [illegible] و عمارتش شرقاً و غرباً [illegible]
[illegible] درعه [illegible] بدرج الهی [illegible] و عرضش شمالاً و جنوباً [illegible] درعه بدرعه مذکور و عمارات آن [illegible]
[illegible] سفاله پوش [illegible] واقع اندرون بلده الله اباد [illegible] محله [illegible] محدوده
بحدود اربعه حد شرقی ان متصلست [illegible] راهن مذکور [illegible] حد غربی ان ملحق است بدیوار حویلی [illegible]
قوم [illegible] و حد شمالی ان ملحق [illegible] و حد جنوبی ان
[illegible] درعه [illegible] حویلی احمری [illegible] درعه زمین [illegible] حویلی احمری مذکور
[illegible] المیراث و [illegible] حدود ان علامات ظاهر الثبت محدوده مرهونه مذکوره را مجوّلا مفرزاً بمرتهن مذکور
تسلیم کردم و باقباض خود مبر ان قابض گردیدم مرتهن مذکور در مجلس حاضر بود زمین حویلی محدوده مرهونه را

بمبلغ قوم

به مبلغ مرقوم قبول نموده اقرار کرد که تمامی محدوده مرهونه مذکوره را قابض راهن مذکور قابض شده ام بعد العقد
ایجاباً و قبولاً گنجایش سعاد راهن مذکور نیز اقرار کرد که منافع محدوده مرهونه مذکوره را من کل الوجوه
بر مرتهن مذکور بحال و مباح کرده ام و مرمت شکست و ریخت حویلی محدوده مرهونه مذکوره بر ذمه مرتهن مذکور است
از رعایای هیچ علاقه ندارد و مرتهن مذکور نیز این معنی قبول نموده اقرار کرد که مرمت حویلی مذکوره بر ذمه من
مرتهن است علاقه راهن مذکور نیست و کان ذلک کله بمحضر من الجماعة العدول و الثقاة بتاریخ بیست و نهم
شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار من الهجرة النبویة المقدسة علی صاحبها الصلوة و السلام
و النحیة صورت مرقومه بقبت   مسکه دختر ... قوم کاسه گری ساکن بلده الله آباد الیوم
اقرار نمود بعضر صحیح شرعی متضامن مرقومه چهار ... مبلغ یکصد و بیست و یک روپیه سکه عالمگیری جید مالح الوقت که نصف آن
پنجاه روپیه و بیست و یک موصوفه مذکوره میشود از مسمی ... قوم ... بر ذمه متعهد من لازم الاداء و
واجب القضاء است ... برای استیفا و وصول مبلغ مذکور رهن کردم و گرو داشتم بدست راهن مذکور
تمامی و کمالی یکقطعه حویلی ... که مسمی ... و ... قوم ... نزد متعهد من کرده بود دیده و حویلی مذکور
مشتمل بر یکقطعه زمین که طول آن شمالاً و جنوباً سی ... ذرعه ... و عرض آن شرقاً و غرباً ... ذرعه
و ... ذرعه ... و عمارت آن یکخانه دو ... شمالی ... جنوبی ... و ... آن ... شمالی ... یک
جفت ... واقع اندرون بلده الله آباد ... محله امیر گنج محدود بحدود اربعه حد شرقی
آن متصل ... قوم نقال ... و حد غربی آن ملحق است به زمین حویلی ...
این حویلی ... قوم ... و حد شمالی آن ملحق است بزمین حویلی ... مذکور و ... المیزاب
و حد جنوبی آن ملحق است ... که شرقاً و غرباً ... در وی ... دروازه آن است ...
علامات ظاهر است محدوده مرهونه را ... مذکور تسلیم کردم و با قبض خود ...
و مرتهن مذکور رهن محدوده مرهونه مذکوره را بعوض مبلغ مرقومه قبول نموده اقرار کرد که با قبض
راهن مذکور تمامی حویلی محدوده مرهونه مذکوره قابض شده ام و نیز راهن نیز اقرار کردم که منافع
حویلی مرهونه مذکوره بهمه وجوه بمرتهن مذکور بحال و مباح کرده ام و مرمت شکست و ریخت حویلی محدوده
مرهونه مذکوره بر ذمه ... مذکور است ... مرتهن است و محصول ... بالمقاطعه ...
امیر گنج ... داروغه ... محصول ... داخل ... آن ... کلمه ... خط

منکه مسماة گوهر بیگم بنت ... قوم نقال بوده ام اقرار نمودم

سوجب نوشته دادم که سند باشد

صحیح شرعی نمودم که مبلغ یکصد و یک روپیه سکه الله آبادی جدید ... که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه

میشود ... موصوفه مذکوره معهود از ان مسمی سوبها ابن ... قوم قصاب بر ذمه من واجب الاداء و لازم القضا

... برای استیفای وصول مبلغ قوم رهن کردم و گرو داشتم ... و ان مذکور تمام و کمال یکمنزل

حویلی کلی مقبوضه و مملوکه خود را که بعد فوت ... مذکور ... من میراث رسیده و تا زمان این رهن بلا شرکت

غیری در قبض بالکانه ... مذکوره بود مشتمل بر یک قطعه زمین که طولش شمالاً و جنوباً ... چهار درعه

... شرقاً و غربا چهار درعه ... مذکوره عمارت ان یک کوتهه ... رویه و جنوب رویه سقف ...

... کوتهه ... ان ... جنوب رویه یک پایه سفاله ... کان و یک ...

دو پایه سفاله ... حقیت ... واقع اندرون ... محله امیر گنج محدود بحدود

اربعه حد شرقی ان متصل ... در ... حویلی مقبوضه ... قوم

حلوائی ... صحن دروازه ... حویلی مرهونه مذکوره ... ملحق ...

... حویلی مقبوضه مسمی ... ابن ... قوم نقال ... حد شمالی ان ملحق ...

... و حد جنوبی ان ملحق ... که شرقاً و غرباً ... و الله ... الباب ... و فوائد ... ان

... علامات ظاهرات ... محدوده مرهونه مذکوره ... مذکور تسلیم کردم و با قباض خود در ان

... مرهون مذکور در مجلس حاضر بود رهن محدوده مذکوره بمبلغ ... قبول نموده ... قبض

مذکوره ... مرهونه مذکوره قابض شدم ... مذکوره نیز اقرار کردم که منافع حویلی مرهونه

... بر ذمه ... مذکوره ... ذمه ... ایام و عیده ... رهن در قباله شرعی ... و محصول

... در چبوتره کوتوالی امیر گنج ... دارالسلطنت ... محله داخل نمودم ... ان

سطور ... نوشته داده شد ... منکه ... بنت ... تاریخ ... بوده ام

از طرف میر ... ابن سید نور ... ابن ... و نیز از طرف ... مسماة ... نور ... مذکور

... مسمی میر ... ابن ... ابن میر محمد ... و شیخ عبد القادر عرف ... و ابن ...

محمد ... ابن شیخ محمد ... صحیح ... که مبلغ ... روپیه سکه عالم گیری

جدید ... الله آباد که نصف آن مبلغ یکصد ... روپیه موصوفه مذکوره معهود ... مسمی سید

... محمد

پیر محمد ابن سید جمال الدین میر نصیر بر ذمه موکلین مذکورین ممهور واجب الاداء و لازم الایفاست لهذا
برای استیثاق وصول مبلغ مذکور مزبور رهن کردم و گرو داشتم وکالة بوکالة مذکوره بدست و این مذکور
همگی و تمامی یکمنزل حویلی یکباب مملوکه و مقبوضه موکلین خود را که تا زمان این رهن بلا شرکت غیری در تحت
تصرف مالکانه موکلین مذکورین بود و مشتملست بر سه قطعه زمین که بطول و عرض و عمارات و حدود
اربعه آن در قباله شرعی مندرج است واقعه اندرون شهر نو بلده الله آباد محله امیر گنج محدود
مرهونه مذکوره بمرتهن مذکور تسلیم کردم و با قابض خود بر آن قابض گردانیدم و مرتهن مذکور
در مجلس حاضر بود در رهن حویلی محدوده مرهونه مذکوره با قابض من راهن مذکور قابض شدم و
من راهن مذکور نیز اقرار نمودم که منافع محدوده مرهونه مذکوره بلا بهمه وجوه تا زمان ... موکلین
مذکورین بمرتهن مذکور بحال و مباح کردم و مرتهن بکلیت در تحت حویلی محدوده مرهونه مذکوره
بر ذمه موکلین مذکورین منصفه است و وجه محصول آن بالمساعفه در چبوتره کوتوالی امیر گنج
بهنگام ... نظارت پناه میان محمد نسبت ادا نمودم بنا بران این چند کلمه بطریق خط
... نوشته داده شد که سند باشد تحریر فی التاریخ غره شهر ذیحجه سنه ۱۱۹۹ هجری سمت تحریر یافت
1 ... بکنند و لکن ... ابن ... ام اقرار معتبر و اعتراف
صحیح شرعی مینمایم که مبلغ دین ... فی قبله عمدة الملک خان عالم نقار الله خان بهادر نصیر جنگ
بر ذمه ممهور لازم الاداء و واجب الایفاست بنا بران بجهت استیثاق وصول مبلغ مذکور رهن کردم
و گرو داشتم یکمنزل حویلی پخته بابت سید نصر الدین ... ابن شاه جعفر خویش خواجه محمد ...
... ممهور بعوض مبلغ ... صد روپیه گرو نموده بدست و این موصوف و عمارت حویلی مذکور
مشتملست بر دیوانخانه و محلسرای ... یک حجره ساریه عام و یک حجره اندرون ... دروازه
... صحیح ... دروازه کلان حویلی ... مسقف است پخته و اندرون محلسرای ...
... دالان ... حجره ... پنجره ... دروازه چوبی که
طرف غلام گردش ... چوبی یازده ... دروازه چوبی و یک مکان ...
که هر یک مسقف است بچوب و پخته واقع اندرون بلده ... آباد شهر نو محله امیر گنج ...
و محدود است بحدود اربعه ... آن نوشته است ...

بزمین و دیوار و توابع مرتهن موصوف حد جنوبی ان بلحوی است بکوچه نافذه حد شمالی ان منزل بساری

عام که شرقا و غربا رو الست و منه الباب بجمیع حدود و حقوق رهنا صحیحا شرعیا جایزا نافذا مرتهن مذکور

محدوده مرهونه مذکوره را بمبلغ مزبور قبول نموده باقباض راهن بر جمیع محدوده مرهونه قابض و

متصرف شد و من راهن مذکور مرتهن موصوف را اذن منفعت محدوده مرهونه مذکوره دادم

وکالت عذر گروی نامه نصر الدین علی مذکور حواله مرتهن مذکور نمودم و اقرار ادای مبلغ دین مذکور

بعد انقضای وعده با مرتهن موصوف کردم و این رهن معاف است الا باد ای زر دین مزبور

نابران این چند سطر بطور گروی نامه نوشته دادم که تا فی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ هفتم

شهر ذی الحجه سنه ۱۷ جلوس مطابق سنه ۱۱۹۴ هجری النبویه المقدسه | مسکه جار الله ابن محمد شفیع جوهری

تعلقدار سرکار به جوسیا علاقه پرگنه حویلی اله اباد ام چون موازی پنج بیگه پخته اراضی مرد

مفوضه خود را که مشتمل بر چهار قطعه بموجب تفصیل ذیل واقع موضع مذکور علاقه پرگنه جوسیا مسطور

بعوض مبلغ چهل روپیه سکه جاری اله ابادی که نصف ان مبلغ بیست روپیه میشود بدست لال حوکل کوار

این کولرام بمیعاد برضا و رغبت خود رهن داشتم و گرو کرده اشتم مبلغ مذکور را تسلیم مرتهن مذکور تمام و کمال

وصول یافته در قبض خود در اوردیم و مرتهن مذکور را بر زمین مسطور قابض و متصرف گردانیدم و

محصول و منافع ان بمرتهن مذکور بحال و مباح کردم و وجه محصول قول دایره و بندوبست و دستور

تعلقداری و ذمه داری و سنجک و جود برای وقانونگوی و طلبانه و غیره اخراجات زمین مذکور

هرچه بوده باشد ذمه متعلق است از مرتهن مذکور تعرض و مواخذه نیست متعلق کمال قبال جواب کرده

باشم و اگر احیانا کسی دعوی کند و اراضی مذکور را طلبد از عهده مبلغ مذکور مو نمود حق انداختی

جواب گویم اگر احیانا موضع مذکور در سرکار حاکم تحصیل تمام تحقق و وجه محصول زمین مرقومه تمام و کمال

در سرکار حاکم نشان بدهم از مرتهن هیچ دعوی نیست و اگر خواسته باشم که اراضی مذکوره از مرتهن مسطور

زر مرقومه داده خلاص نمایم سوای شرع ماه اساده خلاص نمودن و اگر دیده و دلیر نوشته باشم که خلاف حق نمایم

باطل باشد نابران این چند کلمه بطریق تمسک گروی نوشته دادم که عند الحاجت سند باشد تحریر تاریخ

هفتم شهر ربیع الاول ۱۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۸۰ فصلی | خرج مقلق مخبر باشم و نسب خود هم

مسیح ... علی تقی ابن میرزا ... علی ابن میرزا انشاء ... در دار القضای بلده اله اباد حاضر اند

طالع ... در ...

210

طائعاً راغباً بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی کرد بدین نمط که به [illegible] کردم و تملیک نمودم

مقر مذکور به حقایق و معارف آگاه حضرت محمد علیم ابن حضرت شاه موسی ابن حضرت شاه محمد فضل الله

بن قطب الاقطاب حضرت شاه جعفر الله الله آبادی قدس سره تمامی و همگی موازی پانصد و [illegible]

اراضی افتاده منجمله موازی هفتصد و پنجاه ذرعه زمین بابت حصه امارت مرتبت سید علی [illegible]

مرحوم از منجمله متروکه سید [illegible] به امارت مرتبت مذکور رسیده و دفعت و [illegible] امارت مرتبت سید

[illegible] علیخان و سید فضلعلیخان ابن سید علی رستم خان مرحوم بالعوض مبلغ [illegible] سکه رویه

عالمگیری النصف منه تا ابد الآباد [illegible] رویه موصوفه مذکوره منجمله فرض مهر [illegible] علی [illegible]

[illegible] که بر ذمه سید علی رستم خان مرحوم مسطور واجب الاداء و لازم الایفاء [illegible]

اند و [illegible] مسمی میر بخش علی ابن سید [illegible] و غیره [illegible] زمین حصه خود را بالعوض [illegible]

مبلغ [illegible] حقایق آگاه حضرت شاه محمد علیم و غیره بیع کرده اند و قطعه زمین افتاده مذکور که [illegible]

[illegible] ابن بیع صحیح شرعیه در تحت تصرف مالکانه خود داشتم واقع است در بلده الهاباد [illegible] محله

دوندی پور و مسجد [illegible] و اربعه حدود شرقی آن ملحق است به زمین مملوکه حضرت شاه علیم

مذکور و حد غربی آن ملحق است به زمین میرزا نور علی ابن میرزا محمد [illegible] ابن میرزا شاه [illegible] که مقر موازی

هم صد و پنجاه ذرعه از اراضی هفتصد و پنجاه ذرعه زمین مذکور [illegible] و حد شمالی آن ملحق

با شارع عام [illegible] و حد جنوبی آن ملحق است به زمین مقبره و زمین میر بخش علی

مذکور [illegible] حدود [illegible] علامات ظاهرات [illegible] بجمیع حدود و حقوق و مرافق

شرعیه آن و کل قلیل و کثیر [illegible] فیها و منها [illegible] من الحقوق الداخله و الخارجه و آنچه از آن

دارند [illegible] اضافه [illegible] به بیع صحیح شرعی [illegible] بجمیع شرائط صحیحه [illegible] از معانی مبطله و

شروط مفسده [illegible] بالعوض [illegible] مرهونه مذکوره [illegible]

[illegible] بیع مذکور تسلیم کردم [illegible] مذکور فی مجلس [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] الصفات [illegible] مرهونه مذکوره [illegible]

مذکور قابض شدم [illegible] العقد [illegible] ایجاباً و قبولاً صحیحاً شرعیاً و بعد تمام ایجاب و قبول [illegible] مذکور اقرار

کرد که [illegible] مذکوره [illegible] من الوجوه و بسبب من الاسباب و کان

ذلک کلمه بمحضر من جماعة العدول والثقاة بتاریخ غره رجب المرجب سنه [illegible] من الهجرة النبویه المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام [illegible]

صورت مرقوم بابت ۵ حرر مکلف مختصر باسم ولد خود مسمی محمد شریف ابن نور الله ابن لطف الله

قوم معمار در دار القضای بلده اله آباد حاضر آمده طائعا وراغبا بلا اکراه واجبار اقرار معتبر صحیح شرعی
کرد که تبرعا هبه کردم و بخشیدم متهب مذکور حر مکلف مختصر باسم ولد خود مسمی جعفر ابن نور الله مذکور
را در عوض خود باسم و تمامی یک قطعه زمین افتاده مملوکه و مقبوضه خود را که تا زمان این هبه صحیحه شرعیه بلا
شرکت غیری در تحت تصرف مالکانه خود داشتم طول آن شرقا و غربا [illegible] درعه [illegible] الی [illegible] و عرض آن
شمالا و جنوبا [illegible] درعه [illegible] مذکور است واقعه اندرون بلده اله آباد شهر در محله کموری محدود بدین
حدود اربعه حد شرقی آن ملحق است بزمین صحن مملوکه واهب مذکور و دیگر البنیان والممرات حد غربی
آن متصل [illegible] واهب مذکور حد شمالی آن ملصق است بزمین باغچه رستم ابن قیصر ابن [illegible]
کا و قصاب حد جنوبی آن بطرف [illegible] درعه زمین [illegible] واهب مذکور
و فواصل حدود آن علامات ظاهر است بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیه آن و کل قلیل و کثیر [illegible] فیها
ومنها و [illegible] من الحقوق الداخله والخارجه و آنچه از آن وارد و شمرده و اضافه کنند آن هبه صحیحه
شرعیه مشتمل جمیع شرائط صحت و خالی از معانی مبطله و شروط مفسده بطریق التعویض [illegible] الصله
و محدود [illegible] مذکوره [illegible] موهوب له مذکور تسلیم کردم و با قبض خود [illegible]
و موهوب له مذکور [illegible] حاضر [illegible] هبه مذکوره [illegible] اقرار [illegible] محدود [illegible]
مذکوره با قباض واهب مذکور [illegible] قبض شدم [illegible] احکاما و قبولا صحیحا شرعیا بعد تمام [illegible]
و قبول واهب مذکور نیز اقرار کرد که [illegible] واهب مذکور [illegible] از این هبه مذکوره [illegible] الوجوه
و سببی من الاسباب و کان ذلک کله بمحضر من جماعة العدول والثقاة بتاریخ [illegible] المرجب [illegible]
من الهجرة النبویة المقدسه علی صاحبها الصلوة والسلام [illegible] حرر مکلف مختصر باسم
ولد خود مسمی غلام [illegible] ابن [illegible] محمد [illegible]
مرافعه شرعیه [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] مرحوم [illegible]
بشهادت [illegible] حر [illegible] مکلفین مختصرین باسم ولد [illegible]

[illegible]

211

ابراهیم خان قوم پٹهان ولد ... مسمی ... ولی ابن ... در دار القضای بلده الهآباد حاضر
طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود بدین نمط که هبه کردم و بخشیدم
تمامی مذکوره و کاله ... سیادت و ... مرتبت میر محمد ابن جمال الدین خان ابن میر جمال الدین خان
راهیکه و تمامی دو قطعه زمین قطعه اول طول آن شمالا و جنوبا ... ذرعه بذرع الهی و عرض آن شرقا و غربا
... ذرعه بذرع ... قطعه دویم طول آن شمالا و جنوبا ... ذرعه بذرع الهی است و عرض آن شرقا
و غربا ... ذرعه ... واقعه اندرون بلده الهآباد شهر نو محله ... محدوده بحدود اربعه
حدود قطعه اول حد شرقی آن ملصق است بزمین حویلی خوشحال ابن ... ابن ... قوم
... و حد غربی آن پیوسته است بزمین زراعتی مملوکه سید جمال و ابن سید مراد و حد شمالی
ملصق است بدیوار حویلی ... ابن ... قوم ... و حد جنوبی آن ملحق است بصحن زمین
واهب مذکور مرقوم حدود قطعه دویم حد شرقی آن متصل است بزمین صحن افتاده مملوکه واهب مرقوم حد غربی
آن ملصق است بدیوار حویلی عنایت بیگ ابن فرید بیگ حد شمالی آن ملحق است بزمین زراعتی
... مذکور و حد جنوبی آن پیوسته است بکوچه نافذه و فواصل حدود آن علامات ظاهر است
بجمیع حدود و حقوق و مرافق شرعیه آن و کلما قلیل و کثیر هو فیهما منهما و ما هو من الحقوق الداخله و الخارجه
و آنچه از آن دارند و شمرده اضافه کنند با آن هبه صحیح شرعیه مشتمل بجمیع شرائط الصحیحه و خالی از ...
مبطله و شروط مفسده لا بطریق العوض بل بطریق الصله و محدوده موهوبه مذکوره را ... [illegible]
... [illegible] ادم ... قابض خود ... قابض ساختم و موهوب له مجلس حاضر بود به مذکوره را بشروط
... نموده ... موهوبه مذکوره با قابض واهب مذکور قابض شدم فتم العقد ایجابا و
قبولا صحیحا شرعیا و بعد تمام ایجاب و قبول واهب مذکور نیز اقرار کرد که نیست رجوع من واهب مذکور را
از هبه مذکوره بوجهی من الوجوه و لیست ... الاسباب و کان ذلک کله بمحضر من جماعه العدول
و الثقات بتاریخ ... سنه ۱۱۴۳ من الهجره النبویه المقدسه علی صاحبها الصلوه و السلام و التحیه
... ا • ... هبه نامه ... بالعوض ... در اینجا ... کسی که ... فلانی
فلان ... لا بطریق الصله بل بطریق العوض ... مسمی ...
ابن ... در دار القضای بلده الهآباد ... ابن خادم ...

الشریف الذی سبق صحّ اسمه فی خمسة حاضر آمده و با خود حاضر آورد مسماة نجیبه بنت میرزا احمد و حمید بلدی

این حکم نمودند که مرا حاضر نمود از روی محضر نمود ادعوی کرد بدین وجه که یک منزل حویلی ملحوله مملوکه نیدان در دو قبلی

حد هر کس من مطرح را باحق متصرف بودند حاکم شرع الشریف اند بدیانند نجیبه مدعی علیها گفت

که بموجب قباله شرعی حکم نمودند حجت حدود قابض شدم حجت قباله مذکور ملاحظه شد چند جا غلط بوضوح

انجامید اول در یکسر طول و عرض تفاوت معلوم شد دوم آنکه نام بالغه اراضی مذکوره مسماة میرزا

بنت نیم آن زوجه دهر بند برادران شدن مذکور که کاله مر لبد بیر و شهادات بکفا دیر و نوبس بند مسیح

حکم نمودند آن چند حدود مذکور نوشته حال آنکه نام زوجه دهر بند بیر و پسران شدن بیلاران این بیدا

واکراه فید ولایت که غلط است ملک نام زوجه دهر بند بیر این شدن مذکور در تو که بنت بود

سیوم دیگر تقسیم از برادران کو بر در کاغذ بیع بخش چهارم با وصف بودن موجود لیسر پسر بند بیر که

دت سالم باشد قباله بیع من قبالت زوجه دهر بند بیر بنجاب و اگر بیع از طرف مع زوجه اوست فی رحط

جنوبی بنام وت سالم چرا نوشتند ملک چنین مینوشتند که حد جنوبی متصلات نر بنی مملوکه باغ

موطنه و در قوم شدن هم تفاوت قلمی شده و میراث جوبیا متروک اند که است و حلیه و قوم قبل

و شاهدان بیت و شفقای زن که موتی لال مذکور بمهر و حاکم احیا آنان بملاحظه دولور

حکم آن چنین نوشته بودند که حاکم شرع کاغذ ملاحظه نمایند و شاهد بیجال از تمسک طلب نمایند اگر

شاهدان مطابق دعوی مدعی شهادت ادا نمودند بیع صحیح است زیرا که بدان بیع برشاهد بنت و در صورت

حکم شرع چنین است که تمسک اول وارثه مسماة میرزا بالغه مذکوره ثابت کما بعد از آن

شاهدان بیجال بیارد و اگر وارثه میرزا باثبات رسیده و شاهدان بیجال مطابق دعوی

مدعی شهادت دادند بیع صحیح است والا فلا دفع علیم بر موتی لال مذکور ثابت و لازم آمد

بعد از آن گواهان بنای آوردن خوانده شد به نجیبه مذکوره گفته شد که بود وارثه میرزا

باثبات رسانند و شهادات بیار نجیبه مذکور گواهان آماق وارثه نیاورده زود پس شد بنابر آن

اینچنین کلمه بطریق محضر بیجال نوشته شد تاریخ بیست و نهم شهر ذیقعده سنه ۱۱۹۵ مطابق سنه ۱۳ جلوس قلمی شد

اقرار بعضه و انذار فرخ صحیح شرعی حضرت خداوند عالم تعالی الله جل سبحانه

تصدیق و ازم محمد خان مرحوم در حالت بیماری و صحت نفس و ثبات عقل و استحکام جمع قوی

و دواس

212

و چون از ظاهر و باطن بهم منظور رسید که میرزا وجیه الله پسر کلان مشار الیه بی تجنب نواح والنزال ارتکاب اعمال
نموده از راه و رسم ادب فرزندی بیرون برداشته در هر کار خلاف مرضی راه میرفت و از اوضاع
ناهنجار خود مشار الیه و جمیع مردم خانه از جد و مادر و خواهر و غیره بلا از خود سخت ناراضی و شاکی گردانید
هر چند برای تلقین و تنبیه بارها مواعظ و نصایح بعمل آمد زیاده بر کجروی و خودسری پیش گرفت چون
جمعیت پدری مقتضی برداشت این حرکات ناهموار نشد و آثار علامات هر گونه فتنه و فساد پرداز
و شرارت از طرز و اوضاع و قال و مقال او پیدا بود لهذا العقاق و القطاع سررشته پدری و
پسری نموده او را از فرزندان خود خارج و عاق و متروک الارث گردانیدم و از خانه بیدخل حیث مطلق
الشهادت کردم که هر جا خواهد برود بحضور من زحمت نباشد چنانچه اینمقدمه را بحضور اعالی و موالی
اکابر و اصاغر و آشنایان و خویشان و خولیش و بیگانه و مصاحف مخرفه و قبالات و عقار ابرار زر و
قسمها بمولی خدا و رسول خدا و ائمه هدی اقرار صادق نمایم و نوشته میدهم که میرزا وجیه الله مذکور را
از فرزندی مشار الیه خارج و عاق مطلق گشت اصلاً و مطلقاً او را در سررشته پدری و پسری با مشار الیه واسطه
باقی نمانده و بعد از من وارث و مالک تمام خانه و اموال و اثاث البیت مشار الیه میرزا ابراهیم معروف میرزا
مستاب پسر کوچک و سیم نور چشم عمدة النسا بیگم و بلقیس بیگم صاحبه مشار الیه هر چه نقد و جنس و زیور و طلا و نقره و آلات
و ما بقیه ظروف مسی و برنجی و فیلان و شتران و اسپان و گاوان و رتهه و چهکره و بهل و شمشیر و سپر
و کارد و بندوق و غیره اسلحه و حویلی ها و باغات و زمین و زمینها افتاده بابت قرار انقلاب
شاه جهان آباد و اکبرآباد و لکهنو و غیره هر قدر بالفعل موجود است در قبض و تصرف دارم و آینده تا حین حیات
نقود بهم رسد و بده و داشته برضا و رغبت و اختیار مالکانه خود باین پسر کوچک و صبیه بخشیدم سوای این هر کس
طفل دیگری هیچ جهة من الوجوه وارث و شریک و تقسیم در اموال متروکه مشار الیه نباشد اگر بر تقدیر بعد از من
مشار الیه خود یا از شرارت ... ارشاد حیف طینت بر خلاف این نوشته بطرفداری میرزا وجیه الله
مذکور حرفی بر زبان خواند بر همه آن ذوالمحیض کلام حرام است و در قیامت دامنگیر او خواهم شد
و خدای تعالی او را خسر الدنیا و الآخرة بعاقبت کند بهر روز جزا باشم و بر بند مخمور خواهد کرد برای این
ظهور بحال و صدق مقال و استحکام این اقرار و صلب این نوشته اطلاع و آگاهی واقعه باشند
مهر گواهی خود برین کاغذ ثبت کنند و در وقت جواب و سوال از روی دین و ایمان خود خدا الا

حاضر و ناظر دانسته بموجبیکه نوشته شد شهادت اجمعین است و درست بود بحمد الله الحمید و عند الملک
مشکور گوالان ۱ اوقات اسعد سعادت قرین و صرف ادعیه اجابت قرین اسلیل تحفه بزم ارباب
و اقبال جهاونده برجهان خورشید اوج کرم نجیب و فخر سایه قبله آمال و امانی عقیده تمهیدان قلب فی
ساخته بمعرض عرض عالی امیر سانده عرایض تسجدات تعلقه مخلوص نیت و صفای طویت ادای خسته
دولت دعای دولت ابدی بحضرت ذات العطایا پیرا فراخته بمعرض عرض بار یافتگان حوالی بساط
فیض مناط و انجمن کرامت موطن خداوند حقیقت و مجاز فدویت کیشان بعبودیت اندیش کعبه ارزو
و نیاز عبودیت اندیشان فدویت کیش میرسانده لا زال شاهوار اراسته فیض انتما و لوی اندار ادعیه
رفع بنیاد دره التاج سروری و سربلندی یافته بر پیشگاه خاطر دریا مقاطر هواخواهان جناب عظمت و اجلال
صاحب ابر کرم دریا نوال طالع خورشید اقبال که بحر عطا بهنگام گوهر افشانی سحاب بخشش قلندر
که یکیک و کانه در دوره کران بمنزل فروغ پیرایی تابی تجلیات عطابخش ماه انور لمعت و رحمت مقام
معروض میدارد اوان عقیدت گستری و جانفشانی که ذریعه ادراک سعادت دو جهانی همانی بود اند
تقدیم رسانیده نذر روه عرض بندگان جناب میمنت نصاب خداوند کرم بخش فیض رسان قبله ساجدان
مساجد الطاف که بهنگام بزم جان نوازش مهر درخشان از پرتو لمعه عذار شعله وار ان
تجلیات و در ایام رزم عدو گذارش بهرام خونفشان از سطوت برق سیوف تیغ گذارش سر در
دیده بیقراری میرسانده تسلیم عقیدت علیه بلاسرمایه مباهات جاوید فی الفصل شده سنبرا
پیرایه مفاخرت کامرانیهای جاوید فی ساخته بموقف عرض بساط بوسان محفل خلد آئین مهر انجمن
فردوس تزیین قبله سربلندان کعبه ارجمندان نواب کرم جناب جلال برهان خورشید قبله
و فیض گستری مهر منیر سعادت و فیض پروری سحاب گوهر بار بنشان عطا گستر جوهر پارسل
۵ . فرمان عالیشان سعادت عنوان و حسن ترجمان کامکاری به بضایع خورشید لوامع مقدس
و ترسیم بمسمات نور افشان اقدس فیض مظهر و اکرام زمانی و در حسن عنوان که قران السعدین
احتجاج علوی جهان نور افروز سعادت و جهانیان بلا فیض ابروز انهت تکابنده بود خاور خورشید
خاور زمین و بدر طارم نو بر بروج آفاق سلطنت و اجلال مطلع خلافت و اقبال طالع و لامع
خانه لو تجدور از دور تقولامت امتحوان سرفنانه اقبال الهی یافته بلوازم استقبال و تسلیم بارگ

مبالغ

213

مباهات بفرق فرقدان سا[ئ]یده بمثابه جمال جواهر حروف و الفاظ که مثال لولوی مکنون ضیا افروز آفاق بوده بدیده تحت شامیه سعادت افروخت و با دراک معنی حکم قضا شیم باهره لصریب[؟] روشنی دانش بر افروخته

فرمان قضا جریان قدر توامان که نگارشه خامه کرامت نگار دستخط خاص فیض اختصاص خدیو نصفت گستر فرمان روای بحر و بر چون خطوط شعاعی از منبع افتاب عالمتاب کسته در ساعت مسعدت سامع سپهر دوار که خلاصه استخراج اهل تنجیم و زبده استنباط ارباب تقویم بود مانند فیض علم عظمی و سروش لاریبی پرتو ورود دافکنده خانه زاد درگاه والا را باستقبال آن بالرأس و العین شتافته شرایط تسلیمات بپرستاری و لوازم کورنشات جانسپاری بتقدیم رسانیده

فرمان قضا امضا که از بارگاه خلافت و تاجداری شرف نفاذ یافته در ساعتی که کواکب بالطار سعد بر سطح روزگار اشاعه انوار میکرد شعه در ورود و لمعه ظهور فرمود این نوازش یافته بارگاه سلطنت باستقبال آن نسخه احکام نظام او وسیله سعادت حال و ذریعه جمال مال خود دانسته بجوالط عبودیت و پرستاری شتافت و مراسم آداب کورنش و لوازم قواعد تسلیم بجا اورده بر سر تفاخر و تفاضل نهاد و تارک عزت بذروه سپهر سموات رسانیده

مثال قضا مثال در ساعتی که روشنان چشم افاضت باز نموده بنظرات سعد و اسعد شرف ورود کرامت ظهور فرمود این ترتیب یافته درگاه سلطانی قوانین آداب استقبال و آیین کورنشات بدستور بندگان و شیوه غلامان بتقدیم رسانیده سر افتخار و مباهات گردید

یرلیغ قضا بلیغ معلی و طغرای غرای مریکه که نگاشته دست حق پرست و رسم شهرت کامل مدغن جدا امال خدیو گیتی خاقان کیهان بود در ساعتی که نجوم میمنت اقدام و ورود سرمایه سعادت منور گردانیده کالوحی من السماء نزول اجلال فرمود خانه زاد فدوی بتقدیم طریقه استقبال بجا اورده بو ثیقه تسلیمات مبادرت نمود به تقبیل منیر همایون مباهات در ریز عرز الفاظ و حروف که مثلث جواهر فی الدریج و کواکب فی الکبریج زدا ر و استوار نموده رفته دولت ابدی نهایی و سعادت جاودانی پیوند انتشته بتربار کلب افتخار و اعزاز نهاده

منشور لامع النور نهضت و اقبال که از بارگاه صفوت و حشمت پیوند و پیوسته در ساعتی که مهر گیتی افروز و نیر جهان افروز در برج سعادت و درج نظرات سعد و اسعد فروغ بخش جهان و روشنی افزای کیهان گردیده تارک روشنی و کامرانی این خانه زاد بسمو ارتفاع اوج عزت رسانیده

طرازی بخوانید عظمت و اجلال از پیشگاه سلطنت ابد اتصال بسر فدوی خانه زاد

درگاه معلی ابد و شرف اصدار یافته و در بهترین ساعات و خوشترین اوقات از برج عنایت و ...

ماهیه کرامت و سروری مقارن گشته زمانه با بشارات سعادت و جهان با بشارت میمنت ... ساخته

چون وجه منزل پرتو نزول و اشعه حلول فرموده موجب افتخار و مستوجب امتیاز خانه اقبال و دولت گردید درمیان

این مواهب گستری و ورود آن عطیه عظمی سجدات سپاسداری بخضوع دل و خشوع جان سپاری

بحضور یکانی بجا آورده تارک رفعت بذروه سماک و سر تفاخر باوج افلاک رسانید توقیع رفیع

عالمیان مطلع و ساعت فرخنده که تباشیر صعود آسمانی مانند اتصال نجوم سعادت با فروغ ناصیه روزگار

شده بود چون ناموس اکبر از پیشگاه جبروت کرامت ورود فرموده خانه طالع عبودیت منزلت این بنده

بدولت و اقبال رتبه فراز عزت و اعتبار رسانید و رسم شکر آن مواهب جلایل سجدات شکر و جان

سپاری و وظیفه سپاس و شکرگزاری بجا آورده نشان عالیشان سعادت عنوان که بعنایت

الملک اقبال دلایل خورشید اوج سلطنت و سپهرداری بوده در ساعتیکه ماه روشن جمال نورانیه

با اقبال جهان آرای شاهانه در برج معالی مجتمع و متقابل شده کلف نحوست از روی سپهر برداشته

و نور سعادت بر ناصیه روزگار بنده کمترین گذاشته پرتو نزول فرمود و دیگر مرسوم عنوان کامه قضا و قدر

مباهی و مفتخر گردید و فرق عزت برآسمان رسانید و ره و از موقف عرض سعادت ارتسام

محفل عالی و مستقصیان فیض مجلس متعالی بسمع رسانید بموقف عرض حاشیه گستران بساط

اقبال ارتباط عرش اشتباه میرسانند نوایم دولت و اقبال بلب ادب ملثوم گردانید

بموقف عرض مسند آرایان محفل معلی ممالک میرسانند پروانه عظمت و کمال انتماء سعید

از معدن عنایت کرامت مظاهر و منبع مرحمت پرانگیخته شده از مواطن مرحمت عظمت نابرو رسید

بوقتیکه انجم درخشنده قرانات فرخنده آن منبع رحمت لمعه نزول و اشعه حلول فرمود برورد

عنایت مشتمل که نامه از مکان مرحمت و ذره پروری و ظاهر از مواطن رافت و فیض گستری بود

در فرخنده زمانی که افلاک درخشنده دار انتظار آن می بردند مطلع ظهور و لوامع

نور بخشید پروانه مرحمت نشان عظمت اقتران که از نارگاه فضل و عطوفت و خزانه مرحمت و مکرمت

صورت اصدار پذیرفته بود در ساعتیکه انجم بلند نشان زوایای جهانی و مختار دانشمندان

جداول آسمانی بود فرخ و میمون اجلال فرمود رتبه ای نوافر اقبال و پایه شکوه و اجلال

اراده

214

تا اوج سپهر مینافام و دروهٔ بسیط و اجرام منیر اند باده طنطنهٔ دولت و اقبال و صیت حشمت
و اجلال در کنگرهٔ اکناف آفاق و طبقات سماوات مشحون و مملو باده طراز والا نامهای آسمانی و نامهای
ان زیبا اساس کیهان کاخ دولت و ابهت و قصر رفعت و حشمت با اوج فلک اطلس و سرافه ظارم
مقرنس ساینده بنقوش سمو المنزلت و رقوم علو درجت مزین و ملون داراده طراز بند سطح
لاجوردی گون و فرازندهٔ سقف مینافام از جهت کاشانهٔ دولت و شبستان ابهت بنقوش بهجت و
کامرانی و رقوم عشرت و شادمانی منقش و مزین داراده حکیمی که صفحهٔ فلک را به رقوم نجوم آراسته
و سطح زمین عجز گزین را بظهور نور انسان بیاراسته صفایح دولت و جراید شوکت بر قوم فتوحات دمادم
کاسطهٔ نزاید کامرانی موشح و مزین داراده کریمی که نقوش محبت و ولایش خوب نقش نگین
بر جبهه مهر و مه [illegible] بسته و طنطنه صیت او صاحبش بر اکناف آفاق نبوغ بسته مراتب جاه و جلال
شیرا ید داراده جاه باشی دولت و اقبال و وسیله عظمت و اجلال بفر وجود فایض الجود
زیبنده باد موسس بنیان جهان و طراح زیبا اساس کیهان ذات قدسی صفات زیب افزای
علو مرتبت و ذهنیت سرای سمو المنزلت داراده خدای که عندلیب جان مشتاقان بهوای
نسیم گلستان محبت او در اهتزاز است و طوطی ناطقه دوستان بذوق شکرستان گلشن ثنای او در پرواز
گلشن [illegible] کامرانی و زهرت بخش حدایق شادمانی داراده صانعی که بلبلای مغنیه ناطقه
الفاظ [illegible] و کرم رفتاران باد به طلب سحر مشحون وار [illegible] ان اندوخته و بهزار گونه نغمهٔ
سحر آمیز زمزمه دل شوریدگان شیدا گزین را با شور جگان بیصبری ساخته کند مطلوب فلان
بر سر منصهٔ حصول ما مول نشیند داراده نور افزای بزم اکبر و فروغ بیرای انجمن هفت کشور
چراغ دولت ان فلان را ظلمت ادوای مکاره روز بکار کرداناده صورت بخش هیولای
مقصود و چهره گشای مدعای مطلوب از زنده ضمیر منیر و مهمات خاطر خطیر ان فلان محفل دهر
کناده چهره پرداز مآرب موهوم و کارساز مطالب معدوم مقاصد نظر آسمان بنیوند مهمات
همت بلند ان فلان بدلعه حصول در شبه وصول و اصل و متواصل داراده لمعان انوار
نصایر اولی الابصار منور کند و ثنای وارخ لوا بخش مشام ارواح ذوی الاقتدار معطر گرداند
تبار منزل منصف ان فلان باده خطبه منشور ملکت و علا نقطه دایره عظمت و اعتلا در نما

موج انگیز عالم عطا سحاب الغمام بنان دعا نواز جبین تکان فلک کوکبه خجسته کوکب همایون

طالع ستاره موکب سپهر ثاقب آسمان مناقب قطب سیمای افلاک مراتب فضایل خدوره معانی

و مناقب معارج رتبه مفاخر و مناصب کرامت تبار رتبه وزارت پایه اجرای داده امارت و سلسله

اینک فرحالت و سعادت ذریعه انجلاج فروغ شمع صفوف مرات حقیقت نامی وجهه شوکت مرقات

اعتلای مصاعد جلالت زینت بخش نهال حشمت زیب افزای انجمن عظمت سپیده صبح بهار دولت

خنده گل بهار شوکت خورشید شوکت تابنده بهجت روح فال سحاب نور دیده سیادت مصدر کمالات

مظهر افاضات قطب فلک رفعت انجم طارم ابهت قالب همه ولعات جامع جمیع صفات فرض جامع

علو همت ابر نوبه سمو فطرت نیک سرشت پاک نهال والا گوهر قدسی نژاد داور دلو کبر خدیو همه ... بر

نور ناصیه روزگار فروغ جبهه افتخار خدیو صاحب جوهر صاحب والا گوهر صاحب ذوی الاقتدار قدوه الاعاظم

و جمهور و اعصار خلاصه مآثر او دار زبده نتایج فلک دوار انتخاب مجموعه قضا و قدر مقدمه جنود فتح

مظفر خوان تخت سر بلند امیر الملک نصیر مویّد اختر اقبال ضیا امور نیر اجلال فروغ انجمن و اقبال

اوج گزین سپهر اجلال دانای مطالب نفوس و عقول ستاره مراتب صعود و نزول غیبت ...

فیض لم منزل دیباچه نولیس دیوان ازل نور سیمای دولت و نهال جرز بازوی رافت و عدل

جوهر حسام شهامت فیض عالم شجاعت سفینه صحیفه لجه دین صحیفه موسیحه یقین وارث علوم الانبیاء

المرسلین حوی الاسلام و المسلمین حامی افواج سدت و دین ناصت رایات و قار و تمکین مجمع

علوم روحانیه مورد فیوض سبحانیه مجمع فیوض نامتناهی مرشناس طبع و آگهی گنجور کنوز الاسرار

الهی لطائف و دقائق رموز نامتناهی بنیای روابط تقیدی و اطلاقی دانای رموز لطف و قاف

بزم آرای محفل دانای مشکل کیمیای لعاعت بینای سالک سپهر فضلت گستری هادی طریق

ذالنوری روح مصور عقل مجسم مؤنس فلاطون بر اهل معهد بساط عطا وارث منصب

جالینوس مقرر ارواح النفوس مایه مسیح حکمت ابن سینا آفاق فرخ افزای سبحان اهل و

اشراق طغرای منشور شاه و جلال عنوان رسایل فضل و کمال منبع دم خضر مقدم اشارت قسم

عالم دانای البارت بخش ملک نیکو مدبر امور طبیعی مطهر منافع بدیع روح افزای ترکیب جسمانی

مفرح ترتیب اسرار روحانی طبع منکر اجاعند لیب نغمه سراد فیقه شناس حفظ مراتب مواد کاف یقین هستم

روان

بر دواوین نکته‌پردازی سخن‌سنجان معدل بلاغت جلال مشکلات فهم و فراست بردباران سبکت صاحب خرد و جاه عالی
فرهنگ نکت جمال معانی و نقد مقال چهره آرای حسن کلام نسخه پیرای صفحه ایام اساس
مراحم و مکارم موسس بنیان مکارم نسیم گلهای نخل بستان سخن سنجی آفرین تا ده فن پهلوان میدان سخن
پرور شعرای زمن رستم میدان نکته پردازان بلکه حاتم جاه و طرازی صاحب فطرت عالی عنوان مسالک
سیمای لوح لطائف سخن آفرینی دقیقه یاب خطابت حرمت رسانندهٔ پایه بلند کلک معانی این بند سخندانان
سنجیدنی افتخار حاتم نامداری نقش کارنامه معانی نگاری مرکز دایره سخنوری دایره مرکز خرد پروری
دلکشی بیان دانای شهسوار عرصه بنای معلم قواعد سخنوری ممهد مقاصد فصاحت گستری سر پیرایهٔ
ملک خسروانی مطلع انوار فیض عالم الزمانی طوطی شکرخای گلشن معانی عندلیب نغمه سرای گلبن سخندانی
خلوت گزین چیاره نشین هودج کبریا مستوره معجزه حلم و حیا مخدره مقنعه عزت بانو داکبار واد
بتصدق و صفا ساجده مساجد حلم و حیا ساکنه مسند حرمت و عزت جالسه سریر شوکت حشمت بانوی
پسماده حرمت خاتون منصه رفعت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عظمت سراج
شبستان عصمت مشکوه حریم سعادت صاحبه روزگار کامله آموزگار زبده گردوار رابعه افعال بلقیس
منش مریم خصال موجه دریای قدم صدف محیط کرم خاتون عصمت کده حرم بانوی هفت قلعهٔ ازرم
عصمت آموز جلوتیان خلوت افروز عصمتیان پرده نشین سراوق آسمانی واقف رموز ربانی
و دعائی که دیده مهجوران ظلمتکده فراق را بالتبعه انوار محلی جواهر جمال روشن گرداند
و سلامیکه دیده خوردیده اهل اشتیاق را بروائح فواتح نوید گلشن سازد هدیه حضور اقبال ظهور
گردانیده و دعواتیکه غبار سرابستگان بی‌دل را چون فرط لطافت سرات و سلامیکه خزان
مهاجرت را چون بهار مواصلت شادان سازد هدیه انجمن اقبال موطن گردانیده و دعائی
چون صفای باطن ارباب وجد و حال و ثنای چون صفای خاطر اصحاب شوق و جمال تحفه مجلس انجمن
باب زرنگار داشته شمایلف و خواندی که بلغله حسن دلاویزش قبول ارکان اجابت زلیخا
و ارتماشای جمال دولت استقبال نماید و صحایف تحیاتی که نفحات شمایم عنبر بیزش قلوب اصحاب صفا
چون غنچه از نسیم بهار از ارسال نرم غیب بر ادای تحفات بهشت گشاید و دعواتیکه
سر رشته مآرب قضا دو بسته و سلسله انتظام امور فدایان گواهی منعاد حصول مطالب و معد وصول

بزم التجلیه آن … ابن قدح … وار ها رسانیده معنبر آن روایح از آتش از گلزار که تجانی . مارب باده

مجلس گشاینده . دعواتیکه چون مرآت دل اهل صفا از گل پاکیزه بر دمیدهای که … نسیم سحری

از کمال بسکر و صبح چون بلبل جان بر در ایوان ای فحفحات منیف نموده . دعاهائیکه ابرار از دواخ

دوستان نزاد و سبزه تمام بود و … صدور ساکنان بسبب الاکلام مسامع ارباب مجامع

دعائیکه ساکنان ملاء اعلی با جابت آن دست بردارند و … که محبان یکروی بدوستان دواجی

ارسال نمایند با قوافل التوافق و صحائف اشتیاق مرسله داشته . سلامیکه از نسیم ابن سبای

گلشن … تازه گردانند و بیامیکه نسیم آنش مشام مرا در رسانند از معان مجلد جلد فراز باد

دعوائی که بطهور نسیم اجابت مسار العاشقین عیسوی بود و بمیامن آثار قبول فیض کار بر دارند …

مو کوی و اصل اوقات بسعادات ایات باد . مالی مباد و محبت اکنون … ولاش معالی

بصرصر طوفان خبر اشتیاق در جوش بود و هوای لاله رخان غنچه دهن بلبل جان … شوریدگان باد به … طلب

در مجلس مصری بیاید جانسوز در خروش چمن … جمال … بر باد . از التفات فرح … جمالی

حور دائین و الصاب … گنج افعال نسیم … محفوظ بوده نکهت بخشش دل و فرح … از

اتحاد باشند . از تلاطم شور اکنون روزگار و تصادم صرصر طوفان خبر زمانه غدار محروز … بوده

بو فور کامرانی و حضور شادمانی باشند . از آفات فلک ظلم پیشه غریبه جوی

و مخافات زمانه نسیم لذت … بسعیده خو بی در … حرکات … و مواطن … بر دانی

بوده … افر بهجت … دولت … مسرت و انبساط مستغنی و ممتاز باشند . از …

جرح … سر … ای و نیرنگ جهان جفاجوی حوادث … در … پناه صبابت … بلند

حراست حمدی بوده … و … همیشه … باشند . از فنون

فلک جور کیش سحر طراز و افسون جهان کج … جادو کردار در حرم الطاف الهی و حصار

اعطاف نامتناهی باشند . او … از خداع غول … و … گردان

پیرفن … بر مسند حرمت و … و سالم ملکت و اقتدار داده . از جور … فلک

نا … کردش سپهر جفا کار سالم و … باشند . از … زمانه … و …

جهان … غریبه … محفوظ داشته … دولت … . خواهش …

رنج دیدن

216

ریخ و بضاد وصرصر سموم محن و ابتلا پیرامون حدیقه ذکر بهمت مبارک گشوده اند ه   بعد از شرح
بهجت و آرایش آن گلشن دلپذیر توفیر شد ابواب اوراق بعرفان واقفی و وجدان صافی ضمیرین مبلد داده
پس از ادای دعوات موفور الحمد و اتحاف تحیات لاتعد مشهود ضمیر منکشف شده   بعد از تبیین
طوارق اشتیاق و پس از توضیح لوازم مکنون ضمیر خورشید نظیر می‌گردانند   بعد از تاکید
مبانی یکانگی و پس از تعقید معاقد مدحت بروی پیرایه اخلاص گلابی مورد باده
بعد از تبلیغ ادعیه بوس سامی و ترسیل اثنیه آفاق پیرای ضمیر بلای بیضا ضیای منکشف نموده
لیکن از انجام امور اینست که ادای این مضمون فیض است و اختتام مراسم مهام که ابتدای آن بهمت فرض
تشبیه ضمیر منیر که مبرات خبرات عینیه و مجمع واردات لاریب است می‌گردانند ه   اشتیاق خاطر
نه در این احیان که در نصاد و سرا و هام و تمایل و وهام گنجد لهذا بنگارش مطلب می‌پردازد ⁂
ابتدا لوا از روی دیدار تمام انوار از مقیاس اندازه بیرونست و تمنای ملاقات فیض
آیت از مکیال قیاس افزون تسطیر طوامیر بیان آن چون نکته از نسخه مطول و نثر فهم و فایز بعد او
آن چون حرفی از کتب متداول لاجرم ممتد لوازمات از شرفه فضران باز داشته بمطالب میکردانند
بعد از تکمیل شرایط بندگی و پس از تحصیل مراسم سرافکندی که مسلم مدارج تعلیا و تشیق
معالی گزیدست معروض ضمیر داشته ه   . ترجمان اسرار مسکین ضمیر مهر نظیر واسطه ابراز مستحق خاطر صفات
پذیر یعنی نامه مسیح نام و صحیفه حلت الشمایم که از گلشن عنبر بهار چمن رنگ و بوی نرکست نافه
بوده در شکفته تر زبانی که دیده از آرزو و مشام انتظار چهره نوید شکفتگی بخش خاطر فاتر گردید.
. ــــ نمونه عبارت بطرای کلبن امید مشام تربیت افزای گلشن جاوید یعنی مفاوضه قدسی مملو
معطر شمایم مکارم الطاف و مطیب بروایح فوایح الطاف در اشرف اوقات رسیده دماغ سرور
و موکب حبور آماده ساخته   ترجمان رموز فایق مهربانی یعنی مکالمه حسن حسنات
که عبارت از مکتوب خلوت اساس و صحیفه مودت اقتباس نوازنده بفوایح عنایات معطر و بروایح
الطاف منور بود در زمانی که خلاصی گردید ⁂   نسخه اشتیاق یعنی ترجمان کمالات و دفتر شوق
یعنی طومار محبت که عبارت از نسخه رضیه است مانند نسیم بهار عطرآمیز و چون نافه تاتاری لاوبر
رسیده دماغ فطرت را نکهت اشتیاق معطر گردانید ⁂   مکاتبه طراز گلشن آرزو و شاید مسکین

نقاب سلسلهٔ موی نیغ والامامه عنبر شمامه کالمعطر فی السماء المطر من السماء عطر جهانی و دل و دماغ ارباب
و دل و دماغ نازکی بخش گلشن ارباب اشمام گردیده . و نسبت شکوه معارج خیالی و بسط نهار
گلشن بساط نیغ مکتوب مرغوب محبت اسلوب مخبر شوق مسرت و شاهانی و منطوی بصنوف بهجت و کام رسانی
پرسنده طراوت پیرای حدایق ارزو گردیده مرهم ناسور زخم دل مهجوریه و کحل الجواهر
دیده رمد کشیده که عبارت از مکتوب خلت طراز تواند شد متضمن بر اعتدال مزاج فیض امتزاج
و مشعر بر انواع سرور و ابتهاج طراوت بخش وقت گردیده عالی خطاب عطوفت اثر
و مشکین نقاب محبت اثر چون بدر عظیم القدر از مطلع نزول وافق حصول ارو نمود
دیباچه جراید کامرانی سر دفتر اوراق امال و امانی بعنی مخاطبه عالی و مکاتبه متعالی جوش
نکهت مشک اذفر و نسیم روح پرور طرب افزای خاطر بی نسبتی و خاطر گردیده نامه مشکین
شمامه که زینت عنوان و دیباچه مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب بود چون اشراقات انوار صفا
و لمعات آثار معام جهان نمای روشنی بخش خاطر ملکد گردیده نمیقه صداقت طراز و نمیقه
دوستی پرداز که ماهر نساج لالی درر با قوافل لعوچون گلبن طراز گلزار معانی و لسعات گلشن گل
لاله اندای نکهت افزای دل و دماغ احباب گردیده عنوان صحایف حیات و حلل دیباچه
جراید ذوق لمسات و اوراق عنبری خطاب مستطاب و کتاب مشکین نقاب عنبر فرسائی و مسرت پیرای رسیده
خزینه سینه بعلاقی و قفسه بالتقوق ... و متاع امنیت بالامال کمانیده خاطر که بمنظار روحانی
روحانی خورسند نیست موجب مکالمه جسمانی شده مکاتبات جمیع مقامات که
موده افزای و اسباب ارتباج قلوب و ارواح همایون تواند شد دریں و سعود رضای که خاطر حزین
دوستداران رنگین انتظار بود ذخیره ساز نفایس انتعاش گردیده نامه جان فزای روح
پرور که هر حرفش نزهت مانند موج انجیاب نگاشته کلک نکته طراز شده بود چون همای اوج
سعادت سایه فرحت و میمنت افکنده سطور رنگین مسلسلش چو حلقهای ماه جبینان
سرو خرام گسسته و مد نکهت خط طرب افزایش رونق نوخطان سیمین قامت شکسته زینی صحیفه نامی
که حرفش زنامه اعمال حسنه از نکهت الفاظش اشعار و هر حرفش پیرایه معانیش همرنگ کلام مه جبینان
نگارش نامه که هر سطرش معنبر رنگین چون چمن بگلهای همیشه بهار مشحون و رنگین صحیفه که

بالوالج

217

بانواع مضامین دلکش رشک نسخه بوقلمون   زهی نامه دلکش که حروف مشکین سواد اش
مشتمل بفتحه جان پروری و بیاض کافوری نهادش چون سپیده صبح متضمن انوار گستری ها
رقوم حروف مشک بیزش مفاتیح کنوز دو جهانی و نقوش سطور عنبر بیزش زمینه سعادت دو جهانی
خطش چون گیسوی مسلسل مشکین حسنان ماه سیماه دلاویز مشتاقان گشت و چون جعد سنبل
بر عارض لاله رخان کمند محبت بنجان ساعد خاطر آنده   از مطالعه فقره اش بهجت شادمانی
چون سبزه از نسیم بهار بالیدن گرفت   گلگونی عبارتش همچون لاله عذاران سهی بالا
نرگس بپای طالبان شوق اساس شد   و مانند گل و بوله افزای دل بلبل گردیده
زهی نامه که سرش از رخسار انبساط بانظم معنی گستران همدوش و نظمش از گوهر آرای عبارت
همین نسخه مداوای عقل و هوش ها   زهی نامه دلکش که خطش چون نوخطان مه جبینان
سبق خورشید برده و سواد متنش چون سواد گلشن بهار جاوید ها   عجب نامه که هر سطرش
بلبلان معنیش سر سبز بهشت و دماغ فیض جویان از گل شبوی الفاظش معطر ها   خطش از
شکستگی زلف نوخطان عنبرین مو شباهت درست پیدا میکند و معانیش از رس اشواق
بر طبع سحر پردازان جادو سنج تفوق میجوید ها   زهی نامه که هر سطرش چون مصراع افواج
بیاض مساد لک و معنیه دلفریب نکوش زبانش همرنگ نسخه جوهر صفا فقراتش از جواهر
الفاظ در روشنیه معانی و کاتبش طالع برده و عبارت فیض کیشش سلاست در دامنی
بر موج زلال نسیم بزده هر سطرش از فیض معانی سیراب بر موج انجبات پهلو میزند و
هر لفظش از کمال عذوبت بر شکر جند شیرین لبان نکته میکرد   زلس معنیه در دجای بهشت
خبیث خوش طراوت در چمن بهشت   رسیده نامه عطر آمیزش شعله آتش جدائی را
فرو نشانده و لمعه بیاض شوق انگیزش خاطر مشتاقان را منور گردانند در شکر این نعمت عظمی
و سعادت کبری پیوره آن را مازبان و زبان را با دل هزاران شکر قوده که عنوان نامه دیگر
رسید مضمون التفات مشحون مخبران بود که آثار فیض سبحانی بر صفحات آمال و امانی واضح
و انوار فیض ربانی از وصحات حالت و کامرانی لایح هر آینه این معنی موجب سلسله ارمعی دوام
دوستدار نسبت گردید و خرسندی که لیته بحوالر زاهر اسرنما گستری مشحون صفحات

اوراق ایام ولیالی را بر قوم ادعیه مزید اسباب دولت و کامرانی مزین گردانند تا معانی خورشید
شعاع او مفهوم شد که متواتر از مکامن تایید الهی لمعه دوستی لامع است و از افق توفیق نامتناهی
کوکب رفعت طالع آفرین گواه است که این فقیر پیوسته بوسیله دعا که در سحرگاه از غره ایام فتحا
فتحا بنیاد جلوه نماید در منصه نصر من الله و فتح قریب چهره گشاید درگاه لایزال که دار الخلافت
سلطان روالیت تخت شاهنشاه جلال و صال این سربرارای عزت و شوکت رنگ رونق طاق گردانیده
سراپرده عظمت شغر و سماک و قبه افلاک برافراخته باد — عرصه جهان
بنفحات عنایات شاهانه معطر و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور باد — انوار
... و آثار فیوضات لاریبی و کار فرمای با پنجه نصرت آثار و تیر حکم ظفر نگار باد — تا
عناصر در دوران فلک سبب نظام کامیابست چار رکن عالم چون مصرعه رباعی از فیض
گفتار آن خسرو زمین سخن لبریز معانی باد — تا بر روشنی روشناس آینه خورشید است
از آینه تیغ آن والا گوهر صورت ظفر بوجه احسن جلوه گر باد — تا دست بهار در پیرایش
زلف سنبل و حنابندی پنجه گلزار است سرای عالی از گلهای فتح مالامال باد
تا اطلس سپهر والا زیب کسوت دارائی بر قامت اقبال آن سکندر طالع زیبنده باد
تا خورشید انجمن افروز سپهر است و صبح فروغ اندوز مهر کوکب آن والا اختر بلند باد — تا
گلشن نماهای آن فیض جاتم آفتاب شگفتن گلهای گوناگون فروغ بخش خاطر بستان باد
تا نور باصره مربع نشین خانه چشم است مجلس آن نظر روشن باد — تا دایره سپهر کحل الجواهر
مهر و مه از آینه است آوازه آن حیطه والا تبار بلند باد — تا جام اخضر
خندی بمطر سکمه را انجم خزین بود اختر دولت آن سپهر مرتبت روشن باد — بود با بهار گل
بهار ... خلقت در عرق باد — باده ادل نوساله ... تا خنده گل
و ناگزیر بلبل تا ... از ... نفس باد ... طبع لئیم
مراتب آرزو و تمنا که بدر یافت سرور مواصلت موفور البهجت ... خاطر ... مآثر
متردد است آن قدر ها نیست که در این کار بردار ... نامه و خامه شرح پذیر تواند شد
نفسیکه دل میخواهد ... دلو بهره ... اشفاق

عطوف

عطوفت آیات در جواب نمایق بهار وصول شفقت فرموده دیده و دل منتظر و مهجور را از خبره اندوز
نثار ازلو نهایه نمائهای فرموده جواب مقدمات مرقومه از مضمون الطاف مشحون العنوان کارنامه
کرم بخشی نامبرده و مشحون خاطر نیاز را متاثر گردید بمقتضای وثوق دوستی شوقهای زیاده از حد است
که بیاوری خامه و نامه پایان پذیر تواند شد از تعالی چنانکه دل میخواهد بسرور و دلها مسرور سازد
از روی دولت دیدار میمنت آثار بمرتبه ایست که اگر شرح آن بدفاتر و اسفار نوشته پایان
پذیر تواند شد کارساز حقیقی بفضل و کرم عمیم خود ازین نعمت روح پرور بمواد کامیاب شادمانیها
دارد صحیفه شریفه که مطلع تجلیات هزار گونه توجه و اشفاق بود وصول هزار گونه کرم بخشیها فرموده
روح گلشن … از رو و تمنای خاطر نیاز متاثر گردید   بعد اظهار مراسم شوق و لطف لوجدان سرور
مواصلت های موفور المیمنت مکنون ضمیر منیر میمنت تصمیر نموده می آید   بعد لوازم نیازمندیها که زیاده از
مراتب شوق و لطف و اشتیاق عاید حال نیاز اشتمال است مشهود ضمیر عطوفت تخمیر مینماید   بعد ابراز
مراتب و اشتیاق بدریافت … مواصلت موفور المسرت مکنون ضمیر منیر میمنت تصمیر نموده می آید
بعاتبه سراپا الطاف و اشواق وصول سرور یا محصور نموده مسرور و مبتهج گردانید مراتب شوق و لطف و
… از الحیث که شرح در آید لهذا ابراز مطلب مقصد عرض میگردد   بعد گذارش مراتب آرزو
و تمنای وجدان نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن است مکشوف رای
شفقت انتمای گرامی مینماید   الطاف نامه سراسر اشفاق که هر لفظ و فقرات دلنوازش مطلع
انوار هزار گونه دلفریبی و شادمانیها بود وصول نموده مسرور و کامرانیها گردانید   بعد اظهار مراتب
شوق و لطف بدریافت سرور مواصلت لازم البهجت مکنون ضمیر منیر مینماید   آرزوی دولت دیدار
میمنت آثار که زیاده از آنست که بگذارش و نگارش در آید لهذا ابراز مطلب می پردازد
اشفاقنامه عطوفت طراز وصول شادمانی جاودانی نمود و بعد گذارش مراتب شوق و لطف
که تحریر … مکنون ضمیر عطوفت تخمیر مینماید   داستان شوق و لطف بروز نامه و خامه
منقطع الالسن پایان پذیر نتواند شد لهذا بابراز مدعا پرداخته میشود   شرح شوق مواصلت
لازم البهجت تمنای نعمت دیدار میمنت آثار که منتهای متمنیات باطن نیاز مواطن است زیاده از
اندازه بیان است لهذا بگذارش مطلب مقصود عرض کرده … بعد ابراز لوازم شوق و لطف زیاده

سرور مواصلت لازم البهجت مشعر رای لطف انتمای نموده می‌آید بعد مدت رقیمه انتما و بهبود
سرمایه سرور نامحصور افزود شرح شوق ملاقات مسرت آیات را اگر خواهیم که بر در بازوی جامه نامه ما
پذیر بود ممکن الوقوع نیست مگر فضای کارساز حقیقی حاجت دل نخواهد از این نعمت مسرور گرداند که رنگ
فراموشیها و بسیم بهار رویه بر و شرح و بیان درآورده بود از مدت مدید وصول بهجت شمول
دوستی نامجات بهجت آیات سرمایه وفور سرور خاطر مشتاق نگردیده بمقتضای وثوق مراتب
یکجهتی و یگانگی های قدیم صمیم همواره طبیعت برای دریافت خبر خیریت و حالات رو بد دلم منتظر و
مشتاق میباشد اگرچه روابط یکدلیها و اتحاد منحصر بر پاس رسمیات ظاهری نیست لیکن این اگر
بقدر فرصت محرک سلسله رسل و رسایل موجب انشراح خاطر دوستی دوست گردد سرمایه وفور سرور
دارد و بار مورد محبت و مودت نمی‌تواند شد نواب صاحب بسیار مهربان من سلامت بعد ابراز مراتب شوق
لطف دریافت گرامی مواصلت موفور المسرت مشعر سلامتی دوستی میرای نموده می‌آید
مکاتبه محبت انتما که مملو بر کمال محبت و اتحاد دلی بود وصول نموده مسرور گردانید باده بهجت بالید
٥ امارت و ایالت مرتبت ابهت و بسالت منزلت قدوه خوانین بلندمکان زبده
امرای عالیشان عمده خواص لایق العنایت والاحسان سزاوار مرحمت نمایان عمده الملک
خان عالم نصار الله خان بهادر نصیر جنگ بعنایات و تفضلات بادشاهی مفتخر و ممتاز بوده بدانند
امارت و ایالت مرتبت قدوه خواص قدوه خوانین بلندمکان زبده امرای عالیشان
دولتخواه بلا اشتباه لایق العنایت والاحسان عمده الملک خان عالم [illegible] خان بهادر
نصیر جنگ مشمول عواطف بادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدانند

رساله بر مدایح و صفات نواب عمده الملک امیر خان بهادر

شگفتگی رونق دولتکده گلستان بر رواج نفحات ستایش و ثنای بهار بلند اقبالیست
که نثاره کاری نسیم کلامش دانه گوهر در بطن صدف ها رونمای غنچه پاکیزه دلیست و خنده زیر
و نمودهای چمن زار معنی بطراوت رشحات مدایح و توصیف نشأت نوالیست که بابیاری
نیسان الطافش قطره شبنم بر دامن گلها کار فرمای گوهر تحسین خداوندیکه بگوهر فشانی زیر
سنجی عرق دریای عمان از شرم کم مایگی [illegible] ولد در خاک خانه صبح نفاست گریبان هر فرد

مرف اقدا

مشرق انقلاب بعید موکب جولانش رضوان به پروجشم جو بیخته دلرورویه انوار لش
صادر اسیش غنچه گل ریخته سرپنجه ابادی فرمانش بکشورگشائی عالم امکان مالانشین خاتم
سلیمانی وچار موجه کوثر احسانش در بهار بهرامی سراسیمان خرم جان اهروی حشمه بر کامی
اسکندر کوه وقارش بستگاو ماهی رنج گرانباری فرسبلالطم دریای صولتش جان فلک قالب تهی
ساخته نقش شماری از سهم ابلق سمندش بکه تار خاور سحر صبح در گوش وار دور باش
خم لمندش بخواره دشت اخضر موج رم فراموش یالش فیروزی طعن شناس سیماک رامح پهلو خراشیده
ترکتاهی کرز و بخگر دوزی الماس بکاس سعد راج سرنیش در زوبده زخم سنبر صبح از اعقاب
عاشیه برد وشش گران اقبال اوست و دریا از گرداب حلقه در گوش عمان نوال او
امیر لشکر اقبال کز جلالت قدر فشانده سم سمندش بروی ماه غبار ومسکه صبح جنبش جهان
فروز شود سپهر که بر خورشید اورد به نثار نفت سموم سیرش چو برق شعله فشان کف محیط
عطاش بجو ابر گوهربار زموج اگر کند پای باد زنجیر اگر فکالتود برگ صاف زجنبش خار
فشانده خاکر بیشش تا صبا بدامن جبل زرنگ خون جگر خورده نافه در تاتار همیشه تیغ در موج
در کف خورشید همراو چو برانداخت پرده از رخسار رکینه کر فلک بنگرد ز ندبرش بروی
دشت نوانت نیست یا سپار بغروست فشاند اگر بکوه و مکان ز سهم گسسته شود با پر هر بود
زخوش خنده گل اسمان شود لبریز اگر بزند نسیم ز خلق او به بهار در پیشگاه معدلتش اگر غباری
بردامن صبا نشیند تو تیر جای پا بر تخیر حلقه گرداب است واگر نسیم سیر از جمعیت گلها پریشان
کند غنچه صدای در بند بگمایه خشاب بسیاری خمایش کند و تهور ابر عقاب چون پنجک انداز
لشته دهوا داری عدالتش صعوه و دراج بالا بر سر آسمان ساتی انفن بلند پروازی از گران
تمکین سایه تمکینش کوه در صدای کمر شکنگاو بند اهلی شاهین پنجم آسمان سپر انداخته تیغ ابد ارش
هم برق سنان او سنجاب پیاره هم خنجر مریس لب تابی دارد تیغش که جهان فروز گردد چه عجب
چون قبضه تیغش آفتابی دارد تیرش بکمان جهره نگار ظفر است تیغش لسان ابر بهار ظفر
است بزرلسکه فشاند خون اعدا تیغش درگلشن بزم لاله زار ظفر است در شکار گاه چنان
جنبش تعقیب منحرفان حلقه احاطه منطقه شاره ابرو و هنگام نگاه کینش بجوهر منکران شکاف فلک

دسته هلال بر پهلو کمر و دارش خطبه دیوان قضا امر و نهیش سبب دیوان قدر ضبط و حمایتش حوزه دینی
طوفان بلا و مهر و محبتش سرطه نجات خطر فروغ گستری آسمان اقبالش شمع شرر درخشان نقد بقا
افروخته و بدیع عین الکمال بزم حمایتش سپند جو بدای خوبان محمد دل سوخته طارم عرشش مصرع
ثنای رفعتش کتابه ایوان است و نسخه تقدیر یک فقره دعای دولتش جمله عنوان مد نشینه
نقش نامش عقیق انگشتر حشم ملکین سهیل یمانی دلبرم روی المؤید شمس طفل نسیم مسند نشین خورشید
نور ریزی دریا گستر ملک اندر بوزه گران بزم عطای او دست و خورشید کاسه دریوزه گر از ذله بران
سماط نعمای او در بزم خوشش دماغ از شوخی رایحه نکهت گلچین بر ابر و نشسته و در گلشن بارش مزاح چین
ابر کرم شعله او از بلند رنگ بر رو نشسته - از کلاه رفعت آسمان اندازه ایوان نفس خیمه جلوه گاه
هست و اثر پایه ثبات بر زمین قرار و در پای رنگ دیده ماهی ها شنای بحر سحاب گوهر موج خیز
و فروغ سرای تجلیات لمعات آتش یاقوت شعله اخگر تحیت ابروی ثنای فلک طاق بلند نهاده او
و پایه سر انگشت عقده از کار ماه نو گشاده و آسمان ها با تیر سعی پالش گر اقبال
لب و روحانیان با جبهه سجاک سیماش نهادن کمانی است لطف سرپنجه سطوتش دیده
جهان بینی گوانکت بجز زهره در قبضه قدرتش حلقه هلال دو فلک جاه خشم - ضرب عزرش
نیوشیش تا بر سیده و شعله سطوتش بخرمن ماه سر کشیده اشاره سر انگشت قضا بر حمایتش کشیده
کشور گشایی و حلقه قلب بکر آتش هلال عید جهان گیری و عالم آرائی صبح پیشانی مشرق
خورشید اقبال هلال ابرو مطلع انوار جمال چشمه بیضا در آستین روی لمعان تجلی بر جبین
موج خیز شکر بی زبانی سرچشمه آب زندگانی لبهای شکر خند حلاوت فزای شکر خند
سرپنجه گوهر افشان ابروی تیغ عمان دلفانش جان نواز بهار پیرای گلشن اعجاز نگاه دلکشا
سر پنجه شرم و حیا کیوان نار ماه مشتری نگاه مبیح جلال خورشید جمال باشد فلک سماط
بدر منیر عطارد و مهر فرخنده اختر محیط سعد اکبر فیض گستر خداوند کرامت لملک
که هست از نجم قدر او فلک فلک همین از تیر جوش گر خور و آب ثنای غنچه ارد
گوهر بار کف دستش جو گرد گوهر افشان عرق ریز و جبین ابر نیسان تف قهر
اگر هیچ بگرداند گهر در سینه دریا گردد آب آوازش گوش ماه و خورشید

هلاگردانی

۱

220

بلاگردان کوکب لعلش خورشید . بهر دو روی که از دنبال برآورد . عروس شاه وفای در برآورد
بهیش کرسمه ببیند فتنه در خواب . فتنه و زلزله چون کشتی گرداب . اگر با آسمان از کین ستیزد
ز چشم ماه و مه خوناب ریزد . بهار از فیض عشقش گرد بو . که گل سنبل مشک از شاخ آهو
خط لوح جبینش سوره نور . غبار از خاک راهش غازه حور . خمارش انبار گلشن دل
خمارش نوبهار گلشن دل . دهانش رونمای غنچه گل . لبش مشکل گشای غنچه گل بگرد
گر نظر روی بینش کام . زند چشم از انکه چون نوخیز آرام . گر افکند بر رویش در خانه چشم
بجا بو شد از کاسه چشم . وگر آید بروی پرده از دور . نماید بر فرو فواره نور
تبسمش فتحباب خنده صبح . تبسم خنده انجاب صبح . فلک کشته از شمشیر تیزش زمین
در لرزه از چین جبینش . بزم عدل چون گردد ستمگاه . زند برق از کمان بر خرمن ماه
کمندش حلقه زنجیر تقدیر . بهر جم گردن گردنکشان گیر . با شرر نسیم خمارش شعله ها
را در زیر نقاب جار روحش انفاس عیسوی بر زبان . به پرتو انوار عذارش شمع را انروح
بلای ماه و اختر و خورشید در گریبان صبح اگر مه زینت زلفش نافه جهه خورشید انوار رخ در خند
نافه ... بهار اگر بهوایش بخوسندی شاهد گل قبای نامه بخوسندی و رجا بوجه مخطط ختمین کسند
آسمان حبابی در سرابرده ساده روان زینت خط کهکشان بی لطمه سموم سرکش چون نافوب دربرگ
سنگ افسرده وصدمه برق او برش اب که بر از دامن شان فسرده برگ چشم براه جلوه سرو
رعنایش ... و گل گوش بر آواز غنچه و لب نشیند بهانه فروغ ماهچه نور تش عذاره سراج چهره خورشید
... ستم بر بخیه عطایش گره ناشتر رشته امید بکلام رشته نگاه سخبر تیزش عمل و ل منو دعندلیب
سلسله بال پرواز اسیر دلگل نالک نغمه نوای تابلبلش غزالان در جا رحش از موج و حشت پای زنم
بر زنجیر از یاش قبره سایش ماه و کتان نهالش بکریکی اهم پوشیده و از بارش بخیه عقد انش آب دی
ز تشش بخون کرمه کم خوشه جده اگر لب نطق گشاید پرده گوشها قند مصری در نار لبت و اگر دست کرم
برآرد دامن دلها لبالب گوهر در تهاسال مجتشش ز خیمه خزف در پستر زمین دلها و اسیده ذطوق عشق طا
حلقه اطاعت در گردن گردنان بجیده پرتو نگاه کیمیا تاثیرش طلای خورشید و عیب افتخار
و در آسیه الماس ... کشش ... بهار بهار سجاده ... ستها اضداد در دو سرو

لعل سبز جنبش بر پشت پیل بهرام حلقه گوشش ظفر از رنجه نسیم حلقه فتحش غنچه یاقوت دیس سنجاب انگشت دو رنجه
سمت لطفش سبزه زمرد تر در باغ نشو و نما حمایت مصطفه قدرش غنچه گوارا دلیل با دو صفحه فلک انگشت
رنجیده و بقای بزم حاکش جرعه کش بی عرا آسمان رنجیده نم قطره محیط سخاوتش اگر پهلوی دریا دانی
نه محرمان زند ابروی گوهر سفت و ذره سر ابس اگر به سر بنجه تجلی بر آفتاب گشاید در رخه شرف ماه و جشن
در گلشن حشمتش سپهر اخضر گیاهی است سر بر زمین در فرق عظمتش مهر انور کلاهی است شوق
جبین لاله نعمان اگر بهوای گلزار انبساطش بخندد دسته گلشن داغ است و باده ریحان اگر بتمنای
بزم نشاطش بجوش شد اشک در دیده ایام رهروان وادی خلافش نفس سوخته شعله او از خرمن و
سواد داران اندیشه نفاقش پایند سلسله موج نقشش هوا داری کوه وقارش شعله برق جهان سوز چون
دلش یاقوت و در ضبط نفس معمور و در سایه سحاب حمایتش موجه طوفان بلا چون اشک تر از
تلاطم و رنجور گرد باش حسم حور العین گشته از نو بابلند گشتن بوی او با نقاب بر سانده صبا
گل گریبان قند و غنچه قبا نصفش مرلی تا ماه آمده بره از شیر تاج خورشید گرگ عید لنبی بال زار
در بغلات اندیشه بدان مهابت و تطاول کند خران بجمن تر گلزار است زردی و بهمن افتد از صیت صولت
ماهی چرخ زیر گاو زمین دست او بسکه گرد و عافیت زورق از روشن طوفان نداده دست
سیلاب چهره آسمان شد نیلی گر کشد با پیش آواز ببره از چرخ گر کند پرواز زر از کهکشان یقین
لرزه افتد ز ماه تا ماهی از نهیبش جلد خود سند بهرام بیشه عقبت پهلوی بهرام بود بلفظش اگر برسد
ور بچرخ خال خجاره لاله آرد و داغ گلند و سیف بینش بجرم لرزه افتد بیضه تقدیر خنجر کین اگر
کشد ز نیام موج خون خود شد از دل بهرام آسمان ماتم کنند نیش و به گردن خون قاتلین به شبنم بر
دست خود نیش طور اف ابنی به رنجه است مستحقان است فی مهر انور بلفظ ملک جل جلاله کبر دار مصحف
خبیث قاتلین بهرکت اشرف زمانه او بر فشاند سحاب است او از آنجاکه سر رشته نسق نظام قواعد سلطنت و کشور
ستانی و سلسله ضوابط و احکام امور فرمان دهی و جهانبانی در صحایح زمان سامی صحیفه و مراسم کار و انام افتتاح
ابواب فیض صبح و کامرانی بر روی روزگار خاص و عام به جلائل تدبیرات شایسته انجام و بدو صورت و جمیع
بازپسینه زبر داران نقد است هر صبح بیشش از ظهور کلگونه عذار شیر عالم فروز با حق آن سار حالیه سوی
لک رجوع و ارکان دولت و حضور اعیان ممالک بتمامی حضور لعالی گوش و تسلیم بر در بارگاه عزت و جلال

بر اهل

بدرجه‌ای رسانیده که اندیشه از هجوم معجزنمایان را گلشن سپهر تبسم صباحت و طایر قدسی بال وهم و جبار اسمر پرواز شکسته
بود و آن غبار انگیزی نعلین پرواز مبشر گاه دولت و اقبال جبههٔ افلاک همه تحسین زمین و دیده ماه و انجم
سغبار آگین میکرد و کوچک شهریار کب بنوازش قانون عنایتش سرآمده و نوای سروری عندلیب و تحسین بر مرغ شکر
خموشیش در صوت و صدای دلنوازی در سایه لوح بارگاه همتش زمین همنصب آسمان بالانشین و از جلوه
فیض یک نگاهش خار را خجلت حنای آفتاب رنگین بطراوت هوای جویبار کرامتش نخلستان امیدها
بربار خرمی و دلفریبانه و از لطافت کشائی نوبهار لطفش چمن زار تمنا شاهد شگفتگی و تبرد ماغ
بازار شد صبا فایق الافصاح دلکشائی و کلام معجز بیانیش فایق الامواج جانفزای رخشنده اختر
با اوج سروری فروغ برای درجهٔ شرف فرخنده گوهری بهای گوهری ابروی افزای نه صدف
زمین گان گهرها از ابر دستش فلک رشته ارشاد لیست سن خرمنش آسمان را قبله گاهی جایش عرش
زرافشانیت و بهائی جویبار حلم بی‌کلیمیش سبز و صدا از کوه و در دالوده جبرد سخا چندان که همت گسترد دستش
گرداب ابر بحر وجود نشین باوصف اشتغال همه شاغل عالم پروری و جهانگشائی بمقتضای کمال
استعداد فطری توجه مزاج همایون به کسب دقایق علوم غریبه و معارف فنون شریفه چندان مبذول و
مصروف گشته که در هر علم یکسر حیله علم استادی برافراخته و در هر فن باسحاق صنایع و فنون و طرز ها
تازه جوهر اول بلاغت حیرت ستون ترجمه هنرمندان بدیع فن و والا فطرتان عالی سخن گرما نگار سبز
نسایم انفاس روح پرور در رگ و ریشه نوبهالان کلمات و معانی لفظش بیانی مبدء سند سیم گرای گلشن
کمالش سرمایه طراوت ریاض سخنی بیانی پیرایه برگ و بار زمین معجزه بیانی ساخته جاودانی بزم
بلاغت آمد سحر معانی از چشمه سار کلامش موج خیز فصاحت شیرین ادای و طرز سخن از رخسار
افلاکش بهار انگیز لطافت و دلربای توضیح بیانش نعقید لولو منظم و به رشته لعل خنده آتشین جوهر فرو تقسیم
انتشارش بیت شرف کواکب معانی و هنر اند ارشش ابروی الشعاری بمعانی با اجماع هنر ارشش خورشید
نورانی در مدارج کلمه از وجه تثلیث الفاظ و لوتش مستنیر و در سعادت شهره آفاق اکبر مصحف زلف سنبل
یقطینش سالها ماند با موزون لب و اکر معمای غنچه گل باثلیغش لب بر از لعل لب تکمیل بیرون جمجاه
حکمتش فلاطون خوش لیست و طور کلامش بهار بتخانه در ملوکش نصرت سیمای جمیش ارغوان شیوه مقام
در قسمت مطالع سرحسابه از و گیر جام نزاکی هنرش سیه ستاره برادر این ستمان نقطه‌ها را انتخاب اختیار

کلام نوبت انکبین بیش و جگرواره مسبه ها رخط عنبر بیش با فرجین رشتی و جگر روشن اطبع وخیر این سخن با
گلشن از رنگ او دماغ سخن نا ازو گشت فضل با یه قدر کنه بیان علم بافت نور ابروی سخن بشعر ترش
۲ فتحا رکمان بر سرش زده از رسته نوش وزبانی عقل در عشق او رسیده بوی بحر از نظم او گوهر بار
گوهر برتر او بیت شیره بار عقل کلک با کمال وحانی بینش او خط کشیده بیت نی نو شیبان اوج کاه معانی
و ترانه پردازان حقیقی نکته دانی که بدم گشته ساز سخن نغمه ها جان نواز از پرده دل میدارند و رنگ مقام سنان
و ترانه طراز نسیم ابر حیرت دم نطق فرو بسته باز از زخمه قلم رسا صدای ازبار نغمه پرنشواسد انگیخت
با سیای بحر اصول ابروی نغمه بر افزوده و بقانون رساسی اهنگ در نوازش ساز ها دست کرم گشوده در هوا
نغمه سازش موجه صبا قانون اصول در ابتر ارست و رنگش ترانه پردازش عقل با بیات فواعید آب
در آواز و بکو براف نی نغرات اندازش و دامن هوش در دان مروارید مطلب پرده رنگ امیزی نقشهای نگارش
صحن چمن کارگاه فروردین مینماید زنار ساز ها در هر مقامی نی لسخن ولها چند وارم بقانون نوا
نغمه ریز است که تار ساز قانون زهره خبر است با نکار رسانده زخمه بر ساز که موسیقار خوج ابر باد دار
چون سهام سخن بلا عرصه بیان بسیع است اگر بفراخ نا یه گذارش فنون تیر اندازش بقواعد استاد
ابد اعلیبکه او از باره از هر گوشه خیزد تماما منش کمانداری انقدر بکمال رسانیده که اوستاد ان
کیش هنر اران رباضت جله تشنیع خدنگ اندیشه و در عالم خیال بسهم ایمان با تاج هر سیاحران
سست کمانش بگوشه و ما بقرص اگر بعقوبه تر دوشته باشند قربانش نمایند هر تیر و حسم از کمند او
دام اجل هر صبح عدو پرسهم او شام اجل بر جان مخالفان صفیر تیرش ور عرصه کین رشتان
پیغام اجل تیرش که به سینه رنگش امد هر دم جگر خسته پیش امد قربان زرگش جیب انداز
فلک ناقصه بر شست کمش اید ناوک پیکانش چون بد لقاه نقطه دیره اینو شسته
و تکمان اماج زیانش در پرده ظلمت از نشانه بار موی هر حضرته شنیدم قضا بر دو بار ذوی قدر کمان
قدر انداز ناوک بلا با اشاره شست کمانش در سینه مخالف جا به نقطه بع انجم بر تو ده آسمان
نشانه پیکان رست گشتن قوس قزح فلک مرد خوران بره اشتیاق و اجم اثر کشیش موافقان راز همت
طرز نور رستی و منافقان را طعن پیکانش جگر دوز رساشیب صدای خنده گل نقطه تو پرای ملک شهر پرده صبا
تا حسنه پیکان کماف که کمندش در باد افتن رشته تیرش رک ابر نر ترانه گو بفطان و رنگ تیرش فندق با شکفته

[illegible]

هر خدنگ که بدان شست پیکانش خدنگ است از مردم دیده بلبلان چشمان صاحب بدر جسته که بدنگاه بالعرض اضطراب
و ناوک خیال انگیزش از دهان غنچه گل النقد رکوم گذشته که تنگ تبسم شور فرمای خنده به حجالت
از حکم اندازی بر آماج بی بدل بیکر قیاس گذشته دارد شگافته مژگان چشم مور رخنه بار رکود انشسته
زخم شست بدان شست تار دوخته چشم مور در دل مار گر گمان زه کند بعرصه جنگ بشکند
دشمن لیک وقف خدنگ هیچ تیر شست خطا کرده نشان بیت ساحبش شکار زاغ کمان چشم کور
ز کمان او بلکه بینا و نور افکند تو شد لیکن در کنار بد خدنگ آن سپار تیر بر چرخ گم کند رفتار
در شعوه ذره آتش نشانه تیر دوخت چشم آفتاب منیر کرده ما صدبار از خبر مفهوم گر شد آماج
نقطه موهوم گر شود ای لکام چرخ زبان تیر او شکند از دوران حوصله بلند و مزاج عالی
به ترتیب عمارات وسیع و تعمیر قصرهای رفیع توجه تمام دارند و همواره کارخانه این شغل دلپذیر معمور و در عمارت
نفیس این بنای قویم همت ملحوظ و منظور است اگرچه بناهای سنگین و کاخهای رنگین و حوضهای
مقطع دلپسند و فواره های برجسته قامت بلند و طاقهای دلکش و رواقهای آسمان فرسا در
الشرف آگره اقامت و اجلال و دارالسرور همیشه و اقبال [illegible] پسندیده جهان [illegible] دارد
که خجال [illegible] صفارش موج حسرت جوهرهای سنجاب اقبال [illegible] طول عرض
ایوانهای دلنشین سررشته طول امل سنجاب کوتاهی در سنجاب اما درین روزها بحکم عالی نواب [illegible]
قصری دلکش تازه طرح جانفزا سلیمان تعمیر پذیرفته [illegible] از گرانباریهای [illegible]
الفاظ معنی [illegible] سخن [illegible] خمیده و [illegible] بلند پایگی رفعت از اوج [illegible]
ستون خیمه با ایوان کیوان سر کشیده حد افرخیده منظر بارگاهی که [illegible] طاقهای [illegible]
بموج خیزی راحت و سرور سرخوش [illegible] و جانفزایی [illegible] صفا [illegible]
این توصیف [illegible] خیالات دلکش [illegible] قامت [illegible] دل [illegible] دست داده رخنهای [illegible] بلند بالا
[illegible] نور طاق بلند [illegible] ادای مجلس [illegible] انگشتها خاتم [illegible] نقش و نگار
از نامور [illegible] سلیمانی [illegible] و چهره پرداز [illegible] شگفته بهارستان نظر [illegible] قلم در دست مانی
شکسته [illegible] فلک از لطافت هوا [illegible] و طاقهای برجسته او [illegible]
[illegible] موزون [illegible] از عرش [illegible] ز رواق آسمان [illegible]

از طارم اخضر سرفراز کند منبهای بنا با اوج فیروزش در مقام بسیط و سطح زمین لب فیض بنائش با سماء همراز
بلاد وسیع برجیست دیوار حصار باروی استوارست و قوام و مهر سنگ بنا لوح محفوظ مناسب استحکام تقویم بری
کنج صبح بنائش و سنگ کلاله در بران خورشید نورانی و نظر افروز فزای هوای جانفزایش طراز
کنجهای آن موج خیز چشمه زندگانی منجار بنائش تا با انتخاب جنت های موزون فرقطع بر دوام چشمه
رالعیب فریقون که و نا بهمواری از وفا ساخته حسن صفای کنج شبرین نور تجلی عالم صفات انداخته و بر نوحه
ضد لہ رنگین چهره صبح انور به قبله عالم فروزی نورانی ساخته ابروی آن جبینه محراب بخشش و لطافت
طاق و فروغ شمشیر بنایش بصفا گستری از مشهوران آفاق زقیفن بنائش بصد عروسان زمین
فتحها کرده بر آسمان بیاض بخشش صبح سیمین نقاب بهر سایه آتش شمسه آفتاب سبزه بلند
بصد نوبهار ستاده چو نهال نوجوبهار اشارت کند ابروی طاق او که خورشید زرپشت زر اشراق او
غبار زمینش بصد آب و تاب کند غازه بر چهره آفتاب بگر خاک آدم ازین خاک بودی که گردند
روحانیانش سجده نوازش با فونگری موج خیز فضایش تحیات بروری موج خیز چو بردابت حسن
زمینش نقاب فلک لیتنی کفت و تراب گذاری اگر کف دران سرزمین و بدیع صبح روز
در آسمان چو چشمم بپال نیاز بنیش حباب خرد گفت قصر بنا حباب در وصف وصحن دلکش
برابر با ربیع بکمال حسن و لطافت و جمال ابداری تمهید بنا یافته که هر چند دریا دلان فصایح سخن زبان
ناطقه را از آب کوثر و تسنیم شست و شو داده در لجه فکر بدیع حسن و بنای آن شاهی نبرند از تلاطم
امواج بحار ستای آب شند بر صد نبره از بستان میگذرد و بهانا چشمه اند سه بن تمنا بجوش
آورده آب دریا نمیل مثمن بهم و دن گشت نمیدانم با بروی کدام الفاظ تر و معانی فی آید تا بهم قطره
از بحر بنائش بکف آورده آب رفته بجوی کشارت با زارم و بتواضع کدام فکرهای موج خیز گوهر
جوشش سبزین دریا نیابید اگران برانند نسیمی سیلاب و تخت چشمی که تابان و امکنه حباب دار
هوادار خوهر حیرانی گشت و بقا سنگه به تفکر میکنم هم هیچ کو دانسته برای بسحاب
آتش بضبط انه برای جمال و جوش بصفا چشمه دریای جمال گروند بطافت و زیبائی
چون چشمه خورشید سراپای جمال هر موجه از بهشت جوی وارد هر قطره بحر کفکوی وارد
دریای محیط از هوادار او در عالم چون ابروی سلسله دلربای موج سنبل عنبر موها

لرابون

سر رشته زلف سخن شگفته و جام جهان نمای حیاتش با نرگس خوبان چشم بچشم گشاده آفتاب را از رغد رشته تجلیات
جهان فیروزی یافته و سبحات تاب موج خیزش گشاده ابروی تیر دماغی گرفته عکس نیری جامی موج جوهر صفایش چشمه آینه
مطلع خورشید نورانی او بگوهر افق قطرهایش گهر حیات دامن ابر نیسان سکندر دم امی اگر از آن جوی آب حیات
مهر و ستمهای آب زندگانی راه ظلمات کم بگیرد و نسیم صبا هوا در دلیل لطافت فضایش خضر و مسیح تشنه
نمهای آب و هوایش بیامیزگاری فضای دل سیسش نشنه تر دماغ در آب و نثاری موجهای انهار در
آتشیش طلس حرمن شگفته و شاداب اگر سحاب موجه حیرت زنجیر پای سلسبیل و کوثر بودی در پیوند زرد دیده
و حنک لب قطره زودی و اگر غبار ظلمات خجلت سد راه خضر و سکندر نگشته تمناش از آب
زندگانی دست نشستی زهی آب صفات چشمه نور بهر موج آبیار گلشن طور بتعبیر بسیار از
قند و نبات لبست بکر چشمه حیوان لبست در آید گر بسوی چشمه خضر فزاید آبروی چشمه خضر
نماید ابر زان گوهر نثارش که برد آب دریا آب رنگش کمندی بحیات زلف موج خیزش
کشید از پایه دریا یاوخیزش بچشم کم بنگر در حیاتش که نخند ابروی گوهر آتش نهاده با
جمال حسن اندام حباب آید بکف جمشیدیش جامم ز موسیقار موجش این سرود است
که از آتش حیات زنده زود است درین دوران ندید چشم گرداب بجز او دریا دلی و عالم آب
هر آنکس را که آتش و نفر بود است آبش بمدح ساقی کوثر بخوش است اکنون بیغمانه امک
اندالعود که بنغمه و داستان نمای بزم سحاب و نیش نغمه های خجسته نوا اتر کشیده آوازه حسن و نونوی
در عراق و حجاز انداخته و کوچک و بزرگ شهری و دشتی را از غربت تا عجم بر رواج بسط
این ترانه دلنواز از حضیض غنچگی باوج انبساط رسانیده گوش سامعان را از خوش
طراوت رنگ آمیزی این تازه نغمه ها بانگ نوای شگفتگی و تر دماغی ارزانی یافته
صوت و صدا امیالف قانون بندا لسته ازراه الطاف زبان سحر تحسین کشایند با سیر و نمایون بسر
که درگوش نغمه سال فامنش بسته یا لاتحلو هاب دلربای علم رعنایی بعالم بالا بلند ساخته و از
هر گنار نوشنش بیان حلاوت بیر انشکر خنده حالنفرا شور شیرین ادایی در دهان انگبین انحلت
بفروغ بیرای بستان سرور شمع خارقه جنبان تجا خبر و بطراوت قرامی بهارستان
طرب بحر اصول اندنغمه نرم موج آنکه از بهار دربزی گلزار جهان بر ده چشم و امق گلچین گشت

دلربا گستری انوار حسن گرشته نگاه نیجاد در آستین از شکر ریزی لعل های شکربار قند مصری نه تیلات جست
وار بهار انگیزی گلستان عذار لاله نعمان بدماغ نکهت رنگین جلوه باغبنه مینشه پر تو گوش
بهشت نور است بر سطح مینش گل زرد گلشت نور لشت نشئه نمو جا کیان شعشعش گلبن عالم
علوی از شرست نور لشت شمعی که در بزم تب افروز لشود دامان شب از پرتو بود
لود حرفیکه بوصف نغمه اید بخیال در پرده دل نوای نوروز لود از حسن و جمال نو بهار
دیگر لشت در عارض و خال لاله بار دیگر لشت صد موج طرب زند زهر گوشه او سبز انی
نغمه او روز لشت گردیده زموج نغمه لبریز هوا در صورت و صدا گشته طرب خیز هوا
از بسکه ترانهای رنگین زده جوش چون ابر بهار گشته گلریز هوا از باده حسن سرشار نگاه
صد گنج نشاط بسته در بار نگاه از جوش طرب صدای قانون خیزد حسرت زده خورد جوهر
نگاه شمع طرب از پرده فانوس مبدل گرم نور افشانی و نخل نشاط نقش بندی زمزمه در پرده
ودیعت بین نقش بین نسکه بموج خیز بحر اصول آهنگ کرده در جوش نشسته و بلبل بهار
فال چیدن از دست آموز ترانه های طرب پیراست که رشته رباب طاپر نشاط بسته نیز خوب
نغمه های از کاسه طنبور و لبریز و لذت انگیزی زمزمه های شیرین شاخ نی شکر ریز موسیقار
از حیات مطرب القدر کوسمال یافته که نغمه دلنواز بر نهاد لود و دف از دست مغنی چیدن اطباع
بخورده که متغیر اصول از نوبت بر ساز دو دایره سوا نیش خیار زبان انداز بحیالقات تاب میبند بند
فیلان سلوا از رشته زلف عنبرین مویان بری دیدار بار میبند رقاصان بر قصه و نیز نیک باید ار
سماع اگر دست هوا برارند بزم نشاط نیز لعالم علوی کشد و خنیاگران بوح دلنگ باد ای
رقص اگر با زمین گذارند فتنه خفته بیدار شتر جواب بردار در عالم جهت های زر جسته خود در مقام
از بسر حسن یا نهاده و تیاره ادای لسنت های بی استه هوش و انداز نیا کدختی با اسناد
نغمه پرداز ان نار ندیوا برحمه مقرات بساه عفلت و بیشتر نشنه و نیز انه حسارزان نامنید صد اناله
روح پرور جان نوتقالب افسرده میدمند هر سو جلوه حسن جمال المتعب ترنم در مقام خد
و حال لشت نشسته بر طرف زیبا نگاری زرنگین نغمه بر سر جوش بهاری نوای خورمی بر گو
طرب خیز نه تا آسمان از نغمه لبریز لطافت در سر جوش و صدا لوح طرب دیده بهار زو

نواسنج رامش بدان نغمه پرداز نفس بالالبشاق وممتاز زمشمیر نغمه خوانان ولنید گرینان
میتوهد ورنشکر قند زمین ارنغمه سرگشته نمناک ترنم مبدمید چون سبزه ازخاک اصول
رقص میجوشد زمرتشاز بدیت افشانی ودستکوبی باز نشستن جای جستن خمیدن گردش آمدن
قامت کشیدن بهر سر برن ادای دلربای نمود جلوه‌های جانفزای نیرنگ آمیز نفس ترانه
گل افشان نغمه جنگ وچغانه می عیش ابد انجام است طرب این آستان مقام است اگرچه
بفیض وملیح این نغمه دلپسند جان نواز ساز سنجن القدر اوج نوازش که بذوق نوازش بردوم
مضراب ربابی بر تارهای نفس زند اما چون اطناب از دایره لوث خاطر بصحبت سمان بهر نی مقام
اجابت گوش براوازه دهان روحانیان بانگ زمزمه امین بار است به ترانه پردازی دعائیه
دولت ساز ونوای کامرانی روحانیان ازنی سازد تا بود از انجم وافلاک دور روزگار
اساسش سجده گاه انجم وافلاک باد از پی کوس شاهی چون مهد پای بر رکاب ساطر چرخ بهر تسبیح
دست بر فتراک باد دست جودش ابر گوهر بار گلزار سخا شمع رایش آفتاب مطلع ادراک باد
دست قدرت گردون ارد بعزم انتقام سینه زن فلک از خنجر او چاک باد تعام شد در
زور کارش حالت غنچه فی نشاط زین بشارت عرصه آفاق وجد تابناک باد ملعه رنف
لمعه ابر ابد تاب گردن گردن کشان در رحم بیباک باد گر عدو پیش گشد از خوش منبعی پای
لبر دست وپا پیچیده تر از خاشاک باد بحر عمان عطایش بازند موج نوال حاصل دریا ولعلها
بر ساحلش خاشاک باد دودمانش با زدنعمت سرخوش صهبای عیش دشمنش باراب خشم
دلش دل چاک باد از نهیب صیت عدل انتخاب فراس هدام عرصه دوران زاشوب
حوادث چاک باد زایران کعبه دل بالصدق سعی وتعا حج اکبر از طواف این مقام پاک باد

بعد از حمد خالقی که اساس قصر جهانی بر سطح آب بنا نمود

معمار قدرت اوست وبر ازنما لیس احدیکه امتزاج عناصر بتعمیر کارخانه موالید کلابه کرده دست حکیمیش
اوکند ازحمد نعمت الست از اوج بارگاه جلالش صحرای لامکان جلوه گاهست ازپیشگاه لایزالش
مدارج نفوس وعقول رتبه الست ازبیت نام معبرش انحراف عجز وقصور گنبد است برکنگره اوج
حرمتش بارگاه عاشقش ابیض نیدحایکی امکان ودین حاشیش نقش پرداز طاق ابروی ماه جبهان فرش

رفعت سپهر پیشطاق بارگاه جلالش اطلس آسمان صرف کارگاه سایبان عمارتش معمار معاد بهر حکمتش تا
نقطه سویدا از سر کار بلند بر شده خطوط سطح بیت نبی به بیم بود طراح قدرتش با جلوه سحابه دل عروس جمیع ممالک
تحریر صور محسوسات و معقولات دست بکار بدیع نگارخانه افلاک نقش الست ارمغانی صنعتش بهار خانه چین
رنگ از ابداع قدرتش مصور بکلک قلم اختیار پردازش نقش صور ممکنات محتاج اموالات و مقدرات
که دست قدرتش با سکان منابع ملات و ادوات صناعت افسانه و سکنه آن و خود بسالم ملکوت
کلبه الست شکسته و نقش آباد و جویش امکان بر ده هر از عالم نقش الست بر آب نوشته با بدان کاخ فلک
مطرات از پرتو جمالش درخشنده دست حضرای گردون بسبزی آب از مرغزار لطفش مسیده انه
تعد السحب من عبیه تذبذبات از جناب بارگاه حرمتش منطوق لا تقنطوا الست بسر نوبت با صفه
بلند منش . تمام آنکه معمار وجود لست برای شکر نعم و ایمان در سجود ات در کرد جبین قصر جهان
مرجع گردون سقف آسمان را بنا فرموده خرگاه افلاک معاش فرش کرده فالک تا بدر کردنی
از مهر اخلاص دل بکشش بود خلوتگه خاص خداوند از روی تعظیم چو هر کل مصفا کن بر اسم خلوت
دل با بر روی بال او هام خامه تیز پرداز اقلام بهوای تعریف گلستان عالم بهشت و در سودای
حضور دست داده که باد در رخنه دیوار توصیفش آشیانه نبندد در هوای دیگر بال رغبت نگشاید
سبحان الله تو این بشری که با نمای شمیمش حرف الفاظ را کم است و جوهر گشاینده ای اولین
بر لب بای رسیده و همایون معموره که بامای بنایش از شاخ گاو زمین رسته پای ثبات از
حوادث افلاک بعرش بلند قلعه شد بنایش تا مایه آن اقامت برافراشته کنند اندکی دو الاقدام
هر چند بر جو بجند بر فرو ترین کنگره اش پرنده و عنقای بلند پرواز اوهام با وجودیکه بال
بلند تمام گشاده در کمرگاه دیوارش نرسیده نشیمن زرین بال آفتاب آشیانه پرداز رخنه دیوار
و ذره مسکین کوه و قاف شنیده سنبان آستانش دیده با بان گنبد لاجوردی از ایام
حرارتش با نوراند دیده جهان بین مانند دریای فرزند بار الست و سایبان طاق رواقش
تماشا کش گشاده اند ابواب حسن بر روی نظاره و بفروغ فرّ انگیزش آشکاران و دار
در بنایش بحدی که اگر معماران گلستان معنی بتغییر سطح خانه تماشایش پرداز ند معنی بنگاه با
نقش دخل نه بندد و فراست منکفلان امر محافظتش به طرفی که بنور خیال فاسد محال آن